

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين

والصلاة والسلام على من لا نبي بعده

أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له

وأشهد أن محمداً عبده ورسوله

أما بعد فإن أصدق العبادة والعبادة

التي لا ينفع معها شركاء ولا شركاء

مؤتمنين

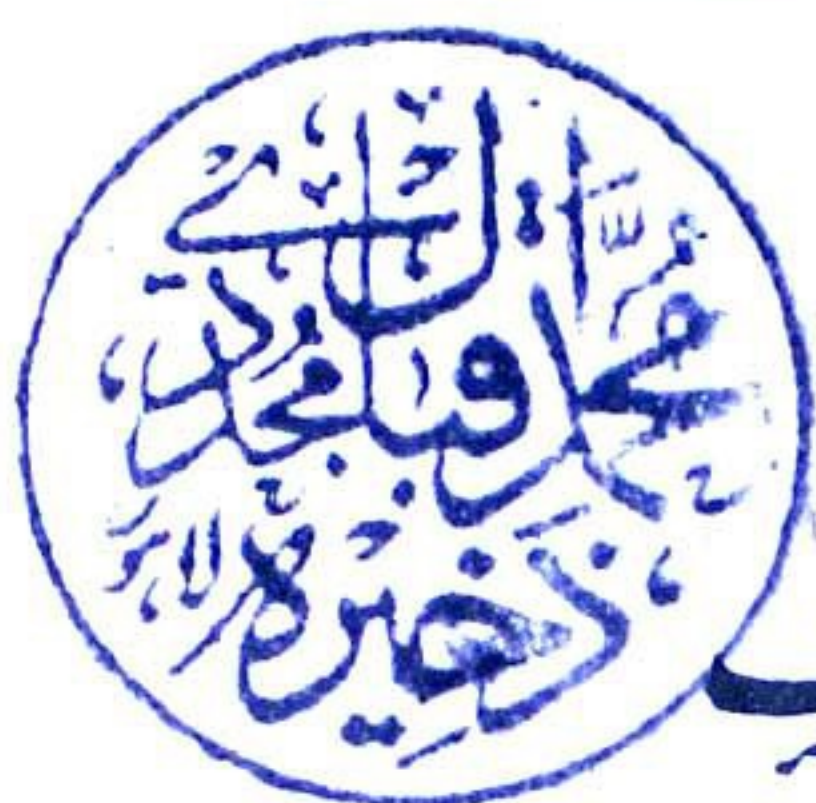
والله اعلم بالصواب

والصلاة والسلام على من لا نبي بعده

جلد اول

روضات الجنات

فی احوال العلماء ولسادوا



بگامشاید و نشندان سلامی از صدر امام زمان آصف
زیدی بایرانشندان

تألیف علامه محقق آیت الله العظمی میرسید محمد باقر خوانساری صفیاطی شراف

المستوفی: ۱۳۱۳ هجری قمری

ترجمه، مقدمه، اضافات، تعلیم: دانشمند محقق

آقای حاج شیخ محمد باقر ساعدی خراسانی

حق چاپ محفوظ

از انتشارات:

کتابفروشی اسلامیة

تهران - خیابان بوذرجمهری - تلفن ۵۲۱۹۶۶

۲۵۳۶ شاهنشاهی

چاپ اسلامیة

129175

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله و سلام على عباده الذين اصطفى محمد وآله ائمة الهدى .
و بعد صد و سه سال از پايان جلد چهارم كتابى ميگذرد كه كتابخانه‌هاى علمى
جهان بوجود آن مباحث ميكنند و كمتر كتابخانه معتبريست كه مجلداتى از خطى و چاپى
آنها نداشته باشد و مدرک كتب رجال و تراجم قرار نگیرد .
اين كتاب گرانبها كه از طرف مؤلف بزرگوارش بنام (روضات الجنات) نامگذاري
شده و بزبان عربى تاليف و توصيف يافته از هرجهت شايسته و آراسته بود به زبان
پارسى برگردانیده شود تا مورد استفاده همگان قرار بگيرد و از مطالب نهفته در آن بهره‌ور
گردند .

قرعه‌ى فال بنام من بى فضل زدند ، خدايتمتع اراده فرمود كه اين خدمت
ارزنده بقلم ناتوان اين بنده صورت وقوع پيدا كند و بخواست حضرت ذوالجلال و
توجهات حضرت بقیةالله و نظریاک مؤلف بزرگوارش مجلدات چهارگانه آن در چند
مجلد بقطع معمول عصرى درآید .

اين بنده تا آنجا كه توانستهام مطالب كتاب را در فنون مختلفه بدون كم و كاست
بپارسى برگردانیده و موارد اختلاف انظار اعلام را با در نظر گرفتن موقعیت علمى و
عملی مؤلف محترم آن كه (اجل من ان يوصف و اعز من ان يعرف است) در پاورقى
ايراد نمايم و شرح حال مجملی از طبقات مختلف كه بمناسبت در اصل كتاب نامبرده شده‌اند
از جهت تکمیل ترجمه پاورقى بيفزایم و اشعار عربى را كه در متن كتاب آمده تا اندازه‌ايكه
نزدیک بمضمون آن باشد ترجمه كنم .

ذیلا برای اينكه اينمقدمه را تا اندازه‌اي تکمیل کرده باشم به بخشى از شرح حال
مؤلف قده كه در اصل كتاب ذیل ترجمه‌اش نيامده و همچنين تعرفه‌اي از كتاب حاضر
را از مقدمات روضات طبع دوم و سوم و زندگى آيةالله چهار سوقي كه هر سه از آثار
ارزنده‌ي دانشمند فاضل جناب آقای حاج سيد محمد على روضاتى و مقدمه‌ي نهریه‌اثر
گرانبهای فاضل برومند جناب آقای حاج سيد احمد روضاتى كه هر دو بزرگوارانواادگان
و مفاخر خاندان مؤلف و مصداق صحيح اهل البيت ادرى بمافيه‌اند و برخى از كتب

دیگر که استفاده کرده‌ام اشاره‌نمایم ، (منه التوفیق و علیه التکلان) .

معرفی کتاب : روضات از بزرگترین موسوعات رجالیه تراجم احوال علما و بزرگان مسلمین است که در مدت سی سال تالیف و از طرف مؤلف تجدید نظر شده و تاریخ پایان مجلد چهارم دوم ذیحجه سال ۱۲۸۶ هجری یعنی صد و سه سال پیش از این است .

روضات از اولین روز انتشار بلکه پیش از طبع نیز در بلاد و نواحی منتشر شده و اهل فضل و دانش از آن درّه فاخره و گنجینه پربها استفاده میبرده‌اند و بامر ناصرالدینشاه بمنظور تکمیل نامه‌ی دانشوران آنرا از اصفهان طلبیده و دومین نسخه‌ی آن که بخط فرزند برومند صاحب روضات بوده بطهران فرستاده شده .

و بالاخره با شماره میرزا فتحعلیخان صاحب دیوان و بهمت حاجی میرزا محمدسال ۱۳۰۷ هجری برای اولین مرتبه و شش سال پیش از رحلت مؤلفش بطبع رسیده .

حواشی و فهرستها : از موقعیکه روضات انتشار پیدا کرد و در دسترس همگان قرار گرفت تا بحال کتب و رسائل زیادی بعنوان حواشی و متممات برای این کتاب ارزنده تدوین و تالیف شده و اینکار از طرف نویسندگان و اعلام دلیل بر آنستکه علما و مصنفان از هر جهت کتاب مزبور را مورد توجه و اعتنا قرار داده‌اند .

آنچه نص است و آنچه اخبار است	از مشایخ هر آنچه آثار است
اندرین نامه جملگی جمع است	مجلس انس را یکی شمع است
گر چه بسیار دیده شد تالیف	کس ندیده بدین صفت تصنیف

احسن الودیعہ کہ خود کتاب مستقل و در دو مجلد بطبع رسیده از همان قسم کتابهایی است کہ بمنظور استدراک بر روضات نوشته شده و نام دیگر آن کتاب (الباقیات الصالحات فی تتمیم روضات الجنات) از طرف مؤلف و مستدرکش تعیین گردیده .

و حدود پنجاه فهرست برای آن کتاب نوشته شده از جمله ابواب الروضات تالیف مرحوم شیخ محمد باقر الفت اصفهانی و فهرستی از طرف فاضل ارجمند آقای حاج سید محمد علی روضاتی در آغاز طبع دوم تهیه گردیده .

اولین فهرست برای این کتاب از طرف فرزند علامه اش میرزا عطاء اللہ بنام مفتاح الروضات تهیه شده این فهرست با اطلاع مؤلف رسیده و در حقیقت تلخیص از کتاب مزبور است .

و فهرست دیگری بتوسط سید محمد حسن خوانساری متوفی ۱۳۳۷ تالیف گردیده و نیز شیخ دانشور با جناب آقای شیخ محمد علی معلم حبیب آبادی دام عمره فهرستی بنام الکلمات الطبیات فی فهرس روضات الجنات تدوین نموده .

علاوه بر فهرستهای مزبور حواشی و تعلیقاتی برای کتاب روضات تدوین شده از جمله حواشی مرحوم الفت اصفهانی و حواشی جناب معلم دام عمره بنام الکلمات العالیات و حواشی جناب آقای حاج سید احمد روضاتی دام عمره بنام المستدرکات والذیول اللامعات علی روضات الجنات و حواشی آقای حاج سید محمد علی روضاتی دام ظلّه در مقدمه طبع دوم و بخصوص حواشی و تعلیقات فراوانی که در پاورقی مجلدات بیست گانه روضات بطوریکه خود مقرر داشته و مجلدی از آن طبع رسیده و حواشی آقای آقا سید عبدالحجه بلاغی بنام نقد الروضات و حواشی شیخ محمد رضا اصفهانی که به ضمیمه تاریخ تهران آقای بلاغی طبع رسیده .

و عده ای از جمله میرزا عطاءالله فرزند مؤلف و الفت اصفهانی و شیخ غلامحسین نجف آبادی آنرا تلخیص کرده اند .

روضات در ضمن چهار مجلد تدوین شده .

مجلد اول آن مشتمل بر مقدمه و حرف همزه تا جیم است و تاریخ تجدید نظر مؤلف ۱۵ محرم ۱۲۷۱ هجری بوده .

مجلد دوم آن مشتمل بر حرف حاء تا آخر ظاء است و تاریخ پایان آن ۱۴ شعبان سال ۱۲۶۳ هجریست .

مجلد سوم آن مشتمل بر حرف عین تا آخر حرف لام است و تاریخ آن ۲۲ جمادی الاولی سال ۱۲۸۴ هجری است .

مجلد چهارم مشتمل بر حرف میم تا آخر حرف یاست و تاریخ پایان آن دوم ذیحجه سال ۱۲۸۶ هجری است .

مجلدات چهارگانه در طبع اول و دوم در ضمن یک مجلد بقطع رحلی طبع رسیده است و در طبع سوم بطوریکه فاضل ارجمند جناب آقای حاج سید محمد علی روضاتی اطلاع داده در ضمن بیست مجلد بقطع خشتی طبع میرسد و یک مجلد آن طبع شده و نیز بهمان قطع از طرف

فاضل خردمند جناب آقای حاج سید احمد روضاتی در ضمن ده مجلد تدوین و تزیین شده .
 مؤلف در این کتاب هر بخش از تراجم را بدو قسمت تقسیم کرده بخش اول را ویژه شرح احوال فقهاء شیعه و بخش دوم را مخصوص سایر از طبقات شیعه و فرق مسلمانها قرار داده و در هر بخش ترتیب ابجدی را مراعات کرده و در بسیاری از بخشهای کتاب قرون هجری و تقدم قرنی بر قرن دیگر را منظور داشته .
 و بمناسبت شرح حال هر بزرگی در خصوص عقیده و مسلکی که داشته بحث دقیقی بعمل آورده و هر مسلک و مرامی که مخالف با رویه و سلیقه علمی و عملی خود او بوده با براهین واضح و ادله قطعیه مورد اعتراض قرار داده .
 در عین حال بزرگ هر مسلکی را محترم شمرده و مخصوصا با جملات چندی که در آغاز ترجمه‌ی او آورده موقعیت ویرا محفوظ داشته .
 مؤلف در این کتاب بر خلاف کتب تراجم دیگر به شرح احوال رجال شیعه و فرق دیگر مسلمانان اکتفا نکرده بلکه فوائد استطرادیه بسیاری را متعرض شده که ممکن است مطالعه کننده‌ی آن هرگاه از انصاف نگذرد با حقایق و دقایق بسیاری مواجه گردیده و در هر مطالعه بمطلب تازه‌ای دست یابد .
مدارک کتاب : مؤلف برای تهیه این اثر مهم از مدارک بسیاری استفاده کرده و اسامی منابع اثر خویش را در اصل کتاب که با واسطه یا بدون واسطه از آنها بهره‌ور گردیده متعرض شده در عین حال اسامی آنها را بطوریکه در فهرست مرحوم الفت و جناب آقای سید محمد علی روضاتی در مقدمه طبع ثانی آمده نام میبریم .
 ابطال الباطل ابن روزبهان ، اثنی عشریه محمد عیناشی ، اتحاف الوری فهدهاشمی ، احسن التواریخ روملو ، اخبار البشر ، اغانی ابوالفرج اصفهانی ، اکلیل المنهج ملا محمد جعفر امل‌الامل شیخ حر ، انساب عبدالکریم سمعانی ، انس الجلیل قاضی ابوالیمن ، ایجاز المقال شیخ فرج‌الله ، بغیة الوعات سیوطی ، بشارة المصطفی عمادالدین طبری ، تاریخ اعثم کوفی ، تاریخ ابن عساکر ، تاریخ ابن نجار ، تاریخ گزیده حمدالله ، تاریخ بغداد خطیب ، تاریخ یافعی ، تیرالمذاب احمد حافی ، تتیم امل‌الامل میرزا ابراهیم قزوینی ، تذکرة الاولیاء شیخ عطار ، تقریب ابن حجر ، تقویم البلدان ، تلخیص الاثار باکوئی ،

تنقیح المقال بلاغی ، جامع الاصول جزری ، جامع الانوار آملی ، جامع الاسرار آملی
جامع الرواة اردبیلی ، حاشیه شمسی ، حبیب السیر خواندمیر ، حدائق المقربین ملا محمد
صالح خواتون آبادی ، حدیقه الهلالیه شیخ بهائی ، حیات الحیوان دمیری ، خزانه الخیال
محمد مومن شیرازی ، خلاصه علامه ، درجات الرفیعہ سید علیخان ، درر کامنه عسقلانی
درالمنثور عاملی ، دمیه القصر باخرزی ، رجال ابن داود ، رجال بوعلی ، رجال شیخ
طوسی ، رجال نیشابوری ، رجال نجاشی ، رساله ابن عودی ، رساله اقبالیه ، رساله
قشیری ، رواشح میرداماد ، روضه الصفاء میرخواند ، روضه صفویہ میرزا بیک گنابادی ، ریاض
العلماء افندی ، سلافة العصر سید علیخان کبیر ، سلم السموات کازرونی ، سلیم بن قیس
هلالی ، شجره الاولیاء حسینی ، شرف نامه منیری ، شقایق نعمانیہ طاشکبری زاده
صحیفة الصفاء ملا محمد اخباری ، صواعق ابن حجر ، طبقات الاطباء احمد مصری ، طبقات
شافعیہ سنوی ، ظفرنامه شرف الدین یزدی ، عالم آراء عباسی اسکندربیک منشی ، عمده
الطالب احمد حسینی ، عیون الانباء ابن ابی اصیبعه ، غایه المرام سید جزائری ، غوالی
ابن ابی جمهور ، فلاح السائل ابن طاوس ، فوائد ملا اسماعیل خواجوی ، فوائد
بحر العلوم ، فوائد محمد زمان تبریزی ، فهرست شیخ طوسی ، قاموس فیروز آبادی
قلائد العقیان فتح بن خاقان ، کامل میرد ، کتاب الاحباب نورالدین بدخشی کشکول
شیخ بهائی ، لؤلؤة البحرین شیخ یوسف ، مجالس المؤمنین قاضی ، مجمع البحرین طریحی
محاسن اصفهان ما فروخی ، محاضرات راغب ، محافل المؤمنین ، محبوب القلوب اشکوری
مخلات شیخ بهائی ، مختصر ابن خلکان جزری ، مشایخ شیعه شیخ یحیی بحرانی
مصابیح بغوی ، معالم العلماء ابن شهر آشوب ، معجم الادباء و معجم البلدان یاقوت
مقابیس شیخ اسدالله شوشتری ، مقامات سید جزائری ، مقامع الفضل کرمانشاهی ، مناقب
الطاهرین ، مناقب الفضلاء خاتون آبادی ، منیه المرتاد ملا محمد اخباری ، نظام الاقوال
نظام الدین ساوجی ، نقد الرجال تفریشی ، الوافی بالوفیات صفدی ، و فیات الاعیان ابن
خلکان .

آثار مؤلف: مؤلف شرح حال و آثار خود را در این کتاب متعرض شده و دیگران
نیز با تجلیل فراوانی بشرح حال او پرداخته و ما در تذکره باقریه افتخار ایراد شرح

حال او را داریم .

بطوریکه میدانیم مؤلف در نظم و نثر عربی و پارسی مهارت داشته و کتب زیادی تالیف کرده بخشی از آنها را که در روضات نیاورده ذیلاً از مقدمه نهریه ایراد میکنیم .
ادب اللسان ، کتاب فارسی است در این کتاب گفتار پسندیده و نکوهیده‌ایکه از زبان سر میزند شرح داده و خطبه و دیباچه‌ای نداشته و معلوم نیست مؤلف آنرا بدان نام نامیده یا دیگری .

البیاض شبیه کشکول بوده و اشعار بسیاری از خود در آن نقل کرده .

حواهرالانار و حوائز الابرار در شرح حدیث رسول خدا و مواعظیکه برای ابودر غفاری قدس سره ایراد فرموده متأسفانه ناتمام مانده .

حواشی ریاض (شرح کبیر) که در مجموعه تدوین شده رساله ابواب فقه مختصری در کلیه ابواب فقه و سال ۱۲۴۶ بانجام آمده رساله ترجمه آباء و عشیره و اعلام خاندان خودش سال ۱۲۴۸ تالیف شده رساله‌ی استدلالی در خمس .

ملتقطات مجموعه و رام که سال ۱۲۷۲ از تالیف و تلخیص آن فارغ شده نهریه این رساله بتوسط فاضل ارجمند جناب آقای حاج سید احمد روضاتی بطبع رسیده رساله مزبور را بنا به پیشنهاد میرسید حسن مدرس قدس سره تالیف کرده و سید با مطالعه آن اجازه‌ای بوی داده و به اجتهاد او تصریح کرده .

آثار نظمی او نیز بسیار است و فاضل مزبور اشعار متفرق او را بصورت دیوانی ترتیب داده برخی از اشعار عربی و پارسی او در روضات و نیز در مقدمه مزبور آورده شده از جمله :

تا دو سنگ آسیابا هم نگرود آشنا	کی تواند آرد کردن استخوان دانه را
ورنه بنمایند باهم اتفاق این هر دو دست	کی تواند از زمین برداشتن هندانه را
ورنه پیمایند با هم راه را این هر دو پا	کی تواند با یکی باشد فراز خانه را
ور برادر با برادر یار نبود لاجرم	بایدش برتن کشیدن جوهر بیگانه را

شاگردان : مؤلف در بازگشت از نجف اشرف و با در دست داشتن اجازه اجتهاد از هشت تن از اساتید خود که در اصل کتاب نامبرده شده‌اند براریکه تدریس برقرار شد و در فقه و اصول و حدیث و درایه و رجال تدریس میکرد و شاگردان او نزدیک به

هزار نفر از فضلا بوده‌اند خوشبختانه برخی از آنها بعدها از اعلام و مراجع شیعه در رشته‌های فقه و اصول و ادبیات بشمار آمده‌اند ، عده‌ای از نامبردگان عبارتند از : سید محمد کاظم یزدی مؤلف عروة الوثقی ، شیخ الشریعه اصفهانی ، سید ابو تراب خوانساری ، سید محمد باقر درچه‌ای ، شیخ هادی تهرانی ، حاج آقامنیر بروجردی میرزا محمد امام الحرمین همدانی ، شیخ قاسم نجفی ، شیخ خلیل مازندرانی میرزا عبدالغفار تویسرکانی ، ملا محمد حسین کرمانی ، سید محمد جعفر حسینی ، میرزا اسدالله یزدی ، میرزا علی اصغر اصفهانی ، سید محمد اسماعیل قاینی ، میرزا عبدالرحیم کرباسی ، شیخ احمد حسین آبادی ، سید محمد جواد دهگردی ، میرزا احسین همدانی حاج سید مهدی کرمانی ، محمد حسین سلطان آبادی ، ملا عبدالکریم سودائی ، میرزا محمد جعفر سدهی ، میرزا حیدر علی سدهی ، میرزا علی محمد سدهی . علاوه بر نامبردگان چند نفر از فرزندانش که پس از این نامبرده میشوند از شاگردان او بوده‌اند .

رحلت : مؤلف در شب دوشنبه هشتم جمادی الاولی سال ۱۳۱۳ هجری به بیماری ذات‌الجنب رحلت کرد و جنازه‌ی او باتفاق ده‌هزار نفر از طبقات مختلف اصفهان تشییع شد و پس از آنکه برادر ارجمندش آقا میرزا محمد هاشم چهار سوقی مؤلف میانی الاصول و متوفی ۱۳۱۸ هجری بر جنازه او نماز گذارد بنا بوصیت خود او در جوار قبر آقا حسین لبنانی که دائی جد جد مؤلف و شارح صحیفه سجادیه و متوفی ۱۱۲۹ هجری است در تخت پولاد مدفون شد و سال ۱۳۱۶ هجری مرحوم میرزا سلیمان خان رکن‌الملک متوفی ۱۳۳۱ هجری تکیه عالی برای آرامگاه او بنیان کرد .

سرایندگان در سوک او اشعار و مواد تاریخی بسیاری گفته بخشی از آنها را که در حال حاضر در اختیار داریم و سالها پیش از این مرحوم حجة الاسلام حاج میرزا محمد حسین ملاذ روضاتی قدس سره متوفی ۱۳۸۲ هجری در اصفهان برای این بنده ارسال داشته مینگارم .

قد طار من غرف الروضات طائرها
یا قبره کیف احتملت من مآثره
نحوالجنان فابقی من مآثره
ام کیف واریت شطرا من مفاخره

قال المورخ فی تاریخ رحلتہ
او گفته :

سلام الله مامر الزمان
بیام ارحعی از حق جو شنید
جهان علم را تابنده خورشید
سمی باقر و فرزند موسی
سلیمان بود در ملک فقاہت
اصول و فقه و تفسیر و رجالش
بسوی روضه رضوان خرامید
ز عالم صاحب روضات چون رفت
(جزاه الله من روض الجنان)
همو گفته :

سبحان من یمت ویغنی و انما
دنیا سرای محنت و دام غم و بلاست
همچون خدیو ملک سیادت که همتش
قمقام دهر حجت اسلام و حص دین
اصل ورع صحیفه تقوی کمال زهد
نواوه رسالت و فرزند بو تراب
باشدت نقاہت و با ضعف و با هرم
بودی صلوة را هومن خیر من یقیم
قائم بدی لیل و تهجد چنانکه بود
خیرات حاریات از او گشته منتشر
روضات را نهاد بحیات شد مقیم
در بر گرفت خاک جو آنحسم پاکرا
در محضر کریم جو عز و فود یافت

تعطل العلم من فقدان باقره

علی من صار مدعوا فهاجر
که بود اسلام را مصداق و مظهر
سماء حلم را رخشنده اختر
معین مذهب و آئیس جعفر
ولی با زهد سلمان و ابوذر
نموده پر جهان را جمله یکسر
جو بر خود داشته از وصف داور
بتاریخش دعاگو گفت خوشتر
در اینمصرع بود مقصود مضمیر

کل النفوس ذائقة هذه السموم
طوبی لمن تخلص من هذه الغموم
زد پشت پا به نعمت این کافر مظلوم
مجموعه‌ی فضائل و گنجینه‌ی علوم
فرع حیا نهال ادب معدن رسوم
وز آسمان علم و امانت یکی نجوم
از غایت سعادت و وز رفعت هموم
ماه صیام را هو من خیر من یصوم
اهل قیام را هو من خیر من یقوم
در عرصه‌ی ممالک ایران و ملک روم
نام نکو نهاد متی ذکرها یدوم
از بوی آن تراب معطر شدی شوموم
کردند انجمن پی تاریخ او عموم

آمد یکی برون و بگوش خرد سرود
دیگری گفته :

نهنگ بحر دانش باقر علم
فقیهی کز فقیهان در ثنایش
لبش از کشف اسرار آگهی داد
دو صد کشتی ز قانون رجالش
ببزم فضل چون در صدر بنشست
چو فارغ گشت از روضات جنات
لباس هستی این دار فانی
ندای ارجعی را گفت لبیک
چو روحش طایر قدسی مکان بود
چو عودش سوی رضوان گشت تاریخ

میرزا محمد علیخان منشی خلوت سرکاری گفته :

حیف از میر معاصر حیف حیف
صد دریغ از باقر بحر علوم
در شریعت نائب خاص امام
آنکه همچون شمس در انجم بدی
حبذازان خلق و حسن خاتمه
حین فوت آنسلیل مرتضی
زد رقم روضات جنات از بنان
تا که او گردید غائب از نظر
بدهزار و سیصد و هم سیزده
با توکل راه جنت برگرفت
هشت بعد از خویشان بس یادگار
خاصه ثانی مسیح پاک و دین

قل حبذا بوفدک یا باقرالعلوم

که در ملک ورع شاهنشاه آمد
دمادم بانگ انتالافقه آمد
دلش از سر عرفان آگه آمد
ز ادراک معانی ابله آمد
دو صد صدر اش جابر در گه آمد
ریاض جنتش جولانگه آمد
چو از قد رسایش کوتاه آمد
بر غبت رو بخت در ره آمد
از آن عودش بشافی سدره آمد
علیه عاد رضوان الله آمد

مدیحش عقل قاصر حیف حیف
سف از آن خلق و آئین و رسوم
غیر از این او را چگویم ، والسلام
خود سمی قلبی پنجم بدی
نسل پاک مصطفی و فاطمه
بود نازل رحمت حق از سماء
گشت خود روضات جناتش مکان
آسمان بارید خون از چشم تر
از پس هجرت که آن پاکیزه ره
در حقیقت زندگی از سر گرفت
هر یکی فرد و وحید روزگار
پیشوا و قلبی اهل یقیس

چونکه گل رفت و گلستان شد خراب
منشی خلوت که بوده از مخلصین
چند شعری بالبدیهه بر نگاشت
هست امیدم که باشم یادشان
خلف گفته :

دریغ و حسرت و افغان که باز ساقی چرخ
یگانه عالمی از اینجهان فانی برد
جهان بداشت چو او یاد در فنون و علوم
ستوده باقر علم محمدی که چنو
سیره نبی هاشمی رسول امین
چورخت بست از این دارسوی خلد برین
خلف سرود بتاریخ فوتش این مصرع
دیگری گفته :

از لفت الجنه للباقر
فتم بالواحد تاریخه

بوی گل را از که جوئیم ؟ از گلاب
از ره اخلاص و هم صدق و یقین
یادگاری از برای خود گذاشت
حاجت خود گیرم از اجدادشان

جهانیان را زهر فراق ریخت بجام
که شرع احمد زو داشت انتظام قوام
زمان ندید چو او مرد در بیان و کلام
بروزگار عقیم است مادر ایام
نتیجهی علی مرتضی امام انام
بمسلمین همه زین غصه تلخ آمد کام
مقام برد بفر دوس حجة الاسلام

مدع صدر الامر من الامر
الخلف الصادق للباقر

نیاکان : پدران و نیاکان مؤلف همگی از ادبا و علما و مجتهدان و ماهران
در علم و عمل بوده اند .

پدرش حاج میرزا زین العابدین متوفی ۱۲۷۵ نخستین عالمی بود که از خوانسار به
اصفهان مهاجرت کرده ، فرزند فقیه سید ابوالقاسم متوفی ۱۲۴۰ محاز از علامه حرا العلوم
فرزند فقیه سید حسن خوانساری متوفی ۱۱۹۱ هجری استاد محقق قمی فرزند علامه
ادب میراوالقاسم جعفر مشهور به مرکب متوفی ۱۱۵۸ شاکر د علامه مجلسی تده نخستین
عالمی از این خاندان که بر اثر آشوبگری محمود افغان بخوانسار رفته فرزند فاضل علامه
سید حسین موسوی فرزند علامه سید محب الله نخستین کسی از نیاکان ایشان که به
اصفهان آمده .

نسب مؤلف پس از این بترتیب ذیل حضرت موسی بن جعفر (ع) منتهی میشود

فرزند قاسم بن مهدی بن زین العابدین بن ابراهیم بن کریم الدین بن رکن الدین بن زین العابدین بن صالح بن محمد بن محمود بن حسین بن حسن بن احمد بن ابراهیم بن عیسی بن حسن بن یحیی بن ابراهیم بن حسن بن عبدالله بن امام همام حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام .

بازماندگان : فرزندان و نوادگان او همگی از اعلام عصر خود بوده و هنوز هم بیت صاحب روضات و برادر ارجمندش در اصفهان مایه میاهات اعلام آنسرزمین اند و رساله در انساب خاندان روضات همراه تاریخ تهران آقای بلاغی بطبع رسیده . مؤلف هفت تن فرزند نامور داشته بدین اسامی :

آقا میرزا مهدی متوفی ۱۳۲۴ ، آقا میرزا مسیح متوفی ۱۳۲۵ ، آقا میرزا احمد متوفی ۱۳۴۱ ، آقا میرزا عطاءالله متوفی ۱۳۳۵ ، آقا میرزا هدایةالله متوفی ۱۳۴۵ ، این پنج تن بهر دو معنی از اعلام کبار و از شاگردان پدر و عموی والا گهر خود بوده اند حاج میرمحمد حسین متوفی ۱۳۵۲ و آقا میرزا محتبی متوفی ۱۳۸۳ از احلاء علمای مفاخر عهد خود بوده اند رضوان الله تعالی علیهم اجمعین .

در پایان ، مترجم این اثر ارزنده سال ۱۳۴۶ هجری در مشهد مقدس متولد شده و بمنظور حدیث نعمت و با آنکه در کمال بی بضاعتی است آثاریرا که از خود باقی گذارده و برخی از آنها بطبع رسیده ذیلا متذکر میشود آثار مطبوع او ترجمه حقایق فیض دردو مجلد ، ترجمه مصباح الشریعه به ضمیمه ترجمه التحصین بنام هدایة السائرین ، ترجمه منیة المرید شهید ثانی ، ضمیمه تاریخ علماء خراسان ، ترجمه مناقب محیی الدین ، پیشوای هشتم شیعیان ، هشتمین پیشوا ، خورشید بطحاء بسوی مدینه ، پسر بختگان ، شهید راه حق . آثار غیر مطبوع او تحف الالعی فی طرف الاصمعی ، تذکره باقریه در شرح احوال حضرت باقر (ع) و علما و طبقات هم نام آنحضرت ، ترجمه ارشاد مفید ، ترجمه چهار جزء از تفسیر صافی ، ترجمه خلاصه الاذکار ترجمه حاشیه ملا عبدالله ، شرح حال علامه و محقق حلی ، شرح و ترجمه قسمتی از مثنوی ، شرح مخمس بنام صرح مفرس علم بدیع در سه جزء ، عیون التواریخ در مواد تاریخیه ، الفیت الساری در شرح احوال علامه شیخ مرتضی انصاری ، کشکول ، لطائف صفی ، مقامات السالکین منظوم ،

ترجمه مشارق الانوار بررسی و امثال اینها از آثار ناتمام و کتب چندی از دیگران را که استنساخ کرده‌ام .

نگارنده از عده از اعلام عصر حاضر باخذ اجازه‌ی روایتی نائل آمده که ذیلاً بنامشان به ترتیب تاریخ اجازه که در محل خود ثبت شده اشاره میشود .

اجازات خود و پدرمانرا حفظه‌الله به ضمیمه اجازه مرحوم آقا سید حسن صدر که در برخی از پاورقیها بنام اجازه صدر اشاره میکنیم در یک مجلد گرد آورده‌ایم اجازهٔ مزبور اجازه مفصلی است که معظم له به مرحوم آقا بزرگ‌تهرانی داده .

نخستین کسی که اینجانب را به اخذ اجازه مفتخر فرموده پدرم حضرت حجة الاسلام والمسلمین عمادالاعلام و سندالمجتهدین جناب آقای آقا شیخ حسین مقدس مشهدی ادام‌الله بقاءه و جعلنی الله وقاه بوده که با دو اجازه از مشایخ خود مرا مفتخر ساخته یکی از آن دو در پایان ترجمه منیة‌المريد طبع شده .

پس از معظم له به ترتیب دوم عالم جلیل مرحوم حاج شیخ محمد رضا کلباسی متوفی چهارم شوال ۱۳۸۳ سوم عالم ادیب مرحوم میرزا محمد علی اوردبادی متوفی ۱۳۸۵ چهارم علامه مفضل شیخ آقا بزرگ‌تهرانی متوفی ۱۳۸۹ همراه با ترجمه حقایق چاپ شده پنجم علامه شهیر مرحوم شیخ محمد صالح حائری مازندرانی متوفی ۱۳۹۱ هجری و مدفون در روضه مبارکه رضویه همراه با ترجمه مصباح‌الشریعه چاپ شده ششم فقیه جلیل سید فخرالدین امامت کاشانی متوفی ۱۳۹۲ هفتم فاضل کامل مولانا علی‌علیاری دام عزه هشتم فاضل لیب مولانا میرزا محمد علی معلم حبیب آبادی نهم محدث جلیل آقای حاج شیخ علی اکبر مروج دام عمره . دهم حجة الاسلام مرحوم حاج شیخ محمد حسین آیتی بیرجندی متوفی ۱۳۹۱ یازدهم آية الله العظمی سید کاظم شریعتمداری دامت برکاته .

تا بدینجا مقدمه را بی پایان رسانیده امید است مقبول پیشگاه خدا و ائمه طاهرین بوده باشد .

شب یکشنبه ۲۷ ربیع‌الثانی سال ۱۳۸۹ هجری

وانا الحقیر محمد باقر ساعدی ابن‌الحسین المشهدی



روضات الجنات

فی احوال العلماء ولساداء

بکامتشا و نشمنان سلامی از صدر امام زمان آیت
زندی با میرانشمنان

تالیف علامه محقق آیت الله العظمی میرسید محمد باقر خوانساری آلی ب
صفها طایره

المستوفی: ۱۳۱۳ هجری قمری

ترجمه، مقدمه، اضافات، تعلیم، و دانشمند
محقق

آقای حاج شیخ محمد باقر ساعدی خراسانی

حق چاپ محفوظ

از انتشارات:

کتابفروشی اسلامیة

تهران - خیابان بوذرجمهری - تلفن ۵۲۱۹۶۶

۲۵۳۶ شاهنشاهی

حاج اسلامه

اللهم سهل و تمم
بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله و سلام على عباده الذين اصطفى

از آنجا که کتاب روضات الجنات در احوال علما و سادات از کتابهای مهم و معتبر شیعه است و همواره مورد توجه علما^۲ و دانشمندان بوده اینجانب با قلت بضاعت تصمیم گرفت تا کتاب مزبور را بفارسی ترجمه کرده و در دسترس برخی از خوانندگان آن بگذارد و پاره‌ای از مطالب را که لازم بوده در پاورقی متذکر گردد، امید است زحمت این ناچیز مورد توجه بزرگان قرار بگیرد .

و انالحقیر محمد باقر بن شیخ حسین معروف بساعدی
لیله یکشنبه ۲۴ ربیع الثانی ۱۳۸۹ هجری

قبل از ورود بترجمه کتاب باید معترف باشیم که صاحب روضات یعنی مؤلف بزرگوار کتاب حاضر از جمله نوابغ مشهوری است که شرح احوال و آثارش در کلیه کتب تراجم پس از او به اجمال و تفصیل یاد شده و کتاب مزبورش هم از روزیکه مؤلفش از تالیف آن فارغ گشته همواره مورد نیاز اعلام و مورخین بوده است .

بہتر آنست در توصیف و تعریف کتاب مزبور به آنچه حفید دانشمندش جناب آقای میر سید احمد روضاتی دام عمره در مقدمه النہریہ کہ از کتب مؤلف بزرگوار است ، نوشته اکتفا نمائیم .

معظم له ذیل ((مولفاته فی مختلف العلوم)) مینویسد :

روضات الجنات و هو کتاب شریف فی بابہ عادم النظیر فی امثالہ جمع فیہ تراجم العلماء من الفریقین و ادرج فیہ کثیر امن الفوائد بالمناسبتہ و ہومن اہم مصادر فن التراجم و اوعی لدقائقہ و تحقیقاتہ و قدرزق هذا الكتاب حظا و افرا و لاقی قبولاً حسنا بحيث اصبح من الكتب التي يحتاج اليه كل من الفقيه والاصولي والمحادث والرجالي والمفسر والحكيم الالهي والشاعر الاديب و يستفيد كل على حسب حاله من مطالبه على وجه الاتقان والتحقيق .

پس از این به ذکر چند شعری از مرحوم سید محمد حسن موسوی متوفی ۱۳۳۷ هجری بپرداخته و بعد از بچند فرد از منشآت یکی از سرایندگان کہ ذیلا آورده میشود اشارہ نموده :

آنچه نص است و آنچه اخبار است	وز مشایخ هر آنچه آثار است
اندرین نامہ جملگی جمع است	مجلس انس را یکی شمع است
گرچه بسیار دیدہ شد تالیف	کس ندیدہ بدین صفت تصنیف

بعد از این مرقوم داشته کتاب مزبور از سال تالیفش کہ ۱۲۸۶ قمری بوده پیوستہ مرجع افاضل علما بوده و در کتب خود از آن نقل میکرده و سال ۱۳۵۷ با مرناصرالدینشاه طبع شدہ و باید گفت مدت بیست سال پیش از طبع نیز مرجع دانشمندان بوده و نسخ خطی آن در کتابخانہهای قم طهران مشهد رضوی اصفهان موجود است .

وعدہ برای آن فہرست و جمعی بر آن حواشی مفیدی نوشتہ و بعضی ہم تلخیص

نموده‌اند .

مجملاً از آنجا که مقدمه کتاب النهریه کافی و مطبوعست و ماهم در تذکره باقریه از معظم له مفصلاً بحث نموده در اینجا بدانها اکتفا نموده و بعون الله الوهاب بترجمه کتاب میپردازیم . منه التوفیق و علیه التکلان .

مؤلف بزرگوار پس از خطبه لطیفی که انشاد نموده و خود را معرفی کرده و نام کتاب را بطور کنایه که بستانه‌ای مینوئی که هر چه را بخواهند از آنها میتوانند بدست آورند و ضمناً معلوم کرده نام کتاب ((روضات الجنات)) است مینویسد . ما در این کتاب از ایراد سروده‌های طولانی خودداری کردیم و بجای آن به تحقیقات دیگر از قبیل تاریخ وفيات و موالید که کمتر متعرض حقیقت آنها شده‌اند پرداختیم .

و کتاب حاضر را به ترتیب حروف الفبا بانجام آوردیم و مترجمین هر حرف را بدو دسته تقسیم نمودیم دسته‌ی به فقهاء از اصحاب شیعه اختصاص دادیم و دسته دیگر را باحوال سایر طبقات برگزار نمودیم . و در تالیف آن خواسته‌ی یکی از اعظام را که اطاعتش را بر خود لازم میدانستیم اجابت نمودیم .

((باب الهمزه))

در این باب که اولین باب کتاب مزبور را افتتاح نموده اسامی اعلام فقهاء شیعه و احوال آنها را ایراد نموده .

۱ - ابواسحق ابراهیم :

شیخ محدث و مروجی صالح فرزند محمد فرزند سعید فرزند هلال فرزند عاصم فرزند سعید فرزند مسعود اصلاً از مردم بنی ثقیف و نشو و نماش در اصفهان بوده . از جمله آثار او کتاب ((الغارات)) است که مرحوم مجلسی در کتاب بحار الانوار بسیار از آن نقل کرده .

وی ونیای وی از مردم کوفه بوده‌اند و سعید بن مسعود که از نیاکان اوست برادر ابو عبید بن مسعود عموی مختار است که حضرت امیرالمؤمنین (ع) استانداری مدائن را

بعهدہ^۶ او گذارد و در قصه^۶ سابق حضرت امام حسن مجتبی (ع) بوی پناهنده شده .
 شیخ ابواسحق نامبرده در غیبت صغری میزیسته و بالغ بر پنجاه جلد کتاب در
 فنون مختلفه ادب ، تفسیر ، تاریخ ، وقایع ، خطب ، اخبار تالیفات پسندیده داشته
 و دانشمندان رجالی در کتب خود از آنها مفصلاً بحث کرده اند .

و در خصوص انتساب و انتقال نامبرده به اصفهان مینویسند وی نخست زیدی
 بود سپس مذهب امامیه را اختیار کرده و کتابی بنام المعرفه در مناقب ائمه و مثالب
 مخالفان تالیف کرد ، این کتاب جلب توجه علماء کوفه را نموده از وی درخواستند یا
 آنرا در طاقچه نسیان گذارد و یا از موضوعات آن سخنی نگوید و روایتی نقل نکند .
 وی پرسید کدام شهر دورتر از محال شیعیان است ؟ پاسخ دادند اصفهان دور-
 دسترین شهرها بگروه شیعه است ، ابواسحق سوگند یاد کرد موضوعات کتاب مزبور را
 جز در شهرستان مزبور در جای دیگر نقل نخواهم کرد ، بهمین مناسبت بجانب اصفهان
 روانه شد و در آنجا رحل اقامت افکند .

فاصله^۷ نشد احمد بن عبدالله برقی صاحب کتاب المحاسن و عده^۷ دیگر از بزرگان
 قم ویرا بقم دعوت کرده تا بدان سرزمین منتقل شود و از برکات انفاس شریف^۸
 او استفاده نمایند وی از رفتن بقم خودداری کرد .

در اینجا باید گفت لابد جهتی ویرا از رفتن بقم که در آنروزگار مرکز شیعه و محور
 عالم شریعه بوده ممانعت کرده .

مشارالیه حدود ۲۸۳ هجری وفات یافته .

مروج بهبهانی قده در تعلیقاتی که بر رجال کبیر ترتیب داده ذیل نام مشارالیه
 مینویسد ، نامبرده از جهاتی که ذکر میشود مورد وثوق و اطمینان است ۱- اکابر قم ، رسولی
 نزد او فرستادند ۲- او را بشهرستان قم دعوت نمودند ۳ کوفیها از وی خواستند تا کتاب
 المعرفه را در کوفه شهرت ندهد ۴- مصنفاً بوجود آورده و از اسامی آنها حسن عملش
 هویدا است ۵- شیخ طوسی که گفتارش نص بر حسن کردار است بروی ترحم فرموده و داعی
 من علامه^۹ مجلسی از او بسیار ستایش کرده و ابن طاوس او را از موثقین دانسته انتہی
 نگارنده گوید ، شیخ طوسی نامبرده را در الفهرست یاد کرده و با جمله رضی اللہ عنہ

از وی بزرگداشت نموده و مطالبی را که فوقاً درباره او ترجمه نمودیم ایراد نموده و کتب او را که پنجاه مجلداند یاد کرده و از جمله الغارات ، کتاب السقیفه ، کتاب مقتل امیرالمؤمنین ، قیام الحسن ، مقتل الحسین ، فدک ، الحوض والشفاعة ، الامامة الصغیر ، الامامة الکبیر و سال وفات او را ۲۸۳ یاد کرده و گویا همانسال را محقق دانسته و کلمهء حدود که مؤلف متعرض است از آن استفاده نمیشود .

و نیز در رجال خود ذیل نام کسانی که از ائمه روایت نکرده‌اند از وی نام میبرد علامهء مجلسی در مصادر بحار کتاب الغارات وی را ذکر کرده و مینویسد مؤلفش از مشاهیر محدثین است و شیخ و نجاشی او را ستوده‌اند و سید بن طاوس احادیث بسیاری از کتاب او نقل کرده و ما نیز نسخه صحیحی از کتاب الغارات را که قریب بزمان مؤلف بود بدست آوردیم ، انتهى .

تحقیقی در باره اصفهان = نوری در مذهب الاسماء مینویسد کلمهء اصفهان بفتح

همزه مشهورتر از کسر آن است .

بلکه از صاحب مطالع نقل شده اساتید ما متفقا کلمهء اصفهانرا بفتح همزه قرائت میکردند و ابو عبید بگری آنرا بکسر میخوانده و مردم مشرق آنرا بافاء یعنی اصفهان و مغربها باء یعنی اصبهان تلفظ میکردند و آنجا شهرستان بزرگیست .

سپس از قول ابو محمد عبدالقادر راهاوی نقل کرده که وی در کتاب اربعینش نوشته جمال الدین و زین الدین که بارهاوی دوستی داشته گفته‌اند اصفهان از بزرگترین شهرهای اسلامست و ار بغداد که گذشت هیچ شهری باندازهء اصفهان مرکز حدیث و مامن محدثین نمیباشد .

ابوالفتح همدانی نحوی گفته اصبهان بفتح همزه از شهرهای بزرگ است نام این شهرتازی است و از دو لفظ اصبهان که اسم و فعل اند ترکیب یافته کلمه اول که فعل است از اصت الناقه استفاده میشود و این جمله را برای شتر رام و نیکو بکار میبرند و دومی که اسم و بروزن فعال است از کلمه بهانه بتشدیدها استفاده میشود و این صفت را برای زنی میگویند که بسیار خندان یا خوش بو باشد و پس از اینکه دو کلمه مزبور با یکدیگر ترکیب یافتند کلمهء اول آن که اص با تشدید باشد تخفیف داده شد و یک صاد آن حذف گردید تا از ثقالتی که بر اثر ترکیب ایجاد میشود بکاهد ، و ممکن است این

اسم را برای طراوت و خوش آب و هوایی و سلامت خاک آن برای آنشهر تعیین کرده باشند .

بعضی اظهار نظر کرده و گفته از مناقب خاصه اینشهر آنست که چنین اسمی را برای شهر دیگری انتخاب نمودند .

ابن خلکان گفته اصفهان از مشهورترین شهرهای جبال است و در وجه نام گذاری این شهر گفته اند کلمه مزبور را بیارسی سپاهان گویند و سپاه بمعنی لشکر است و کلمه هان نشانه جمع پارسی است و از آنجا که شهرستان مزبور محل تجمع لشکریان شهر یاران ایران بود چنانچه سپاه فارس ، کرمان ، اهواز و سایر از شهرها در آنجا گرد میآمدند آنجا را سپاهان نامیدند و بعدها بر اثر ورود در زبان تازی بصورت اصفهان درآمد و آن شهر از بناهای اسکندر ذوالقرنین است .

خالد ازهری در تصریح خود گفته وجه نامگذاری شهرستان مزبور با اسم فعلی از آن نظر است که نخستین کسی که آنجا وارد شد و سکونت گرفت ، اصبهان بن فلوج بن لنتی بن یافت بن نوح (ع) بوده .

فیروزآبادی گفته ریشه اصبهان از جمله است بهان استفاده شده که بمعنی زن نمکین و فربه باشد و این نام را از جهت خوبی هوا و گوارایی آب و فراوانی میوه آن برای آن شهر اختیار کرده اند بنابراین نام اصلی شهرستان مزبور است بهان بود بعدها بر اثر تخفیف و تصحیف بصورت اصبهان درآمد .

پس از این گفته مناسبتر آنستکه بگوئیم کلمه اصبهان پارسی است که ممکن است همزه آنرا با کسر تلفظ کرد و یا باء آنرا بفاء تبدیل نمود و ریشه اصلی آنرا سپاهان دانست بمعنی سپاهها زیرا محل تجمع سپاهیان بوده و میتوان گفت در آنروزگار که نمرود مردم اصفهان را به نبرد با خدای آسمانی دعوت کرد سران قوم در پاسخ او نوشتند ((اسپاه آن نه که با خدا جنگ کند)) یعنی لشکریان این محل توانائی نبرد با خدا را ندارند و بالاخره نام شهرستان مزبور را از جمله ای که پاسخ داده بودند انتخاب کردند و هم ممکن است از جمله است یا اص بعضهم انتخاب شده باشد که بمعنی ایجاد مزاحمت نمودن باشد ، انتهی .

بعضی گفته اصفهان از بناهای سلیمان بن داود است و پیش از آنکه سلیمان به آبادانی آن پردازد دریای پهناوری بود ، سلیمان به جنیان دستور داد تا از کرانه‌های آن سوراخهایی حفر کرده و بدین وسیله آب آن خارج گردد ، ماموران حسب الامر در یکطرف آن که بنام گاوخوانی خوانده میشود سوراخی بوجود آوردند و آبهای آن خارج گردید و زمین خشک و قابل برای ساختمان و کشت و زرع شد ، و نهر بزرگ آن که بنام زنده‌رود موسوم است از دامنه کوه جنوبی آن میگذرد ،

لب زنده رود و نسیم بهار رخ دلستان و می خوشگوار
چنان بیخ‌انده ز دل برکند که بیخ ستم خنجر شهریار

پس از این سلیمان با موکب سلطنتی و یا ساط و لایتی بر بالای محل مزبور قرار گرفت و آنجا را با نظر عمیق خود مورد دقت قرار داد و از خوبی آب و هوای آن شگفت آمد خطاب به آصف بر خیا که وزیرش بود کرده و با زبان پارسی که ((پارسی گو گرچه تازی خوشتر است)) گفت : ((آصف هان)) کلمه هان اشاره برای مکان نزدیکست یعنی ای آصف این همان سرزمینی است که ما اراده داشتیم در آنجا آبادانی بوجود آوریم ، بهمین مناسبت آنجا را اصفهان نامیدند ،

صاحب تلخیص الآثار در ذیل اصفهان مینویسد اصفهان از بزرگترین شهرهای اقلیم چهارمست خاک آن در نهایت سلامتی و آب و هوای آن در کمال گوارائی و لطافت است . شهر قدیم آنرا جی میگفتند و آنرا از بناهای اسکندر میدانند و شهرستان اصفهان را در روزگارهای گذشته یهودیه مینامیدند ، برای اینکه بخت نصر پس از آنکه پیشه وران و صنعتگران بیت المقدس را دستگیر کرد و آنها را همراه خود آورد در محل اصفهان که وارد شدند آب و هوا و خاک آنجا را موافق با بیت المقدس یافتند بهمین مناسبت آنجا را برای توطن خویش برگزیدند و بار اقامت افکندند و در آبادانی آن کوشیدند ، و از خواص منحصر آن شهرستان آنستکه سیب تا یکسال در آن تر و تازه میماند و گندم کرم نمیزند و گوشت فاسد نمیشود و تا آنجا که گفته در شهرستان اصفهان یکنوع گلایی بنام ملجی بوجود میآید که در شهرستانهای دیگر پیدا نمیشود و در آنجا گلایی را با درخت بید پیوند میزنند ، صنعتگران آنجا در کلیه فنون مهارت دارند و مردم

آن به زیرکی مشهورند و نهر زنده رودش بگوارائی و لطافت معروفست باغها و روستاها را مشروب میکند و از آنجا به ریگستان فرو میرود و بمسافت شصت فرسخ از کرمان سربر میآورد و پس از مشروب کردن آنشهرستان ، بدریای هند میریزد .

فاضل ماهر مفضل ما فروخی در کتاب محاسن اصفهان مینویسد :

اصفهان شهریست که خدای متعال آنرا از باران رحمت خود سیراب نموده و از کلیه بخششهای خود سهم وافری بآن بخشوده و نام آنرا در آغاز جرئد شهرهای عالم بعظمت یاد کرده و آثار بهشتهای برین خویش را در آن بوجود آورده خاک آن عبیر آمیر و تربتش در نهایت پاکی و تمیزی است هوای آن در کمال لطافت و آب آن در نهایت گوارائی و آبادانی آن در آخرین درجه نظافت و ظرافت است این شهرستان در نقطه اعتدال واقع شده و از اقلیم چهارم از اقالیم سبعة ربع مسکون بشمار میآید و باتفاق همه از همه گونه حظوظ و فضائل برخوردار شده و اگر با معیار برهانی آنرا بسنجیم و با مقیاس صحیح آن را بترازوی فکر در آوریم خواهیم دانست که ناف زمین است و سپیدی پیشانی عالم و بزرگ شهرهای این استوار مکین .

یارب کدام روز مبارک بنا نهاد
معمار آفرینش و بانی کن فکان
شهری که عقل خیره شود از ره قیاس
جان جهان لقب نهدش یا جهان حان
ابو نعیم احمد حافظ اصفهانی در ذیل آیه شریفه ثم استوی الی السماء و هی
دخان فقال لها وللارض ائتیا طوعا او کرها قالتا اتینا طائعین (۱) پس از آفرینش
زمین بخلقت آسمان که بصورت دودی ظلمانی و تیره بود توجه کرد و پس از آنکه آنرا
بوجود آورد زمین و آسمانرا طرف خطاب قرار داده فرمود اطاعت و نافرمانی باختیار
خود شماست هر یک را که میخواهید انتخاب نمائید در پاسخ بعرض رسانیده نه چنین
است که سر مخالفت فرا کنیم بلکه کمال انقیاد و اطاعت را از مقام ربوبی تو داریم ،
مجملا حافظ مزبور باسناد خود نقل کرده زمین اصفهان که بمنزله دهان و زبان
زمین بشمار میآید پاسخ داد و کمال انقیاد را معروض داشت .

(۱) آیه ۱۱ سوره حم سجده .

حسین بن خوانسار جر فادقانی بسند خود از امیرالمؤمنین علی (ع) نقل کرده فرمود داو و ابماء زنده رود فان فیه شفاء کل داء از آب زنده رود بعنوان بهبودی بیماریهای خود استفاده کنید که آب آن شفای تمام دردهاست .

محاسن اصفهان پس از نقل مزبور گوید بادهای ناموسم وزلزله‌های خانمان برانداز در آنسرزمین پیدا نمیشود و صاعقه مردم را بهراس نمی‌اندازد هوایش در کمال اعتدال و تابستان و زمستانش در نهایت خوبی و عاری از ملالست گرمایش نه چندان که چون باد سموم کشنده و سرمایش نه از حد بیرون که خون در رگها بفسرد با جرعه رفع گرما و با جبه دفع سرما میتوان کرد چهار فصلش در کمال اعتدالست رطوبتش مانند رطوبت طبرستان و خشکیش چون خشکی قهستان و برودتش مانند برودت خوارزم و ترکستان نیست و حرارتش مانند حرارت عمان نمی‌باشد .

ابوعامر جروانی بنقل از حمزه اصفهانی در کتاب اصفهان در باره اصفهان گفته :

سقی الله جیا ان جیا لذیذة	من الغیث ما یسری لها ثم یبکر
فلا بقه با للیل یوءذیک لسعها	لنوم و لا برغوشه حین تسهر
و ماء رکایاها زلال کانه	اذا مهاجری فی الحلق ثلج و سکر

خدایمتعال جی را که نام اصلی اصفهان بوده از باران رحمت خود سیراب و شاد کام گرداند زیرا شب آن از نیش پشه راحتیم و روز آن از گزیدن کیک در امان آب کوزه‌های آن به اندازه زلال و گواراست که گویا در دهان شربت سردی ریخته میشود .

اصفهان قبه الاسلام و همتای مدینه السلامست آری چنین قبه در زمین بر زیر قبه‌های نه توی آسمان بیکنائی معروف و به بهترین لقب از میان القاب موصوفست . ریشه اصفهان ، اسفاهان بوده زیرا در روزگار پیشین گودرز بن کشواد در آنجا میزیست و هرگاه سوار میشد هشتاد فرزند دلاور و سواره کار علاوه بر نواده‌ها و لشکریان و خدمتکاران پشت سراو حرکت میکردند و اینعده را در آنعصر اسفاهان میگفتند یعنی لشکریان و کم کم این لفظ در زبانها متداول شد و بتدریج محل مزبور بنام اسفاهان معروف و بمرور زمان بصورت اصفهان شهرت یافت .

دیگری گفته موقعیکه نمرود دستور داد برای آتش زدن حضرت ابراهیم مردم

هیزم گرد آورند همگان اطاعت کردند جز مردم اصفهان که شانه از زیر بار فرمان نمرود خالی نمودند و مردم آنمرز را اسفاهان یعنی لشکریان خدا نامیدند .
فضائل شهر اصفهان مشهور و خصال پسندیده آن بحدیست که دست هر نویسنده^۶ از تعداد آنها کوتاهست .
و از اخباریکه شاهد فضائل آنشهرستانست روایتی است که اسامه بن زید از سعید بن مسیب نقل کرده او گفت اگر من از قریش نبودم آرزو میکردم از مردم ایران آنهم از اصفهان باشم .

ابوحاتم سجستانی گفته اصفهان ناف عراقست .

محمد بن عبدوس فقیه گفته عیسی بن حماد بمن گفت شنیده‌ام میگویند صحرای شما اصفهانیان زعفران و کوهاتان عسل است و در هر خانه چشمه آب خوشگوار روان است ؟ پاسخ دادم آری چنانستکه شنیده‌ئی جواب داد من این سخن را نمیپذیرم زیرا اینچنین اوصاف ویژه بهشت است .

حمزه پس از نقل گفتار مزبور از ابوهریره نقل کرده موقعیکه این آیه شریفه نازل شد و ان تتولوا یستبدل قوما غیر کم ثم لا یكونوا امثالکم (۱) و اگر پشت بفرمان ما بدهید خدایمتعال دسته دیگر را بجای شما انتخاب خواهد کرد و مسلمانان مانند شما نخواهند بود ، پرسیدیم اینان چه کسانیند که بجای ما خواهند آمد و فرمان خدا را پذیرفتار شوند ، در آنموقع سلمان حضور داشت و کنار رسولخدا (ص) نشسته بود ، رسولخدا با دست مبارک بزبانوی سلمان اشاره کرد و دو مرتبه یا سه مرتبه فرمود اینمردو پیوستگان باو ، پس از این سوگند یاد کرد به آنخدائیکه جان من در دست نیرومند اوست اگر دین معلق بثریا باشد مردانی از کشور ایران بوجود آیند و دین را از آنمحل رفیع بدست آورند

منظور ما از ایراد اینحدیث آن بود که ثابت کنیم مراد رسولخدا از مردان ایرانی اهل اصفهانند و ضمنا بفهمانیم که سلمان هم اهل اصفهانست زیرا خود او بطوریکه عبدالله عباس و ابوالطفیل نقل کرده‌اند اظهار داشته من از اهل اصفهان و از مردم

جی ہستم .

عبداللہ عباس گفته سلمان بمن گفت من از مردم جی اصفہانم موقعیکہ بہ یثرب (مدینہ) وارد شدم و میخواستم حضور رسولخدا شرفیاب شوم بازنی از مردم اصفہان ملاقات کردم کہ پیش از من بشرف اسلام مشرف گردیدہ احوال پیغمبر را از او جویا شدہ مرا بہ محلیکہ حضرتش تشریف داشت دلالت کرد .

معلوم میشود دلیل و راہنمای سلمان ہم اصفہانی بودہ .

حمزہ بعد از این ادلہٴ مفصلہای را ایراد کردہ و با توجہ بدانہا ثابت کردہ سلمان از مردم اصفہان بودہ (۱) و نام بیشتر از سیصد تن از فقہاء و قراء و محدثان و سرایندگان و حکماء و اطباء اصفہان را ذکر کردہ کہ ما نام عدہئی از آنہارا ذیل ترجمہ ابی الحسین احمد بن سعد مشہور بکاتب اصفہانی ایراد خواہیم کرد .

حمزہ گفته از کسانیکہ از اہل بیت پیغمبر اکرم و اصحاب اویند و بہ اصفہان آمدہاند حضرت امام حسن مجتبی (ع) و عبداللہ زبیراند کہ در سفر جرجان بدان سرزمین وارد شدند و ہمچنین عبداللہ بن عامر سبط عبدالمطلب باصفہان وارد شدہ و از فضلا و ادباء و لغویہا اصمعی است کہ آنہم باصفہان آمدہ و محمد بن ہشام و ذوالرمہ و جرمی و ابو عمر و قطرب کہ از دانشمندان بدانجا رفتہاند و ہموارہ نیکوکاران و اخیار مردم در آنجا وجود دارند .

و بمناسبت از ابراہیم بن محمد لغوی نقل کردہ عدہئی از اصفہانیہا برای انجام حوائجی بحضور ذوالریاستین رسیدہ وی پرسید از مردم کجائید؟ پاسخ دادند از مردم اصفہانیہ اظہار داشت آری شما از همان محلی ہستید کہ پیوستہ سی مرد مستجاب الدعویہ در آن زیست دارند؟ گفتند مدرک این گفتار شما چیست؟ پاسخ داد، نمرود موقعیکہ

(۱) مؤلف قدہ در حاشیہ ذیل موضوع مزبور مطالبی را ایراد کردہ کہ مناسب

است ذیلا ترجمہ نمائیم :

آری اصفہانی بودن سلمان موضوع غیرقابل انکار است زیراہیچیک از محققین بر خلاف آن سخن نگفتہاند و اینکہ ویرا فارسی میخوانند دلیل بر آن نیست کہ ویاز

میخواست بجانب آسمان حرکت کند بتمام شهرهائیکه در متصرفات او بود توشت و مردم را به نبرد خدای عالمیان دعوت کرد همه مردم دعوت او را اجابت کردند تنها

مردم فارس باشد زیرا فارس نام مردمی است که بزبان پارسی سخن میگویند و یا شهرهائی است که مردم آن بدان زبان تکلم میکنند در برابر مردم دیگر که بزبانهای محلی خود حرف میزنند از قبیل روم و امثال آن ، مذهب مردم پارسی زبان مجوسی بوده بهمین مناسبت در اخبار زبان آنها را مجوسی معرفی کرده بنابراین زبان فارسی اختصاص بمردم فارس (شیراز) ندارد بلکه بکلیه افرادیکه بزبان فارسی تکلم میکنند اطلاق میشود که عراق عجم و بلاد جبل باشد و حاکم نشین بلاد مزبور اصفهان است و روی این میزان باید گفت سلمان اصفهانی است مخصوصا که متقدمین هم او را اصفهانی میدانند در نتیجه فارسی بودن مشارالیه باین معنی که از مردم فارس شیراز باشد ، گفتار عامه مردم است که قابل توجه نمیشد ، علاوه بر این بغیر از حمزه اصفهانی دیگران هم او را اصفهانی گفتهاند مانند صاحب مجمع البحرین در ذیل ماده فرس مینویسد فارس گروهی از مردم اند و سلمان فارسی مشهور از مردم اصفهان است و بعضی گفتهاند از اهل مرازم است سال ۳۷ هجرت در مدائن وفات یافته و گفتهاند ۳۵۰ سال عمر کرده لیکن ۲۵۰ سالش بدون شک و شبهه است ، انتهی .

در یکی از تاریخهای کهنه فارسی دیدهام که محمد بن اسحق از ابن عباس روایت کرده او گفت روزی از سلمان از آغاز کارش جویا شدم میگفت من مردی اصفهانی و از مردم قریه جیم و پدرم از روستایان بوده و ما بدین مجوس بوده ایم و آتش پرستی میکردیم روزی پدرم مرا برای انجام کاری بیکی از مزرعهها فرستاد در راه به کنیسه راهبی برخوردیم که انجیل را با صدای بلند میخواند وارد کنیسه او شدم و با او از هر در سخن گفتم تا بالاخره از انفاس پاک آن راهب که مرا از بعثت حضرت خاتم النبیا ^ﷺ مرده میداد بشرف دین اسلام مشرف شدم .

نه هر کس شد مسلمان میتواند گفتش که سلمان شد

کز اول باید او سلمان شد وانگه مسلماً شد

اصفهانیان بگفته او توجهی نکردند او هم سی نفر از آنها را بزنجیر مقید کرد بمجردیکه چشم نامبردگان بحضرت ابراهیم افتاد بوی ایمان آوردند حضرت ابراهیم در حق آنان دعا کرد ، پروردگارا پیوسته سی مرد مستجاب الدعوه در اصفهان بر قرار بدار ، شاعری مضمون فوق را در ضمن ابیاتی ایراد کرده :

علت اصفهان الارض فضلا مبینا علی کل صقع والطوائف تشهد
و من فضلها ان الخلیل دعالتها علیه سلام ما دعا متعهد

مقام رفیع اصفهان بر تمام شهرهای دیگر آشکار است و اینقولی است که جملگی بر آنند و از جمله فضائل آن اینست که ابراهیم خلیل برای آن دعا کرد و از خدا درخواست نمود تا پیوسته مردم متعهدی در آن باشند ،

حمزه از خصایص و محامد اصفهان مینویسد آنچه بتجربه رسیده آنستکه هرگاه حاکمی بدانجا دست پیدا کند و با رعیت بدادگری رفتار نماید روز بروز بر عزت و ارجمندیش افزوده گردد و اگر بر عکس با آنها به بد اخلاقی و ستمگری رفتار نماید هنوز سالی از حکومت او نگذشته از مرتبه اش معزول میشود و برای اثبات اینموضوع حکایاتی که از زمان نمرود تا عصر خودش اتفاق افتاده و رفتار حکومتها را نسبت بمردم ایراد نموده و افزوده مناسب با این گفتار نامه ایست که مردم تیمره که یکی از نواحی اصفهانست بعمر بن عبدالعزیز نوشته اند و در آن نامه از بد رفتاری حاکمی که از جانب عمر بدانجا حکومت میکرده شکایت کرده بودند وی در پاسخ آنها بحاکم آنجا نوشته مردم این شهر از محال دیگر که تحت فرمانند فرمانبردارتر و سلاحی جز دعا ندارند و هر حاکمی که با دادگری با آنها رفتار نماید بهره وافر از هر جهت خواهد بردونیز مناسب با موضوع مزبور گفته ، حرقوله مجوس است در آن موقع که مسمعی از حامد بن عباس سخت نگران بوده باو میگفته ایکاش اینمرد بحکومت اصفهان نامزد میشد تا هرگاه با مردم بدادگری رفتار نماید خدایمتعال بکف با کفایت خود او شر او را از سر مردم کم کند و عملی را که با دیگران نموده نسبت باو انجام دهد ،

پس از این گفته از محاسن ویژه اصفهان که شایسته است نامه ها و کتابها اینمزتیش را بنگارند دیوار نیست که آنرا علاءالدوله در اطراف شهر احداث نموده طول این دیوار باندازه پانزده هزار گام بوده و محال مشهوره آن در خارج قرار گرفته از قبیل کما آن

برآن ، سنبلان ، خرچان ، فرسان ، باغ عبدالعزیز ، جروان ، اشکهان ، لسان ، بیدایاد ، از حصار مزبور که سر بفلک بر آورده و از ثری تا ثریا کشیده شده دوازده دروازه^۶ فراخ ایجاد کرده که از هر یکی از آنها فیلی با کمال نخوت میگذرد و پرچمهای افراشته خارج میگردد .

در روزگار اسماعیل صاحب بن العباد رونق بازار اصفهان بحدی بود که صندوقی را که بشکل دکانی ساخته بودند و باندازه یک کف دست از زمین مساحت داشت بمبلغ ده هزار درهم بفروش رسید و مدتی هم در عسروی بهمان رونق باقی بود تا پس از وی از رونق کاسته شد ، و از آثار ارزنده^۶ اصفهان جامع کبیر و صغیر آنجاست .

جامع کبیر بدست عده^۶ از تیمیها که در قریه طهران میزیستند و از تازیان آنروزگار بودند پایه گذاری شد پس از آنکه بوسعت شهر افزوده گردید و دیه پانزده گانه بدان شهر اضافه گردید ، خصیب بن سلم بقعه معروف به خصیب آباد را بدان مسجد افزود و در سال ۲۲۶ در روزگار معتصم عباسی بحال اولی درآمد و در خلافت مقتدر بهمت ابو علی بن رستم چهار خانه بر آن افزوده شد چنانچه هر خانه^۶ از آن مماس بارواقی بود و هر رواق هم مربوط بیازاری میشد که در آن دربها و کوچهها بود و سقا - خانه آن که در وسط بوده در موقع احداثش خانه^۶ یهودی بوده که از فروش آن خودداری میکرده و هر چه میخواستند او را با پول و زر و زیور و انواع اشیاء گرانبها راضی کنند حاضر نمیشد تا بالاخره خانه^۶ او را پراز سیم و زر کرده بدینوسیله دست طمع آن جهنمی را از آن کوتاه نمودند و یکی از اصفهانیها بنام ابو مضر رومی دری باتمام کلفت و رنج و با شکل بسیار مرغوبی برای آن تهیه کرد و برای آراستگی آن مبلغ هزار دینار بمصرف رسانید و نیز برای تهیه طاق و دو مناریکه بر دو فیلووار ممری که بیازار رنگرزان منتهی میشود ، مبلغ هنگفتی خرج کرد .

مسجد جامع صغیر که بنام جورجیر معروف است از آثار صاحب بن عباد و از جهات ساختمانی و استحکام بنیان برتر و بالاتر از جامع عتیق است و مناره^۶ دارد که باتفاق مهندسان کشیدهترین و زیباترین منارههای عالم است ارتفاع آن صد ذراع و قطرش یک ذراع در یک ذراع است و در تمام مدارس و مساجد و خانقاهها و کتابخانهها فقها و ادبا

و سراینندگان و عارفان و قاریان هر یک بحسب حال و رشته‌ایکه در آن کار کرده مجلسهای ذوق و محفلهای علم و ادب و سوز و گداز با یارجانی خود دارند و از جمله محاسن اصفهان که آنهم از موضوعات متفق القولی است که میتوان گفت احدی مخالفت با آن ندارد دو امر مهم است یکی آنکه مردم مواظبت تام و تمامی بانعقاد نماز جماعت دارند و دیگر آنکه بتمام معنی از والیان خود پیروی می نمایند و از محاسن اصفهان آنکه از آغاز احداثش تا روزگارهای بعد پادشاهی در آنسرزمین نمرده و مطابق با تحقیقی که مشایخ و اساتید نموده قولی که مخالف با موضوع مزبور باشد بدست نیاورده اند .

برخی از روستاهای اصفهان از آب زنده رود (زری رود) مشروب میشود و از آنجا که آب رودخانه مزبور برابر با طلا ارزش دارد آنرا زری رود خوانده اند و کشش این رودخانه از سرچشمه اش که چشمهء جانانست تا محل فرو رفتگی آن به گاوخانی (چاه بزرگ) همه جا را مشروب میکند و بمسافت پنجاه فرسخ قطره از آب آن بدون اثر نمیماند . گاوخانی یکی از محالیست که شایسته نیست از آن صرف نظر کرد گاو دروازه فارسی بمعنی بزرگ و خانی بمعنی چاه است محل مزبور هجده فرسخ در دو فرسخ است که فاضل آبهای زنده رود در هنگام فراوانی آن در آنجا فرو میرود و پس از طی هشتاد فرسخ راه در سرزمینهای کرمان ظاهر میگردد و هرگاه آب رود ارتعاع پیدا کند موحیات خرسندی ده - نشینان را بیشتر فراهم میسازد و مطمئن اند که سال حاضر شان سال مبارکی برای آنها خواهد بود . در اصفهان چهار باغ موجود بوده بمسافت هزار جریب و در هر یک قصری بنیان شده که سر بفلک بر آورده ، ۱ - باغ فلاسان ۲ - باغ احمد سیاه ۳ - باغ ران ۴ - باغ بکر . علاوه بر آنها تفرجگاهها و قصرهای زیاده و عمارت‌های زیبا و ایوانهای مرتفع بسیاری دارد از جمله عمارت فرقد که در دروازه شهر بنیان شده دیگری کاخ هرون دیگری هفت درب دیمیریتان دیگری کاخ خصیب که در کنار جسرالحسین بنیان شده دیگری کاخ عبدویه که کنار زنده رود است و تمام این کاخها بعالیترین سلیقهء عصری آراسته گردیده ابو عباده گفته :

یکدن یضئن للساری الظلاما
جنا الجوذان ینشروالخزامی
جنی الزهر الفرادی والتواما

قصور کالکواکب لامعات
و برمثل برد الوشی فیسه
غرائب من فنون الروض فیها

یضا حکها الضحی طوراً و طورا علیها الغیث ینسجم انسجاماً
 کاخهائیکه مانند ستارگان میدرخشند و تاریکیها را برای روندگان روشن میسازند
 و بیابانیکه مانند جامه رنگارنگ انواع گیاهان خوشبو که بوی عطرشان همه جاپراکنده
 میشود در آن میروید حالات بیسابقه باغستانها در آنها کاملاً آشکار است چنانچه
 گوئی از شکوفه‌های بی نظیر آن مروارید بدست و در موقع تابش آفتاب مخصوصاً آن موقع
 که باران میبارد رنگهائی زیبا و طراوتهای بخصوصی ایجاد میکند .

در روزگار قبل در اصفهان و حدود آن هر روز دوهزار گوسفند و صد راس گاو
 کشته میشد و هنگام غروب اثری از آنها باقی نبود و در تمام ایام تابستان در کلیه
 خانهای مردم از فقیر و غنی همه گونه اسباب آسایش و پذیرائی میهمان آماده بود و
 همواره میوه‌های فصلی و شربتهای خوشمزه و گلابهای خوشبو و جامهای ابریشمین و اشیاء
 گرانبهای چینی باطراف صادر میشد و مهارت و استادی صنعتگران اصفهانی مشهور آفاق
 بود و بر سابقین خود پیشدستی گرفته بودند .

و میتوان گفت اگر اصفهان دارای هیچگونه محاسن و زیبایی نبود تنها شهرستان
 جی و محال مربوط بدان و کاخها و دیوارهای محکم و سر بفلک کشیده آن کافی برای
 مناقب آنجا بوده .

حمزه اصفهانی مینویسد بطوریکه گفته‌اند شهرستان جی بامر اسکندر و بهمت
 جی بن زراده اصفهانی بنیان شده و بنام او شهرت یافته .

بعضی دیگر معتقدند شهرستان جی پیش از سلطنت جمشید آبادان بوده و بدست
 افراسیاب در ردیف شهرهای دیگر ایران که خراب شده از بین رفته پس از او بدست
 خمانی جمه‌آزاد دختر بهمن بن اسفندیار که پیش از اسکندر بر سریر آن ملک مستقر
 بوده پایه گذاری شده لیکن هنوز نیمی از دیوارهای آن بیش بنیاد نشده بود که وی در
 گذشته پس از درگذشت خمانی ، اسکندر وارد جی شده چون آنجا را خالی از عمارت
 و سکنه یافته بحال خود باقی گذارده و همچنان غبار بی بنیادی سراپای آن را آلوده
 ساخته تا روزگار فیروز بن یزدجرد .

فیروز اراده کرد تا پایه‌ایرا که خمانی بنیان کرده بود با تمام رساند به همین

مناسبت به آذر شاپوران فرزند آذرمانان که از مرد هرستان از روستای ماربین وجد مافروخ بن بختارجد صاحب کتاب محاسن اصفهان بود دستور داد تا با روی جی رابه اتمام رساند .

مطابق با فرمان فیروز ، شاپورانجد مافروخ صد و هفتاد سال پیش از ظهوردین مبین اسلام با روی جی را با تمام رسانید و کنگره‌های آنرا به نیکوترین وجهی بنیان نمود و برجهای آنرا محکم و استوار ساخت و چهار دروازه برای آن ترتیب داد یکی بنام خور که برابر میدان بازار بود دیگری بنام ماه که دروازه اسفیش نامیده میشد سومی بنام تیر که دروازه تیره میخواندند چهارمی بنام جوش که دروازه جهودان باشد . شاپوران در کنار جی ، دهکده بنام آذر شاپوران احداث نمود و در آن کاخی عالی بنیان کرد و در باغ آنجا ایوانی رفیع ساخت و در آن آتشکده بوجود آورد و آن دیه راوقف بر آن آتشکده نمود و عرض این دیوار بغیر از سنگهائیکه بر روی پایه قرار گرفته شصت خشت بوده .

بعضی از پیشینیان گفته بر یکی از دروازه‌های شهرستان جی از قول استاد ویر که سرکاردار مهندسان و بنایان بوده نوشته مزد عمله ساختمان دیوار متجاوز از ششصد هزار هزار درهم که سی و شش بلیون درهم باشد ، و هم گویند نوشته از سرکاردار مزبور بدست افتاد که مبلغ پنجاه هزار درهم بمصرف شفته آن رسانیده .

در دروازه جو بازاری بود بنام بازار جورین که هر سال یکماه یا دوماه به عید نوروز مانده مردم اصفهان باختلاف اشخاص و دستجات مختلفشان از زن و مرد و پیرو جوان خردسال و بزرگسال بدان بازار میرفتند و همه گونه اسباب آسایش از خوراکی و پوشاکی و آلات طرب با خود میآوردند و بعیش و طرب و سرور و فرح میپرداختند در روز نوروز که میرسید چندین بازار تشکیل داده میشد و آنچه همراه داشتند بابها اندکی میفروختند و مردم عوام و خواص در آن بازارها چون دریائی بموج در میآمدند و بدین ترتیب اوقات خود را به بهترین طرز بی پایان می‌رسانیدند .

درباره اصفهان و اهمیت آن قصائدی از شعراء متقدم و متاخر بسیار سروده شده

از جمله :

لئن خرجت جی و لیس بصقعها
افاضل دنیاہم و اعیان دہرہم
شباب و شیب کلما اسبروؤ اطفأ
اخائہم فخر و صحبتہم علا
یخیل ما املوہ نثرا وانشدوا
تواری بہم ثارات دہر معاند
زمان ینادی الفضل حتی کانہ
یحاول کل ان یسل سخیمۃ
بلی باب فخرالملك کیفیکاد من
لیاتوا جناب العزمنہ ولا یکن
ستردد الیہم عزہ بعد ذلۃ
و تجعل لہم للعالمین مزیایا

اگر جی خراب شود لیکن صاحب فضیلتانی هستند کہ نام آنرا برقرار میدارند
دانشمندان نامدار آن مانند گنجہائی در گوشہ و کنار مخفی هستند پیرو جوانی هستند
کہ بر اثر تغییرات زمان از میان نمیروند برادری با آنان مایہ فخر و مصاحبت با ایشان
دلیل رفعت مقام و یادآوری از آنها در پیشگاہ خردمندان موجب عزتست نثر و نظمی کہ
مینگارند و یا از طبع دربار خود اظهار میدارند گویا وحی است کہ بر دل آنها نازل
گردیدہ گرفتاری های روزگار آنها را متواری ساخت و دانشمندانشان بہ بلیات مبتلا
شدند روزگاریکہ فضل و دانش را بعنوان فضل فروشی قلمداد میکند و از ہر طرف شمشیر
کینہ روزگار علیہ مردم فاضل واقعی کشیدہ شدہ آری در خانہ فخرالملك فرزند خواجہ
نظام الملك است کہ از ہر کسی کہ بہ بلیات روزگار دچار گردیدہ پشتیبانی می نماید بر
ہمہگان لازمست بدربار عزت او بشتابند و اصولا از مرگ ہراسی نداشته باشند تا عزت
از دست رفتہ بدیشان باز گردد و بر جهانیان برتری یابند .

ابو عبدالله حسین نطنزی دربارہٴ اصفہان گفتہ :

حوت اصفہان خصالا عجابا
ہوآ منیرا و ماء نمیرا
بہا کل ما تشہیہ استجابا
و خیرا کثیرا و دورا رحابا

و تربا زکیا و نبیا رویا
 و فاکهة لاتری مثلها
 تفید الاعلاء برءا کما
 وزاد محاسنها زنرود
 تقدرها و الحصى تحتها
 و کالرقش حایرة فی مضیق
 و کالسایغات اذاما جرت
 و فیها فصول الزمان اعتدلن
 فلا الیرد یردی و لا الحریودی
 تری ابن ثلث بها یستفید
 و من فوقه حافظا کاتبا
 و قوما سراة رحاب البنان
 بدور الماثر رایا مصیبا
 فاطیب بها سادة قاده
 غدا فخر ملک لهم سیدا
 فتی خیرالله اخلاقه
 وعادت لكل جمال مجالا

و روضا رضیا یناغی السحابا
 نسیما و لونا و طعما عجابا
 یفید الربیع الریاض الشیابا
 میاها کطعم الحیات عذابا
 لجینا فویق اللالی مذابا
 اذا اضطرب الموح فیہ اضطرابا
 علیه الصبا فکسته الحبابا
 فلا فصل الا و مافیہ طابا
 ولا الریح یقذی وتذری ترابا
 حدیث الرسول و یتلوا کتابا
 ادیبا نجیبا یباری النجابا
 عرب اللسان وصاروا نهابا
 بحور المکارم مالا مصابا
 واطیب مهم بلدا مستطابا
 و لولاه صارت و صاروانها با
 فحاذت من الطیبات لبابا
 و صارت لكل صلاح مابا

اصفهان زیبائیهای بسیاری دارد و هر چه اراده کنی در اختیار میگذارد
 هوایی صاف و آبی گوارا و خیری بسیار و خانهای فراخ خاکی پاک و گیاهی
 با طراوت و بوستانی پسندیده که از شادابی همپایگی با ابر میکند مانند میوه
 آنرا نمی بینی که چون نسیمی لطیف و طعمی شریف است بیماران را بهبودی میدهد
 همچنانکه بهار بوستانها را جوانی میبخشد زنده رود به زیبائی اصفهان میافزاید که
 آبش مزه حیات و زندگی میدهد موقعیکه بان آب و ریگهای کف آن مینگری گوئیا سیمی
 است که روی گوهری آب شده ریخته اند و چون آب بموج آید مانند نقش لرزانی است که
 در تنگنای واقع شده باشد و یا مانند بارانهای هستند که چون با باد تصادف کنند

بصورت حبایی در آیند فصلهای آن بحال اعتدالند و هر فصلی بمقتضای خود آثاری بوجود میآورد سردی آن ناراحت نمیکند و گرمی آن آزار نمیرساند باد آن خار و خاشاک باطراف نمپراکند و گرد و غباری ندارد فرزند سه ساله آن از حدیث پیغمبر استفاده میکند و کتاب خدا میخواند بالاتر از او حافظ قران و کاتبی سبحان و ادیبی نجیب است که بانجیا در میافتد و گروهی شریفاند که سر انگشت فضلشان وسیع و با آنکه عرب نیستند بزبان فصیح عرب سخن میگویند مانند ماههای شب چهارده دارای رای پسندیده و افعالی حمیدهاند دریا هائی بزرگوار و بدون هیچگونه ناراحتی مردان آن بهترین رهروان بزرگوار و شهر آن نیکوترین شهر با اعتبار است در میان شهرها مانند آن شهری نبینی و مانند بزرگان آن یارانی پیدا نکنی آری بزرگی در میان آنان میزید بنام فخرالملک که اگر او نبود اصفهان و مردم آن از هیچگونه خطری در امان نبودند جوانی است که خدای متعال خوی او را در عالیترین مرتبه پسندیدگی قرار داده و حقایق همهء نیکیها را بدست آورده و کلیهء زیبائیها در محور کمالات او در حرکت اند و مرجع تمام اصلاحاتست .

اسماعیل فرزند ابو طاهر فرزند عبدالرحیم در ستایش این شهر سروده :	
تکلفنی وصف اصفهان و انها	لا طیب ارض الله جاد غمامها
بای اقالیم البلاد تقیسهها	و کل بلاد عبدها و غلامها
قد اعتدلت اوقاتها و فصولها	و ما استکرهت یقظانها و منامها
فمن حل جیا لیس یثنی رحالها	وانسی حاجات باخری انتظامها
لیشرب میاه الزندرود اذاشتکت	من السقم نفس کی یخف سقامها
ودع ذافیکیفیهامن الفخران غدت	و فی ید فخر الملک هذا زمامها

مرا به توصیف و ستایش از اصفهان مامور میداری و حال آنکه اصفهان از بهترین سرزمینهای است که ابر رحمت خدا بر آن باریده ، اصفهانرا با کدامیک از اقلیمهای هفتگانه میتوان سنجید و باید گفت تمام شهرها برده و غلام او هستند وقتها و فصول آن در کمال اعتدالند و بیداری و خواب در آن در نهایت راحتی و خالی از هرگونه تنفر طبیعی است کسیکه وارد جی شد از آنجا رحل اقامت بر نمیچیند و از نیازمندی

بمحال دیگر فراموش میکند هرگاه کسی از بیماری شکوه کند از آب زنده رود بیاشامد تا بدینوسیله از بیماریهایش بکاهد از تمام این نیکوها گذشته باید گفت چون اکنون زمام اختیار آن در دست فخرالملک است همین موضوع کافی برای مباحث آنشهر است ابوالعلاء بختیار فرزند بنیمان فرزند خرزاد اصفهانی گفته :

مدحة صقع سواک منکوره	سقت یا اصفهان من کوره
والبر شخص و انک الصورة	فالارض عقد وانت واسطة
ام هل تباری بنورها نوره	و هل توازی النجوم بدرجی
ازهارها کالبرود منشوره	احسن بها والربيع مقتبل
و جاد نوء بصوع یا کوره	و حد نور بصوب یا کوره
و غازل الاقحوان کافوره	و قابل الزعفران نرحسه
سبائك باللجين مذروره	و زند رود الضحی بصفحته
یخال اثرالصفاح مشهوره	حبابه تنشی علی حیک
کالایم یفلی الطریق مدعوره	ینساب فی جریه علی عجل
السلطان بل بالخفوف ماموره	حکی ندی کف فخر مملکه

ای شهر اصفهان از باران رحمت حق سیراب شوی که جز تو شهر دیگری شایسته ستایش نیست تو مرکز زمینی و زمین مانند دایره ایست که در محور تو میچرخد بیابانها بمثابة هیولی اند و تو مانند صورتی برای آنها هستی اصفهان مانند ماه شب چهارده و شهرهای دیگر چون ستارگانند آیا ممکن است ماه شب چهارده را با ستارگان دیگر بیک میزان گرفت یا نور آنرا با نور آنها مقایسه کرد ؟ چقدر زیباست مخصوصاً در فصل بهار بخصوص در آن موقع که شکوفه های چون نگرگش باطراف پراکنده شده اند و مانند دختر بکری شکوفه های سفید رنگ آن خودنمایی میکنند و قطرات زیبای باران مانند میوه های نوبری میریزد گل نرگس آن همتای زعفرانست و گل بابونه آن دم از کافور میرسد آب زنده رود آن مانند سیمهای در بوته رفته افشانست حباب زنده رود در موقع باران بیاد میآورد از راههای باریک تو در تو و نشانه دامنه های کوهها را آشکار میسازد و با شتابزدگی تمامیکه روان میشود گوئیا ماریست که باحالت وحشت زدگی

۱۲۹۱۷۵

بجانب سوراخ خود حرکت میکند زنده رود با همهٔ زیباییهاییکه دارد حکایت میکند از بخشش از فخرالملک که افتخار کشور ایرانست بلکه باید گفت زنده رود در مقابل بخشش او اندک است و ناچیز .

محمد بن الحسین در ذیل قصیدهٔ سروده :

سلام علی زرود و شعبه
سلام محب لا سلام مودع
ولا برحت تلک المدودکواسیا
مناکه العلیا مصدول مدرع

سلام بر زنده رود و آنچه از آن جدا میگردد سلام دوستی که همواره کنار دوست خود است نه سلام کسیکه از دوست خود خداحافظی میکند همواره آب آن جاری و قدرتهای بی نهایت آن باقی و برقرار باشد .

مفضل مافروخی گفته :

سقی الله الجنان مارین
فحص النار فالتل المقوق
فکوهانا بها قصر منیف
سما و یسطق الحورا المنطق
الی جسرالحسین فباغ بکر
فقصر مغیره ففناء حندق
فجرباس الانیق الی و بیان
فخرعیه فما نظماه قصرا
و ستانا و روضا قد تحدیق
فاکناف المصلی فالصحاری
سقاها من غوادیهاحیاها
پس از ده شعر دیگر گفته :

تشریف اصفهان و قدتناهت
و اشرف ما حباه الله فصل
فقد اعدی خلائقه حماها
محاسنها و قولی فیه مطلق
للفخرالملک ولاها و وفی
فاحصبها وصفی ما ترنق
خدا یمتعال بهشت را بوسیله شادابی مارین سیراب نماید .

مارینی که نسخه ارم است
آفتاب اندر و درم درمست

پس از آن آتشگاه بعد از آن تل بعد کوهان که کاخش سر به آسمان کشیده
بعد از آن باغ بکر و جسر حسین و قصر مغیره و جلو خندق و جرباس و بیان و زنده رود

و تمام کاخها و باغ و بستانها که حدقه چشم اصفهانند و اطراف مصلی و بیابانها و بیمارستان و بالاخره همه آنها از ابر صبحگاهی شاداب گردند به اصفهان بیا که زیبائیهای آن بی نهایت است و برترین شرافتی که خدا باو اعطا کرده فخرالملک است که ولایت مدار آنجاست و رونق و فراوانی آنجا که بوسیله او و مردم در حمایت او هستند . نگارنده گوید اوصاف اصفهان را سرایندگان بتازی و پارسی بسیار سروده اند و مناسب است بخشی از قصیده‌ای که حسین بن ابی‌الرضا آوی در ترجمه محاسن اصفهان سروده ذکر نمائیم .

اصفهان شهریست همچون خال بر روی زمیں

خطه دلخواه‌تر از خط یار نازنین

رنگ و رویش لاله و گل بوی خویش مشک و عود

آبجویش حل نقره شط او رود زرین

نعم ارض ارض اصفهان فی‌الدنیا نعم

کعبه یاوی الیها الناس طرا آمین

قبة اسلام عالم بیضه ملک جهان

نافه اقلیم چارم دست چرخ هفتمین

تاج فرق ربع مسکون اختیار مملکت

طیره مینو و مینا نسخه خلد برین

ساقیان سیم ساق و شاهدان شوخ چشم

عاشقان خوش نفس جان پروران خوش‌نشین

ز امتزاج آب رود زنده رود و خاک حی

یافت نوح و خضر و عیسی قوت روح الامین

شام و مصر و روم و خاور تا بحد باختر

در جهان معدلت صد آنچنان نبود چنین

شرح وصف او ننگجد در دهان نظم و نثر

بر در و دیوار و خاکش صد هزاران آفرین

مؤلف قده گوید با آنهمه توصیف و تعریفیکه از اصفهان نموده‌اند باز هم شهر اصفهان از همه آنها بالاتر است و در منقبت این شهرستان همین بس که کلیه دانشمندان برای رسیدن بعالیترین کمالات خود بدین شهر پناه آورده و از خاک آن همت گرفته‌اند و اگر بگویند رجال از آنجا ظهور میکند معارض با گفته‌ایست که از بلخ یا حدود سیستان سر بر می‌آورد ، و بطوریکه ثابت کردیم سلمان از مردم حی اصفهانست . در قاموس گوید حی یفتح حیم لقب قدیمی اصفهان و یایکی از دیهات آنجاست . در عین حال برخی از احادیث حاکی از نکوهش اصفهان است که باید منظور آنها را فهمید : از جمله در خرایج نقل کرده عبدالله بن مسعود گفت در مسجد رسولخدا (ص) حضور اقدس امیرالمؤمنین شرفیاب بودم مردی فریاد کشید کیست مرا به عالمی فدایت کند تا از وی دانش بیاموزم ؟ من در پاسخ او گفتم مگر نشنیده‌ای که رسولخدا (ص) فرمود انا مدینه العلم و علی بابها (که من شهر علمم علیم در است) . پاسخ داد چرا چنین حدیثی را شنیده‌ام گفتم بنا بر این با وجود علی (ع) بحالت کدام عالم رهسار میشوی وی بازگشت و حضور امیرالمؤمنین نشست علی (ع) سؤال کرد از کدام شهری عرضه داشت از اصفهانم ، فرمود در میان اصفهانیان پنج خصلت وجود ندارد سخاوت ، شجاعت ، امانت ، غیرت ، دوستی اهل بیت . در بعضی از روایات بجای امانت ، وفا ذکر شده .

آنمرد خواهش کرد بیش از این بفرمائید حضرت امیر (ع) بزبان اصفهانی که متداول بود فرمود امروز همین مقدار کافی است .

و همچنین حدیثی که در خرایج یا بعضی از مجامع معثره از رسولخدا (ص) نقل کرده هیچ اصفهانی برستگاری و حسن خاتمه نرسیده . یا بنقل بعضی عده بسیاری از اصفهانیها از کارگذاران عمر بن عبدالعزیز مهلت گرفتند تا اربعین خود را که برای سب علی (ع) منعقد ساخته بودند با تمام رسانند و اینعمل موقعی بود که عمر مردم را از سب علی (ع) باز داشته بود و فدک را به اهل بیت تسلیم نموده بود .

احادیث مزبور مربوط بزمانی بوده که مردم اصفهان به آئین اهل سنت رفتار

میکرده و بدان مناسبت به نصب و عداوت اهل بیت میپرداختند .

لیکن اصفهان امروز بیضه اسلامیان و سر منزل اهل ایمانست و شاهد بر این موضوع آنست که پس از توجه به آئین اهل بیت و علاقه بدانها کمتر به و باء شدید یا گرفتاریهای بی نهایت دیگری مبتلا شده .

بالاخر از این از آنروز که اصفهان پایه گذاری شده مردم آن بطاعون که یکی از نشانه های بد عاقبتی است مبتلا نگردیده .

در اصفهان مواضع متبرکه و قبرهای نورانی که در ذیل احوال علماء بیان خواهیم کرد بسیار است از جمله مواضع متبرکه مسجد لسان الارض است ، این مسجد در مشرق تخت پولاد و نزدیک به قبر فاضل هندی بیان شده و در قبله آن صورت قبری است که میگویند مرقد شعیا نبی است که پیمبر یهودیان ساکن در آن محل بوده و علت نامگذاری آنرا چنین گویند موقعیکه حضرت امام حسن مجتبی (ع) یا لشکر اسلام وارد اصفهان شد و آنجا را فتح کردند محل مسجد با آنحضرت سخن گفت .

ملا محمد تقی مجلسی در کتاب حدیقه و کتب دیگر یاد آوری کرده بزرگان معتقدند کلیه فتوحات عمر در موقعیکه براریکه خلافت بود بفرمان امیرالمؤمنین علی (ع) بوده و آنحضرت فرزند بزرگوارش امام حسن مجتبی (ع) را بهمراه لشکر اسلام با اصفهان فرستاده و امام مجتبی در اوقاتی که در اصفهان نزول اجلال داشته در مسجد لسان نماز گذارده و بحمامیکه در آن برابر در مسجد جامع عتیق کبیر قرار گرفته و به باب پیر بانان شهرت دارد تشریف برده و غسل نموده و آن حمام امروز یکی از خانات اصفهانست و جد میرورم در روزگار کودکی من حمام مزبور را که بکلی ویران شده بود بمن نشان داد و پیش از اینهم گفتیم که لسان الارض در اصفهانست .

و از بناهای شگفت انگیزیکه تا این روزگار باقی است و شهرت همه جایی دارد دو مناره رفیعی است که در دو طرف ایوانی قرار گرفته و در زیر آن مرقد یکی از بزرگان عرفاست و این ساختمان در دیه نزدیک بشهر بنام گارلادان واقع شده و آندو منار بنام منارحنیان معروفند .

حرکت منارهای مذکور چنانستکه اگر کسی در یکی از دو منار درآید و حلقه ای که

بدو طرف ماذنه آنها آویخته شده بدست بگیرد و حرکت دهد مناره، دیگر بحرکت میآید بلکه ایوان و پایه مناره و طاقها تا سطح زمین بلکه زمینیکه مشتمل بر کلیه آن بقعه است و هر چه در آن و هر که و هر چه بر روی آنست با وزنیکه بیش از هزارها هزار وزن بار شتر را دارد حرکت میکند و تمام آن بنا از گچ و آجر با دقیقترین شیوه ساختمانی بوجود آمده و حال آنکه اگر فیلی تنومند و سلطانی نیرومند بخواهند آنرا به اندازه یکذراع حرکت دهند نمیتوانند ، بالاخره مردمان با فکر از ادراک حقیقت آن عاجزند و من خود مکرر حرکت آنها را بهمان طریق که ایراد کردم باتفاق عده بسیاری از حاضران از نزدیک مشاهده کرده و مخصوصا حرکت بقعه را که بر است و چپ بحرکت میآمد بچشم دیده و معماران ماهر معتقدند که اینگونه حرکت از عهده تصنعات معماری خارج است و باید ازاده دیگری بغیر از اراده بشری آنرا بحرکت آورد .

و بطوریکه نقل شده بسیاری از اوقات عده زیادی از ماهران فرنگستان آمده و پی بحقیقت آنها نبرده و متحیرانه درباره آن اظهار نظری نکرده و بزودی دلیل احوال داود عمر اسکندری که متبحری نحیر بوده بمناسبتی نظیر آن را یاد آوری خواهیم کرد . و همانا اینمقدار از تاریخ اصفهان و مجملی از محامد آنرا که برشته تحریر آورده و قلم عنان بنام را از دست ربوده برای آن بوده تا بدین و سیله اندکی حقوق این شهرستان را که بگردن من پیدا کرده ادا کرده باشم زیرا در آن متوطن و بار اقامت در آن افکنده و از لذائد آن بهره مند گردیده ، خدای ما و خاندان ما را از گرفتاری نفسانی نگه بدارد و سرانجام کارهای ما را بخیر خاتمه دهد .

نگارنده گوید عارف بزرگی که زیر ایوان مزبور دفن شده عمو عبدالله صیقلی است که در هفدهم ذیحجه سال هفتصد و شانزده وفات یافته .

و سبب حرکت مزبور را از کرامت پیر نامبرده سیدانسته و بعدها بگمان اینکه فتری در زیر آنها تعبیه شده و بر اثر شکافتن معلوم شده این خیال باطل بوده و بعضی اینموضوع را تصادفی دانسته که حتی خود عمو عبدالله هم از حرکت آن بیخبر بوده اتفاقا شخصی وارد یکی از منارهها شده آنرا بحرکت آورده کم کم جنبش آن شهرت آفاقی پیدا کرده ، دیگری اظهار نظر کرده علت حرکت آنها از دوراه است یکی بدی

ساختمان دیگری تیر پا بندی که دو مناره را بهم اتصال داده، فیزیک‌دانی نوشته نظریات اینکه دو مناره متساوی الطولند نوسانشان نیز متساوی است و ضربتهای وارده بر اثر حرکت یکی از دو منار که از راه سقف انتقال پیدا میکند منار دیگر را بحرکت می‌آورد دلیل بر این موضوع آنست که اگر مقداری از یکی از دو مناره خراب شود تا تعمیر نشود حرکت ندارد، دیگری نوشته اکثر مناره‌هاییکه نزدیک همدند همین اثر را دارند حتی موقعی هندوانه ایرا بر روی یکی از دو منار آستان مقدس معصوم قم (ع) گذاردند و منار دیگر را بحرکت آوردند هندوانه پائین افتاد و بالاخره علت جنبش آنها را بر اثر روزنانس محض میدانند یعنی ارتعاشی که بر اثر ضربات متناوب از دیگری بوسیلهٔ ایوان برای منار دیگر بوجود می‌آید و سبکی سقف ایوان نیز بدان کمک میکند، البته مطالب مزبور نتیجه دقتی است که افراد وارد بیان نموده و ممکن است سری جز آنچه گفته شد داشته باشد.

(۲) ابراهیم کفعمی = تقی‌الدین فرزند علی فرزند حسن فرزند محمد فرزند صالح از مردم لوذ جبل عامل بوده و در کفعم بر وزن زمزم که یکی از قراء جبل عامل است متولد شده و پدرش اهل جبع که آنهم یکی از دیهات جبل نامبرده است بوده، بزرگی امامی مذهب و دانشمندی پرهیزگار و ادیبی ماهر و مورد وثوق اعلام هر عصر بوده.

از شیخ بهائی نقل کرده‌اند که کف در واژه جبل عامل بمعنی دیه است و عیما نام قریهٔ مزبور بوده بنابراین ریشهٔ کفعم کفعمیا بوده و منسوب به آن کفعمی است و بر اثر کثرت استعمال و امتزاج بصورت کفعمی درآمده.

مؤلف گوید ممکن است عیما نام بانی همان قریه باشد چنانچه در نامهای پارسی نظیر آن بسیار است.

کفعمی کتب و سروده‌ها و تصانیف زیادی داشته و در هر یک از آنها ابتکار بخصوصی از خود بظهور آورده از همه کتب او که از نظروضع و ترتیب بر سایر تالیفاتش برتری دارد *جنة الامان الواقية* و *جنة الايمان الباقية* است که در اصطلاح ما به مصباح کفعمی شهرت دارد.

و از آنجا که تالیف مزبور همه وقت اشتهار کاملی داشته و دارد ما را از توصیف و تعریف بی نیاز میسازد .

کفعمی پیش از تالیف کتاب مزبور کتاب بزرگی بنام البلدالاسین والدرع الحصین تالیف نموده که علاوه بر دعاها و تعویذات و حرزها و زیارات و آداب و سنن کلیه ادعیه صحیفه سجادیه را بدان ضمیمه کرده و آنرا بنام الفوائد الطریفه شرح نموده . کتاب المقصد الاسنی فی شرح الاسماء الحسنی و رساله در محاسبه النفس و امثال آنها از ادعیه مبسوطه‌ایکه در مصباح ایراد نموده آری در آنها به ماثور و صحیح از سقیم اشاره نموده ، و بر هر یک از آن دو کتاب حواشی بقلم خود افزوده که قریب ده هزار بیت مشود و مجملات آنها را توضیح داده و آنچه را در متن بوضوح و اگذارد مشروح ساخته و در عین حال مطالب بسیار مناسب دیگر نیز بدانها افزوده و از آثار اوست نهایتاً العرب فی امثال العرب ، کتاب بزرگی است در دو مجلد تالیف شده و بی نظیر است ، دیگری قراضة النضیر فی التفسیر که خلاصه ایست از تفسیر مجمع البیان طبرسی . دیگر صفوة الصفات فی شرح دعاء السمات ، کتاب فروق اللغات ، کتاب المنتقی فی العوذ والرقی ، کتاب الحدیقة الناضره ، کتاب نور حدیقة البدیع این کتاب شرح برخی از قصائد مشهور عربست . کتاب النحلہ ، کتاب فرج الکرب ، الرسالة الواضحه فی شرح سورة الفاتحه ، کتاب العین المبصره ، کتاب الکوکب الدری ، کتاب الجنة الواقیه کتاب مختصریست که در ادعیه و او را دگرد آمده و آنرا صاحب کتاب بلغه که در رجال تالیف کرده بوی نسبت داده و ممکن است کتاب مزبور همان مختصر المصباح باشد که در الامل بوی نیز نسبت داده شده ، در بحار متعرض است کتاب مزبور تالیف یکی از متاخرین است و ممکن است بطوریکه بعضی اظهار داشته‌اند از کفعمی باشد .

نگارنده گوید کتاب مزبور را محمد رضای حسینی قزوینی سال ۱۰۹۰ هجری ترجمه کرده و از مؤلف آن نامی نمیبرد و سال ۱۳۲۲ که مطبوع شده کتاب مزبور را بمیر داماد نسبت داده لیکن در فهرست کتب میر از آن نام نبرده‌اند این نسبت تا اندازه ثابت میکند چنانچه مجلسی متعرض است تالیف یکی از متاخرین زمان وی باشد لیکن معلوم نیست مؤلف آن چه شخصی است .

الذریعہ پنجم مینویسد جنۃالواقیہ مختصر جنۃالامان الوافیہ است و آنہم مختصر مصباح کبیر است و اصل و مختصر ہر دو تالیف شیخ تقی الدین کفعمی است و شیخ عبداللہ سماہیجی نیز آنرا از کفعمی دانستہ بنا براین تخطئه صاحب ریاض و بحار کہ آنرا از کفعمی ندانستہ اند بی نتیجہ خواہد بود و همچنین آنہا کہ کتاب مزبور را از میر داماد میدانند درست نیست . آری میر داماد پس از آنکہ مختصر مصباح را پسندیدہ آنرا بخط خود استنساخ نمودہ و مؤلفش را تعیین نکرده بعدہا کہ نسخہء مزبور را بخط و امضاء او دیدہ پنداشتہ اند از مؤلفات اوست .

و از آثار کفعمی است رسالہ در بدیع و رسالہء در تاریخ و فیات العلماء و کتاب ملحقات الدرر الوافیہ و کتابی بنام مجموع الغرائب و حواشی بر کتاب کشف الغمہ محدث اربلی و امثال آنہا .

کفعمی از عدہء مشایخ روایت میکند از جملہ از سید فاضل شریف جلیل حسین بن مساعد حسینی حائری صاحب تحفۃالابرار فی مناقب الائمة الاطہار دیگر سید حسین عالی نسب علی بن عبدالحسین بن سلطان موسوی حسینی مؤلف رفع الملامہ عن علی فی ترک الامامہ ، کفعمی با مشارالیہ مکاتبات و مراسلات نظمی و نثری داشتہ و ظاہر امر حاکی از آنستکہ نامبردہ استاد اجازہ وی بودہ و خود کفعمی در یکی از رسالہ ہایش از سید مذکور و کتابش ستایش نمودہ و از کتاب نامبردہ بسیار نقل نمودہ و از او بلفظ دام ظلہ یاد میکند .

ممکن است کفعمی در طبقہء شیخ ابن فہد یا اندکی پس از او باشد زیرا تاریخ تالیف مصباحش سال ۸۹۵ ہجری بودہ .

پدر کفعمی ، زین الدین علی نیز از اعظام فقہاء بودہ فرزندش تقی الدین در دو کتاب بزرگش بلد الامین و مصباح از او بسیاری از فوائد را نام بردہ و از وی بہ فقیہ اعظم اورع تعبیر کردہ .

و برادر صالح فاضل و جلیلی داشتہ بنام احمد و کتابی بنام زبدہ البیان فی عمل شہر رمضان تالیف کردہ گاہی در حواشی کتاب از وی نقل میکند . نگارندہ گوید شیخ بزرگوار طہرانی در اسناد المصنفی مینویسد ؛ شمس الدین

محمد عاملی جد شیخ بهائی برادر بزرگ کفعمی است که سال ۸۲۲ متولد شده و سنه ۸۸۶ وفات یافته و مجموعه تالیف کرده و در آن پاره از فواید رجالیه و تواریخ علما گرد آورده و در آن مجموعه نوشته پدرش علی سال ۸۶۱ وفات یافته و بغیر از شمس الدین محمد و تقی الدین ابراهیم و احمد دو فرزند دیگر بنام شرف الدین و رضی الدین داشته . مؤلف قده مینویسد یکی از سادات افاضل جبل عامل نقل کرد برخی از موثقین جبل عامل گفته اند از پیش آمدهای بی سابقه ای که در این عصر نزدیک اتفاق افتاده آنستکه برزگری زمین را با گاو شخم میکرد تصادفاً گاو آهن بسنگ بزرگی برخورد کرد برزگر سنگ را از جای کنده به بدن پوشیده از کفنی رسید بلافاصله همان میت سر از روی خاک برداشته متحیرانه برآست و چپ نگران شده از برزگر پرسید هل قامت القیامه آیا قیامت بپا شده سپس بحال اولی باز گردیده .

برزگر از این پیش آمد بو حشت افتاده غش کرد پس از آنکه بحال عادی برگشت در تفحص برآمده که این میت کیست و از مردم کجاست چشمش بسنگی افتاده که بر آن حک نموده بودند هذا ابراهیم بن علی الكفعمی ره .

نگارنده گوید صاحب ریحانة الادب مینویسد این قضیه دور از صحت بوده و مدرک معتمدی ندارد ، و قبلاً از اعیان الشیعه نظیر قضیه مزبور را نقل و نوشته کفعمی در آخر عمر در دیه جب شیت میزیسته و همانجا وفات یافته ، قریه مزبور بمروور زمان خراب شده و قبرش مخفی گردیده تا بعد از قرن یازدهم بر اثر تصادف شخم زمین سنگ قبرش نمودار شده .

میتوان گفت هر دو قضیه یکی است تنها اضافه ای که قضیه اولی بر دومی دارد سراسیمه برخاستن میت است .

کفعمی سالیانی چند در کربلای معلی میزیسته و همانجا مرقدی برای خود در محلیکه به عقیر موسوم بوده احداث کرده و اشعار ذیل را که خطاب بفرزندانش بوده و تقریباً عنوان وصیتی داشته سروده و آرزو مند بوده در آنجا مدفون شود لیکن بطوریکه قبلاً بمناسبتی نوشتیم در سرزمین جب شیت مدفون گردید .

سئلتکم بالله أن تدفنونی
فانی به جارالشهید بکربلاء
إذا مت فی قبر بارض عقیر
سلیل رسول الله خیر مجیر

فانی به فی حفرتی غیر خائف
 امت به فی موقفی و قیامتی
 فانی رایت العرب یحیی نزیلہا
 فکیف سبط المصطفیٰ ان یزود من
 و عار علی حامی الحمی و ہوفی الحمی

بلا مریہ من منکر و نکیر
 اذا الناس خافوا من لظی و سعیر
 و یمنعہ من ان ینال بضیر
 بحائرہ شاو بغیر نصیر
 اذا ضل فی البیداء عقال بعیر

آرزو مندم موقعیکہ از دنیا رفتم مرا در سرزمین عقیر دفن کنید تا بدینوسیله افتخار مجاورت فرزند رسول خدا (ص) را کہ از بہترین پناہ دہندگان است بدست آورم و در آن موقع کہ در قبر قرار میگیرم بہیچوجہ از نکیر و منکر بیمناک نباشم و همچنین در موقف حساب و روز قیامت کہ مردم از شعلہ آتش جہنم گریزانند من کمال آرامش داشتم باشم عربہا را دیدہ ام کہ اگر کسی بر آنہا وارد شود کمال پذیرائی را از او بانجام می آورند و از ہر چشم بدی محافظتتس میکنند پس چہ نگرانی است اگر واردی بی یاور بر فرزند مصطفیٰ در آید بدون شبہہ او را از ہمہء خطرات محفوظ میدارد او قرقگاہ امن و آسایش را در اختیار دارد از عقل دور است کہ نگہبان مہربان چنین قرقگاہی اجازہ دہد تا پای بند شتری مفقود گردد و ساریان بیچارہ شود ،

و از آثار او ارجوزہ ایست مشتمل بر صد و سی بیت کہ در آن ایام شریفہ ایراکہ روزہ ۴ در آن مستحب است و از نظر شریعت بہ عظمت و برکت شہرت دارد ایراد نمودہ آغاز آن ؛

الحمد لله الذي هداني
 الى طريق الرشد والايमान
 ثم صلوة الله ذى الحلال
 على النبي المصطفى والال

و نیز قصیدہئی در ستایش مقام ولایت امیر المؤمنین و صفات روز غدیر متجاوز از صد و نود بیت سرودہ و ممکن است قصیدہء مزبور را در حائر شریف بعرض رسانیدہ باشد زیرا از اشعار او آخر آن کہ ذیلا آورده میشود اینموضوع کاملاً ہویداست .

و هذى الصفات و هذى النعوت
 بحقك مولای فاشفع لمن
 هو الجعی المسیء الفقیر
 بشیخ کبیر له لمة
 لحامی الغری الامام الامیر
 اتاک بمدح شفاء الصدور
 الی رحمت الرحیم الغفور
 لسان التعمیر ثوب القتیر

اتاه النذیر فاضحی یقول
 اتیت الامام الحسین الشہید
 اتیت ضریحا شریفا بہ
 اتیت الامام الہدی سیدی
 ارجی الممات و دفن العظام
 لعلی افوز بسکنی الجنان
 ففطرس سمی عتیق الحسین
 اتی لزیارتہ قاصدا
 اقام بحضرتہ دائمًا
 و انی بحائرکم قد نزلت
 مقامی عندک اہنی مقام
 اعیذ نذیری بسیط النذیر
 بقلب حزین و دمع غزیر
 یعود الضریر کمثل البصیر
 الی الحائر الجار للمستجیر
 بارض الطفوف تلبک القبور
 و حور قصرن اعالی القصور
 لرد الجناحین بعد الهصور
 فاضحی صحیحا لفضل المزور
 بمرالسین و کر الشہور
 و مالی سواء کم من نضیر
 و سیری و ترکک اشقی مسیر

این صفات ظاہری و باطنی در خور پیشوای بزرگوار و امیر با اقتداری است کہ
 شهرستان غری (۱) را در کنف ولایت خود حمایت فرموده بمقام خودت ای مولای من
 شفاعت کن در پیشگاه خدا از ناتوانی کہ مدیحی در حضورت آورده کہ دلہای ناتوانرا
 شفا می بخشد او همان جبعی گناہ کاریست کہ نیازمند بہ بخششہای بخشاینده^۶ بسیار
 مہربانست پیر مرد کهن سالیکہ با ہدیہ اندک آمدہ و باز با زبان کهنسالی و جامہ
 ژندہ بحضور رسیدہ، رسول مرگ اورا از رحیل اطلاع داد و اومیگفت من بیادگار ترسانندہ
 حقیقی پناہ میبرم و با دلی اندوہناک و اشکی ریزان بحضور امام شہید حسین (ع)
 شرفیاب گردیدہ و بزیارت ضریحی مفتخر گردید کہ کور مادرزاد را چون بینائی دلشاد
 میسازد بحضور رہبر و پیشوایی رسیدہ کہ در حائر شریف از ہمسایگان خود کمال پذیرائی

(۱) غری باغین معجمہ بمعنی آلودہ شدہ و علت آنکہ نجف را بنام غری ہم
 نامیدہ آن بودہ کہ در آنجا دو بناء طولانی بودہ کہ گور مالک و عقیل ندیم جدیمہ بن
 الابرش بودہ و بنام غریبان خواندہ میشود یعنی آلودہ شدگان بخون زیرا نعمان بن
 منذر آنها را در روز ناراحتی بخون ہر کہ میکشتم آلودہ میساختہ .

را بانجام میرساند من آرزومندم در آن حایر مقدس بمیرم واستخوانهایم در سرزمین و در دل قبرهای آنجا پنهان شود شاید از اینراه بعالیترین کاخهای بهشت دست پیدا کنم آری فطرس که او را آزاده شده حسین (ع) میخوانند همان فرشتهایست که پس از آنکه بال و پرش شکسته شد دوباره باو اعطا گردید این موهبت از آنجا بود که قصد زیارت حضرت امام حسین (ع) نمود و بر اثر موقعیت مزور بزرگوارش صحیح و سالم گردید و برای همیشه از آن تاریخ به بعد باگذشت سالها و ماهها در جوار حضرتش اقامت نمود آری مههم به حائر مقدس شما وارد شدم و جز شما یاور دیگری ندارم و بهتر از این مقام هم منزلی برای خود گمان ندارم و معتقدم هر کس از شما دست بردارد از بدبخت ترین مردمست .

از این قصیده استفاده میشود کفعمی بسیار آرزومند بوده در حائر شریف حضرت سیدالشهداء مدفون شود لیکن بطوریکه قبلا هم اشاره کردیم در سرزمین جب شیث مدفون شد ما تدری نفس بای ارض تموت .

نگارنده گوید مرحوم مؤلف سال وفات کفعمی را نقل نکرده و در الذریعه سوم ذیل کلمه البدیعه مینویسد کفعمی حدود سال ۸۲۸ متولد شده و سال ۹۰۵ وفات یافته .

و بدیعه مزبور قصیده میمیه است مشتمل بر انواع محسنات بدیعه که با این شعر آغاز میشود .

ان جئت سلمی فسل من فی خیامهم و من سکن منسکاعن دمیتی ودمی
و بدیعه مزبور را خودش شرح نموده و در آخر آن خطبه غرائی در مدح حضرت خاتم انبیاء که مشتمل بر سور قرآنی بوده ایراد کرده و هم قصیدهئی در مدح آنحضرت افزوده .

(۳) ابواسماعیل ابراهیم = فرزند سلیمان از مردم قطیف بحرین بوده و تمام دوره زندگانی خود را در نجف اشرف بپایان آورده .
قطیفی عالمی فاضل و پرهیزکاری صالح و از بزرگان مجتهدان و اعلام فقهاء و محدثان بوده .

دربحار آمده که وی در نهایت فضل و دانش بود و در عصر شیخنورالدین

مروج که مقصود شیخ علی محقق کرکی است میزیسته .

قطیفی از وی روایت میکرده و با وی بمنظره میپرداخته و مقالات بسیاری در رد او داشته از جمله رساله « (السراج الوهاج) » است این رساله را در رساله « قاطعة اللجاج محقق کرکی نوشته رساله مزبور را محقق در حل خراج و مالیات سلطان و حلّیت استفاده از آن تالیف کرده قطیفی رساله مزبور را رد نموده و نیز رساله « (الحائریه) » را که در تحقیق مسئله سفریه است بمنظور رد بر محقق ترتیب داده و مخصوصا توجه خاصی برد گفته محقق داشته که توالی در عشره ایکه قاطع کثرت سفر است شرط نیست . و از بعض مجامیع قطیفی استفاده میشود که محقق مزبور را نسبت به جهل داده و برخی افتراءات را از وی نقل کرده و ثابت کرده وی مردی با فضیلت و بلکه باتدین و عدالت نبوده چون او خود را عالم و دیگران را جاهل مینداشته .

مؤلف گوید هرگاه قطیفی چنین افتراءات و نسبتها را بمحقق داده از مثل وی بسیار بعید بنظر میآید هر چند نظیر سخنان قطیفی از برخی از معاصرین ماکه خواهیم گفت اتفاق افتاده خدا همه ما را از چنین حالت غرور نگهداری فرماید . زیرا غرور اکثر اوقات دامنگیر عده بسیاری از فضلا میشود مگر اندکی که کاملا در بوته تربیت و اخلاق قرار گرفته و نیت و تقوای خود را آنچنانکه باید خالص کرده باشند از مشایخ بزرگ شنیده شده شیخ ابراهیم در یکی از دو مشهد کربلا یا نجف اشرف مشرف بود و همانموقع هم تصادفا محقق کرکی بزیارت تشرف حاصل کرد در پشت سر مبارک تلاقی حاصل شد در همانروز هاشاه طهماسب صفوی هدیه برای شیخ ابراهیم فرستاده او بمناسبت مرام مخصوصیکه داشت از پذیرفتن عطیه شاه خودداری کرد و اظهار داشت که احتیاجی بدان ندارد .

محقق ، عمل نامبرده را مورد انکار قرار داد و اظهار داشت تو در اینموضوع خطا کردی و حق نداشتی عطیه شاهرا نپذیری و بالاخره در این عمل یا مرتکب محظور شده و یا مرتکب مکروه و استدلال کرد حضرت امام مجتبی جوائز معاویه را میپذیرفت و شکی نیست متابعت از امام و تاسی بدو یا واجب است یا مستحب و ترک آن یا حرام است یا مکروه و شاه طهماسب نه در جهاش از معاویه پست تر و تو هم که مقامت

عالیتر از امام حسن (ع) نبود .

ابراہیم بیاسخی اقناعی اکتفا کرد .

شیخ ابراہیم و موعظہ = در لوء لوءہ و مثال آن آمده موقعی حضرت بقیۃ اللہ عج بصورت یکی از آشنایان وی برابر ابراہیم وارد شد سؤال فرمود کدام آیه بیشتر حقیقت موعظہ را توضیح داده قطیفی این آیه را تلاوت کرد ان الذین یلحدون فی آیاتنا لایخفون علینا افمن یلقى فی النار خیرام من یاتی آمنا یوم القیمہ اعملوا ما شئتم انه بما تعملون بصیر (۱) آنها کہ با چشم انکار بہ آیات ما مینگرند و در آنها تصرفات ناجا میکنند شکی نیست عمل آنها بر ما پوشیدہ نمی ماند اینک باید فہمید آنکسی کہ بر اثر قدم خلافی کہ بر میدارد و در آتش می افتد بہتر است یا آن کسی کہ با کمال ایمنی روز قیامت وارد صحرای محشر میشود اکنون با توجہ باین حقیقت ہر گونه عمل کہ میخواہید انجام دهید کہ خدا بکارهای شما بیناست .

حضرت بقیۃ اللہ عج تصدیق فرمودہ از اطاق خارج شدہ ، شیخ ابراہیم پس از این ب فکر افتاد این شخص کہ سابقہ چنین سؤالی را نداشت بلافاصلہ از اطاق خارج شد پرسید چنین شخصی کی آمد و چگونه رفت خانوادہ او از ہر جہت اظہار بی اطلاعی نمودند . مؤلفات او علاوہ بر آنچه نوشتیم کتابی است بنام الہادی الی سبیل الرشاد این کتاب را در شرح ارشاد علامہ حلی نوشتہ و نسخہ از آن در کتابخانہ حجۃ الاسلام شفتی بودہ و مشتمل بر اندکی از اوائل کتاب عباداتست دیگری تعیین الفرقة الناجیہ دربارہ اینکہ آنچه از اخبار استفادہ میشود کہ فرقة ناجیہ کیست و بکدام دستہ از مسلمانان اطلاق میشود نسخہ از آن در کتابخانہ ما موجود است ، نفعات الفوائد در پاسخ از پرسشہای فرضیہ رسالہ در احکام رضاع رسالہ در محرّمات ذبیحہ رسالہ در صوم از این رسالہ در کتاب مجمع الفائدہ نقل شدہ رسالہ در احکام شکوک رسالہ در ادعیہ وسعت رزق و اداء قرض رسالہ نجفیہ این رسالہ را کہ در مسائل عبادات شرعیہ است برای مقلدین خود تالیف نمودہ و در بعضی از اجازاتش دستور دادہ تا زندہ است

(۱) آیه ۴۰ سورہ حم سجده

میتوانند به خلافت آن عمل کنند و تعلیقات و حواشی بسیاری بر شرایع و ارشاد و امثال اینها نگاشته و شرحی بر الفیه شهید و شرحی بر اسماء الحسنی ترتیب داده و فوائد زیادی در آن ایراد نموده و کتابی در احادیث اربعین و مجموعه در نوادر اخبار طریفه گرد آورده .

قطیفی اجازات بسیاری بعده از افاضل عصر و شاگردانش داده از جمله شیخ احمد احسائی در یکی از اجازات کبیرش موقعی که بنام وی میرسد مینویسد شیخ ابراهیم کتب عدیده‌ئی داشته از جمله الفرقه الناجیه و شرح الفیه الشهید و شرح الاسماء الحسنی که سال ۹۳۴ از تالیف آن فارغ شده .

و اجازه‌ئی بشاگردش معزالدین محمد بن تقی الدین الاصفهانی داده تاریخ این اجازه ۹۲۸ هجری بوده و از آن استفاده میشود شیخ علی بن هلال جزائری عمویش بوده و هم بدست می‌آید عده‌ئی از مشایخ بوی اجازه داده و معتبرترین آنها شیخ ابراهیم بن حسن الوراق است که از شیخ علی بن الهلال روایت میکرده و تاریخ اجازه مزبور ۹۲۵ هجری است .

و از شاگردان اوست سید نعمه‌الله حلّی و سید شریف‌الدین مرعشی شوشتری پدر قاضی نورالله شوشتری .

قطیفی از شیخعلی بن عبدالعالی کرکی از شیخ امام نورالدین علی بن هلال جزائری و از شیخ ممجد و فاضل مسدد پیشوای علماء را سخین و فخر حکماء و متکلمین شیخ محمد فرزند زاهد کامل و عالم عامل ابوالحسن شیخ علی بن فاضل حسام‌الدین ابراهیم فرزند ابو جمهور احسائی صاحب غوالی اللئالی و المجلی و شرح زاد المسافرین و شرح باب حاديعشر و امثال اینها روایت میکرده . انتهى

و از آنجمله اجازه کبیری است که بمولای فاضل امجد شمس‌الدین محمد ترکی داده در این اجازه بفوائد و تحقیقات مهمی اشاره کرده و باندازه دو جزو تقریبی میباشد و تاریخ آن ۹۱۵ هجریست و این اجازه پس از دو سال که از ورود وی بعراق گذشته بوی داده است .

نگارنده گوید اجازه مزبور را علامه مجلسی در مجلد اجازات بحار ایراد کرده

مقدمه^۶ محققانه در آغاز و پس از آن مسائل چندی بدان افزوده و از مشایخ معتبرش شیخ ابراهیم وراق را اسم میبرد پس از آن اجازه^۶ فخرالمحققین را که در ۱۵ ذیقعده سال ۷۵۸ به شهید اول داده نقل کرده و شمس‌الدین را بدان اجازه مفتخر نموده و آنرا بنقل فائده و وصیتی خاتمه داده و تاریخ آنرا ششم محرم سال ۹۱۵ بانجام آورده .

از آنجمله اجازه^۶ دیگریست که به شیخ عالم زاهد مجاهد شمس‌الدین محمد بن حسن استرآبادی داده و تاریخ آن ۹۲۵ هجری بوده .

نگارنده گوید این اجازه نیز در بحار آورده شده و مشتمل بر فوائد چندیست و در آن اظهار تمایل بتشرف لقاء حضرت بقیةالله نموده .

یا حسرة تقلع الاحشاء زفرتها علی بعباد امام العصر و الزمن

تکاد تنشق نفسی لوعة و اسی ان خاننی فیک دهری وانقضی زمنی

هانور شخصک فی عینی یقدمنی و حسن ذکرک یحیینی و یلزمنی

از آنجمله اجازه^۶ کبیریست که بشاگرد دانشمندش سید جلیل شریف‌الدین بن نورالله مرعشی شوشتری والد صاحب مجالس المؤمنین داده سید در معقول و منقول از وی استفاده میکرده و قطیفی در اجازه^۶ خود از او بی نهایت ستایش کرده تا بجائیکه مینویسد موقعیکه مشارالیه در نزد ما اشتغال داشت استفاده^۶ ما از او بیشتر از بهره‌مندی او از ما بود .

تاریخ این اجازه بطوریکه از کتاب اجازات شیخ ابراهیم بن شیخ محمد حرفوشی آتی الذکر بدست میآید یازدهم جمای‌الاولی ۹۴۴ بوده .

قطیفی در این اجازه تحقیقات نافع^۶ در فنون رجال و درایه نموده از جمله پس از گفتار طولانی که بمناسبت مطالب مزبور ایراد نموده مینویسد آنچه قرائت شده و بصحت معروف گردیده هرگاه از کتب احادیث بدست آمده باشد شکی نیست احادیث ثابت‌اند و حیوة و ممات مجیز مداخله^۶ در صحت و فساد آنها ندارد ، زیرا کسیکه روایت میکند فلان راوی چنین گفته و بمیرد مرگ او روایت مزبور را از درجه اعتبار ساقط نمیکند بلکه صحت و کذب مربوط بروایت مزبور است باینمعنی اگر راوی عادل است روایت او صحیح است و اگر وساطتی هم در میان هست و همه^۶ آنها عدولند باز هم روایت صحیح

است و اگر یکی از وسائط ممدوح است یعنی کسی است که بسرحد عدالت نرسیده روایت او حسنه است و اگر در وسائط مزبور مخالف با دین حق موجود باشد اگر در مذهب خودش فردی عادل و امین است و کذب او معلوم نیست روایت موثق است والا ضعیف است و همچنین هرگاه در وسائط مزبوره مجهول یا مجروحی وجود داشته .

پس از این گفتار خود را ادامه داده تا باینجا که متعرض است هرگاه روایت از کتب فتاوی باشد اگر فتوا اجماعی است راوی بروایت مزبور تسلط یافته و مطلقا او و دیگری میتواند بدان روایت عمل کند و در حکم آنست موقعیکه خلاف و شاذ و غیر قابل اعتبار باشد و یا بر اثر تجدد اجماعی که بعد از آن بوقوع پیوسته از موقعیت افتاده و منقرض گردیده بنابراین مسئلهایکه محکوم بخلاف غیر قابل اعتبار باشد مانند فتوای ابن عقیل است که آب قلیل را از نظر طهارت و تطهیر محکوم بحکم آب کثیر میدانند و در اینموضوع تفاوتی بین آب قلیلی که نجاست بر آن وارد شده یا آن وارد بر نجاست گردیده نمیگذارد و همچنین مسئلهایکه پس از تجدد اجماع منقرض شده باشد مانند قول صاحب فاخر است که السلام علیک ایها النبی و رحمہ اللہ وبرکاتہ را واجب میدانند و حال آنکه اجماعی که پس از آن منعقد گردیده عدم وجوب آنرا ثابت مینماید بلکه اجماع پیش از آن نیز حاکی از عدم وجوب بوده، اینک باید مطمئن بود که صاحب فاخر باید از چنین اجماعی اطلاعی نداشته باشد که موضوع مزبور را واجب دانسته و بهمین دلیل نیز قول شیخ مقداد را در تنقیح که تقریبا تمایل بوجوب سلام مزبور دارد نادرست میدانیم .

و هرگاه فتوا از طرفین مورد خلاف مشهور باشد یا بسرحد شهرت نرسیده باز هم عمل به آن برای کسیکه اجازه گرفته و یا کسیکه از او بطور مشافهه یا بواسطه اخذ اجازه مینماید جائز است

و اگر فتاوی متعدد شدند یا موقعیکه مجتهد مفتی زنده است عمل بفتوای او میتوان کرد و اگر بمیرد قابل عمل نخواهند بود زیرا حکم میت نسبت به فتواییکه داده مجزی برای عمل نخواهد بود و قولش نافذ نیست و تقلیدش حرامست هر چند هم شخص میت مجتهد جامع الشرائط و مسلم الاجتهاد باشد و دلیل بر این موضوع آنستکه

در صورتیکه مجتهدین احیاء در فتوایی با او موافق نباشند میتوانند پس از فوت او اجماع منعقد سازند و اگر فتوای او را که بر خلاف رای احیاء است معتبر بدانیم نمیتوان پس از وفات او اجماع منعقد ساخت چنانچه در زمان حیات او جای انعقاد اجماع نیست و علت مهم آن علاوه بر آنچه ایراد شد وجوب مراعات کتاب و سنت است که ناچار بایستی حقیقت آنچه را از کتاب و سنت استفاده میشود بکار برد و بادقت کامل بمقصود آنها رسید و مضمون آنها را مهمل نگذارد زیرا گفتار معصوم بتمام معنی قابل توجه است و شخص او هم بدون شک و شبهه حائز الخطاء نیست .

زیرا ممکن است شخص متاخر بقول معصوم دست یافته باشد یا تصور اینکه پایه علمی و فراست او باندازه متقدم نباشد زیرا متاخر با دسترسی بقول معصوم توانسته فساد ادله را اصلاح نماید و از این راه بحقیقتی برسد که سابقان بر او بدان نرسیده اند . و هرگاه ما گفتار مجتهد را بطور کلی معتبر بدانیم پس از این جهتی ندرتاً تا همواره بکتاب و سنت با نظر دقیق توجه نمائیم و مسلماً با توجه باین معنی مفساد بسیاری ایجاد خواهد شد . گذشته از این امامیه اجتهاد را طریق اصلی برای وصول بحقایق احکام نمیداند بلکه آنرا بعنوان وسیله ضروری تجویز میکند زیرا در زمانی واقع شده که دسترسی بامام و فتوای او ندارد بدین مناسبت بمجتهد زنده اجازه داده مادامیکه ادله قرآنی و احادیث نبویه و بالاخره آثار وصول بحقایق احکام را مواظبت و محافظت نماید حق اجتهاد در احکام و استنباط مسائل شرعی را دارد و پس از آنکه وی وفات یافت و دیگری بجای او برقرار شد بر افراد مکلف لازمست برای عمل بدستورات دینی خود مخصوصاً در مسائل خلافی بشخص حی مراجعه نمایند .

آری اگر خدای نکرده روزگاری خالی از مجتهد ماند و مردم دسترسی بمجتهد زنده جامع شرائط نداشتند میتوانند بمجتهد میت رجوع نمایند با توجه باینکه بر مردم آن عصر لازمست شب و روز بکوشند و تمام اوقات خود را برای تحصیل اجتهاد صرف نمایند تا بالاخره افرادی که قابلیت این منصب را دارند بوجود آیند و در این موقع است که اجتهاد با آنکه واجب کفائی بوده بصورت واجب عینی درآمده چنانچه همین معنی در محلی متصور است که شخص آماده شده یا فتاوی مجتهد حی را از خود او

یا عادللی که فتوای او را نقل میکند بشنود ، اجتهاد بطوریکه در محل خود ثابت شده از کلیات مشککه است و ممکن است بنابراین آنچه از مذهب مختار اصولیها استفاده میشود قابل تجزیه باشد ، انتهى .

نگارنده گوید اجازهء مزبور در بحار ایراد شده و پایان آن مرقوم میدارد آرزومندم در آتیه نزدیکی اجازهء مفصلیکه مشتمل بر طرق مشایخ باشد از جهت سید معظم له بنگارم .

مجلسی در آغاز این اجازه مینگارد ممکن است مجازله یعنی سید معظم له حد قاضی نورالله باشد و لقب او را جمال الدین نورالله مینویسد و حال آنکه مرحوم مؤلف قدس شریف الدین نقل کرده و او را پدر قاضی نورالله معرفی کرده .

از آنجمله اجازهء مفصلی است که بفاضل جلیل شاه محمود خلیفهء شیرازی داده و در آن اجازه تصریح کرده که اوثق مشایخ او شیخ فقیه نبیه علی الاطلاق ابراهیم بن حسن وراق است .

مؤلف گوید ابراهیم وراق بزرگی است که سلسلهء اجازهء بسیاری از اصحاب اجلاء ما بدو منتهی میشود از جمله محقق شیخ علی از وی مجاز است و صورت اجازهء او را که تاریخش ۹۵۹ ماه مبارک رمضان بوده دیده و خود ابراهیم وراق از شیخ حلیل مفضل شیخ نورالدین علی بن هلال جزائری روایت میکند .

علی بن هلال در الجزائر متولد شده و در عراق نشو و نما کرده والدرالفرید که در توحید تالیف شده از آثار اوست و او از شیخ عزالدین حسن بن یوسف معروف به ابن العشره از شیخ خودشان ابوالعباس احمد بن فهد حلی روایت میکند .

تا بدینجا ترجمهء اجمالی قطیفی را خاتمه داده و متعرض است که مطالب مربوط بتاریخ بحرین را در ذیل احوال احمد بن محمد بن یوسف بحرانی خواهیم گفت و همچنین در ذیل ترجمه مولانا محمد باقر سزواری ره نیز موضوعاتی که نافع بحال مطالعه کننده باشد نگارش خواهیم داد .

مؤلف و دیگران سال وفات قطیفی را ذکر نکرده و متعرض اند تا بسال ۹۴۵ که از تالیف کتاب نفحات الفوائدش فراغت یافته حیات داشته .

(۴) ابواسحق ابراہیم = ظہیرالدین فرزند شیخ نورالدین علی فرزند عبدالعالی معروف بہ ابن مفلح از مردم جبل عامل و ازدیہ معروف بہ مہس بکسر میم بودہ نامبردہ فقیہی فاضل و محدث و از دانشمندان روزگار شاہ طہماسب صفوی و بطوریکہ محدث بحرانی در لؤلؤءہ یادآوری کردہ در ردیف شہید ثانی بودہ و یکی از شاگردان پدرش بشمار میآمدہ پس از این متعرض شدہ .

شگفت از صاحب امل الامل است با اینکہ نامبردہ از افاضل علماء جبل عامل شمردہ میشود ، در عین حال نام او را در ردیف عاملیہا ذکر ننمودہ .

مؤلف گوید بلکہ شگفت از صاحب لؤلؤءہ است کہ نسبت چنین اشتباہی بہ شیخ متبع عاملی دادہ . زیرا ممکن است در نسخہایکہ نزد محدث بحرانی بودہ تصادفا نامبردہ ذکر نشدہ باشد و یا از اصل کتاب سقط شدہ با اینکہ نسخہایکہ اکنون در دست ما و بخط خود حر عاملی است و همچنین نسخ دیگران (۱) اورا اینچنین ستودہ شیخ ابراہیم بن علی بن عبدالعالی العاملی المیسی عالمی فاضل و حسینی زاهد و عابدی پرهیزکار و محقق با دقت و فقیہی محدث و ثقہ جامع محاسن بود او را از نظر پارسائی و بندگی بالاتر از پدرش میدانند .

وی از پدرش (۲) و از محقق کرکی علی بن عبدالعالی روایت میکند و من اجازہایکہ معظم لہ بہ ابراہیم و پدرش علی دادہ و آنها را در آن اجازہ بہ نیکی ستودہ و ثناء بلیغی نمودہ دیدہ و ماہم بتوسط شیخ بزرگوارمان شیخ زین الدین بن محمد بن الحسن از مولانا محمد امین استرآبادی از میرزا محمد بن علی استرآبادی از مترجم مزبور ابراہیم بن علی تمام کتب حدیث را بسند معلوم روایت میکنیم شیخ ابراہیم خط خوبی داشتہ و قرآنی بخط زیبای خود در نہایت زیبائی و صحت نوشتہ است ، انتہی .

(۱) بلکہ نسخہء چاپی کہ اکنون در دست ماست نام او را بہ ضمیمہ مطالب

ترجمہ شدہ یادآوری کردہ .

(۲) تاریخ اجازہایکہ از پدرش داشتہ ہفتم شعبان سال ۹۵۳ بودہ .

مؤلف گوید بطوریکه از پایان کتب ثلاثه رجالیه استرآبادی استفاده میشود شیخ اجازه نامبرده منحصر به شیخ ابراهیم بوده و اینموضوع دلیل بر کمال فضل و اعتماد خاصه نسبت بنامبرده است .

و نیز در حاشیه کتاب حاضر متعرض است شیخ ابراهیم از شهید ثانی اجازه روایت داشته و مشارالیه او را چنین ستوده الاخ الرفیق الشفیق الحقیق جمال الاسلام و عمدة الانام تقی الدینا والدین الشیخ ابراهیم بن شیخنا و مولینا و والدنا المرحوم المقدس الفرد البذل سید عصره بغیر دفاع و مربی العلماء الاعیان بغیر نزاع الشیخ نورالدین علی بن الشیخ الصالح التقی الشیخ عبدالعالی و در آخر آن اجازه مینویسد و كذلك اجزت لولده الموفق المقبل عبدالکریم اقرالله تعالی به عینیه واجزل عونیه .

ابن مفلح دارای دو فرزند عالم فاضل و صالح جلیل بنام حسن و عبدالکریم بوده و هر دوی آنها را در امل و امثال آن بصفات مذکوره ستوده اند ، عبدالکریم از پدرش ابراهیم مجاز بوده و مانند پدرش ، خطرا در نهایت زیبائی مینگاشته تفسیر جوامع الجامع طبرسی را بخط زیبای خود در مجلد کوچکی نگارش داده .

نگارنده گوید شیخ ابراهیم در اجازه ای که برای فرزندش نوشته مرقوم داشته و اجزت له ما اجاز له شیخی المدقق الشیخ الفاضل و التحریر الکامل شیخ الشیعة و رکن الشریعة الشیخ علی بن الشیخ حسین بن عبدالعالی الکرکی تغمده الله برحمته عملا و روایه مشافهة صریحا بلفظه لاکتابة ، معلوم میشود عبدالکریم از محقق کرکی اجازه شفاهی داشته و پدرش همانرا تایید کرده و نیز در آن اجازه ، اجازه شهید ثانی را از جهت او تایید نموده .

و از اجازه ای که نورالدین علی بفرزندانش و زین الدین ابن حجة داده و در بحار ذکر شده معلوم میشود نام فرزند دیگرش جعفر بوده .

مؤلف قده مینویسد عبدالکریم پدر شیخ لطف الله میسی است وی آغاز جوانی از میس بمشهد مقدس رضوی منتقل گردید و در آنجا بتحصیل اشتغال ورزید و از محضر ملا عبدالله شوشتری و دیگران استفاده کرد تا در سلک مدرسین آستان مقدس رضوی قرار گرفت و حقوق تدریس از آستانه میگرفت و ضمنا نظارت بر خدام آستانه مبارکه

از طرف شاه عباس بوی تفویض شد پس از آن بقزوین منتقل شده و چندی هم در آنجا زیست داشت بعد از آن برای همیشه بخواست شاه عباس در اصفهان اقامت پیدا کرد ملا لطف الله همان بزرگی است که ویرا حرعاملی در امل الامل نامبرده و او را بعلم و صلاح و تبحر و تحقیق و جلالت قدر ستوده و مخصوصا یاد آوری کرده شیخ بهائی علاقه خاصی بنا برده داشت ، و بفضل و علم او معترف بود و مردم رادرا حکام دین باو ارجاع میداد .

صاحب ریاض نوشته ملا لطف الله فاضلی پرهیزکار و عابدی پارسا و مقبول القول بوده و فتوای او مورد توجه اعلام عصر بوده شاه عباس کبیر مسجد و مدرسه بنام او در اصفهان در برابر کاخ عالی قاپو واقع در میدان نقش جهان اصفهان و برای او بنیان نمود ، او و پسرش شیخ جعفر و پدرش عبدالکریم و جدادنایش شیخ ابراهیم و جد اعلایش شیخ علی میسی همگی از مشاهیر فقهاء امامیه اند تا آنجا که با این خلاصه مینگارد شیخ لطف الله از بزرگانی است که بعالیترین مقامات دنیا و آخرت نائل گردیده و در نزد شاه عباس کبیر معظم و مبجل بوده و در زمان غیبت نماز جمعه را مستقلا واجب میدانستم و در مسجد خود منعقد میساختم و همیشه بجمعه و جماعت مواظبت داشته و در همسایگی همان مسجد سکونت داشته و رسائل کثیره و تعلیقات عدیده داشته .

از تاریخ عالم آرا استفاده میشود ملا لطف الله اوائل سال ۱۰۳۲ پنجسال پیش از وفات شاه عباس و قبل از فتح بغداد وفات یافته .
صاحب تاریخ عالم آرا (اسکندر بیک) در مرثیه و تاریخ وفات وی ضمن چند بیت که حاکی از سال مزبور است میگوید :

چون دو لام از نام او ساقط کنی سال تاریخ وفاتش زان شمار
نگارنده گوید بنا بر آنچه مؤلف نوشته ملا لطف الله سال ۱۰۳۲ وفات یافته
ماده تاریخ اسکندر بیک با آن مناسبت نیست زیرا جمله (شیخ لطف الله) ۱۰۹۵ بوده
و چون دولا یعنی ۶۲ ، از آن بکاهیم ۱۰۳۳ میشود و اگر دو (ل ل) یعنی ۶۰ ، از
آن کسر نمائیم ۱۰۳۵ خواهد شد چنانچه بعضی احتمال داده پس شعر مزبور شاهد

شاهد گفته مؤلف نخواهد بود بنابراین سال وفات او بین سالهای ۱۰۳۲ یا ۳۳ یا ۳۵ خواهد شد و چند شعر قبل از آن که اسکندربیک سروده چنین است و ما آنها را در عیون التواریخ ایراد کرده ایم :

(شیخ لطف الله) رفت از دار دهر
 رخت بر بست از جهان بیمدار
 عزم عقبی کرد از دنیای دون
 شد جنانش مامن و دارالقرار
 سال تاریخ همی جستم ز عقل
 گفت یا من نکته آن پیرکار
 چون دو لا از نام او ساقط کنی
 سال تاریخ وفاتش را شمار
 یکی از تواریخ اصفهان نقل میکند محل فعلی مسجد شیخ لطف الله قبلا هم مسجد بوده نظر باینکه محلش مناسب برای مسجد جدیدی بوده بدستور شاه عباس مسجد نوینی در محل مسجد مزبور بنا میکنند و سال ۱۰۱۲ ساختمان آن بانجام میرسد . بعضی معتقدند نخست این مسجد را برای ملا عبدالله شوشتری بنیان کرد و چون او بامامت مسجد جامع نامزد گردید امامت مسجد مزبور بعهدده ملا لطف الله پدر زن وی قرار گرفت و بنام او شهرت یافت ، ملخص آنکه مسجد مزبور عبادتگاه خاص شاه عباس بوده و در مدت زندگیش همهروزه در آنجا نماز میگذاشته .

پس از این ذیل احوال استادش ملا عبدالله بترجمه بخشی از زندگی او اشاره خواهیم کرد .

(۵) میرزا ابراهیم = ظهیرالدین فرزند میرزا حسین حسینی ، همدانی ، سلافه و امل او را از سادات حسینی و مناقب الفضلا او را حسنی نامبرده . سیدی سند و فاضلی نبیل و از فحول بزرگان و اساتید معقول و منقول بوده شیخ محمد بن احمد بن نعمه اللد خاتون عاملی در اجازه ای که بوی داده او را به بلیغترین وصفی ستوده و در تعظیم او نهایت تحیل را نموده از جمله این عبارات را درباره او ایراد نموده سیدنا و مولینا و عزیزنا العلامة الفهامة الاثیل (بمعنی اصیل) سمی خلیل الملك الجلیل میرزا ابراهیم ذی الحساب المنیف والنسب البادخ (معروف و مشهور) الشریف ادام الله ظلّه العالی محرو سابعین

الصمدیه من صروف الایام واللیالی .

در امل ذیل نام او آمده عالم فاضل و معاصر با شیخ بهائی بوده شیخ او را بدانشمندی می شناخته و سال ۱۰۲۶ وفات یافته .

سید علیخان کبیر در سلافة العصر ذیل نام او ویرا چنین میستاید برهان العلم القاطع و فمرالفضل الساطع (درخشان) و منارالشریعة و منیر جمالها و محقق الحقیقة و مفصل اجمالها و جامع شمل العلوم و نساق نظامها و معن کلمة الحق و مضاعف عظامها تا آنجا که این دو بیت را در حق او سروده :

و زاد به الدین الحنیفی رتبه و شاد رؤس العلم بعد دروسها

و احیی موات العلم منه بهمة تلوح علی الاسلام منه شمسها

دین حنیف و راست و درست اسلام بر اثر وجود او بمرتبه عالیتری رسید و درسهای اسلام پس از اندراستان رونق تازه گرفت زمینهای مرده و قلوب افسرده مردم بر اثر همت او احیا گردید و خورشیدهای درخشان دانش از آسمان خاطرات او بر صفحات زمینهای اسلامی پرتو افکند .

تا آنجا که مینویسد از عده بسیاری شنیده ام موقعی شاه عباس کبیر بدیدن شیخ بهائی عزیمت نمود پس از آنکه بخانه شیخ وارد شد متوجه شد کتب بسیاری قریب بهزارها مجلد در برابر گذارده شده شاه گفت آیا در میان دانشمندان کسی هست که تمام مطالب این کتابها را بخاطر داشته باشد ؟ شیخ در پاسخ اظهار داشت چنین شخصی وجود ندارد و اگر هم باشد میرزا ابراهیم همدانی است ، انتهى .

میر محمد حسین خاتون آبادی در مناقب الفضلا نوشته میرزا ابراهیم فاضلی حکیم و مدققی تحریر و میرز در فنون علوم بوده ، ملا محمد تقی مجلسی از اوروایت میکند و دارای تالیفاتی است از جمله حاشیه برالهیات شفا و امثال آن .

میر میرور با شیخ بهائی ارتباط زیادی داشته و نامه های لطیف و مناسبی فیما بینشان بر قرار بوده و من بنامه و پاسخی از جمله نامه نگاریهای مزبور دست پیدا کردم که حاکی از کمال مهارت و استادی او در علوم حکمیه و ادبیه و شعر و انشاء پسندیده بوده و با توجه بدان استحقاق بهترین تعظیم و احترام را دارد و خدا از همه چیز با

خبر است .

و بزودی در ذیل احوال احمد بن الحسین معروف بیدیع الزمان در باره نسبت همدانی بفتح میم صحبت خواهیم کرد و میگوئیم همدانی بفتح میم غیر از همدانی بسکون میم است که نسبت آن بقبیله یمن است و اشعار معروف :

یا حار همدان من یمت یرنی من مؤمن او منافق قبلا

خطاب بحارث همدانی است و او از همان قبیله است .

نگارنده گوید میرفانی کرمانی در مرثیه و تاریخ وفات معظم له گوید

مرغ روح و روان ابراهیم کرد پرواز سوی باغ نعیم
آن نبی سیرت و ولی فطرت که عدیش بدهر بود عدیم
گفتمش سال فوت با دل ریش سدره باشد مقام ابراهیم

مصراع آخری ۱۰۱۶ است و چون دل ریش که (ی) یعنی ۱۰ باشد به آن افزوده

گردد ۱۰۲۶ شود و این ماده تاریخ برابر با تاریخی است که مؤلف از امل نقل کرده بنابراین اگر صاحب عالم آرا نامبرده را در ذیل سوانح ۱۰۲۵ نقل کرده یقیناً بی تناسب بوده مخصوصاً اگر ماده تاریخ مزبور را هم نقل کرده باشد .

(۶) حاج محمد ابراهیم = فرزند نامدار حاج محمد حسن خراسانی کاخکی

کرباسی بزرگوار دانشمندی بوده که در عالم فضل و دین نظیری نداشته و در حقیقت مصدر علوم و منبع حکم و آثار و مرکز دائره فضلا و مهبط نبلاء احبار و قطب شریعت و مدار شئون اسلامیت و رکن شیعه و شیخ جلیل المنرله و ذی قدر عصر خود بوده در فضیلت چون خورشید آسمان چهارم و در فیض بخشی مانند ماه بدر میان انجم است پایه استوار فقاہت و عمود پایدار اجتهاد و عظمت بوده استاد کلی است که مکمل اساتید و مفیض صنایع است با نظر دقیق و فهم مستقیم بافادات میپرداخت و کلمه حق و معانی تحقیق را علی رؤس الاشهاد ابراز میداشت و از لمعه درخشان اشاراتش که وافی بشارات بود شوارع هدایت و طرق ارشاد را آشکار میفرمود و با نخبه از فصیحترین کلماتش به بیداری مردم که منهاج درایت و رشاد بوداز بیچارگان دستگیری مینمود و در راه وصول بعنایات پروردگارش و مجدانه میکوشیدند و همه جا را از فیوضات دعواتش کامیاب میفرمود و از یمن کلمات عالیهاش

جهل و نادانی را از دستجات مختلف دور میساخت و پرچم فضل و انسانیش را در آفاق و انفس باهتزاز میآورد و گردن بندهای عمل صالح را بر گردنهای کافهء خلق بدست کرم خود برقرار مینمود ، پیوسته عمرش طویل و سایه اش بر سر همگان مستدام باد . معظم له که خدایش از گرفتاریها نجات بخشد و سالم بدارد در ۱۹ ماه ربیع الثانی سال ۱۱۸۵ هجری متولد شده و بطوریکه خود فرموده و بخط پدرش دیده شده تولد آن بزرگوار در اصفهان بوده . پدرش محمد حسن از کاخک خراسان که از محال آن آستان است باصفهان آمده و پیش از آن در محلهء حوض کرباس (۱) هرات سکونت داشته . معظم له دوران کودکی به بعد را در دامن پدر نیکوکارش بسر برد پس از آنکه حدود ۱۱۹۵ (۲) هجری پدرش وفات یافت تحت نظر حکیم بارع ربانی آقا محمد گیلانی که وصی پدرش بود قرار گرفت و از محضر او و سایر دانشمندان استفاده کرد و مهمات مبادی علوم را کاملاً فرا گرفت بمجردیکه بحد تکلیف رسید بخانهء خدا که در کودکی مستطیع شده بود مشرف شد در مراجعت پس از چندی بمنظور استفاده از دانشمندان مشهور عراق باعتبار عالیه تشریف حاصل کرد مدتی را در نجف اشرف و چندی در کربلا و اوقاتی در کاظمین اقامت نمود و در اینمدت از محاضر ربانی اعلام آن اعتبار مقدسه از قبیل علامه بحر العلوم و شیخ جعفر کاشف الغطاء و سید علی کربلائی و سید محسن کاظمی و چندی هم از محضر آقا محمد باقر وحید بهبهانی و دیگر از اجلاء بهره مند شده باصفهان مراجعت نمود و در خلال توطن بایران باز هم

(۱) سبب نامگذاری محله مزبور را بحوض کرباس چنین نوشته اند زنی از مردم شیعه از وجه نخریسی خود که آنهارا بصورت کرباس در میآورد حوضی در آن محله ساخت و آنرا وقف برای شیعه که ساکن در آن محل اند نمود و آن محله را بدان مناسبت محلهء حوض کرباس نامیدند بعدها بمحله کرباس شهرت یافت و منسوب بدان را کرباسی گفت و پدر معظم له چندی از طرف سلطان هرات مامور بوده برای شیعیان آنجا امامت جماعت نماید .

(۲) هاتف در مادهء تاریخش گفته :

بتاریخش رقم زد کلک هاتف ز دنیا پیشوای اهل دین رفت

از محاضر اساتید از قبیل محقق قمی و ملامهدی نراقی استفاده مینمود تا پایه کمالات او بسر حدی رسید که میرزای قمی دستور داد تا فتاوی خود را در میان مردم منتشر سازد و از نعمت خدادادی که باو ارزانی شده مستمندانرا کامیاب سازد و پیوسته اورا بدینموضوع دعوت میکرد و مخصوصا تشویق مینمود تا کتب و رسائل عملیه تصنیف نماید . معظم له بیشتر اوقات با هدایای لایقه بقم مشرف میشد و بمحضر محقق قمی حضور می یافت .

معظم له از محقق قمی و شیخ جعفر کاشف الغطاء و شیخ احمد احسائی و محدث فقیه عبد علی بحرانی و شیخ محیی عوامی روایت میکرده و بتوسط شیخ محیی از شیخ حسین ماحوذی از شیخ سلیمان بحرانی صاحب بلغه و سایر از اکابر اجازه روایت داشته معظم له هم اکنون در اصفهان متوطن و در مسجد جامع معروف بمسجد حکیم اقامه جماعت و تدریس مینماید .

مسجد حکیم که آنرا مسجد جوء جوء هم میگویند از بناهای صاحب بن عباد بوده و پس از آنکه خرابی در آن بوجود آمده حکیم داود هندی به تعمیر آن پرداخته و بنام او مشهور گردیده .

گویند موقعیکه شیخ جعفر قاضی نزدیک مسجد میرسیده از مرکب خود پیاده میشده و اظهار میداشته این مسجد پیش از آنکه بدینصورت در آید بزرگتر از این بوده . پیش از این بمناسبتی از جامع صغیر نام بردیم .

معظم له با حجة الاسلام شفتی صاحب مطالع الانوار که ذکرش خواهد شد کمال صفا و صمیمت را داشته و باتفاق او معارف الهیه را در میان مردم منتشر میساخته و در ناراحتیها از هیچگونه کمکی خودداری نمینموده و بالاخره بنحوی با آن بزرگ رفتار میکرد که در میان دو نفر معاصر که از هر جهت مقامات عالیء علم و ریاست را داشته باشند کمتر اتفاق افتاده .

معظم له در احتیاط و پرهیزکاری نهایت جدیت را داشت تا بحدیکه دیگر از اکابر از زیادی احتیاطات او بزحمت افتاده بودند و همتائی در این موضوع نداشت و در عین حالیکه از همه گونه عزت ، مناعت طبع ، ریاست بهره مند بوده قدم از جاده

قناعت بیرون نگذاردہ و بانجام مراتب اقدام ننمودہ و ہرگاہ مرافعہ بمحضر او میآوردند بعہدہٴ یکی از شاگردانش کہ بہ علم و دیانت او اطمینان داشتہ و اگذار مینمود .

معظم لہ مصنفات چندی بیادگار گذاردہ از جملہ اشارات الاصول درد و مجلد بزرگ دارای پنجاہ ہزار بیت تحقیقات اصولیہ را در آن بسر حد کمال رسانیدہ و مورد توجہ اعیان فضلا قرار گرفتہ . دیگری کتاب الایقاظات آنہم در علم اصول تالیف شدہ دیگری شوارع الہدایہ شرح کفایہ محقق سبزواری است کہ بخشی از کتاب طہارت و صلوة آنرا در نہایت بسط و تنقیح توضیح دادہ دیگری کتاب منہاج الہدایہ در دو مجلد قریب سی ہزار بیت فروع بسیاری در آن ایراد کردہ و با عبارات متناسب تنظیم یافتہ و از نظر کثرت مسائل و اتقان برابر با قواعد و تحریر علامہ است این کتاب را قریب بہ بیست سال تالیف نمودہ و باستثنای برخی از ابواب حدود و دیات مابقی را تکمیل نمودہ دیگری کتاب ارشاد و نخبہ کہ مربوط بعبادات و بزبان پارسی است و دیگری رسالہ مناسک حج است و رسالہٴ در تنقیح مسئلہ صحیح و اعم کہ در این اعصار محافل علمی را بخود متوجہ نمودہ و در رسالہ در اینکہ دود مفسر روزہ است و رسالہ در بارہ تقلید اموات و امثال اینہا از حواشی و رسائل و جوابہای مسائل .

نگارندہ گوید در قصص العلماء و تذکرۃ القبور حکایاتی از وی نقل نمودہ کہ باید بدانجا رجوع کرد از جملہ در زہد او نوشتہ اند یکسال را شبہا بہ بیدار خوابی و عبادت گذرانید تا ادراک لیلۃ القدر و فضیلت آنرا بنماید .

الکرام البررہ مینویسد از جملہ اساتید معظم لہ میرزا محمد علی بن مظفر اصفہانی متوفی ۱۱۹۸ و ملا محراب گیلانی متوفی ۱۲۱۷ و ملا علی نوری حکیم معروف متوفی ۱۲۴۷ و شیخ محمد خواتون آبادی و شیخ محمد علی ہرندی و امثال ایشان بودہ .

معظم لہ بنقل از البدر التمام کہ تالیف حفید ارجمندش شیخ ابوالہدی است در ساعت چہار شب پنجشنبہ ہشتم جمادی الاولی سال ۱۲۶۱ ہجری وفات یافتہ و در مقبرہ تخت پولاد مدفون گردیدہ رحمۃ اللہ تعالی علیہ .

و با توجہ بہ تاریخ ولادت و وفات بایستی ہشتاد و یک سال عمر کردہ باشد بنابراین میتوان نوشتہٴ قصص العلماء را کہ عمر ایشان را نود و پنج سال نوشتہ ناشی

از اشتباه دانست .

عده^۶ از مترجمین سال وفات او را ۱۲۶۲ نوشته و ممکن است این تاریخ هم از کتاب قصص اقتباس شده و الاحفید او که عارف بحق او بوده ۱۲۶۱ نوشته .
تذکره القبور نوشته مقبره^۶ مرحوم حاجی در بیرون در مسجد حکیم و متصل به در مدرسه^۶ شاهزاده‌ها (که اکنون مدرسه^۶ جدید بنا شده) و بازار صباغان واقع شده و قبه^۶ و عمارت عالی دارد و در آن مقبره مقابر فرزندان و نوادگان مرحوم حاجی نیز میباشد و خود آن مرحوم در وسط بقعه مدفون است .

مؤلف مینویسد معظم له دو فرزند فاضل و فقیه داشته که حداکثر معلومات خود را از محضر پدرشان استفاده کرده و کتب و حواشی بر کتب پدرشان نگاشته اند و مصنفات فرزند بزرگترش شهرت همه جایی دارد و هم او داماد حجة الاسلام شفتی است و از او و پدرش باجازه^۶ اجتهاد نائل گردیده .

نگارنده گوید مرحوم آقا محمد مهدی فوق‌الذکر که داماد حجة الاسلام بوده و مؤلف بکنایه از او نام برده و او را چنین دعا کرده ابقاه الله الی کرة سمیه الامام المنتظر و ظهور دولته از علماء و رؤساء اصفهان بوده و در مسجد حکیم نماز میخوانده و از مراجع عصر بشمار میآمده و در صداقت و پاکدلی ضرب‌المثل بوده و کتب چندی در فقه و اصول و امثال اینها داشته و در ۴ جمادی الاخری سال ۱۲۷۸ هجری وفات یافته و در مقبره والد بزرگوارش پشت سر او مدفون گردیده .

دیگری حاج آقا محمد است که او هم در صداقت و درستی عمل زبانزد عوام و خواص بوده و از سادات کمال احترام را میگذارد و همواره مردم را بکارهای پسندیده وادار میکرده و در مسجد حکیم نماز میخوانده و مرجع مراجعات مردم بوده و کتابهای بسیاری در اصول و فقه و اخلاق و ادعیه تالیف نموده و رساله^۶ بزرگی برای مقلدین بنام هدیه الشیعه نگاشته و در ۲۲ ع ۲ سال ۱۲۹۲ رحلت کرده و در جوار والدش آرمیده .

دیگری آقا شیخ جعفر که او هم از علما و فضلا بوده و در تواضع و تقوی یگانه بوده و در مسجد حکیم نماز میگذارد و کتبی از جمله منهاج الهدایه تالیف کرده و در

۲۶ محرم سال ۱۲۹۲ وفات و در همان مقبره مدفون است .
دیگری شیخ نورالله است کہ او ہم از اعلام وقت بوده .
دیگری شیخ ابوالمعالی است نامش محمد بوده در زهد و تقوی و انزوا و اخلاق
مشہور بوده و پیوستہ اوقات خود را بہ تالیف کتب و رسائل در فنون مختلفہ میگذرانید ہ
و روزگارش بسختی میگذشتہ وقانع و شاکر بوده ، نامبرده در بامداد چہارشنبہ ۷
شعبان سال ۱۲۴۷ متولد شدہ و در بامداد ہمانروز در ۲۷ صفر سال ۱۳۱۵ وفات یافتہ
تکیہ او معروفست و فرزند دانشمندش حاج میرزا ابوالہدی متوفی ۲۷ ربیع الثانی سال
۱۳۵۶ کتابی بنام البدر التمام در احوال پدر وجد عالیمقامش نگاشتہ .
دیگری شیخ محمد رضا از علما و فضلاء اصفہان بودہ و بہ شیخ الاسلام مشہور
بودہ در ۱۴ رمضان سال ۱۲۱۹ ہجری متولد شدہ و در جمعہ ۱۴ شعبان سال ۱۲۸۴
وفات یافتہ و در مقبرہ والدش مدفون گردیدہ .
مشارالیه فرزندی داشتہ بنام آقا میرزا عبدالرحیم کہ او ہم از علماء و فضلاء
و ائمہ جماعت بودہ در ۹ شعبان سال ۱۲۵۴ متولد شدہ و در ۹ شعبان سال ۱۳۳۵
وفات یافتہ و کتابی بنام کشف الحجاب در شرح خلاصۃ الحساب نوشتہ .
نامبرده فرزندی داشتہ بنام حاج شیخ محمد رضا کہ در زهد و تقوی و فہم و فراست
و خدمات دینی و اجتماعی آئینہ جد نامدارش بودہ و در فقہ و اصول مخصوصاً حکمت
و عرفان ید طولاً داشتہ و کتب و رسائل چندی نوشتہ و معدودی از آنها بطبع رسیدہ
از جملہ انیس اللیل معظم لہ از شاگردان میرزای جلوہ و شریعت اصفہانی بودہ در ۲۵
ذیقعدہ سال ۱۲۹۵ ہجری در اصفہان متولد شدہ اینجانب چندی از محضرش استفادہ
میکرد و در دوم ذیحجہ سال ۱۳۷۷ ہجری بہ اجازہ روایتی مفتخرم فرمود و در صبح
سہ شنبہ چہارم شوال سال ۱۳۸۳ پس از چندی ناراحتی رحلت نمود و در یکی از
غرفات صحن عتیق مدفون گردید .
(۷) سیدابراہیم = فرزند سید محمد باقر موسوی قزوینی معروف بصاحب
ضوابط از اجلاء علما و مفاخر عصر و اعزہ فضلاء زمان بودہ در فضل و تقریر وجودت
تعبیر و مکارم اخلاق و محامد و احاطہ بمسائل اصولیہ و متانتی کہ در کتابت و نقل

اقوال داشته کمتر کسی بیایه او میرسیده .

معظم له باتفاق پدر مبرورش از دارالسلطنه قزوین که بخشی از امور مربوط بدان شهرستان را ذیل ترجمه ملاخلیل اشاره خواهیم کرد بکرمانشاهان انتقال یافت و مقدمات را از اعلام آنسرزمین استفاده نمود و چندی در آنجا زیست نمود تا غیرت علویه وحدت هاشمیه او را بمعارج علم و دین تشویق نموده و از مدارج مبتدین بعالیترین مراتب اعلام دین رهبری کرده آنجا از پدر خود وداع نموده با حفظ مراتب پدری و اخذ اجازه از او بعقبه علیه حسینی علی صاحبها آلف الثناء والتحیه هجرت نموده و از افاضل مشهدين (امیرالمؤمنین و حسین) استفاده نموده و در حائر مقدس حداکثر بهره مندی او در مراتب اصول از رئیس اصولیها جامع معقول و منقول مولینا شریف الدین محمد فرزند ملاحسنعلی آملی مازندرانی معروف بشریف العلماء بوده معظم له در کربلا سکونت داشته و همانجا هم حدود ۱۲۴۶ هجری بمرض طاعون وفات یافته .

شریف العلماء مؤسسی در اصول بود و آثار تاسیس او همه جا را فرا گرفته و صدای تدریس او همه گوشها را متوجه ساخته فن اصلی و رشته عمومی معظم له علم اصول و مسائل مربوط بآن بوده و نمیتوان گفت در کلیه مراتب فقهی ید طولائی داشته و با آن استعداد و مهارتی که داشته تصنیف و تالیف مشهوری از وی بظهور نرسیده .

نگارنده گوید قصص العلماء مینویسد در مجلس درس شریف العلماء زیاده از هزار نفر از علما و طلاب حضور پیدا میکردند و دو مجلس درس تشکیل میداد یکی برای مبتدیها و دیگری برای منتهیان و هرگاه از او میپرسیدند چرا تالیفی از خود بیادگار نمیگذارید میفرمود کار من تربیت طلاب و تعلیم متعلمین است و آنچه شما تالیف مینمائید از من است چنانچه شیخ علی در مقام نقل قول میگفت قال شریف العلماء فی الضوابط .

مجملا معظم له علاوه بر همه کمالات و دقت نظر و سرعت انتقال در علم جدل نیز مهارتی بسزا داشت . شرح حال مفصل او در قصص و امثال آن مذکور است .

مؤلف گوید سید مشارالیه از نظر پایه تحصیلی بمقامی رسید که در عصر استاد

بزرگوارش شریف‌العلماء تدریس میکرد و قبل از رحلت شریف همه اساتین علم بسوی متوجه بودند .

سید علم فقه را بطوریکه میخواست و اراده داشت از فقهاء نجف اشرف مخصوصا شیخ افقه و افخر شیخ موسی فرزند شیخ اکبر کاشف الغطاء فرا گرفت و هم اکنون هم با آن مقام منیعی که دارد یکتای روزگار است و سریر ریاست و تدریس بوحود او مباحثات میکند و از همه جهت مردم از وضع و شریف بدو متوجهاند و از علم و کمال و اخلاق او بهره‌مند میگردند .

از تالیفات بی سابقه او ضوابط الاصولست این کتاب در علم اصول الفقه تالیف شده هر چند بطور مناقشه برخی آنرا از تقریرات استادش میدانند و معتقداند مطالبی که در آن آورده شده از مختصات و تحقیقات بی سابقه شریف‌العلماء است چنانچه درباره کلیه مؤلفات شاگردان شریف‌العلماء همین عقیده را دارند لیکن میتوان گفت اینموضوع شکستی درباره شخصیت سید مترجم بوجود نمیآورد زیرا او این کتاب را در آغاز کار تالیف کرده و در آنروز شخصیتش چندان قابل ملاحظه نبوده لیکن اگر کتاب نتایج الافکار او را مورد دقت قرار دهیم خواهیم فهمید پایه کمالات و معلومات او تا چه اندازه بوده ، معظم له اینکتاب را بر صد و پنجاه فصل مرتب ساخته و برآستی بهر فصلی از فصول که با چشم دقت بنگریم حقیقت گفتار ما آشمار خواهد شد و تصدیق خواهیم کرد نامبره گوئیا نفس ملکه فقه و اصول است و زمام معقول و منقول را بالاستحقاق در دست گرفته و بر سایر از فحول علما از این نقطه نظر برتری یافته .

با اینکه کتاب مزبور را چنانچه بعضی از موثقین نقل کرده در مدت کمی آنهم در اوقاتی که بزیارت عسکر بین رفته بدون در دست داشتن هیچ مدرکی از مدارک اعلام تالیف نموده .

و من در حدود سال ۱۲۵۳ که باعتبار عالیات مشرف گردیده بخدمت این سید جلیل رسیده و کتاب نتایج الافکار را که تدوین شده بود دیده و بخط خودم از نسخه اصلی استنساخ نموده و در همان اوقات در ردیف طلاب دیگر بمجلسش حضور مییافته

فاصله، نشده مورد عنایات خاصه، او قرار گرفته تا بحدیکه معظم له بر پشت کتاب مزبور اجازه، برای من مرقوم فرمود و منهم در همان اوان اشعاریکه حق متعال مرا بسرودن آنها تایید فرموده بود در توصیف آن کتاب سروده اینک برخی از آنها :

هذا جمال دفاتر الاخيار
 هذا سلافة عصرهم من اسرهم
 عند الوفيد المستفيد كانه
 ان قيل كل الفضل فيه يصدق
 والحق والتحقيق في صفحاته
 فاق الرسائل في المسائل واحتوى
 لا يعترى ظفر الخصومة منه
 عم الخلائق نفعه من حينه
 هذا هدى ويزيد من لا يهتدى
 خيرا الكلام بيانه الوافى و فى
 الفضل مختوم به و ختامه
 افكارهم فازت بكل كريمه
 افكيف يحزى عنه بالافكار من
 هذا شمال افاضل الادوار
 فيه الكفاية عن عنا الاسفار
 عين الحيوه و نهر علم جار
 حيث اقتفى لفواضل الاثار
 كالنجم فى فلك النجوم الدار
 لب الاوائل والجديد الطارى
 الا برد الخصم رد خسار
 رغما لكل مخطط اخبارى
 بهداه رجسا صالحا للنار
 ابياته لدقائق الاسرار
 مسك فذق فلنعم عقبى الدار
 فاتى الكتاب نتايج الافكار
 مستعجم لولا جزاء البارى

این کتاب رخسار زیبای دفترهای خبر و فریادرس دانشمندان روزگاران است این کتاب برای همه، عاشقان آن مانند شراب نابی است که پیش از عصر تهیه کنند و کافی از همه کتابهاست که برنج سفر بدست آورند و چون چشمه آب حیات یا مانند نهر جاریست که هر تشنه‌ای را سیراب میسازد و شایسته است بگویند تمام کمالات را در بر دارد و آثار بسیاری را در پی و چون ستارگانیکه در منطقه البروج چهره، زیبای خود را می‌آریند مطالب حق و بیانات تحقیقی در محور آن درخشاند در کلیه، مسائلی که در آن گرد آمده بر همه رساله‌ها برتری دارد و حقایق کتب گذشته و آینده را در بر دارد ناخن دشمن بر رخسار آن دست پیدا نمیکند و هرگاه در این اندیشه برآید رخسار اندیشه‌های خود را خون آلود میسازد از روزیکه از زادگاه طبع بظهور آمده همواره

مردم از حقایق آن بهره مند گردیده و مخالفان را بزبان آورده این کتاب هادی نیازمندان است و هرکسی از نعمت هدایت آن بی بهره بماند بلا شک شایسته جهنم است بهترین گفتار بیان وافی و دقائق نهفته در آنست فضیلت بدان کتاب پایان یافته و خاتمه آن مشک تثار است از شراب خوشگوار آن بچش که آخر کار به بهترین دارالامانها رسیده اندیشه های طبع در ربار ایشان بهر مطلب شایسته دست پیدا کرده بهمین مناسبت آنرا نتایج الافکار گفته بنا بر این کدام ناتوانیست که بتواند توصیف آنرا نادیده بگیرد و زیر پا بگذارد .

مؤلف مینویسد معظم له که خدایش سالم بدارد راضی نبود که من از پیشگاهش وداع کنم و بلکه از اقامت در ایران ممانعت میکرد و مکرر در مکرر میفرمود توطن تودر ایران حرامست و پس از مراجعت نیز امثال این سخنان را در نامه خود ایراد فرموده بود .

از جمله نامه هائیکه در پاسخ مرقومه من که در آن از فراق جنابش اظهار تاشکر کرده و به آرزوی دیدارش بوده نوشته ذیلا ایراد میشود ، این نامه با کاملترین عبارات حاکی از بلاغت نوشته شده مخصوصا که در آن حروف نقطه دار هم بکار نبوده اینک صورت نامه : ((هوالمسدد ، وراء حمد الله الملك العلام والسلام على محمد وآله الاطهار الكرام لاهم المرام والمهم العام دوام سدد لاوداء السعداء الاعلام وادام مهادادلاء الاسلام كالولد الاسعد المكرم الودود الاكرم المحمود المومل لكل مسعود المعول للامور المسمولدى كل محل المدعو لاعطاء الله له اكمل ما امل مما حل و سال دام محروسا طول الدهور الى الصور لعمر والله كم سرور حصل لدى ما رسولك وصل و كم من مكروه طائل صدعه ما حامل مرسلك حمل و لم اك امدعودك الى محلك المسعود الى الحال مطلعاً على مدائح الاحوال سائل الله حل المعسور مائلا الى الاطلاع على الامور الى ورود الحامل لمرسلك الهاطل مود عاملاك السرور على محال الصدور والحمد لله المسهل للاعسار كالا سعار عالم الاسرار و راحم الورى على الاطوار والمهر الرسول وما معه موصول محصول عصمك الله عما كل وامل واعطاك اكمل ما حصل لطوله الاطول علوما علمها اهلها كما علم ادم الاسماء كلها و هوالمستول على كل حال والمامل لدى كل سؤال لا اسئل الله لما سواه ولا اوئل ما عداه الاوصول وصالك

و حصول آمالک والاطلاع علی سرائر مدائح احوالک و هوسامع الدعاء واسع العطاء والسلام .

مؤلف گوید علت اینکه تمام این نامه را در این کتاب ایراد کردیم برای آن بود که معظم له نکات بدیعی و صنایع لفظی را در آن کاملا مراعات کرده بود و شایسته است چنین نامهء بیادگار بماند تا اثر فضل این عالم لیب و تذکر از آن بزرگوار حبیب همگانی باشد .

اعد ذکر نعمان لنا ان ذکره هوالمسک لو کرر ته يتضوع
یاد نعمان کن که ذکرش بیگمان همچو مشکى خوش کند پیرو جوان
خداوند منان سایهء عالی او را همه وقت بر قرار بدارد و ما را هم تحت لسواء
دانش و کمال او بعتبهء علیه سیدالشهداء سلام الله علیه مشرف گرداند .
و در این اواخر نامهء دیگری ارسال فرموده دوست دارم عین نامهء آنجناب را
بدون کم و کاست ایراد نمایم .

اتم سلام و دعاء و او فرتحية و ثناء يهدى و يتحف بها الى جناب العالم العامل
والفاضل الكامل فخرالامثال و بدرالافاضل الحبرالذى يفتى الحبر و لو كان بحرا دون
استقصاء مزاياه و يضيق القرطاس و لو كان براعن رسم ما اشعر به رسم علياه السيد
السند والمؤيد المعتمد النورالمقتبس من المشكوة التى لولاها لما مدالظل ولولا اشراق
انوارها لما اهتدى الى ادراك حقيقة ما من الحقايق عقل عاقل ذى الحسب السراهر
والنسب الطاهر الاكرم الافخم جناب السيد محمد باقرالموسوى المحترم لازال موقفا
بالتوفيقات الابدية ومؤيدا بالتائيدات السرمدية آمين بحق من وجبت موالاتهم على
العالمين غبالاستفسار عن الخاطر العاطر والمزاج الباهر فغير خفى على ذلك الحجاب
الملقب باحسن الالقاب بانى بين ما كنت ملتزما بلوازم الدعاء لدى مرقد حضرة
سیدالشهداء عليه آلاف التحية والثناء لعموم الاحباء سيما لذلك الحبيب الموصوف
بالصفاء والوفاء فاذا قدور دكتابكم الكريم و خطابكم الفخيم فصارلى نعم الوارد و
اوردنى من عذب زلال معانيه لصفى الموارد و حيث كان مشتملا على حقائق الفصاحه
حسب المفهوم و المنطوق و دقائق البلاغة من حيث المنشور والمنظوم . افادنى غرر

الفوائد و در را لفرائد فحمدت الله على ذلك و شكرته عما هنالك و صار حبي اليكم
 كانه لو يحد لملاً الخلاء الموهوم و لاظهر بطلان لاتناهي الابعاد على نحو البرهان
 السلمى المعلوم والمامل عدم قطع المراسلات و ارجاع المهمات على الاستمرار والدوام
 و عليكم منى اوفر التحية والسلام فان ذلك خير ختام .

نگارنده گوید :

ترجمه احوال او را مفصلاً در قصص العلماء و نامه دانشوران نوشته اند اينک خلاصه
 از آنها را ايراد مينمائيم .

معظم له در زمان سلطنت محمد شاه قاجار ميزيست و حوزه^۶ تدریس کربلا بوجود او مباحث
 میکرد و عراق و ايران و هند را متوجه بخود نموده بود و امر تقليد محول باو شد .
 نامه دانشوران بنقل قصص و خود تنکابنی هم مينويسند برای تکميل مراتب
 فقاہت از کربلا بنجف رهسپار شد و در آنجا از مدرس شيخ على کاشف الغطاء و برادرش
 شيخ موسى مدت هفده ماه استفاده کرد .

نگارنده گوید پيش از اين نوشتيم مؤلف مرقوم داشته استاد فقاہتی او در عتبه^۷
 عليه^۸ علويه منحصر بشيخ موسى بوده نه شيخ على .

الکرام البرره بهمين مناسبت مينويسد اينموضوع برای صاحب قصص ايجاد
 اشتباه نموده زیرا خود تنکابنی مينويسد سيد در زمان حيوۃ شريف العلماء^۹ متستقلاً
 تدریس میکرد و حال آنکه شيخ على پس از وفات شريف العلماء^{۱۰} و برادرش شيخ موسى
 به تدریس اشتغال يافت .

معظم له پس از تکميل مقام فقاہت بر اثر خوابيکه ديده بکربلا باز گشت و پس
 از رحلت شريف العلماء^{۱۱} در مدرسه^{۱۲} حسينخان سردار بر عرشه^{۱۳} تدریس قرار گرفت و
 شاگردان او از هشتصد تا هزار بود و شاگردان مهم او که هر یک بزرگی عظيم الشان
 بودند عبارت اند از حاج سيد حسين ترک ، شيخ زين العابدين مازندرانی ، حاج ملا
 على کنی ، حاج سيد اسدالله اصفهانی ، شيخ عبدالحسين تهرانی ، حاج شيخ مهدي
 کجوری ، حاج ميرزا محسن اردبیلی ، مؤلف همين کتاب سيد ابوالحسن تنکابنی ،
 ميرزا محمد تنکابنی ، حاج محمد کریم لاهیجی ، علي محمد ترک ، ميرزا محمد حسين

ساروی ، میرزا رضای دامغانی ، شیخ محمد طاهر گیلانی مولا محمد صادق ترک ، ملا محمد فاضل ایروانی و امثال اینها .

معظم له بنوشته الکرام در ماه ذیحجه سال ۱۲۱۴ هجری متولد شده و در سال ۱۲۶۲ به بیماری و با رحلت نموده .

لیکن دیگران وفات او را سال ۱۲۶۴ نوشته‌اند سماوی گوید :

والسید ابراهیم القزوینی ر رکن المعالی و قوام الدین
قد نال من باب الحسین حظا فارخوه (بدر نسک^{۶۴} یحظی)

و روز وفات او روز عظیمی بود مرقدش در صحن مقدس حسینی است دو فرزند داشت بنام سید احمد و سید آغا بزرگ .

(۸) احمد = فرزند ارجمند حضرت موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب صلوات الله علیهم اجمعین معروف بشاهچراغ سیدی بزگوار و پرهیزکاری با جلالت و فضیلت و عالمقدار بوده .

شاهچراغ پس از ذات اقدس حضرت ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام از بهترین و مطمئن ترین و برجسته ترین فرزندان حضرت موسی بن جعفر علیه السلام بوده شیخ مفید در ارشاد نوشته حضرت موسی بن جعفر علیه السلام فرزند ارجمندش احمد را دوست میداشت و او را بر سایرین از فرزندان مقدم میداشت و مزرعهاش را بنام الیسیره در اختیار او در آورد .

شاهچراغ در مدت عمرش هزار بنده در راه خدا آزاد کرد و از برادرش اسماعیل بن موسی نقل کرده موقعی ما باتفاق پدر بزرگوارمان بخارج مدینه بیکی از زمینهای شخصی آنحضرت میرفتیم در آنسفر احمد هم همراه ما بود در حضور وی بیست نفر از خدمتکاران پدر بزرگوارمان بودند و باندازه احترامات احمد را رعایت میکردند که اگر او می نشست آنها هم می نشستند و اگر او می ایستاد آنها هم به پیروی از او می ایستادند از آن پس پدر ما رعایت احترام او را از هر جهت مینمود و آنی از او غفلت نمیکرد تا در میان ما برادران بعالیترین درجه سیادت نائل گردید .

ابوعلی در رجال خود گوید ، احمد در شیراز مدفونست و او را سیدالسادات

میگویند و در این زمان ما به شاهچراغ معروفست کرامات بسیاری از مرقد پاک و بظهور رسیده .

محدث نیشابوری نیز مرقد او را در شیراز تایید کرده و گفته او و بردارش محمد و حمزه از ام ولدی بوده اند و خود او بزرگواری جلیل و در نزد پدر بزرگوارش مقدم بر همه فرزندان بوده و او را در وصیت ظاہری بعنوان وصی پس از خود تعیین کرده لیکن در نسخهء وصیت مختومه که خاص امامت من عندالله است از وی نامی نبرده . مؤلف گوید سید نعمه الله جزائری نیز مدفون در شیراز راسید السادات و شاه چراغ میدانند .

در ذیل ترجمہ محمد شہرستانی خواهیم گفت برخی از شیعیان پس از حضرت موسی بن جعفر او را امام میدانند و بامامت حضرت رضا معتقد نیستند .

حمدالله مستوفی در نزهةالقلوب مرقد آنحضرت را در شیراز میدانند صاحب مقام هم که از وی نقل کرده بهمین معنی معتقد است .

صاحب لوء لوء البحرین در چند جای از کتاب خود بهمین معنی معتقد است میرزا عبداللہ افندی کہ در فقاہت و فضل معروفست در کتاب معروفش ریاض العلماء در ذیل ترجمہ سید عبیداللہ بن موسی بن احمد بن محمد بن احمد بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب (ع) بہ مرقد وی کہ در شیراز است تصریح نموده .

و عبیداللہ بزرگی است کہ او را شیخ منتجب الدین در فہرست خودش بعنوان فوق نام برده و افزوده او ثقہ پرهیزکار و فاضلی محدث بوده کتابی بنام انساب آل الرسول و اولاد البتول و کتابی در حلال و حرام و کتابی در ادیان و ملل دارد و کتب ویرا گروہی از ثقات از شیخ مفید عبدالرحمن بن احمد نیشابوری نقل کرده اند .

نگارنده گوید الذریعہ دوم ذیل کتاب انساب آل الرسول مینویسد : کتاب مزبور تالیف سید عالم نسابہ ابو الفتح عبیداللہ فرزند سید شریف ابو الحسن موسی است کہ سال ۳۷۰ بہ حج بیت اللہ و ۳۷۵ بعثتہ رضویہ مشرف شدہ و او پسر ابو عبداللہ احمد است کہ در سن ۴۶ سالگی سال ۳۵۸ وفات یافتہ و او پسر ابو علی محمد اعرج است کہ سال

۳۱۵ در قم وفات یافته و او پسر احمد پدر شریف ابوالقاسم علی بن احمد کوفی است که سال ۳۵۲ وفات یافته و او پسر ابوجعفر موسی مبرقع است که سال ۲۵۶ هجری از کوفه بقم هجرت کرده و آنجا سال ۲۹۶ رحلت نموده و آنجناب فرزند سعادت مند حضرت ابوجعفر جواد الائمه صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین است .

تا به آنجا که نوشته شیخ مفید عبدالرحمن نیشابوری سابق الذکر که از شاگردان شیخ طوسی بوده کتاب انساب را نزد مؤلفش خوانده از این بیان استفاده میشود مؤلف از معاصرین شیخ بوده و شکی نیست با توجه بتاریخ سال حج پدرش معاصرت وی با شیخ درست است .

و آنچه از امل الامل و ریاض استفاده میشود نسخه منتجیشان سقطی در نسب نامبرده داشته و نسب او را بهمان طریق ذکر کرده که ما قبلاً بنقل مؤلف از ریاض نقل کردیم (اتفاقاً نسخه چاپی هم برابر با نقل مزبور است) بنابراین بایستی نامبرده از احفاد شاهچراغ مدفون در شیراز باشد لیکن صاحب ریاض اینموضوع را نه پسندیده و اظهار داشته حفید شاهچراغ باقلت و سائط چگونه ممکن است معاصر شیخ طوسی یا متاخر از او باشد و ناچار باید حذف و سائط را از نظر نسبت بجد و معروفیت او ملاحظه نمائیم .

مؤلف گوید سید جزائری نوشته احمد بن موسی بزرگی صاحب کرامت بوده و پدر ارجمندش او را دوست میداشت و نیز برادر عالیقدرش محمد بن موسی نیکوکاری متقی و هر دو در شیراز مدفونند و مزار شیعیان است و همه وقت از نظر تبرک و اخذ همت بمزارشان مشرف میشوند و ما هم آن مرقد را مکرر زیارت کرده ایم .

از عبارت سید استفاده شد مزار احمد و محمد مجزا هستند بر خلاف بعضی که مزار محمد را مستقل دانسته و مرقد احمد را بمحمد نسبت داده .

نگارنده گوید بهتر آنست برخی از مطالبی را که از کتب ذیل یادداشت کرده ایم و در کتاب پیشوای هشتم شیعیان بمناسبت نقل نموده ایم ایراد نمائیم .

آثار عجم مینویسد آنجناب را خدم و وحشم بسیار بوده در عهد مامون با جماعتی کثیر اراده شیراز فرمود که از آنجا به خراسان به خدمت برادر خود حضرت رضا

علیہ السلام رفتہ باشد در آنوقت قتلغ خان نامی ، از جانب مامون در شیراز حاکم بود چون خبر ورود آن بزرگوار را شنید بہ خان زینان کہ در ہشت فرسخی شیراز است شنافت تلاقی فریقین شد بنای محاربه را گذاردند حین جدال یکی از سپاہ قتلغ فریاد کرد کہ اگر مقصد شماہا رسیدن بخدمت حضرت علی بن موسی است او وفات یافت بمجرد شنیدن این خبر جماعتی کہ دور آنحضرت بودند متفرق شدند مگر معدودی از اخوان و خویشان پس حضرت شاہچراغ چون امکان بازگشتن نداشت رو بشیرازنہاد مخالفین تعاقب کردہ در آنمحل کہ دالان مرقد آن بزرگوار است بدرجہ شہادت رسید .

شدالازار مینویسد گفتہاند آنحضرت را شہید کردند و کسی از مرقد آن جناب با حیر نبود تا در عہد امیر مقربالدین مسعود بن بدر وزیر اتابک سعد زنگی مرقد پاکش ظاہر گردید و بر آن بنائی رفیع بنیان کردند و ہم گفتہاند بدن حضرت راہم چنان تروتازہ یافتہ و زرہ فراخی براندام مبارکش بود و نیز انگشتی بر انگشت داشت کہ بر آن نقش بود ((العزۃ لله احمد بن موسی)) از این قرینہ دانستند کہ حضرت معظم لہ فرزند حضرت موسی بن جعفر و شاہچراغ معروف عصر ماست وبہمین مناسبت اتابک ابوبکر بر آن مرقد مطہر بنائی بسیار عالی ساخت .

شیراز نامہ مینویسد پس از بناء اتابک ، تاشی خاتون مادر شاہ شیخ ابواسحق سال ۷۴۴ کہ مؤسسہ مہانی خیرات و مہدہ قواعد حسنائتست از فواصل تصدقات مقبولہ بر سر روضہ مقدسہ او قبہ عالی بر آورده و مدرسہ رفیع در کنار آن بنیان نمود .

شدالازار در ضمن نام جمالالدین حسین معبر مینویسد ازوی حکایت کردہاند در آغاز کار در روضہ سید امیر احمد بن موسی بقرائت قرآن میپرداختم پس از آن با یکی از کنیزان خود ہمخوابی نمودم و از من آہستن شد چون موقع زایمانش رسید اظہار داشت باید مقدمات وضع حمل را فراہم سازی منکہ دستم از مالیہ دنیا تہی بود متحیر مانده وارد در روضہ مبارکہ شدہ چند سورہ از قرآن کریم را تلاوت کردہ در آنحال بی اختیار خوابیدم مرد خوش سیمائی را زیارت نمودہ دانستم کہ حضرت میرسید احمد است عرضکردم ای پسر امام میدانم چہ بسیار گرفتاری و ناتوانی بمن روی آورده ویژه امر مہم زایمان ہم کہ برای ہمسر م اتفاق افتادہ .

فرمود اندوهناک میاش باندرون این خانه وارد شو، حضرت یوسف صدیق در آنجا تشریف دارد آنحضرت را زیارت کن خدای متعال از برکت زیارت آنجناب در بفرجی بروی تو میگذاید من حسب الامر وارد آنخانه شده جوان خوش سیمائی که انوار جمال و جلال از چهره اش نمایان بود و دیدگان را خیره میکرد بنظر آوردم نزدیک رفته سلام کردم حضرت یوسف پاسخ داده از من احترام گذارد، عرض کردم یا نبی الله از آنچه خدا بشما عنایت فرموده بمنهم کرامت فرمائید، فرمود دهانت را بگشای چون دهان گشودم آب دهان مبارکش را در دهان من ریخت خدای متعال بدان وسیله در ب علم تعبیر خواب را بروی من گشود و تعبیر خواب را چنان بدست آوردم که گویا تمام آنچه را میگویم در سینه من نقش بسته بوده.

محمد بن موسی: پیش از این بمناسبتی نامی از این بزرگوار برده شد شایسته است به اجمالی از شرح حال آنجناب اشاره نمائیم.

شیخ مفید در ارشاد مینویسد معظم له بزرگواری اهل فضل و صلاح بود و پیوسته شب و روزش را با وضو و نماز میگذرانید و تمام شب را نماز میخواند چنانچه مقداری از اول شب را بعبادت میگذرانید بعد باندازه یکساعت میخوابید چون بیدار میشد وضو میگرفت و بقدریکه میتواند نماز میخواند پس از آن بقدر یکساعت میخوابید چون بیدار میشد بعبادت میپرداخت و همچنان بتوجه حضرت پروردگار مشغول بود تا صبح طالع میشد.

آثار عجم نوشته حضرت سید محمد در عهد خلفا بشیراز آمده در آنجا منزوی گشت و از حق الکتابه قرآن مجید بندگان زیادی در راه خدا آزاد کرد.

شلالازار نوشته مزارسید محمد بن موسی مزار متبرکی است که سادات اخیار و صلحاء ابرار در آن ساکنند و همواره ندورات برای آن مرقد مبارک میآورند و رجال الغیب در آنجا حضور بهم میرسانند.

شیراز نامه نوشته امامزاده بحق محمد بن موسی رضوان الله علیه برابر مزار برادر بزرگوارش حضرت میرسید احمد قریب بازار بزرگ مدفون است.

هم اکنون هر دو مزار در کمال آبرومندی و باز هم به بهترین وجهی تعمیر و

آبادان میگردد ، الحمدلله وله المنه .

(۹) ابوجعفر احمد = فرزند ابو عبدالله محمد فرزند خالد برقی از اجلاء مشایخ شیعه است اصل او از کوفه و منسوب به برقه است که از محال قم بشمار میآید . حد سوم برقی بنام محمد بن علی پس از شهادت زید بن علی بن الحسین (ع) در زندان یوسف بن عمر وفات یافت ، خالد در آنموقع کودک بود باتفاق پدرش عبدالرحمن بن محمد بجانب برقه قم فرار کرد و در آنجا متوطن شد . برقی از اجلاء اصحاب ماست و بزرگان ما در بسیاری از عبارات خو از وی توصیف نموده اند و او را توثیق کرده اند .

شیخ طوسی او را در ذیل روای حضرت جواد و هادی نام برده و همچنین در ردیف کسانی که از صفار صاحب بصائر الدرجات روایت کرده ذکر میکند . آری تنها ایرادیکه میتوان بوی کرد آنستکه نامبرده از ضعف نقل میکند و مراسیل را مورد اعتماد قرار میدهد ، بهمین مناسبت احمد بن محمد بن عیسی اشعری او را مورد توجه قرار نداده و از اعتبار ساقط دانسته از قم بیرون کرد هر چند پس از چندی از وی پوزش طلبیده و پس از رحلت وی پا و سر برهنه به تشییع جنازه او حاضر شده تا بدینوسیله نسبت ناشایسته ای که بوی داده جبران نماید .

برقی تصنیفات بسیاری دارد که علماء رجال آنها را مفصلاً نام برده اند بهترین و جامعترین آنها کتاب المحاسن اوست که هم اکنون در دست استفاده ما میباشد . این کتاب مشتمل بر زیاده از صد باب از ابواب فقه ، حکم ، آداب ، علل شرعیه توحید و سایر از مراتب اصول و فروع است .

صدوق بیشتر از کتابهای خود را به ترتیب مؤلفات وی گرد آورده . نگارنده گوید کتاب المحاسن در این زمان مطبوع شده و یکی از دانشمندان مقدمه مفصلی بر آن نگاشته و در آغاز آن این دو شعر آمده :

کتب المحاسن للمحاسن دور قطب علیه المکرمات تدور

قال الصدوق محمد هو عندنا اهل البصيرة عندنا مشهور

و از کتب مطبوع اوست رجال برقی که جزء المحاسن است و له ضمیمه رجال

ابن داود بطبع رسیده در همان مقدمه این چند شعر را از وی نقل کرده :

و جبریل قرانا اذا اتینا
النبی المصطفیٰ مستهنئینا
فاتحفنا بمائدة فضلنا
بمفخرها جمیع المطعمینا
و قال محمد هدی مثال
لمائدة ابن مریم و هوفینا
کتالک فیهم فکلواهنیئا
من الرحمن خیر الرازقینا

مؤلف گوید بطوریکه از تاریخ ابن الغضائری استفاده میشود برقی حدود سال

۲۷۴ هجری وفات یافته و بعضی هم وفات او را سال ۲۷۰ نوشته .

سید صدرالدین موسوی عاملی که فقیهی فاضل بود اظهار میداشت برقی

در علوم عربیت و ادب مهارتی کامل داشته و مراتب ادب و عربیت را ابوالحسین احمد بن فارس لغوی و ابوالفضل عباس بن محمد نحوی ملقب به عرام که هر دو استاد اسماعیل بن عباد آتی الذکرند از وی آموخته‌اند . و پدرش محمد بن خالد نیز از بزرگان روایات و محدثین و اکابر فضلاء اهل دین بوده و بطوریکه شیخ تصریح کرده از ثقات اصحاب حضرت موسی بن جعفر و علی بن موسی الرضا علیهما السلامست و کتبی در آداب و تفسیر و تواریخ و خطب و علل و نوادر تالیف کرده که در کتب رجال مذکورند .

شیخ طوسی در الفهرست مینویسد ابو جعفر احمد بن محمد بن عیسی شیخ موجه

قم و رئیس معروف آندیار و متنقد بوده و با سلطان وقت ملاقات میکرده و بحضور حضرت رضا شرفیاب شده جدش سائب بن مالک شرفیاب محضر مبارک رسول خدا (ص) گردیده و بدین اسلام مشرف شده و در کوفه سکونت نموده و جد ادنایش سعد بن مالک نخستین کسی بوده از خاندان او که در قم سکونت یافته و خود او هم کتبی داشته از جمله المتعه، النوادر و امثال اینها .

قبر برقی و سایر از اعلام که در قم بوده مجهولست . و خود او از دیه برق رود است .

(۱۰) ابوغالب احمد = فرزند محمد بن محمد بن سلیمان بن الحسن بن الجهم

بن بکیر بن اعین بن سنسن شیانی . وی معروف به ابوغالب و از ثقات امامی مذهب و مشایخ اصحاب شیعه و استاد و فقیه و نقیب آنان بوده .

شیخ صدوق رحمہ اللہ علیہ او را بہ اوصاف مزبور ستودہ و علامہ در خلاصہ او را نام بردہ و او را جلیل القدر و کثیر الروایہ و ثقہ معرفی نمودہ، و بطوریکہ از رجال شیخ نقل شدہ تلکبری از او روایت میکند .

مشارلیہ تمام اخبار و وقایع مربوط بخاندان سنسن را گرد آورده و در روزگار ش بزرگ شیعه و موحہ آنان و ثقہ و با جلالیت بودہ .

نجاشی کتب چندی از او نام بردہ و از جملہ آنها دو کتاب در حج و دو کتاب در دعای سفر و کتابی بنام افضال و رسالہ بہ پسر پسرش ابوطاہر زراری است در این کتاب تاریخ آل اعین و وقایع مربوط بآنها را ایراد نمودہ .

این فرزند کہ نوادہ اوست بدعاء پدر ارجمندش کہ در تشریف بمکہ معظمہ در کنار مستجار مستجاب شدہ بدنیآ آمدہ و او را در کتب رجالیہ بعنوان ابوطاہر محمد بن عبیداللہ بن احمد زراری نام میبرند و او استاد شیخ مفید و نجاشی بودہ و احمد از فرزندان دیگرش بغیر از نوادہ اش ابوطاہر فرزندی نداشته .

مجلسی در توثیق مصادر بحار ذیل رسالہ ابو غالب کہ مشتمل بر احوال زرارہ بن اعین و برادران و فرزندان و نوادگان و اسانید و کتب و روایات و سایر مطالب مربوط باوست مینویسد احمد بن محمد از افاضل ثقات و محدثین و استاد افاضل اعلام از قبیل شیخ مفید و ابن غضائری و ابن عبدون بودہ . نجاشی و دیگران رسالہ مزبور را از وی نام بردہ و ما تمام آنرا در آخر مجلدات بحار نقل میکنیم ، انتہی .

ابو غالب از شاگردان ابو جعفر کلینی بودہ و از رسالہ مزبور و امثال آن استفادہ میشود وی از کلینی و عبد اللہ بن جعفر حمیری و احمد بن محمد عاصمی و حمید بن زیاد و از جد پدریش ابوطاہر محمد بن سلیمان و عموی پدرش ودائیش علی بن سلیمان و ابوالعباس زراد و سایر از مشایخ بزرگ روایت میکردہ شد و مخصوصاً در همان رسالہ متعرض است کمتر مردی در خاندان ما وجود دارد کہ راوی حدیث نبی و از عبد اللہ حجاج نقل شدہ کہ او نام شصت نفر آل اعین را گرد آورده کہ ہمہ آنها روایات حدیث بودہ اند . و از مشایخ دیگرش نقل کردہ چہل مرد از آنان باقی بود ہر گاہ یکی از آنها بدرود زندگی میگفت غلامی پس از وی جایگزین وی میشد .

و در بارهٔ نسب خود گفته مادر حسن بن جهم دختر عبید بن زراره بوده و بہمیں مناسبت نسب ما بہ زراره منتهی میشود و ما از فرزندان بکیر ہستیم و پیش از این نام خانوادگی ما ولد الجہم بود و نخستین کسیکہ از ما بزراہ انتساب یافت جد ما سلیمان بود آنہم بعنایت آقای ما حضرت ابوالحسن علی بن محمد صاحب العسکر امام ہادی (ع) کہ مشارالہ را بطور سری باین لقب مفتخر ساخت پس از آن در میان مردم شیوع پیدا کرد و ما راہم بآن لقب نامیدند و او در امور مربوط بکوفہ و بغداد با حضرتش مکاتبہ داشت .

و در ہمان رسالہ نوشتہ و آخر ماہ ربیع الآخر سال ۲۸۵ ہجری متولد شدہ ام و مولد ابو طاہر سال ۳۶۷ یعنی یکسال پیش از وفات احمد بودہ .

چہ آنکہ شاگردش ابو عبد اللہ غضائری در باقیماندہ کہ بآن رسالہ افزودہ مینگارد شیخ صالح احمد بن محمد زراری در جمادی الاولی سال ۳۶۸ وفات یافتہ و خود من جنازہ او را تشییع کردہ و بمقابر قریش بردہ و از آنجا بہ کوفہ حمل کردہ و در نجف اشرف مدفون ساختم . نگارندہ گوید محمد بن عبید اللہ ادیب و نوادہ ابو غالب بودہ و کتبی از جملہ فضل الکوفہ علی البصرہ داشتہ .

و تاریخی کہ مؤلف برای میلاد وی نقل کردہ قاعدہ درست نیست زیرا ذیل فہرست شیخ نوشتہ اند ابو طاہر اصغر محمد بن عبید اللہ بطوریکہ جدش در رسالہ مزبور نوشتہ سوم شوال سال ۳۵۲ متولد شدہ .

ابن داود مینویسد خاندان ابو غالب را بکیریہا میگفتند چہ آنکہ نام جد اعلاشان بکیر بن اعین بود تا اینکہ توقیعی از ناحیہ حضرت ابو محمد العسکری علیہ السلام بافتخار ابو طاہر زراری با اینجملہ صادر شد ((فاما الزراری رعاه اللہ)) از آن بہ بعد بہ زراریہا شہرت یافتند .

علامہ در بخش اول بموضوع فوق اشارہ کردہ و مینویسد توقیع چنین صادر شدہ بود ((واما الرازی رعاه اللہ)) از آن بہ بعد آنہا را رازیہا خواندند .

ابن داود اظہار علامہ را ناصواب دانستہ و مینویسد رازی صحیح نیست بلکہ زراری بمنظور انتساب بزراہہ درست است .

ذیل فہرست شیخ نوشتہ ابوطاھر کینہ^۶ محمد بن حسن بن الجہم است کہ سال ۲۳۷ ہجری متولد شدہ و سال ۳۰۱ وفات یافتہ .

(۱۱) ابوالحسین احمد بن حسین بن عبداللہ الغضائری از مشایخ بزرگوار و ثقافتی است کہ اصولاً نیازمند ہیچگونہ توثیقی نیست بزرگان دانشمندان گفتار او را در کتب رجال ایراد می نمایند و آنها را در ردیف گفتار معتمدہ و در برابر گفتار اعظم برجستگان قرار میدهند و از او با کلمہ^۷ شیخ یاد میکنند و بروی ترحم نموده و با جملہ رحمۃ اللہ علیہ بیاکی و طہارت باطنی او اشارہ می نمایند و ہرگاہ در کتب خود ابن غضائری گویند و قرینہ^۸ بوی نیفزایند منظورشان معظم لہ است چنانچہ شیخ مشایخ بزرگوار ما در تعلیقات خود کہ بر رجال کبیر افزودہ بدین حقیقت توجہ نمودہ .

مؤلف گوید مضامین فوق در حقیقت مقامات ہشتگانہ^۹ بودہ کہ مترجم معظم ما دارای آنها بودہ بلکہ اگر کسی با چشم انصاف باحوال نامبردہ توجہ نماید او را بالاتر از آنچه ایراد شدہ خواهد یافت و اینک شرح یک یک از آنها را باندازہ^{۱۰} ایکہ مناسبت دارد توضیح خواهیم داد .

مقام اول : وی از اجلاء^{۱۱} مشایخ است ، برخی از محققین اواخر دربارہ^{۱۲} توصیف وی بجملہ مزبور اشارہ نمودہ و معترف است کہ شیخ طوسی و نجاشی گفتار او را در مواضع بسیاری نقل کردہ و جرح و تعدیل راوی را منوط بقول وی دانستہ و او شیخ طوسی و همچنین استاد نجاشی است .

فاضل قہپائی (کوهپایہ^{۱۳}) در مجمع الرجال او را شیخ طائفہ شیعہ و عالم عارف و جلیل کبیر ستودہ . علاوہ بر اینکہ نجاشی در رجال معروفش تصریح کردہ کہ از ابن غضائری استفادہ می کردہ .

نجاشی در ذیل نام عبداللہ بن ابی عبداللہ مینویسند نامبردہ نوادری داشتہ کہ ما آنها را بقرائت از احمد بن الحسن روایت میکنیم .

و در ذیل نام علی بن محمد بن شیران پس از آنکہ نامبردہ را شیخ اصحاب وثقہ و صدوق معرفی کردہ و او را از مؤلفین نام بردہ افزودہ کہ ما بہ ہمراہی او از محضر احمد بن الحسن استفادہ می کردیم .

بلکه موضوع مزبور با توجه باینکه مخصوصا از نامبرده ذیل نام احمد بن الحسین الصیقل یاد میکند و متعرض است که وی نوادری دارد که ما آنرا با اتفاق احمد بن الحسین نزد پدرش قرائت کردیم دلیل بر موقعیت ابن غضائری است و ثابت میکند که از مشارکت باوی مباحث داشته و حاکی از آنست که وی در آنروزگار از اجلاء مشایخ بوده .

شیخ طوسی در آغاز الفهرست مینویسد پس از آنکه اطلاع پیدا کردم عده از اصحاب ماکه شیخ طائفه شیعه و اصحاب تصانیف اند فهرستی از کتب اصحاب تصانیف و روایات آنان از اصول شیعه ترتیب داده اند در عین حال هیچیک از آنان آنچنانکه باید این موضوع را بسرحد کمال نرسانیده بلکه اکثر از مؤلفات آنانرا متعرض نشده و باید معترف بود آنچه را نامبردگان مرتب ساخته مختص بروایت خود بوده و یا مربوط بکتبی بوده که در کتابخانه شخصی خود داشته و بالاخره از عهدهء جمیع مؤلفات بر نیامده .

آری در میان آنان احمد بن الحسین دو کتاب بمنظور فوق تالیف کرده یکی مربوط به مؤلفات آنان و دیگری مخصوص به اصول مرویه آنها الخ .

از بیان شیخ طوسی استفاده میشود که وی را از شیوخ طائفه شیعه میدانسته و مسلما اعتراف شیخ کافی برای تعظیم و احترام وی خواهد بود .

و همچنین عبارات و اشارات دیگران که بمناسبت دربارهء او ایراد کرده اند .

مقام دوم : معظم له از ثقاتی است که نیازمند بتوثیق نمی باشد .

نخست باید معترف شد که ظاهر حال وی حاکی از وثوق باوست و کسی هم سخن خلافی دربارهء او ایراد نکرده و در کتب رجال هم از او بناشایستگی نام نبرده اند و بطوریکه شیخ در فهرست متعرض است نامبرده از شیوخ شیعه است . گذشته از همه موضوعات مزبور، نامبرده فرزند باجلالت شیخ بزرگوار افقه اجل اکرم ابو عبدالله حسین بن عبیدالله است .

این بزرگوار را اهل سنت بعظمت میشناسند و او را شیخ رافضه منحصر بفرد توصیف میکنند و این توصیف دلیل بر تشیع و امامی بودن او و هم حاکی از کمال وثوق و اطمینان به دین و امانت اوست .

بلکه باید گفت کلمهء شیخ که بسیاری از مشایخ در موضوعات رجالی بدان تصریح

نموده‌اند چنانچه سید داماد و بسیاری از متاخران از رجالیها بدان متوجه‌اند منحصر در حق او ایراد شده و کلیه مشایخ باقوال و جرح و تعدیل او اعتماد دارند .
مخصوصا سید بن طاوس تمام کتاب رجال او را در ذیل کتاب خود یادداشت نموده و خواسته بدینوسیله نسخه رجال وی محفوظ بماند و همچنین علامه و ابن داود و سایر متاخران وعده از محققان نیز این موضوع را دلیل بر ثبوت و ضبط و وثاقت وی دانسته .

علاوه بر این جمله رحمة الله علیه که دلیل بر تعدیل و نشانی از تعویل است کافی برای وثاقت اوست مخصوصا که این جمله را هم بزرگان از شیعه در حق وی رعایت نموده‌اند بخصوص از مثل نجاشی و شیخ که احتیاط تام و تمامی در امور دیانت و تکلیف داشته و بسیاری از مؤلفان را تضعیف نموده و عمل ضمنی شیخ دلیل بر آنست که وی متجلی بکمالاتی است که دیگران فاقد آن کمالاتند و وثاقت او را که مخصوصا متاخران متعرض انند اثبات میکند .

بنابراین بمخالفت تقی مجلسی ره توجہی نخواهد شد زیرا معظم له را از مجهولان قلمداد کرده و دلیل بر گفته خودش را چنین متعرض است که رجالیها بالاصاله از وی در کتب خود نام نبرده و جمله‌ایکه دلیل بر وثوق و عدالت او باشد بعنوان وی ایراد نکرده‌اند .

و کم فی زوایا من خبایا اجلة و من جاهل فی غیہ یترفع
چه بسیار گنجهای گرانبها که در بیغولها پنهانند و چه بسیار نادانانیکه در عین حال گمراهی و جهالت مشهور آفاقند .

بہتر آنستکه در ذیل کلام خود از افادات مولانا اسماعیل خاجوئی مازندارانی که در فوائدالرجالیداش ایراد نموده و جلالت ابن غضائری را بسر حد کمال رسانیده استفاده کنیم .

او مینویسد با توجه بمطالبی که درباره توثیق ابن غضائری نوشتیم چگونه میتوان معظم له را مجهول الحال و شخص او را بی ارزش تصور کرد و حال آنکه در میان شیوخ طائفه و اصحاب تصانیف کسی بمعروفیت او وجود ندارد و باید گفت شهرت

و شخصیت از اظهر من الشمس و ابین من الامس است .

تا آنجا که گوید هرگاه عدم تعرض رجالیها را دلیل بر مجهولیت اشخاص بدانید باید نجاشی را هم با آن موقعیتی که دارد مجهول الحال بدانید زیرا متاخران از او احوال او را بیان نکرده و آنچنانکه باید حق او را ادا ننموده آری تنها علامه حلی قدس در خلاصه متعرض است نامبرده محل وثوق و اطمینانست و من بر او اعتماد دارم . و شکی نیست ابراز اعتماد بوی از آن نظر نبوده که علامه با وی ملاقات کرده و یا با او معاشرت داشته زیرا فاصله میان آنها بسیار است پس باید گفت اینگونه اعتماد از نقطه نظر آنستکه وی احوال او را جستجو کرده و به آثار او با دقت کامل نگریسته و مخصوصاً یادآوری کرده اند کتب گرانبهائی دارد که در دست اکابر از اعلام شیعه قرار گرفته و سید مرتضی هم بکتاب او اطمینان داشته از او خواسته تا رجال مزبور را تالیف نماید و قرائن دیگر که حاکی از وثوق و اطمینانند .

در جای دیگر گفته موقعیکه ما ابن غضائری را مردی امامی مذهب و عارف و عالم و متبع و متقن و شیخ طائفه بدانیم جائی برای ناشایستگی او باقی نمیماند و نمیتوان کتاب او را هم بی اهمیت دانست بلکه باید حال و کتاب او را قابل ارزش دانست و چنانچه بزرگان از اعلام متعرضانند باید بوی با چشم اعتماد نگریست و کتاب او را مورد توجه قرار داد و شک و شبهه در صحت و وثاقت آن ننمود بلکه تشکیک در آنرا برابر با تشکیک در بدیهیات دانست ، انتہی .

مقام سوم و چهارم و پنجم : که مشایخ شیعه اقوال او را نقل میکنند و در ضمن اقوال دیگران برای آنها اهمیت و ارزش قائلند و گفتار او را برابر گفتار اعظم شیعه میدانند .

کلیه مقامات سه گانه را میتوان از مطاوی رجال نجاشی بدست آورد زیرا نامبرده در ذیل نامهای زیر از وی بشخصیت یاد کرده .

در ترجمه ابن التاجر ، ابوتمام شاعر ، جعفر بن محمد بن مالک ، علی بن حسن بن فضال ، حسین بن ابی العلاء ، احمد بن اسحق قمی ، خالد بن یحیی ، ابان بن تغلب احمد بن حسین صیقل ، حماد بن عیسی ، خیری بن علی و امثال ایشان .

نجاشی بطوریکہ قبلا اشارہ کردیم رجالش را بامر سید مرتضی تالیف کرده و تا آنجا کہ توانستہ کوشش بی نہایتی در صحت و اعتبار آن بکار بردہ و ہمہگونہ موجبات رضایت مندی سید را بوجود آوردہ .

و همچنین ہرگاہ نقل سید ثقہء جلیل و عامل کامل نبیل احمد بن طاووس را مورد ملاحظہ قرار دہیم و آنہمہ اقوالیکہ بمناسبت از وی یاد کردہ و توجہ علامہ و ابن داود کہ از آغاز تا انجام کتابشان از وی با احترام نام بردہ اند و در توصیف کتاب او مبالغہ بسیار نمودہ اند و توجہ خاصی کہ سید بن طاووس در بارہء کتاب وی داشتہ کہ برای ابقاء این اثر ذی قیمت تمام آرا در ذیل کتاب جامعش ایراد نمودہ و امثال اینہا دلیل بر وثاقت و ارزش اوست .

بلکہ ہرگاہ دقت کنیم خواہیم دید علامہ قول او را در برابر قول شیخ و نجاشی و کشی و امثال ایشان از فحول اعلام گرفتہ و گاہی ہم قول او را بر اقوال آنان ترجیح دادہ یا توقف خود را ناشی از اظہار نظر وی دانستہ .

چنانچہ در ترجمہء حدیفہ بن منصور با آنکہ شیخ مفید و نجاشی او را توثیق نمودہ و کشی ہم حدیثی در ستایش او ایراد نمودہ اظہار داشتہ ظاہر آنستکہ من در حق حدیفہ متوقفم زیرا ابن غضائری حدیث کشی را کہ در مدح وی نقل کردہ صحیح و درست ندانستہ و از او ہم بعنوان اینکہ حدیث صحیح و سقیم نقل می کردہ تنقید نمودہ .

و همچنین در ترجمہ محمد بن مصادف و امثال او توقف کردہ و دلیل بر توقفش را کلام ابن غضائری دانستہ .

و نظائر اینہا از مقاماتی کہ اگر بخواہیم ایراد نمائیم کلام ما بطول خواہد انجامید .

مقام ششم : در گفتار بزرگان از معظم لہ تعبیر بہ شیخ و سایر اوصاف کمالیہ دیگر شدہ است . علت این تعبیر از مضامین فوق مخصوصا از مقام اول دانستہ شد گذشتہ از این بسیاری از متاخران او را بدان عنوان ستودہ اند .

نگارندہ گوید علامہ در ترجمہ حدیفہء سابق الذکر پس از اظہار نظر ابن غضائری

مینویسد والظاهر عندی التوقف فیه لما قاله هذاالشیخ .

مقام هفتم : مشایخ او را مورد ترحم قرار داده .

اصولا هرگاه بمواردیکه از وی نامبرده شده توجه کنیم خواهیم دید با جملهٔ «رحمهالله از وی یاد نموده‌اند ویژه در کتب شیخ و نجاشی باینموضوع عنایت خاصی نموده‌اند با آنکه وی در طبقهٔ آنان و از معاصرین و از شرکاء قرائتی آنان محسوب میشود و مخصوصا باید توجه داشت نجاشی در ترجمه احمد بن الحسین الصیقل بر او ترحم کرده و جملهٔ «رحمهالله را خاص او ایراد نموده نه برای پدرش که همگان درجلالت قدر و عظمت مقام او متفقند .

مؤید بیان ما اظهار نظر فاضل جلیل مولانا عنایت‌الله قهپائی است نامبرده در مجمع الرجال مینویسد ابوالحسین احمد بن حسین بن عبیدالله غضائری ره صاحب کتاب رجالیست که آنرا بمنظور مذمومین روات ترتیب داده و دو کتاب دیگر بنقل از فهرست در رجال داشته .

سید سند جمال‌الملقوالدین احمد بن طاوس و شیخ طوسی و شیخ نجاشی در موارد زیادی بروی استرحام نموده بلکه هرگاه از او نام برده‌اند با جملهٔ «رحمهالله یاد کرده‌اند . و در حاشیهٔ کتاب مجمع الرجال بمناسبتی نوشته سید بن طاوس در پنج موضع از کتاب خود برای احمد و پدرش حسین استرحام نموده و در عناوین کتاب و پایان آن بدینموضوع توجه خاصی داشته و همچنین شیخ طوسی و نجاشی هرگاه نام او را بالصراحه یا با لکنایه یاد کرده‌اند برای او طلب رحمت نموده‌اند و با تفحص تامی که در مواضع نام او بنمائیم خواهیم فهمید تا چه اندازه از نظر آنان مورد اعتبار و وثوق بوده از جمله ذیل ترجمهٔ احمد بن حسین بن عمر که در ترجمهٔ حبیب بن اوس و علی بن الحسن بن فضال و علی بن محمد بن شیران و امثال اینها بعظمت یاد کرده و دلیل بر جلالت قدر و اهمیت گفتار اوست و مدح و ذم او دربارهٔ روات قابل توجه است ، انتهی .

مقام هشتم : که بسیاری از اعلام را به اشتباه انداخته و مقصد اصلی و مطلب کلی از بحث دربارهٔ معظم له متوجه بدان است و باید تحقیق کافی نمود آنستکه بگوئیم ابن غضائری مطلق در کلمات رجالیها معظم له است و مسلما اینموضوع هم قابل انکار

نبوده و از متاخران کسی هم بر خلاف آن مطلبی ایراد نکرده .
 آری تنها کسیکه اظهار مخالفت کرده شهید ثانی است که خود مستقلاً یا به پیروی
 از سید بن طاوس چنانچه شیخ محمد سبط شهید اظهار داشته معتقد است که ابن غضائری
 علم پدرش حسین بن عبیدالله است و کتاب رجال هم که سید بن طاوس و ابن داود
 نام میبرند منسوب به پدر اوست و بلکه باید اینمعنی را مشهور بین متاخران دانست .
 لیکن اگر با دقت کامل توجه کنیم معترف خواهیم بود که اظهار نظر شهید مخالف
 با گفته ایست که از کلمات ناقدین و مطلعین بر احوال او بدست می آید .
 زیرا خود سید بن طاوس در توضیح رجال نامبرده مینویسد رجال ابوالحسین احمد
 بن حسین بن عبیدالله غضائری منحصر به یادآوری از ضعف بوده و بترتیب حروف الفبا
 جمع آوری شده .

علامه در ترجمه اسماعیل بن مهران مینویسد و قال الشيخ ابوالحسین احمد بن
 الحسين بن عبید الله الغضائری انه یکنی ابا محمد .
 با آنکه جمله منقول از ابن غضائری در کتاب نجاشی وجود ندارد که بگوئیم علامه
 از رجال وی نقل کرده و باید گفت خود علامه بکتاب مشهور ابن غضائری دست پیدا
 کرده و اظهار نظر ویرا در ترجمه اسماعیل ایراد نموده ، بنابراین هرگاه بگوید قال ابن
 الغضائری مراد احمد است نه پدرش حسین .

و نیز در ترجمه احمد بن علی الخضیب الایادی مینویسد قال ابن الغضائری حدثنی
 ابی ، هرگاه منظور از ابن الغضائری پدرش حسین باشد بایستی از پدرش عبیدالله نقل
 قول کرده باشد با آنکه هیچگاه نقل قولی از عبیدالله نشده و تصنیفی هم از او سراغ
 نداریم و میتوان گفت اعتراف بچنین موضوعی برخلاف اجماع محققانست .
 و از متاخران کسیکه بالصراحه ابن الغضائری را احمد و کتاب رجال را منسوب بدو
 دانسته محقق داماد است مینویسد ابن الغضائری صاحب کتاب رجالیست که علامه در
 خلاصه و ابن داود از او نقل میکنند و جرح و تعدیل روات را مبتنی برگفتار او میدانند .
 و مسلماً منظورشان از ابن الغضائری پدرش حسین بن عبیدالله نبوده آری حسین
 عالم فقیه و بینای مشهوریست که از اخبار و رجال کاملاً با خبر بوده و شیخ طوسی و

نجاشی و سایر از مشایخ دیگر بشمار میآید تا آنجا که گوید تحقیق آنستکه صاحب کتاب رجال که همه جا از آن سخن میگویند و تضعیف و توثیق رجال را متوجه بدان میدانند فرزند بزرگوار این شیخ معظم است که ابوالحسین احمد بن الحسین باشد که با اشتراک نجاشی از محضر پدرش حسین استفاده میکرده .

و سایر از متاخران از قبیل محقق ملا عبدالله شوشتری و مدقق میرزا محمد صاحب رجال و سید مرتضی تفریشی و علامه مجلسی و شیخ حر عاملی و شیخ طریحی و صاحب مجمع الرجال و دیگر از مهره فن رجال باین حقیقت اشاره نموده اند .

آری آنچه در آغاز کار تحقیقات مزبور راست قلمداد میکند آنستکه احمد در کتب رجالیه نام برده نشده و اگر کسی هم از ابن غضائری نام برده منظورش پدر او حسین است که وی را کثیرالسمع و عارف بالرجال ستوده و ثابت است که عدم تذکر از وی دلیل بر عدم وثوق با او و اینکه کتاب تالیف پدر اوست نمیباشد زیرا رجالیه با آنکه از پدر او بعظمت یاد کرده اند برای او تصنیفی در رجال نام نبرده اند و هرگاه تصنیفی میداشت و در آنروزگار مورد توجه اعلام بود بایستی مترجمین از آن نام میبردند و مخصوصا شیخ طوسی و نجاشی که شاگرد وی بودند و از دیگران از احوال او بهتر اطلاع داشتند از کتاب رجال او تذکری میدادند و از آنجا که یادی از کتاب وی نکرده یقین خواهیم کرد کتاب رجال منسوب به پسر او احمد است و با اینمقدمه مختصر بسیاری از مشکلات توضیح داده خواهد شد .

از بزرگانیکه بمضامین فوق اشاره کرده محقق داماد است در رواشح السماویه ذیل عنوان استطرافیکه از رجال نموده و گفته ابن طاوس را بمناسبتی ایراد نموده مینویسد احمد بن الحسین صاحب کتاب رجال معروفست و پدرش ابو عبدالله حسین شیخ طائفه شیعه است و دو تلمیذ دانشمندش شیخ طوسی و نجاشی با آنکه کتب و تصانیف او را نام برده اند کتاب رجالی از وی یاد نکرده اند و او را باین عنوان ستوده اند کثیرالسمع عارف بالرجال و تا بحال هم از کسی یاد ندارم که کتابی در رجال بوی نسبت داده باشد ، انتهى .

از تحقیقات فوق باین نتیجه رسیدیم که هیچیک از اعلام کتابی در رجال به پدر

احمد نسبت نداده‌اند تا عنوان مشکوکی در شرح حال او برای ما بوجود آورد لیکن چنانچه میدانیم کتاب رجال منسوب به پسرش احمد مورد توجه بیشتر از اعلام بوده و میتوان گفت از جمله متواتراتست هر چند در کتب رجال از احمد نام نبرده و او را بعنوان قدح و مدح نستوده‌اند .

آری شیخ طوسی در آغاز فهرست اظهار داشته ابوالحسین احمد دو کتاب در رجال ترتیب داده در یکی از آنها مصنفات اصحاب را نام برده و در دیگری از اصول آنها یاد کرده و تا آنجا که توانسته تحقیقات خود را بسرحد کمال رسانیده، آری این دو کتاب بدست اصحاب ما استنساخ نشده و برخی از وارثان او آنها را از بین بردند . نجاشی در ترجمه احمد بن ابی عبدالله برقی مینویسد احمد بن الحسین در تاریخ خود مینویسد احمد برقی سال ۲۷۴ وقات یافته از این بیان استفاده میشود نامبرده کتاب تاریخی داشته و در آن تواریخ موالید ووفیات اصحاب متقدمین و روات متدینین را ضبط کرده .

از کلام نجاشی استفاده میشود احمد دارای سه کتاب بوده دو کتاب در رجال او یکی هم در تاریخ .

و از تحقیق برخی از متاخران بدست میآید نامبرده دو کتاب دیگر داشته یکی را ویژه^۶ ممدوحین و دیگری را بخصوص مذمومین ترتیب داده و این همان کتابی است که همه از آن یاد میکنند و سید بن طاوس تمام آنرا در کتاب رجالش ایراد کرده . و ملا عبدالله شوشتری آنرا از نسخه اصل که بخط سید بوده و از کتابخانه شهید بدست او رسیده مجزا استنساخ نموده و در پایان آن نوشته این کتاب گرانبھائی است که ما را از کلیه کتابهای گذشتگان بی نیاز میسازد .

و خود علامه و ابن داود نیز تصریح کرده‌اند که رجال مزبورتالیف احمد غضائری است و مخصوصاً در ترجمه محمد بن مصادف متعرضاند ابن غضائری در باره نامبرده باختلاف اظهار نظر کرده در یکی از دو کتابش او را ضعیف و در دیگری ثقه نام میبرد و بهتر آنست که درباره^۶ او توقف کرد .

علامه در ترجمه عمر وبن ثابت مینویسد غضائری او را جداً تضعیف کرده و در

کتاب دیگر بجای عمرو بن ثابت، عمرو بن ابی المقدام نوشته و بالاخره از تضاعیف گفتار استفاده میشود که کتاب مزبور تالیف احمد غضائری است.

ذیلا باید بنظر مخالف توجه کرد او معتقد است که ابن غضائری دیگری و احمد بن الحسین دیگری است و دلیل او آنستکه علامه که ناقل قول غضائری است در بخش دوم خلاصه ذیل ترجمه سهل بن زیاد نوشته ذکر ذلک ابن نوح احمد بن الحسین پس از این متعرض است و قال ابن الغضائری انه کان ضعیفا و یا در ترجمه جعفر بن محمد بن مالک فزاری مینویسد قال النجاشی انه کان ضعیفا فی الحدیث و قال احمد بن الحسین کان یضع الحدیث ثم قوله و قال ابن الغضائری انه کان کذابا متروک الحدیث.

آری از ظاهر قول علامه استفاده میشود احمد بن الحسین و ابن غضائری دونفرند زیرا حرف عطف حاکی از این معنی است.

این دلیل هم برای کسیکه با دقت کامل بخلاصه و کتاب نجاشی توجه داشته باشد واضح البطلانست و ثابت نمیکند کتاب رجال مزبور از ابن غضائری نمیباشد و بطوریکه برخی از متفطنان اظهار کرده از کتاب شیخ و رجال سید بن طاوس نیز استفاده میشود کتاب مزبور تالیف ابن غضائری است.

بلکه بسیاری از اوقات برخی از اعلام عده از عین الفاظ دیگری را در کتب خود نقل و اقتباس می نمایند و تعیین نمیکنند از کجا و از چه مدرکی اقتباس شده. آری برای اینکه خیانتی بصاحب کتاب نکرده باشد در نظر دارد که مدرک آن چیست یا اصحاب او مطابق با قراردادی که دارند میدانند از کجا استفاده شده هر چند این عمل خالی از اغراء بجهل و خلل و فساد نمیباشد.

چنانچه در ترجمه ابوطاهر زراری که ابن ابی غالب باشد مینویسد شیخنا یا آنکه ابوطاهر شیخ او نبوده بلکه شیخ نجاشی است و نیز در ترجمه یحیی بن سعید انصاری الفاظ شیخ را بتمامه آورده تا آنجا که مینویسد مدنی تابعی اسد عنه لیکن مرجع ضمیر عنه را که قبلا نام نبرده و تعیین هم نمیکند مراد از آن کیست چنانچه شیخ بمناسبت اینکه نام برده را در ردیف اصحاب حضرت صادق (ع) ذکر میکند احتیاجی ندارد تا مرجع ضمیر را توضیح بدهد و کمتر هم اتفاق افتاده چنان ضمیری را بدون مرجع ایراد

نماید آری در یکی دو مورد دیگر چنین عملی از وی بظہور رسیده کہ آنہم با توجیہ صحیحی تعیین میشود .

بعضی از متاخران خواستہاند از محامل غیر مناسبی برای ایراد چنین جملہء استفادہ کنند لیکن هیچیک از آنہا چنانچہ اشارہ کردیم صحیح نمی باشد .

بہمین جہت شیخ محمد نوادہء شہید ثانی ذیل ترجمہ یحیی بن سعید اظہار میدارد از مثل علامہ مناسبت نداشت ضمیر را بدون مرجع ایراد کند و جملہء اسدعنے را در ترجمہ او بیاود . بنا براین باید گفت مشارالیه عین کلام شیخ را در خلاصہ ایراد کردہ و منظور از مرجع ضمیر ، حضرت صادق (ع) است . آری اینموضوع از جملہ قدمہای سریعی است کہ علامہ برداشته و نظیر آن در خلاصہ بسیار است ہرگاہ بانظر دقیق توجہ کنیم خواہیم فہمید موضوعات مزبور ویژهء رجال شیخ است کہ علامہ بدون تذکر از مدرکس در خلاصہ آورده .

از اینجا بدست میآید جملہایرا کہ ذیل ترجمہ سہل بن زیاد نقل کردہ و معروض است کہ ((ذکر ذلک ابن نوح و احمد بن الحسین)) منظورش اظہار نظر نجاشی است کہ از وی در غیر کتاب رجال معروفش نقل شدہ زیرا ما تا آنجا کہ اطلاع پیدا کردہ ایم نجاشی چنین جملہایرا در کتاب رجالش ایراد ننمودہ ولیکن آنچه را خود ابن الغضائری نقل کردہ موضوعیست کہ خود از کتاب غضائری کہ در دست اختیارش بودہ ایراد نمودہ و ہمین موضوع را میتوان در ترجمہ جعفر فزاری بیان کرد .

با توجہ بمطالب مزبور تعجب از شخصی است کہ خلاف آنرا احتمال دادہ با آنکہ میداند علامہ در خلاصہ مینوسد قال النجاشی سپس عبارت نجاشی را بدون کم و زیاد ایراد میکند و بلافاصلہ مینویسد قال ابن الغضائری مگر اینکہ بگوئیم جملہء وقال ابن الغضائری یا قیماندہ کلام نجاشی است زیرا مقتضای ظاہر عطف چنین و لازمہء کلامست همانست کہ گفتہ شد . لیکن اینموضوع بر خلاف حق است و یا ممکن است ابن الغضائری را حسین دانست و احمد بن الحسین را غیر احمد بن الحسین غضائری احتمال داد چنانچہ محقق استرآبادی ہمین احتمال را تجویز کردہ لیکن باین احتمال ترتیب اثر دادہ نمیشود و منافی با مقدمہء قبلی است کہ بیان کردیم و ہمچنین منافی

با قول خود نجاشی است که در ترجمه احمد بن الحسین الصیقل اظهار داشته من و احمد بن الحسین کتاب صیقل را نزد پدر احمد که حسین غضائری باشد قرائت کرده ایم . و موقعیکه ثابت شد احمد بن الحسین در بیت غضائری منحصر بفرد است هر کجا از وی سخنی بمیان آید خواهیم فهمید مراد شخص مذکور است چنانچه در تائید اینجمله سید بن طاوس در مستطرفات رجالش اظهار میکند مراد از احمد بن الحسین احمد بن الحسین بن عبیدالله غضائری است .

بالاخره با توجه بمطالب فوق تزییف قول علامه را بهیح وسیله نمیتوان کرد مگر با احتمال نامناسبی که برخی متعرضاند زیرا مناسب آنستکه در چنین مواقعی که میخواهند عبارتی را بیاورند که موهم خلاف باشد طوری عبارت آورده شود که موجبات ناراحتی آیندگانرا بوجود نیاورد و اگر نقل قولی از پدر و پسر میکند یا اشاره توضیح و تفکیک دهند بنابراین اگر بگوئیم منظور علامه از ((قال احمد بن الحسین)) فرزند و از ((ابن الغضائری)) پدر است باید مثلا با این جمله ایراد میکرد ((و قال ابوه ابن الغضائری)) . بالاخره با توجه به آنچه ما ایراد کردیم بطور کلی رکاکه را از کلام علامه زایل خواهد کرد .

برخی از اعلام از عبارات سید محقق داماد چنان استفاده کرده اند که وی از ابن غضائری نکوهش نموده و اظهار داشته همواره با نظر تضعیف بروایات مینگریسته و آنها را تضعیف مینموده .

نخست باید گفت مقصود محقق داماد از اینجمله نکوهش از ابن غضائری نبوده و هرگاه ابن غضائری از نظر او نامناسب می نمود بگفتار جرح و تعدیل او توجهی نمیکرد و حال آنکه در مواضع بسیاری به جرح و تعدیل او اعتماد داشته گذشته از این مقامات اخلاقی و سیر کمالی او مانع از این است که مانند ابن غضائری را مورد طعن و نکوهش خود قرار دهد .

و هرگاه ایراد چنان جمله از محقق داماد دلیل بر نکوهش او باشد باید گفت از محقق حلی هم که همگان بر عظمت و اعتماد بر او اتفاق دارند نکوهش نموده زیرا در باره او مینویسد محقق مرحوم با آنکه اسانید روایات را تضعیف نموده در کتاب معتبر

بروایات سکونی تمسک جسته و بدانها عمل نموده .
 علاوه بر آن کتاب ابن غضائری اصولا برای ذکر ضعفا ترتیب یافته و از کتاب
 دیگرش که دربارهٔ ممدوحین است نامی نبرده‌اند با آنکه اگر از کتاب دیگرش نامی
 ببرند خواهند دانست نام برده تا چه اندازه بروایات صحیح اعتماد و اطمینان داشته
 بالاخره نقل اقوال از کتاب مزبورش کاری کرده که اعلام پس از او یقین کرده‌اند طبیعت
 ابن غضائری بر تضعیف روایات برقرار گردیده و خلقتش بر آن موضوع استوار شده .
 ثالثا هرگاه تضعیفاتی که نامبرده ایراد نموده موجب مدح او ندانیم مایهٔ قدح او
 نخواهد بود زیرا تضعیفات او روی هوای نفس نبوده بلکه ناشی از کمال احتیاط اوست
 که خواسته صحیح از سقیم و درست از نادرست امتیاز پیدا کند ، بلکه اگر کسی چنین
 احتیاطی را مراعات ننمود بگفتهٔ او توجهی نخواهد شد .
 چنانچه شهید در تعلیقه داماد و سایر مدققان از متاخران بیشتر از ابن غضائری
 در تضعیف روایات کوشیده‌اند .
 خلاصه مقام ابن غضائری بالاتر از آنستکه خیال انکار در اطراف او بظهور آید
 و بمنزله و وثاقت و موقعیت علمی و کمالی او صدمهٔ وارد آورد .
 در پایان باید بدانیم غضائر بفتح غین و ضاد جمع غضاره است که بمعنی ظرف
 سفالین باشد و یا منظور از آن مهرهٔ باشد که برای دفع چشم زخم همراه کودک میکردند
 ولیکن غضائری نسبت جد یا پدر ابن غضائری است چنانچه در احوال او ایراد خواهیم
 کرد .
 و بطوریکه از طراز اللغه استفاده میشود عدهٔ از محدثان بساختن مهره‌های
 مزبور یا ظروف سفالین میپرداختند و باین اسم شهرت پیدا کرده بودند و خیال می‌کنم
 بحر از صاحب طراز اللغه دیگری متعرض چنین نسبتی نشده باشد .
 تا بدینجا آنچه را نوشتیم مربوط بمراتب کمالی ابن غضائری بود و مسلما نکات
 مزبور با وضع فعلی کتاب ما سازگار نبود در عین حال چون خود یکی از رجالیهای
 معتبر بشمار می‌آمد هرگاه از او یادی نمی‌کردیم ممکن بود برخی پندارند ما بمقامات وی
 اعتنائی نکرده و او را از درجه اعتبار ساقط دانسته‌ایم .

(۱۲) ابوعبداللہ احمد بن محمد بن عبداللہ بن حسن بن عیاش بن ابراہیم بن ایوب جوهری مشہور بابن عیاش با عین مہملہ و شین معجمہ .

ابن عیاش از فقہاء و حفاظ حدیث و از معاصران شیخ طوسی بودہ و جعفر بن محمد دوریستی آتی الذکر از وی روایت میکرده .

کتاب مقتضب الاثر فی النص علی الائمة الاثنی عشر از آثار مشہور اوست ، کتاب مزبور از تالیف علی بن خزاز قمی کہ آن ہم در اینموضوع گرد آمدہ اقتباس شدہ است .

و از آثار اوست کتابی در اغسال مسنونہ و امثال اینہا .

در بحار الانوار و امثال آن بسیار از وی روایت میکنند و او از جملہ معتمدان اصحاب امامیہ رضوان اللہ علیہم اجمعین است .

نگارندہ گوید مؤلف شرح احوال نامبرده را بشہرت واگذارده و مدح و قدح آنرا بکتب مربوطہ واگذار نمودہ و حتی سال رحلت او را ہم ننوشته .

شیخ در فہرست مینویسد ابن عیاش احادیث بسیار از حفاظ حدیث شنیدہ وجد و پدرش از وجوہ بغداد بودہ و مادرش دختر حسین بن یوسف و دختر برادر قاضی ابو عمر محمد بن یوسف بودہ و کتبی را از وی نام میبرد و مینویسد آخر عمر اختلالی در حواسش پیدا شد و با همانحال سال ۴۵۱ بدرود حیات گفت .

نجاشی بمطالب مزبور اشارہ کردہ و افزودہ است این شیخ دوست من و دوست پدرم بود و من احادیث بسیاری از او شنیدم و از آنجا کہ شیوخ ما او را تضعیف میکردند از او روایتی ننمودم و بلکہ از وی اجتناب میکردم در عین حال پایہ علم و ادب او بسر حد کمال بود شعر خوب میگفت و خط خوب مینوشت رحمہ اللہ .

اینگونہ عبارت نجاشی کہ شدت از وی تضعیف نمودہ رجالیہا را برآن داشتہ تا وی را ضعیف انگارند و در بخش مجهولین و ضعفا نام ببرند و جلالت او را نادیدہ انگارند لیکن در نخبۃ المقال بر خلاف دیگران وی را با جلالت معرفی میکند .

والجوہری اخر العمر اضطرب عندی جلیل ذو کتاب مقتضب

کتاب مقتضب الاثر او با پا ورقیہای مفیدی در این اوقات بطبع رسیدہ شیخ محمد طہرہ پس از آنکہ عبارت نجاشی را بطوریکہ ما ترجمہ نمودیم ایراد کردہ اظہار

میدارد : نظریہ نجاشی صریح در اینستکه این عیاش بجز از ثقات از دیگران روایتی نقل نمیکرد بلکه با توجه به فحص دقیقی که از کتب رجال بدست میآوریم همین معنی درباره کلبه کسانیکه منسوب به تضعیف اند صادق خواهد بود چنانچه درباره بسیاری از اصحاب میگویند فلانی خود ثقه است جز اینکه از ضعف روایت میکند و مراسیل اعتماد ننماید و از اینگونه توصیف استفاده نمیشود روایات وی منحصر بصعاف یا مراسیل باشد والا دلیلی نداشت وی را بطرزیکه ایراد نمودیم بستانید .

و یا درباره بعضی میگویند حدیث او گاهی مورد انکار و هنگامی مورد قبولست این غضائری درباره احمد برقی سابق الذکر مینویسد قمیها بر او طعن زدند و مسلما طعن آنها درباره خود او بوده . بلکه طعن آنان متوجه بکسانی بوده که از آنها روایت میکرده یا بمعنی احمد برقی از هر کسی حدیثی می شنیده روایت مینموده و توحهی بحدیث صحیح و امثال آنها نداشته .

و در حق بعضی میگویند فلانی اخباری است یعنی بقانون درایة الحدیث که وضع برای امتیاز خبر صحیح از سقیم شده عمل نمیکند و امثال عبارات مزبور .

و بالاخره منظور نامردگان از عبارات فوق آنستکه اینگونه افراد حدیثی را که مورد عمل قرار میدادند و بدان اعتماد داشتند روایت میکردند و کتب فتاویشان عبارت اخرای جوامع اخبارشان بودو در آن زمانها فتاوی از اخبار جدا نشده بود و بصورت محرری در نیامده بود و میتوان گفت نخستین کسیکه بتحریر کتب پرداخت فصل بس شادان پس از آن صدوق اول سپس هم شیخ طوسی و شیخ مفید و رویه شان در تحریر مزبور آن بود که بالفاظ متون اخبار اکتفا میکردند و ارفتوائیکه بغیر از لفظ روایت باشد استیحاش داشتند چنانچه همین موضوع را شیخ در آغاز مسوط و همچنین در فهرست ذیل ترجمه محمد بن علی سلمغانی لع اشاره کرده و مینویسد وی در آغاز کار مستقیم الطریقه بود سپس تغییری در وضع عقیده او پیدا شد و از جمله کتبی که در حال استقامت تالیف کرده بود کتاب التکلیف اوست که عده از اصحاب از صدوق از پدرش روایت کرده اند مگر یک حدیث را که در باب شهادت ایراد نموده .

سایر این هرگاه رجالیها در کتب خود بگویند فلان ثقه است و اینجمله را مطلقا

و بدون قیدی ایراد نمایند منظورشان آنستکه روایت او هر چند هم دارای وسائط چندی باشد قابل وثوقست و بهمین قیاس اگر بگویند فلان ضعیف است یعنی روایت او ضعیف است نه آنکه شخص او ضعیف باشد .

(۱۳) ابوالحسین احمد بن علی بن احمد بن عباس نجاشی ، نامبرده اصلاً از مردم بنی اسد و به ابن الکوفی معروف بوده و نسب او با هفت واسطه به عبداللہ نجاشی والی اهواز میرسد .

عبداللہ نخست زیدی مذهب بوده و از جانب مخالفان به آستانداری اهواز انتخاب شده بود پس از آنکه مستبصر شد مورد توجه حضرت صادق (ع) قرار گرفت و آنحضرت رسالهٔ اهوازیه را برای او مرقوم فرمود .

نجاشی در فضل و دین و خانواده در میان طائفهٔ شیعه معروفست و هیچکسی از جهات مزبور در حق او راه خلافی نپیموده .

فقیه صهرشتی که از وی روایت میکند او را چنین میستاید نجاشی شیخ بزرگوار و ثقه و راستگوئی بود که موافق و مخالف او را بدانصفت میستائیدند و لفظ نجاشی را اینچنین ضبط نموده‌اند .

جامع الاصول گوید نجاشی بفتح نون و تخفیف جیم و بعضی بکسر نون قرائت کرده و آنرا افصح از فتح دانسته .

نهایه گوید نجاشی نام پادشاه حبشه و دیگرانست و یاء آنرا با تشدید باید تلفظ کرد هر چند بعقیده بعضی حق آنستکه با تخفیف قرائت باید نمود .

در کتاب مغرب گوید نجاشی پادشاه حبشه است و بطوریکه از ثقات شنیده‌ایم و فارابی نیز اختیار کرده بتخفیف یا قرائت کرده‌اند .

صاحب تکمله با تشدید یا و غوری تخفیف و تشدید هر دو را صحیح دانسته و اگر کسی جیم آنرا با تشدید تلفظ کند مسلماً راه خطائی رفته .

شیخ عبدالنبی در کتاب الحاوی ذیل احوال نامبرده مینویسد نجاشی مردی جلیل و عالمی عظیم‌الشان و در ضبط احوال رجال مسلم همگان بود ، متاخران در جرح و تعدیل رجال بگفتار او کمال اعتماد را داشتند .

بدین مناسبت ہر گاہ حدیث دو نفر راوی بتعارض بر خورد کند، میتوان گفته، نجاشی را بر قول شیخ برتری داد .

شہید در بحث میراث مسالک بہمیں معنی اشارہ کردہ از ظاہر حال نجاشی استفادہ میشود وی در میان جماعت شیعہ اضبط از ہمہ و داناتر باحوال رجالست . علامہ در خلاصہ مینویسد نجاشی دانشمندی ثقہ و از نظر من مورد اعتماد است و کتاب رجالی دارد کہ ما در این کتاب و امثال آن از کتاب وی بسیار نقل کردہ ایم و کتابہای دیگری ہم دارد کہ ما در کتاب کیرمان نام بردہ ایم .

سید مہدی بحر العلوم در فوائد الرحالیہ دلیل نام این دانشمند مینویسد میتوان گفت احمد بن عبید بن احمد الرفاء کہ نجاشی از او در رجالش نام بردہ پسر عمو و بردار مادریش میباشد. بنا بر این نسب نام بردہ چنین است احمد بن علی بن احمد و جز این صحیح نبودہ ہر چند در نام پدر نجاشی اختلافی بوجود آمدہ و ما رفع اینخلاف را علاوہ بر آنچه از ایضاح علامہ نقل کردیم و پس از این از خلاصہ وی و امثال آن ذکر میکنیم چنین توضیح میدہیم کہ خود در کتاب معروفش ذیل ترجمہ محمد بن ابی القاسم و عثمان بن عیسی و محمد بن علی بن یابویہ بنام پدرش تصریح کردہ و ہم پس از انجام جزو اول بطوریکہ بیشتر نسخ حاکی از آنند مینویسد مما جمعه الشیخ الجلیل احمد بن علی بن احمد بن العباس النجاشی الاسدی .

نگارندہ گوید نجاشی در ذیل رجال ۱ - نام مینویسد احمد بن عبد (عبید) بن احمد الرفاء برادر ما بود در جوانی - ر گذشت و کتاب الجمعہ از آثار اوست و در ذیل احوال خود در دو قسمت کہ را اختصاص بہ نسب خود دادہ و دیگری را مخصوص بہ آثارش مینویسد احمد بن علی بن احمد بن العباس بن محمد بن عبداللہ بن ابراہیم بن محمد - عبداللہ النجاشی و توضیح دادہ عبداللہ آستاندارا ہواز بود نامہ بحضرت صادق (ع) تقدیم و حضرت رسالہء معروفہ را بمنظور پاسخ او برای او عنایت فرمود و ما جز این تصنیف دیگری برای آنجناب بخاطر نداریم . پس از آن مابقی نسب را تا معدن عدنان یاد آوری کردہ .

و آغاز بخش دوم احوال خود را بہ احمد بن العباس آغاز نمود .

در ایضاح هم قسمتی از نسب مزبور را با ضبط اسامی و القاب ذکر نموده در خلاصه نیز نسب وی را تا عبدالله نجاشی ذکر کرده و افزوده که کنیه او ابوالعباس است .
نجاشی در ذیل ترجمه محمد بن ابی القاسم ماجیلوید بنام پدر خود چنین تصریحی کرده اخبرنا ، ابی ، علی بن احمد رحمه الله .

و در ذیل نام عثمان بن عیسی رواسی چنین گوید اخبرنی والدی علی بن احمد و در ذیل ترجمه محمد بن علی ابن بابویه مینویسد اخبرنی بجمیع کتبه و قرات بعضها علی والدی علی بن احمد بن العباس النجاشی رحمه الله و افزوده پدر ما گفت موقعیکه ما در بغداد بودیم ابن بابویه تمام کتب خود را بما اجازه داد .

مؤلف گوید علامه بحر العلوم پس از مطالب مزبور رشته بیان را تا باینجا رسانیده از جمله کسانی که از قدما از نجاشی توثیق کرده و او را بطوریکه شایسته است ستوده ابوالحسن سلیمان بن حسن بن سلیمان صهرشتی فقیه مشهور است که از مشاهیر شاگردان شیخ طوسی بوده چنانچه دایمی ما علامه مجلسی توصیف مزبور را از وی نقل کرده است .
نگارنده گوید مقصود از توصیف جمله ایست که ما پیش از این ترجمه کردیم و آنرا از قبس المصباح صهرشتی نقل کرده که گفته (کان شیخا بهیأثقة صدوق اللسان عند الموافق والمخالف رضی الله عنه) .

ذیلا مناسب است بدانیم چرا مرحوم بحر العلوم از علامه مجلسی تعبیر به دایمی کرده در پاورقی فوائد الرجالیه آن مرحوم مینویسد سید محمد جد علامه بحر العلوم از علماء بزرگ و اساتید نامدار بود و مادر سید محمد دختر علامه کبیر ملا محمد صالح مازندرانی و خواهر آقا هادی فرزند ملا محمد صالح و مادر آن صالحه عالمه فاضله دختر ملا محمد تقی مجلسی و خواهر علامه مجلسی بود بهمین مناسبت علامه بحر العلوم در کتب خود از مجلسی اول تعبیر بجد و از مجلسی ثانی تعبیر به حال مینماید رحمه الله علیهم اجمعین .

مؤلف گوید علامه بحر العلوم گفته کنیه نجاشی بطوریکه از کتاب خود او استفاده میشود و آنچه را پیش از این از علامه حلی نقل کردیم ابوالحسن است .
لیکن از گفته ابن طاوس بدست میآید که کنیه او ابوالعباس است و اینگونه

اختلاف سابقه زیاد دارد و ممکن است یک شخص دارای چند کنیه مختلف باشد .
نگارنده گوید علامه در اجازه بنی زهره و در خلاصه ذیل احوال سید مرتضی
او را بکنیه ابوالحسین و در ذیل احوال خود نجاشی او را ابوالعباس نام برده .
و خود او در ذیل احوال محمد بن ابی القاسم ماجیلویه مینویسد له کتب منها
کتاب المشارب قال ابوالعباس هذا کتاب قصدفیه ان یعرف حدیث رسول الله صلی الله
علیه وآله ممکن است منظور از ابوالعباس کنیه خود نجاشی باشد .
بنابراین علاوه بر کنیه ابوالخیر که مؤلف نقل کرده دو کنیه دیگر از برای او
ایراد شده ابوالحسین و ابوالعباس لیکن این دو از اولی بیشتر ذکر شده .
مؤلف گوید مرحوم بحر العلوم پس از ایراد مطالب ذکر شده متعرض است عده
از جمله سید علی و سید احمد بن طاوس و علامه و شهید ثانی و فرزندش حسن
و نواده اش محمد او را بر شیخ طوسی مقدم داشته و معترف اند که نجاشی اصبط از اوست .
محدث استرآبادی در رجال کبیر ذیل ترجمه سلیمان بن صالح سنیوید عده از
اصحاب ، نجاشی را مقدم بر شیخ داشته و کتاب بی نظیر او را دلیل بر عقیده خویش
آورده .

و ممکن است عقیده مزبور را درست و محترم بشماریم و ادله ایرا که ذیلا بخاطر
داریم هر چند هم کلام ما طولانی خواهد شد بیان کنیم .

- ۱ - شیخ کتاب رجال و فهرستش را پیش از رجال نجاشی نوشته ممکن است از
موضوعاتیکه بعدا نجاشی بدست آورده اطلاع پیدا نکرده باشد .
- ۲ - مشاغل شیخ بسیار بود و با علوم مختلفی سرو کار داشت .
- ۳ - اطلاعات نجاشی در تاریخ و سیر و انساب بیشتر از شیخ بود .
- ۴ - نجاشی از کوفه بود و اکثر روایات هم اهل کوفه بودند .
- ۵ - نجاشی بمصاحبت احمد بن الحسین الغضائری که پیش از این نامبرده شد
نائل گردیده و خصوصیت منحصر بفردی داشت و شیخ چنین نبوده .
- ۶ - نجاشی مقدم بر شیخ بوده و طرق روایت او فراوانست و بسیاری از مشایخ
را که اطلاعات کاملی درباره رجال داشته اند دریافته از قبل احمد بن علی بن نوح

سیرافی و احمد بن محمد بن جندی و ابوالفرج محمد بن علی الکاتب و امثال ایشان .

و ما ذیلا بعده از مشایخش که در کتاب رجالش ذکر شده اند و برخی دیگر اشاره میکنیم .

شش نفر از آنها بنام محمد موسومند که برتر آنها شیخ ابو عبدالله محمد بن محمد بن نعمان مفید است و هرگاه او در کتابش تعبیر کرده به ابو عبدالله و شیخنا محمد و فرینه نیاورده مرادش شیخ مفید است و هفت نفر از آنان موسوم بنام احمدند که افضلشان شیخ ابوالعباس سیرافی مشهور است و چهار نفرشان بنام علی موسومند که یکی از آنها پدرش علی بن احمد است و دو نفرشان بنام حسن و سه نفرشان بنام حسین موسومند و هشت نفر بنامهای مختلف اند .

نگارنده گوید مشایخ هشتگانه بطوریکه در فوائد الرجالیه ذکر شده عبارتند . قاضی ابواسحق ابراهیم بن مخلد ۲ - ابوالخیر سلامه بن ذکا ۳ - ابوالحسن عباس بن عمر ۴ - ابو احمد عبدالسلام بن الحسین ۵ - ابو محمد عبدالله بن محمد ۶ - ابو محمد هارون تلعبری ۷ - ابوالحسن اسد بن ابراهیم ۸ - ابوالحسین بن محمد .

و اسامی مشایخ فوق الذکرش نیز در فوائد ذکر شده .

مؤلف گوید علامه مزبور مرقوم فرموده در رجال نجاشی مکرر بجملهء عده من اصحابنا او جماعة و کلماتی متضمن الفاظ مخصوص برخوردار میکنیم هرگاه ما بطوریکه در محل خود تقریر کردیم و وثاقت آنها را دانستیم خواهیم فهمید علت اینکه نامبرده از آنها بدان الفاظ تعبیر کرده چیست ؟

مؤلف گوید کتاب رجال نجاشی فهرست مشهوریست که آنرا فرمان شیخ بزرگوارش شریف مرتضی ره گرد آورده و بطوریکه پیش از این اشاره کردیم این فهرست پس از فهرست و کتاب رجال شیخ گرد آورده شده و از آغاز رجال وی بدست میآید نامبرده نزد سید مرتضی بسیار مورد وثوق و بلکه ارجمندترین اصحاب معظم له بشمار میآمده و چنانچه پس از این خواهیم نگاشت سید مرتضی بدست نجاشی غسل داده شد .

و سایر کتب او را که علامه در خلاصه نام نبرده عبارتند از اعمال الجمعة ، فضل

الکوفه و انساب نصر بن قعین و مختصر الانواء و مواضع النجوم التي سمتها العرب .
اینجمله نامهای کتبی است که خود در رجالش نامبرده است .

و بعضی دیگر این کتابها را از وی نام برده اند اخبار بنی سنس و اخبار الوکلاء
الاربعه و تفسیر قرآن و الحدیثان المختلفان والتعقیب .

عده از اصحاب ما از او روایت میکنند .

از جمله سید جلیل ابوالصمصام ذوالفقار بن معبد حسینی مروزی یکی از مشایخ
ابن شهر آشوب و او روایت میکند از شیخ مفید و شیخ ابوعبدالله غضائری و همانمش
شیخ ثقه جلیل احمد بن نوح سیرافی نزیل بصره و صاحب کتاب المصابیح فی رجال الائمة
و بطوریکه از تصاعیف کتب او استفاده میشود وی بیشتر کمالاتش را از سید مرتضی
اکنساب نموده و چنانچه اشاره کردیم از سایر شاگردان وی عزیزتر و معتبرتر بوده .
بطوریکه از خلاصه و سایر کتب استفاده میشود نجاشی در دیه مطیر آباد در ماه
جمادی الاولی سال ۴۵۰ هجری وفات یافته و عمر او در هنگام وفات هفتاد و هشت
سال بوده و ماده تاریخش ((ان الرحیة علیه)) است .

نگارنده گوید علامه بحر العلوم در فوائد از خلاصه علامه سال وفات او را چنانچه
نوشتیم نقل کرده و افزوده در ماه صفر سال ۳۷۲ متولد شده و چنین نتیجه گرفته
سایر این عمر او هفتاد و هشت سال بوده و ده سال پیش از وفات شیخ که ۴۶۰ بوده
در گذشتند و سیزده سال پیش از میلاد شیخ که ۳۸۵ بوده متولد گردیده و ۳۶ ساله
بوده که وارد عراق شده .

طریحی در مجمع البحرین نوشته نجاشی همان احمد بن علی است که کنیه اش
ابوالعباس و صاحب کتاب رجال مشهور است و فیوضات بسیاری از شیخ مفید برده و از
ذیل احوال محمد بن ابی القاسم ماجیلوید و عثمان بن عیسی عامری (چنانچه ما هم
قبلا اشاره کردیم) استفاده میشود نامبرده از محضر پدر فاضل و کاملش علی بن احمد
بهره مند شده چنانچه در ترجمه ابن بابویه پس از آنکه کتب او را نام برده مینویسد
برخی از کتب او را نزد پدرم علی بن احمد بن عباس قرائت کرده ام .

با توجه بعبارت مزبور می فهمیم که احمد بن عباس نجاشی همان احمد بن علی

بن احمد بن عباس نجاشی است و آنها که خیال کرده‌اند احمد بن عباس جد نجاشی است صحیح نیست زیرا جدا و صاحب کتاب رجالی نبوده زیرا خود نجاشی در پایان بخش احمد نام خود را بعنوان احمد بن عباس ذکر کرده و خود را مصنف کتاب رجال معرفی کرده و بالاخره کلیه قرائن مزبور حاکی از آنست که نام پدر او علی بن احمد است .

نگارنده گوید پدر و جد ادنای نجاشی یعنی علی و احمد بطوریکه اشاره شده‌رد و از مشایخ وقت و از رجال حدیث بوده و اعلام عصر از محضرشان بهره‌مند میشدند و جد اعلایش عبدالله از معروفین زمان حضرت صادق (ع) و صاحب رساله‌ایست که دیلا اشاره خواهیم کرد .

نجاشی در رجال خود مینویسد ابو بحیر عبدالله نجاشی اسدی نضری رساله مزبور را از حضرت صادق (ع) روایت میکند و از طرف منصور آستاندار اهواز بوده . خلاصه نوشته کشی حدیثی در حق او نقل کرده که از روایت آن حسن بن خرزاد است و از آن حدیث استفاده میشود وی زیدی مذهب بود سپس باز گشته و به امامت حضرت صادق (ع) معتقد گردیده و حضرت رساله معروف را بافتخار او عنایت فرموده . نقدالرجال نوشته کشی خبر ضعیفی در زیدی بودن او نقل کرده و نیز ثقة الاسلام کلینی در آخر دیات ، حدیث زیدی بودن او را بطریق مرسل نقل کرده .

کشی در رجال خود بسند خود از عمار سجستانی روایت کرده گفت باتفاق عبدالله نجاشی از سیستان بجانب مکه عزیمت نمودیم و او در آن هنگام به آئین زیدیت رفتار میکرد بمجردیکه وارد مدینه شدیم من بمنزل حضرت صادق (ع) رهسپار شدم و او بجانب عبدالله بن الحسن رفت در مراجعت باوی ملاقات کرده او را سخت ناراحت یافته بطوریکه آه سرد از دل پر درد بر آورد .

علت ناراحتی او را پرسیده پاسخی نداد و اظهار داشت فردا صبح از حضور حضرت صادق (ع) برای من اجازه بگیر تا بحضورش شرفیاب شوم .

بامداد که حضورش شرفیاب شده بعرض رسانیدم اینک عبدالله نجاشی زیدی مرخصی میخواهد تا بحضور مبارک شرفیاب شود فرمود اجازه بده تا وارد شود .

بمجردیکہ عبداللہ وارد شد حضرت از وی احترام گذارد .
عبداللہ بعرض رسانید فدای شما من هموارہ بفضل شما اقرار داشته و حق را در پیروی از شما میدانستہ و دیگری را بر شما برتری نمیدادم .
اکنون پرسشی مرا ناراحت کردہ آمدہام تا پاسخ آنرا از مقام شما بشنوم و آن این است کہ من سیزدہ نفر از خوارج را کہ متفقا از علی بن ابیطالب بیزاری می جسته کشتہام و پرسش من از این است کہ آیا در این قتل نفس از نظر شرع مقدس گناہی مرتکب شدم یا خیر ؟

حضرت صادق (ع) پرسید آیا از دیگری ہم این مسئلہ را پرسیدہئی ؟ عرض رسانید آری از عبداللہ بن حسن سؤال و او چون پاسخ صحیحی نداشتہ جواب داد در دنیا و آخرت گرفتاری .

من از پاسخ او سخت ناراحت شدہ گفتم چگونه گرفتارم و حال آنکہ دشمنان علی علیہ السلام را از پای در آوردهام .

حضرت صادق (ع) پرسید آنرا چگونه کشتہای ؟

پاسخ دادم برخی را روی پشت بام میبردیم و بعضی را شبانہ از در منزلش آواز میدادم چون بیرون میآمد از پای در میآوردیم و بعضی را ہمراہ خود بسفر میبردیم چون دوستانش مفارقت میکرد و تنها میماندنا بود میکردیم و تمام این کشتارہا تا بحال پنهان بودہ است .

حضرت صادق علیہ السلام فرمود اگر این کشتارہا بامر امام برحق انجام دادہئی دیہ برگردن تو نیست و از هیچ راہی محکوم نمی باشی و اگر موافق با امر امام نبودہ چنانچہ از وضع تو پیدا است باید بجریمہ قتل آنها سیزدہ گوسفند در منی ذبح کنی و گوشت آنها را در میان نیازمندان تقسیم نمائی و جریمہ دیگری بعہدہ تو نمیشد.

تا آنجا کہ نوشته ابوجیر باتفاق عمار از حضور مبارک خارج شدند عبداللہ بعمار گفت گواہی میدہم این بزرگوار عالم آل محمد است و من تا بحال بر باطل بودم ایرادیکہ بر حدیث مزبور گرفتہاند آنستکہ کسی آنرا از محمد بن حسن از حسن بن

خرزاد نقل کرده و حسن را علامه در بخش دوم از خلاصه نام برده مینویسد وی از مردم قم بوده و احادیث بسیاری نقل کرده و آخر عمر در ردیف غلات در آمده . . .
 نجاشی او را نام برده و نسبت غلوبه قول قیل که نشانه نامعلومی قائل است داده رساله اهوازیه همان اثر ارزنده ایست که حضرت مبین الحقایق و کاشف الدقائق مولانا الامام جعفر بن محمد الصادق علیه السلام بافتخار وی عنایت فرموده و این رساله که بقول نجاشی تصنیف منحصر بفرد حضرت صادق (ع) است همواره مورد توجه اعلام بوده چنانچه بعضی آنرا بمناسبت مقام در کتب خود ذکر میکرده و برخی از جهت اهمیت کلام شرح و توضیح میداده ، مرحوم شهید ثانی اصل آنرا در کشف الریبه ایراد نموده و مرحوم علاءالدین گلستانه شرح داده ما در این ترجمه باجمالی از آن اشاره میکنیم .

عبدالله بن سلیمان نوفلی نقل میکند حضور حضرت صادق (ع) شرفیاب بودم غلام عبدالله نجاشی وارد شد عرض سلام کرد نامه بحضور مبارک تقدیم نمود نامه را گشود در آغاز آن نوشته بود .

بنام خداوند بخشاینده مهربان : خدایمتعال روزگار بزرگ ما را طولانی سازد و مرا از هر مکروهی فدای او قرار دهد که هیچگاه ناراحتی او را مشاهده ننمایم و او پایدارنده این کار و توانای بر انجام آنست .

سید و آقای من توجه فرماید اینک که به آستانداری اهواز گرفتار شده و امور آنشهر بعهدہ من قرار گرفته هر گاه عنایتی فرمایند دستوری کرم کنند و فرمانی صادر نمایند تا بوسیله آن موجبات تقرب خویش را به خدایمتعال و رسول او ایجاد نمایم و ضمناً دستورالعمل خلاصه هم ضمیمه سازند تا بدانم صدقات و خیرات خویش در کجا و بچه مصرف برسانم و با چه شخصی مصاحبت کنم و بچه فردی اطمینان داشته باشم و راز درونم را با که بمیان گذارم آرزومندم خدایمنان مرا بهدایت و دلالت شما از بیچارگی رهائی بخشد چه آنکه حجت خدا بر خلق و امین او در شهرهای او هستیید و همواره نعمت او بر شما مستدام باد .

عبدالله نوفلی گوید پس از آنکه حضرت صادق (ع) نامه او را قرائت فرمود پاسخ

اورا چنین مرقوم داشت .

بنام خداوند بخشاینده، مهربان خدایمتعال بلطف خود با تو معامله نماید و ترا از بیچارگیها برهاند .

باری رسول تو بحضور ما آمد و نامه ترا تقدیم کرد خواندم از مضامین آن مطلع شده خواسته‌های ترا بدقت تامل نمودم نوشته بودی اینک به استانداری اهواز مامور شده این اطلاعیه از جهتی مرا خوشحال و از نظری مرا ناراحت کرد اکنون علت غر دو را برای تو مینگارم .

خوشحالی من از آن نظر بود که گفتم ممکن است خدایمتعال یکی از گرفتاران ار دوستان محمد و آل محمد را بوسیله نو از بیچارگی نجات دهد و دلیلی از آنرا بمقام عزت برساند و ناراحتی من از آن جهت است میترسم بیچاره از دوستان محمد و آل محمد نزد تو بیاید و تو آنچنانچه باید بحاجت او رسیدگی نمائی و او را از پیشگاه خود محروم سازی و بدینوسیله از نعمت جاوید آخرت محروم گردی و ذیلا طبق درخواست خودت خواسته‌هایت را بطور اجمال ایراد کرده و یقین دارم هرگاه دستور العملهای مرا بکار بستی و مخالفت نمودی از کلیه گرفتاریهای آخرت نجات پیدا کرده الخ .

(۱۴) ابومنصور احمد بن علی بن ابی طالب طبرسی از شیوخ فضلا و محدثین بوده . کلمه طبرس را بطوریکه حازمی گفته بفتح طاء و باء و راء و سکون سین خوانده‌اند .

این قتیبه در ادب الکاتب بفتح طاء و باء و سکون را و سین تلفظ کرده و گفته است معنای فارسی آن گیرنده تیراست و از آنجا که در آن محل بیشتر اوقات از وجود این آلت استفاده میکنند و آنرا برای قطع خار و خاشاک و ریشه درختان و موانع دیگر بکار میبرند آنجا را طبرستان یا تبدیل تا به طا نامیده‌اند و کلمه طبرستان را معرب مازندرانی که نام شهرهای معینی از دارالمرزمازندانست قرار داده‌اند .

طبرسی از مردم ساری مازندران یکی از شهرهای آن استانست چنانچه شاگرد مشهورش محمد بن علی بن شهر آشوب معروف به ابن شهر آشوب از همانجاست .

نگارنده گوید در کتاب مازندران مینویسد ساری از شهرهای قدیمی مازندران و ۲۷ کیلومتر از دریا فاصله دارد بنای اصلی این شهر منسوب به طوس بوده و آنرا در قدیم طوسان میگفتند پس از آنکه بدست فرخان پسر دابویه از ملوک گاوباره تعمیر و تجدید یافت بنام پسرش سارویه موسوم شد .

مؤلف گوید گاهی ممکن است نسبت به طبرستان را بر خلاف قاعده طبری گویند چنانچه گفته‌اند ابوعلی طبری و قاضی ابوالطیب طبری چنانچه طبرانی را منسوب به دهکده طبریه اردن از بلاد شام میدانند و اصطلاحا میگویند فلان الطبری و یادراهم طبریه چنانچه میگویند فلان الطبرانی و از همان قریه است طبرانی صاحب معجم کبیر . و ممکن است طبریه هم نام قریه باشد در نزدیک واسط .

صاحب‌الریاض از استادش علامه مجلسی نقل کرده که معظم له پس از تحقیقات بدست آورده که طبرسی معرب تفریسی است که منسوب به تفریش یکی از توابع قم محروسه است چنانچه دوریستی معرب درشتی است و بعضی از معاصرین ما نیز تحقیق مزبور را پسندیده لیکن دور از قاعده است .

مؤلف گوید ما پس از این ذیل شرح احوال حمزه دیلمی مابقی مطالب مربوط باین نسبت را شرح خواهیم داد .

نگارنده گوید ذیل احوال نامبرده مطلب سهمی ندارد بخشی از آنرا محول بمحت فاعلی ما نموده و قسمتی هم بمناسبت دیلمان ایراد نموده لیکن تحقیق مفصلی در آخر کتاب تاریخ بیهق شده بدانجا مراجعه شود .

مؤلف گوید طبرسی از اجلاء اصحاب متقدمین ما و از بزرگان است که شاگرد دانشمندش ابن شهر آشوب از وی روایت میکند و نام شریفش را در کتاب معالم العلماء یاد کرده و نوشته استاد من احمد بن ابیطالب طبرسی مؤلف کتاب الکافی در فقه و احتجاج و مفاخر الطالبیه و تاریخ الائمة و فضائل الزهراء است ، انتهى .

مؤلف گوید ظاهرا ابن شهر آشوب نامبرده را نسبت بجدش داده والا نامبرده پسر علی پسر ابیطالب است .

کتاب احتجاج از جمله کتابهای معتبر و معروفی است که گروه شیعه برای آن ارزش

فوق العادہ قائل است .

نامبرده در این کتاب بکلیہ احتجاجاتیکہ از پیمبر اکرم وائمه طاہرین بلکدہ احتجاجات بسیاری کہ اصحابشان با مخالفان و بدیختان روزگار نموده و او بدست آورده اشارہ نموده و در پایان آن توقیعات زیادہ کہ از ناحیہ مقدسہ برای برخی از بزرگان شیعه رسیدہ ایراد نموده .

نگارندہ گوید این کتاب مکرر طبع شدہ و چند مرتبہ بفارسی ترجمہ گردیدہ اخیرا ترجمہ آن با مقدمہ و پاورقیہای ارزندہ بقلم توانای فاضل ارجمند جناب آقای حاج حسن آقا مصطفوی دام ظلہ کہ از رجال با ایمان عصر حاضرند مطبوع و در دسترس ارباب علم و فضل گذارده شدہ .

مؤلف گوید شگفت از این اسی جمہور و محدث استرآبادی است کہ با آن تتبعی کہ داشتہ کتاب حاضر را بہ ابوعلی طبرسی مؤلف سجمع البیان نسبت دادہ با آنکہ فاصلہ این دو شخصیت بسیار است و مسلما تصریح اصحاب کہ سند خود را بہردو میرسانند برخلاف عقیدہ آن دو بزرگست .

امل الامل مترجم را چنین نامبرده شیخ ابو منصور احمد بن علی بن ابیطالب طبرسی عالم فاضل محدث ثقہ صاحب کتاب احتجاج کتابیست نیکو و مشتمل بر فوائد بسیارست .

طبرسی از سید عالم عابد مہدی بن ابی حرب حسینی مرعشی از شیخ صدوق جعفر بن محمد بن احمد دوریستی از شیخ صدوق ابو جعفر محمد بن علی بابویہ روایت میکرده و علاوہ بر آن طرق و مؤلفات دیگر ہم داشتہ .

سال تاریخ مترجم را ذکر نکرده و او را از اعلام اواسط قرن ششم نامبرده اند .

(۱۵) ابوالفضائل احمد بن موسی بن طاوس فاطمی حسنی حلی از اجلاء سادات

و از افاضل و کاملین اعلام شیعه و چون لقبش جمال دین و دیانت بودہ .

ابن طاوس و برادرش علی کہ او ہم بہمین کنیہ معروف است برادر ابوینی بودہ اند مادرشان دختر ورام صاحب مجموعہ ورام و مادراو دختر شیخ طوسی بودہ کہ شیخ باوو دختر دیگرش کہ مادر ابن ادریس باشد کلیہ مصنفات شیعه را اجازہ دادہ .

شاگردش حسن بن داود در حق او گوید ابن طاوس مجتهد دانشمند و پیشوای فقه و اصول و کلام و ادب و رجال بود و در میان فضلاء عصر از همه پرهیزگارتر و مطالب علمی را با دقتی هر چه تمامتر و کاملتر در دست انتفاع نیازمندان قرار میداد، مخصوصاً در رجال و درایه و تفسیر تحقیقات بی سابقه داشت و هشتاد و دو کتاب در فنون مختلف از علوم متداوله تصنیف کرد. (۱)

ابن طاوس نخستین کسی بود که اخبار را بچهار دسته صحیح، حسن، موثق ضعیف قرار داد و حال آنکه پیش از او صحت و ضعف اخبار را بتوسط قرائن خارجه و داخله تعیین میکردند و پس از او شاگرد بزرگوارش علامه جلی و دیگر از اعلام از وی پیروی کردند و در عصر مجلسین اقسام دیگری بر آن افزوده شد.

علامه و شهیدین در کتب و اجازاتشان از وی بسیار ستایش کرده‌اند.

ابن طاوس از شیخ نجیب الدین ابن نما و سید جلیل فخار بن معد موسوی و امثال ایشان از مشایخ بزرگوار دیگر روایت میکند.

نگارنده گوید مشایخ دیگر او بطوریکه از اجازه مرحوم آقا سید حسن صدر استفاده میشود عبارتند از شیخ حسین بن احمد سوراوی و سید صفی الدین محمد بن معد موسوی و سید محیی الدین پسر برادر سید بن زهره صاحب غنیه و شیخ ابو علی حسین بن خرم و شیخ محمد بن ابی غالب.

از تالیفات فقهی او که مخصوصاً در اجازات از آن نام میبرند کتاب بشری المحققین است این کتاب در شش مجلد تدوین شده و دیگری ملاذ العلماست که در چهار مجلد قرار گرفته.

نگارنده گوید ابن داود در رجال خود مینویسد کتاب بشری و قسمت مهمی از کتب ابن طاوس را نزد او قرائت کرده‌ام و او مرا آنچنانکه باید تربیت نمود و تعلیم داد و اکثر فوائد این کتاب مرهون راهنماییهای اوست.

(۱) از آثار او نقض العثمانیه است مستدرک مینویسد کتاب مزبور بخط زیبای حسن ابن داود نزد ما موجود است و تاریخ کتابت آن ۶۶۵ هجری است و بر مؤلفش قرائت شده.

مؤلف گوید از آثار او حل الاشکال فی معرفه الرجالست نسخهء اصل آن نزد شهید ثانی بوده و مطالب مهم آنرا در تعلیقاتی که معظم له بر خلاصه ایراد کرده از آن استفاده نموده پس از آن بزرگوار نسخه در اختیار فرزند سعادت مندش شیخ حسن صاحب معالم آمده و او کتاب مزبور را تحریر و تهذیب نموده و کتابی بنام تحریر طاوسی گرد آورده و بطور شایسته به تهذیب و ترتیب آن کوشیده و در آن کتاب به اسانید کتاب کشی اکتفا نموده .

و از آثار او که ابن داود بوی نسبت داده کتاب عین العبرة و غبن العتره است این طاوس در این کتاب سعی کرده آیاتیکه در شان اهل البیت نازل شده ایراد نماید و ضمناً آیاتیکه در بطلان طریقهء مخالفین است با تحقیقات کاملی توضیح داده و بسیاری از افعال نکوهیده آنها را ایراد کرده ، این کتاب بیسابقه مشتمل بر فوائد بیشمار است که تا آن هنگام با چنان سبکی که اشاره شده تالیف نگردیده .

نکته قابل توجه آنکه در دیباچهء کتاب مزبور و مواضع دیگر آن مؤلف کتاب را عبدالله بن اسماعیل معرفی میکند و حال آنکه از چنین مؤلفی در کتابها نام نبرده اند و مسلماً چنین عملی بر ای آن بوده که سید خواسته نهایت تقیه را رعایت کرده باشد و ما نسخهء از آن که بخط شهید ثانی بوده در اختیار داریم و در پشت آن کتاب بخط شریف خود مرقوم فرموده بخط شهید اول دیده ام این کتاب از تصانیف سید سعید علامه جمال الدین ابوالفضائل احمد بن موسی بن جعفر بن محمد بن محمد بن احمد بن محمد بن احمد بن محمد الطاوس الحسنی طاب ثراه است و اگر آنرا به عبدالله بن اسماعیل نسبت داده علاوه بر آنکه مقام تقیه را رعایت کرده سخن خالی از توریه و دروغ بوده زیرا همه عالم بندگان خدا و عباد اویند باضافه سادات از پیادگارهای حضرت اسماعیلند ، انتهى .

و همین کتاب را نیز ابن داود در رجال خود ذیل تصنیفات دیگرش بوی نسبت داده .

و همینگونه رعایت تقیه را برادر بزرگوارش علی بن طاوس در کتاب الطرائف نموده و در آنجا خود را عبدالحمود بن داود مضری نام میبرد . باید گفت اینکه خود را

عبدالمحمود نامیده زیرا محمود نام مقدس خداست و او هم بنده او بوده و منظور از داود هم نام جد اعلایش داود بن الحسن فرزند دختر حضرت صادق (ع) و همانکسی است که دعاء ام داود منسوب باوست و انتساب به مضرهم معلومست زیرا همه بنی هاشم از مردم مضر بوده و او هم از اجلاء آنان بشمار میآید تا بدینجا کلام شهید ثانی بی پایان رسید.

مؤلف گوید سید بن طاوس در حدود ۶۷۳ هجری وفات یافته و در حله بهیسه مدفون شده و مرقد او در آنجا مشهور است موافق و مخالف باهدایا و ندورات بزیارت مرقد او تبرک میجویند.

نگارنده گوید در کتاب عمدة المطالب مینویسد ابو سلیمان داود بن الحسن المثنی بن الحسن بن علی بن ابیطالب علیه السلام بزرگی بود که به نیابت از برادرش عبدالله المحض متولی صدقات و موقوفات امیر المؤمنین علی (ع) بود و افتخار قرابت و نوادگی با حضرت صادق (ع) را داشت منصور دوانیقی او را زندان کرد و از برکات دعائیکه حضرت صادق (ع) بمادرش آموخت و به دعاء ام داود معروف است از زندان وی رهائی یافت و در سن شصت سالگی وفات یافت تا به آنجا که از یکی از نوادگانش بنام اسحق نام میبرد و مینویسد از فرزندان او ابو عبدالله محمد الطاوس است که او را بمناسبت زیبایی چهره و خوش سیمائی بدان لقب موسوم ساخته و فرزندان او در سورا مدینه میزیسته از آنجا به حله و بغداد انتقال یافته و همه از سادات علما و نقباء بزرگوار بوده از جمله سید زاهد سعدالدین ابو ابراهیم موسی بن جعفر که چهار پسر داشته بنام شرف الدین محمد و عزالدین حسن و جمال الدین ابوالفضائل احمد عالم زاهد مصنف و رضی الدین ابوالقاسم علی سید زاهد صاحب کرامات و نقیب نقباء عراق.

(۱۶) فخرالدین احمد بن عبدالله بن سعید بن المتوج معروف به ابن متوج

بحرانی.

فاضلی بزرگوار و عالمی متقی بود و در یکی از اجازات که نزدیک به عصر او نوشته شده ویرا به خاتم المجتهدین ستوده اند.

فتوای وی همه جا را فرا گرفته بود و شیخ مشایخ اسلام و پیشوای اهل نقض و ابرام

بود .

ابن متوج ، استاد ابن فہد حلی و شیخ فخرالدین احمد بن محمد السبعی بود ابن متوج از بہترین شاگردان شہید اول و فخرالمحققین فرزند بزرگوار علامہ حلی بشمار میآمد .

و پدرش شیخ عبداللہ نیز از فضلاء فقہاء و ادبا و سرایندگان بزرگ محسوب میشود . و فرزندش شہاب الدین یا جمال الدین ناصر بن احمد از علماء بزرگ بودہ و او معتقد بود کہ علم معانی بیان و فصاحت و بلاغت از جملہ شرائط اجتہاد است و حافظہء بسرحد کمال داشتہ چنانچہ ہر چہ را می آموختہ از خاطرش محو نمیشدہ .

نگارندہ گوید انوار البدرین مینویسد کلیہ متاخران از شیخ ناصر بعظمت یاد کردہ اند و از آثار او شرحی بر مشکلات قواعد و تفسیری برای قران و رسالہء در ناسخ و منسوخ و اشعاری در مدح خاندان عصمت نقل میکنند .

و اگر بعضی تالیفی بدو نسبت دہند گوئیا از گفتہ شیخ سلیمان بحرانی استفادہ کردہ باشد چنانچہ در انوار مزبور متعرض است .

وفات او را بعد از سال ۸۵۰ ہجری نوشتہ و قبرش را در جزیرہء اُکل بحرین نوشتہ اند .

مؤلف گوید از آثار احمد بن المتوج کتاب الوسیلہ و دو کتاب مختصر و مطول در تفسیر و رسالہء در ناسخ و منسوخ و کتابی در واجبات مکلفین و کتاب غرائب المسائل و کتاب النہایہ در تفسیر خمسۃ آیہ این کتاب مربوط بہ آیات الاحکامی است کہ فقہاء ما احکام الہی و استنباط آنہا را منحصر بدان آیات دانستہ و نسخہء از آن کتاب در نزد ما موجود است .

معظم لہ در آن کتاب ہرگاہ گوید قال المعاصر مرادش شیخ شرف الدین مقداد بن عبداللہ سیوری است کہ در کتاب کنز العرفان اظہار نظر نمودہ .

ریاض شرح قواعدی در فقہ بدو نسبت دادہ گویا مرادش همان کتاب الوسیلہ متقدم باشد و یا اشتباہا کتاب ہمنامش شیخ احمد رفاعہ را باو منسوب داشتہ .

احمد بن محمد بن عبداللہ رفاعہ سبعی فاضل فقیہی بود کہ بیشتر اوقات را در

شهرهای هند میگذرانید او شرح کبیری بر قواعد علامه بنام سدید الافهام نگاشته و هم شرح مبسوطی بنام الانوار العلویه بر الفیه شهید نوشته این شرح را بخاطر یکی از سادات والیان هند نگاشته و بنام او که علی بوده موسوم نموده و با آنکه شروح بسیاری تا آنجا که من مطلعم از قبیل شرح شیخ علی محقق و شیخ ابراهیم قطیفی و شهید ثانی و ابن ابی جمهور احسائی و شیخ محمد استرآبادی دیده‌ام هیچ کدام به جامعیت شرح ابن رفاعه نبوده زیرا شرح مزبور علاوه بر آنکه مشتمل بر مسائل اصول و فروع بوده متضمن فوائد خارجی بسیاری نیز میباشد و در پایان آن مینویسد این شرح را در مهندری که از شهرهای هند است در عصر شنبه هیجدهم جمادی الاولی سال ۹۵۳ بپایان آورده .

و در یکی از حواشی آن شرح بزرگتری از آنرا بمؤلف نسبت داده .

نگارنده گوید در لؤلؤة البحرین مینویسد سبعی شرح قواعدش را سال ۸۳۶ هجری بپایان آورده و از شیخ محمد مشهور به ابن امیرالحاج عاملی روایت میکرده .

و بعضی هم تاریخ کتاب انوار العلویه را ۸۵۳ نوشته‌اند .

بگفته بعضی تاریخی که روضات برای آن تعیین کرده صحیح نخواهد بود .

مؤلف گوید ملا سعید مرندی در کتاب تحفة الاخوان رساله ناسخ و منسوخ و کتاب النهایه را از تالیفات پدرش عبدالله نام برده و همچنین کتاب المقاصد و کفایة الطالبین و دو مجلد اشعار در مرثی اهل بیت که بیست هزار بیت بشمار می‌آید بپدر مشارالیه نسبت داده هر چند برخی از کتب تراجم تمام آنها را از خود احمد میدانند .

از جمله آثار نظمی احمد سی و یک بیت شعری است که در مرثیه حضرت سیدالشهداء سروده و آنها را شیخ طریحی در منتخب خود ایراده نموده .

الانوحوا و ضجوا بالبكاء
 الا نوحوا بسكب الدمع حزنا
 الا نوحوا علی من قد بکاء
 تا آنجا که گوید :

انا ابن متوج توجتمونی
 صلوه الخلق والخلق تتری
 بتاج الفخر طرا والبهاء
 علیکم بالصباح والمساء

و لعنته علی قوم اباحوا دمائکم بظلم وافتراء
ای مردم گریه کنید و ناله زنید برای سبط رسول خدا که در کربلا شهید شده
نوحه سرائی کنید و آب دیدگان خود را که همراه با حزن و اندوه است در مصیبت آنحضرت
بریزید و آن ، ابا خون چشم خویش آلوده سازید گریه کنید بر کسیکه رسول خدا و بهترین
پیمبران بر او گریسته . ای خاندان عصمت من پسر متوجم و بتاج افتخار گران قیمت
مفتخرم سازید درود خدا و خلق صبح و شام بر روان شما باد و لعنت او بر آنها که
از روی ستم و افترا خون شما را روا دانستند .

طریحی در مقتل خود قصیده ایرا بنام قصیدهء معجز که بیشتر از هفتاد بیت
است به سعی نامی نسبت داده و ممکن است مرادش مترحم یا ابن رفاعه باشد .
در این قصیده اوصاف رسول خدا و علی مرتضی و معجزاتشان را مقایسه نموده .

اصغ واستمع یا طالب الرشد ما الذی
محمد مشتق من الحمد اسمہ
محمد قد صفاه ربی من السوری
محمد محمود الفعال ممجد
محمد للسبع السموات قد رقی
محمد بالقران قد خص هکذا
محمد یکسی فی غد حلة البهاء
محمد شق البدر نصفین معجزا
محمد حن الجذع شوقا لانه
محمد جن الارض جاؤوا فیسمعوا
محمد واخی بین اصحابه ولم
محمد قد زوجه ربی خدیجة
محمد فتح الله فی نور وجهه
محمد اقسام ذوالجلال بعمره
محمد اشفی ريقه عین حیدر

به المصطفی قد خص والمرتضی علی
و مشتق من اسم المعالی کذا علی
کذلک صفی من جمیع الوری علی
کذلک عال فی مراقی العلاء علی
و کان بها فی سدرۃ المنتهی علی
محمود قد خص نهج التقی علی
کذا حلة الرضوان یکسی بها علی
لد و کذا السمس قد ردها علی
کذا حریل الامین نعی علی
تلاوه القرآن لما تلا علی
و ح من الاصحاب شخصا سوا علی
و ظلم بنت المصطفی زوجها علی
کذلک مضمون بسیف الفتی علی
کذا اقسام الباری بیت حوی علی
کذلک حمی المصطفی ردها علی

محمد للعلم الالهی مدینة
 محمد یس وطه کتابه
 محمد قد اوتی من الله حکمة
 محمد مفتاح الحصون لعزمه
 محمد کنزی شافعا عند خالقی
 محمد صلی ربنا ماسجی الدجی
 بها کون ماهو کائن بابها علی
 له و کذا معنی سبا والنبا علی
 و لقتها عن اسرها کلها علی
 کذا قاتل الشجعان یوم الوغی علی
 فانی موال مخلصافی ولا علی
 علیه و ثنی بالصلوة علی علی

گوش کن و بشنو ای کسیکه میخواهی براه هدایت رهبری شوی تا خصائص پیغمبر اکرم و مرتضی علی (ع) را برای تو بیان کنم نام محمد از حمد مشتق است و نام علی از اسم معالی محمد را پروردگار من از میان همه مردم برای نبوت برگزید و علی راهم از میان تمام آفریدگان برای ولایت انتخاب کرد محمد دارای صفات و افعال پسندیده است و علی هم بعالیترین درجات رفعت رسیده محمد بهفتمین آسمان بالا رفته و علی هم به سدره المنتهی نائل گردیده قرآن مخصوص محمد نازل شده و علی هم مطابق با باطن او براه تقوی خرامیده محمد فردای قیامت خلعت کرامت پوشد و علی هم بکسوت رضوان آراید محمد ماه را بدو نیم کرد علی هم رد شمس نمود ستون حنانه از مفارقت رسول خدا بناله در آمد و جبرئیل هم خبر شهادت علی بگوش جهانیان رسانید چنان نزد محمد آمدند و تلاوت قرآن را از زبان علی شنیدند محمد برادری میان اصحاب بر قرار کرد و علی را مخصوص خود قرارداد همسر محمد خدیجه کبری بود و همسر علی مرتضی فاطمه زهرا خدا میمتعال نور ذات خود را در دیدگان محمد درخشان خواست و جمله لافتی الاعلی لاسیف الاذوالفقار در باره او بیان فرمود خدا بجان پیمبر سوگند یاد کرد و بخانه ای که افتخار میلاد علی را داشت نیز قسم یاد نمود آب دهان مبارک رسول خدا چشم ناتوان علی را شفا داد و تب محمد هم بوسیله علی زائل شد ، محمد مدینه علم خداست و علی در ثابت آن شهر است محمد طه و یس کتاب خداست علی هم سوره سبا و نباء آن کتابست محمد از حکمت خدا بهره مند شده و همه آنها را بعلی آموخته محمد کلید گشایش قلعه های دشمنانست و علی کشنده دلاوران میدان ، محمد گنجینه امید من و شفاعت کننده فردای قیامت منست و من دوست مخلص علی (ع) هستم محمد و علی کسانی هستند

کہ خدا یمتعال در دلہای شب بر روان پاک آنها درود میفرستد .
 مؤلف گوید شیخ یوسف در لؤلؤة البحرین کتاب المقاصد و کفایة الطالبین را بہ
 ابن المتوج نسبت داده و متعرض است کہ نامبرده اشعار زیادی در مراشی و مدایح ائمہ
 (ع) سروده است .

نگارنده گوید در نسخہایکہ ما در اختیار داریم از دو کتاب مزبور نامی نبرده و
 مینویسد بطوریکہ بعضی از معاصرین اظهار داشتہاند از آثار او ہدایة المستبصرین فیما
 یجب علی المکلفین و کتاب نہج الوسائل الی غرائب المسائل است و نیز قصہء اخذ
 الثار را بنظم آورده و مرقد او در جزیرہء اُکل بضم ہمزہ و کاف کہ بجزیرہ صالح مشہور
 است می باشد .

آری در بخش دوم امل الامل کتاب کفایة الطالبین را از او نقل میکند .
 مؤلف در آغاز شرح حال او مینویسد فخرالدین احمد بن عبداللہ بن سعید بن
 المتوج البحرانی .

و در لؤلؤة مینویسد شیخ جمال الدین و یقال فخرالدین و یقال شہاب الدین
 احمد بن عبداللہ بن محمد بن علی بن الحسن المتوج البحرانی .
 ہمین اختلاف در نسبت باعث شدہ احمد ابن المتوج را دو نفر و معاصر با یکدیگر
 بدانند و کتب یکی را بدیگری نسبت دهند و پدر و فرزند او را صاحب تالیف بدانند
 یا ندانند ، لیکن حق آنستکہ ابن المتوج موسوم بہ احمد بیش از یکی نبودہ .
 ذیلا مناسب است شرح حال اجمالی او را کہ در انوار البدرین ایراد کردہ ترجمہ
 نمائیم .

نسب ویرا بطوریکہ از لؤلؤة نقل کردیم ذکر نمودہ مینویسد نامبرده شیخ امامیہ
 در عصر خود بودہ ابن جمہور احسائی دربارہ او مینویسد فتواہای او در شرق و غرب
 مشہورند و او از اعظم شاگردان فخرالمحققین بودہ و در حلہار محضرا و وسایر اساتید
 استفادہ میکردہ و از آنها اجازہ داشتہ و بہ بحرین بازگشتہ و جامع کمالات بودہ .
 تصنیفات پسندیدہء بیادگار گذاردہ از جملہ منهاج الہدایہ فی شرح آیات
 الاحکام الخمسمائہ ہر چند مختصر است لیکن حاکی از کمال فضل اوست و ما در سال

۱۰۹۱ که آغاز تحصیلمان بود آنرا نزد برخی از اساتیدمان میخواندیم و از جمله مطالبی که در آن متعرض شده آن بود که طلاق بذلی اعم از خلع و مبارات است هر کجا آندو صحیح باشند طلاق بذلی هم صحیح است والافلا و رساله مختصر دیگری هم که عام البلوی است تصنیف کرده و در آن ذیل بحث قبله مینویسد قبله بحرین بجهتی است که ستاره جدی باید برابر گوش راست باشد بنابراین بطوریکه بعضی مدعی هستند قبله بحرین برابر با قبله بصره نمیباشد .

تصادفا در سال ۱۱۰۸ هجری حاکمی بنام محمد سلطان بن فریدون خان در بحرین ماموریت پیدا کرد و اصولا از بدست آوردن جهت حقیقی قبله بحرین بیچاره شد و ادعی کرد بیشتر از محرابهای مساجد بحرین برخلاف قبله ساخته شده و با قبله نمائی که در دست داشت ادعای خود را با ثبات رسانید و از علماء بحرین جهت قبله را پرسید آنها متفقا اظهار داشتند قبله بحرین برابر با عراق و نشانی قبله بصره را برای او شرح دادند لیکن او نپذیرفته و مدعی بود که قبله نما با جهت قبله فعلی و نشان بصره مطابقت ندارد . تصادفا در آن موقع من با حاکم نامبرده ارتباط مناسبی نداشتم ناچار مرا بدربار خود دعوت نموده پس از آنکه خاطر مرا بخود متوجه ساخته در حضور علماء بحث قبله را عنوان کرده و جهت قبله بحرین را از من پرسید اظهار داشتم جهت حقیقی قبله بحرین بطوریکه شیخ جمال الدین ابن المتوج در رساله خود متعرض است بطرفی است که ستاره جدی برابر با گوش راست باشد حاکم سخن مرا پسندید و مخصوصا با تطبیق قبله نما صحت گفتار مرا تصدیق کرد .

گویند بیشتر اوقات مناظراتی بین او و شهید اول اتفاق می افتاد و در آنها ابن متوج بروی غالب می آمد پس از آنکه ابن متوج به بحرین باز گشت و به امور حسیه و قضاوت پرداخت و سراپا گرم و وظائف شرعی بود و مدتی گذشت هنگامی به حج بیت الله مشرف شد در آن مامن الهی با شهید اول ملاقات کرد و بعد از پیشین بمناظره پرداخت این بار شهید بروی غالب شده ابن المتوج تعجب کرده شهید فرمود جای تعجب نیست آن هنگام که بر ما چیره میشدی سرگرم مطالعه و معلومات بودی اینک بکار قضاوت پرداخته و ما همچنان شب را بمطالعه بصبح میرسانیم .

(۱۷) ابوالعباس احمد لقبش جمال الدین فرزند شمس الدین محمد فرزند فهد حلی عالم عامل و عارف کامل از فقهاء روزگار بوده از مردم بنی اسد بشمار آید در حله سکونت داشته و حیات و مماتش در حائر شریف بسر آمده در فضل و اتقان در ذوق و عرفان در زهد و اخلاق در خوف و اشفاق و سایر از صفات برجسته دیگر که یکنفر وارسته باید دارا باشد بی نظیر بوده و او در این صفات بسرحدی بوده که از تعریف و توصیف ما بی نیاز است .

ابن فهد جامع معقول و منقول بوده و اصول و فروع را از منابع محکم بدست آورده و قشر و لب و لفظ و معنی و ظاهر و باطن را بخوبی از یکدیگر امتیاز داده و علم و عمل را با بهترین رویه دارا بوده .

آثار ابن فهد عبارتند از : المهدب البارع الی شرح النافع ، المقتصر ، شرح الارشاد ، کتاب الموجز الحاوی والمحرر و فقه صلوة مختصر و مصباح المبتدی و هدایة المبتدی و شرح الالفید و کتاب اللمعه فی النیه و کفایة المحتاج فی مسائل الحاج ، رساله فی منافیات النیه الحج ، رساله فی التعقیبات ، المسائل الشامیات ، المسائل البحریات عدّه الداعی و نجاح الساعی ، اسرار الصلوه التحصین فی صفات العارفين و امثال اینها . نگارنده رساله التحصین او را سال ۱۳۸۱ هجری ترجمه کرده و به ضمیمه مصباح الشریعه بطبع رسانیده الحمد لله رب العالمین .

ابن فهد از عده از شاگردان شهید اول و فخر المحققین روایت میکند از قبیل شیخ مقداد سیوری و علی بن خازن حائری و ابن متوج بحرانی سابق الذکر و سید جلیل نقیب بهاء الدین ابوالقاسم علی بن عبدالحمید نیلی نسابه صاحب کتاب الانوار الالهیه و امثال ایشان .
 ۱ شیخ حسن صاحب معالم یا فرزندش شیخ محمد از برخی از تتمات کتاب رجال سید نیلی که بخط سید جمال الدین اعرج عمیدی بوده و بخاطر سید مؤلف نوشته مینگارد احمد بن محمد بن فهد بافاء نقطه دار و هاء و دال بی نقطه از رجال متاخر زمان ما و از مدرسینی است که در مدرسه زعیه حله براریکه تدریس بر قرار بوده و از اهل علم و خیر و صلاح و بذل و سماع بحساب میآید از من استجازه کرد تمام مصنفات و مؤلفات و روایاتم را از مشایخ و رجال خودم با و اجازه دادم ،

وی مؤلفات و مصنفاتی دارد از جمله عدة الداعی که متضمن فوائد بسیاری است رساله در عبادات پنجگانه که مشتمل بر اصول وفروعست رساله المحتاج الی معرفة الحاج الهدایة فی فقه الصلوة الدرالنضید فی فقه الصلوة ایضا المصباح فی واجب الصلوة و مندوبها الفصول فی الدعوات التحصین فی صفات العارفین و امثال اینها ، انتهى .

در کتاب یکی از معاصران دیده ایم در روزگار میرزا اسپندترکمان (والی عراق) ابن فهد با اهل سنت درباره امامت بحث کرد و بر همه آنها غالب گردید میرزای مزبور پس از آنکه به حقانیت مذهب شیعه پی برد دست از مذهب خود برداشت و خطبه بنام امیرالمؤمنین و ائمه طاهرین خواند ، انتهى .

گروهی از بزرگان از ابن فهد روایت میکنند .

از جمله شیخ علی بن هلال جزائری که شیخ شیخ علی بن عبدالعالی کرکی بوده دیگری شیخ امام عالم فقیه عزالدین حسن بن علی بن احمد بن یوسف مشهور به ابن العشره کروانی عاملی .

این دانشمند خود شیخ روایت عده از مشایخ ارباب اجازه بوده از جمله علی بن هلال جزائری آتی الترجمه بلکه از اوائل عوالی اللئالی ابن ابی جمهور استفاده میشود نامبرده از شهید اول نیز روایت میکرده .

ابن العشره از دانشمندان متفکر و از خاندان مشایخ بزرگوار بوده معظم له در دوران عمر نزدیک به چهل مرتبه به حج بیت الله مشرف شده و مردم از وجود او منافع بسیاری برده اند .

ابن العشره از شاگردان سید حسن بن نجم الدین الاعرج شاگرد شهید اول و امثال او بوده و حدود سال ۸۶۲ هجری از آنها مستفید و مجاز بوده .

نگارنده گوید سید حسن صدر قده در اجازه خود مینویسد ابن العشره یکسر عین مهمله باشین نقطه دار ساکنه از ابن فهد و شیخ ابوطالب محمد فرزند شهید اول و شیخ محمد نجده روایت میکرده و بعضی گفته اند بلا واسطه از شهید روایت میکرده و شیخ شمس الدین محمد بن احمد صهیونی از وی روایت مینموده .

نگارنده گوید در لوء لوءه ذیل مشایخ سید حسین بن حیدر مینویسد شیخ محمد

مشهور به ابن امیرالحاج از شیخ حسن مشهور به ابن العشره روایت میکند و او هم از شهید اول روایت میکرده .

پس از این ذیل احوال ابن عشره مینویسد نامبرده از ابن فهد و ابوطالب محمد فرزند شهید اول روایت میکرده و مقدمه از اجازه ابن فهد را که برای وی نوشته متذکر شده و اظهار داشته اگر ما اجازه ابن فهد را برای ابن العشره صحیح بدانیم نمیتوانیم بپذیریم که ابن العشره بلا واسطه از شهید نقل روایت میکرده و حال آنکه ابن فهد که شیخ ابن العشرت است مع الواسطه از شهید روایت مینموده و لازمه این موضوع آنستکه ابن العشرت در عصر شهید شخصیتی داشته که با اجازه از او مفتخر شده و همچنان زمان ابن فهد را هم ادراک نموده و با اجازه از او که مع الواسطه از شهید نقل میکرده مفتخر میباشد بالاخره محل دقت و تامل است ، انتهى .

مؤلف گوید ابن العشره پیش از درگذشت مرقد خود را حفر کرده بود و هنگامیکه وفات یافت در قبری که خود قبلاً تهیه کرده در کرک نوح که از دیهات جبل عامل است مدفون شد .

ابن العشرت به دعا و عبادت رغبت فوق العاده داشت و بسیار پرهیزکار بود امل الامل مینویسد ابن العشره فاضلی زاهد و فقیه بود مادرش در یک بطن ده فرزند که همه شان در پرده قرار داشتند زائید از آنها همین یک فرزند باقی ماند باینجهت او را ابن العشره خواندند .

نگارنده گوید دیگران او را ابن العشرت بکسر عین ضبط کرده اند چنانچه ما هم از سید حسن صدر قده نقل کردیم .

ریحانه از مستدرک نقل میکند علاوه بر آنکه حکایت مزبور مستبعد است ، چنین موضوعی هم در امل وجود ندارد خود صاحب امل او را ابن العشره بکسر عین خوانده است .

سال وفات او معلوم نیست .

مؤلف گوید از کسانی که از ابن فهد روایت کرده اند یکی هم شیخ عبدالسمیع بن فیاض اسدی حلی است وی عالمی فاضل و فقیهی متکلم و از بزرگان شاگردان ابن فهد

بوده و کتبی از قبیل تحفة الطالبین فی اصول الدین و دیگری بنام الفرائد الباهره تالیف نموده .

دیگری سید محمد بن فلاح بن محمد موسوی است .

مشارالیه از نیاکان سید خلف بن عبدالمطلب شوشتری حویزی مشعشی آتی ترجمه است .

ابن فهد برای سید محمد رساله تالیف کرد و در آن دستورات و وصایائی برای نامبرده نگاشت از جمله یادآوری کرد بزودی شاه اسماعیل صفوی ظهور خواهد کرد ، شاه اسماعیل همانکسی است که امیرالمؤمنین علی (ع) در روز جنگ صفین پس از شهادت عمار یاسر به برخی از پیش آمدها از جمله خروج چنگیزخان و ظهور وی اشاره فرمود ، و در آن رساله مخصوصا دستور داد تا از والیان حویزه که از طرف شاه مزبور حکومت می نمایند کاملاطاعت نمایند و فرمان ایشانرا بپذیرند .

نگارنده گوید در یکی از یادداشتهای خودم از شیخ بهائی از پدرش شیخ حسین نقل کرده ام او گفته اینحدیث بمارسیده که ان لنا باردبیل کنز وای کنز لیس بذهب و لا فضه و لکنه رجل من اولادی یدخل تبریز مع اثنی عشر الفا راکبا بغله شهباء و علی راسه عصابه حمراء ما در اردبیل گنجی داریم آنهم چه گنجی که از طلا و نقره نیست بلکه او مردی از فرزندان منست که همراه با دوازده هزار نفر وارد تبریز میشود و در آنحال بر اسب سبز خنگی که سپیدیش بیشتر از سیاهی آن باشد سوار میشود و دستمال سرخ رنگی بر سر بسته است .

مرحوم سید حسن بن سید جعفر عاملی که استاد پدر شیخ بوده حدیث مزبور را روایت میکرده و میگفته اوائل سلطنت شاه اسماعیل صفوی که بزیمارت مشهد مقدس رضوی مشرف میشدم موقعیکه به تبریز رسیدم شاه اسماعیل از شکار باز می گشت دیدم براستر سپید رنگی سوار است و بواسطه درد چشم دستمال سرخ رنگی بر سر بسته و لشکریکه همراهش بود بدوازده هزار نفر میرسید همان وقت بیاد حدیث مزبور و صحت پیشگوئی آن پی بردم .

مؤلف گوید سید محمد ملقب بمهدی بود و در علوم غریبه اشتهاری کامل داشت

و شکی نیست تمام اطلاعاتی را که ابراز میکرد از استاد فقیدش ابن فهد حلی آموخته بود .

نگارنده گوید از کتاب مجالس المؤمنین نقل شده ابن فهد کتابی در علوم غریبه داشت هنگام ارتحال به کنیزش وصیت کرد تا آنرا در آب اندازد سید محمد که از آن با خبر بود بهر وسیله‌ایکه میتوانست کتاب را از او گرفته و بوسیله آن اعراب حدود خوزستان را تحت ارادت خود قرار داد و وفات او را سال ۸۷۰ هجری نوشته .
مؤلف گوید ابن فهد در سن ۵۸ سالگی ۸۴۱ هجری وفات یافت بحر العلوم در رجال خود مینویسد ابن فهد سال ۷۵۷ هجری متولد شده و در تاریخ مزبور وفات یافته بنابراین عمر او باید ۸۴ سال باشد ، مرقد او در کربلا معروفست و در میان باغیکه پهلوی خیمه گاه واقع شده قرار گرفته و من در آنجا بزیارت مرقدش رفته‌ام .
و بطوریکه از موثقین شنیده‌ایم سید علی صاحب ریاض بسیاری اوقات به زیارت قبر او میرفت و از مزار او تبرک میجست .
سماوی گوید :

والإصم المجرّب الجلی
غمدله فارخوه (ماض)^{۸۴}

و احمد بن فهد الحلی
ثوی بحیث زهرة الریاض

نگارنده گوید در کتب تراجم نوشته‌اند شیخی ابن فهد حضرت امیر المؤمنین (ع) را در خواب دیده که دست سید مرتضی قده را گرفته و هر دوی آن بزرگوار لباس سبز پوشیده و در بوستانی گردش میکنند بمجردیکه چشم ابن فهد بآنها افتاد سلام کرد جواب دادند سید خطاب باین فهد فرمود اهلا بناصرنا اهل البیت آفرین بیاور ماخاندان ، آنگاه اسامی تالیفات ابن فهد را از او پرسید نام یک یک آنها را بعرض میرسانید تا آنجا که سید فرمود کتابی در تحریر مسائل و تسهیل طرق و دلائل تالیف کن و آغاز آنرا با اینجمله شروع کن ، بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله المقدس بکماله عن مشابهة المخلوقات ، ابن فهد بمجردیکه از خواب بیدار شد بتالیف کتاب تحریر پرداخت و همان جمله را در آغاز آن ایراد نمود .

مؤلف گوید از جمله کسانیکه ابن فهد را مرثیه گفته ابوالقاسم علی بن جمال

الدین محمد بن طی عاملی صاحب کتاب المسائل کسه معروفست بمسائل ابن طی و هم او اشعاری در مدح کتاب المذهب ابن فهد سروده و دیوانی داشته و سال ۸۵۰ هجری وفات یافته .

ابن طی از شیخ عریضی یعنی شیخ شمس الدین محمد بن محمد بن عبداللہ العریضی روایت میکرده و او از سید محسن بن ایوب و او از شهید اول و فخرالمحققین روایت نموده .

عریضی مزبور غیر از سید جمال الدین عبداللہ که از مشایخ شهید بوده و هم غیر از شیخ مجدالدین علی بن الحسین عریضی است که از مشایخ محقق حلی است . عریضی منسوب بدهکده عریض است که در چهار میلی مدینه منوره واقع شده و شیخ شمس الدین محمد بن محمد بن داود مؤذن جزینی پسر عموی شهید از ابن طی روایت میکند .

اجازه از ابن مؤذن به شیخ علی بن عبدالعال میسی در اجازات بحار نقل شده و تاریخ آن یازدهم محرم الحرام سال ۸۸۴ هجری است .

مؤلف گوید ابن فهد ، مترجم محترم ما هم نام دیگری داشته که در همان روزگار میزیسته و آن بزرگوار عبارتست از شیخ علامه تحریر شهاب الدین احمد بن فهد بن حسن بن ادریس الاحسانی .

این دو بزرگ در عصر و اسم و نسبت به فهد و شیخ اجازه و شرح کتاب ارشاد مشترکند باید با توجه بجزئیات فیما بینشان رفع اشتباه و اختلاف نمود .

نخست باید گفت لقب مترجم ما جمال الدین است و این شخص شهاب الدین بدر این بزرگ ، فهد است وجد او فهد آری هر دو از شیخ احمد المتوج سابق الذکر روایت میکنند شرح ارشاد مترجم ما المقتصر است و شرح ارشاد این بزرگ خلاصه التنقیح فی مذهب الحق الصحیح .

مؤلف گوید شخصی نوشته مجلدی از کتاب نکاح خلاصه التنقیح بدست ما رسید که مؤلف در پایان آن نوشته بود هکذا تم الكتاب الموسوم بـ خلاصه التنقیح فی مذهب الحق الصحیح فی اواخر شهر رمضان فی الیوم الثالث والعشیرین منه احد شهر سنة

ست و ثمانماه هجریه علی یدمؤلفه العبد الغریق فی بحر المعاصی الخائف یوم یؤخذ
بالتواصی احمد بن فهد بن حسن بن محمد بن ادریس .
ملخص آنکه این کتاب بدست مؤلفش در اواخر ماه مبارک رمضان یعنی بیست و
سوم همان ماه سال ۸۶۰ هجری پایان یافت . ره

(۱۸) ابوالعباس احمد بن شمس الدین محمد بن علی بن محمد بن محمد بن خاتون
عاملی عینائی (۱) شیخی فاضل و فقیهی کامل و از مشاهیر مشایخ اجازاتست .
شهید ثانی از او روایت میکند و او را در اجازه مشهورش باین القاب
میستاید الامام الفاضل المتقن خلاصه الاتقیاء والفضلاء والنبلاء .
نگارنده گوید اجازه مربور که به پدر شیخ بهائی داده در اجازات بحار آورده
شده و تاریخ آن شب پنجشنبه سوم جمادی الاخره سال ۹۴۱ هجری است .
و خود عینائی با اینکه باشتراک شیخ علی بن عبدالعالی کرکی از محضر پدرش
شمس الدین محمد عینائی استفاده میکرده از شیخ علی اجازه داشته و پدرش شمس الدین
از شیخ جمال الدین احمد بن حاج علی عینائی روایت میکرده و من خود اجازه ای که
شمس الدین محمد به محقق کرکی داده دیده ام باین بیان شیخ حر در امل الامل
که شمس الدین محمد از محقق کرکی روایت میکند اشتباه است و اشتباه یا ناشی از آنجاست
که مشارالیه شمس الدین محمد را به محمد بن احمد بن محمد که نامش خواهد آمد
اشتباه کرده و یا بدیگری که از خاندان آل خاتون است اشتباه نموده و یا آنچنانکه
باید درباره نسب آل خاتون تحقیقات لازم بعمل نیآورده .

مؤلف گوید مترجم ما غیر از شیخ فاضل نبیل جمال الدین احمد بن نعمت الله
بن علی بن احمد بن محمد بن خاتون است .

این بزرگ حواشی و کتب چندی تالیف کرده از جمله کتاب مقتل الحسین (ع)
آری میتوان گفت مترجم ما جد پدری جمال الدین است و در امل الامل او را چنین
ستوده شیخ احمد بن خاتون عاملی عینائی عالمی فاضل و زاهدی عابد و شاعری

(۱) عینائی یا عین مهمله و ثاء مثلثه در آخر .

ادیب بود با شیخ حسن صاحب معالم مشاجراتی داشت و بالاخره مجادله فیما بین موجبات کینه طرفین را فراهم آورد .

خلاصه ، نامبرده از اجلاء علماء بوده و از اساتید نامدار ملا عبدالله شوشتری است سالیکه از حج بیت‌الله مراجعه میکرد به دیه عیناث رفته و با نامبرده ملاقات کرد و از او به اخذ اجازه نائل گردید ، و نیز از پدرش شیخ نعمت‌الله در همان محل به اجازه روایتی مفتخر آمد .

من صورت اجازه پدر و پسر را که بوی داده و اجتهاد وی را تصدیق کرده و بیاو اجازه روایتی داده‌اند دیده‌ام .

شیخ نعمت‌از دو بزرگ عالم بنام ابوالحسن علی بن عبدالعال و ابوالعباس احمد بن خاتون روایت میکند و آنها را در اجازه مزبور چنین میستاید ، امامی‌الامه واکملی الائمة و شراخی الملة الامام ذوالمآثر والمفاخر والفضائل والفواضل والمعالی ابوالحسن علی بن عبدالعالی والفقیه النبیہ البدل الصالح الدین ابوالعباس احمد بن خاتون قدس الله روحیهما و نور ضریحهما بمحمدواله .

و در همان اجازه نوشته نامبردگان از جد اسعد اکمل افضل محقق مدقق شمس‌الدین محمد بن خاتون روض‌الله مرقدهما روایت کرده‌اند .

و افزوده این بزرگواران هر یک طرق مدونه دارند که بخط خود نوشته و بسیاری از آنها در دست استفاده شاگردانشان قرار گرفته و برخی از آنها در اختیار مادر آمده . و پیش از اجازه ما فرزند نیکوکار که مرتبه‌اش همه جا را فرا گیرد بخشی از آنها را در اجازه خود که مایه سپید روئی اجازه و در غلطان روایت و هدایت است یادآوری کرده و ما از نظر اینکه تکرار نکرده باشیم از ذکر آنها خودداری میکنیم .

شیخ احمد در اجازه خود که برای ملا عبدالله نوشته اجل مشایخش را پدرش نامبرده و متعرض است که پدرش از شیخ شهاب الدین احمد مترجم قبلی ما و او هم از پدرش شمس‌الدین محمد که بحری قمقام و علامه بنام و رئیسی للانام بوده روایت میکرده و او هم از جمال‌الدین احمد بن حاج علی عیناشی روایت میکرده و در آخر اجازه خود را چنین معرفی نموده احمد بن نعمت‌الله بن احمد بن خاتون و از علی که نام پدر نعمت

الله بوده نام نبرده و اجازه هر دو اواسط محرم سال ۹۸۸ هجری بوده .
نگارنده گوید مجملًا نعمت الله مزبور از مشایخ بزرگوار و عمری طولانی داشته
چنانچه طول عمر او را از خوارق عادات شمرده اند ، سید صدر در اجازه خود چنین
نوشته خرق الله العادة بطول عمره و مؤلف هم او را بعنوان الشيخ الكامل المعمر ستوده و
متعرض اند ممکن است بر اثر طول عمر از محقق کرکی هم روایت کرده باشد چنانچه قبلاً اشاره
شد و کتابی در عدالت از وی نام میبرند و سال وفات او و فرزندش را ننوشته اند و از آنجا
که احمد بن نعمت الله نام پدرش علی را در اجازه فوق یاد نکرده احتمال داده اند
نعمت الله دو فرزند یکی را بعنوان نعمت الله علی و دیگری را بعنوان نعمت الله احمد
یاد کرده اند و حال آنکه هر دو یکی است .

مؤلف گوید میتوان گفت یکی از فرزندان ابوالعباس احمد بن خاتون مترجم ما ،
علی بن احمد خاتون باشد و اوقاضی صالح و عابدی عالم مطابق با اظهار امل از
معاصران شهید ثانی بوده باشد .

و از جمله فرزندان شیخ نعمت الله سابق الذکر شیخ سدید الدین علی است و این
عالم و برادرش احمد بن نعمت الله فرزندی داشته اند بنام شیخ ابوالمعالی شمس الدین
محمد که محتمل است هر دو نام یکی و متعلق یکی از دو برادر باشد .

و این علی فرزندی داشته بنام شیخ محمد که از شاگردان شیخ بهائی بوده و از
او روایت میکرده و من اجازه او را دیده ام و این بزرگوار به ابن خاتون عاملی شهرت
داشته و در حیدرآباد هند سکونت میکرده و عالمی فاضل و ماهر و محقق ادیب
و عظیم الشان و جلیل القدر و جامع فنون معموله بوده و کتبی از قبیل شرح ارشاد و
ترجمه کتاب اربعین شیخ بهائی و امثال اینها داشته .

و بطوریکه شیخ حر مینویسد در روزگارا و وفات یافته و شیخ وی را ملاقات ننموده
مؤلف گوید از حمله نالیفات او شرحی است بر جامع عباسی که نسخه از آن نزد ماست
و هم کتاب بزرگی در امامت بزبان پارسی نوشته و امثال اینها .

نگارنده گوید از بیان شیخ حر و مؤلف استفاده میشود شیخ محمد مترجم اربعین
فرزند شیخ علی بن نعمت الله است و حال آنکه از آغاز ترجمه مزبورش استفاده میشود

وی فرزند علی فرزند احمد مترجم اصلی ماست وی در ذیل مشایخ شیخ بهائی مینویسد شهید ثانی از شیخ عالم کامل جمال الدین احمد ابن خاتون که بیک واسطه جد مترجم است و نهایت تبحر در علون داشته روایت میکرده .

مجملاً ترجمه اربعین را در روزگار حیات مؤلف ترجمه کرده و آنرا بدستور سلطان محمد قطب شاه که از سلاطین هند است از عربی بیاری برگردانیده و به ترجمه قطب شاهی موسوم ساخته و سال ۱۳۰۹ هجری در بمبئی بطبع رسیده و در آخر آن تعریض و تشویقی که از ناحیه مؤلف از مشارالیه شده آورده شده که خلاصه ترجمه آن اینست : ای فاضل تیز رای که نتیجه از دوستان کریم و برگزیدگان رحیم و اعلام کریمی آفرین آفرین که مبانی این کتاب را بخوبی توضیح داده و معانی آنرا با عباراتی روان تر از آب تشریح نموده و سحر حلال در آن بکار برده و پرده از چهره حوریان الفاظ آن برداشته و آنها را چون گوهرهای غلطان که شکننده بازار جوهریانت در دست پیر و جوان گذارده و مزایائی بیرون از حد در آن بوجود آورده و در حسن و زیبایی نکات آن بقدری لطیفه بکار برده که هر برهانی از اثبات آن عاجز است تا بجائی که هر کتاب تازی آرزومند است بقلم توانای تو از لباس عربی در آید و بزبور پاری گراید خدای از تو سپاسگزاری نماید و مراتب را عالی گرداند . سال تحریر تقریباً دوم شوال ۱۰۲۷ بوده . فوائد الرضویه مینویسد نسخه از ارشاد علامه که بخط مترجم اربعین بوده و در حیدرآباد هند سال ۱۰۶۸ هجری از آن فارغ شده نزد ما موجود است و در آخر ایندو شعر نوشته شده :

اذا رمقت عیناک ما قد کتبتہ و قد غیبتنی یوم ذاک المقابر
فخذ عظة مما رایت فانه الی منزل صرنا به انت صائر
روزیکه من سر به تیره تراب نهادم چشمت که باین خط می افتد از نتیجه دیدن چنان استفاده کن که تو هم بزودی براهیکه ما رفتدایم خواهی رفت .
و نیز شرح فارسی بر صحیفه سجادیه بخط آن مرحوم دیده شده که سال ۱۰۵۹ در شهر برهان پور از ترجمه و شرح آن آسوده گردیده ممکن است از مؤلفات خود او باشد .

نزهة الخواطر پنجم از حدیقة العالم نقل کرده مترجم اربعین از افاضل مشهور عصر خود بوده و نشو و نما و او در جبل عامل بوده و از محضر شیخ بہاء الدین عاملی و دیگران استفادہ کردہ سپس وارد حیدرآباد ہند شدہ و ریاست دیوان انشاء بعہدہ او قرار گرفتہ و از طرف محمد قطب شاہ بعنوان سفارت بدربار شاہ عباس صفوی رفتہ و سال ۱۰۲۴ پس از چند ماہ کہ در ایران بودہ ماموریت خود را با تمام رسانیدہ بحیدرآباد بازگشتہ و در ۹ رمضان سال ۱۰۳۸ از طرف عبداللہ قطب شاہ مرجعیت کلی و ریاست عمومی اموری اداری و دولتی بعہدہ او واگذار شدہ و با اشتغالات مهمی کہ داشتہ ہر روز بامداد بہ تدریس وافادہ می پرداختہ و مخصوصاً روزہای سہ شنبہ علماء و شعراء بمحضر او حضور می یافتہ و از اول روز تا بہ آخر بہ امور علمی و ادبی سرگرم بودند .

مؤلف گوید یکی از آل خاتون شیخ محمد بن خاتون عاملی است کہ او را شیخ حر چنین ستودہ مشارالیہ فاضلی صالح و فقیہی معاصر ما بود و در شہرہای ما می زیست و همانجا وفات یافت .

بنابراین مترجم مزبور با مترجم اربعین یا عم یکدیگرند و یا پسر عم زیرا غیر از این راہی برای نسبتشان متصور نیست .

و از آن خاندان است شیخ محمد بن شیخ شہاب الدین احمد بن نعمت اللہ بن خاتون این عالم اجازہ بہ فاضل قمقام اقامیرزا ابراہیم حسینی ہمدانی سابق الذکر دادہ و صورت اجازہ او در اجازات بحار آمدہ و طریق او منحصر است بہ پدرش احمد وجدش شیخ نعمت اللہ و شیخ محقق کرکی .

نگارندہ گوید این اجازہ در مکہ مکرمہ بمشارالیہ دادہ شدہ و تاریخ آن روز جمعہ چہاردم محرم سال ۱۰۱۸ ہجری بودہ .

و نیز مترجم مزبور اجازہ با همان طریق بہ سید ماجد بحرانی استاد فیض دادہ و باید دانست علی بن شیخ شہاب الدین احمد و شیخ محقق فقیہ یوسف بن احمد و شیخ جمال الدین یوسف و محمد بن علی کہ شیخی فاضل و ادیب بودہ و احمد بن علی و حسن بن علی ہمگیشان از آل خاتون بودہ و نامشان در امل آمدہ و نزدیک بعصر وی

مزیستند و ناچار باید باحوال هر یک توجه داشت .

در پایان میگوئیم خاندان خاتون خاندان جلیلی است که در جیل عامل مزیسته و کمتر اتفاق افتاده خاندانی برابر خاندان او روزگاری طولانی همگیشان از اعلام و مشایخ اجازات باشند .

و خاتون که بزرگ این خاندان بوده در عصر علامه و محقق مزیسته و هرگاه احتمال دهیم ممکن است در یک دهکده دو نفر همانم که چنین خاندانی از آنها بوجود آمده احتمال ضعیفی است .

(۱۹) احمد بن محمد اردبیلی معروف بمقدس اردبیلی عالمی فقیه و متکلمی صمدانی بود مقام وثاقت و جلالت و فضل و کمال و زهد و دیانت و پرهیزکاری و امانت داری او بالاتر از آنستکه در حوصله بیان ما باشد .

مقدس اردبیلی در ذات قدسی و صفات ملکی مانند شجاعت نبی و ولایت وصی و سخاوت حاتم طائی ضرب المثل بوده و کمتر عالمی از آنجهت بیایه او میرسیده . در لواء البحرین گوید در زهد و پرهیزکاری همتائی نداشته و مقامات و کراماتی را دارا بوده که شیخ مجلسی ره در کتاب بحار ذیل آنها که بحضور اقدس حضرت ولی عصر عج شرفیاب گردیده از وی نام میبرد و متعرض است که قفلهای روضه مقدسه نجف اشرف برای او گشوده شد و امام (ع) با او صحبت کرد .

از انوار نعمانیه سید جزائری نقل شده گفت مطمئن ترین استادان من از سید فقیه متکلم امیر فیض الله بن عبدالقاهر حسینی تفریسی که از شاگردان مقدس اردبیلی بوده نقل کرده .

بمناسبتی باید بگوئیم میر میرور غیر از سید متکلم فقیه فاضل امیر فضل الله بن سید محمد استرآبادی است که او هم از شاگردان مقدس اردبیلی بوده و رساله دررد استادش که قائل بطهارت خمر بوده نوشته .

مجملا میر میرور گفته من در مدرسه ای که حجرات آن در صحن شریف قرار داشت سکونت میکردم و بفرآ گرفتن دانش اشتغال داشتم .

شب تاریکی بود پس از آنکه از مطالعه کتب معموله فارغ شدم از حجره بیرون آمده

نظرم با طرف قبه^۴ مطهره افتاده دیدم مردی با سرعت بطرف قبه مبارکه متوجه است با خود گفتم ممکن است این مرد دزدی است و میخواهد دستبردی زده قنادیل حرم مطهر را به یغما ببرد ناچار بطوریکه او متوجه نشود وی را تعقیب کردم دیدم بطرف در حرم مبارک رفت توقفی کرد بلافاصله ففل در گشوده شد و بزمین افتاد در باز شد وارد گردیده در دوم و سوم نیز باز شد آنمرد کنار مرقد مطهر علوی علیه السلام مشرف شده عرض سلام کرد از جانب مرقد مطهر پاسخ داده شد من صدای مقدس بزرگوار را شناخته و متوجه بودم با امام علیه السلام درباره^۴ یکی از مسائل علمی گفتگو میکند .

سپس از حرم مطهر خارج شده بجانب مسجد کوفه رهسپار شد منم پشت سر او بطوریکه نمی فهمید حرکت میکردم هنگامیکه بمحراب مسجد نزدیک شد باز شنیدم با بزرگی درباره^۴ مسئله^۴ گفتگو میکند پس از آنکه پاسخ شنید بازگشت ، منم به تعقیب از او حرکت کردم هنگامیکه بدروازه^۴ شهر رسید هوا روشن شده بود پیش از آنکه از دروازه خارج شود ، صدا بلند کردم ای مولینا من از آغاز تا انجام کار شما همراه بودم اینک بفرمائید آندو بزرگ که با آنها درباره^۴ مسائل علمی صحبت میکردید چه کسانی بودند؟ و این موضوع چه پیش آمدی بود ؟

مقدس پس از آنکه تعهدات لازم را گرفت که تا موقع حیوتش بکسی اطلاع ندهم اظهار داشت ، ای فرزند من بسیاری از اوقات که مسائل مختلف برای من لاینحل میماند بحضور اقدس حضرت مولی علی (ع) شرفیاب میشوم و پاسخ پرسشهای خود را از مقام همایون آنحضرت میشنوم .

امشب بقاعده^۴ معمولی حضور انور شرفیاب شده فرمود همانا فرزندم مهدی در مسجد کوفه است بحضور رسیده پاسخ مسائلت را از آنحضرت استدعا کن و آن بزرگ در مسجد کوفه ذات عالیجناب حضرت بقیةالله عجل الله تعالی فرجه بود .

مؤلف گوید همین حقیقت را نیز از شاگرد دیگرش بنام امیر علام نقل کرده اند امیر علام بفتح عین مهمله از شاگردان میرزا مقدس مرحوم بوده و بطوریکه از میرزا محمد استرآبادی نقل شده و ما هم در ترجمه^۴ او خواهیم گفت موقعیکه میرزا از مرحوم مقدس در آخرین روزهای زندگیش میپرسد چه کسی پس از شما قابلیت مرجعیت

را دارد پاسخ میدهد در امور شرعی به امیر علام مراجعه کنند و در امور عقلی به امیر فضل الله .

از جمله کراماتی که شیخ یوسف بحرانی در لؤلؤة البحرین از شاگرداوسید جزائری نقل کرده آنستکه مقدس مرحوم در سال قحطی خوراکی که در منزل حاضر داشت با بینوایان تسهیم میکرد و مقداری از آنرا برای استفاده خود و خانواده اش نگه میداشت در یکی از خشکسالیها بعبادت معهود آنچه در اختیار داشت به بینوایان داد همسرش از عمل معظم له ناراحت شده اظهار داشت در چنین سال قحطی آنچه در اختیار داشتیم به بینوایان دادی اکنون باید فرزندان من دست گدائی در خانه دیگران درازکنند . مقدس پاسخی نداده از منزل خارج شد بمسجد کوفه رفته باعتکاف پرداخت روز دوم اعتکاف مردی در حالیکه بارگندم بسیار مرغوب و مقدار زیادی آرد بیخته بسیار مناسب بر چهار پایار کرده بود در خانه آمد اظهار داشت صاحب این منزل خود در مسجد اعتکاف کرده و این گندمها و آردها را برای شما تهیه نموده .

هنگامیکه مقدس بزرگوار از اعتکاف آسوده شده بخانه مراجعت کرد همسرش باو اطلاع داد گندم و آردیکه بوسیله فلان مرد عرب فرستاده بودی بسیار مرغوب و مورد پسند بود .

مقدس در عین بی اطلاعی که از کجا بوده و آورنده چه شخصی بوده خدا را سپاسگزاری نمود .

میر محمد صالح خاتون آبادی در حدائق المقربین گوید بیشتر اوقات مقدس مرحوم از نجف اشرف برای زیارت کاظمین با مرکب کرایه حرکت میکرد . در یکی از سفرها که تصادفا صاحب مرکب بهمراه او نبود و خود شخصا مرکب را در اختیار داشت یکی از دوستان بغداد رسیده نامه باو داده تا به یکی از نجفیها برساند .

مقدس نامه را از او گرفته در جیب خود گذارد و بر مرکب سوار نشده همچنان پیاده پشت سر آن حیوان میرفت و میفرمود من موقعیکه این مرکب را از صاحبش کرایه کردم از او اجازه نگرفتم که آیا میتوانم در هنگام سواری چنین نامه را همراه داشته

باشم یا نه .

و هم گفته‌اند موقعیکه برای زیارات مخصوصه از نجف بکربلا مشرف میشد احتیاط میکرد و جمع بین قصر و اتمام مینمود و میفرمود تحصیل علم واجب است و زیارت سیدالشهداء (ع) مستحب موقعیکه تعارض مستحب با واجب باشد ممکن است ، نهی متوجه به سنت باشد در نتیجه سفر معصیت محسوب شود و شکی نیست در سفر معصیت باید جمع بین قصر و اتمام نمود .

هر چند مقدس مرحوم در چنین سفرهائی هم دست از مطالعه و کشف لمحوامض مسائل بر نمیداشت در عین حال چنان احتیاط را هم از دست نمیداد ره .

و از زهد و پارسائی بی اندازه او نقل کرده‌اند موقعی در راه یکی از زوار نجف که وی را نمی‌شناخت با او تصادف کرد و چون مقدس را با لباس ژنده دید پنداشت فقیریست از او درخواست کرد تا از راه کنار گرفته و در کنار آب جامه آنمرد را بشوید و پس از آنکه خشک شد برای او بیاورد .

مقدس بدون آنکه اظهار ناراحتی کند جامه او را گرفته همچنانکه گفته بود کنار آبی رفته جامه او را بطرز بسیار تمیزی شسته خشک کرد به نزد او آورد . در موقعیکه جامه او را آورد تسلیم کند بعضی از آشنایان که مقدس را می‌شناختند آنمرد را سرزنش کرده که چرا بچنین بزرگواری توهین نمود ه .

مقدس فرمود جای هیچگونه توبیخی نیست زیرا حقوق برادران مؤمن ما بالاتراز شستن جامه آنهاست .

عادت مقدس آن بود از غذای حلال که از هر راهی باشد استفاده میکرد و به بد و خوب و مناسب و نامناسب آن اعتنائی نمیکرد .

و میفرمود آنچه از جمع اخبار بدست می‌آید خدایمتعال دوست میدارد اثر نعمتش را در هنگام فراوانی از بندگان خودش مشاهده فرماید همچنانکه دوست میدارد در موقع ناتوانی به قناعت بسر برند و صبر کنند .

مقدس هیچگاه عطیه کسی را رد نمیکرد و اگر شخصی از او درخواست مینمود تا لباس نوی که باو تقدیم میشود بپوشد می‌پوشید .

مکرراتفاق می افتاد عمامه های گرانبهائی که ارزش آن برابر باطلای ناب بود بوی تقدیم میشد مقدس آنرا بسر میگذارد و با همان عمامه بزیارت میرفت و هرگاه سائلی از وی تقاضا میکرد مقداری از آنرا جدا میکرد و باو میداد و پیوسته از آن عمامه میبرد تا موقعیکه بخانه باز میگشت بیشتر از یکذراع از آن باقی نمانده بود .

از این قبیل حکایات حقایق آیات موثقان اعلام از آنجناب بسیار نقل کرده اند که ما اگر بخواهیم حکایات و احتیاطات بی نظیر او را نقل کنیم از وضع اختصار کتاب ما بیرون خواهد بود .

مقدس مرحوم ، علوم منقول و معقول را از برخی از شاگردان شهید ثانی و جمعی از دانشمندان عراق و مشاهد معظمه استفاده کرده .

و از سید علی صاعغ که از بزرگان شاگردان شهید ثانی بوده و مجلسی در آغاز اربعین بدان اشاره نموده اجازه داشته .

و عده از اجلاء دانشمندان از محضر وی استفاده میکرده از قبیل سید محمد صاحب مدارک و شیخ حسن صاحب معالم و ملا عبدالله شوشتری و سید نعمت الله جزائری و میر علام و میر فیض الله و میر فضل الله که سابقا کور شدند و امثال ایشان .

مقدس از محضر ملا جمال الدین محمود که از شاگردان ملا جلال دوانی بوده بهره مند میشده و شریک درس وی ملا عبدالله یزدی و ملا میرزا جان باغنوی بوده .

گویند منزل مقدس پهلوی منزل ملا میرزا بوده و باندازه ملا میرزا مقید بمطالعه بوده که شبها را بیدار میمانده و بمطالعه میپرداخته و حتی برای ادرار هم از اطاق خارج نمیشده و گاهی بر اثر حبس بول خون از او جاری میشده .

لیکن مقدس ابتداء شب را تا نزدیک به ثلث آخر شب میخوابیده آنگاه از خواب برمیخاسته پس از آنکه از نماز شب فارغ میشده بمطالعه میپرداخته و مطالب علمی را آنچنان می فهمیده که ملا میرزا از اول شب در اندیشه بدست آوردن آنها بوده و گاهی هم حقایقی برای او آشکار میشده که ملا میرزا از آنها بهره نبرده بوده .

شاه عباس غیابا کمال احترام را از مقدس مرحوم داشته و نامه های محترمانه باو می نگاشته و از او درخواست میکرده تا بایران بیاید .

لیکن مقدس در پاسخ او کمال ناراحتی را از پذیرفتن خواسته شاه داشته و مخصوصاً متذکر میشده باید همواره خدا را سپاسگزار باشم که توفیق مجاورت اعتبار عالیات نصیم گردیده .
از تصنیفات مقدس مرحوم یکی کتاب مجمع الفائدة والبرهانست این کتاب را در شرح ارشاد الاذهان گرد آورده و کتابی کبیر و مشتمل بر تحقیقات فراوانی است لیکن تا ابواب نکاحش بیشتر شرح نشده و از آنجا که متضمن بسیاری از مطالب فلسفی بوده بعضی که سلیقدشان غیر قابل توجه است آنرا مورد بیعدالتی قرار داده و معتقد است که اینچنین شرحی از طریقه فقہا خارجست .

دیگری زبدة البیان در شرح آیات احکام القرآن این کتاب نیز دارای تحقیقات و نوآئد بسیاری است .

دیگری حدیقه الشیعه در این کتاب احوال پیغمبر اکرم و ائمه طاهرین را مفصلاً بیان کرده و امامت خاصه را آنچنانکه باید به اثبات رسانیده .

کتاب مزبور بزبان پارسی گرد آمده و بطوریکه مشهور است از تالیفات او است .
امل الامل و لوء لوءه آنرا بوی نسبت داده اند و چنانچه صاحب لوء لوءه از شیخ عبدالله بحرانی و صاحب بلغة الرجال نقل کرده آنها نیز آنرا از تالیفات وی میدانند مخصوصاً از مجلد ثانی آن که در این روزگار در دست اختیار ماست و اختصاص بفضائل ائمه و اثبات امامت ایشان دارد بخوبی ثابت میشود کتاب مزبور از تالیفات معظم له است زیرا در کتاب مزبور مطلبی را بکتاب زبدة البیان سابق الذکر خود حواله داده .
بعضی کتاب مزبور را از وی ندانسته و اظهار داشته عقیده ملا محمد باقر مجلسی نیز بر اینست که کتاب مزبور از آن وی نیست و ادله ایرا برای اینکه کتاب از تالیفات او نیست اقامه کرده .

از جمله در این کتاب احادیثی را نقل کرده که در کتب معتمده از آنها بهیچوجه ذکری نشده دیگر باستثنای مقداری از دیباچه کتاب مابقی آن از تالیفات یکی از متقدمین از شیعه است (یعنی این کتاب از مؤلف دیگر است بنام مقدس انتشار داده اند)
دلیل دیگر سبک کتاب و پارسی بودن آنها در سرزمین نجف که مردم و مؤلفین آن حداکثر عربند ثابت میکند کتاب مزبور از محقق اردبیلی نباشد چنانچه همین اشتباه

در مورد تذکرة الائمة بوجود آمده بمجردیکه در آغاز آن بنام محمد باقر بن محمد تقی برخوردند آنها که با کتب و سبک مجلسی آشنائی نداشتند کتاب تذکره را بدو نسبت دادند بی گمان از آنکه پس از مجلسی افراد باقر نام بسیار بوده اند چنانچه این مترجم تذکره باقریه را که مشتمل بر اصناف مختلف باقر نام است در آن گرد آورده و نوشته ام تذکره مزبور از تالیفات ملا محمد باقر لاهیجی است .

نگارنده گوید در باره کتاب حقیقة الشیعه علما و نویسندگان مخصوصا آنها که در رد صوفیه صحائفی را قلمی کرده اظهاراتی کرده و ممکن است اشارات مؤلف حاکی از مطالب ذیل باشد که ما از ریاض السیاحه شیروانی نقل میکنیم .

مشارالیه در ذیل بزرگان اردبیل مینویسد فرقه از علما کتاب حقیقة الشیعه را بدو منسوب دارند و از محامد اخلاق و محاسن ذات مولانا بعید مینماید چنین کتابی تالیف کند بلکه محققان معترفند مولانا شاگردی داشته از مردم قم و بروحی مشهور بوده و او که با سالکان در ظاهر و باطن عداوت داشته چنین کتابی را نوشته و از نظر اینکه بتواند بعموم مردم بقبولاند بمولانا نسبت داده .

و از رشحات ملا یوسف بهبهانی نقل کرده عده کتاب حقیقة الشیعه را بنظر ملا محمد باقر خراسانی رسانیده و اظهار داشتند این کتاب را مقدس اردبیلی در رد صوفیه نوشته عقیده شما درباره این کتاب چیست ؟ فرمود فهرست تالیفات مولانا بنظر ما رسیده و از چنین کتابی در آن نام برده نشده و این کتاب از تالیفات ملا معز اردستانی است و نکوهش از صوفیه از الحاقات آن کتابست حتی خود ملا معز هم چنین مطالبی را در کتاب خود نیاورده .

و از ملا محمد شیرازی نقل کرده من با ملا معز اردستانی ملاقات کردم اظهار میداشت کتاب حقیقة الشیعه از آثار منست و از نکوهش نامبردگان سخنی نگفت .

و گفته ملا محمود خراسانی را مؤید آورده کتاب حقیقة الشیعه که نسخه آن در هندوستان نوشته شده بود ، مذمت نامبردگان در آن نبود ، انتهى .

الذریعه ششم ذیل حقیقة الشیعه می نویسد : نسخه از آن که سال ۱۰۷۸ هجری بدست

کتاب استنساخ شدہ تصریح شدہ کتاب مزبور از آثار مقدس اردبیلی است و در امل و لوء لوء و بلغه بدان تصریح کرده اند و خود مصنف در ذیل یادآوری از فرق صوفیہ موقعیکہ مشاہدہ میکند اصفہانیہا بزیارت قبر ابوالفتوح عجلۃ میروند از خود نام میرد و در چندین موضع از همان کتاب از سایر تصانیف خود نامبرده .

نگارندہ گوید از بیان مزبور معلوم شد مقدس مرحوم باصفہان آمدہ کہ دیدہ مردم بزیارت قبر ابوالفتوح اسعد عجلۃ متوفی ۶۰۵ ہجری میرفتہ .

و حال آنکہ مقدس در مواقع اہمیتش چنانچہ نوشتیم از درخواست شاہ عباس ک را باصفہان دعوت کردہ سخت بوحشت افتاد و بہ اصفہان نیامدہ مگر بگوئیم اوائل جوانی باصفہان آمدہ و این موضوع را ہمیشہ بخود تلقین میکردہ تا مبادا فراموش کند و روزیکہ حقیقہ الشیعہ را بنویسد این نکوہش را کہ سالہا از اصفہانیہا در دل داشتہ در آن بنگارد .

و در پاورقی همان کتاب ذیل دو سؤال کہ آیا مؤلف حدیقہ السیعہ مقدس اردبیلی است و آیا رسالہ رد صوفیہ جزء حدیقہ است یا ملحق بہ آن مینویسد .

پاسخ پرسش نخستین آنستکہ شیخ حرمتوفی ۱۱۰۴ و شیخ یوسف متوفی ۱۱۸۶ در امل و لوء لوء البحرین آنرا بوی نسبت دادہ اند (چنانچہ ما ہم قبلا ترجمہ کردیم) بنا براین تالیف حدیقہ باید پیش از سال ۹۹۳ ہجری کہ وفات محقق بودہ بہ انجام آمدہ باشد .

لیکن میر معصوم علی صاحب طرائق متوفی ۱۳۴۴ ، آنرا از وی نمیداند و همان مطالبی را ایراد کردہ کہ ما قبلا از ریاض السیاحہ نوشتیم .

و افزودہ ما می بینیم آنہا کہ کتاب حدیقہ را از مقدس نمیدانند بزمان او نزدیکترند تا آنہا آنرا برای او اثبات میکنند .

علاوہ براین بہ نسخہ برخورد نکردہ ایم کہ تاریخ کتابت آن قبل از ۱۰۸۵ باشد .

ثالثا میدانیم فقہا از نیمہ دوم قرن یازدہم و بعد از آن علیہ صوفیہ برخاستند و علامہ مجلسی ہم بہ پیروی از آنان و مخصوصا برای تبری پدرش کہ او را صوفی میدانستند علیہ نامبردگان قیام کرد و پیش از آن حکومتہای وقت از آنان پشتیبانی میکردند و کسی جرئت نمیکرد کتابی علیہ آنان اشاعہ دہد .

در خاتمہ باید بگوئیم بدون شک کتاب حدیقہ از ملا معزالدین اردستانی است و

رد صوفیه از ملحقات آنست و خود معزالدین هم از آن بی خبر بوده ، و رساله مزبور از کسانی است که میخواستند مکتبی علیه تصوف و رویهٔ زهد و تقوای ملا محمد تقی و ملا محمد باقر مجلسی بوجود آورند بهمین مناسبت هفده رساله علیه ابومسلم و کتابی بنام تو ضیح المشریین اشاعه دادند و همانها هم رساله در رد صوفیه نوشته و آنرا بکتاب حدیقه الشیعه ملحق ساخته و مواضعی از آنرا تغییر داده و از شهرت مقدس اردبیلی استفاده کرده آنرا از تالیفات وی قلمداد کردند .

بالاخره هر دو دسته از موقعیت مقدس مرحوم استفاده کرده تا حق ظاهر شود . مؤلف گوید از تصنیفات آنجناب شرحی است بر الهیات تجرید و تعلیقاتی بر شرح مختصر عضدی و خراجیه محقق کرکی و امثال اینها از حواشی و رسائل وجوابهای مسائل .

مقدس مرحوم در نجف اشرف در ماه صفر سال ۹۹۳ هجری وفات یافت و با شیخ بهائی معاصر بود و حکایاتی از این دو شخصیت نقل کرده اند .

نگارنده گوید شیخ محمد سماوی در تاریخ او گوید :

و شیخنا احمدالاردبیلی مصنف الاحکام فی التنزیل
مرقده فی البهو خیر مرقد تاریخه (هب القضا باحمد)

این تاریخ برخلاف نوشتهٔ مترجمان ۹۹۴ هجری است ممکن است الف القضا همچنانکه برای ضروره حذف میشود در ماده تاریخ هم بحساب نیاید .

مرحوم جابری تاریخ او را سال ۹۹۲ نوشته گویا اصلا صحیح نباشد .

مؤلف گوید سید جزائری در کتاب مقامات که آنرا در شرح اسماء الحسنی تالیف کرده مینویسد از موثق ترین اساتید خود شنیدم میفرمود ملا احمد اردبیلی پایه علم و زهد و تقوی و ورعش به آخرین درجه رسیده بود و از سکنهٔ حرم مطهر امیرالمؤمنین (ع) و باصطلاح کبوتر حرم بود یکی از شاگردان متقی و با فضیلتش اطلاع یافت که وی شبها بحضور مبارک شرفیاب میشود و مسائل لا ینحلش را از مقام مقدس علوی میپرسد و گاهی او را بحضور حضرت بقیةالله ارجاع میفرمایند .

مقدس با این موقعیت و از دنیا گذشتگی که داشته باز پس از مرگش یکی از مجتهدان

ویرا در خواب می بیند که با هیئتی بسیار پسندیده و لباسهای گرانبها از روضه علیه^ع علوید علی صاحبها السلام والتحیه خارج میشود میپرسد چه عملی در دنیا موجبات سیکختی آنعالم شما را فراهم آورد و اینموقعیت را بشما داد تا ما هم آنها را انجام دهیم شاید بدان پایه نائل شویم ؟

پاسخ میدهد بازار عمل را در آنعالم بسیار کاسد و ناچیز یافته و هیچ عملی بغير از ولایت صاحب این قبر و محبت آنحضرت نتیجه بحال ما نداشت .
در همان کتاب مینویسد موقعی مقدس اردبیلی نامه^ع بشاه طهماسب صفوی نوشته و در آن علاوه بر اینکه از سیدی توصیه کرده تابوی اعانتی بنماید شاه را برادر خود خطاب کرده بود .

بمجردیکه شاه نامه^ع او را دیده ، با احترام نامه^ع او از جای برخاسته و خود شخصا نامه را قرائت کرده و چون متوجه شده مقدس او را برادر خوانده بلافاصله دستور میدهد کفنش را حاضر کنند و نامه را در آن میگذارد و وصیت میکند موقعیکه من از دنیا رفتم این نامه را زیر سر من گذارید تا بوسیله^ع آن با نکیرین گفتگو نمایم و ثابت کنم مقدس اردبیلی مرا برادر خود خوانده .

و نیز نامه^ع بشاه عباس نوشته و در آن از مقصری که بمشهد مقدس علوی (ع) پناهنده شده و درخواست کرده تا نامه^ع بشاه مرقوم فرماید شاید بدینوسیله از گناه او صرف نظر نماید مقدس این مختصر را بیارسی مینگارد .

بانی ملک عاریت عباس ، بدانکه اگر چه اینمرد اول ظالم بود اکنون مظلوم مینماید چنانچه از تقصیر او بگذری شاید که حق سبحانه و تعالی از پاره^ع از تقصیرات تو بگذرد کتبه^ع بنده^ع شاه ولایت احمدالاردبیلی .

آری اینگونه نامه را بزرگی مینویسد که از هر جهت پشت پا بدنیا و ما فیها زده باشد والا هیچ ناتوانی قدرت چنین نامه ایرا بدین حقارت ندارد و بلکه با مقام خود مناسب نمیداند چنین عریضه^ع بشاه وقت بنویسد .

شاه عباس در پاسخ او مینویسد .

بعرض مبرساند عباس که خدماتی که فرموده بودند بجان منت داشته بتقدیم

رسانید امید که اینمحب را از دعای خیر فراموش نکنند .

کتابه کلب آستانه علی (ع) عباس .

صاحب تلخیص الآثار مینویسد اردبیل بر وزر، زنجیل نام شهر است در آذربایجان که خاکی پاک و آبی خوشگوار و هوایی لطیف و نهرهایی بسیار دارد در عین حال هیچ درخت میوه داری در آنجا وجود ندارد .

این شهر را فیروز شاه بنیاد کرده و فاصله آن تا بندریا دو روز راه است و مردم اردبیل به پرخوری مشهورند .

و باز ذیل کلمه آذربایجان گوید آذربایجان آستان وسیعی است بین قهستان و اران و ارمنیه و در آن آستان شهرهای بسیار و دیهات و کوهها و نهرهای جاری فراوان است و کوه سلان در نزدیک اردبیل از بزرگترین کوههای عالم است بر قلعه او چشمه آب است که آب آن از زیادی سردی مانند یخی است .

از پیغمبر اکرم (ص) روایت شده فرمود کوهی است میان ارمنیه و آذربایجان نام سلان چشمه از چشمهای بهشت بر فراز آن جاریست .

و در آن کوه مرقد یکی از انبیاء وجود دارد و در اطراف آن چشمهای معدنی آب گرم بسیار است که بیماران برای شفای بیماریهای جلدی خود بدانها پناه میرند و قلعه آن کوه پیوسته پوشیده از برف و یخ است .

تا آنجا که گوید و در آن کوه رود عظیم رس وجود دارد که با شدت تمامی فرو میریزد و از کوههای ارزن الروم گذشته شهرهای زیادی را مشروب مینماید و به بل ضیاءالملک واقع در نخجوان که از سنگ بنا شده و ساختمان آن از ساختمانهای عجب عالم است میرسد .

در آن کوه نهری جاری میشود که آب آن بزودی بصورت سنگی در میآید و صفحدهائی را از سنگ تشکیل میدهد .

و در آن کوه کانههای بسیاری از مس و آهن و دهنه فرک (گوهری است مانند زمرد) وزاج و لاجورد وجود دارد .

نگارنده گوید از روضةالصفاء نقل شده بانی نخستین شهر اردبیل کیومرث است و

بعضی ہم گفته‌اند بانی اصلی آن اردبیل بن ارس یکی از نوادگان حضرت نوح است .
و کلمهٔ اردبیل در اصل اردویل بوده که ارد بمعنی مقدس و ویل بمعنی شهر
است یعنی شهر مقدس بعدها بصورت اردبیل در آمده .

در کوه سیلان ، حصارى بس محکم بوده بنام دژ بہمن کہ بدست کیخسرو گشوده
شده از آثار قدیمی آن مسجد جمعه است کہ سال ۶۷۸ هجری بنا شده و ہم بنای مجلل
و مقبرهٔ آبرومند شیخ صفی الدین اسحق اردبیلی قده جد سلاطین صفویہ .

(۲۵) شیخ احمد بن اسماعیل جزائری فاضلی محقق و مدقق بود .
جزائری تمام عمر را در نجف اشرف بسر برد و آثاری از خود بیادگار گذارد از
جمله آیات الاحکام و شرح التہذیب کہ بخشی از آن نگاشته شده رسالۂ فی الارتداد و
رسالۂ در چگونگی اقامت مسافران در شهرها و امثال اینها از رسائل بسیاری کہ تالیف
نمودہ .

شیخ یوسف بحرانی او را یکی مشایخ استاد خود سید جلیل عبداللہ بن سید
علوی بلادی بحرانی معرفی میکند .

و از اجازہ ایکہ بفرزندش محمد بن احمد دلہدہ استفادہ میشود او از شیخ حسین
بن شیخ فاضل علامہ عبد علی خمائسی نجفی آتی الذکر روایت میکرده و همچنین از
شیخ عبدالواحد از شیخ فخرالدین طریحی از شیخ اجل افضل احمد بن محمد بن یوسف
بحرانی از پدرش از شیخ عالم علامہ علی بن سلیمان بحرانی و همچنین از خاتمة
المجتہدین ملا محمد باقر مجلسی از پدرش ملا محمد تقی از شیخ بہاء الملذ و والدین
عاملی از پدرش شیخ حسین از شہید ثانی و از شیخ بزرگوار مجلسی از سید میر محمد
مؤمن حسینی استرآبادی از سید نورالدین علی برادر پدری و مادری صاحب مدارک و
معالم از دو برادر ارجمندش روایت و سماع داشته .

و نیز اجازہ و قرائت از افضل اہل زمان و اورع اہل ایمان امیر محمد صالح
بن عبدالواسع حسینی اصفہانی داماد مجلسی ثانی داشته .

و نیز باجازۂ محص از ملا محمد قاسم بن محمد صادق استرآبادی از مجلسی
مفتخر آمده جزائری حدود سال ۱۱۵۰ وفات یافته .

الذریعه اول مینویسد مشارالیه اندکی پس از سال ۱۱۴۹ وفات یافته و اجازه هم بسید نصرالله مدرس حائری که حدود سال ۱۱۶۸ شهید شده داده و تاریخ آن ۱۱۲۹ هجریست .

(۲۱) شیخ احمد بن شیخ محمد بن یوسف از علماء بزرگواری بوده که دقائق معانی را با ذهن صائب خود پرده برداشته و کشف حقائق نموده .
اصلا خطی بوده و نشو و نما و مراتب تحصیلش در بحرین شده .
شیخ یوسف در لؤلؤه او را چنین ستوده :

بحرانی دانائی بود که فهمی بسیار کجکاو داشت و در پارسائی و بندگی حق و بی اعتنائی بزر و سیم دنیا و برهیزکاری بعالیترین درجات رسیده بود آثار او در معقول و منقول و فروع و اصول حاکی از علو مقام و دقت نظر وحدت اندیشه او بود و در فصاحت و بلاغت و تقریر گوی سفت از اقران ربوده چنانچه بقاعده سخن گفتی و بمقتضای حال حقایق را بیان نمودی و بر صحائف تحریر در آوردی .

معظم له در میان دانشمندان بحرین از همه برتر و من او را افضل دانشمندان آن سامان میدانم .

بحرانی در سفریکه باصهبان نمود هفته دو روز بطور خصوصی با محقق سرواری صاحب ذخیره مذاکره و استفاده میپرداخت .

چنانچه همین معنی را با محقق خوانساری اوقاتیکه در اصفهان بود و بخانه او وارد شده بود انجام میداد .

علامه مجلسی در اجازهیکه باو داده پس از عده از القاب که وی را بدانها ستوده مینویسد او را دریای مالامالی از دانش یافته که کسی با او تاب برابری نداشته و دانشمند ماهری دیده که کسی در فضل و علم همتای او نبوده .

بحرانی ، شیخ اجازه شیخ سلیمان بن عبدالله الماحوزی صاحب بلغه الرجال بوده آثار او عبارت است از کتاب ریاض الدلائل و حیاض المسائل اینکتاب را در فقه تالیف کرده و مرحوم سید علی شارح نافع نام کنایش را از نام آن اقتباس نموده و از آثار اوست رساله در عینیت نماز جمعه . این رساله را در رد رساله شیخ سلیمان شاحوزی

نوشتہ حصہ آنکہ وی نماز جمعہ را در عصر غیبت حرام میدانستہ و رسالہ ۶ ہم در استقلال پدر بست بولایۃ بکر رشید نوشتہ و دو رسالہ در منطق و بکر سالہ ہم در بداء و امثال اینہا داشتہ .

مترجم ما غیر از شیخ احمد بن محمد اصعی فاضی بحرانی است .
و همچنین غیر از شیخ معتمد فقیہ و مجتہد نسیہ احمد بن ابراہیم پدر شیخ یوسف صاحب حدائق است .
و همچنین غیر از شیخ احمد بن صالح درازی است این عالم در جہرم زندگی مکرد و کتاب طب احمدی و رسالہ ۶ استخارہ از آثار اوست نامردگان در نسب و زمان معارف بکدیگرند .

نگارندہ گوید مناسب است شرح حال احمالی ہر یک از نامردگان اشارہ کنیم ،
ابوارالدین منوچہر شیخ احمد اصعی مدققی فقیہ و اصولی و اوحد اہل زمان و وحید دوران بود بشر مشایخ ما از محضر او استفادہ کردہ اند و فضل و علم و ہوشمندی او را مستودند تا حدیکہ شیخ ماحد بحرانی از فصیلت و غزارت علم او شگفت آمدہ بود .

اصعی فتاویٰ نادرہ ۶ داشت از جملہ معتقد بود آت قلیل اگر با حاست ملاقات نماید نجس نمیشود و در این مسئلہ با حسن بن عقیل موافقت نمودہ و احتیاط را واجب عینی میدانستہ و عمل بخیر واحد را تجویز نمی نمودہ و شرح نافع اقدام نمودہ لیکن بہ آخر نرسانیدہ و سالہا در بلاد بحرین قضاوت بعهدہ او بودہ تا بر اختلافی کہ بین او و شیخ علی بن سلیمان اتفاق افتاد از قضاوت کنارہ گرفت . گویند در محضر قضاوت او اگر کسی بدروغ سوگند یاد میکرد بلافاصلہ کور میشد و یا بہ بلائی گرفتار میگردد .

احمد بن ابراہیم فرزند دانشمندش در لواء لواء البحرین شرح حال نسبتاً مفصلی برای او نوشتہ اجمال آن آنستکہ وی مجتہدی فاضل جلیل و فقیہی نبیل بود در بحث و تدریس قدرت فوق العادہ داشت و عدہ ۶ از فضلا بدرس او حاضر میشدند و گاہی مجلس مجادلہ ۶ او از صبح تا ظہر و پس از نماز و غذا دوبارہ شروع میشد تا غروب

آفتاب ادامه پیدا میکرد ، فرزندش برخی از کتب را نزد او خوانده و او از محضر شیخ محمد بن یوسف پدر مترجم اصلی ما و شیخ سلیمان استفاده نموده و امامت جمعه و جماعت را داشته . سید عبدالله سید علوی از او روایت میکرده و فرزندش بتوسط سید مزبور از پدرش روایت میکرده و کتب چندی از وی نام برده و اخیراً نوشته معظم له در ۲۲ ماه صفر بسن ۴۷ سالگی سال ۱۱۳۱ در قطیف وفات یافته و در مقبره معروف به حناکه مدفون شده ره .

احمد بن صالح : شیخ یوسف در لؤلؤه مینویسد نامبرده سال ۱۰۷۶ هجری متولد شده و در زهد و تقوی و امر بمعروف و نهی از منکر بنهایت رسیده بود وی پس از حج بیت الله در جهرم از توابع شیراز متوطن گردیده و همواره منزلش مامن غربا و واردین مخصوصاً بحرینیها بوده و در آنجا به امامت جمعه و جماعت میپرداخته و مؤلفاتی از جمله طب احمدی و رساله در استخاره داشته و در ماه صفر سال ۱۱۲۴ هجری وفات یافته .

و دراز یکی از دیهات بحرین است .

نگارنده گوید علاوه بر نامبردگان عده دیگر از اعلام بحرین منسوب به بحرینند که در کتاب انوارالبدرین که شرح احوال اعلام قطیف و احساء و بحرینست نام برده شده اند .

مؤلف گوید صاحب عنوان در حیات پدرش شیخ محمد با دو برادر دیگرش که از اجلاء اعلام بوده سال ۱۱۰۲ بطاعون عراق درگذشتند و در کاظمین (ع) مدفون شدند لؤلؤه مینویسد پدرش شیخ محمد در علوم عقلیه و فلکیه و ریاضیه و حساب و هندسه مهارت داشته و بطوریکه قبلاً هم اشاره کردیم پدر شیخ یوسف از محضر او استفاده کرده تالیفی از او نقل نکرده اند و وفات او را سال ۱۱۰۳ هجری یعنی یکسال پس از وفات فرزندانش نوشته اند و قبرش در دیه مقابا که محل سکونتش بوده میباشد .

مؤلف گوید تلخیص الاثار مینویسد بحرین ناحیه ایست واقع میان بصره و عمان و در کنار دریا قرار گرفته و در بسیار گرانبها از آن دریا بدست میآید و هر سال منافع بسیاری از آن گوهر قیمتی حاصل میشود و مردمیکه در آنجا سکونت دارند بر اثر آب

و هوای آن به نفخ شکم و ورم طحال مبتلا میگردند .
 مؤلف گوید مردم بحرین از قدیم شیعه و در امر دین جدیت بی نهایتی داشتند
 علماء ابرار که مشهور و معروفند از آنسرزمین بسیار برخاسته اند .
 از امثله مشهوره است خدا شهرهای بحرین را خراب کند و اصفهان را آباد نماید
 تا از اولی کسی باقی نماند و از ثانوی کسی بجای دیگر منتقل نشود .
 خط بضم خاء دیهی است در یمامه که آنرا خط هجر هم میگویند و رماح خطیه
 بدان منسوبست و هجر بدو فتحه نام شهر بزرگی است که حاکم نشین شهرهای بحرین
 مییاشد و در آنجا خرما و انار و اترج و پنبه بخوبی حاصل میدهد .
 پیغمبر اکرم فرمود موقعیکه آب باندازه دو قله برسد حامل هیچگونه پلیدی
 نخواهد بود ، مراد آنحضرت از قلههای هجر بوده که آب آن بمقدار پانصد رطل میرسد .
 و رشید هجری که همپایه میثم تمار و از جمله حاملین اسرار امیرالمؤمنین (ع)
 بوده بدانجا منسوبست .

(۲۲) شیخ احمد بن شیخ زین العابدین بن شیخ ابراهیم احسائی بحرانی ترجمان
 حکماء و متالهان و زبان عارفان و متکلمان بود روزگار را نقطه سپید پیشانی و فلاسفه
 دهر را نام و نشانی بود از مبانی اسرار با خیر و از معانی آثار مستحضر در این اواخر
 کسی بیایه معرفت و میزان فهم و مکرمت او نرسیده با قدم حزم و احتیاط سیر مراتب
 نمود و با جوده سلیقه و حسن طریقه پرده از رخسار مطالب گشود با حقیقتی صافی و
 معنویتی کافی رشته بیان و بنان در دست اختیار داشت و با آگهی کامل از عربیت تخم
 دانش در سرزمین دل طالبانش کاشت اخلاقی نیکو و طریقه پسندیده و دلجو از او
 بظهور آمد علم و عمل را هر دو دارا و از حسن تعبیر و فصاحت با خیر و دانا بود
 و تقریری لطیف و گفتاری نمکین و شریف داشت با خاندان رسالت کمال محبت و ووداد
 ابراز میکرد و باولاد امجاد آن اس اساس عالم انسانیت اظهار علاقه بی نهایت مینمود
 تا بجائیکه برخی از ظاهر بینان عصر او را نسبت به غلو داده و غالی خوانده و در عین
 حال شکی در جلالت مقام و علو آن نیکو مرام نبود .
 و من خود صورت اجازه ای را که بحر العلوم برای او نوشته و حاکی از نهایت فضل

و دانش و جلالت و بینش اوست دیده‌ام ،
نگارنده گوید الذریعه مینویسد اجازه ۶ مزبور مختصری بیش نیست و سال تاریخ آن ۱۲۰۹ هجری است .

احسائی اواسط عمر به ایران آمد و در نزد پادشاهان و بزرگان عصر کمال احترام را داشت و بیشتر اوقاتش در شهرستان یزد بسر برد سپس از آنجا به اصفهان رفت و چندی آنجا زیست داشت .

موقعیکه خواست بحائر شریف باز گردد در کرمانشاهان با محمد علی میرزا فرزند فتحعلیشاه که حکومت آنجا را بعهدہ داشت ملاقات کرد .

محمد علی میرزا امیر دادگر و بزرگی سلحشور و غیور بود .

نامبرده از احسائی درخواست کرد تا در کرمانشاهان توقف نماید .

احسائی که مصلحت دین و دنیای خود را در پذیرفتن درخواست وی دید در کرمانشاهان توقف کرد و همانجا بود تا موقعیکه والی کرمانشاهان بقصد سرکوبی بغدادیها بدانصوب عزیمت کرد تصادفا مشارالیه در آن سفر وفات یافت مرگ او فتنه و فساد در کرمانشاهان بوجود آورد .

احسائی که تاب تحمل اینگونه اغتشاشات و فتنه‌ها را نداشت ناچار از کرمانشاهان بحائر شریف ارتحال نمود تا بقیه عمر را در آن ارض اقدس بپایان رساند و با کمال آسودگی بتالیف و تصنیف پردازد .

آثار او - از تالیفات او یکی ، شرح زیارتجامعه است کتاب مزبور که شرح مبسوطی بر زیارت جامعه نوشته دارای سی هزار بیت و مشتمل بر افکار عالیہ و نظرات آهنین و استنباطات شایسته و اصطلاحات تازه‌ایست .

نگارنده گوید مطالب نامناسب بسیاری دارد که مرحوم ملا عبدالصمد مازندرانی در کتاب تریاق فاروق نقل ورد کرده فلیراجع .

از جمله الفوائد و شرح آن که در حکمت و کلام است از جمله شرح الحکمة العرشیه شرح حکمت عرشیه مولینا صدر المتالہین قده است و همچنین مشاعر آن حکیم ربانی را این احسائی میدانی شرح نموده و نیز تبصره علامه حلی قده را شرح کرده و ناتمام مانده

کتابی در احکام کفار اقسام کافران قبل از اسلام و بعد از اسلام را بیان کرده و نیز رساله نوشته که کتب اربعه قطعیه الصدور از ائمه (ع) نمیشدند و مطالب دیگر به آن ضمیمه نموده رساله^۶ در مباحث الفاظ اصول رساله^۶ در اینکه قضاء بامر اول است رساله در باره^۶ اجتهاد و تقلید و مسائل فقهیه دیگر رساله^۶ در تحقیق جواهر خمسہ بعقیده حکماء^۶ و اربعه بعقیده متکلمان و اجسام ثلثه و اعراض بیست و چهار گانه و بحث از ماده حوادث و برخی از مسائل فقهیه رساله^۶ جواز تقلید غیر اعلم و بعضی از مسائل فقهیه رساله در بیان حقیقت عقل و روح و نفس و مراتب آن رساله^۶ در معنی امکان و علم و مشیة و امثال آن رساله^۶ خاقانیہ در جواب پرسش فتحعلیشاه که چرا حضرت بقیہ اللہ بر ائمه ہشتگانه دیگر برتری دارد رساله^۶ در شرح علم صناعت و فلسفہ و اطوار و احوال آنها رساله^۶ در شرح ابیات ابن فارس کہ در علم کیمیا بوده دو رساله در بیان علم حروف و جفر و انواع بسط و کسر و میزان حروف شناسی رساله^۶ در پاسخ پرسش یکی از عارفان کہ آیا نمازگذار هنگامیکہ میگوید ایاک نعبد و ایاک نستعین مخاطبش از ضمیر مزبور و امثال آن چیست آیا ذات اقدس حضرت پروردگار است؟ رساله^۶ در بدا و احکام لوح محفوظ و اثبات رساله^۶ در شرح سورہ^۶ توحید رساله^۶ در کیفیت سیر و سلوک و اصلان بدرجات قرب ، جواب مسائل توبلیہ کہ شیخ عبد علی توبلی پرسیده پاسخ مبسوطی نوشته و جمع بین باطن و ظاہر نموده و انسان صغیر و کبیر را شرح داده و بہ بسیاری از مراتب عرفان اشارہ نموده و فرق صوفیہ را رد کرده و طریقہ حقہ را متذکر شدہ و عوالم خمسہ را شرح داده و حروف مقطعه فواتح السور را تفسیر نموده و بسیاری از معضلات کتاب و سنت را ایراد کرده و رساله^۶ بنام حدیث النفس الی حضرة القدس فی المعارف الخمس و کتاب الجنة والنار و احکام آنها را بتفصیل نوشته رساله^۶ در حجیة اجماع و حجیت احکام سبعہ آن و حجیة شہرہ و کتاب اسرار الصلوہ و مختصر فی الدعاء و شرحی بر حکم ذی الراسین کتاب کشف الغطاء و رساله^۶ الشاہ و رسالۃ الحیدریہ فی الفروع الفقهیہ و مختصر آن در طہارت و صلوہ و مسائل القطیفیہ و المقالة الصومیہ و رساله فی اصول الدین بزبان پارسی و امثال اینها کہ صد رساله تکمیل میشود و کتابی در پاسخ مسائل مختلفہ کہ یاد آوری آنها خارج از وضع اختصار کتاب ماست .

نگارنده گوید بیشتر رساله‌های مزبور که از دو ورق یا سه ورق رحلی تجاوز نمیکنند در کتاب جوامع الکلم بطبع رسیده معلوم میشود مؤلف بر اثر علاقه‌ایکه بشیخ مترجم داشته میخواست تمام رسائل را با شرح مبسوط نام ببرد لیکن خستگی مانع از ذکر آنها شده .

مؤلف گوید احسائی بشدت طریقه صوفیه را انکار میکرده بلکه بر طریقه عرفانی فیض نیز خورده میگرفته و او را تکفیر مینموده .

نگارنده گوید احسائی پرده بی حیائی و دریدگی را تا آنجا بالا زده که نام بزرگ محسن را که ملا محسن فیض بدان مفتخر بوده با تعبیر لایق بخودش ملا مسیء مینویسد ما ناچار میگوئیم ویل لمن کفره نمرود .

مؤلف گوید بعضی احسائی را در کمال بسرحدی معرفی کرده که گفته‌اند در اغلب علوم ماهر بود و از حرف و رسوم با خبر بوده و طب و قرائت و ریاضی و نجوم میدانسته و مدعی علم کیمیا و اعداد در طلسمات و امثال آنها از امور مکتومه بوده و اظهار میداشته بحضور حضرت بقیةالله شرفیاب شده .

در نقل قول و نسبت آنها بوی و صحت سندشان خدا دانا است .

احسائی تعلیقات و حواشی و توضیحات بسیاری بر عده از اخبار و خطب و مصنفات داشته .

اشعار او بسیار است و دیوان بزرگی دارد و مرثی و قصائد بسیاری در رثاء و ثناء خاندان عصمت علیهم السلام سروده .

بخشی از آنها را شاگرد واعظ عارف صالح کامل ایمانی اش مولینا حسین بن مؤءمن یزدی کرمانی در کتب فارسی خود که در مقتل و نصیحت نوشته ذکر نموده .

محدث نیشابوری در رجال خود مینویسد احسائی فقیهی قاری و محدثی عارف و در معرفت اصول الدین بی نظیر بوده و رساله‌های متقنی نوشته ما در کربلا باوی ملاقات کردیم و شکی در وثاقت و جلالت او نداشتیم .

احسائی علاوه بر سید بحر العلوم از فقیه اوحد امیر سید علی طباطبائی صاحب ریاض المسائل و افقه افخر شیخ جعفر کاشف الغطاء و از میرزا مهدی شهرستانی و جمعی

از علماء قطیف و بحرین اجازه داشته و در سلسله اجازاتش مذکور شده ،
نگارنده گوید تاریخ اجازه^۶ میر سید علی بطوریکه در الذریعه اول آمده سال ۱۲۰۹ هجری بوده و تاریخ اجازه کاشف الغطاء^۶ ۱۲۰۹ و تاریخ اجازه میرزا مهدی نیز ۱۲۰۹ بوده .
نگارنده گوید مستدرک الوسائل مینویسد احسائی از شیخ احمد بن شیخ حسن بحرینی و شیخ احمد بن شیخ محمد آل عصفور اجازه داشته ، اجازه شیخ احمد بحرینی ۱۲۱۵ هجری بوده .

و خود او نیز بعده^۶ اجازه داده از جمله به شیخ اسدالله شوشتری و بدو فرزندش شیخ محمد تقی و شیخ علی نقی تاریخش ۱۲۳۶ بوده و شیخ بزرگوار محمد حسن صاحب جواهر و شیخ محمد تقی صاحب حاشیه و حاج میرزا ابراهیم کرباسی .

مؤلف گوید احسائی دو فرزند فاضل مجتهد بنام محمد و علی داشته .

لیکن فرزندش شیخ محمد که فرزند بزرگتر و فاضل بوده رویه^۶ پدرش را بسختی انکار میکرده و هرگاه گفته^۶ پدرش را نقل میکرده از خدا برای او درخواست عفو مینموده چنانچه میرزا ابراهیم فرزند صدرالمتالهین همین معنی را با پدرش عملی میکرده لیکن باید گفت بینهما بون بعید .

نگارنده گوید انوارالبدرین مینویسد شیخ علی نقی فرزند شیخ احمد احسائی فاضلی محقق و مدقق بود ، کتبی دارد از جمله شرح رساله^۶ حضرت هادی و تحقیقاتی در دفع اعتراضاتی که بر پدرش شده .

نامبرده مدتی پس از درگذشت پدرش وفات یافت تاریخ فوت و محل قبرش معلوم نیست .

لباب الالقباب مینویسد شیخ علی فاضلی حافظ و شاعر بود و دیوانی داشت اشعاری از او نقل کرده از جمله :

اتسئل دأما عن رفع زید فزید کان اسما للولی

و عمرو نصبه لاشک فیه علامة نصبه بغض الولی

ای کسیکه همیشه می پرسد چرا زید در ضرب زید عمرو مرفوع است و عمرو در آن منصوب میگویم برای اینکه زید کنایه از اسم مبارک علی (ع) است و علامت رفع آن

مقام رفیع آنعالیجناب است و عمرو که منصوب و مفعول است علامه نصب آن کینه علی (ع) است .

مؤلف گوید از کسانی که منکر فضیلت شیخ احمد بود حکیم متاله محقق نوری بود لیکن باید گفت حق آنستکه شیخ در عداد فضلا بوده .

آری در برابر همه مخالفان شاگرد ارشدش حاج سید کاظم رشتی از او کمال احترام و بزرگداشت در حیات و مماتش داشت .

سید در محضر شیخ عزتی فوق العاده داشت و پیشوای فهمیدگان و با خردان بود بلکه باید گفت نامبرده نور چشم شیخ و نیروی قلب او بود در تمام گرفتاریها با او همراهی میکرد و میتوان گفت مانند پیراهنی برای او بود که وی را از سرما و گرمای مخاطرات محفوظ میداشته .

سید ، مردی فاضل جامع جلیل و از بزرگان وقت بشمار میآمده اصلا از مردم رشت و در امور مربوط بشیخ نیابت کلی داشته و یاران شیخ پس از رحلت وی او را مقتدای خود میدانسته و در حائر شریف تا زمان ما با وی نماز میخواندند .

سید در حق شیخ سخن از حد گذرانیده و او را از همه افاضل مشهور که در آنروزگار میزیسته برتر و بالاتر میدانسته و مدعی بوده که همه اعلام به وثاقت و جلالت و اجماع کرده . و میگفته در کلیه مراتب و فنون فقه و اصول و رجال و حدیث و علوم غریبه و علوم عربیه اعلم از همه و بلکه در آنها مبدع و مؤسس بوده .

سید نوشته موقعیکه شیخ مرحوم به اصفهان وارد شد و مورد احترام و اکرام اعلام اصفهان قرار گرفت و منم در آنجلسات حضور داشتم هنگامی از حکیم ربانی ملا علی نوری پرسیدند مقام آقا محمد بید آبادی بالاتر است یا مقام شیخ احسائی ؟ حکیم پاسخ داد کسی باید این موضوع را امتیاز دهد و تعیین مقام کند که خود بمقام آنان ارتقاء پیدا کرده باشد و افزود من کجا و آن مقام .

پس در ذیل احوال شیخ افزوده موقعیکه دامنه خلاف میان او و فضلا عراق بالا گرفت و آتش مخالفت بی نهایت شعله ور گردید شیخ ناچار عرض عقائد حقه خود را بر آنها نموده و بخوبی از عهده برآمده لیکن آنان بگفته او توجهی نکرده و بر عناد

خود افزودند و بروء ساء شهرستانها و آنها که بند حل و عقد در دستشان بوده نوشتند که شیخ احمد اعتقادش چنین و چنان است و از اینراه دلهای مردم را علیه او بتشویش انداخته و امر را براو مشتبه ساختند و بهمین اندازه هم اکتفا نکرده . بلکه جزء چهارم شرح الزیارة را پیش وزیر بغداد برده و مطاعن خلفارا که در آنجا به بهترین طرزى ایراد کرده مخصوصا حکایت حسن بن حیص بیص دیکالجن با متوکل و اشعاریکه در محضر او انشاد کرده و حاکی از کفر قدیمی خلفا بوده بوزیر مزبور نشان دادند .

پس از این ورق دیگر از آن کتاب را بنا برده نشان داده که وی خلفا را مکار و مرور قلمداد کرده و ثابت نموده امیرالمؤمنین علی (ع) خالق و رازق و محیی و میمت است .

و غرض اصلی آنان از این گونه اعمال آن بود تا بکلی موقعیت شیخ را مضمحل کرده و حیثیت او را برباد دهند . بلکه باید گفت نامبردگان نه تنها با آبروی او بازی کردند بلکه با نسبتهای ناجا مقام شیعه را لکه دار ساختند چنانچه پسر زبیر در روز جمل فریاد زد مرا و مالک را بکشید .

شیخ پس از آنکه یقین کرد جان خود و شیعه در معرض نابودیست و هرآن در انتظار نزول بلا بود تا سرانجام فرار را برقرار اختیار کرد و بعنوان زیارت حج بیت الله با زن و بچه خود و با فروش تجملات زندگی و با ضعف و ناتوانی فوق العاده ای که داشت بجانب خانه خدا روان شد .

موقعیکه بمنزل هدیه سه منزلی مدینه رسید شوق لقاء حق بسرش افتاد و نسیم روح افزای عالم قدس مشامش را تازه کرد و از زندان تنگ ناسوت بفضای وسیع لاهوت خرامید و از رنجهای اینجهان آسوده گردید و با دوستانی که هیچگاه اندیشه نامناسبی در مخیله شان راه پیدا نمیکند ملاقات کرد و فرار ظاهری او بقرار حقیقی مبدل گردید و از بیت الله صوری به بیت المعمور معنوی رهسپار شد .

مؤلف گوید سال فوت او که داهیه عظمی و واقعه کبری بود اوائل ۱۲۴۳ هجری در سن نودسالگی بوده در حالیکه سر و رویش سپید و از خلق عالم بکلی ناامید بود

در جوار مرقد مطهر ائمه[ؑ] بقیع علیہ السلام مدفون شد و بیشتر از مسلمانان برای رحلت او مجالس سوگواری برقرار داشتند و مرحوم حاج میرزا ابراهیم کرباسی سه روز بمنظور درگذشت او مجالس عزا منعقد ساخت و در هر سه روز که مجالس از عوام و خواص تشکیل میشد شرکت میکرد رحم الله معشرالماضین .

و ما پیش از این مجملی از تاریخ بحرین را ذیل احمد بن محمد بن یوسف ایراد کردیم .

نگارنده گوید سال وفات شیخ احمد علاوه بر آنچه مؤلف نقل کرده بعضی ۱۲۴۴ و مستدرک والذریعه ۱۲۴۱ و بعضی ۱۲۴۲ نوشته و ماده تاریخ ذیل مطابق با سال ۱۲۴۲ هجری است ((فزت بالفردوس فوزا یا ابن زین الدین احمد)) و ممکن است آنها که ۱۲۴۱ گفته همزه ابن را حساب نکرده اند .

بعضی گفته اند بر لوح قبرش نوشته اند :

لزين الدين احمد نور علم
يريد العالمون ليطفئوه
تضيئي به الدياجي المذلهمه
و يابى الله الا ان يتمه

پسر زین الدین همراه با نور علمی است که شبهای تاریک را روشن میسازد جهانیان میخواستند آن نور علم را خاموش سازند خدا نخواست و آنرا درخشانتر ساخت .

فرزندش علی در رثاء پدرش میسراید :

لله محتد مجد حل في جد ث
مطهر قد اطاب الله مفرسه
لو يعلم الواصف المطرى مدائه
وكف منحسرا عن وصف من عجزت
لو يعرف الناس منه بعض ما جهلوا
طهر بطيبة قد طابت سجايه
من الرذائل براه و صفاه
لضاق ذرعا بما اولاه مولاه
راس المنابر ان تحصى مزايه
ضلوا بوصف الذی فی نعتهم ماهو

در قصص العلماء ذیل احوال میرزا محمد تقی برغانی شهید ثالث مطالبی مربوط بشیخ احسائی ایراد کرده برخی از آنها را بطور اجمال بیان میکنیم .

احسائی مواقعی که باصفهان میرفت بخانه حاجی کلباسی وارد میشد و در مسجد حکیم نماز میخواند و حاجی هم باو اقتدا میکرد لیکن حجه الاسلام و دیگران از وی

بزرگداشتی نمی نمودند .

احسائی مرتاض بود و در بدو امر ریاضت میکشید و کندر زیاد مصرف میکرد و بدانسب حافظه اش قوی بود .

آخوند ملاعلی نوری موقعیکه فوائد شیخ را دید بفهمش اذعان کرد و چون شرح فوائدش را که بقلم خود او بود مشاهده نمود او را کم مایه ترا از آن دید که خیال میکرد ملا اسماعیل واحدالعین که ارشد شاگردان آخوند بود در مسئله علم با وی صحت نمود و بر او غالب شد .

موقعیکه در اصفهان بود قبل از ظهر دم در مسجد حکیم می نشست قبله نما را برابر خود میگذارد اول ظهر که میشد نیت نافله میکرد تا رسیدن بمحراب چند رکعت نافله بجا می آورد و بحاجی کلیاسی اقتدای نمود و گاهی حاجی با اقتدا میکرد و اهتمام زیادی بنماز نافله و نماز اول وقت داشت .

گویند موقعیکه در کرمانشاهان بیمار بود و قدرت ایستاده نماز خواندن را نداشت ریسمانی از سقف اطاق آویخته بود در سوق ایستادن دست بدان میگرفت و نماز را بدینوسیله ایستاده ادا میکرد .

نخستین کسیکه شیخ احسائی را تکفیر کرد ملا محمد تقی برغانی سابق الذکر بود همهمه تکفیر شیخ که مرد معروفی بود در قزوین موجب اغتشاشاتی میشد ناچار علینقی میرزارکن الدوله استاندار قزوین جلسه ضیافتی تشکیل داد تا رفع اختلاف بین او و شهید برغانی را بنماید متأسفانه نتیجه نبرد و غذا بر خلاف خواسته او بمصرف رسید شهید معتقد بود میان کفر و ایمان آشتی نیست .

از جمله مسائلیکه موجبات تکفیر شیخ را بوجود آورد مسئله معاد بود که او عقیده مند به بدن هورفلیائی بود و غیر از برغانی عده دیگر هم از علما او را تکفیر کردند از قبیل آقا سید مهدی طباطبائی حاجی ملا محمد جعفر استرآبادی اخوند ملا آقا دربندی شریف العلماء آقا سید ابراهیم صاحب ضوابط شیخ محمد حسین صاحب فصول شیخ محمد حسن صاحب جواهر .

حتی مرحوم سید مهدی طباطبائی در مباحثه ایکه با سید کاظم رشتی نمود فرمود

ظاهر برخی از کلماتی که در شرح الزیارة شیخ دارد بخلاف ضرورت شرع و دین است و من با چنین ظنیکه دارم تو و استادت را کافر میدانم و کفر ظنی هم کفر است . احسائی عمل بظن را حرام میدانست و میگفته من قطع به احادیث دارم و از خود حدیث ، صحت آنرا می فهمم و یقین میکنم کلام امامست بنابراین نیازمند بعلم رجال نمی باشم .

تنکابنی گوید موقعیکه بدرس سید کاظم رشتی میرفتم روزی در ضمن نقل وصایای استادش گفت بمن نوشته فاما الاعصار التي تراها فی بعدی فهیجتها انا و خود سید کاظم معنی کرد مراد از اعصار ، دودی است که از کنده برمیخیزد یعنی دودهائی که پس از من آسمان (دین و دیانت) را تاریک میسازد دودهائی است که خود من (از کنده) پوسیده فکر نارسایم (بوجود آورده ام) .

آری چنانست که گفته بود غائله بهائیه ، بابیه ، ازلیه ، شیخیه ، کریمحانیه ، و کشتارهاییکه از آن دسته جات بوجود آمده همه از کنده او بوده . باری بطوریکه پیش از این نوشتیم سید از مهمترین شاگردان شیخ بوده و کتیب بسیاری تالیف کرده از جمله اللوامع الحسینیة ، الحجة البالغة والمحجة الدامغة ، مقامات العارفين اسرار الشهادة ، اسرار العبارات شرح دعاء السمات ، شرح قصیدهء بایهء شذور الذهب شرح اللامیه در مدح حضرت موسی بن جعفر رساله فی وجود الجن شرح الکلمات المنسوبة الی فخرالدین الرازی ، علم الاخلاق والسلوک ، اجوبة المسائل کتب خودرا که نزدیک به صد و پنجاه کتاب و رساله است در کتاب دیگرش بنام دلیل المتحیرین و ارشاد المسترشدين نام برده .

و این همان رساله ایست که در پاسخ استفتاء جمعی از هندیها نوشته که مذهب شما چیست و چرا شما را تکفیر کردند و مقصود علما از این موضوع چیست ؟ سید در رسالهء مزبور علاوه بر پاسخی که بآنها داده با عبارات ننگینی نسبت باعلام شیعه توهینهای بسیاری که لایق خود و پیش و پیش بوده نموده موقعیکه رسالهء مزبور بعرض سید ابراهیم صاحب ضوابط رسانیده فرمود خوب بود نام این رساله را بعوض آنکه دلیل المتحیرین گذارده شتمیه بنامد زیرا بغیر از دشنام حرف دیگری ندارد .

سید سال ۱۲۵۹ شیخ خود پیوستہ .

و شاگردان او علیمحمد شیرازی ، کریمخان کرمانی و امثال آنها بوده تنکابنی در قصص میونسد اوقاتی که من بدرس سید صرفتم علیمحمد هم بدرس او میآمد و قلم و دوانی داشت و رطب و ناس سید را یادداشت مینمود و همانوقت یاریش خود را میتراشید و یا از بیح بوسله، فحی مجید .

(۲۳) احمد بن مهدی بن ابی در کاشانی تراقی . فحل فحول و فخرعلما، معقول

و معقول معروف عملاً احمد تراقی قدس سره .

ترافی درائی مواج و بحری متلاطم و عجاج بود در فنون معموله استادی ماهر و در علوم مسوعه استوانه، اکابر ادبی سراننده و فقهی براننده از بزرگان دین و عظماء محمدریس سمار میآمد . از داس بر و ار کودکی صدفی مملو از در بود .

ترافی محمدریس جامع بود و از اکثر علوم ویژه اصول و فقه و ریاضی و نجوم بهره

کامل و کافی داشت .

ترافی مردی بزرگ جنبه و بطین و با وقار و غیور بود نسبت به بیچارگان و بینوایان

کمال مهربانی را داشت و با همب محضر فردی که داشت امور آنها را کاملاً اداره میکرد

و ریح آنها را شخصاً متحمل مسد و رحمتشان را بعهده میگرفت .

ترافی آثار بسیاری از خود بیادگار گذارده و تصنیفات و تالیفات او بر کتابهای

دیکران برتری یافته و در کمال شیوایی و ارزندگی بوده از جمله شرح تجرید الاصول بدر

بررگوارس در جلدین مجلد (هفت مجلد) و شرحی بر کتاب حساب والدش و کتاب

معراج السعاده که ترجمه و شرح جامع السعادات والد مرحومش بوده . ماهج الوصول الی

علم الوصول در دو مجلد . عن الاصول این کتاب را در آغاز کارش نوشته ، اساس

الاحکام فی تفسیح عمد مسائل الاصول بالاحکام ، عوائد الایام در بیان مستطرفاتی

است که در دوره زندگی علمیش از قواعد علماء اعلام بدست آورده و قوانینی که ناچار

باید دانسته شود مخصوصاً آنها که سماعش به از عیانست این کتاب در فن خود بی نظیر

است مختصری در اصول الفقه که مشتمل بر هزار یاد و هزار بیت است و آنرا بنام مفتاح

الاحکام نامیده کتابی در مشکلات العلوم باید این کتاب غیر از مشکلات العلوم والدش

باشد کتاب المستند این کتاب مسوط که گاهی هم معظم له را بنام آن می‌شناسند در فقه استدلالی است و در چند مجلد گرد آمده کتاب مزبور مشتمل بر ابواب عبادات تا آخر کتاب حج است و اندکی هم از کتاب بیع را دارا و ابواب اطعمه و اشربه و صید و ذبائح و مقداری از مباحث نکاح را نوشته و کتاب مزبور را بکتاب قضا و شهادت و فرائض و مواریث پایان داده و سایر مباحث فقه بعهدہٴ تعویق افتاده و رسالہٴ بزبان پارسی در عبادات داشته ، سیفالامہ این کتاب در رد پادریست که یکی از مسیحیان بخیاں خودش در رد اسلام نوشته مؤلف بزرگوار الفاضلی از کتب سماوی که بزبان عبری بوده در کتاب خود آورده سپس آنها را بفارسی برگردانیده و پاسخ دندان شکن او را داده و سایر از رسالات دیگر که بشیواترین طرز نگاشته و از پرسشها پاسخ داده ، طاقدیس کتابیست مثنوی مشتمل بر مطالب اخلاقی و عرفانی و حکایاتی مناسب و دقیق ، کتاب الخرائج کتاب زیبایی است که آنرا در حقیقت خاتمه مشکلات العلوم پدر بزرگوارش قرار داده بیشتر از پانزده هزار بیت است .

در این کتاب لطائف و فوائد و نوادر و آثار نمکین و گفتگوها و قصها و اشعار و آنچه را که یک کتاب کشکول جامع باید دارا باشد گرد آورده مخصوصا به بخشی از علوم غریبه و اصطلاحات اشاره کرده از جمله در صفحات اوائل کتاب مشکولس مینویسد شیخ بهائی در کشکول مینویسد در شب دوشنبه سیزدهم ماه مبارک رمضان سال هزارم هجرت قرآن نحسین در برج سرطان خواهد شد و قرآن مزبور دلیل بر آنستکه فتنهٴ عظیمی به وقوع خواهد پیوست انتہی کلامه .

خود نراقی پس از این نوشته در شب دوشنبه دوم دیحجۃ الحرام سال ۱۲۱۱ سیر قرآن نحسین در برج مزبور اتفاق افتاد و در دهہٴ آخر آماہ آقا محمد قاجار پادشاه ایران را در حوالی تغلیس از پای در آوردند و بر اثر آن فتنهٴ عظیمی در ایران بوقوع پیوست و گروه بسیاری از لشکریان دولت ایران کشته شدند و ثروت مردم بغارت رفت و مردم از اطراف سر برداشتند و راه عبور و مرور بسته شد و بسیاری از دیہات خراب شد و رعیتها به بیچارگی افتادند و یغماگران سر راه بر مردم گرفتند و پس از اندکی چنانچه در عصر شیخ بود امور مملکت انتظام صحیحی بخود گرفت و سال ۱۲۱۲ کشور ایران به تصرف

برادرزادہ اش فتحعلیشاہ قاجار در آمد و مردم با کمال اطمینان زیست کردند و راہہا رو بایمی گذارد .

و از ہمان کتاب استفادہ میشود در سال جلوس فتحعلیشاہ کہ ۱۲۱۲ ہجری باشد و کلمہء ما را تشکیل میدہد ریارت اعتبار عالیات مشرف شدہ وقیل از آن یعنی سال ۱۲۰۵ سیر آمادہ برای ریارت مراقد مطہر بودہ .

و از ہمان کتاب سیر بدست میآید کہ از شیخ اکبر کاشف الغطاء اجازہء روایت داشتہ و در سفر سامرا ہمراہ معظملہ بودہ و حکایتی از اعجاز ائمہ در آن سفر اتفاق افتادہ کہ وی ناظر آن بودہ .

اشعار فارسی و قطعات مناسب و زیبائی از خود در آن کتاب ایراد نمودہ و بطوریکہ از اشعار وی بدست میآید تخلص شعری او صفائی بودہ .

نگارندہ بخشی از اشعار آبدار آن عالم علیم را تا جائیکہ مقدورم بود از خرائس و برخی از کتب خود او گرد آورده از آنہاست .

عمریست کہ اندر طلب دوست دویدیم
 ما ہیچکس از دوست ندیدیم نشانی
 در کنج خراسی پسر از آن جای گرفتیم
 سر بر سر رانو بنہادیم و نشستیم
 ہر تیر کہ آمد ہمہ بر سینہ شکستیم
 جام از چہ ہمہ زہر بلا بود گرفتیم
 چشم از رخ ہر کس ہم اگر دوست بہ ستیم
 از آنچه جز افسانہء او گوش گرفتیم
 ہر لوح کہ در سکت ما حملہ بشستیم
 ہر نقش جز نقش وی از سینہ ستردیم
 جز عکس رخس ز آیینہ دل نگرفتیم
 گر تشہ شدیم آب رحوی مزہ خوردیم
 یکچند چنین چون رہ مقصود سپردیم
 ہم مدرسہ ہم صومعہ ہم میکدہ دیدیم
 از ہیچکسی ہم خیر او نشیدیم
 تنہا و دل افسردہ و نومید خریدیم
 ہم بر سر خود خرقلہ صد پارہ کسیدیم
 ہر تیغ کہ آمد ہمہ بر فرو خریدیم
 می از چہ ہمہ خون جگر بود چسیدیم
 یا از در ہر کس ہم اگر خویش بریدیم
 از آنچه جز قصہء او لب بگریدیم
 ہر صفحہ کہ در مدرس ما حملہ دریدیم
 ہر مہر جز مہروی از دل بردودیم
 جز یادوی از مزرع خاطر درویدیم
 ور گرسنہ لخت جگر خویش مکیدیم
 المنۃ للہ کہ بمقصود رسیدیم

بنشسته که از شش جهت این نغمه شنیدیم
بر خیز صفائی چه نشستی که رسیدیم
پس دیده گشودیم بهر سو نگر بدیم
جز پرتو یکمهر دگر چیز ندیدیم
نخلی و زهر نخل انالله شنیدیم

لا تشنوا النصیحه من هذه المرادم
فی زخم ذلك الدل لا تنفع المراهم
صراف عشق یارک لا یقبل الدرهم

مؤلف گوید از مطالب متنوعیکه معظم له در خزائن ایراد نموده معلوم میشود از مقامات معرفت نیز بهره‌مند بوده و علوم منزلی داشته .

اساتید ما گفته‌اند معظم له مراتب تحصیلی را مانند محصلان دیگر بدست‌نیاورده و رنج سفر و جور استاد کمتر دیده .

اکثر معلومات خود را از محضر پدر بزرگوارش استفاده کرده و اندکی هم از محاضر برخی از افاضل عراق بهره‌مند گشته .

پس از آنکه موقعیتی بدست آورده طلاب با استعداد را بمنزل خود میخوانده و امور آنها را بعهده میگرفته و جلسه تدریس برای آنها منعقد میساخته و آنچه را مورد توجه و علاقش بوده از آنها التقاط مینموده و بحکم خدا العلم من افواه الرجال از افواه حاضران استفاده‌ها میکرد و از اینراه پایهء تحصیلی خود را بعالیترین مقامات رسانیده و بر اساتید فن و ماهران هر مامن تفوق و برتری پیدا کرده .

قصص العلماء نیز درباره معظم له مینویسد معروفست جناب حاجی ملا احمد اسناد کم دیده است و درس کم خوانده و ببطانت و زکاوت خویش این تحقیقات و تدقیقات را نموده و ذوق فقاہت آنجناب بر خلاف ذوق حماهیر مشاهیر حدقه مهره است چه غالباً اقوال ضعاف را در مقام تقویت برآمده .

لباب‌اللقاب اساتید و مشایخ او را از قبیل پدرش و مرحوم بحر العلوم و کاشف

الغطاء و میرزا مهدی شهرستانی نقلکرده و مینویسد شگفت از کسانی است که میگویند وی محضر استاد ندیده چگونه ممکن است کسیکه از او تاد علما بوده و پایه محکم فقه و اصول و فنون ادبی و ریاضی را با کمال مهارت دارا بوده و ریاست وقت بعهدده او بر قرار گردیده بدون استاد اینهمه دقایق را بظهور رساند آری استاد در حقیقت همان نیروی فطانت و سلیقه مستقیم و قریحه شعله‌ور و مطالعات شبانه روزی و دقت در اظهارات اعلام و تحقیقات علماء کرام است که نراقی همه آنها را دارا بوده .
تا آنجا مینویسد :

نراقی ریاست عامه داشته و بیشتر اوقاتش را بعزل و نصب حکام و ترویج احکام و مرافعات خواص و عوام و امامت مسجد و رفتن بمنابر و تحریر اجوبه و رفت و آمد بخانه دوستان و توجه از حال فقیران و مواظبت اخلاق فرزندان و مسافرت بشهرها و ملاقات با ارکان دولت و اعیان ملت و حضور پیش سلطان و ذکر وورد با خدای منان و مساحات نیمه‌شان میگذرانیده در عین حال تالیفات بسیار و در رأی‌داری از خود به یادگار گذارده .

و بطوریکه از نوشته خود او استفاده میشود در چهاردهم ماه جمادی الاخری سال ۱۱۸۵ متولد شده .

نگارنده گوید بطوریکه اشاره کردیم مرحوم نراقی از پنج نفر از اعلام عصر مجاز بوده نخست پدر بزرگوارش حاج ملا مهدی نراقی ، دیگر سیدعلی صاحب ریاض سوم شیخ اکبر کاشف الغطاء چهارم سید بزرگوار علامه بحر العلوم پنجم میرزا مهدی شهرستانی و عده‌ئی هم از قبیل آقا محمد علی هزار جریبی و ملا محمد علی ارانی کاشانی و شیخ اعظم مرتضی انصاری قده از وی مجاز بوده‌اند .

نگارنده اجازه حاج ملا احمد را که به شیخ مرور داده در کتابیکه به منظور شرح احوال شیخ گرد آورده‌ام و بنام الغیث الساری موسوم ساختمام نگاشته‌ام .
نراقی در این اجازه کاملا از شیخ مرور بزرگداشت نموده و تاریخ اجازه مزبور در

ماه سنوال سال ۱۲۴۴ هجری بوده .

مؤلف گوید نراقی حدود سال ۱۲۴۴ هجری در قریه نراق که در ده فرسخی

کاشان قرار گرفته بوسیلهٔ وباءِ عمومی که قریهٔ مزبور و جاهای دیگر را تهدید کرده بود وفات یافت .

نگارنده گوید بطوریکه تاریخ اجازهٔ مزبور نشان میدهد اواخر سال ۱۲۴۴ مرحوم نراقی حیات داشته شاید منظور حدود ۱۲۴۵ بوده چنانچه دیگران وفات او را در شب یکشنبه ۲۳ ربیع الثانی سال ۱۲۴۵ نوشته‌اند .

مؤلف گوید مرحوم نراقی از بیماری خانمان برانداز و بااعاذنا لله وجميع المؤمنين منها بحق محمد وآله الطاهرين بی اندازه بیمناک بود و مخصوصاً دستور داد تا موقعیکه در قریه نراق اقامت دارد کسی از مردگان بدانمرض و عدد آنها سخنی نگوید برخلاف انتظار در یکی از روزها زن بینوائی برای انجام مهمی بحضور وی آمد از رحلت برخی از بزرگان گفت نراقی اظهار داشت مگر نشنیده‌ام که گفته‌ایم از پیش آمد وباء و رفتگان بدان سخنی نگوئید و اطلاعات راجع بدانرا با ما در میان نگذارید .

آنزن گفت آری شنیده‌ام بهمین جهت از موقعیکه این واقعه پیش آمده تا بحال من راجع بدان سخنی بعرض مبارک نرسانیده اینک آمده‌ام باطلاع برسانم ده هزار نفر یا نزدیک بدان بوسیله این بیماری مهلک تا با امروز در گذشته‌اند .

بمجردیکه نراقی این سخن را شنید از بیم و ترسیکه دامنگیر او شد غش کرده به زمین افتاد و همان وقت قی و اسهال شدید که لازمه این بیماری خانمان سوز است بر وی عارض شده پس از چند ساعتی دارفانی را وداع گفت و چون طایر سیکروچی از قوس نزول بقوس صعود پرواز کرد و بملا اعلی پیوست .

جنازهٔ او را با احترام تمامی بنحف اشرف حمل کردند و در پشت سر مبارک در صحن مطهر مدفون شد و من در موقع عتبه بوسی دربار همایون حضرت مولی علی علیه السلام زیارت قبر او تشرف جستم رحمه الله علیه .

یکی از افاضل شاگردان او نقل کرد موقعیکه جنازهٔ مرحوم نراقی را بنحف اشرف حمل میکردند در یکی از منازل خوش آب و هوا جنازه را گذارده و قرا به تلاوت کلام الله مشغول بودند من از نظر گرمی هوا و پیش آمدیکه برای آن مرحوم شده بود ترسیدم پیش بروم ، ناچار پیشرفته موقعیکه کنار جسد او آرام گرفتم بوی خوشی نظیر بوی عطر

از جنازہ آن مرحوم بمشام رسید بلکه میتوان گفت اصولاً تغییری در جسدوی بوجود نیامده بود و همچنان صحیح و سالم جنازہ او را بعثتہ علیہ علویہ وارد و دفن کردند رضوان اللہ تعالیٰ علیہ .

آری خداست کہ بندگان مؤمن و نیکوکار و دانشمندان دینی خود را از ہمہ جهت سربلند و عالی مقام میسازد والحمد لله رب العالمین .

مسیحانہ پنجم مینویسد بنقل از واسطہ معتمد از آقای حاج سید احمد خسرو شاهی تبریزی شنیده شد موقعی کہ جسد پدرش حاج سید محمد خسرو شاهی را بنجف اشرف حمل کرد و قرار شد جسد و پیرا کنار قبر مرحوم ملا احمد نراقی دفن کند موقعیکہ وارد قبر شد تا تشریفات دفن را انجام دهد اتفاقاً مشاهده کرد بدن پدر و پسر یعنی حاج ملا مهدی و حاج ملا احمد صحیح و سالم است و تغییری در آنها بوجود نیامده ، الحمد لله .

مؤلف در پایان احوال مرحوم نراقی مینویسد تا این روزگار ، علم و اجتهاد در خاندان معظم له باقی و یادگارهای او ہمہ عالم و مجتهداند و آرزو مندیم تا ظهور حضرت بقیۃ اللہ عجل اللہ تعالیٰ فرجہ باقی بماند .

نگارنده گوید از جملہ یادگارهای این عالیقدر فرزند سعادت مندش حاج ملا محمد ملقب بہ عبدالصالح حب و معروف بہ حجة الاسلام بوده .

لیاب الالقاب مینویسد عالمی محقق و فاضلی مدقق بود سال ۱۲۱۵ متولد شده ما عصر او را ادراک نمودیم و بخدمتش تشریف جستیم وی در معقول و منقول و فضل و فطانت بزرگ عصر و ریاست علمی کاشان بعہدہ او بود و تولیت مدرسہ سلطانی کاشان در اختیار او برگذار شده بود و از پدر بزرگوارش اجازه داشت و دوست و دشمن او را بفضل و اجتهاد میستودند و از تالیفات اوست مشارق الاحکام ، المرصد در مسائل مهمہ اصول ، انوار التوحید .

نامبرده سال ۱۲۹۷ مطابق یا غفور رحلت کرد .

از همان کتاب استفادہ میشود معظم له داماد میرزای قمی بوده و فرزند از آنجناب داشته بنام علی و ملقب بہ میرزا جلال الدین کہ عالمی کامل و مدقق در فقہ و اصول و در نہایت فصاحت و بلاغت بوده و از پدرش اجازه داشته سال ۱۲۱۴ متولد شده و سنہ ۱۲۸۸ وفات یافته .

و فرزند دیگری داشته بنام میرزا ابوالقاسم که او هم فاضلی با فطانت بوده و در علوم عربیه استاد بوده و حافظ کلام الله بوده و مؤلفاتی در اخلاق و فقه و معارف داشته سال ۱۲۵۲ متولد شده و سنه ۱۳۱۹ وفات یافته .

و فرزند دیگری داشته بنام احمد و ملقب به حاج میرزا صدرالدین او هم فاضلی کامل و متقی و صاحب ملکات قدسیه بوده از ریاست و تصدی مراعات کاملاً برکنار بوده سال ۱۲۵۸ متولد شده و سال وفاتش معلوم نیست .

و حاج میرزا محمد نصیر نجل ملا احمد نراقی از دانشمندان و شاگردان صاحب جواهر و مجاز از او بوده و شرح مبسوطی بر لمعه نوشته سال ۱۲۱۹ متولد شده و ۱۲۷۳ وفات یافته .

و دیگری حاج ملا محمد جواد است که او هم از فضلا و ائمه جماعت و امر و نهی کاشان بعهدۀ او بوده و مردم وثوق کلی باو داشتند سال ۱۲۲۲ متولد شده و سال ۱۲۷۸ وفات یافته .

هم اکنون خاندان نراقی باقی و بوظائف شرعی میپردازند .

مؤلف گوید یکی از بزرگترین شاگردان ملا احمد نراقی که در زمان خودش سریر ریاست امامیه بوجود او مباحث میکرد و همه متفقا بکمال فضل و جلالت و شان و آراستگی آثار قلمی او در فقه و اصول مخصوصا تاسیساتیکه در قواعد اصولی نموده معترف بودند شیخ مرتضی بن محمد امین شوشتری دزفولی است .

این نابغه عظیم الشان تمام دوران زندگانش را در نجف اشرف بانجام آورده و اواخر ماه جمادی الاخره سال ۱۲۸۱ هجری در سن شصت و هفت سالگی رحلت نمود . معظم له از نراقی و او از پدرش ملا مهدی و او از شیخ یوسف بحرانی و او از ملا محمد رفیع گیلانی متوطن در مشهد مقدس رضوی و او از علامه مجلسی صاحب بحار الانوار روایت میکرده .

نگارنده گوید شایسته بود مؤلف مرحوم برای آن معظم ارجمند عنوان مستقل و فضل بخصوصی تشکیل میداد و مقامات او را چنانچه شایسته مرتبه عالییه اوست بیان میکرد

آری پس از رحلت معظم له و حتی زمان حیات او عده چند کتاب مستقل در شرح زندگی او نوشته اند و اینجانب هم چنانچه پیش از این اشاره کردم کتابی بنام الغیث الساری در شرح حال آنجناب و بمنظور نذری که داشتم گرد آوردم .

در آنجا نوشته ام شیخ ابتداء تحصیل را در دزفول گذرانیده پس از آن باتفاق پدرش محمد امین بکربلا رفته در حضور سید مجاهد یکی از موضوعات علمی را بیان کرده مورد توجه سید قرار گرفته و در کربلا اقامت نموده و در آن سرزمین مقدس مدت چهار سال بدرس سید مجاهد و شریف العلماء حاضر میشده چون کربلا از طرف سلطان روم محاصره شد شیخ مبرور از آنجا به کاظمین سپس به دزفول مراجعت کرد پس از دو سال اقامت عزم دیار عراق کرد مادرش بحکم استخاره از قرآن که لاتخافی و لاتخزنی انا رادوه الیک و جاعلوه من المرسلین بمفارقت او حاضر شد .

شیخ این بار بکربلا مشرف شد و مدت یکسال از محضر شریف العلماء استفاده کرد سپس به نجف اشرف رفته مدت دو سال از محضر شیخ موسی فرزند شیخ اکبر کاشف الغطاء استفاده میکرد بعد از آن بدزفول باز گشته مدت دو سال آنجا زیست داشت .

پس از آن عزیمت زیارت آستان حضرت علی بن موسی الرضا (ع) نمود در کاشان بامرحوم نراقی ملاقات کرد و مدت سه سال در آن شهرستان رحل اقامت گسترد نراقی مقدم او را گرامی داشت و بفضل و دانش او معترف بود و چنانچه نوشتیم با اخذ اجازه از نراقی بعزم آستان قدس رضوی حرکت کرد پس از چندی از این ارض اقدس باصفهان عزیمت نمود و مدت بیست و پنج روز در اصفهان ماند و مورد توجه حجة الاسلام و حاجی کرباسی بود سپس به دزفول رفته پس از پنج سال اقامت در آنجا سال ۱۲۴۹ و وارد نجف اشرف شد و همانجا رحل اقامت افکند و بمحل دیگر مسافرت ننمود در این سفر نیز چند ماهی بدرس شیخ علی کاشف الغطاء حضور پیدا کرد .

در همان اوان مخصوصا زمان ریاست صاحب جواهر بتدریس میپرداخت و حوزه او تقریبا برابری با حوزه صاحب جواهر میکرد .

پس از رحلت صاحب جواهر ریاست مطلقه امامیه متوجه وی شد و چهارصدتن مجتهد مسلم اعلمیت او را تصدیق کردند از جمله سعید العلماء مازندرانی .

معظم له در عصر خود به شیخ معروف و این کلمه در خور مقام او بود و بزرگان از علماء او را مؤسس قواعد اصولی میدانند .

شیخ مبرور در کمال بی‌آلایشی زندگی میکرد و در زمان ریاست کسی از وی رنجیده خاطر نشد و به بینوایان مخفیانه کمک میکرد و از وجوهاتی که هر ساله بالغ بر دویست هزار تومان میشد بقدر مستحق مقتصدی از آن استفاده نمیکرد .

اساتید او چنانچه اشاره شدند سید مجاهد . شریف العلماء ، شیخ موسی کاشف الغطا شیخ علی کاشف الغطاء ملا احمد نراقی .

مشایخ اجازهء او سید صدرالدین عاملی و ملا احمد نراقی .

و عدهء بسیاری از او اجازه داشتند .

و گروه بسیاری هم از شاگردان او بودند از قبیل حاج میرزا حسن مجدد شیرازی

حاج میرزا حسن آشتیانی ، سید حسن طالقانی ، محمد حسن آل محبوبه سید حسن عاملی

محمد حسن انصاری شیخ حسن برغانی میرزا حسن تبریزی محمد حسن دزفولی شیخ حسن

دزفولی حاج میرزا حسن زنوزی شیخ حسن شاه عبدالعظیمی محمد حسن شریعتمداری حاج

میرزا حسن علوی ملا حسن قره‌باغی میرزا محمد حسن قمی محمد حسن مازندرانی ، محمد

حسن مامقانی ، محمد حسن نادی ، میرزا محمد حسن نجفی ، آقا حسن نجم آبادی محمد

حسن هشترودی .

ما مخصوصاً در درجهء اول به تیمن از نام نامی حضرت امام حسن مجتبی و در

ثانی چون نام یکی از بزرگان شاگردان او حاج میرزا حسن شیرازی بدان نام مقدس مفتخر

بوده اسامی هم نامان آنجناب را نگاشتیم والا بیشتر از آنهایند که این چند ورق حوصله

نگارش آنها را ندارد .

آثار شیخ عبارتند از : رسالهء اجماع ، تقیه ، حاشیه نخبه کرباسی ، خمس رسائل

اشهرتالیفات اوست ، رسالهء رضاع ، صوم ، صلوات ، زکوت ، طهارت ، عدالت ، مکاسب که

آنها اشهرتالیفات اوست و امثال اینها .

و متجاوز از صدو چهل و چهار نفر بر کتب او حواشی و شرح نوشته‌اند .

شیخ مبرور سال ۱۲۱۴ هجری متولد شده و پس از شصت و هفت سال زهد و تقوا

و انسانیت نیمه شب شنبه ۱۸ جمادی الاخره سال ۱۲۸۱ در نجف اشرف وفات یافت و حاج سید علی شوشتری بر جنازه او نماز گذارد .

در رثاء وی قصائد بسیاری بفارسی و عربی سروده شده از جمله مرحوم میرزا محمد همدانی در رثاء و ماده تاریخ او گفته :

آنکه از آباء سبع و امهات اربعه
عالمی کاین نه صدف را یکدر شهوار بود
با هزاران هم و غم بعد از وفاتش گفتمی
دیر دیر آید چو او اندر جهانی زود رفت
گرد عالم را یتیم و آندر منضود رفت
روز عمر شیخ و تاریخ وفاتش (شصت و هفت)

(۲۴) اسدالله بن حاج اسماعیل کاظمی عالمی فاضل و فقیهی متتبع و محقق فہیم بود .

کاظمی در فقه و اصول مہارتی کامل داشت و بیشتر از محاضر آقا باقر بہبہانی و سید مہدی طباطبائی بحر العلوم و شیخ جعفر کاشف استفادہ کردہ .

کاظمی افتخار دامادی شیخ اکبر کاشف الغطاء را داشت و در گفتار خود از او بہ شیخ استاد و جد اولادش تعبیر میکرد .

کاظمی کتب زیادی تالیف کردہ از جملہ مقابس الانوار و نفایس الابرار فی احکام النبی

المختار و عترتہ الاطہار . قسمت مہم این کتاب را دیدہ مسائل مہم فقہیہ مخصوصا مطالب معاملات را بہ شایستہ ترین تفصیلی ایراد نمودہ و از این کتاب میتوان بخوبی بفضیلت و مہارت او پی برد و ثابت کرد کہ احاطہ کافی بہ ادلہ احکام و اقوال اعلام داشتہ علاوہ بر این معلوم میشود مدارک احکام را نیز بسرحد کافی دارا بودہ حتی در ذیل یکی از مسائل بتقریبی مینویسد قطعہ از رسالہ علی بن بابویہ نزد ما حاضر است .

کاظمی در آغاز این کتاب کہ (بنام آنہم مشہور است) بشرح حال عدہ از بزرگان فقہاء از روزگار کلینی تا عصر خودش اشارہ کردہ و ممکن است ما ہم بمقتضای مقام از آن در این کتاب استفادہ کنیم .

دیگری کشف القناع عن وجوہ حجیۃ الاجماع کتاب مبسوط بزرگی است و متضمن بسیاری از مسائل ظنون و امثال آنہاست .

دیگری منہج التحقیق فی حکمی التوسعة والتضییق دیگری نظم زبدۃ الاصول دیگری مستطرفات من الکلام در این کتاب ایرادات بسیاری بر مجدد بہبہانی وارد آورده و

ذکر کرده .

سید صدرالدین عاملی برای ما نقل کرده میر سید علی صاحب ریاض کاظمی را عادل نمیدانست و از او عیبجوئی میکرد و با آنکه استفاده‌های زیادی از محضر او نموده در عین حال منکر فضل و کمال او بود .

و علت این معنی هم آن بوده که کاظمی بی‌نهایت از مروج بهبهانی تنقید و عیبجوئی میکرد و باندازه هم پافشاری در این موضوع مینموده که ناچار از کربلا میعلی خارج شده و تا آخر در کاظمین میزیسته .

و هم سید مشارالیه نقل کرد پس از آنکه کاظمی از عیبجوئی زیادی که درباره استادش مینمود پشیمان شد و بحائر مقدس برای زیارت آمد و بخانه من وارد شد روز اول آقا سید علی صاحب ریاض برای دیدن او آمد پس از تعارفات معموله کاظمی اظهار داشت : شبی در خواب دیدم مرد بزرگی یا فرشته خطاب بمن میگوید اسم تو از مصادیق این آیه شریفه هذہ ناقة اللہ لکم آیه و پرونده افراد آن بدست میآید . من بحقیقت این خواب پی نبرده و نمیدانم چگونه حساب کنم تا بمقصود اصلی آن برسم .

سید فرمود من در یکی از سفرها که فارغ البال بودم جمله (ناقة اللہ لکم آیه) را بقانون حساب ابجد حساب کردم ۱۱۱۸ مطابق با سال میلاد وحید بهبهانی بوده . پس از این اظهار نظر کرده گوئیا کاظمی مراد گوینده در خواب را متوجه نبوده که آیا درباره چه چیز و چه کسی نازل شده .

کاظمی سال ۱۲۲۰ هجری وفات یافته .

نگارنده گوید کرام البرره اول مینویسد کاظمی سال ۱۲۳۴ هجری داعی حق را لبیک گفته و در مقبره‌ایکه جنب مقبره استادش شیخ اکبر بوده مدفون شده و سید باقر کاظمی در تاریخ او گفته :

و مدحل اقصی السوء قلت مورخا بکت اسدالله التقی المساجد

مصراع دوم ۱۲۳۳ ، است چون آخر سوء یعنی ۱ بآن اضافه شود ۱۲۳۴ سال فوت او بدست میآید .

همانکتاب مینویسد کاظمی حدود ۱۱۸۶ متولد شدہ همه اساتید او را بعظمت شناخته و باجتهاد او تصریح نموده‌اند پس از رحلت استادش مردم برای امور دینی بوی متوجه گشتند و عدہء مانند سید عبداللہ شبر و شیخ موسی و شیخ علی کاشف‌الغطاء و امثال ایشان از شاگردان او بودند .

و خود او از وحید بہبہانی و بحرالعلوم و صاحب ریاض و شهرستانی و شیخ احمد احسائی روایت میکرده .

تاریخ اجازہء کاشف‌الغطاء کہ در سن ۲۵ سالگی بوی دادہ ۱۲۱۱ ۰ و دہ ۰ ر ہ مؤلف گوید کاظمی فرزندی داشت بنام شیخ اسماعیل کہ صالحی نقی و فقیہی زکی و دانشمندی تیزرای و جلیلی نبیل و اعجوبہء روزگار بود در میان فضلاء عصر کسبی بیپاہ او نمی‌رسید و از اغلب اساتید اجازہ داشت و در زہد و عبادت از سایر مشایخ امتیاز داشت و ہموارہ بہ امور بیچارگان و درماندگان رسیدگی مینمود و کارہای آنها را بطور دلخواہ انجام میداد لیکن دست خیانت روزگار در سن سی سالگی ۱۲۴۰ و اندی اورا گرفتار دام طاعون نمود و بدان بیماری وفات یافت .

گرام نوشتہ کاظمی علاوہ بر نامبردہ فرزندان دیگری ہم داشتہ بنام شیخ مہدی و شیخ باقر و شیخ تقی و شیخ حسن و شیخ کاظم .

(۲۵) حاج ملا اسداللہ: فرزند حاج عبداللہ بروجردی از بزرگان دانشمندان متاخر و در فقہ و اصول مہارتی کامل داشتہ و در ہر دورشتہ تالیفات بیادگار گذاردہ .

بروجردی از محضر میرزای قمی استفادہ میکرده و در روزگار حیوتش دختر آن مرحوم را باز دواج خود در آوردہ و از آن دختر پاک نہاد کہ در دامن علم و زہد میرزا پرورش یافتہ بود فرزندان دانشمندی مرزوق شد .

بروجردی خود را از اعلام معاصرش برتر و بالاتر میدانست و زندگانی در کمال آبرومندی داشت و عوام و خواص او را مورد احترام و توجہ قرار میدادند و از عمری طولانی بہرہ وافی نصیص شدہ بود .

بروجردی جربزہ و استعداد منحصر بفردی داشت و کمتر اتفاق می‌افتاد رایش بر یک فتوائی استقرار پیدا کند و پیوستہ براثر فکر و ہوشمندی فوق العادہ ایکہ داشت تغییر

رای و فتوا میداد .

بروجردی سرسلسله بیت علم و دانش بود و اواخر سنه ۱۲۷۰ هجری رحلت کرد و بیشتر از شهرهای شیعه‌نشین برای او مجالس سوگواری منعقد ساختند و در مسقط الراس که دارالسرور بروجرد باشد مدفون گردید رحمة الله علیه .

تلخیص‌الاثار مینویسد بروجرد نام شهرستانی است نزدیک همدان سرزمین با برکتی است آب و میوه آن خوب و فراوانست و در آنجا زعفران بعمل می‌آید .
گویند در قدیم زمان لشگری شبانه دروازه آنجا را محاصره کرد فردا صبح همه آنها بصورت سنگی در آمده بودند .

نگارنده گوید گذارشات علمی و اخلاقی آن مرحوم در کتب پس از او بتفصیل و اجمال نوشته شده است .

اعتمادالسلطنه در الماثر والاثار مینویسد حاج ملا اسدالله بروجردی مشهور بحدیجه الاسلام دعوی اعلمیت میکرد و باب علم را مفتوح میدانست و در فقاہت مشربی مکاشفانه داشت در موقع احتجاج و استدلال مانند دریائی مواج بود علم و شهرتش همه جا را فرا گرفته و شهر بروجرد را مرکز علم قرار داده بود . شیخ انصاری چندی از محصر او استفاده کرده و در مجالس اقوال او را نقل مینموده و اجماعات منقول او را محصل میدانسته و ملک و ثروت و مستغلات زیادی داشته .

جماعتی در حق او بصدور خوارق عادت معتقد بودند عبادات و ریاضات شرعی‌اش معروفست و از ناحیه مقدسه توقیعی برای او شرف صدور یافته‌وی جز تعلیقه قواعد الاحکام آثار تالیفی دیگری نداشت و اجازه بسه فرزندش فخرالدین محمد و جمال‌الدین محمد و نورالدین محمد که از بطن صبیّه محقق قمی بوده‌اند و حاکی از اجتهاد آنها بوده داده و سال فوتش ۱۲۷۱ هجری در دارالسرور بروجرد اتفاق افتاده .

در ترجمه وی صاحب روضات را چند خطا افتاده و حاج سید شفیع جاپلقی و میرزا محمد تنکابنی را غلطهای فاحش روی داده .

نگارنده گوید ممکن است اشتباهاتی را که اعتمادالسلطنه بمولف نسبت داده چنین توضیح داد .

مؤلف مینویسد حاجی مبرور مصنفاتی در فقه و اصول داشته و حال آنکه بغیر از حواشی قواعد کتاب دیگری تالیف نکرده .

باز نوشته در حیات میرزای قمی با دختر او ازدواج کرد و حال آنکه ازدواج مزبور پس از رحلت وی بوده و ممکن است بطوریکه از ماده ۶ تاریخ ذیل که ۲۳۷۱ بوده و فتحعلیخان صبا گفته :

عقل گفتا اسداللهی باز همدم بنت ابوالقاسم شد

استفاده شده در آنسال اتفاق افتاده باشد و فوت میرزا سال ۱۲۳۱ هجری است .

و فوت او را اواخر ، ۱۲۷۰ نوشته و حال آنکه ۱۲۷۱ هجریست .

و صاحب قصص هم بطوریکه رویه او بوده برخی از حکایات و جملات نامناسب را

در شرح احوال اعلام عصر خود و دیگران نوشته از جمله .

در ذیل احوال حجة الاسلام شفتی مینویسد معظم له سه نفر از علما را تفسیق کرد

یکی از آنها حاج ملا اسدالله بروجردی بود که از شاگردان آقا سید محمد سید مجاهد

و مجاز از او بود و صبیبه میرزای قمی عیال او بود که به شهادت چند نفر از علمای بروجرد

مانند اخوند ملا علی بروجردی او را تفسیق نمود .

و در ذیل احوال شریف العلماء مینویسد در مجلس دعوتی بین حاجی و شریف

العلماء مکالمه علمی اتفاق افتاد فاصله نشد حاجی متغیر گردیده با عصائی که در دست

داشت بر شریف العلماء حمله کرد و شریف العلماء ساکت ماند و هم نوشته در هنگامی

دیگر که بکر بلا وارد شده بود از شریف العلماء توقع دیدن داشت شریف العلماء مطابق با

معمولی که داشت بدیدن وی نرفت حجة الاسلام خود بدیدن شریف العلماء رفت تصادفا

شریف العلماء از وی احترامی نگذارد و پس از مکالمات چندی موقعیکه حاجی خارج شد

بیکی از اصحابش گفت شاگرد شریف از خودش با کمالتر بود .

جملات فوق با زهدیکه از حاجی نقل کرده مخصوصا کسی که بشرف توفیق از ناحیه

مقدسه مشرف گردد سازگار نخواهد بود .

حاجی سید شفیع در روضة البهیه مینویسد حاج ملا اسدالله و حاج ملا علی بروجردی

هر دو از شاگردان سید محمد طباطبائی و میرزا ابوالقاسم بن سید حسین نهاوندی بوده‌اند در آغاز کار با یکدیگر کمال صمیمیت را داشتند و در اواسط یا اواخر که بمرتب ریاست رسیدند بشدت علیه یکدیگر میپرداختند و حق هم با ملا علی بود زیرا او امر بمعروف و نهی از منکر میکرد و حاجی با مردم با کمال دوستی رفتار مینمود .

اولا باید گفت استادشان میرزا ابوالقاسم قمی صاحب قوانین بوده و هر دو هم داماد بوده‌اند نه میرزا ابوالقاسم نهاوندی و او هم بطوریکه از تراجم استفاده میشود شخصیت فوق‌العاده نداشته و معلوم میشود در رشته ادب مهارت داشته که او را در ردیف سید رضا بحرالعلوم قرار داده‌اند و مخالفت مزبور هم همانستکه قبلا گفته شد .
مجملا فرزندان مترجم بزرگوار علاوه بر آنها که از صبیبه مرحوم میرزای قمی بوده دو نفر دیگر بنام میرزا داود و میرزا ضیاءالدین داشته .

عده از شاگردان او عبارتند از شیخ عبدالرحیم بروجردی شیخ محمد رحیم بروجردی حاج سید محمد باقر عراقی حاج آقا محسن عراقی شیخ علی بروجردی آخوند ملا حسین شیخ محمود عراقی شیخ انصاری میرزا ضیاءالدین ملا احمد خوانساری ملا محمد علی محلاتی ملا محمد تقی گلپایگانی حاج سید علی بروجردی ملا محمد شریف بیغشی و امثال ایشان که ما بنام بعضی در تذکره باقریه و تاریخ علماء خراسان اشاره کرده‌ایم .

(۲۶) ابوالسعادات اسعد بن عبدالقاهر بن اسعد اصفهانی ، عالمی محقق و فاضل بود .

بطوریکه امل‌الامل نقل میکند معظم‌له از مشایخ محقق طوسی و میثم بحرانی و سید رضی‌الدین بن طاوس بود .

ابن طاوس و کفعمی در کتب خود بسیاری از او نقل میکنند .

از آثار او شرح‌الوفاء فی شرح‌الدعاء که دعا صنمی قریش را شرح داده دیگری توجیه‌السئالات فی حل‌الاشکالات و دیگری جامع‌الدلائل و مجمع‌الفضائل است .
نگارنده گوید در مستدرک ذیل مشایخ ابن طاوس مینویسد در کتاب‌الفلاح مینویسد در منزل شخصی خود که در ناحیه شرقی بغداد بود و مستنصر خلیفه بجا اعطاء کرده در ماه

صفر سال ۶۳۵ معظم له چنین گفت ، الخ .

(۲۷) اسماعیل بن الامام موسی بن جعفر الکاظم از اجلاء صالحین و فضلاء

ظاہرین بود و در کرم و جلالت شہرہ عصر خود بود .

معظم له در مصر سکونت داشت و در آنسرزمین فرزندان او میزیستند و کتبی در ابواب نکاح ، عبادات ، طلاق ، حدود ، دیات ، دعا و سنن و آداب تالیف کرده و تمام آنها را از پدر بزرگوارش از پدران و نیاکان نامدارش نقل میکرده .

و بطوریکہ از کتب رجال استفادہ میشود ابوعلی محمد بن محمد بن اشعث کوفی

آتی الترجمہ کہ در مصر بودہ از وی روایت میکرده .

مؤلف گوید معظم له غیر عمویش اسماعیل بن جعفر الصادق (ع) است و او ہم

سیدی کریم و نیکوکار بود .

پدر بزرگوارش حضرت صادق (ع) او را بسیار دوست میداشت تا بجائی کہ امر

امامت برگروہ اسماعیلیہ مشتبه شدہ و او را امام و زندۀ مرزوق عنداللہ میدانستند و

ہمان عقیدہ ایرا کہ ما دربارہٴ امامت موسی بن جعفر داریم آنها دربارہٴ او دارند .

اسماعیل از سایر برادرانش بزرگتر بود و در روزگار حیوت پدر بزرگوارش رحلت

کرد .

مرگ اسماعیل بی اندازہ بر امام (ع) سخت شد و بی نہایت اظہار اندوہناکی

فرمود و بر کفن او بخط مبارکش نوشت اسماعیل یشہد ان لاله الااللہ (اسماعیل بہ

یگانگی خدا گواہی میدہد) .

و در حدیثی وارد شدہ حضرت صادق (ع) فرمود از خدا میخواستہم اسماعیل پس

از من بمقام امامت نائل گردد ولیکن او نخواست و بجای اسماعیل منزلت دیگری بمن

اعطا فرمود و آنمقام این بود اسماعیل نخستین دہ نفریست از یاران خود کہ فردای

قیامت محشور میشود .

و از آنعدہ است عبداللہ بن شریک کہ وی پرچمدار او بودہ .

مؤلف گوید ما در این کتاب ، نخست عنوان ترجمہ بنام اسماعیل بن موسی

آغاز کردیم و حال آنکہ اسماعیل بن جعفر از او مشہورتر و بزرگتر بودہ

برای اینکه کتاب حاضر ترتیب داده شده برای آنها که بعلم و کتاب معروفند و مسلماً اسماعیل بن موسی از این نقطه نظر اولویت بر اسماعیل بن جعفر دارد .
نگارنده گوید عمدة الطالب مینویسد کنیه اسماعیل بن جعفر الصادق (ع) ابو محمد و مادرش فاطمه دختر حسین اثرم فرزند حسن بن علی بن ابیطالب (ع) بود و خود او به اسماعیل اعرج شهرت دارد و از فرزندان دیگر آنحضرت بزرگتر و پیدرار جمندش او را بی نهایت دوست میداشت .

اسماعیل در حیوت پدرش در محله عریض وفات یافت جنازه او بوسیله عده بسیاری که او را روی دوش گرفته بمدینه آوردند در بقیع مدفون ساختند .
اسماعیل سال ۱۳۳ هجری و بیست سال پیش از رحلت پدر بزرگوارش وفات یافت و در سال ۱۱۰ هجرت متولد شده بود و بیست و سه سال عمر داشت . و دو فرزند بنام محمد و علی داشت و عقب اسماعیل از این دو نفر است محمد همانکسی بود که همواره علیه حضرت موسی بن جعفر (ع) در نزد خلفا سعایت میکرد و موجبات شهادت آنحضرت را بوجود میآورد مخصوصاً در نزد هرون سعایت از آنحضرت را بجائی رسانیده که بوی گفت تا بحال خیال نمیکردم دو خلیفه در روی زمین حکومت کنند و برای هر دو هم مالیات از اطراف آورده شود .

هرون گفت وای بر تو مگر غیر از من خلیفه دیگری هم وجود دارد ؟

گفت آری موسی بن جعفر (ع) .

هرون پس از آنکه از این موضوع بی اصل اطلاع پیدا کرد در صدد شهادت آنحضرت برآمد شیخ مفید در ارشاد مینویسد حضرت صادق (ع) از مرگ اسماعیل سخت اندوهناک شد بطوریکه بدون عبا پیشاپیش جنازه حرکت میکرد و چندین مرتبه دستور داد جنازه او را بزمین گذاردند و کفن از صورتش برداشت و با چشم اندوه بصورت وی نگران شد .
غرض اصلی امام (ع) از اینعمل آن بود تا آنها که خیال میکردند وی امام پس از حضرت صادق (ع) است یقین کنند که وی رحلت کرده و پس از آن هیچگونه شبهه در حیات معظم له برای آنها باقی نماند .

لیکن متأسفانه بر اثر دسیسه مخالفان باز هم عده از بیگانگان که هیچگونه ارتباط

نزدیکی با امام (ع) نداشتند و حتی روایتی هم از آنحضرت نقل نکردند امامت اسماعیل را وسیلهٔ پیش بردن مقاصد شوم خود نمودند و گروهی از بیچارگان را از راه حقیقت منحرف ساخته چنانچه در این عصر هم عدهٔ بهمان گمراهی باقی هستند .

نگارنده گوید کتب چندی دربارهٔ فرقه اسماعیلیه و عقائد آنها نوشته شده از جمله اعلام اسماعیلیه تالیف مصطفی غالب و قلائد الجواهر تالیف میرزا محمدخان عباس رفعت که هر دو از معاصرینند .

ذیلا مناسب است با جمالی از تاریخچه اسماعیلیه اشاره کنیم .

اسماعیلیه را با سامی مختلفی میخوانند قرامطه، باطنیه، مزدکیه، تعلیمیه، ملاحده مرَبِیَه، سَبِعیه، بابکیه، محمره، و مسلما برای هر یک از نامهای مذکور وجه تسمیه معینی است که در محل خود ذکر شده و بطور کلی همگی را اسماعیلیه میگویند .

چنانچه در این زمان دو فرقهاند آقاخانیه که امامت را در بازماندگان اسماعیل میدانند دیگری بهره‌ها بضم با که امامت را در فرزندان اسماعیل میدانند تا منتهی به امامی شود که او را امام منتظر میگویند .

اسماعیلیه امامت را منحصر بهفت نفر میدانند علی بن ابیطالب، حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و محمد بن اسماعیل و محمد را امام قائم میدانند که بعدها ظاهر خواهد شد .

و معتقدند موقعیکه محمد ظهور کند دین محمد را نسخ کند و آئین جدیدی بیاورد و فرمودهٔ پیغمبر را که فرموده لوقام قائمنا لعلمهم القرآن جدیداً اگر قائم ما قیام کند بمردم از قرآن تازه‌ایکه میآورد میآموزد، دلیل بر عقیده خود میدانند .

و معتقداند اسماعیل امام منصوص پس از پدر بزرگوارش بود و مرگ او موجب سقوط اعتبار نص نیست زیرا نص بقهقهرا بر نمی‌گردد .

آنان اسماعیل را زنده میدانند و معتقداند اسماعیل نمرده بلکه سیاست حضرت صادق (ع) چنان اقتضا کرد برای اینکه خلیفهٔ او از چنگال مخالفان محفوظ بماند او را مرده قلمداد نماید و عدهٔ نزد خلیفه عباسی مرگ او را گواهی کردند موجبات خرسندی خلیفه را ایجاد نمودند .

دعات اسماعیلی معتقدند همه شهرها باید از وجود آنها بهره‌مند گردند و مراتب دعات مزبور بدوازده قسمت تقسیم شده :

- ۱ - ناطق : کسی است که رتبه تنزیلی احکام بتوسط او جاری میگردد .
- ۲ - اساس : کسی است که مرتبه تاویلی احکام بعهدہ اوست .
- ۳ - امام : امر و نہی کارها بعهدہ اوست .
- ۴ - باب : رتبه فصل الخطابی را داراست .
- ۵ - حجت : رتبه حکم از نظر حق و باطل بعهدہ اوست .
- ۶ - داعی البلاغ : مردم را میخواند و با مخالفان احتجاج میکند و تعریف معاد با اوست .

- ۷ - داعی المطلق : او باید حدود علویہ و عبادات باطنیہ را تعریف کند .
- ۸ - داعی المحدود : تعریف حدود سفیلہ و عبادت ظاہرہ بعهدہ اوست .
- ۹ - ماذون مطلق : او باید از طالبان عہد و پیمان بگیرد .
- ۱۰ - ماذون محدود : او کسی است کہ عاشقان برویہ اسماعیلیہ را محدود میسازد .
- ۱۱ و ۱۲ - لاحق و جناح ایندو مانند وزیر برای ماذون محدوداند و در غیبت او امور مربوط بوی را اداره میکنند .

نخستین کسیکه دعوی اسماعیلیہ و باطنیہ نمود عبداللہ بن میمون فداح بودہ . وی از ملازمان امام صادق (ع) و اسماعیل بود پس از وفات اسماعیل محمد فرزند نامبرده را خدمت میکرد موقعیکہ امام صادق (ع) شہادت رسید عبداللہ منقباہ محمد را بجانب مصر برد محمد پس از چندی وفات یافت و کسری داشت عبداللہ کسر مزبور را باز دواج خود درآورد و رسماً بجای محمد حلوس کرد و از آنجا کہ از احوال مختلف مذاہب اطلاع داشت مذہبی مخصوصی برای خود اختیار نمود .

گروہی باو گرویدہ بجانب اہواز رفتہ در محلی بنام عسکر مکرم سکونت یافتہ مذہب او را ترویج کردند .

موقعیکہ مردم علیہ عبداللہ قیام کردند وی باتفاق ابو حسن اہنواری بہ مصرہ ار آنجا بشام گریختہ در سلمہ اقامت نمود و پس از مرگ او فرزندش احمد بجای پدر برقرار

شد و کم دعوت اسماعیلیہ شہرت پیدا کرد و بدستجات مختلف کہ قبلا نامبرده شد تقسیم گردید .

(۲۸) ابوہاشم اسماعیل بن محمد بن یزید بن ربیعہ ملقب بسید حمیری سراینده فاضل و با جلال و از افتخارات عالم اسلام و تشیع بود . سید از بزرگان سراینندگان عرب و ارکان فضلاء ادب بشمار میآمد . سید در فنون شعر بی نظیر بود و در سرودن قصہهای تاریخی و افسانہهای نازی مہارت بسرائی داشت . چنانچہ بگفته برخی از مورخان قصائد میمیه او سارشتری را کفایت مینمود و ہرگاہ از ساریان میپرسیدند دربار شتر خود چه داری؟ و از چه جسی بار کردہئی؟ پاسخ میداد قصائد میمیه سید حمیریست کہ اینک شتر من آنها را بدوش گرفته است . البتہ ساریان مزبور اینجملہ را از آنجہت یادآور شدہ تا ہم کثرت قصائد او را برساند و ہم تجلیلی از او بعمل آورده باشد . کلمہ سید علم بالغلبہ برای اسماعیلیست . بنابراین مناسب نیست او را از قریش یا بنی ہاشم بدانیم تا چه رسد کہ او را سید باصطلاح متاخرین قلمداد نمائیم . علاوہ براین بطوریکہ از تذکرہ ابن معتر نقل شدہ پدر و مادر سید از ناصیہا بودہ و دشمنی خاصی با علی و اولاد آنحضرت داشتہ و ہمین معنی ایجاب کردہ تا سید کاملاً اظہار نفرت و انزجار از آنها نمودہ و در بعضی از اشعار خود از آنها نکوہش کردہ .

نگارندہ گوید دانشمند معاصر در پاورقی روضات مینویسد این شاکر نوشتہ ہنگامیکہ پدر و مادر سید کہ کینہ باطنی با علی (ع) داشتند پس از نماز بامداد علی (ع) را نکوہش و سب میکردند سید از استماع این معنی ناراحت شدہ گفت :

لعن اللہ والدی جمیعا ثم اصلاهما عذاب الجحیم

خدا پدر و مادر مرا لعنت کند و آنها را بہ آتش دوزخ شکنجہ فرماید . مؤلف گوید نہ تنها پدر و مادر سید با مذهب وی مخالفت میکردند بلکہ از او در ہشکاہ سلطان وقت سعایت مینمودند و او را بزندان گرفتار میساختند . در عین حال سید دست ارمہام مقدس خود بر نمیداشت و بہمت ولایتی حضرت صادق (ع) از زندان

خلاص میشود .

سید تشیع را مایه افتخار خود میدانست و هرگاه از او می پرسیدند تو با آنکه از مردم حمیری و آنها هم که از یاران معویدهاند علاوه بر اینکه خود از ساکنان شام بشمار می آئی و آنها هم در سرکشی و ستمگری معروفند در عین حال چگونه دست از مرام تسنن برداشته و بمذهب شیعه گرائیده ای ؟

سید در پاسخ آنها میگفت آری چنانست که میگوئید لیکن آنچنان رحمت الهی شامل حال من شده و اطراف و جوانب مرا فرا گرفته که راهی جز دوستی خاندان عصمت برایم باقی نماند ، چنانچه موء من آل فرعون در عین حال که گرفتار همه گونه بیچارگی بوده دست از دامن موسی برنداشت سپس اشعاریکه مضمونشان چنین بود سرود . من مردی حمیری هستم و از آن قبیله ام نیای من رعین و برادران من ذویزن اند و آنچه بدان امیدوارم دوستی حضرت امیرالموءنین است که یقین دارم روز واپسین موجبات رهایی مرا فراهم خواهد آورد .

انی امرء حمیری حین تنسبني
ثم الولاء الذی ارجو النجاه به
جدی رعین و اخوانی ذویزن
یوم السقیمة للهادی ابی الحسن

بعضی گویند نام اولین اسماعیل که بدان موسوم گردیده سید بوده موء ید این موضوع حدیثی است که کشی در رجال از حضرت صادق (ع) روایت کرده .

هنگامیکه سید حضور انور حضرت صادق (ع) شرفیاب شد حضرت از او کاملاً احترام گذارد و فرمود مادرت ترا سید نامیده و تو همواره موفق و سید سرانندگانی سید بسجردیکه این بیانیها را استماع کرد از آنجا که کاملاً فرح و سرور بیسابقه باو دست داده بود بدیهة بعرض رسانید .

ولقد عجت لقائل لی مرة
سماک قومک سیدا صدقوا به
مانت حین تخص آل محمد
مدح الملوک ذوی الغنی لعطاءهم
فایشرفانک فائز من حبهم
علامة فهم من الفهماء
انت الموفق سید الشعراء
بالمدح منک و شاعر بسواء
والمدح منک لهم لغير عطاء
لو قد غدوت علیهم بجزاء

ما تعدل الدنيا جميعا كلها من حوض احمد شربة من ماء
 از گوینده بسیار دانا و فهمیده در شگفتم که هنگامی بمن فرمود کسان توترا سید
 نامیده و تو درکار خود موفق و بزرگسرایندگانی تو سراینده و ویژه خاندان محمدی
 و تو مانند سراینندگان دیگر نیستی آری چنین است اگر تو شهریاران را ستایش میکنی
 بد طمع جائزه آنهاست و اگر خاندان محمدر را میستایی چشمداشتی به بخشش ظاهری
 آنها نداری اینک مژده باد ترا که بر اثر محبت و علاقه‌ایکه بدانها ابرازمیداری رستگار
 شده و بجائزه بیزوال آنان مفتخر گردیده زیرا تمام دنیا با جرعه آبیکه روزواپسین
 از حوض کوثر که اختیارش بتمام معنی بدست پیغمبر اکرم است بنوشی برابر نمیشد
 از حدیث مزبور چنانچه گفتیم استفاده شد مادرش ویرا بنام سید نامیده لیکن
 باید گفت سید علم بالغلبه برای اوست نه نام اصلی او .
 سید پیش از آنکه از برکات انفاس حضرت صادق (ع) بهره‌مند شود مذهب
 کیسانیه (۱) را شیوه خود قرار داده بود و محمد بن الحنفیه را پیشوای خود میدانست .
 علاوه براین از شرابخواری امتناع نداشت و سر از باده مینا گرم میکرد و لب از
 لب ساغر شیرین میساخت تا آنکه خدا یمتعال و پیرا مورد توجه قرار داد و نعمت ایمان
 بولایت اهل بیت را نصیب او فرمود و بدینوسیله از شکنجه دوزخ رهائی یافت .
 ذیلا مناسب است موضوع تبصر و توجه او را بمقامات عصمت و طهارت مطابق با
 حدیثی که از ابوجعفر محمد بن نعمان ملقب بمؤمن الطاق روایت شده ایراد نمائیم .
 او میگوید موقعیکه سید در کوفه بود و بیمار شده بود عیادت او رفتم دیدم
 صورتش سیاه گردیده و سیاهی چشمش پیدا نیست و جگرش از تشنگی شعله‌ور شده .

(۱) کیسانیه پیروان مختار بن ابی عبیده نفعی بوده که نام کسان خوانده
 میشده و محمد حنفیه را امام میدانند و معتقداند که وی در کوههای رضوی واقع بس مکه
 و مدینه زیست دارد و همانجا تغذیه میکند و دو سر از طرف راست و چپ بحفاظت او
 میپردازند و بدانحال سر میرد تا موقعیکه حروح کند و وظیفه خاص خود را عملی سازد .

این حالت را که از او مشاهده کردم بلافاصله بحضور حضرت صادق (ع) شرفیاب شدم، حضرت صادق (ع)، در آن اوقات که تازه از نزد خلیفه بازگشته بود در کوفه تشریف داشت.

بعرض رسانیدم فدای شما شنیدم سید بیمار گردیده بعیادت او رفتم و او را به بدترین احوالی که چنین و چنان بود مشاهده کردم.

حضرت دستور داد تا مرکبش را آماده کرده سوار شد ما هم در پی آنحضرت حرکت کرده تا وارد خانه شدیم.

پس از ورود دیدم عده‌ئی اطراف او را گرفته و چشم بسرانجام کار او دوخته‌اند حضرت صادق (ع) در بالین او نشست سید را صدا زد، سید دیدگانش را گشود و با کمال بیچارگی بصورت آنجناب نگران شد لیکن توانائی سخن گفتن نداشت.

حضرت وی را مورد عنایت قرار داده لبهای مبارک را که حاکی از خواندن دعائی بود بحرکت در آورد خطاب باو فرمود:

ای سید سخن حق بگو یعنی دست از امامت محمد حنفیه بردار و به پیشوائی و ولایت ما اقرار کن تا خدا بیچارگی ترا برطرف سازد و مشمول رحمت خود قرار دهد و ترا وارد بهشتی فرماید که دوستان خود را از نعمت آن بهره‌مند میسازد.

سید بلافاصله بسخن در آمد و بدیهه بعرض رسانید.

و ایقنت ان الله یعفو و یغفر	تجعفرت باسم الله والله اکبر
به و نهانی سیدالناس جعفر	و دنت بدین غیر ما کنت دانیاً
والا فدینی دین من یتنصر	فقلت فهینی قد تهودت برهه
الی ما علیه کنت اخفی و اضر	فلست بعاد ما حییت و راجعا
و ان عاب جهال معایا و اکثروا	و لا قائلًا قولاً لکیسان بعدها
علی احسن الحال یقفی و یوتر	و لکنه مما مضی لسبیلہ

بعنایت حضرت صادق (ع) که نام شریفش جعفر است بنام خدا آغاز میکنم و او را از هرگونه تعریفی بزرگتر و بالاتر میدانم و یقین دارم که خدا از کرده گناهکاران چشم پوشی میفرماید و آنها را می‌آمزد اینک بدینی گرائیدم که پیش از این از نعمت آن

محرورم بودم و مرا بزرگ مردمان جعفر بن محمد از داشتن چنان دینی باز داشت من خواسته آنجناب را بسر و چشم خود پذیرفتم و بعرض رسانیدم چنان پندارید چندی یہودی بودم اینک از آن مذهب پوشالی به آئین تنصر کہ ولای خاندان عصمت باشد گرویده و آرزومندم تا هنگامیکہ زندہ ہستم بہ آئینی کہ قبلا دل بستگی بدان داشتم باز نگردم و آنرا رویہ خود قرار ندہم و بعد از آن دم از گفتہ کیسانی نزنم و بعیب جوئی نادانان کہ مرا شماتت کنند توجہی ننمایم و آخر عمر را بہ بہترین طرزی کہ خواستہ پیشوای حق است بسر برم .

مناقب الطاہرین نقل میکند .

سید حمیری اظہار میداشت موقعی حضور حضرت صادق (ع) شرفیاب شدم بعرض رسانیدم من عمرم را در راہ محبت شما و بیزاری از دشمنان شما بہ آخر رسانیدم و در اینراہ از هیچگونہ کوشش دست برنداشتم و برای خاطر شما از سیم و زر دنیا اعراض کردم . اینک اطلاع پیدا کردہ حضرت شما فرمودہ اید ابوہاشم هیچگونہ ارزشی ندارد و خدمات او مقبول پیشگاہ ما نمی باشد ؟

حضرت صادق (ع) در پاسخ او فرمود مگر این اشعار سرودہ تو نیست ؟

حتی متی و الی متی و کم المدی یابن الوصی و انت حی ترزق

تتری برضوی لاتزال و لا تری و بنا الیک من الصباة اولق

تاکی و تا چند و تا چہ مدتی باید همچنان بہ تنہائی سربری و مرزوق نعمت پروردگار خود باشی و در کوهہای رضوی زیست نمائی و کسی ترانبیند و چشم آرزومند ما در انتظار تو از حدقہ بیرون آید و محنون وار ما را در انتظار مقدم خود باقی بدار و تو با این سرودہہای خودت ثابت میکنی کہ محمدابن حنفیہ در کوه رضوی زیست دارد و نمرده است و دو پلنگ در دو طرف او بحمایت وی مشغولند و او شب و روز از نعمت خدا بہرہمند است .

پس ایوای بر تو رسول خدا و علی و حسن و حسین کہ برتر و بالاتر از او بودند ہمگی در گذشتند و رشتہ الفت را از اینجہان بریدند بنابراین چگونہ ممکن است محمد

نمیرد و همچنان زنده باشد .

سید گوید پس از شنیدن چنان سخنی بعرض رسانیدم آیا شما برای مرگ محمد دلیلی دارید ؟

امام (ع) فرمود آری پدرم بمن اطلاع داد که من بدست خود محمدرادر سرزمین بقیع بخاک سپردم .

سپس حضرت از جای حرکت کرد دست سید را گرفته وارد قبرستان بقیع شده کنار قبر محمد آرام گرفت دست مبارکش را روی گور محمد گذارده دعائی خوانده بلافاصله قبر شکافته شد ناگهان مرد سالخورده‌ئی که موی سر و ریشش سپید گردیده از قبر سر برداشت و میگفت :

ای ابوہاشم آیا مرا می‌شناسی ؟

— آری من محمد حنفیہام .

بدانکه امام پس از حسین بن علی ، رین العابدینست و پس از او محمد بن علی الباقرو پس از او امام واجب الطاعه این آقای بزرگوار است .

گویند بلافاصله بقبر خویش بازگشته و خاک قبر بصورت اولین خود درآمد .

سید از دیدن این شاهکار ولایتی از کرده خود توبه کرد و این اشعار را که قبلا

ایراد کردیم بیان کرد (تجعفرت باسم الله والله اکبر) الخ .

محمد بن ابوالقاسم طبری صاحب کتاب بشارة المصطفی لشیعۃ المرتضی بسند خود

از محمد بن جبله روایت کرده هنگامی سید حمیری و جعفر بن عفان طائی نزد ماحضور داشتند .

سید بجعفر گفت وای بر تو ، تو این شعر را درباره آل محمد گفته‌ئی ؟

ما بال بیتکم یخرب سقفه و ثیابکم من ارزل الاثواب

خطاب به آل عصمت میگوید چرا پیوسته سقف خانهای شما خرابست و خرابه

نشینید و چرا جامه‌های شما از کهنه‌ترین جامه‌هاست یعنی همیشه اسیر و زیر دستید

جعفر گفت مگر این شعر من چه ایرادی دارد ؟

سید گفت موقعیکه از ایراد مدح عاجزی ساکت باش آیا شایسته است آل محمد را

با چنین شعر نامناسبی توصیف کرد ؟

آری باید پوزش ترا بپذیرم زیرا طبع و کمالات تو بیش از این استعداد نداشت و
سرمایهات افزون تر از آن نبود .

لیکن من قصیدهء دربارہء خاندان عصمت بعرض رسانیده ام کہ ننگی را کہ بصورت
ظاهر از سرودهء تو بدامنشان نشسته پاک میسازد منظورش قصیدهء ذیل است کہ برخی
از آن آورده شده :

اقسم باللہ وآلائہ	والمرء عما قال مسؤل
ان علی بن ابیطالب	علی التقی والبر مجبول
وانہ ذاک الامام الذی	لہ علی الامۃ تفضیل
یقول بالحق و یعنی بہ	و لا تلهیہ الاباطیل
کان اذا الحرب مرتہا القنا	و احمت عنہا البہالیل
یمشی الی القرن و فی کفہ	ابیض ماضی الحد مصقول
مشی العفرنی بین اشبالہ	ابرزہ للقص الغیل
ذاک الدی سلم فی لیلۃ	عئید میکال و جبریل
میکال فی الف و جبریل فی	الف و یتلوہم سرافیل
لیلۃ بدر مددا انزلوا	کانہم طیر ابانیل
فسلموا لما اتوا حدوہ	و ذاک اعظام و تجیل

سوگند بخدا و نعمتہای بی زوال او کہ آدمی در برابر کلیہء سخنانیکہ میگوید
مسئولیت دارد و باید از عہدہء درستی آنها کاملا بر آید بنا براین با عقیدہ صحیح
و با توجہ باینکہ (میگویم و می آیمش از عہدہ برون) معترفم کہ طینت علی بن ابیطالب
و سرشت اصلی آنحضرت بر پرهیزکاری و نیکوکاری بوده و همانا او پیشوای برحق است
کہ بر تمام پیروان اسلامی برتری دارد علی سخن میگوید و از حق پشتیبانی میکند و
سخنان بی اصل دیگران او را از ابراز حق باز نمیدارد . علی بزرگی نود کہ چون آتش
جنگ شعلہور میشد و نیزہء خونخوار خود را بدست میگرفت ، مردان دلاور را بیچارہ
و زبون میساخت . با شمشیر صیقلی خود کہ چون برق جہندہء میدرخشید بجانب کارزار

روان میشد و چون شیرژیانی به‌مراه بچگان خود از نيزار لشکریان خویش بیرون می‌آمد و با شمشیر کشیده بجانب شکارگاه خود رهسپار میشد . علی همان پیشوای نامداری است که در آن شب جبرائیل و میکائیل و اسرافیل هر یک به اتفاق هزار فرشته رحمت بر او سلام کردند آری آن شب شب بدر بود که برای پشتیبانی او مانند ابابیل که گروه ابرهه را نابود ساختند بمددکاری او آمدند و بعنوان احترام و شخصیت و بزرگواری او بوی تهنیت گفته و از قدمهای مؤثر او که برای اعلاء کلمه حق برداشته پیروی نمودند .

سید پس از آنکه قصیده خود را برای جعفر قرائت نمود اظهار داشت اینچنین قصیده باید در شان اهل بیت پیغمبر گفت و اما شعریکه تو سروده شایسته مردم ناتوان و ناچیز است .

جعفر از جای برخاسته سر او را بوسید و اظهار داشت :

سوگند بخدا تو در شعر و سرایندگی مانند سری و ما مانند دم .

مؤلف گوید ناگفته نماند جعفر نیز از بزرگان سرایندگان اهل بیت است و اصحاب ما مرثی سوزناک و ارزنده از او درباره اهل بیت نقل کرده‌اند و مخصوصاً حضرت صادق (ع) از او درخواست میفرمود تا قصائدی در مرثی اهل بیت بسراید .

در عین حال بحکم ان الجواد قدیکبوا اسب تیزتک گاهی سکندری میخورد (طبع رسای نامبرده طغیان کرد و چنان شعری سرود و کاری کرد که سید را متأثر ساخت و آنچنان درباره او قضاوت نمود .

خلاصه با توجه بسروده‌های ارزنده او شکی در بزرگواری سید نخواهیم داشت و او را با مرتبه عظیمی که داشته میشناسیم و میدانیم مشارالیه گفتار و سروده‌هایش را با خلوص عقیده می‌گفته و میسروده و براستی از در توبه در آمده و به امامت و ولایت اهل بیت عصمت اعتراف نموده و خود را فدائی اهل بیت قرار داده .

از تذکره ابن معتر نقل شده وی پس از آنکه سید را بعنوان سراینده زیباچهره و تنومند و خوش طبع و نیکو روش ستوده و سروده‌های او را محکم و پر مغز معرفی کرده و او را از سایر سرایندگان توانا تر به اخبار عرب و مناقب آل اطهار نامبرده افزوده است .

سید کلیه فضائل امیرالمؤمنین علی (ع) را که از منابع معین بدست آورده در سلک نظم در آورده و بلباس سروده‌های رقیق و طریف که تازگی آنها زبانزد عوام و خواص بوده ملبس ساخته .

سید علاوه بر آنکه قصائد خود را بستایش از حضرت امیرالمؤمنین زینت میداده و زبان بمدایح اهل بیت عصمت میگشاده از دشمنان ایشان نفرت و انزجار داشته و تا جائیکه توانائی داشته آنها را هجو میکرده و آنها هم چون تاب زبان نیرومندا و رانداشته که بتوانند در برابر او ایستادگی کنند و عکس العمل نشان دهند ناچار بر او دست نمی یافته و هجو او را برای خود میخریدند .

بهمین مناسبت اصمعی ناصبی دربارہ او میگوید .

اگر نه این بود سید ، صحابه را بزبان شعر نکوهش میکرد و از آنها بزشتی یاد میکرد میگفتم در طبقه خودش بالا دستی نداشت .
اری ((فضل آنست که دشمن بوی آرد اقرار))

از تذکره سابق الذکر نقل شده در روزگار سید دو نفر شیعه و سنی بنزاع پرداختند و از آنجا که سرانجام نزاعشان بجائی منتهی نهد قرار گذاردند قضاوت را بعهدہ نخستین کسی گذارند که باوی ملاقات نمایند .

اتفاقا سید که سوار بر اسب سیاه رنگی بود با آنها ملاقات نمود نامبردگان که میبایست طبق قرارداد به نخستین شخص امر قضاوت را موکول نمایند بدون آنکه باوی سابقه آشنائی داشته باشند و بدانند پایه و مایه علمی او تا چه اندازه ایست بجانب وی رهسپار گردیده .

مرد شیعه پیشقدم شده اظهار داشت .

ای مرد ، خداکار ترا اصلاح کند ماجرائی بین من و این مرد که منتهی به نزاع شده اتفاق افتاده باین توضیح که من میگویم علی (ع) پس از رسول خدا! (ص) برترین مردم است .

سید فهمید مقصود او چیست بدون اندک تاملی گفت تو چنین میگوئی پس این

ولد زنا چه میگوید .

مرد سنی از استماع چنین سخنی بی‌نهایت شرمند شد چه فهمید سید باجملهٔ مزبور هم افضلیت علی (ع) را اثبات نمود و هم بزنا زادگی آن سنی اعتراف نمود. از کتاب تذکره و برخی از تواریخ دیگر نقل کرده‌اند در روزگار سید پیش آمدی بوقوع پیوست ناچار سید برای اقامهٔ شهادت بمحضر سوار بن عبدالله قاضی بغداد حضور پیدا کرد.

قاضی پس از آنکه سید را شناخت شهادت او را نپذیرفت و گفت مگر تو آن نیستی که با بزرگان از گذشتگان بدشمنی برخاسته‌ای.

گفت آری، لیکن باید دانست که دشمنی من بر اثر آنستکه دوستان خدا از آنها نفرت داشتند و با آنان دشمنی میکردند.

قاضی از استماع این پاسخ بشدت خشمناک شد و گفت بر خیز ای رافضی سوگند بخدا گواهی تو قابل پذیرش نیست سید. از جای برخاست و این دو شعر را بالبدیهه در نکوهش او سرود:

ابوک بن سارق عنزالنبی
و امک بنت ابی الجحدر
و نحن علی رعمک الرافضون
لاهل الضلالة والمنکر

پدر تو بز مادهٔ پیغمبر را دزدید و مادر تو هم دختر ابوالجحدر است و ما اگر چه بکمان فاسد و بر خلاف انتظار تو رافضی هستیم لیکن رافضی باین معنائیم که از گمراهان و منکران که دشمن مقامات عصمت و طهارتند دست برداشته‌ایم علاوه بر آن قصائد و سروده‌های بسیاری در هجو او سروده و همه را برای او فرستاد.

چو شاعر برنجد بگوید هجا
بماند هجا تا قیامت بجا

قاضی که از هجویات او باخبر شد خواست تا از وی نزد منصور شکایت نماید. برخلاف انتظار سید پیش از قاضی با خلیفه ملاقات کرد.

موقعی که قاضی بار یافت دید سید نزدیک خلیفه نشسته و این ابیات را برای او میخواند:

یا امین الله یا منصور
یا خیر الولاة
ان سوار بن عبدالله
من شر القضاة

لکم غیر موات	نعثلی جملی
فجرۃ من فجرات	جده سارق عنز
من وراء الحجرات	و ابن من کان ینادی
اننا اهل هنات	یا ہنایۃ اخرج الینا
لہ شرالطارات	فاکفنیہ لا کفاه
نت مواریت الطغایۃ	سن فیہا سنۃ کا
قومہ والصدقات	اطعم اموال الیتامی

ای امین خدا وای منصور و ای بہترین والیان باید بدینوسیله بتو گوشزد نمایم کہ سوار بن عبداللہ از بدترین داورانست زیرا او نعثلی و جملی (۱) است و باشما در هیچ امری موافقت ندارد نیای او بزماہ پیغمبر را دزدید و خود او یکی از نمونہہای کار زشت است و زادہ کسی است کہ از پشت در خانہہا فریاد میکرد ای کسیکہ تمایل بہ کار ناپسند داری اینک بخانہ ما وارد شو کہ ما خود امادہ آنکاریم . ای خلیفہ شر او را از سر ما بیچارگان کوتاہ کن کہ خدا شر زنان مست سیر از شوہر را از او کفایت ننماید چہ انکہ او از اختیارات داوری خود بر خلاف منظور استفادہ کردہ و رویہ سرکشان را ترویج نمودہ و مالیہ بی پدران و صدقات و مالیات این و آنرا در میان کسان خود بخش نمودہ .

منصور از ہجو ملیحی کہ سید از مشارالیہ کردہ بود بی نہایت شاد شد لیکن چون متوجہ گردید قاضی سخت ناراحت گردیدہ و اندوہناک شدہ از جهت تسلیت وی فرمان داد تا آشتی در میانشان برقرار کردد و وحہ المصالحہ را عبارت از قصیدہ تعیین کرد تا سید در ستایش قاضی بسراید .

سید طبق فرمان خلیفہ اشعاری مشتمل بر ہجو ملیح دربارہ وی سرود .

برخی بمناسبت موضوع مزبور اظہار داشتہ اند

(۱) نعثل منسوب بہ مردیست از مردم مصر کہ ریشی بلند داشت و شباہت کامل بہ عثمان میرسانید جملی ہم منسوب بہ جنگ جمل است کہ بین علی و عایشہ و دیگران اتفاق افتاد .

قاضی نامبرده در بصره سکونت داشت پس از آنکه سید وی را هجو کرد قاضی نامه بخلیفه نوشت و در آن نامه مخصوصا متعرض شد .

سید رافضی است و عقیده مند بر رجعت است و متعه را مباح میداند . منصور پس از آنکه نامه او را قرائت کرد در پاسخش نوشت :
ما ترا داور در میان مردمان قرار داده ایم نه آنکه از آنان سعایت نمائی و عیبجوئی کنی .

منصور پس از وصول این نامه ویرا از داوری بصره عزل کرد و قباله یکی از مزرعه‌ها را برای هزینه زندگی سید بنام وی امضاء نمود .

نگارنده گوید سید معاصر در پاورقی روضات مینویسد سید در پیشگاه ابو جعفر منصور دومین خلفاء عباسی متوفی ۱۵۸ هجری موقعیت خاصی داشت چنانچه آزادی ریان باو داده بود تا هر چه بخواهد بگوید .

مؤلف گوید راغب اصفهانی در محاضرات گوید سید حمیری گفته :
هنگامی رسول خدا را در خواب دیده در باغ سبز و خرمی که درختان حرماى آن سربفلک کشیده و در کنار آن سرزمین کافور مانندی است که درختان بسیاری در آن دم از طراوت و سرسبزی میزنند .

رسول خدا (ص) بمن فرمود میدانی این نخلستان از کیست ؟

عرض کردم خیر از صاحب آن اطلاعی ندارم .

فرمود این نخلستان از امرؤ القیس است .

اینک نخلهای آنرا از آنجا بیرون آور و در این زمین بکار .

سید گوید چنانچه امر فرموده بود بجای آوردم .

فردا بامداد برای تعبیر خواب خود نزد ابن سیرین رفته حوام را برای او نقل کردم .

پرسید آیا شعر میگوئی ؟

پاسخ دادم خیر سراینده نیستم .

ابن سیرین در تعبیرش گفت بزودی نعمت سرآیندگی بتو تفویض خواهد شد چنانچه

مانند امروء القیس اشعار بلند و خوش مضمون بسرائی با این تفاوت که هر چه بگوئی در ستایش اهل بیت اطهار علیهم السلام است .

سید گوید بمجردیکه از نزد ابن سیرین خارج شدم زبانم بسرودن اشعار آبدار کویائی یافت .

مؤلف گوید از تمام مطالبی که درباره سید گفته شده باین نتیجه میرسیم که وی بزرگی جلیل‌القدر بوده و سرانجامش به نیکی گرائیده و در اینخصوص قولی است که جملگی برانند .

و میتوان گفت بهترین اشعارش قصیده مشهور اوست که ذیلا مطلع آنرا ایراد خواهیم کرد .

سید در این قصیده کاملا حقیقت تولی دوستی محمد و آل محمد و تبری و بیزاری از دشمنان و مخالفان آنرا ابراز داشته و با طبع رسای منحصر بفردش ستایش آل محمد را بعالیترین طریقی بیان نموده :

طامسة اعلامه بلقع

لام عمرو باللوی مربع

ام عمر و در محل لوی خانه‌ئی دارد که پایه‌های آن ناپدید گردیده و زمینی خالی

مانده .

این قصیده مشتمل بر پنجاه و اندی بیت است .

و همین قصیده کافی برای موقعیت و منقبت اوست . زیرا تا کنون برای هیچ شعر و قصیده، از ناحیه، مقدسه اهل بیت حدیثی حاکی از اهمیت حفظ آن وارد نشده جز برای قصیده، عنیه سید .

کسی در ذیل حدیثی طولانی از سهل بن ذبیان از حضرت رضا (ع) رواست کرده هنگامی آنحضرت در حوای حضور رسولخدا (ص) شرفیاب شد حضرت قصیده، مزبور را مکرر برای امام هشتم ایراد فرمود تا حفظ نمودند .

رسولخدا پس از این توصیه فرمود تا قصیده را بخاطر بسپارند و محصوها دستور دادند شیعیان‌شان بگویند تا آنرا حفظ کنند و اخیرا فرمود کسی که قصیده، مزبور را حفظ کند من بهشت را برای او تضمین مینمایم .

نگارنده گوید سید معاصر در پاورقی مینویسد روایت مزبور را مولف بتوسط مجالس المؤمنین از کشی نقل کرده و حال آنکه روایت مزبور در رجال کشی که اکنون در دست ماست نقل نشده و ممکن است قاضی شهید بنسخه از رجال مزبور که مشتمل بر حدیث فوق بوده دست یافته باشد .

و افزوده عده از علماء قصیده مزبور را شرح و تخریس نموده اند . مؤلف گوید در کتاب مجالس شیخ نقل شده یکساعت پیش از وفات ، سید حمیری بحالت اغما در آمد چنانچه صورتش سیاه گردید پس از آن بحالت عادی در آمده در حالیکه چهره اش به بهترین طرزی درخشان و نورانی بود .

پس از آن از مجالس المؤمنین نقل کرده بمجردیکه چهره سید رو به سیاهی گذارد شیعیانی که حضور داشتند اندوهناک شده و جمعی از ناصیها شادمان گردیده و اظهار میداشتند اینست سرانجام کسی که خود را فدائی علی و اولاد او مینماید .

در همان حالت نزع که آخرین لحظات را پشت سر میگذارد علی (ع) که بیالین هر مؤمن و فاسق ظاهر میشود بیالین وی نیز حاضر شد .

ایکه گفتمی فم یمن یرنی
جان فدای کلام دلجویت

کاش روزی هزار مرتبه من
مردمی تا بدیدمی رویت

سید که از همه جا دستش کوتاه بود با بیچارگی هر چه تمامتری بجانب مولی علی (ع) توجه کرده با کمال عجز و ناتوانی و با بیانی که حاضران شنیدند بعرض رسانید اهکذا یفعل باولیاءکم یا امیر المؤمنین آیا با همه دوستانتان اینگونه رفتار میشود ؟

در آنحال مشمول عواطف مقام ولایت مآب قرار گرفته چهره اش چون ماه تابانی درخشان گردید و دیدگان را کشوده ابیات زیر را بافتخار حالتی که برای او پیش آمد کرد انشاد نمود .

احب الذی من مات من اهل وده
تلقاه بالبشری لدی الموت یضحک
و من مات یهوی غیره من عدوه
فلیس له الا الی النار مسلک
ابا حسن افدیک نفسی و اسرتی
و مالی و ما اصبح فی الارض املک

ابا حسن انی بفضلک عارف
 و انت وصی المصطفی و ابن عمه
 موالیک ناج موءمن بین الہدی
 و لاح لحانی فی علی و حزبه

و انی بحبل من ہواک لممسک
 و انا نعادی مبغضیک و نترک
 و قالیک معروف الضلالة مشرک
 فقلت لحاک اللہ انک اعفک

دوست میدارم دوستان علی (ع) را زیرا میدانم هر دوستی که از او در گذرد باو
 مژده بہشت میدهند و او شادمان و خندان از دنیا میرود و کسی کہ بمیرد و محبت
 دشمنان او را در دل داشته باشد مسلماً سرانجام او بہ دوزخ منتهی خواهد شد . ای
 ابوالحسن جان و مال و خاندان و آنچه در اختیار دارم فدای شما باد . ای ابوالحسن
 من بہ برتری شما معترفم و بریسمان استوار ولایت شما چنگ زده‌ام و یقین دارم شما
 جانشین پیغمبر اکرم و پسر عموی او هستید و با دشمنان شما دشمنی می‌نمائیم و انها را
 کہ مایہ نفرت ما هستند از دست میدہیم . دوستان شما اہل نجاتند و موءمنی هستند
 کہ نور ایمان و ہدایت سراپای وجودشانرا فرا گرفته و بدگوی شما افرادی هستند گمراہ
 و مشرک ، کسی کہ از من در خصوص محبت شما و خاندانتان عیبجوئی میکند خواہم گفت
 خدا ترا لعنت کند تو آدم احمق و دیوانہ هستی نمیدانی با چه مقامی پیوند دارم .
 صاحب بشارۃ المصطفی بسند خود از محمد بن رشید نقل کرده او گفت آخرین شعر
 را کہ سید سرود یکساعت پیش از مرگش بود آنہم هنگامیکہ بحالت بیہوشی درآمده بود
 و چہرہ اش تیرہ گردیدہ پس از انکہ بہبودی یافت و صورتش درخشان شد اشعار مزبور
 را کہ آخرین سرودہ‌های او بود انشاد کرد .
 و از حسین بن علوان نقل شدہ وی گفت :
 در بیماری کہ سید بر اثر آن درگذشت بعیادت او رفتم دیدم پاهایش را بطرف
 قبلہ کشیدہ وعدہ از ہمسایگانہ اطراف او را گرفته‌اند .
 سید مرد زیباچہرہ بود لیکن در انحال مشاہدہ کردم نقطہ سیاهی در چہرہ اش
 نمودار شد فاصلہ نشد تمام چہرہ او را فرا گرفت شیعیانی کہ حضور داشتند از این
 پیش آمد سخت ناراحت شدند و از آنطرف ناصبیہا از این امر برخلاف انتظار خوشحال
 گردیدند اندکی نگذشت از همان محل کہ نقطہ سیاہ ظاہر شدہ بود نقطہ سپید رنگی

آشکار گردید و در اندک وقتی تمام چهره‌اش را فرا گرفت چنانچه رخسارش از نورانیت میدرخشید .

سید از این عنایتی که باو شده بود خندید و گفت :

لا ینجی محبه من هنات	کذب الزاعمون ان علیا
و عفانی الاله عن سیئات	قدو ربی دخلت جنه عدن
و توالوا علی حتی الممات	فابشروا الیوم اولیاء علی
واحد بعد واحد بالصفات	ثم من بعده توالوا بنیه

دروغ گفته آنها که با اندیشه فاسدشان پنداشته‌اند علی (ع) دوستش را از بیچارگیهای عالم دیگر نمیرهاند سوگند بخدا با آن حالی که داشتم وارد بهشت جاویدان شدم و خدا هم به بزرگواری خود و شخصیت حضرت مولی (ع) از کرده‌های ناپسند من درگذشت . امروز دوستان علی (ع) را مژده دهید و خاطرنشان سازید تا دقیقه آخر دست از دوستی علی (ع) برندارند و پس از او فرزندان را یکی پس از دیگری با صفات مشخصه‌ایکه دارند دوست بدانند .

صاحب مجالس المؤمنین متعرض است سید سال ۱۷۳ یا ۷۹ هجری در شهر بغداد و در روزگار خلافت رشید وفات یافته ثروتمندان شیعه که در کوفه ریست داشتند پس از آنکه از رحلت وی اطلاع یافتند هفتاد کفن گران بها برای او فرستادند لیکن رشید هیچیک از آنها را نپذیرفت و خود از مال مخصوصش کفنی برای او تهیه کرد و مهدی عباسی بنوعی که شیعیان بر مردگان خود نماز میگذارند بر جنازه او نماز گذارد . نگارنده گوید دانشمند معاصر در پاورقی مینگارد پس از آنکه رشید از درگذشت سید اطلاع پیدا کرد برادرش علی بن مهدی را بحصور طلسمه چند کفن گران بها با مقدار زیادی بوی خوش بوی داده تا حسد و برا کفن نماید و کفنهای دیگر را پس فرستد .

علی بن مهدی حسب الامر بدن سد را کفن کرد و خود بر او نماز گذارد و مطابق معمول شیعیان پنج تکبیر بر جنازه او گفت و همچنان کنار قبر ماند تا مرقدس را ارحاک بر کردند .

بنابراین آنچه مؤلف و دیگران نقل کرده اند که مهدی عباسی بر جنازه او نماز گذارد صحیح نیست بلکه چنانچه نوشتیم علی بن مهدی بر جنازه او نماز خواند .
 زیرا مهدی سال ۱۶۹ هجری یعنی دو سال پیش از درگذشت سید وفات یافته .
 مدفن سید را در جنینه که از نواحی کرخ است تعیین نموده و سال میلادش را ۱۰۵ هجری نوشته .
 و از بعض دیگر سال وفاتش را ۱۷۸ هجری نقل کرده .
 مؤلف گوید در اخبار چندی از حضرت صادق (ع) روایت شده پس از رحلت سید در حضور امام (ع) نام وی بمیان می آمد حضرتش بر او ترحم میکرد گفته میشد وی شرابخوار بوده باز میفرموده خدا او را بیامزد باز هم بعرض میرسیده خودم دیدم شراب انگور و فشرده آنرا لاجرعه سر میکشیده حضرت میفرموده منظور تو شراب مسکر است میگفته آری میفرموده بار خدا او را می آمزد .
 زیرا بر خداستعال گران نیست شرابخواری را که دوستار علی (ع) است بیامزد .
 مؤلف گوید مؤید حدیث مزبور خبری است که شیخ در امالی از حضرت باقر (ع) روایت کرده فرمود خداستعال محبت علی را در بدل هیچ بنده قرار نمدهد که لغزش عملی برای او ایجاد شود مگر اینکه وسیله دیگری برای او بوجود میآورد تا وی را در راه محبت او ثابت قدم بخدارد .
 و سر فرموده اند دوستی علی (ع) حسنه و کار شایسته ایست که سیئه و عمل زشتی زیان بدان ندارد .
 و اخبار در اینخصوص بسیار است .
 الحمد لله الذی جعلنا من المتمسکین بولاية علی بن ابیطالب (ع) .
 طریحی صاحب مجمع البحرین دلیل ماده (ح م ر) مینوسد :
 سد اسناعیل بن محمد حمیری بکسر حاء سی نقطه و مم ساکنه و اء و راء سی نقطه
 لغة حلیل القدر و عظیم المرله و ا موفعت و از سرانندگان اهل بیت (ع) بود .
 اس سهر آسوت سسار او را سسوده و او همان کسی است که قصیده لام عمرو باللوی
 مربع را سروده است .

نگارنده گوید این شهر آشوب در معالم العلماء ذیل نام برخی از سرایندگان اهل بیت مخصوصاً آنها که تظاهر بستایش معصومین میکردند مینویسند .

سید ابوهاشم اسماعیل بن محمد بن مزید بن محمد بن وداع بن مفرغ خمیری از اصحاب حضرت صادق (ع) بود .

نخست خارجی سپس کیسانی سرانجام امامی مذهب گردید ، از ابو عبیده پرسیدند سراینده ترین عرب کیست ؟ پاسخ داد ، شاعری که در این شعر مردمی را به باد عادت تشبیه کرده

اذا اتی معشرا یوما انا مهم انامة الريح فی تدمیرها عادا منظورش سید خمیری سراینده آنست .

بشار گفته چه خوب بود سید از ما روگردان نمیشد و بمدح بنی هاشم نمی گزاید تا امروز ما را برنج نمی افکند .

موقعیکه مروان بن ابی حفصه قصیده مذهبیه او را شنید بهر بیتی با کمال شگفتی سبحان الله میگفت و از شیوائی آن بعجب میآمد .

ثوری گفته اگر قصیده سید را که در آن این مصراع آمد (ان یوم التطهیر یوم عظیم) بر فراز منبر بخوانم زیانی نبرده ام .

دیگری گفته دوهزار و دو بیست قصیده از سید گرد آوردم و می پنداشتم تمام قصائد او را بدست آورده ام موقعی شعری از کسی شنیدم پرسیدم این شعر از کیست ؟ پاسخ داد از سید خمیری . با خود گفتم معلوم میشود رنجی که درباره بدست آوردن قصائد او متحمل شده ام بی ثمر است .

از سید پرسیدند چرا اشعار مشکل و مشتمل بر لغات غریبه نمگوئی ؟ پاسخ داد شعری میگویم که خورد و کلان بفهمند و نیازمند به تفسیر نباشد و این شعر را اشاد کرد .

ایا رب انی لم ارد بالدی به مدح علیا غیر و جهک فارحم پروردگارا درباره مدح علی جز رضای تو دیگری توجهی نداشتم اینک مرا مورد ترحم خودت قرار بده ، انتهی .

صاحب مجمع نوشته در حدیث فضیل رسان آمده موقعی شرفیاب حضور مبارک حضرت صادق (ع) بود و قصیده لام عمر و باللوی مربع را بسمع مبارک رسانید .

حضرت صادق (ع) سوال فرموده این قصیدہ از کیست ؟
 بعرض رسانید از سرودہ‌های سید حمیری است .
 حضرت فرمود خدا او را بیامرزد .
 گفتم من خود دیدہ‌ام وی شراب میخورد .
 فرمود خدا او را بیامرزد .
 گفتم مشاہدہ کردم کہ شراب بستانی لاجرہ سر میکشید .
 فرمود مگر نہ اینستکہ منظور تو شراب معمولی است .
 عرض کردم آری همان شراب مردافکن است .
 فرمود برخدا هیچگونہ گرانی ندارد کہ دوست علی (ع) را بیامرزد .
 صاحب مجمع پس از نقل حدیث مزبور اظہار داشتہ :
 از این حدیث میتوان بہ برخی از مطالب کہ در نکوہش سید رسیدہ ترتیب اثر
 نداد با آنکہ امکان تاویل ہم برای آن میسر است .
 و از شیخ مفید نیز نقل کردہ کہ قبیلہ سید حمیری کمال انحراف از مقام ولایت
 علی (ع) را داشتند .
 و در اخبار رسیدہ مردی بر سید حمیری وارد شد و داخل در اطاق مخصوص او
 گردید سید بمجردیکہ باوی ملاقات کرد اظہار داشت .
 در ہمین اطاق مدت یکسال این اندازہ علی (ع) مورد لعن و سب قرار گرفت و
 حتی پدر و مادر من در ہر شبانہ روز اینمقدار آن حضرت را مورد لعن قرار میدادند .
 لیکن رحمت خدا شامل حال من گردید و مرا از این بیچارگی نجات داد .
 مؤلف تا بدینجا کلام صاحب مجمع را پایان آورده و مینویسد از جملہ سرودہ‌های
 سید بنقل صاحب المحاضرات این دو بیت است :

فان الزنج من اولاد نوح فان قلت ابونا عبد شمس
 ولکن لیس نبع مثل شیخ ہما عرقان من اصل جمیعا

اگر بگوئید پدر ما عبد شمس است موضوع تازہ نگفتہ‌اید زیرا زنجبار ہم از فرزندان
 نوحند و ہر دو از یک اصل بوجود آمدہ اند لکن اند دانست کہ درخت گز کہ از آن

تیر و کمان میسازند مانند درمنه که گیاه مخصوصی است نمی باشد .
نگارنده گوید در کنی والقباب دوم مینویسد شیخ مفید از حرث بن عبداللہ ربعی نقل کرده
موقعی منصور در کنار جسر بزرگ بغداد بود و من و سوار قاضی و سید حمیری حضور داشتیم سید
در آن روز قصیده^۶ در ستایش منصور سروده و قرائت میکرد از جمله این بیت بود :

ان الاله الذی لاشیء یشبهه آتاکم الملک للدنیا و للددین

همانا خدای بزرگ بیمانند پادشاهی را برای امور دین و دنیا در اختیار شما
گذارده منصور از استماع قصیده^۶ مزبور بسیار خرسند شد .

سوار که سابقه^۶ عداوت با سید داشت اظهار داشت :

سوگند بخدا سید آنچه را درباره^۶ شما گفت زبانی است و اصولا قلبش از آنچه
زبان گفته بی اطلاعست و سوگند بخدا آنها را که سید قلبا دوست میدارد و در راهشان
جانفشانی میکند دیگرانند و او تا جائیکه بتواند در عداوت شما میکوشد .

سید در پاسخ گفت سوگند بخدا او دروغ میگوید و من در این ستایشی که بعرض
رسانیدم راستگویم و همانا حسادت او را وادار کرده تا چنین نکوهشی از من بنماید و
باید اعتراف کنم اینگونه محبت و علاقه ای که بشما دارم رک و پوست مرا پر کرده و گوئیا
از پدر و مادر بارث برده ام و شکی نیست سوار و کسان او در جاهلیت و اسلام دشمنان
شما بودند و خدا هم این آیه شریفه را درباره خاندان او نازل کرد ان الذین ینادونک
من وراء الحجرات اکثرهم لایعقلون همانا آنها که تو را از پشت خانها میخوانند
حداکثرشان مردمی بی خردند .

منصور گفته او را تصدیق کرد .

سوار گفت : سید عقیده مند بر رجعت است (یعنی محمد حنفیه را غائب میداند
و معتقد است بزودی ظهور خواهد کرد) گذشته از این از شیخین نکوهش میکند و با آنها
بد میگوید .

سید گفت من اگر قائل بر رجعتم از آیات قرآن که حاکی از رجعت اند استفاده
کرده ام و آیاتی تلاوت کرد .

و افزود من معتقدم خدا یمتعال پس از مرگ سوار ویرا بار دیگر بر اثر نخوت و

خودخواهی که دارد بصورت سک یا بوزینه یا خوک یا مورچه رجعت خواهد داد .
منصور از گفتگوی فیما بین خندید .

(۲۹ ابوسهل اسماعیل) بن ابواسحق بن ابوسهل نوبختی ، از بزرگان متکلمان امامیه بغداد و از وجوه اعلام آنسرزمین بشمار میآمده و در روزگار خودش مقدم بر تمام خاندان نوبختی بوده و شخصیت دین و دنیا داشته و بمشابهٔ وزیری صاحب مقام میزیسته .

نگارنده گوید بطوریکه پس از این مؤلف هم بجهتی از وی نقل میکند نام پدر ابوسهل علی بوده و فوقاً از قلم ناسخ حذف شده باشد .
و در الفهرست ابن ندیم پدر او را علی نامبرده و او را از بزرگان اعلام شیعه میدانند و بفضل و علم او اعتراف نموده و میافزاید مجلسی منعقد میساخته و همواره عدهٔ از متکلمان در آنمجلس حضور مییافتند .

مؤلف گوید نوبختی متجاوز از سی مجلد تالیف در امامت و ردِّ بر ملاحظه و غلاة و سایر از مدعیان باطل و تواریخ و موضوعات دیگر پرداخته و پیشوایان رجال نام تالیفات او را در کتب خود ایراد نموده اند .

نگارنده گوید ابن ندیم در الفهرست کتب او را باین نامها یاد میکند الاستیفاء در امامت ، التنبیه در امامت ، الرد علی الغلاة ، الرد علی الطاطری در امامت الرد علی عیسی بن ابان ، نقض رسالة الشافعی ، الخواطر ، المجالس ، المعرفة ، تثبیت الرسالة ، حدوث العالم ، الرد علی اصحاب الصفات ، الرد علی من قال بالمخلوق ، الکلام فی الانسان ، ابطال القیاس ، الحکایة و المحکی ، نقض کتاب عبث الحکمة علی الراوندی ، نقض التاج علی الراوندی که معروف بکتاب السبک است نقض اجتهاد الرای علی بن الراوندی ، الصفات .

مؤلف گوید علی بن یونس عاملی در کتابی که در امامت تالیف کرده (و بنام الصراط المستقیم) بمناسبتی مینویسد : شیخ طوسی از مکتب سید مرتضی و او از شیخ مفید و او از ابوالجیش مظفر بن محمد البلخی و او از شیخ متکلمان ابوسهل اسماعیل بن علی نوبختی داعی حسن بن موسی و خود ابوسهل از دریای ملامال علوم و معارف

الهیة ذات اقدس ابو محمد حسن العسگری صلوات الله علیه بهره مند شده .
در عین حال سخن عاملی خالی از تامل نخواهد بود .
و شیخ طوسی در کتاب غیبت در باب آنهائیکه ادعای بابت حضرت بقیة الله
را نموده اند مینویسد : از جمله کسانیکه بدروغ ادعای بابت میکرد حسین بن منصور
حلاج بوده .

و بسند خود از ابو نصر کاتب نقل کرده هنگامیکه خدایمتعال خواست تا حلاج را
رسوا کند و پرده آبروی او را بدرد بگمانش آمد که ابوسهل اسماعیل بن علی نوبختی
از کسانی است که میتوان او را گول زد و بلطائف الحیل تحت نفوذ خود قرار داد و گفتار
دروغ خود را بر او تحمیل کرد .

باین منظور او را بکمک خویش خواند و به آئین خود دعوت نمود و چنانچه گفته
شد گمان کرد وی برآستی زیر بار سخنان پوشالی او قرار خواهد گرفت و او را با حیل
هائیکه با دیگران بکار میبرد بدام خواهد آورد و سخنان دروغ خود را در اختیار او خواهد
گذارد و او هم با ضعف و ناتوانی که دارد زیر بار خواهد آمد و از این راه عده از بیچارگان
به پیروی از ابوسهل که بزرگی ذیجاء و صاحب نفوذ است بدام خواهند افتاد .

بدین منظور نامه به ابوسهل نگاشت که من وکیل صاحب الزمانم (حلاج اینجمله
را دستاویز خود قرار داده والا مطلب او بالاتر از اینها بود) .

و از جانب سنی الجوانب آنحضرت مامورم تا تو را که مردی پرهیزکار و شایسته
هستی بیاری خود بخوانم البته بدون هیچگونه شکی سخن مرا بپذیر .

ابوسهل در پاسخ او نوشت من بهیچیک از دلائل و براهین تو که بدانوسیله خود
را اجل از دیگران میدانی کاری ندارم تنها درخواست ساده ای که از تو دارم و بهیقین
میدانم اینموضوع در برابر آنهمه کارهای فوق العاده تو بسیار ناچیز است آنستکه من
کنیزان را بسیار دوست میدارم و پیوسته عشق بدانها سراپای مرا فراگرفته و اکنون
عده از آنها در اختیار منند و از آنجا که پیری مرا تهدید میکند نمی توانم از آنها
بهره ببرم و بلکه آنها از من فرار میکنند . گذشته از این هر جمعه باید محاسن خودم
را حنا و خضاب کنم و از اینراه متحمل سختی و رنج میشوم زیرا باید با دقیقترین

وسائل سپیدی موی صورتم را از آنان پوشیده بدارم تا قرب مبدل به بعد و وصال مبدل
بہجران نشود .

اینک از تو کہ مدعی مقام بابت هستی آرزومندم وسیلہء ایجاد کنی تا موی
صورتم سیاه شود و از این بہ بعد نیازمند برنگ خضاب نباشم و بہتر بتوانم کام دل از
دلبران بگیرم و ساعاتی در دامنشان آرام داشته باشم و من متعہد میشوم ہرگاہ چنین
عنایتی کردی بہ آئین تو بگرام و مطیع فرمان تو باشم و با بینائی کاملی کہ نسبت بتو
دارم دریاری تو بکوشم .

حلاج پس از آنکہ از پاسخ او باخبر شد دانست واقعا اشتباہ بزرگی کردہ و با شخصی
کہ نباید با او روبرو شد تماس گرفتہ و نامہء جاہلانہ باو نگاشته ناچار خودداری کرد و
پاسخی نداد .

ابوسہل از موقعیت استفادہ کردہ و گفتار او را مایہ خندہ و تفریح مجالس قرار
داد و با ہرکسی روبرو میشد از حلاج و گفتار پوشالی او سخن میراند و بدینوسیلہ
نادانی و نالایقی او را نزد کوچک و بزرگ برملا کرد و از اینراہ مردم را از حلاج نفرت
داد .

و ما از اینجا میتوانیم پی بموقعیت و جلالت او ببریم و حق عظیمی را کہ بدین
اسلام مخصوصا مذهب تشیع دارد ثابت نمائیم
نگارندہ گوید ریحانہء پنجم پس از آنکہ مضامین فوق را ایراد کردہ مینویسد از
تذکر این نکتہ ناگزیرم کہ قلع و قمع حجاج و نظائر آن ہم در مرکز خلافت و بدستکاری
قضاة و وزارای عامہ با آنہمہ کینہہای مذہبی و سیاسی کاری سہل نبودہ و بجز تائیدات
الہیہ کہ توام با حسن تدبیر و متانت عقل باشد خارج از حدود امکان عادی است .
علاوہ بر آنچه گفتہ شد مردم گمان میکردند جلالت مقام و کفایت بلا کلامی کہ وی
داستہ شایستہ است پس از محمد بن عثمان مقام سفارت حضرت بقیة اللہ عجل اللہ
تعالی فرجہ را داشتہ باشد لیکن بر خلاف انتظار عمومی ، حسین بن روح نوبختی
رضوان اللہ علیہ بدانمقام نائل شد .
مردم موقعیکہ علت را از ابوسہل پرسیدند وی بدون اندک ناراحتی پاسخ داد

ائمہ طاہرین در کار خود و امور مربوط بخویش داناترند .
 در کارخانه‌ایکه ره عقل و فضل نیست
 و هم ضعیف رای فضولی چرا کند
 علاوه براینکه چون من مردی متکلم و جدلی هستم موقعیکه اندک فشاری از مخالفان
 دیدم تاب نیاورده افشای راز خواهم کرد بخلاف حسین بن روح که اوبی نهایت حافظ
 اسرار است . چنانچه اگر امام زمان زیر دامنش باشد و او را با مقراضهاریزریز کنند امام
 زمانرا نشان نخواهد داد .

همان کتاب مینویسد ابوسهل شاعر هم بوده و از لطائف اشعار اوست :
 لا اخضب الشیب للغوانی
 لیکن خضایی علی شیبی
 ابغی به عندها و دادا
 لبست من بعده حدادا
 در حال پیری و فرتوتی و بخاطر خنیاگران موی صورتم را رنگ نمیزنم و از اینراه
 آنها را بخود جلب نمی‌نمایم ، بلکه خضاب صورت من بر اثر آن است که جوانیم را
 از دست داده و اینک لباس سیاه فرتوتی را براندام خود پوشانیده‌ام .

نگارنده گوید چنانچه پیش از این اشاره کردیم توبختی پیوسته مجالس علمی
 بخصوص علم کلام منعقد میساخت و عده از محضر علمی او بهره‌مند میشدند .
 از جمله ابوالحسن علی بن اسماعیل فرزند خود او دیگری علی بن عبدالله
 وصیف دیگری محمد بن یحیی صولی .

دیگری محمد بن بشر سوسنجردی حمدونی
 ابن ندیم مینویسد حمدونی کنیه اش ابوالحسن و از شاگردان ابوسهل توبختی
 بوده و کتابی بنام الانفاذ در امامت داشته است .

دیگری مظفر بن احمد بلخی که از اکابر تلامذه ابوسهل بوده و بطوریکه قبلا
 نگاشتیم از اساتید شیخ مفید بوده و آثاری در نظم و نثر داشته و سال ۳۶۷ هجری
 وفات یافته .

همان کتاب نوشته ابو سهل سال ۲۲۷ یا ۲۳۷ هجری متولد شده و در ماه شوال
 سال ۳۱۱ هجری رحلت کرده رضوان الله تعالی علیه .

مؤلف گوید از بزرگان دانشمندان توبختیها و فقهاء متکلم آنان خواهرزاده

ابو سہل ، حسن بن موسیٰ نوبختی است .
 این دانشمند ، بزرگی ذی‌مقدار و فاضلی با اقتدار و از متکلمان مشہور عصر خود
 بوده .
 تصنیفات بسیاری در فنون مختلفہ و تعریضاتی بر حکماء یونان از خود باقی گذارده
 و از بزرگان اوائل قرن سوم ہجری بشمار آمده .
 نگارندہ گوید ابن ندیم مینویسد ، ابو محمد حسن بن موسیٰ خواہر زادہ ابو سہل
 متکلمی فیلسوف بود وعدہء از دوستان فلسفہ از قبیل ابو عثمان دمشقی واسحق و ثابت
 بمحضرا و حضور می یافتند و از کمالات او بہرہ مند میشدند .
 معتزلیہا او را از خود میدانستند و شیعہ او را از بزرگان خویش می شمردند و حق
 همانست کہ وی شیعہ بودہ زیرا نوبختیہا بطور کلی شیعہ و بولایت علی و خاندان او
 افتخار مینمودند .
 ابو محمد علاقہء زیادی بہ استنساخ کتابہا داشت و خود ہم تالیفاتی بسیار در
 کلام و فلسفہ و امثال آنها بیادگار گذاشت .
 آثار او عبارتند از الاراء والدیانات ، الرد علی اصحاب التناسخ ، التوحید و حدوث
 العالم کتاب نقض کتاب ابی عیسی ، اختصار اختصار الکون والفساد ارسطو ، الاحتجاج
 الامامہ ، فرق الشیعہ .
 سال وفات او را بین سال ۳۰۰ و ۳۱۰ ہجری احتمال دادہ اند .
 برای شرح احوال نوبختیہا بکتاب خاندان نوبختی تالیف عباس اقبال آشتیانی
 مراجعہ شود .
 (۳۰) اسماعیل فرزند علی فرزند حسین و معروف بہ ابن سمان است .
 نگارندہ گوید بطوریکہ از پایان شرح حال نامبرده کہ مؤلف نگاشته استفادہ میشود
 معظم لہ شرح حال مترجم را از امل الامل نقل کردہ و مؤلف ہم نامبرده را بہ پیروی از
 صاحب امل ، الشیخ المعز باعین مہملہ و زاء نام میبرد .
 و حال آنکہ در نسخہ الفہرست منتجب الدین کہ صاحب امل شرح حال مزبور را
 از آنجا استفادہ کردہ الشیخ المفسر با فاء و سین تعریف نمودہ و باید ہم نسخہء

الفهرست درست باشد .

بالاجمال مؤلف نگاشته معظم له در کمال وثاقت و حافظ قرآن بود کتابی بنام البستان فی تفسیر القرآن در ده مجلد و کتابی بنام الرشاد در فقه و دیگری المدخل در نحو و دیگری الریاض در احادیث و دیگری سفینة النجاه در امامت و کتابی هم در صلوه و دیگری در حج و کتابی هم بنام المصباح در عبادات و کتابی هم بنام النور در پند و اندرز تالیف نموده .

تمام کتب مزبور را ما بتوسط سید مرتضی و سید مجتبی که فرزندان داعی حسنی رازی اند از شیخ حافظ ابو محمد عبدالرحمن مفید نیشابوری از وی نقل میکنیم .
مؤلف در پایان نوشته شرح حال مزبور از فهرست شیخ منتجب الدین نقل شده و بطوریکه ما پیش از این نوشتیم مرادش صاحب امل الامست .

نگارنده گوید دانشمند معاصر در ذیل روضات مینویسد : عبدالقادر در الجواهر المضیئه نوشته ابوسعید اسماعیل سمان حافظ زاهد و از علما و فقهاء و متکلمان و محدثان بشمار میآید و در قرائت و حدیث و معرفت رجال بی نظیر بود به حج بیت الله رفت و از آنجا بعراق و شامات هجرت کرد و با رجال و شیوخ ملاقات نمود ، و سه هزار نفر از مشایخ از مجلس قرائت او استفاده کردند ، آخر عمر برای تحصیل حدیث باصفهان رفت . و در حق او همین بس که در روزگارش کسی از نظر کمال همتای او نبود .

وی هفتاد و چهار سال زیست کرد و در این مدت دست بکاسه کسی دراز ننمود و کسی بر او منتی نداشت و مظلوم و بزه کاری احدی بر او نبود و بزبان به آزار کسی برنخاست و تمام وقتش مصروف قرائت قرآن و تدریس و روایت و ارشاد خلق میشد . تمام کتبی را که در دوران زندگیش بدست آورده بود وقف بر مسلمانان نمود . وی براستی تاریخ روزگار و شیخ اسلام و نتیجه از گذشتگان با ایمان بود . در بیماری مرگ واجبات الهی را ترک ننمود و جامه اش بکثافت آلوده نگردید و پیوسته تجدید توبه و استغفار میکرد و بتلاوت قرآن می پرداخت .

از سید مرتضی دیباجی نقل کرده که ابن سمان گفته کسیکه کتابی در حدیث نگارد از شیرینی اسلام بهره نبرد .

ابن سمان کتب بسیاری تالیف کرد و تا آخر عمر تاهل اختیار نکرد هنگامیکه از دنیا میرفت لبخند میزد و چون مسافری بود که با کسان خود ملاقات نموده یا چون بنده^۶ فرمانبرداری که بحضور آقای خود رسیده .

ابن سمان اول مغرب شب چهارشنبه بیست و چهارم شعبان سال ۴۴۵ درگذشت و در کوه طبرک نزد یک قبر محمد شیبانی مدفون گردید .

(۳۱) اسماعیل فرزند سعید حسینی ، سیدی جلیل و فاضلی عالم و حکیم و متکلمی ماهر و ادیبی شاعر بود .

در علوم ادب و اصطلاحات عرب مهارتی بسزا داشت .

و بطوریکه شیخ حر عاملی در امل الامل اظهار داشته از معاصران وی بشمار می آید شیخ حر او را از مردم حویزه نام میبرد .

ذیل روضات مینویسد تنقیح المقال پس از آنکه مجمل شرح حال او را از کتاب امل نقل کرده چنان استفاده نموده وی معاصر با صاحب کافی یعنی کلینی بوده و صاحب لغت نامه نیز گفته^۷ تنقیح را مدرک خود قرار داده و ذیل نام وی نوشته آری اسماعیل معاصر با کلینی متوفی ۳۲۹ هجری است و حال آنکه عبارت صاحب امل چنین است :

السید الجلیل اسماعیل بن سعید الحسینی الحویزی عالم فاضل متکلم شاعر محقق معاصر ، پس از این بنام صاحب بن عباد اشاره کرده و مینویسد الصاحب کافی الجلیل ابوالقاسم اسماعیل الخ نامبرده گان ویرا معاصر صاحب کافی خوانده اند

مؤلف پس از ترجمه اجمالی حویزی افزوده .

نامبرده غیر از سید اسماعیل کفرحونی عاملی است .

نامبرده از سادات عظام موسویست و از اعلامی است که شیخ حر او را در امل الامل چنین ستوده .

مشارالیه فاضلی صالح و جلیل القدر و معاصر شیخ حسن صاحب معالم و فرزند شهید ثانی است .

پس از نقل مجمع از عبارت شیخ ، اضافه کرده دو نفر نامبرده یعنی حویزی و کفرحونی دارای تصنیف معینی نیستند شایسته بود شیخ حر امثال اینان را در کتاب خود

متعرض نمیشد و مسلماً ایجاد چنین رویهٔ بهتر و بیشتر مورد توجه فضلاء روزگار قرار میگرفت .

نگارنده گوید شیخ حر در بخش اول کتاب امل مینویسد نامبرده از شیخ حسن و سید محمد صاحب مدارک روایت میکرده و صد کتاب از آثار او را که حاکی از فضل و علم و نقاوت او بوده دیده‌ام .

بنابراین کفرحونی عالمی ذیجاه بوده و از چنین فردی باید بیش از این تجلیل مینموده‌اند که نام او را از اعداد دانشمندان بیرون کند . آری خواهید گفت شیخ حر چرا از آنهمه کتاب لااقل نام برخی را بعنوان نمونه هم که بوده ذکر نکرده ؟

در ذیل روضات مینویسد کفرحونی سال ۱۰۲۶ وفات یافته و در قریهٔ کفرحونی مدفون شده .

(۳۲) ملا اسماعیل فرزند محمد حسین فرزند محمد رضا فرزند علاءالدین محمد عالمی جلیل و بزرگی نبیل بود .

بطوریکه خود در کتبش ایراد نموده از مردم مازندرانست و نظر به اینکه در محله خواجوی اصفهان سکونت داشته به خواجوئی شهرت یافته .

معظم له عالمی بارع و حکیمی جامع و ناقدی بصیر و محققى بحریر بود در علم کلام یدی طولی داشت و از احلاء متکلمان بشمار میآمد و در ادله احکام و براهین کلام تبعی بکمال داشت و از فقهاء با ذکاوت و برجسته‌گان با حقیقت بحساب میآمد فکری طریف و فطرتی شریف داشت در مقابل سخن حق تسلیم و صاحب هیبتی عظیم بود ، روحی در کمال قوت و دلی در نهایت پاکی و صفوت داشت عقلش بکمال و زهدش خالی از ریا و ملال بود اخلاقی پسندیده و رویهٔ حمیده داشت تیر دعایش به هدف احابت میرسید و از هرگونه ادعا میرهید بزرگ و کوچک شاه و گدا او را احترام میکردند و صاحبان جلالت و سلطنت در تفخیم او دقیقه فروگذاری نمینمودند .

تا بجائیکه نادر شاه افشار با آن سطوت و صولتی که داشت و با آنکه بسخن اعلام عصرش توجهی نداشت ویرا از هر جهت مورد عنایت خاصه قرار داده بود چنانچه گفتار او را میپذیرفت و فرمان او را امتثال میکرد و خواستهٔ او را بر میآورد و دعوت او

را قبول میکرد .

آری اینموقعیت را آن بزرگ مرد از آن راه بدست آورده بود که اصولاً چشم طمع بمال و جاه مردم نداشت و باندکی از خوراک و پوشاک اکتفا کرده و از غیر خدا چشم پوشیده بود و با نیت خالص بجانبیکه دلش هوای آرا داشت متمایل بود ، آری .

الا کل شیء ما خلا الله باطل و کل نعیم لا محالة زائل

هر چه باشد جز خدا آن بت بود در هم شکن

هر چه باشد جز هوا آن دین بود بر جان نشان

موضوع قابل اهمیت آنکه معظم له با داشتن آنهمه موقعیت علمی وزهد و پارسائی و شهرت عمومی چرا آنطور که باید و شاید در ردیف اعلام مشاهیر قرار نگرفته و نامش زبانزد خاص و عام نمی باشد ؟

آری جهتش آنستکه معظم له در روزگاری واقع شده بود که افغان بر ایران تسلط پیدا کرده و همه جا و بخصوص اصفهان گرفتار آشوب و فتنه عجیبی بود و دستخیانت آنها چنان مردم را متوحش ساخته بد که بکلی از یاد علم و عالم رفته بودند و حان و مال و خون شیعه در هر کجا که زیست داشتند در خطر بود و همین موضوع ایجاب کرد نام او کمتر سر زبانها بیفتد و آنطور که شایسته است شهرت پیدا کند .

بالا تر از همه نمیدانیم استاد او که بوده و اسناد او بکه میرسیده حتی خود او هم در آغاز کتاب اربعینش با آنکه عادت نویسندگان چنین کتابی بر آنستکه اسناد خود را ذکر نمایند او از ذکرش خودداری کرده و اگرپوزشی هم برای اینموضوع خواهد مسلماً دلیل قانع کننده‌ئی نبوده .

آری باید گفت آشوب افغان کار را آنچنان بر اینگونه بزرگان دشوار کرده بود که از بسیاری از امور معموله باز ماندند .

خود در اربعینش بدین پیش آمد اشاره نموده .

احادیثی که در این کتاب گرد آمده حدیثهای معتبری هستند که حداکثر آنها مربوط بعباداتست و وحوه و محامل هر یک از آنها را نیز توضیح داده‌ایم و به بخش مهمی از پیش آمده‌های وحشتناک اشاره کرده‌ایم ، تا آنجا که نوشته :

کتاب حاضر را در موقعی گردآوری و در مکانی تالیف کرده که چشم و دل مردمان تیره و تاریک بوده و خونهای موامنان که بحکم کتاب و سنت حفظشان واجب بوده ریخته شده و پرده عصمت زنان بدست گروهی از کافران بدکار دریده شده و مال و اولاد مردم به یغما برده شده و دریاهاى همه‌گونه و هرج و مرج عجیبی بوقوع پیوسته چنانچه آثار را نابود ساخته و اخبار را پریشان گردانیده و افکار را مشوش ساخته و شب و روز را تغییر داده تا بجائیکه ذهن رسا را از کار انداخته و فکر صائب را بیچاره نموده . با چنین گرفتاریها این اثر را از خویش باقی گذاردم با آنکه حالم چنین وقالم اندوهگین است اینک اگر بخطائی برخورد کردید اصلاح کنید و مزد خویش را از خدا بخواهید که او پاداش مصلحان را می‌پردازد .

مؤلف گوید ما دو برابر آنچه را نامبرده اشاره کرده از معمرینی که آنزمان را اداراک نموده شنیده‌ایم . در آشوبگری افغانها همین بس که هنوز بسیاری از محلات اصفهان بر اثر فتنه آنها خراب مانده و از کسانیکه وقایع آنروز را ایراد کرده و حجاب از عملیات وحشیانه آنها برداشته امیر محمد حسین خواتون آبادی نواده علامه مجلسی است .

وی در اجازه‌ایکه برای فاضل کامل زین الدین بن عینعلی خوانساری در قریه خواتون آباد از دیهات اصفهان نوشته و آنرا مناقب الفضلاء نامیده متذکر شده .

و همچنین آقاهاى مازندرانی (۱) که در یکی از مجموعه‌های خود بدان اشاره نموده، و ما هر چند هم کلامان طولانی میشود اظهاریه این دو عالم را مینگاریم تا بدینوسیله موجبات عبرت غافلان و یادآوری اهل ایمان را فراهم سازیم .
خواتون آبادی پس از مقداری از مواعظ برای زین الدین مینویسد :
آن روزگار عوض شد و سال بسال از راحتی خود کاسب ستمکاری و بد عملی و

(۱) بطوریکه از ذیل روضات استفاده میشود مراد آقا محمد هادی نواده آقا هادی است نه خود او .

نافرمانی در بسیاری از شهرهای ایران بی اندازه شد و گرفتاریها و مصیبتها همه جا را فرا گرفت ویژه عراق عجم و عرب از هر جهت بیچاره شدند و ساکنین آنها برنج و زحمت افتادند و بمحنت و انداوه مبتلا گردیدند . روزگار نیکوکاران سپری شد و برخی از آنها به ناتوانی و خمول مبتلا شدند و عدهئی هم از آنها مردند و رخنه های بسیاری بدیوار محکم اسلام وارد آمد و ارکان دولست سست گردید و اسطوانه های سلطنت موهون شد تا اصفهان در محاصره قرار گرفت و لشکر افغان بر اطراف و جوانب آن استیلا یافت خوراک را از مردم آن جلوگیری کردند و قحطی سختی در میان مردم بوجود آمد و ارز اجناس بالا گرفت تا بجائیکه بدان اندازه از اول دنیا سابقه نداشت .

مردم آن شهر بدو دسته تقسیم شدند .

مقیمین آن ، گرسنه بودند از راه درمانده و بیچاره گردیده در رختخوابهای خود به پشت خوابیده و از ناتوانی قدرت فراهم کردن هزینه زندگی نداشتند و از هر جهت آماده مرگ بودند و همچنان در رختخوابهای خود می مردند و کسی آنها را فن نمیکرد و اگر برخی هم دفن میشدند در خانهای خود مدفون میگرددیدند .

دسته دوم آنها بودند که از خارج بداخل شهر پناهنده میشدند آنها آماج تیر بلا قرار میگرفتند و هدف تیرهای آتشزای دشمنان واقع میشدند ، چنانچه زنهایشان را زنده میگذازده و مردهاهاشان را میشکستند و بچه گانشانرا سر میردیند و اموالشان را به یغما میردند و بجز اندکی باقی نمی ماندند و آنها هم بچنگال اسیری و بردی دچار میشدند و بازوانشان چون اسیران زنگبار و روم به طنابهای محکم بسته میشد .

اینجاست که باید بگوئیم حداکثر مردم آن اطراف یا بیمار بودند و یا مجروح و یا سر بریده و بخاک و خون کشیده .

نهایت بیچارگی مردم آنسرزمین آن موقعی بود که افغانان بر خود شهر استیلا یافتند آنگاه بر خانها دست یافتند و مردم آنها را زبون میساختند شاه را محبوس داشتند بسیاری از امیران را کشتند و عده دیگر پریشان گردیدند و دشت و کوه آنها ویران نمودند چنانچه خانه از یتیم بی پدر و مادر و مسکنی خالی از درویش در بدر نبود . ای وای چقدر باید بر آن دیار و اهل آن متاسف شد و تا چه اندازه باید بیاد

دوستان راستگو و درستکار افتاد، ای صد اندوه که مدارس و معابد آن ویران گردید و دانشمندان و نیکوکاران آن رخت بر بستند ای هزاران مصیبت که کتب فقهاء آن مندرس گردید و آثارشان از میان رفت.

و من از ایراد جملات مزبور از روزگار فتنه‌زا و مغرور شکایتی ندارم و شکاوه و گله نمی‌کنم و حزن و اندوه خودم را بعرض خدای خویش معروض میدارم و میدانم سرانجام کارها بدست اوست.

و من هم در آنروزگار از کسانی بودم که بچوب خائنان مضروب گردیده و به زندانشان افتاده و اموالم به یغما رفته در عین حال خدای متعال بر من منت نهاد و آبرو و زندگی و ایمانم را محفوظ داشت و عده از خاندان و بردران و قلیلی از نزدیکان و دوستانم را برقرار داشت و من در آن گیرودار بستایش خدای مشغول بودم و از خدا میخواستم تا وسیله رهایی‌ام را بهر طریق که خود میخواهد فراهم سازد و همچنان دست بدامن شکیبائی بودم و شکیبائی را کلید رهایی میدانستم و پاداش خود را از خدا میخواستم و کلیه کاریهایم را در دست اختیار او قرار داده بودم، و نظر باینکه ماندن من در شهر اصفهان بی‌اندازه مشکل بود و از همه طرف اندوه و بیچارگی مرا احاطه کرده بود به خواتون آباد که از قراء اصفهان و در دو فرسخی آن واقع شده کوچ کردم و با عده از یاران که خدا سایه‌شانرا بر سرم مستدام بدارد و امثالشان را زیاد فرماید در آنجا سکون اختیار کردم و از آنجا که قریه مزبوره از هر جهت آسودگی ما را تامین میکرد و روز مقدر بموقع خود میرسید با اطمینان خاطر به وظائف محوله پرداختیم و بار دیگر بشکر خدا مشغول شده و با توکل بحضرت او بار اقامت انداختیم و همواره آرزومند بودیم تا وسیله بهتری پس از آن ایجاد فرماید آری شکی نیست کسیکه بخدا توکل کند خدا امور او را اداره میکند و او کافی بحال اوست و برای هر چیزی اندازه قرار داده.

تا بدینجا آنچه مربوط به فتنه افغان بود از اجازه مزبور ایراد نمودیم و به مناسبت فتنه مزبور، آقاهادی (گفتیم مراد آقا محمد هابست) از بعضی از تواریخ معتمده نقل میکند.

سال ۴۶۵ هجری در شهر مصر قحطی عظیمی بوحود آمد چنانچه نرخ اجناس به آخرین درجه رسید و مرگ فراوان شد و بیچارگی بحدی بود که زنی گرده نانی را به هزار دینار خریداری کرد، و چنانچه نوشته‌اند وی مقدار مهمی از اثاثیه گرانبهای خود را که هزار هزار دینار قیمت داشت به سیصد دینار فروخت و آنرا بمصرف بیست رطل گندم رسانید و به پشت باربر داده تا بمنزلش بیاورند مردم گرسنه که همواره در انتظار فرصت بودند موقعیکه متوجه شدند چنان گندمی پشت باربر است ناگهان همه آنها را چپاول کرده خود آنزن هم در میان چپاول گران در آمده مقدار یک گرده نان از آنهمه گندم استفاده کرد .

نگارنده گوید ذیل روضات از حسن‌المحاضره سیوطی نقل کرده سال ۴۶۰ هجری مدت هفت سال قحطی عظیمی بوجود آمد که از زمان حضرت یوسف صدیق تا آنموقع کسی از چنین قحطی اطلاع پیدا نکرده بود و پیش آمد خشکسالی بحدی بود که مردم مردارهای حیوان و مرده‌های انسان را میخوردند و چهار پایان را از بین میبردند و سگ را به پنج دینار و گربه را بچهار دینار میخریدند و بمصرف خوراکی می‌رسانیدند و از اسبهای خلیفه مصر که همه را بمصرف خوراکی مردم رسانیده بود بجز از سه اسب بیش باقی نمانده بود . روزی وزیر او با اسب شخصی خود برای انجام کاری حرکت کرد پس از آنکه از اسبش بزییر آمد غلامش که از شدت گرسنگی تاب نگهداری آنرا نداشت سه نفر مرد گرسنه از موقعیت استفاده کرده اسب را به یغما برده کشتند و خوردند فردا آنها را برای عبرت دیگران کشتند و بدنهایشان را به دار آویختند شبانه عده ریخته گوشت بدنشانرا خوردند و جز استخوانی از آنها باقی نماند مردی فرزندان و زنان را میکشت و گوشت آنها را میفروخت و سرهای آنها را دفن میکرد . و تخم مرغ به یکدینار بفروش میرسید و یک پیمانہ گندم بصد دینار فروخته میشد کمی نگذشت آنهم بدست نیامد . زنی از مردم قاهره مقدار یک چارک گوهر گرانبها را بیک چارک گندم میفروخت خریداری پیدا نشد .

مؤلف گوید پس از آنکه آقاهادی به قحطی مصر اشاره کرده منویسد :

هرگاه کسی سال ۱۱۳۴ هجری که افغان باصفهان آمده و آنجا راه محاصره کرده

بود دریافته بود و ماجرای هشت ماهه آنجا را از نزدیک مشاهده میکرد میفهمید شدت قحطی و بیچارگی بجائی رسیده بود که یکمن گندم که برابر با هیجده رطل عراقی بوده به پنج تومان برابر هزار درهم بفروش میرسید و چندی نگذشت گندم و برنج و سائر حبوبات هم بدست نمیآمد کار قحطی کم کم بالا گرفت مردم بگوشت تنها اکتفا میکردند ابتدا بگوسفند سپس به گاو بعد از آن به اسب پس از آن به استر بعد از آن به الاغ پس از آن به سگ و گربه بعد از آن به گوشت مردگان قناعت می کردند . بعد از آن بخوردن گوشت یکدیگر پرداختند کم کم خود مردم می مردند و هر روز عدهء بسیاری کشته میشدند یا به بیماری از بین میرفتند و ثروت و زندگی خود را بکمتر از یکچهارم عشر قیمت آن میفروختند و در عین حال چیزی از نتیجهء قیمت آنها بدست نمی آمد . ذیلا باید اعتراف کنم و سوگند یاد نمایم که هیچیک از آنها که نوشته شد گراف و مبالغه نبوده خدا ما را از شر چنین خشکسالی پناه دهد و هم باید متوجه بود از چنین حادثهء نباید بشگفت آمد زیرا از آغاز خلقت تا این تاریخ چنین پیش آمدی برای شهر اصفهان اتفاق نیفتاده بود آری (گفتار که نالیم که از ماست که برماست) در عین حال خارج اصفهان و فور نعمت و ارزانی بود .

نگارنده گوید شیخ علی حزین که فتنهء افغانرا دریافته در تذکرهء خود از آن یاد کرده و از قحطی و بیچارگی اصفهانیها نام برده مینویسد : مجملا بعد از سه چهار ماه کار محصوران بسختی کشید و ماکولات در آنمصر اعظم که مشحون به انبوهی و ازدحام بیرون از قیاس بود تنقیص یافت و رفته رفته نایاب شد و در آنوقت مردم از ضیق معاش پیوسته از هر گوشه و کنار پوشیده و پنهان از شهر بیرون میرفتند و افاغنه بر کسی ابقا نمیکردند کمتر کسی جان سلامت بیرون برده باشد و در شهر چون اکثر اعدیهء نامناسب بکار میرفت هر روز جماعتی بیشمار باورام و امراض مبتلا گشته هلاک میشدند و از هر طبقه آنمقدار از هنرمندان و مستعدان و افاضل و اکابر و اشراف در آن حادثه در گذشتند که حساب آن خدای اند .

مرحوم انصاری در مجلد دوم آگهی شهان گوید :

سلطان حسین ساده و آخوند شلشلی
باقل صفت شکم ملی از باقلای جهل

چندان شیوع یافت فساد عمر کشار
 کامد ز قندرها چو ویس و بحج برفت
 محمود پور ویس پس از مرگ او رسید
 حیش بعیش هفته سلطان شکست خورد
 پای عراق و فارس نه تنها شکسته شد

وان گفتهای شرع کش پارسای جهل
 برگشت و زد بمردم افغان صدای جهل
 با اندکی سپاه بیانک و آوای جهل
 شد اصفهان دچار بقحط و غلای جهل
 ایران شده پراکن دست سیای جهل

مؤلف پس از نقل گفتار خواتون آبادی و مازندارتی مینویسد : اظهاریه
 نامبردگان گواه توانائی است بر درستی گفتار ما و ضمنا با بیانیه آنان گفتار صاحب
 عنوان را نیز تثبیت میکنیم و می افزائیم هرگاه او اندکی پس از فتنه افغان باقی نمانده
 بود مسلما از او اثر و از خود او خبری در دست ما نبود .

از آثار او آنچه هم اکنون در اختیار ما قرار گرفته هرچند خداکثر آنها از نسخه
 اصلی که مؤلف گرد آورده تجاوز ننموده یعنی مورد استفاده دیگران واقع نشده تا آنها
 را استنساخ نمایند علاوه بر شرح اربعینش عبارتند از شرح مبسوط بر مدارک در دو مجلد
 دیگری فوائد الرجالیه که واقعا مایه روشنائی چشم اعلام دانشمندانست دیگری جامع
 الشیات در نوادر و متفرقات دیگری حواشی ایزنده که مشتمل بر تحقیقات و تدقیقات
 مهمی است که بر شرح اربعین شیخ بهائی نوشته و متجاوز از هفت هزار بیت است دیگر
 تعلیقات بر آیات الاحکام مقدس اردبیلی دیگر هدایه الفوائد الی احوال المعاد دیگر
 رساله در امامت دیگر تحقیق الغناء و عظم ائمه این کتاب را مستقلا در رد کتاب صاحب
 کفایه محقق سزواری نوشته دیگری رد بر صوفیه دیگری تحقیق مالایتم فیه الصلوه دیگری
 ابطال الزمان الموهوم در این کتاب ثابت کرده ساداتیکه از طرف مادر حضرت صدیقه منتسبند
 فضل الفاطمین در این کتاب ثابت کرده ساداتیکه از طرف مادر حضرت صدیقه منتسبند
 نیز ساداتند دیگری شرح مبسوط بر دعای صباح این کتاب شرح دعای منسوب بحضرت
 امیرالمؤمنین (ع) و متجاوز از سه هزار بیت است تعلیقاتی بر جوابهای سید مهنا که
 از طرف علامه حلی تهیه شده . ما نسخه از آنرا بخط شریف خود او در اختیار داریم
 این کتاب را در موقع آشوب افغانها نوشته .

آثار او بطوریکه اطلاع داریم بسیار است و متجاوز از صد و پنجاه اثر ارزنده اود

فنون مختلف فهرست شده است .

خواجوئی علاوه بر مقامات علمی دارای روحیات و معنویات و کرامات بسیاری بوده که اکثر آنها در برخی از کتب ذکر شده و عده‌ئی هم زبانزد عوام و ما برای رفع ملال از ذکر آنها خودداری میکنیم .

خواجوئی خط نسخ و نستعلیق را در کمال خوبی مینوشت و با توجه بنوشته‌جات او کاملاً میتوانیم اینحقیقت را باثبات رسانیم .

عده‌ئی از مشایخ بزرگوار ما از محضر او بهره‌مند شده از جمله ملا مهدی نراقی و آقا محمد بیدآبادی گیلانی و میرزا ابوالقاسم مدرس اصفهانی ، استاد نیای ما میرابوالقاسم خوانساری و ملا محراب حکیم و عارف مشهور، خدا بلطف و فضل و کرم عمیم خود آنها را پاداش دهد .

خواجوئی در یازدهم ماه شعبان سال ۱۱۷۳ هجری وفات یافته و در مقبره تخت پولاد اصفهان جانب دربی که بطرف شیراز باز میشود و نزدیک مقبره فاضل هندی ره مدفون شده و سلسله قرائت و اجازه او نیز بوی منتهی میشود .

نگارنده گوید ذیل روضات نقل کرده خواجوئی از شیخ حسین ماحوزی روایت میکرده . و هم خود مؤلف در ذیل ترجمه محمد جعفر صاحب اکلیل المنهج مینویسد خواجوئی علم درایه رجال را از او استفاده کرده .

مؤلف گوید تاریخ وفات او بحساب ابجد موافق است با جمله (نورالله الجلیل مقبرته) و (رفع الله فی الجنان منزلته) و گفته شاعر پارسی (خانه عام منهدم گردید .) نگارنده گوید ذیل تذکره القبور مصراع مزبور را بضمیمه مصراع اولش از دبیر شاعر یاد کرده که :

بهر تاریخ او دبیر نوشت
همان ذیل مینویسد آقا محمد اسماعیل نواده ملا اسماعیل خواجوئی است از
علما و حکما و ادباء بوده در ۱۶۲۵ سال ۱۲۸۲ وفات یافته و در کنار جدش آرمیده
ماده تاریخش اینست :

حال کفاش بتاریخ وفاتش تو بگو
فوائد الرضویه ذیل شرح حال خواجوئی از تکمله سید صدر نقل میکند معظم له
شد زدنیای سوی بستان جنان اسماعیل

غیر از ملا اسماعیل مازندرانی خواجوئی حکیم متالہ و صاحب حواشی بر کتب کلام حکمت است و سال ۱۱۷۷ وفات یافته .

ریحانہ اول هر دورا یکی دانسته و سال مزبور را تاریخ خواجوئی نقل کرده و باید چنانچه ذیل روضات متعرض است نامبردگان دو نفر باشند .

(۳۳) ملا محمد امین فرزند محمد شریف استرآبادی . از اخباریہای بنام و از دانشمندان است کہ با قلم مخصوص بخود بسی مطالبی کہ جای بیان آنہا نیست بنگارش در آورده .

استرآبادی نخست در ردیف مجتہدان بود و با ذہن رسا و فہم و توانائی کہ داشت از رویہ اساتید پیروی میکرد تا بجائیکہ صاحب مدارک و صاحب معالم بوی اجازہ دادند و من اجازہ ہر دورا کہ حاکی از فضیلت و موقعیت علمی نامبرده بود بخط خود آن بزرگواران در آغاز تکلیفم در اختیار داشتم .

استرآبادی تاملتی از طریقہ مجتہدان تبعیت میکرد فاصلہ نشد خواستہہای باطنی ویرا بر آن داشت تا از رویہ اساتیدش برکنار شد و خود را عاق اساتید خویش قرار داد و بہ تخریب قواعد دین پرداخت و علیہ گروہ مجتہدان برخاست و از عدہ حشویہ آنہا کہ اعتماد خاصی بمتن احادیث دارند پشتیبانی کرد و از هیچیک از رویہ اخباریہا خودداری ننمود و موجبات نفاق و خلاف در میان اہل حق را بوجود آورد و آتش فتنہ و دوئیت را شعلہور ساخت .

و من چنان می پندارم کلیہ قدمہائیکہ او برداشت نتیجہ افکار استاد اخیری او فاضل متبحر نحیر ہمشہری او میرزا محمد استرآبادی سابق الذکر و صاحب کتاب رجال کبیر و متوسط و صغیر است .

زیرا مشارالیه اطمینان کاملی بہ استاد خود داشت و از ہر جہت متوجہ بخواستہہا و افکار او بود . گذشتہ از این بر اثر طبع سرشار متمایل بمشرب اہل ذوق و حال نیز بود و خود او در رسالہ دانشنامہ شاهی کہ بیارسی تالیف کردہ ذیل اثبات حدوث اجتہاد بین شیعہ امامیہ و اینکہ مشرب اجتہاد و قواعد مقررہ در آن پیش از کلینی وجود نداشتہ و تا آخر غیبت صغرا بمسلک اخباریہا عمل میشدہ اشارہ نمودہ اینک

عبارات خود او را ذیلاً یادآور می‌شویم .

تا آنکه نوبت به علم‌العلماء المتأخرین فی علم الحدیث والرجال واورعهم استاد الكل فی الكل میرزا محمد استرآبادی نورالله مرقدہ الشریف رسیده پس ایشان بعد از آنکه جمیع احادیث را بفقیر تعلیم کردند اشاره کردند که احیاء طریقہ اخباریین بکن و شبہاتی که معارضه با آن طریق دارد رفع آن شبہات بکن . چرا که اینمعنی درخاطر میگذشت لیکن رب العزه تقدیر کرده بود که اینمعنی بر قلم تو جاری شود ، پس فقیر بعد از آنکه جمیع علوم متعارفه را از اعظم علماء آن فنون اخذ کرده بودم چندین سال در مدینه منوره سر بگریبان فکر فرو میبردیم و تضرع بدرگاہ رب العزه میکردم و توسل بارواح اهل عصمت علیہم السلام می‌جستم و مجدداً نظر به احادیث و کتب عامه و کتب خاصه میکردم از روی کمال تعمق و تأمل تا اینکه بتوفیق رب العزه و برکات سید المرسلین و ائمه طاهرین صلوات الله علیه و علیہم اجمعین باشاره لازم الاطاعه امتثال نمودم و بتالیف (فوائد مدنیہ) موفق شده بمطالعہ شریف ایشان مشرف شد . پس تحسین این تالیف کردند و ثنا بر مؤلفش گفتند رحمہ الله .

مؤلف گوید اکنون که سخن بدینجا رسید شایسته است برخی از آنچه رانا برده در فوائد مدنیہ ایراد کرده بیان نمائیم و از اینراه عده بیخبر را یاد آوری کرده و موجبات تذکر را فراهم ساخته و ضمناً آنچنانکه باید کتاب حاضرهم خالی از بهره‌مندی نباشد .

مشارالیه ذیل نفی اجماع و عدم حجیت استدلال بدان مینویسد نخستین دانشمندیکه در علم حدیث و روایت از محضرش استفاده کرده و در آغاز جوانی در نجف اشرف از جنابش باخذ اجازه مفتخر آمدم سید سند و علامه اوحد صاحب کتاب مدارک در شرح شرایع است .

وی در اوائل آن کتاب مینویسد : اجماع حجت است و حجیت آنهم منوط است بدخول قول معصوم که گفته او مدخلیت در گفتار دیگران داشته باشد و با این بیان می‌فهمیم که اجماع بمعنی مشهور که قول حجت در آن مدخلیت نداشته باشد حجت نخواهد بود زیرا ادله شرعیہ منحصر بکتاب و سنت و براءت اصلیه است .

و در ذیل نکوهش از اجتهاد اظهار داشته .
 نخستین کسیکه از رویهٔ اصحاب ائمه غفلت کرد و بفن کلام و اصول فقه که مبنای هر دو بر افکار عقلیه یعنی اندیشه‌هاییکه در میان عامه موقعیت قبول دارند پرداخت و من از او باخبرم محمد بن احمد بن حنید است که بقیاس عمل میکرد و حسن بن علی بن ابی عقیل عمانی که در فن کلام مهارت داشت و پس از آنکه شیخ مفید ظهور کرد بر اثر حسن ظنی که بنوشته‌های آنان پیدا کرد آثار آنها را در میان شاگردان خود شهرت داد . و از همین عده افراد است سید اجل مرتضی و شیخ الطائفه که رویهٔ آنها در میان متاخران اصحاب شیوع پیدا کرد و چندین قرن بقوت خود باقی بود تا نوبت به علامه رسید او بر خود لازم دید تا در کلیهٔ تصنیفهایش بسیاری از قواعد اصولیه را که از عامه رسیده بکار برد و پس از او به پیروی از وی شهید اول و ثانی و همچنین فاضل شیخ علی رویهٔ او را پیش گرفتند .

و در ذیل انکار تنویر اخبار مینویسد :

نخستین کسیکه احادیث اصحاب ما را تقسیم بندی کرد همان احادیثی که مراجع عقائد و اعمال مردم بوده در روزگار ائمه و اجماع بر صحت نقل همهٔ آنها داشتند علامه حلی و مرد دیگری هم پایهٔ او بوده که احادیث مزبور را بچهار قسمت که هم اکنون بین متاخران مشهور است تقسیم نموده پس از او شهید اول و شیخ علی محقق و شهید ثانی و فرزندش صاحب کتاب معالم و منتقی و فاضل متبحر معاصر بهاء الدین محمد عاملی از وی پیروی کردند و همچنان اخبار را دسته بندی نمودند .

و مسلما موجبات غفلتی که برای وی پیش آمد سابقهٔ ذهنی وانسی بود که با کتب عامه داشت و ضمنا از گفتار پیشینیان از اصحاب ما فراموش کرده بود و جای دیگر گفته :
 اجماعیکه عامه معتبر میدانند باطل است زیرا آنها معتقداند هرگاه عدهٔ از علماء عصر بر صحت مسئلهٔ رای دادند و اتفاق کردند عمل بدان لازم و اتفاق آنها حجت و صحیح است .

این عقیده از جهاتی باطل است . تا آنجا که به پاسخ پرداخته و اظهار داشته پاسخ ادلهٔ عمدهٔ آنها آشکار است از جمله شرح عضدی است این شرح بر مختصر

حاجبی گردآمده و از بهترین کتب اصولیه آنانست و من در آغاز کار که در شیراز بودم آنرا در ظرف چهار سال از بزرگترین علماء محقق و پیشوای متقیان و مقدسان آنسرزمین شاه تقی الدین محمد نسابه کاملاً از روی بحث دقیق و نظر عمیق فرا گرفته‌ام .

در آن کتاب ثابت کرده آنها که مخالف با اجماعند یقیناً سخنان بی اصل و قابل تخطئه است و از اینراه حجت اجماع بثبوت میرسد زیرا ما میدانیم امکان ندارد اینهمه دانشمندان بمجرد خیال یا گمانیکه برای آنها صورت بسته اجماع بر امر خلاف شرع بنمایند بلکه تطعب سخن بر اثر دلیل قاطعی است که بدست آورده‌اند بنابراین باید بوجود نص قاطعی که در اختیار آنها درآمده یقین کرد و از اینراه بخطا مخالف متوجه بود و به انکار او ترتیب اثر نداد .

استرآبادی پس از این گفته نامبرده را نقض کرده و اظهار داشته هرگاه اجماع بر امری حجت داشته باشد باید اجماع فلاسفه را که معتقداند عالم قدیم است و همچنین اجماع یهود را که میگویند پس از موسی پیمبری نیست و همچنین اجماع مسیحیان را که میگویند مسیح کشته شد باید پذیرفت .
در جای دیگر گفته :

محقق در اوائل کتاب معتبر اظهار داشته در امریکه مورد توجه عموم مکلفان نمی باشد تمسک ببراءة اصلیه نمیتوان کرد .

من معتقدم که تمسک ببراءة اصلیه بطور کلی تا پیش از اکمال دین صحیح بود لیکن پس از آنکه دین بسر حد کمال رسید برای براءة مزبور محلی باقی نمی ماند زیرا اخبار متواتره از ائمه در هر واقعه‌ایکه مردم نیازمند بدان هستند رسیده و تاروز قیامت حقایق موضوعات ثابت گردیده و نیز برای هرگونه اتفاقی که دو نفر باهم داشته باشند حکمی تعیین شده حتی اگر خدشه کسی بر کسی وارد کند ما به التفاوت صحیح و معیب را معین نموده‌اند . بنابراین چگونه میتوان به براءت اصلیه توجه کرد . گذشته از این عمل ببراءت اصلیه با آنکه امام (ع) فرموده حکم هر پیش آمدیرا که میدانید توقف نمائید صحیح نیست .

آری آنها که قائل ببراءت اصلیه هستند معتقداند که تمام دستورات دین بطور

کامل بدست ما نرسیده زیرا بسیاری از اتفاقاتست که از حکم قطعی آن اطلاعی نداریم و نمیتوانیم حکم بغیر ما انزل الله بنمائیم .

استرآبادی از اینموضوع تعقیب بی‌نهایتی کرده و مطالبی طولانی نگاشته تا آنجا که مطلب را بایراد خوابی پایان آورده مینویسد . موقعی در بین خواب و بیداری همان اوقات که در حرمین شریفین بودم مشاهده کردم که درهای رحمت برای وصول بحقیقت بروی من گشوده شده و با چشم بصیرت شاهد آنها بودم و خود را مصداق والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا یافتم الحمدلله .

در جای دیگر نوشته در سحر شب جمعه در مکه معظمه در خواب دیدم که یکی از نیکوکاران بعنوان دلداری خطاب بمن میگوید و من یوت الحکمه فقد اوتی خیرا کثیرا . و علت رؤیای مزبور آن بود که پیش از آن در نهایت اندوهناکی بودم که کوششهای من بجائی نرسید و بهرهء بدست من نیامد همانشب پس از نماز شب و اتمام نماز وتر اندک خوابی مرا فرا گرفت و رؤیای مزبور را مشاهده کردم . بامداد کتاب کافی را گشوده تا در مبحثی که مورد نظرم بود ببینم چه موضوعی از امام (ع) رسیده باین حدیث دست یافتم که ذیل آیه شریفه فرموده منظور از حکمت ، احادیث اهل بیت علیهم السلامست .

ذیل روضات مرقوم داشته بچنین حدیثی در کافی دست نیافتم که مراد از حکمت احادیث اهل بیت باشد آری در کتاب حجت از حضرت صادق (ع) نقل کرده منظور از حکمت فرمانبرداری از خدا و شناخت امام (ع) است .

در فصل هشتم از کتاب فوائد مدنی که آنرا بعنوان پاسخ از پرسشهای مطالبی که اخباریها از گفتار ائمه استفاده کرده یا از گفتار سابقان از اصحاب استفاده نموده منعقد ساخته از قبیل احمد بن عبدالله برقی در کتاب محاسن و محمد بن حسن صفار در کتاب بصائر الدرجات و علی بن ابراهیم در تفسیر و محمد بن یعقوب کلینی در اول کافی . مینویسد سوءال اول فاضل مدقق محمد بن ادریس حلی ره احادیثی از اصول پیشینیان ما که در دست اختیارش بوده گرد آورده و آنها را در باب آخر کتاب السرائرش ایراد نموده از جمله از جامع بزنطی مصاحب حضرت رضا (ع) از هشام بن

سالم از حضرت صادق (ع) روایت کرده بر ما لازم است اصول احکام را در اختیار شما بگذاریم و بر شماست که آنها را در میان شیعیان ما رواج دهید و فروع آنها را بدست آورید .

و از احمد بن ابی نصر از حضرت رضا (ع) روایت کرده بر ماست که اصول احکام را بر شما القا نمائیم و بر شماست که فروع آنها را از اصول مزبوره استنباط کنید .
ابن ادریس با توجه بدو حدیث مزبور باین نتیجه رسیده بنابراین میتوان در خود احکام الهی هم اجتهاد کرد .

پاسخی که وی داده مینویسد بر خلاف انتظار دو حدیث نامبرده تحقیق پیشین ما را تایید میکنند زیرا منظور آنها اینست که امت نمیتوانند احکام نظریه را استنباط نمایند و اصولاً حق اینموضوع را ندارند بلکه بر ما لازمست احکام را بصورت قواعد کلیه در آورده و در دست اختیار آنها بگذاریم و آنها با توجه بقواعد مزبوره مسائل جزئی را از آنها استخراج کنند .

از قبیل (اذا اخلط الحلال بالحرام غلب الحرام) موقعیکه حلال با حرام مخلوط شود حرام غالب بر حلال خواهد بود . و فرموده اند کل شیء فیه حلال و حرام فهو لک حلال حتی تعرف الحرام بعینه فتدعه (هر چیزی که ممکن است حلال و حرام باشد استفاده از آن برای تو حلالست مگر آنکه حرام معین آنرا امتیازدهی در اینصورت حق بهره بری از آنرا نداری ، و فرموده اند الشک بعد الانصراف لایلتفت الیه شک پس از انصراف از عمل (بعد از محل) قابل توجه نیست و فرموده اند لیس ینبغی لک ان تنقض یقیناً بشک و انما تنقضه بیقین آخر شایسته نیست یقین را با شک از میان ببری و اگر بخواهی چنین عملی انجام دهی باید آنرا با یقین دیگری از اهمیت ساقط کنی .
پس از ایراد مطالبی بسوءال دوم پرداخته مینویسد اخباریها ناچار باید بظن متعلق به احکام توجه کرده و آنرا مورد عمل خود قرار دهند زیرا حدیث هم هر چند باصطلاح آنان صحیح باشد باینمعنی که آنرا بلاشک از معصوم بدانند بازهم ممکن است بمنظور تقیه گفته شده باشد و یا دلالتش بر حکم یا عدم آن ظنی باشد و در هر دو صورت قطع بعمل پیدا نخواهد شد .

پاسخ این سوءال آنستکه بسیاری از احادیث اصحاب ما که در کتابها تدوین شده‌اند قطعی الدلاله‌اند مخصوصا که اگر از قرائن حالیه یا مقالیه برای قطعیت آنها کم بگیریم و چنانکه میدانیم انواع قرائن بسیارند از جمله اینکه حکمیکه در مقام بیان حکم و تفهیم حقیقتی است نمیتواند سخن بگوید که خلاف ظاهر آنرا اراده کرده باشد خصوصا شارع حکیمی که علاوه بر مقام عصمت حائز همه مراتب حکمت و دانش بوده و ما پیش از این مطالب مربوط باینموضوع را کاملا توضیح دادیم .

از جمله قرینه سوءال و جوابست و هرگاه دلالت بر حکم بخصوص با کمک قرینه موحیات قطعیت را ایجاد نکند قابلیت برای حکم ندارد و در اینصورت باید توقف کرد و بطوریکه پیش از این تذکر دادیم احتمال تقیه زیانی به اصل حکم ندارد زیرا ثابت کرده‌ایم که درباره اصلت حکم یکی از دو قطع کافی است و دیگر آنکه مناط عمل بحکم قطع بررود آنحکم است که از مقام معصوم صادر شده نه آنکه حکم الله واقعی مظنون باشد و مؤید عقیده ما و فرق بین الجهتین موضوعی است که صاحب معالم ایراد نموده وی در پاسخ عالمی که تمسک بخبر واحد را تجویز میکند و معتقد است خبر واحد مفید ظن است و بهمین مناسبت خبر واحد را معتبر میدانند چنانچه شارع مقدس شهادت عدلین را بمنظور اینکه مفید ظن است معتبر دانسته .

مینویسد حکم بمفاد شهادت از جهت افاده ظن و اعتبار آن نیست بلکه اعتبار شهادت بمنظور شهادت عدلین است پس هرگاه عدلین وجود نداشت شهادت هم از اعتبار خواهد افتاد مؤید این موضوع بیانیه سید مرتضی است که ذیل اسباب و شروط شرعیه از قبیل زوال شمس و طلوع فجر مخصوصا نسبت باحکام مربوط بدانها مطلب ما را تایید کرده ؛ لیکن مورد نزاع چنین نیست ، زیرا تکلیف منوط بظن است .

ذیلا مناسبت است مثالی ایراد کنیم و بگوئیم کسیکه دلالات ظنیه را مورد عمل قرار میدهد و باجتهادات خیالی پابند است در ذیل حدیثی که وارد شده درباره کسیکه در یکی از دو مسجد مکه و مدینه محتلم شود دو جور عقیده ایراد میکنند یکی آنکه فتوا باطلاق لفظ میدهد و دیگر آنرا موکول بقرائن حالیه و متوجه به غالب احوال میداند و این موضوع هم بر اثر اختلاف مجتهدانست باینمعنی هر یک بمقتضای ظن خود

عمل میکند و یکی از دو احتمال را بر دیگری ترجیح میدهد. لیکن اخباریها که در عمل به احکام یا متوقفاند یا عمل به یقین میکنند همان حکمی را که لفظ خبر بطور قطع و یقین دلالت میکند فتوا میدهند و نسبت بمآزاد که لفظ دلیل بر آن نیست توقف مینمایند، بنابراین مجتهدان که جانب اطلاق لفظ را مراعات مینمایند، باید تیمم را واجب بدانند هر چند هم زمان غسل کمتر یا برابر با زمان تیمم باشد و غسل او مربوط به ازاله نجاست در مسجد نیست باین معنی مثلا در مسجد الحرام خوابیده باشد و محتلم شود و سیلی جاری گردد و او همچنانکه خود را در میان سیل مشاهده میکند از خواب برخیزد، و آنکسیکه جانب قرینه را رعایت میکند غسل را در صورت مفروضه واجب میداند و تیمم را حرام و آنکسیکه هر دو احتمال در نظر او یکسانند گاهی حکم به توقف و هنگامی حکم به تخییر مینماید. لیکن اخباریها در صورت احتمالین و عدم دلیل خارجی توقف را واجب میدانند باین معنی در ترک افعال وجودیه توقف میکنند و گاهی هر دو فعل وجودی را انجام میدهند و گاهی فعل وجودی را انجام میدهند و نیت را مطلق یا مردد میدانند و در اطلاق و تردید تفاوتی نیست و مانحن فیه از قبیل دوم است زیرا علم با اشتغال ذمه بیکی از دو فعل وجودی ثابت است لیکن از فعل وجودی اطلاعی نداریم و از آنطرف حرمت جمع بینهما نیز مسلم است در صورتیکه از واجب معین با خبر باشیم. بنابراین اگر بگوئید چگونه باید نیت کرد خواهیم گفت در عبادات قصد قربت کافی است و اگر تنزل کنیم خواهیم گفت در هر یک از آنها باید قصد وجوب کرد و منظور از مطلق هم معنی عمومی است که واجب اصلی و مقدمی را شامل شود. و از این قبیل مطالب در پاسخ اعتراضات مجتهدان گفته که متجاوز از بیست و یک پاسخ است و همه آنها را مروج بهبهانی در فوائد عتیقه و جدیده اش تزییف کرده و چون موجود سرگردانی زبون و ذلیل ساخته آنچنان که برای هیچ خردمندی شکی در بطلان آنها باقی نخواهد ماند.

در جای دیگر مطالبی از مشرق الشمسین شیخ بهائی قده نقل میکند که معظم له فرموده بیشتر از علماء ما معتقداند عدل و احد امامی در تزکیه راوی کافی است و نیازی بدو شاهد عادل ندارد چنانچه در شهادت وجود دو نفر عادل لازمست و عده

اندکی مخالفت کرده و شهادت عدلین را در مقام تزکیهء راوی شرط میدانند . پس از نقل کلام او مینویسد : من میگویم نخست اینکه فرمودهء اکثر علماء ما چنان عقیده دارند درست نیست و شیخ سهل انگاری و غفلت نموده زیرا اخباریها که اکثریت علماء را تشکیل میدهند بهر خبری عمل میکنند بلکه خبری مورد توجه آنهاست که قطع بورود آن از معصوم داشته باشند .

ثانیا میگویم سید مرتضی و ابن ادریس و محقق حلی برای خبر واحدیکه خالی از قرینه باشد یعنی قرینه‌ایکه موجبات قطع عادی آنرا بورود معصوم ثابت کند ترتیب اثر نمیدهند و در حقیقت رویهء نامبردگان در اینمورد همان طریقه‌ایست که اخباریها در اینخصوص برای خود اختیار کرده‌اند .

خلاصه نسبت اکثریت که شیخ بعلماء اصحاب داده در واقع از علامه وعدهء از مقلدان او اقتباس کرده و آنها هم عدهء معدودی بیشتر نیستند از قبیل شهید اول و ثانی و شیخ علی محقق کرکی و این عده هم که اطلاعات کاملی در علوم دقیقه ندارند و از معانی احادیث که دربارهء اصول الدین و اصول الفقه از اهل بیت عصمت (ع) رسیده بی خبر و عارف بدانها بودند .

تنها کمالات آنها منحصر بمطالبی است که بر اثر علاقهء بکتب عامه از آنها بدست آورده‌اند . و از آنجا که کمالات نامبردگان محدود بوده و گفتار علامه را موافق بارویهء عامه یافته بدون آنکه احتمال خطائی بگفتهء علامه بدهند ، یا سخن عامه را مشتمل بر تدلیس و تلبیس قلمداد کنند مطابق با ذوق خود و سابقه‌ایکه داشتند از رویهء نامبردگان پیروی کردند . خدا ما را عافیت دهد و از کردهء نامناسبان درگذرد و شفاعت بازماندگان رسولخدا را نصیب ما فرماید .

مؤلف گوید اکنون که سخن بدینجا رسید لازم است گفتار شیخ عبدالله سماهیجی بحرانی را که او هم اخباری بوده لیکن مانند ملا محمد امین تعصبات خشک و پوشالی نداشته به نتایج افکار ملای مزبور ضمیمه نمائیم :

وی در کتاب (منیة الممارسین فی اجوبه سوءالات الشیخ یاسین) نزدیک به چهل فرق بین مجتهدین و اخباریها ذکر کرده و ما سی فرق از آنها را ذیلا ایراد می‌کنیم و

فرقهای مزبور آنها هستند که ما به الامتیاز مجتهد و اخباری را ظاهر میسازد. علاوه بر آنچه قبلا یادآوری کردیم که مجتهد در تزکیه راوی بعدل واحد اکتفا میکند و اخباری مخالفت مینماید اینک وجوه مزبوره:

- (۱) مجتهد اجتهاد را واجب عینی یا تخییری میداند. اخباری اجتهاد را حرام میداند و معتقد است باید روایت را از مقام معصوم گرفت.
- (۲) مجتهدان معتقدند ادله احکام چهارند. کتاب، سنت، اجماع، عقل اخباری بکتاب و سنت معتقد است و برای اجماع و عقل اهمیتی قائل نمی باشد.
- (۳) مجتهدان عمل بظن را در خود حکم شرعی تجویز میکنند و اخباریها تنها بعلم اکتفا میکنند و مرادشان از علم قطعی واقعی و عادی اصلی است یعنی همانچه بطور حقیقت از معصوم رسیده و عادة قابل خطا نیست.
- (۴) مجتهدان احادیث وارده را بچهار دسته مشهور تقسیم می نمایند (صحیح موثق، حسن، ضعیف) و اخباریها بدو دسته صحیح و ضعیف منقسم میسازند.
- (۵) مجتهدان اقسام اربعه را بطوریکه مرامشان اجازه میدهد تفسیر مینمایند و اخباریها صحیح را عبارت از خبری میدانند که دارای قرائن چندی باشد که بدانوسیله بتوان یقین کرد این خبر از معصوم رسیده و ضعیف چنان نیست.
- نگارنده گوید شیخ بهائی در وجیزه مینویسد صحیح، حدیثی است که تمام راویان آن ممدوح و تعدیل شده باشند، حسن، حدیثی است که بعضی از رواة یا همه آن غیر ممدوح باشند لیکن در هر دو صورت مابقی یا همگیشان تعدیل شده باشند، موثق حدیثی است که همگی یا برخی از رواة آن غیر امامی باشند و همگی تعدیل شده باشند، ضعیف خبری است که غیر از صور سه گانه مزبور باشد.
- (۶) مجتهدان مردم را بدو دسته تقسیم میکنند مجتهد و مقلد و اخباریها همه مردم را مقلد معصوم میدانند و اجازه نمیدهند مردم از مجتهد تقلید کنند مگر در صورتیکه حدیث صحیح باصطلاح خود آنها بخواهند از مجتهد اخذ کنند.
- (۷) مجتهدان در عصر غیبت وصول بدرجه اجتهاد را واجب میدانند و در عصر حضور اخذ احکام را منحصر بحضور معصوم میدانند، اخباریها اخذ احکام را منحصر

معصوم میدانند و معتقداند باید از او اخذ کرد هر چند با واسطه باشد .

(۸) مجتهدان تصرف در امور حسبه و فتوا دادن را منحصر باجتهد میدانند و اخباریها موضوعات فوق را مربوط بافرادی میدانند که راوی از معصوم و مطلع ارا حکام آنها باشند .

(۹) مجتهدان میگویند شخص مجتهد بر اثر ملکه استنباطی که در او بوجود آمده از کلیه احکام دین با خیر است اخباریها میگویند عالم بجمع احکام دین معصوم است .

(۱۰) مجتهدان برای دسترسی بدرجه استنباط علوم مختلف را شرط میدانند و مهمترین آنها را علم اصول الفقه نام میبرند . اخباریها معرفت باصطلاحات اهلیت را شرط استنباط میدانند و می افزایند باید باین معنی هم آشنا باشد که خبر مورد عمل معارض بمثل نباشد و رجوع به اصولیکه از کتب عامه گرفته شده تجویز نمی نمایند .

(۱۱) مجتهدان در اخبار متعارضه و ترجیح یکی بر دیگری بقانونیکه موجبات ظن احتیادی را بوجود میآورد توجه میکنند و اخباریها در مقام ترجیح تنها به مرجحاتی که از معصوم رسیده عمل مینمایند .

(۱۲) مجتهدان بتمام ظواهر الفاظ مظنون الدلاله که از کتاب و سنت بدست آورده و کلیه عمومات و اطلاقاتی که از آندو فهمیده اند عمل میکنند از قبیل او فوا بالعقود و لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام و علی الید ما اخذت حتی توءدی ، و همچنین بملازمات مختلف فیها از قبیل مفهوم موافقت و مخالفت و همچنین بمقتضیات مختلف فیها از قبیل امر بشیء مقتضی نهی از ضد خاص است یا اجتماع امر و نهی یا عام مخصص و حجت آن در مابقی و امثال اینها و همه آنها را قواعد کلیه میدانند که در موارد شک باید بدانها رجوع کرد لیکن اخباریها به آیاتی عمل میکنند که دلالتشان بر حکم قطعی باشد و با احادیثی سرو کار دارند که ظهور در مقصود داشته باشد هر چند احادیث مزبور از جمله عمومات بحساب بیاید از قبیل اذا اختلط الحلال بالحرام غلب الحرام یا کل شیء فیه حلال و حرام فهولک حلال حتی تعرف الحرام بعینه فتدعه یا الشک بعد الانصراف لایلتفت الیه یا لا تنقض الیقین بالشک .

البته عمل بقواعد مزبوره در موضوعات مسائل است نه در احکام چنانچه این موضوع از پاسخ سوءال اول بدست آمد که نامبردگان فرموده امام (ع) را ((انما علینا ان نلقى الیکم الاصول و علیکم ان تفرعوا)) محمول بموقعی دانسته که بخواهند صور جزئیه را از قواعد مزبوره بدست آورند .

(۱۳) مجتهدان حداکثر بقاعده تسامح در ادله سنن و کراهت عمل میکنند و اخباریهها در احکام خمسّه تکلیفه تفاوتی قائل نیستند .

(۱۴) مجتهدان حداکثر تقلید میت را تجویز نمیکنند و اخباریهها تقلید میت را جائز می‌شمارند و معتقدند که عامه عمل بظن را که متعلق به نفس احکام باشد یا نباشد جائز می‌شمارند و پیوسته بظنونیکه از مجتهدان چهارگانه‌شان بدست آمده عمل میکنند و بگفتار مجتهدان پیشین خود توجهی ندارند و مجتهدین ما در عمل بظن با عامه موافقند و در عمل بظن مجتهدان اربعه مخالفند و میگویند قول مجتهد یعنی ظن او حکم مرده را دارد با اینکه اگر کاملاً توجه داشته باشیم موضوع حق بمرگ و حیوت تفسیر نمیکند و اگر چنین تغییری تصور شود ناچار یکی از دو امر لازم خواهد آمد یا باید اعتراف کرد که مضمونات مجتهدان از ناحیه خود آنها بوده و از آئین محمد (ص) نبوده‌ویا باید گفت حلال و حرام او تا روز قیامت پایدار نخواهد بود با آنکه بدیهی است که شرع محمد مستمر الی یوم القیمه

(۱۵) مجتهدین ظاهر کتاب را می‌پذیرند و آنرا بر ظاهر خبر ترجیح میدهند اخباریهها ظاهر کتاب را در صورتی تجویز میکنند که تفسیری از معصوم داشته باشد .

(۱۶) مجتهدین میگویند مجتهد در استنباط احکام در صورتیکه حفظ مراتب کرده باشد مثاب است اگر چه در واقع استنباط او خطا باشد ، اخباریهها میگویند چنین نیست بلکه اگر وسیله استنباطش خبر غیر صحیح و خالی از تصریح بامر واقع باشد گناهکار است .

(۱۷) مجتهدان در امریکه حکمی از مصادر وحی و تنزیل نرسیده از اصل اباحه یا براءت استفاده میکنند و اخباریهها احتیاط می‌نمایند .

(۱۸) مجتهدان اخذ عقائد را از قرآن و اخبار آحاد تجویز نمیکنند لیکن

- احکام را از قرآن و اخبار آحاد میگیرند اخباریها بعکس آنها عمل میکنند .
- (۱۹) مجتهدان اختلاف در احکام اجتهادی را تجویز مینمایند و کسیکه در مسائل فرعی بخلاف واقع فتوا دهد خطاکار نمیدانند، اخباریها چنین موضوعی را تجویز نمی نمایند و هر کس هم که برخلاف واقع فتوا دهد تفسیق می نمایند و در این موضوع توافق اعتقاد را با مقتضای اجتهاد مناسب نمیدانند .
- (۲۰) مجتهدان در موضوعیکه نص بر آن معلوم نیست تجویز نمیکنند که از غیر معصوم استفاده شود اخباریها تجویز میکنند و حتی شخص عامی را کافی میدانند .
- (۲۱) مجتهدان قول شاذ صحیح را که دلیل واضحی داشته باشد مورد عمل قرار نمیدهند اخباریها پیرو دلیل اند نه گوینده .
- (۲۲) مجتهدان کلمه ثقه را بکسی میگویند که امامی و عادل و ضابط باشد اخباریها در وثاقت، مأمونیت از کذب را کافی میدانند .
- (۲۳) مجتهدان اطاعت را مانند اطاعت از امام واجب میدانند اخباریها اطاعت از مجتهد را واجب نمیدانند .
- (۲۴) مجتهدان دلیلی که از راه اصالت برآید باشد ترجیح میدهند بخلاف اخباریها .
- (۲۵) حداکثر از مجتهدان عمل باجماع منقول را تجویز میکنند و در اینخصوص تفاوتی بین کلام متقدم و متاخر نمیگذارند زیرا نظرشان بوثاقت گوینده است بخلاف اخباریها .
- (۲۶) مجتهدان در اجماع محقق بمخالفت معلوم النسب توجهی ندارند اخباریها تفاوتی برای معلوم النسب و مجهول النسب قائل نیستند و میگویند اصولاً چنین اجماعی که قول معصوم در آن مداخله نداشته باشد منعقد نمیشود بنابراین اجماع را بطور کلی حجت میدانند .
- (۲۷) مجتهدان کلیه اخبار کتب اربعه را صحیح میدانند بخلاف اخباریها .
- (۲۸) مجتهدان عمل به استصحاب را بطور کلی تجویز میکنند اخباریها عمل به استصحاب را در صورتی تجویز میکنند که موضوعی خالی از نصوص باشد .
- (۲۹) مجتهدان تاخیر بیان را از وقت حاجت تجویز نمیکنند و آنرا زشت می انگارند

بعضی از اخباریها از قبیل ملا محمد استرآبادی در فوائد مدنیه تاخیر بیان را تجویز می‌نماید .

تا بدینجا خلاصه از آنچه را از کتاب شیخ عبدالله سما هیجی استفاده کردیم بپایان آوردیم و باید بگوئیم نامبرده از متعصبین طریقه اخباریه است که ریشه آن از افکار اشاعره بدست آمده .

مؤلف گوید بطوریکه دیدیم شیخ عبدالله در فرق نوزدهم ، تاخیر بیان از وقت حاجت را بملا محمد امین نسبت داد زیرا او در فوائد مدنیه ذیل آیه شریفه فاسئلوا اهل الذکر انکنتم لاتعلمون احادیثی را نقل کرده از جمله و شاء از حضرت رضا (ع) نقل میکند که حضرت علی بن الحسین (ع) فرموده واجباتی بر ائمه لازمست که انجام دهند که بر شیعیان شان لازم نیست و اموری بر شیعیان لازمست که بر ما واجب نیست از آنجمله خدایم تعالی دستور داده تا آنچه را نمیدانید از ما بپرسید و فرموده فاسئلوا اهل الذکر انکنتم لا تعلمون بنابراین بر آنها لازمست از ما بپرسند لیکن بر ما لازم نیست پاسخ آنها را بدهیم اگر خواستیم پاسخ بدهیم و اگر خواستیم خود داری میکیم . ملا محمد پس از نقل خبر مزبور و خبر دیگری بهمان مضمون میگوید : روایت مزبور تواتر معنوی دارد و آنچه در کتب اصول عامه و خاصه شهرت دارد که تاخیر بیان از وقت حاجت صحیح نیست مطابق با مرام عامه است زیرا آنان معتقداند پس از رحلت رسول اکرم موضوع تازه اتفاق نیفتاده تا برخی از آنچه را پیغمبر اکرم فرموده پوشیده بدارد . اکنون شایسته نبود مطلبی را که عامه با چنین بیانی ایراد کرده خاصه در کتب بیاورند اینک نقل آن یا از باب عجله است یا عدم تامل در اسرار مسئله . با اینکه ثابت است که مضمون روایت مزبور قاعده مذکور را باطل میکند و ما مطابق با سلیقه خود بسیاری از قواعد اصولی را بکمک احادیث متواتره باطل ساختیم .

و ممکن است همین موضوع را از ذیل پاسخ از پرسش چهارم مجتهدان استفاده کرد . در آن پرسش سوال میکنند عمل اخباریها چگونه خواهد بود در فعل وجودی که محتمل است از لحاظ شریعت حرام باشد و ظهور در آن داشته باشد مانند عمل کردن بحدیث ضعیف یا ظهور نداشته . پاسخی که داده آنستکه مقتضای قواعد

آنان در چنین موضوعی توقف است و منظور از توقف آنستکه هرگونه فعل وجودی که قطع بجواز آن نداشته باشیم ترک آنرا لازم بدانیم و از آنطرف چون موضوع احتمالی است فاعل آنرا فاسق ندانیم . و بدینجهت مطلب مربوط را مقتضای قواعد آنان نام بردیم برای آنکه از حدیث متواترین العریقین بدست میآید که امور را منحصر بسه امر دانستهاند و نیز همان معنی از احادیثی که حاکی از وجوب و تثبیت است آنهم در پیش آمدی که از حکم آن بی خبریم بدست میآید تا آنجا که گفته ممکن است از استدلال صدوق برای جواز قنوت فارسی که از فرموده امام صادق استفاده کرده کل شیء مطلق حتی بردفیه نهی باین نتیجه برسیم که انجام هر امری تا موقعیکه نهی صریح نداشته باشیم برای ما مباح باشد و شکی نیست منظور از نهی هم نهی است که پیروی از آن واجب است ، و مفروض در ما نحن فیه عدم بلوغ چنین نهی است زیرا نهی بردوقسم است خاص و عام ، نهی عام همانست که از خبر متواتر که امور را منحصر بسه قسم کرده و امثال آن چنین استفاده میکنیم در هر پیش آمدیکه حکم ظاهری آنرا نمیدانیم توقف نمائیم زیرا شریعت بحد کمال رسیده و پیش آمدی خالی از دستور الهی نمیباشد و یا توقفمان از آن نظر است که مرتکب حرام نشویم و در نتیجه ناخودآگاه به بیچارگی گرفتار شویم . و از همین جواب استفاده میشود که حدیث رفع (رفع عن امتی تسعه) و حدیث حضرت صادق (ع) ما حجب الله علمه عن العباد فهو موضوع عنهم) هر موضوعیکه خدا بمتعال حکم آنرا برای بندگان خود اظهار ننموده حکمی نخواهد داشت دلیل بر آن هستند چون ما مخاطب بتکلیفی نیستیم پس تکلیف هم نداریم .

جواب اینستکه چنین نیست عدم خطاب دال بر عدم تکلیف باشد زیرا حدیث دال بر ترک هرگونه امر وجودی که قطع بجواز آن نداریم بدست ما رسیده مخصوصا در آحادی که امور را منحصر بسه امر کرده یقینی غیر یقینی شبهناک و شکی نیست امر غیر یقینی واجب الترتک است و همچنین احادیثی که دلیل بر ترک پیش آمدها نیست که حکم عینی آن معلوم نیست .

مؤلف گوید شیخ تر ونا مناسبتر از آنچه از فوائد نقل کردیم از کتب دیگرش نیز استفاده میشود و در کلیه آنها اساس دین را نابود کرده و گروه اغلام دین را تکذیب

نموده .

مؤلف پس از ذکر عقائد علمی استرآبادی از کتاب ((السهام المارقه)) شیخ علی نواده شهید نقل کرده نامبرده مدتی در مکه مکرمه زیست داشته و همان اوقات بدرس میرزا محمد اخباری حضور پیدا میکرده لیکن مدتی طول نکشیده میرزا درگذشته وی با دعا پرداخته و با کمال بی اطلاعی مطالبی از خود ابراز میداشته و خوابهایی از خود جعل مینموده و خیالاتی که از افیون زیاد سرچشمه میگرفته بهم می بافته و مردم بیخرد و کم بضاعت را گرد خود فراهم میآوردده و عباراتی پوسیده تر از تارهای عنکبوت ترتیب میداده و در ادعاها و اختراعات خود با هیچیک از متقدمان و متاخران موافقت نداشته و خود را معصوم از خطا قلمداد میکرده در نتیجه هر کور باطنی از وی پیروی میکرده و بکتب حدیثی که خالی از تحریف و تصحیف نبوده اکتفا مینمودند و از ایراه برای خود کسب شهرت و ریاست میکرده .

استرآبادی اطلاعات کاملی نداشت و هرگاه پرسشی از او میشد کتاب خیر را بدست میگرفت و چنان وانمود میکرد نظرم اینستکه میخواهم عین خیر را از نظر شما بگذرانم با آنکه مجتهدان مخترعات خودشانرا برای شما ایراد میکنند ، مردم دسته دسته مانند شتران بی ساریان بجانب او توجه میکردند ، و من پس از آنکه حقیقت حال او را از برخی که با او ملاقات کرده بودند تفحص کردم و پاره از نوشتجات او را مشاهده نمودم دانستم که جز تدلیس وسیله دیگری برای تسخیر بیخردان ندارد و خواستم که پاسخ لاطائلات او را بدهم ترسیدم بیشتر موجبات شخصیت او را فراهم کرده باشم و چون آب گندیده بود که هرچه بیشتر بهم خورد بوی ناپسندش زیادتر میشود .

استرآبادی علماء امامیه را گمراه قلمداد کرده ویژه شیخ مفید را نخستین بدعت گذار و مخرب دین میدانند و کلید نکوهشهایی که درباره مشرکان شده متوجه علماء امامیه دانسته و چون وسائل بزرگی که آنان داشتند وی نتوانسته بود بدست آورد ناچار بنکوهش آنان پرداخته و اینهمه سخنان ناچاراً به آنان نسبت داده و مانند باقل که چون خواست شهرت پیدا کند ناچار در چاه زمزم بول کرد این مرد هم مانند او برای کسب شهرت بچنین رویه ناپسندی دست زد .

مؤلف پس از این عباراتی از ملا محمد تقی مجلسی که حاکی از پیروی ملا محمد امین بوده نقل کرده و ضمناً شیخ عبد علی عروسی صاحب نورالثقلین را از متعصبین این طایفه نام میبرد . و ذیل آن به اخباریهای الجزائر و بحرین اشاره کرده و افزوده این عده مانند برخی که ذیلاً نام می‌بریم مانند استرآبادی و امثال او تعصب ناجا نداشتند بلکه مردمی سلیم‌النفس و رحم دل و خالی از تظاهر و تجاهر بودند از قبیل ملا عبداللہ تونی و سید نعمت‌اللہ جزائری و شیخ محمد حر عاملی و سید صدرالیدن ہمدانی و شیخ یوسف بحرانی و جمعی دیگر از دانشمندان .

سپس از قول شیخ یوسف نقل کرده :

نامبرده در اجازہء معروفش بنام ((لوءاء البحرین)) ذیل نام شیخ محمدنوادہء شہید کہ از استرآبادی و پدرش و دیگران روایت کرده مینویسد :

استرآبادی فاضلی محقق و مدقق و ماهر در اصول دین و اصول فقہ و حدیث و

اخباری متعصب بود .

استرآبادی نخستین کسی بود کہ باب نکوہش بر مجتہدان را گشود و آنہا را بہ تخریب نسبت داد خوب گفت لیکن بجا نگفت زیرا بر چنان گفتاری فساد عظیمی مترتب بود و ما در کتاب ((الدرر النجفیہ)) و مقدمات ((الحدائق)) حقیقت حال را بیشتر از آنچه تصور میشود توضیح دادہ ایم .

پس از این آثار ویرا نام می‌برد از جملہ الفوائد المدنیہ ، شرح اصول کافی شرح تہذیب الاحکام کتابی در رد حواشی شرح جدید تجرید کہ ملا جلال الدین و میر صدر الدین نوشتہ اند کتابی بنام فوائد دقائق العلوم و حقایقہا .

امل الامل مینویسد شرح تہذیب و استبصارش را کہ ناتمام بود دیدہ ام ، رسالہء در بدا ، جواب پرسشہای شیخ حسین ظہیری ، رسالہ در طہارت و نجاست خمر و امثال اینہا از قبیل حاشیہ بر بخشی از کتاب طہارت مدارک این حاشیہ شاہد فضل و حسن تقریر اوست .

استرآبادی مجاور مکہ و مدینہ بود و در مکہ معظمہ سال ۱۰۳۳ وفات یافت .

امل بنقل از سلافة العصر سید علیخان کبیر مینویسد نامبرده سال ۱۰۲۶ در مکہ

معظم وفات یافته، ظاهرا این قول درست نیست.

مترجم گوید: از نسخه امل که مطبوعست ظاهرا ۱۰۳۶ بدست میآید ممکن است نسخه مؤلف عدد هندسی را طوری ضبط کرده بوده که ۳ بشکل ۲ مرقوم شده بوده و حال آنکه در پاورقی از سلافه نقل کرده وی سال ۱۰۳۶ در مکه وفات یافته و هم متعرض است نامبرده داماد میرزا محمد استرآبادی بوده.

مؤلف از لوءالوالبهرین نقل کرده استرآبادی از صاحب مدارک و میرزا محمد استرآبادی روایت میکرده.

وی افزوده لوءالو، که شرح حال وی را از امل الامل نقل کرده اینجملات را که شیخ حر درباره وی ایراد کرده ((فاضل محقق ماهر متکلم فقیه محدث ثقه جلیل در کتب)) اسقاط نموده و همچنین نام کتابش را که دانشنامه شاهیه است و شیخ در امل اسم برده متذکر نشده و حتی این مازاد را هم متعرض نشده که شیخ حر از شیخ زین الدین محمد نواده شهید از استرآبادی روایت میکرده.

شیخ حر پس از شرح حال مجمل استرآبادی بلافاصله به ترجمه همنامش فاضل محدث ضابط شیخ امین کاظمی صاحب کتاب مشترکات الرجال موسوم به هدایه المحدثین پرداخته و مینویسد: محمد امین بن محمد علی کاظمی فاضلی فقیه و صالحی جلیل از معاصرین بوده کتبی داشته از جمله شرح جامع المقال این کتاب از تالیفات شیخ فخرالدین طریحی است و مطالب مربوط بحديث و رجال را ایراد کرده کاظمی همان را شرح داده دیگر هدایه المحدثین و امثال اینها.

مترجم گوید سید صدر در اجازه خود مرقوم میدارد کتاب هدایه المحدثین که بعنوان مشترکات کاظمی شهرت یافته و در کتب متأخران برمز ((مشکاه)) از آن نقل میکنند در پنجم ربیع الاول سال ۱۰۸۵ بانجام رسیده و پیش از آن مؤلف شرح دیگری بر جامع المقال طریحی نگارش داده بوده و اغلاط طریحی را در باب مشترکات بیان نموده.

در همان اجازه مینویسد وی از فخرالدین طریحی روایت میکرده و سید نصرالله حائری بتوسط ملا محمد حسین بغمچی از کاظمی روایت مینموده.

مؤلف در پایان ترجمہ استرآبادی مینویسد علت اینکه ما شرح حال نامبرده را در ذیل بزرگانی آوردیم کہ آغاز اسمشان ہمزه است یا آنکہ باید نام اورا بمناسبت اول اسمش کہ محمد است در محمدین ذکر کسم برای این بودہ کہ نام مقدس محمد در اینگونہ اسمهای مرکب محض برای تعظیم بودہ و نام اصلی افراد نیست چنانچہ بیشتر اوقات از اسمهای اشخاص حذف میشود و این قاعدہ را از آغاز تا انجام کتاب مراعات خواهیم کرد .

ذیل روضات نوشته اینقاعدہ را مؤلف در اسماء محمد علی کہ باید در باب عین مینویسد مراعات نکرده و در باب میم پس از محمدین و پیش از محمودین نقل میکند تا بدینجاسی و سه نفر از رجال نامی شیعہ را ترجمہ کردیم و پس از این بخواست خدا بتترجمہ عدہ دیگر از طبقات مختلف کہ آغاز اسمشان بحرف ہمزه شروع میشود میپردازیم

شب سه شنبہ ۲۴ رجب المرجب سال ۱۳۸۹

در مشهد مقدس رضوی علی صاحبہا السلام

والحمد لله رب العالمین

باب دوم یا بخش دوم از مجلد اول ترجمه روضات، در این بخش از سایر طبقات اسلامی بحث کرده و مانند بخش اول از ابراهیم به بعد شروع نموده .

(۲۴) ابواسحق ابراهیم بن ادهم فرزند منصور زید فرزند جابر فرزند ثعلبه فرزند سعد فرزند حلام فرزند عزیه فرزند اسامه فرزند ربیعہ فرزند صبعہ فرزند عجل فرزند لجیم از قبیله بنی عجل و از مردم بلخ بوده .

ابراهیم عارفی عالی مقام و از مشایخ نامدار و از صوفیان مشهور است وی از پارسایان فرزندان شهریان بشمار می آید و از بزرگان ارباب سیر و سلوک محسوب میشود بلکه بحقیقت باید گفت معظم له یکی از هفت سلطان فقر و سلوک است که در طبقات پنجگانه صوفیه بنام سلطان شناخته شده اند از آن جمله سلطان اویس قرنی، سلطان یزید، سلطان بوسعید و امثال ایشان .

شیخ حسین عاملی پدر شیخ بهائی در کتاب عقد طهماسبی مینویسد . برخی از پادشاهان و ثروتمندان بر اثر بلند همتی و علم به رضای حق مخصوصا که اگر عنایت ربانیه الهیه دامنگیر آنها شود دست از دنیا بر میدارند و بخدا پناهنده میشوند و بطور کلی قطع علاقه از دنیا و ذخائر آن مینمایند مانند ابراهیم ادهم و بشر حافی و اصحاب کهف زیرا نامردگان بر اثر وصول بکمال رشد و ترقی روحانی حاضر نیستند دلهاشان بغیر خدا توجه کند و باندازه یک چشم بهمزدن از او غفلت نمیورزند . انتهی .
یک چشم زدن غافل از آنماه نباشید شاید که نگاهی کند آگاه نباشد .

گویند سبب توبه ابراهیم آن بود، روزی چشمش بمردی افتاد که در زیر سایه کاخ ابراهیم نشسته فاصله نشد گرده نان خشکی از انبان کهنه اش بیرون آورده و خورد و شربتی از آب آشامید سپس به پشت خوابید .

ابراهیم از دیدن این پیش آمد مانند آدمیکه از خواب بیدار شود با خود اندیشید موقعیکه نفس آدمی بتواند باین مقدار از نان و آب قناعت نماید پس ما را با دنیا و زخارف آن که جز اندوهی از آنها بیشتر در دل نمی ماند چکار ویژه موقعیکه باید رخت از این دنیا بدنای دیگر بست که در آنحال حسرت و اندوهش بیشتر خواهد بود .
بلافاصله از لباس جهاننداری دست برداشت و راه فقر و سلوک پیش گرفت .

مؤلف گوید حکایت مزبور بسیار شبیه است بگفته بودر غفاری او میگوید کسیکه از دنیا بهره‌مند شود و بخواهد خدا از ناحیه او دنیا را پاداش نیک دهد من بر عکس او عقیده دارم و میخواهم دنیا را از جانب من پاداش ناپسند دهد یعنی هیچگونه علاقه بدنی ندارم تا برای آن دعای نیک کنم زیرا با داشتن دو قرص نان که یکی غذای ظهر و دیگری خوراک شبانهام مییاشد و با داشتن دو جامه پشمین که با یکی پیراهن و با دیگری شب را آرام داشته باشم زندگی میکنم .

از خلیل بن احمد عروضی نقلشده موقعی فرستاده یکی از خلفاء نزد وی آمده تا او را بحضور خلیفه بطلبد ، دید خلیل کنار آب نشسته و پاره نان خشکی در دست دارد آنرا به آب میزند و میخورد .

فرستاده خطاب بخلیل گفت خواسته امیر را اجابت کن و بحضور او شرفیاب شو خلیل گفت من باو نیازمند نیستم ، فرستاده اظهار داشت : میخواهد تا ترا از مزاحم خود خرسند سازد . گفت تا این گرده نان و این آب صاف در اختیار دارم بکسی نیازمند نمی باشم .

ما آبروی فقر و قناعت نمی بریم با پادشه بگوی که روزی مقدر است
 شیخ شهاب الدین احمد اشعری گفته در کتاب حدائق نوشته برخی از معاصران
 ابراهیم ادهم از آغاز کار سلوک و علت توجه او را بعالم فقر پرسیده که چگنه شد از
 سلطنت دست برداشتی و در رشته سلوک قدم گذاشتی ؟

پاسخ داد پدرم یکی از شهریاران خراسان بود و من در آن اوقات جوانی بودم
 روزی برای شکار سوار بر مرکب شده و سگ شکاری همراه خود داشتم در راه چشمم
 به خرگوش یا شغالی افتاد بقصد شکار کردن آن عزیزم نمودم آواز هاتفی که خود او را
 نمودم بگویم رسید می گفت یا ابراهیم الهذا خلقت ام بهذا امرت ای ابراهیم برای
 شکار آفریده شده یا ماموریت کار کردن داری ؟ من از شنیدن این صدا ترسناک شدم
 در آنحال ایستاده بجانب چپ و راست منوجه میشدم تا گوینده آن را ببینم تصادفا
 کسی را ندیده با خود گفتم خدا شیطان را لعنت کند یار دیگر بدون آنکه بحقیقت آن
 موضوع توجهی کرده باشم اسب را حرکت داده بطرف شکار روان شدم ، بالاخره سه

مرتبه همان آواز مرا بخود متوجه کرد و چون با کمال بی توجهی بجانب مقصود روان میشدم آخرین بار از قریوس زین این صدا بگوשמ رسید واللہ مالہذا خلقت و لا بہذا امرت سوگند بخدا نہ برای شکار و بیجان کردن جاننداری آفریده شدہ و نہ اصولاً ماموریت اینکار را داری .

از شنیدن این صدا خطاب بخود گفتم آیا از حقیقت کار با خبر گردیدی و دانستی کہ ترسانندہء پروردگار عالمیان ترا از حقیقت اینموضوع اطلاع داد همانجا با خود پیمان بستم و سوگند یاد کردم از این تاریخ بہ بعد تا موقعیکہ خدا مرا در کف حمایت خود محافظت فرماید قدم بجادہء نافرمانی او نگذارم و بمعصیت او نپردازم .

بلافاصلہ بخانہ برگشتہ از اسب پیادہ شدہ نزد شبانان پدرم آمدہ از یکی از آنہا جیبہء و نهد چوپانی او را گرفتہ و جامہہای زربفت خود مرا باو دادہ از همانجا عریض عراق نمودم و پیوستہ پای پیادہ بیابانہا و دہات و قصبات را پشت سر گذاردہ تا وارد بعداد شدم . چند روز در آنجا بکار پرداختم و چون در نظر داشتم برای وصول بمنظور اصلی از غذای حلال استفادہ کنم برخلاف انتظار بہ غذای حلالی دسترسی پیدا نکردم در آنجا با برخی از علما ملاقات کردہ و درخواست وسیلہء نمودہ تا مرا بمحلی ہدایت کنند تا در آنجا بتوانم از روزی حلال ارتزاق نمایم .

در پاسخ من گفتند اگر براسی خواہان روزی حلال هستی باید بہ شہرہای تمام عزیمت نمائی .

من ہم بطوریکہ گفته بودند بطرف شام حرکت کردہ بہ بشہری وارد شدم کہ آنجا را منصوریہ میگفتند چندی در آنجا زیست کردم باغبانی و دروگری میکردم تصادفاً دسترسی بہ غذای حلالی پیدا نکردم .

در اینخصوص با یکی از مشایخ بمشورت پرداختم ، پاسخ داد اگر غذای حلال و خالی از غل و غش میخواہی بایستی بہ طرطوس بروی زیرا مسلماً در آنجا غذای حلال فراوان و کار زیاد است . منہم مطابق با ہدایت نامردہ بجانب طرطوس رہسپار شدم چند روزی بعادت ہمیشہ باغبانی و دروگری میکردم .

روزی همچنانکہ در کنار در باغستانی نشستہ بودم آدمی پہلوی من توقف کرد

گفت ای جوان ، حاضر هستی مزدور من شوی و از باغ من نگهداری کنی ؟ گفتم آری ،
همانجا قراردادی فیما بین تعیین شد مرا به باغستان خود که نزدیک طرطوس بود برد
و گفت در اینجا باش ، چندی در آنجا بودم .

روزی صاحب باغ با عدهئی وارد باغ شدند ، صاحب باغ در محلی که برای خودش
تعیین کرده بود آرام گرفت ، مرا پیش خوانده دستور داده بهترین و بزرگترین و
سیرین ترس اناری که در این باغ سراغ داری برای ما بیاور من انارهایی بحضور آورده
بصادقاً برش مره بود و آنچنانکه مطابق با خواستهء صاحب باغ باشند نبود ، بمن خطاب
کرد ، بتو گفتم انار شیرین برای ما بیاور انار ترش آوردی ؟ پاسخ دادم بخدا سوگند
سیرین را از ترش امتیاز نمیدهم .

صاحب باغ با کمال شگفتی اظهار داشت بخدا سوگند اگر تو ابراهیم ادهم باشی
چسب خواهی بود که ترش را از شیرین امتیاز ندهی .
چون نام خود مرا شنیدم و میخواستم هر چه بیشتر بی نام و نشان باشم نشان
بی نشان بی شانی است .

در صدد برآمدن تا هرچه زودتر ویرا غافل کرده و از باغ بیرون روم بمجردیکه
ویرا سرگرم دیده از باغ خارج شده رفتم .

ابراهیم گفته موقعیکه این عمل را صاحب باغ از من مشاهده کرد فردای آن روز
به مسجد رفت و پیش آمد دیروز را برای عدهء از مسجیدیان تعریف کرد بالاخره
عدهء باتفاق بوکر صاحب باغ وارد باغ شدند منکه از آمدن آنها با خبر شدم و
دانستم برای چه امری به باغ آمده در پشت درختی مخفی شده و بطوریکه آنها متوجه
شدند خود را داخل آنها نموده و چنان وانمود کردم منم برای دیدن ناطور باغ
آمده ام بمجردیکه نامردگان سرگرم پیدا کردن من بودند از باغ خارج شدم .

این بود آغاز کار و سرانجام بیرون رفتنم از طرسوس پس از آن برای وصول به
مقصود شهرهای رمال عزیمت کردم .

دیگری علت توجه او را بعالم سلوک چنین نوشته : موقعیکه بر اسب خود سوار
بود و از اینطرف به آنطرف میساخت صدائی از بالای سرش بگوشش رسید ، این بازی

چیست؟ افحسبتم انما خلقناکم عبثا وانکم الینالا ترجعون آیا پنداشته‌اید که شما را بی فایده آفریده‌ایم و بازگشت شما بسوی ما نیست، اینک از خدا بترس و توشهٔ رور واپسین خود را بدست آور.

ابراہیم از شنیدن این سخن بخود آمده از اسب پیاده شد و ترک دنیا گفته و بانجام کارهای آخرت پرداخت.

ابن قاسم عیناشی در کتاب اثنی عشریہ از خلف بن تمیم نقل کرده کہ ابراہیم ادہم گفتم چندسال در شام زیست کردی؟

پاسخ داد بیست و چهار سال و این مدت را برای خوشگذرانی یا موضوع دیگری بسر نبردم بلکه خواستم تا از آنجا تاں حلال بدست آورم.

پس از این افزوده وی در ظرف اینمدت باغبانی میکرد روزی یکی از لشکریانش غرور مقام و مستی اسلحه او را از حالت عادی خارج کرده بود وارد باغ شد از ابراہیم میوه طلبید، ابراہیم کہ از صاحب باغ دستور نداشت از دادن میوه خودداری کرد.

لشگری کہ سخت ناراحت شد تازیانه از کمر کشید بر سر ابراہیم زد ابراہیم سر پیش آورد و گفت بزن، این همان سری است کہ همواره بافرمانی خدا بی‌فعال می‌بوده لشگری از شنیدن این سخن وی را شناخت از وی پوزش طلبید.

ابراہیم گفت آن سری کہ شایسته پوزش بود در بلخ گذاردم.

صاحب کتاب عرایس مینویسد ابراہیم ادہم، امیر بلخ بود و هرگاه برای شکار یا پیش آمد دیگری از دربار خود خارج میشد چهار صد غلام زرین کمر کہ بدست ایشان یک چوب دستیهای طلا و نقره بود پیشاپیش او حرکت میکردند. روزی با همان کرگدن و جلال عزیمت شکار کرد در راه صدائی بگوشش رسید و او را دستور آرامش داد. ابراہیم بہ آن صدا توجہی نکرد تا مرتبہ سوم از اسب بزیر آمد از لشکریان و اطرافیان خود کناره گرفت اظهار داشت اینک، من بانجام کاری خواهم رفت بلافاصلہ راہ بیابان پیش گرفت تا بہ شبانی رسید. پرسید چوپان کیستی؟ پاسخ داد شان ابراہیم ادہم ابراہیم گفت ایکاش منہم چوپانی بودم.

ابراہیم او را آزاد کرد و گوسپندان را باو بخشید و جامہ‌های گرانبہا خود را

باو داد و جامہ‌های او را بخود پوشید و سر به بیابان گذارد و بطور ناشناس بیابانہارا یکی بعد از دیگری پشت سر میگذارد .

در راه آہنگ مکہ مکرمہ نمود تا در آنجا مناسک حج بجای آورد و از خدا آمرزش خواهد و از کردہ‌های ناپسند خود توبہ نماید . در یکی از بیابانہا شیطان او را وسوسہ کرد و گفت میتروسم در بیابان از تشنگی و گرسنگی ہلاک شوی بہتر آنست از این ارادہ برگردی .

ابراہیم برای آنکہ دماغ شیطان را بخاک بمالد نذر کرد از یک میل راہ تجاوز نکند جز اینکہ چہارصد رکعت نماز بگذارد ناچار بیابان را بہمان حال پیمود و مدت ہفت سال در آن بیابان سرگردان بود در یکی از روزہا کہ همچنان براہ خود ادامہ میداد ، شیطان او را وسوسہ کرد و اظہار داشت اینجا محلی است کہ اگر راہ بہمین طریق بہ یمانی غذای مناسبی بدست خواهی آورد و اگر از راہ منحرف شوی چیزی بدست نخواہی آورد ، ابراہیم برخلاف نفس شیطان از راہ منحرف شد .

تصادفا چنانچہ بخاطرش گذشتہ بود گرسنگی و تشنگی باو روی آورشد باندازہ ایکہ نزدیک بود بہلاکت برسد و خود را مہیای مرگ یافت روبقبلہ خوابید .

اتفاقا همان وقت بیابان نشینی از مردم تازی شتری گم کردہ بود و بہ تعقیب آن در آمدہ در راہ چشمش با ابراہیم افتاد کہ در حال احتضار است و آخرین نفس را طی میکند کنار او آمدہ وی را آواز داد پاسخی نشنید بلافاصلہ بہر ترتیبی کہ ممکن بود دہان او را گشود مقداری شیر را با سویق و شکر مخلوط کردہ در دہان شریخت ابراہیم اندکی نیرو پیدا کردہ لیخندی زد .

عرب از او پرسید چرا میخندی ؟

ابراہیم پیش آمد خود را برای او نقل کرد و گفت ان اللہ لا یضیع اجر من احسن عملا خدای پاداش نیکوکارانرا نابود نمی سازد .

از آنجا عزیمت مکہ کرد بمجردیکہ وارد مکہ شد عدہئی از اولیاء خدا گردا و جمع شدند . ابراہیم بہ آنان پند داد و اظہار داشت در این مکان مقدس بکوشید تا مرتکب محرمات خدا نشوید و زیاد مخورید و چنین و چنان مکنید و از ہر جہت احترامات

خانه خدا را مراعات نمائید .

پیش از این عده از حاجیان وارد مکه شدند خبر ورود آنان به ابراهیم رسید ابراهیم یاران خود را به استقبال آنان فرستاد نامبردگان از حاجیان استقبال کردند ابراهیم بعد از آن از مردم بلخ که کودک زیبا چهره‌ئی همراه داشتند تصادف کرد، ابراهیم بی اندازه به آن کودک توجه میکرد چنانچه چشم از دیدگان او برنمیداشت .

فدای حلقه چشمم شوم که در محشر خدا شود متحیر که آفریده کیست

موقعیکه بازگشت و تیرگی شب سپیدی روز را به خال بد فال خود تاریک کرد شاگرداش بنام اهریمن بن یسار بعرض رسانید ، شما پیش از ورود حاجیان ما را پند میدادی که به مردان و زیباچهره‌گان نظر مکنید و چنین و چنان انجام بدهید .

امروز کاملاً مواظب بودم به کودک نارس زیباچهره‌ایکه ((رنگ رخسارش رسوده رنگ ماه آسمان)) بی نهایت متوجه بودی چنانچه چشم از چشمش برنمیداشتی و دل از گل رویش سیر نمیکردی من از دیدن این منظره اندیشه نابجائی کردم .

ابراهیم آهی کشید و گفت لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم اینک سخسی دارم که نمی خواستم افشاء آن راز کنم و آرزو داشتم همچنان سر بسته بماند لیکن نظر باینکه در خاطر شما امر برخلاف اراده خدا خطور کرده ناچار اظهار میدارم .

پانزده سال پیش از اینکه از بلخ خارج شوم زن من آستان بود امروز بمحردیکد چشم بآن پسر افتاد پنداشتم که او پسر من است بهمین مناسبت تیر علاقه با او قلب مرا هدف خود قرار داد و نتوانستم چشم از دیدار او بپوشم .

ابراهیم یسار میگوید آن شب را همواره در اندیشه بودم بامداد برای دیدن مردم بلخ بمحلیکه آنان منزل کرده بودند رفتم . کودک را دیدم قرآن در دست گرفته به تلاوت آن مشغولست باو سلام کردم پاسخ مرا داد .

پرسیدم کیستی و از کجا آمده‌ئی ؟ پاسخ داد از مردم بلخم ، پرسیدم نامت چیست ؟ پاسخ داد ، محمد است ، پرسیدم نام پدرت چیست ؟ پاسخ داد ابراهیم ادهم گفتم میخواهی با او ملاقات نمائی .

کودک از شنیدن نام پدرش فریادی زد و بیای خاست و گفت پدرم کجاست ؟

کودک را نزد ابراهیم آوردم در آنموقع عده گرد ابراهیم اجتماع کرده بودند بکودک گفتم این شخص پدر توست ، کودک بی پای پدر افتاد .

پدر و پسر و گروه حاضر آنقدر گریستند که تا آنروز چنان ضجه و ناله سابقه داشت چون از گریستن فارغ شدند . ابراهیم به پسرش گفت میتوانی بخوبی قرآن تلاوت کنی گفت آری . برسند آیا از واجبات وضو و نماز و مستحبات و فضائل آن باخبری ؟ گفت آری . ابراهیم سبب خدای بجای آورد . شکر خدا را کرد که از پشت من فرزندى بوجود آمده که هم مسلمانست و هم قرآن خوان .

آنگاه بجانب کوه عزیمت کرد . کودک در پی پدر دوید همچنان که گریه مینمود را ناراحت داشت اظهار کرد . ای پدر تا با امروز ترانیدیده بودم آرزومندم باغبانی آرام گیری تا ترا سیر سینم و با تو سخن بگویم و ناراحتی دروتم رایا سخنان سبوانی تو التمام دهم .

ابراهیم پاسخ داد: ای فرزند این خانه ، خانه دوستی نیست و دوستی و استقامت موحیات سبجاری خانه دیگر را فراهم میسازد . لیکن اگر فردای قیامت از گریه آن آسوده بودیم با یکدیگر مانوس خواهیم بود و با هم سخن خواهیم گفت و اگر روز رساخیر دست مرا بگردنم زنجیر کرده یافتی و دو پای مرا به غل عذاب بسته دیدی و تو در پیشگاه پروردگار صاحب موقعیت و مقام بودی از من در حضور او شفاعت کن .

ابراهم را گفت و هر دو گریستند و از آنروز به بعد تا وقتیکه از دنیا رفت کسی او را ندید . رحمة اللہ تعالی علیه .

مرحم گوید حکایت مزبور را تذکرة الاولیاء بطرز دیگری بیان کرده به اینمعنی پسر او را تمام سیر یاد میکند و مینویسد در آنروز ابراهیم برای آوردن هیزم و فروختن آن بخارج مکه رفته بود . پسر که با مادرش آمده بود پس از انجام حج با ابراهیم ملاقات کرد . ابراهیم سر را در بغل گرفت و حکم ((زانکه در یک دل نمی گنجد دو دوست)) سر به آسمان بلند کرد عرضه داشت الهی اغثنی پسر بلافاصله جان داد چون ارا او رسیدند گفت در آنهنگام که پسر در کنارم بود باین جمله ملهم شدم یا

ابراہیم تدعی محبتنا و تحب معنا غیرنا ادعای دوستی ما میکنی و دیگری رادر محبت ما شریک میسازی .

دیگران سبب توبهء او را چنین نوشته اند شب بر پشت بام کاخ صدای پائی احساس نمود ، سر از دریچه بیرون کرده پرسید کیست ؟ پاسخ داد منم .
ابراہیم پرسید چه می جوئی ؟ پاسخ داد شتری از من گمشده اکنون روی این کاخ آمده ام تا شتر خود را پیدا کنم .

ابراہیم گفت شگفت است شتر در بیان گم کرده و بر روی کاخ من میجوئی
شتر گم کرده اندر بیابان شتر جوئی کنی بر قصر شاهان
پاسخی شنید عمل تو و رفتاریکه میکنی از کار من شگفت انگیز تر است زیرا تو در
چنین لباس و با این آسایش و راحتی خدا را میجوئی و معرفت او را آرزو داری اسک
متوجه باش تا از تو چه خواسته اند و ماموریت تو چیست ؟

مترجم گوید مضمون فوق را مولوی ذیل سبب هجرت ابراهیم چنین سروده :
ملک بر هم زن تو ادہم وارزود
خفته بود آنشہ شبانہ بر سریر
خفته بر تختی شنید آن نیکنام
گامہای تند بر بام سرا
بانک زد برروزن قصر او کہ کیست
سر فرو کردند قومی بوالعجب
ہین چه میجوئید گفتند اشتران
پس بگفتند کہ تو بر تخت و جاہ
خود همان بد دیگر او راکسندید

مؤلف گوید برخی دیگر در سبب توبه او مطالب دیگر ہم نوشته اند .

مترجم گوید از جملہ تذکرۃ الاولیاء پس از نقل حکایت مزبور مینویسد : ابراهیم
شب را بروز آورد فردای آن بہ بارگاہ رفت و بر تخت سلطنت نشست ، علامان مطابق
با معمول ہر روزہ صف کشیدہ و ارکان دولت ہر یک بجای خود نشسته لیکن ابراهیم

همچنان در اندیشه پیش آمد دیشب بود ناگاہ مرد با هیبتی وارد شد چنانچه کسی قدرت نداشت از او بپرسد برای چه در این دربار وارد شدی همه جا تا برابر تخت ابراهیم رسید .

ابراهیم پرسید کیستی و برای چه اینجا آمده‌ئی ؟

پاسخ داد اینجا کاروانسرائی بیش نیست و منم بهمان مناسبت در اینجا آمده‌ام .

ابراهیم گفت مگر از خرد بیگانه‌ای اینجا دربار منست ؟

پرسید پیش از این در اختیار که بود ؟

ابراهیم گفت در اختیار پدرم بوده .

پرسید پیش از پدرت در دست که بود ؟

پاسخ داد در دست فلان شخص .

پرسید پیش از آن در اختیار که بود ؟

پاسخ داد در دست فلانمرد .

پرسید اینهمه کجا رفتند ؟

پاسخ داد همه همه را گذاردند و رفتند .

گفت مگر کاروانسرا غیر از این است که یکی می‌آمد و یکی می‌گذرد این سخن را گفت

و از نظر ابراهیم ناپدید شد .

او خضر بود و چنین سخنی هم در خور غیر خضر نبود .

سوز درون ابراهیم بیش از اندازه شد و دردش فراوان و رنجش بی‌نهایت گردید

با سرانجام سر به سیاهانها گذارد .

مؤلف گوید قشیری بسند خود از سری سقطی نقل کرده گفت پرهیزکاران در عصر

خود محصر بچهار نفر بوده . حدیفهء مرعشی ، یوسف بن اسباط ، ابراهیم بن ادهم

سلیمان حواص ، پایهء اینان ، در میان بسر حدی بود که جز با خدا یا دیگری سروکاری

نداشتند .

غزالی در آخر احیاء العلوم نوشته : ابراهیم از جمله مشتاقان بود . خود او

گفته روزی بمقام کبریائی عرضه داشتم اگر به یکی از دوستان خود عنایتی فرموده‌ای که

بدان سبب آتش دل آنها را پیش از ملاقات با پروردگارت خاموش ساخته همان چیز را هم بمن مرحمت فرما زیرا اضطراب و ناراحتی دل مرا بی تاب ساخته آن شب در خواب دیدم ، گوئیا در برابر او ایستاده خطاب بمن فرمود مگر حیا نمیکنی که پیش از لقاء من درخواست میکنی تا عنایتی بتو بنمایم که موجبات آرامش دل ترا فراهم سازد آیا تا کنون شنیده‌ای دل مشتاقی بیش از ملاقات محبوبش آرامش پیدا کرده باشد .

ابراهیم گوید بعرض رسانیدم پروردگارا محبت تو مرا از خود بیخود کرد ندانستم چه گفتم ، اینک مرا بیامرز و دستور ده تا پس از این چه بگویم .

فرمود بگو اللهم رضی بفضاک و صبرنی علی بلائک و اوزعنی شکر نعمائک پروردگارا مرا از رضاء خود خشنود گردان و در بلایت شکیبائی ده و شکر نعمت‌های خودت را بمن ارزانی دار .

صاحب مجالس المؤمنین مینویسد : ابراهیم در روزگار سیاحت و سیر آفاقیش در مکه مکرمه بحضور اقدس حضرت باقر علیه السلام شرفیاب شد و از برکات انفاس شریفه اش بمقاماتی که باید برسد رسید .

مؤید نوشته قاضی نورالله ، بیان شیخ عبدالعظیم منذری است وی در کتاب الاکمال فی معرفه الرجال مینویسد : ابراهیم از عده بسیاری روایت میکرده از آن جمله محمد بن علی الباقر علیه السلام و سلیمان اعمش بوده اند .

یکی از اصحاب ما در کتاب خود نوشته : ابراهیم از سفیان ثوری و سلیمان اعمش و مالک دینار و سایر از سالکان که در طبقه نامبردگان بوده اند استفاده کرده و زمان حضرت سجاد علیه السلام را نیز ادراک نموده .

در کتاب عده الداعی ابن فهد همچنان بحار الانوار از امالی شیخ ابومفضل شیبانی از شیخ ابو حازم عبدالغفار بن الحسن نقل کرده من و ابراهیم در روزگار منصور دوانیقی وارد کوفه شدیم و همانوقت جعفر بن محمد العلوی یعنی حضرت صادق علیه السلام هم در کوفه تشریف داشت میخواست از کوفه به مدینه مراجعت کند عده از علما و فضلا بمشایعت آنحضرت رفتند در میان مشایعت کنندگان سفیان ثوری و ابراهیم ادهم نیز حضور داشتند .

در آنموقع کہ حضرت صادق (ع) ارادہ عزیمت فرمود و مشایعت کنندگان نیز ہمراہ بودند در راہ با شیری تصادف کردند کہ سر راہ بر حاضران گرفتہ ابراہیم اظہار داشت در ہمین جا توقف کنید تا جعفر بن محمد بیاید و ببینیم آنحضرت چہ خواہد کرد .

در آنہنگام حضرت صادق (ع) رسید ، قصہ شیر و سر راہ گرفتن آنحیوان را عرض مبارک رسانیدند . حضرت صادق (ع) بدون خوف و بیم بجانب آن شیررہسپار شد و گوش آنحیوانرا گرفت و آنرا از سر راہ دور کرد سپس خطاب بہ مردم فرمود : مردم بدانند ہرگاہ کلیہ افراد آنچنانکہ باید از مقام مقدس کبریائی احترام گذارند و دستورات او را بموقع خودش انجام دہند شک نیست کہ میتوانند از چنین حیوان درندہ استفادہ کنند و بارہای سنگین خود را بر پشت آنحیوان بار نمایند .

مؤلف گوید از مطالب مذکورہ چنان استفادہ شد ابراہیم ادہم حضور سہ امام حضرت سجاد حضرت باقر ، حضرت صادق علیہم السلام را ادراک نمودہ ، ہرچند باید گفت ادراک حضور امام مایہ مباحات آدمی نیست آنچه بشخصیت دینی و موقعیت اجتماعی انسان می افزاید دوستی اہل بیت عصمت و طہارت است کہ باید آنرا با اخلاصی کامل و دلی خالی از محبت دیگران دوست داشت و از اینراہ فرمان خدا را اطاعت نمود و تسلیم دست او تعالی شد چنانچہ ہمین حقیقت از ذیل آیہ و ان من شیعتہ لابراہیم بدست میآید .

مترجم گوید ریاضالسیاحہ ذیل نامہای سلاسل مختلف سلوک مینویسد از جملہ سلسلہ ادہمیہ است کہ از باباحافظ کهنہ پوش شروع و بہ ابراہیم ادہم ختم میشود و از امام ہمام محمدالباقر (ع) استفادہ کردہ .

و نیز سلسلہ چشتیہ را بہ ابراہیم ادہم منتهی میدانند کہ شیخ حدیفہ مرعشی از ابراہیم ادہم و او از حضرت باقر (ع) استفادہ کردہ .

مؤلف گوید لطائف اخبار و طرائف آثار او بسیار است از جملہ در کشکول نقل شدہ موقعی ابراہیم ادہم از کوه فرود آمد : از وی پرسیدند از کجا آمدہ ، پاسخ داد از محل انس با خدا .

و این پاسخ را از آن نظر ایراد کرد که وی با هیچیک از افراد مردم آمیزش نداشت و از خلق فراری بود .

و بهمین مناسبت خود او دربارهٔ انزوای از خلق گفته .

اگر با پست تر از خودم آمیزش کنم نادانی او مرا بیازارد و اگر با بالاتر از خودم بیامیزم بر من خودفروشی کند و اگر با مانند خودم رفت و آمد کنم بر من حسد ورزد . بهمین جهت با کسی آمیخته‌ام که دوستی با او ناراحتی ندارد و وصول بدامن او انقطاع بیاورد و از انس با او وحشت و اضطرابی بوجود نیاید .

و نیز همان کتاب نقل کرده موقعی ابراهیم از یکی از راهها میگذشت از مردی این شعر را شنید که با طرب و آواز از قول خدا میخواند :

کل ذنب لک مغفور
سوی الاعراض عنی

هر گناهی قابل آمرزش است جز خودداری از من که بخشوده نمیشود ابراهیم از شنیدن این آواز بحالت غشوه درآمد .

و نیز در آن کتاب نوشته مردی به ابراهیم گفت آرزو دارم این درهمها را از من بپذیری . ابراهیم پاسخ داد اگر ثروتمند باشی از تو می‌پذیرم و اگر بینوا باشی قبول نخواهم کرد . آنمرد پاسخ داد ثروتمندم ابراهیم پرسید صاحب چه مقدار دراهمی (چقدر پول داری ؟) جواب داد دو هزار دینار . ابراهیم گفت میخواهی دارای چهار هزار دینار باشی ؟ گفت آری . ابراهیم گفت پس تو ثروتمند نیستی و من پولهای تو را نمیگیرم و آرزوی ترا که مرد بینوائی برنمیآورم .

و نیز نقل کرده مردی ده هزار درهم حضور ابراهیم آورد و از او درخواست کرد تا آنها را بپذیرد . ابراهیم از پذیرش آنها خودداری کرد ، آنمرد الحاح و تمنای بیشتری کرد . ابراهیم گفت ای مرد این چه درخواست و توقع نابجائی است میخواهی با پرداخت ده هزار درهم نام مرا از پروندهٔ فقراء حق نابود سازی هرگز چنین کاری نخواهم کرد . دیگری از حدیفهٔ مرعشی نقل کرده شقیق بلخی وارد مکه شد و با ابراهیم ادهم ملاقات کرد مردم متوجه شدند و گفتند بهتر آنست محل اجتماع آنان را در مسجد الحرام قرار دهیم بالاخره در مسجد ملاقات دست داد ، ابراهیم پرسید اصول طریقتی شما

بر چه پایه استوار است؟ پاسخ داد اصول طریقتی ما اینستکه هرگاه غذائی بمانرسد میخوریم و هرگاه از آن محروم شدیم شکیبائی میورزیم .
ابراہیم گفت سگان بلخ نیز چنین اند هرگاه خوراکی بیابند میخورند و گرنه صبر میکنند .

شقیق گفت اصول طریقتی شما بر چه پایه استوار است؟ ابراهیم پاسخ داد پایه طریقتی ما چنین است که اگر روزی نصیب ما شد میخوریم و اگر از دسترسی بدان محروم ماندیم از خدا سپاسگزاری می‌نمائیم و بشکر او می‌پردازیم یعنی در هر دو حال بیکار نیستیم .

شقیق از استماع این سخن از جای برخاست و برابر با ابراهیم نشست و گفت ای ابواسحق تو استاد طریقتی مائی .

باز او از دیگری نقل کرده ما با ابراهیم در کشتی بودیم تصادفا دریا طوفانی شد و امواج دریا کشتی را تهدید کرد مردم از سرانجام خود که غرق در دریا خواهند شد بگریستند ، ما به ابراهیم گفتیم ای ابواسحق آیا بحال این مردم و ناراحتی آنها توجہی نداری؟ در همان حال که مردم در شدت اضطراب و ناراحتی بودند ابراهیم سر بالا کرد و گفت یا حی حین لا حی و یا حی قبل کل حی ، یا حی بعد کل حی یا حی یا قیوم یا محسن یا مجمل اریتنا قدرتك فارنا عفوك ، ای زنده‌ایکه جز تو زنده‌ئی نبود و پیش از هر زنده‌ئی زنده بودی و پس از هر زنده‌ایکه بمیرد زنده خواهی بود ای زنده پایدار ای نیکوکار با اقتدار توانائی خودت را بما نمایاندی درگذشت خودت را نیز ما نشان ده . بلافاصله دریا آرام گرفت و کشتی بحالت اولی در آمد .

گفتند دعائیکه همیشه اوقات ابراهیم ورد خود ساخته بود اینجمله بود اللهم انقلنی من ذل معصیتک الی عز طاعتک پروردگارا مرا از بیچارگی نافرمانی خودت به ارحمندی فرمانبرداری از خودت باز گردان .

شعیب گفته موقعی ابراهیم از بیت المقدس خارج شده در راه با ماموران و ژاندارمهای حافظ قافله‌ها مصادف شد از او پرسیدند بنده‌ئی؟ پاسخ داد آری . گفتند از مولای خود فرار کرده‌ئی؟ پاسخ داد آری . ماموران وی را گرفته بزندان طبریہ تحویل داده

محبوس ساختند .

فاصله‌یی نشد مردی از بیت‌المقدس اظهار داشت برده‌ئی داشتم که فرار کرده آیا از بنده‌ئی باین نام و نشان اطلاع دارید ؟ پاسخ داد آری در فلان دژبانی بنده‌ء فراری را دستگیر کرده و او را بزندان طبریه تحویل داده‌اند . آنمرد بزندان مزبور مراجعت کرده . ابراهیم را باو معرفی کردند بمجردیکه چشم آنمرد با ابراهیم افتاد با شگفتی تمام گفت تو در این زندان چه میکنی ؟ پاسخ داد جای بسیار خوبی است . آنمرد به بیت‌المقدس رفته احوال ابراهیم را برای مردم نقلکرد ، بلافاصله عده‌ئی از یاران ابراهیم با امیر طبریه ملاقات کرده پرسیدند ابراهیم در حبس تو چه میکند پاسخ داد من او را تحویل زندان نداده‌ام ، گفتند آری او در زندان تست . امیر ابراهیم را طلبیده پس از آنکه حضور پیدا کرد پرسید مگر چه کرده‌ئی تا ترا بزندان انداخته‌اند پاسخ داد گذار من به پاسگاه دژبان افتاد از من پرسیدند بنده‌ئی گفتم آری . زیرا بنده‌ء خدایم گفتند از آقای خود گریخته‌ئی ؟ گفتم آری برای اینکه از نافرمانیهای او گریخته بودم امیر دستور داد تا او را آزاد کردند .

ابراهیم گفته کسیکه آسایش میخواهد باید دوستی مردم را از دلش بیرون کند تا وسیلهء راحتی را برای خویش بوجود آورد .

اسحق گفته از ابراهیم درخواست کردم تا مرا پندی دهد پاسخ داد خدارا دوست خودت قرار بده و از مردم برکنار شو .

ابراهیم بسفیان ثوری نوشت کسیکه طالب چیزی باشد و با معرفت کامل در صدد تحصیل آن برآید آنچه را در راه بدست آوردن آن صرف میکند برای او آسان خواهد بود و کسیکه همواره چشم بدست مردم داشته باشد اندوه او فراوان خواهد شد و کسیکه آرزویش طولانی گردد سرانجام کارش ناپسند خواهد شد و کسیکه زیانش را آزادگدارد خود را نابود ساخته .

ابراهیم یسار گفته ابراهیم ادهم پیوسته این شعر را میخواند :

لَلْقَمَةِ بِجَرِيشِ الْمَلْحِ آكَلَهَا الذُّمُّ مِنْ تَمْرَةٍ تَحْشَى بَزَنْبُورَ

لقمه‌ایرا که با نمک ناکوب بخورم خوشمزه تر است از خرمائیکه از ترس نیش‌زن‌بُور

کہ در درون آن باشد خائف و ترسناک باشم .

منظور آنستکه من نان خشک و شورم را میخورم و از غذای لذیذ دیگران که باید

دینم را بدانها بفروشم احتراز میکنم .

ابوسلیمان داری گفته ابراهیم ادهم گفته پانزده رکعت نماز را با یک وضو خوانده

مسلماً" با حفظ آداب و شرائط و با توجه کامل بوده .

گفته‌اند قاریان و محدثان معاصر گرد ابراهیم اجتماع کردند تا از او استماع

احادیث کنند و مطالب تازه‌ایکه از باطن برای او کشف شده بشنوند .

وی اظهار داشت : من هم اکنون گرفتار چهار موضوع مهمم که وقت آسودهء برای

بیان احادیث ندارم .

پرسیدند آنها که اکنون ترا سرگرم کرده‌اند چیستند؟ پاسخ داد، یکی آنکه

اکنون در اندیشهء آنم روز رستاخیز که خدایمتعال مرد مرا بدون ترس و بیم در بهشت

و دوزخ میبرد نمیدانم آنروز از کدام دسته‌ام .

دوم ، آنهنگام که در رحم مادرم بودم و فرشته‌ایکه بر ارحام موکل است و شقاوت

و سعادت کودکان که مادران و پدران آینده‌اند تعیین میکنند و از خدا می‌پرسند این

کودک سعادت مند است یا بدبخت ، نمیدانم وضع مرا در آنحال از نظر شقاوت و سعادت

چگونه معین فرمود .

سوم ، در موقعیکه فرشتهء مرگ روح مرا قبض میکند و بعرض میرساند پروردگارا ، با

ایمان از دنیا می‌رود یا با کفر ، نمیدانم چه پاسخ ایراد میفرماید .

چهارم ، در آنهنگام که میفرماید و امتازوالیوم ایها المجرمون امروز بزهکاران

از نیکوکاران جدا میشوند ، نمیدانم از کدام دسته‌ام .

گویند روزی ابراهیم با جامهء زنده و با دست خالی وارد حمام شد او را به حمام

راه ندادند ، ابراهیم بشگفت آمد با خود گفت وای بر آدمیکه او را نظر باینکه دست

خالی است از ورود بخانه‌ایکه از گل و سنگ ساخته شده جلوگیری می‌کنند پس چگونه

طمع دارد بدون هیچگونه فرمانبرداری از حق به بهشت راه دهند .

ابراهیم گفته روزی میهمانان چندی بر من وارد شدند پنداشتم آنان

بدلاء (۱) اند درخواست کردم تا مرا پند نیکو دهند و مخصوصاً آرزو کردم آنچنان در پند بکوشید تا مانند شما از خدا بترسم .

پاسخ دادند اکنون شش وصیت میکنیم و دل ترا متوجه میگردانیم :

- ۱ - کسیکه گفتارش از اندازه بیرون باشد آزمند به نرم دلی نباشد .
- ۲ - کسیکه خوابش بسیار باشد آزمند به بندگی شبانه و نماز در آن نباشد .
- ۳ - کسیکه در آمد و رفت با مردم را همواره بگشاید چشم به شیرینی بندگی خدا نداشته باشد .
- ۴ - کسیکه ستمکاران را برگزیند چشم داشتی بدرستی آئین خود نداشته باشد .
- ۵ - کسیکه پشت سر دیگران سخن بگوید و بدروغگوئی خوی کند آزمند آن نباشد که با آئین خداپسند از این جهان رخت بریندد .
- ۶ - کسیکه خشنودی مردم را با کارهای نامناسب خود بدست آورد چشم به خشنودی خدا نداشته باشد .

ابراهیم گفته هنگامیکه این پندها را شنیدم چنان تحت تاثیر قرار گرفتم که حدی برای آن متصور نبود و علم اولین و آخرین را در آنها بدست آوردم .

شیخ عبدالکریم بن هوازن قشیری در رساله‌ایکه برای صوفیه نوشته پس از آنکه نام شریف ابراهیم را پیش از سایر بزرگان عرفا یادآوری کرده و قسمت مهمی از شرح احوال و آثار باطنی او را نگاشته مینویسد : سهل بن ابراهیم گفته اوقاتی که مصاحب ابراهیم بودم و باتفاق آن بزرگوار سیر آفاقی مینمودم بیمار شدم ، ابراهیم آنچه در

(۱) بدلاء یا ابدال هفت نفر مردان وارسته‌اند که هفت اقلیم عالم را بفیوضات خود نگهداری میکنند و در نهایت خفایند و آنان بر اثر عاری شدن از قیود مادی و رفع حجاب ظلمت ماده میتوانند باشکال و صور مختلف در آیند و هرگاه یکی از آنها رفت دیگری بجای او خواهد بود چنانچه اگر بمیرد جسد عنصری او باقی میماند و بهمین مناسبت بدلاء گفته‌اند :

یکی آید بجای او دگر مرد

رود بی تن بهرجائیکه باید

شورمزی از ایشان چون سفر کرد

جسد را ورنه بهر جای شاید

اختیار داشت برای بہبودی من بمصرف رسانید موقعیکہ در بیماری بسر میبردم اشتهای زیادی در من بوجود آمد ناچار ابراهیم مرکب خود را فروخت و نیاز مرا برآورد، ہنگامیکہ اندک بہبودی در خود احساس کردم، پرسیدم: ابراهیم مرکب خود الاغ را چہ کردی؟ پاسخ داد آنرا برای بہبودی حال تو فروختم. گفتم اکنون با این ناراحتی کہ دارم بر چہ سوار شوم؟ پاسخ داد بر دوش من، آنگاہ سہ منزل راہ مرا بر دوش خود سوار کرد.

در جای دیگر از همان رسالہ نوشتہ مردی سیلی بسورت ابراهیم زد، ابراهیم بدون ہیچگونہ ناراحتی سر بطرف آسمان بلند کرد و معروض داشت الہی انک تشینی و تعاقبہ فلا تشینی و لا تعاقبہ. پروردگار امیدانم بر اثر عمل نابجای او مرا پاداش و او را شکنجہ خواہی کرد از مقام تو آرزو مندم نہ مرا ثواب دہ و نہ او را عذاب کن.

و در جای دیگر از همان رسالہ مینویسد ابراهیم گفتہ در سیر خود با سہ موضوع مہم کہ بی نہایت موجبات خوشحالی مرا ایجاد کردند برابر شدم.

۱ - موقعی در کشتی بودم و مرد خوشمزہئی در آن بود و مردم را بہ لطائف سخنان و کارہای خود می خندانید از جملہ نزدیک آمد و موی سر مرا گرفت و مرا بطرف خود کشانید و اظہار میداشت ما در دیار ترک مرکوب خویش را اینچنین برای سواری میکشیم، از این عمل او بسیار شادمان شدم زیرا در آن کشتی کسی پست تر از من در نظر او نبود.

۲ - موقعیکہ سخت ناتوان شدہ چنانچہ قادر بحرکت نبودم در آنحال برای اندک استراحتی وارد مسجدی شدم، مؤذن مسجد بمجردیکہ چشمش بمن افتاد دستور داد تا از مسجد بیرون روم من تاب بیرون رفتن از مسجد را نداشتم مؤذن کہ از دیدار من و وضع ناراحت کنندہ^{من} سخت متنفر بود پای مرا گرفت و کشان کشان از مسجد خارج کرد.

۳ - موقعیکہ در شام بودم پوستینی داشتم در آن نگریستہ دیدم از کثرت جانور امتیازی بین آنها و پشم پوستین نمیدہم.

از جملہ جاہائی کہ سخت و خوشحال شدم یکی آنروز بود کہ در محلی نشستہ و شخصی وارد شد و بر من بول کرد.

در جای دیگر از همان رسالہ نوشتہ از حدیفہ^{مرعی} کہ مصاحب و خدمتگذار

ابراهیم بود پرسیدند در اینمدت که خدمتگزاری ابراهیم را بعهدہء داشتی چه واقعہء مهمی از او بخاطر داری؟ پاسخ داد موقعی چند روز در راه مکہ بسر بردیم کہ در اینمدت خوراکی بدست نیاوردیم پس از آن وارد کوفہ شدہ در مسجد خرابہء وارد شدہ، ابراهیم توجہی بمن کردہ فرمود ای حذیفہ آثار ناراحتی گرسنگی را در وجود تو احساس میکنم و می بینم بشدت ناراحتی؟ پاسخ داد رای مبارک شیخ در این پیش آمد چیست؟ فرمود کاغذ و دواتی حاضر کن، کاغذ و قلم آورده بر آن مرقوم داشت .

بسم الله الرحمن الرحيم انت المقصود بكل حال والمشار اليه بكل معنى ،
بنام تو ای بخشندہء مہربان ، مقصود ما در ہر پیش آمدی توئی و مشارالیه ما در ہر
گرفتاری تو هستی و این ابیات را نیز نوشت :

انا حامد انا شاکر انا ذاکر انا جائع انا ضائع انا عاری
ہی ستۃ وانا الضمین لنصفہا فکن الضمین لنصفہا یا باری
مدحی لغيرک لہب نارخضتہا فاجر ندیبک من دخول النار

من سپاسگزار توام و از نعمتہای تو شکرگزاری میکنم و گرسنہ و گمراہ و برہنہام
آنچہ بعرض رسید شش صفت اند کہ نیمی از آنرا خود ضامنم و نیم دیگر آنرا ہم تو
ضمانت کن یقین دارم اگر برای رفع ناراحتیہای خود دست ستایش دیگران را از آستین
بیرون آورم شعلہ آتشی است کہ برای خود فراہم آورده و در آن فرو رفتهام اینک
خواہندہ و راز گویندہء خود را از ورود بہ آتش نگہدار .

آنگاہ ابراهیم همان نامہ را بمن داد و اظہار داشت دل خود را بغیر از خدا بہ
دیگری متوجہ مساز و نامہ را بہ نخستین کسیکہ با او ملاقات کردی تسلیم کن .

حذیفہ گوید نامہ را گرفتم از مسجد بیرون آمدہ در راه با مردی رسیدم بر استری
سوار بود نامہ را بوی تسلیم کردم ، گرفت و گریست پرسید این نامہ را در کجا نوشتی ؟
گفتم در فلان مسجد آنگاہ کیسہء بمن داد کہ در آن ششصد دینار زر بود از او گذشتم
با مرد دیگری ملاقات کردم پرسیدم این مرد کہ بود؟ گفت او نصرانی است .

پس از آن حضور ابراهیم آمدہ قصہ را بعرض رسانیدم ، فرمود دست بہ این کیسہ
میر ہم اکنون خواہد آمد ، ساعتی نگذشت نصرانی وارد مسجد شد خود را بر قدمہای

ابراہیم افکند و سر او را بوسید و اسلام آورد ،
 در مجمع البیان و کتابهای دیگر نوشته اند روزی ابراهیم از بازارهای بصرہ میگذشت
 مردم گرد او را گرفتند گفتند ای ابراهیم ، خدا یمتعال در قرآن کریم میفرماید ادعونی
 استجب لکم بخوانید مرا تا دعای شما را اجابت کنم و حال آنکہ ما ہموارہ اورا میخوانیم
 و تیر دعاء ما را بہدف اجابت نمیرساند ،

پاسخ داد عدم استجابت او از آن نقطہ نظر است کہ دلہای شما بہ تیر دہ امر
 مهم گرفتار آمدہ و بہ تیزی و برائی آنها مردہ است پرسیدند آنها کدامند؟ پاسخ داد
 ۱۔ خدا را شناختہ اید و حق او را ادا نکرده اید ، ۲۔ قرآن خواندہ اید بدستور آن
 رفتار ننمودہ اید ، ۳۔ ادعای دوستی پیمبر اکرم نمودہ و فرزندان او را دشمن داشتہ اید
 ۴۔ خود را دشمن شیطان میدانید و با او موافقت مینمائید ، ۵۔ بہشت را میخواہید
 و وسائل ورود در آنرا ایجاد نمیکنید ، ۶۔ از دوزخ میترسید و خود را در آن می اندازید
 ۷۔ بہ عیبہای مردم سرگرمید و از عیب خود خاطر کردہ اید ، ۸۔ کینہ دنیا را در
 دل دارید و مال دنیا را گرد میآورید ، ۹۔ بمرگ معترفید و آمادہ برای آن نیستید ،
 ۱۰۔ مردگان خود را بخاک میسپارید و از مرگ آنها عبرت نمیگیرید ، بہمین جهت
 تیر دعای شما بہدف اجابت نمیرسد ،

مؤلف گوید مضمون خبر مزبور را سید عیناشی عاملی در اثنی عشریہ خود بسند
 مرسل از رسول خدا (ص) نقل کرده کہ از مقام مقدس آنحضرت پرسیدند چرا خدا را
 میخوانیم و دعاء ما را مستجاب نمیکند و حال آنکہ فرمودہ ادعونی استجب لکم ؛
 رسول خدا (ص) فرمود برای اینکہ دلہای شما بتوسط دہ چیز مردہ است و مابقی
 خیر را بطوریکہ ترجمہ کردیم روایت کردہ ،

لیکن کسیکہ با سخنان رسول اکرم مانوس باشد و ممارستی در اخبار داشته باشد
 و انصاف را از دست ندهد میفہمد پاسخہای مزبور بعبارات ابراهیم شبیہ تر است تا
 فرمایشات رسول خدا (ص) ،

باری نوادر گفتار و آثار او بسیار است کہ این مختصر نمیتواند متکفل ہمہ آنها
 بشود بہتر آنست برای اطلاعات بیشتر بکتب مواعظ و اخبار مراجعہ نمایند

مترجم گوید در نفحات جامی و طبقات خواجه عبدالله انصاری و طبقات شعرانی و تذکره الاولیاء عطار و سایر از تذکره‌ها نیز بکلمات و حالات او که برآستی زیننده است هر سالکی آنها را رویه خود قرار دهد اشاره نموده‌اند .

از جمله شعرانی مینویسد ابراهیم با مردی مصاحب و همراه شد پس از آنکه خواست از وی مفارقت کند آنمرد از ابراهیم پرسید اگر عیبی در من مشاهده کرده‌ام مرا با خبر ساز ، ابراهیم پاسخ داد من در تو عیبی ندیدم . زیرا من با چشم دوستی و محبت بتو مینگریستم و هر چه را از تو میدیدم نیکو می‌شمردم بنابراین از دیگری عیب خود را بپرس ((و عین الرضا عن کل عیب کليلة))
چشم خشنودی تو عیب مرا پوشیده است

ای خوش آن چشم که عیب من بیچاره ندید
بزرگی از ابراهیم درخواست کرد تا وی را پند دهد ، ابراهیم گفت کس دنیا ولا
تکن راسا ، دم باش و سر مباح ، زیرا دم نجات پیدا میکند و سر بریده میشود .
مؤلف گوید از کتاب کامل التواریخ ابن اثیر جوزی نقل شده ، ابراهیم ادهم سال
۱۶۱ هجری وفات یافته و همانسال نیز سفیان ثوری در گذشته .
حمدالله مستوفی در تاریخ خود نیز همان سال راسنه رحلت وی میداند و
می‌افزاید ابراهیم در روزگار خلافت المهدی در شهر صور روم در گذشته .
بعضی گویند ابراهیم سال ۱۶۴ یا صدوشصت و شش وفات یافته و زادگاهش بلخ
بوده و از آنجا به شام منتقل شده و همانجا بوده تا رحلت کرده .
یکی از شاگردان شیخ منتجب‌الدین صاحب فهرست مشهور چنین نوشته ابو اسحق
ابراهیم بن ادهم بن منصور زاهد معروف از بلخ به قزوین رفتند و سال ۱۳۵ در صور
شام وفات یافته .

دیگری گفته در حضرموت روم وفات یافته و همانجا بر وی نماز خوانده به خاکش
سپرده و مرقدی برای او بنیان نموده‌اند .

مترجم گوید در تذکره‌الاولیاء نوشته ابراهیم در آخر عمر ناپیدا شد چنانچه
مقبره او معلوم نیست در کجاست بعضی قبر او را در بغداد و بعضی در شام و بعضی

در خاک لوط گفته‌اند .

تاریخ وفات او را از ، ۱۳۵ هجری تا ۱۶۶ نوشته‌اند بقول خواجه عبدالله انصاری تاریخ اخیر قول اکثری است که بیشتر مورخان آنرا گفته‌اند ، و در خزینةالاصفیا نیز تواریخی نقل کرده که قابل توجه نیست ، (۳۵) ابواسحق ابراهیم بن سیار معروف به نظام و از مردم بصره بوده ، نظام ادبی کامل و متکلمی بسیار با اطلاع بوده و میتوان او را از نقطه نظر اطلاع وسیعی که در علم کلام داشته امام المتکلمین و رئیس معتزلیها گفت ، نظام استاد جاحظ معتزلی معروف است ، نظام میگفته جسم از اجزاء لایتجزی ترکیب میشود و در ترکیب وی قائل بطفره بوده .

نظام اجماع را منکر بوده و میگفته عادتاً ممکن نیست گروهی بر امری اجماع کنند بنابراین موقعیکه اجماع عادی تحقق پیدا نکند بحث از حجیت آن اصولاً قابل توجیه نخواهد بود .

نظام در این عقیده از بعضی از خوارج پیروی کرده ، چنانچه همین عقیده فاسد را میتوان از مطالب گروه اخباریه شیعه بدست آورد چنانچه پیش از این از ترجمه محمد امین استرآبادی استفاده شد ، بعضی از مطلعین گفته نظام آثار فلاسفه را مورد مطالعه خود قرار داده و گفتار آنانرا به ضمیمه گفتار معتزلیها مورد توجه قرار داد و از نتیجه این دو فکر اندیشه و مرام تازه برای خود اختیار نمود .

ابو عبیده گفته شایسته نیست مانند نظام در جهان بوجود آید زیرا در خردسالی از وی پرسیدم نقص زجاج چیست ؟ پاسخ داد شکستیش بسیار است و درستیش کم یعنی مطالب و قواعد را زود بی پایه میکند ولیکن نمیتواند سخن حق را بزودی جایگزین آنها نماید .

در یکی از کتابها نوشته نظام در علم کلام پیشتر از تمام متکلمان بود و اندیشه های قابل توجهی در این بخش از علم داشت و دقت بی نهایتی در مطالب آن مینمود

و چون غواصی در دریای معانی شناوری میکرد در عین حال چون عقائد باطلی از لحاظ علم برای خود اختیار کرد تحقیقات او قابل توجه اعلام واقع نشد .
صاحب مفاتیح العلوم گفته معتزلیها به شش فرقه تقسیم شده‌اند و هر فرقه هم پیشوا و رئیس معینی دارند .

پیشوایان آنها عبارتند از ابوالحسن بصری و ابو هذیل علاف و نظام و معمر بن عباد سلمی و بشر بن متمر و عمر و بن بحر جاحظ .

مجمع البحرین ذیل مادهء عزل مینویسد : معتزله گروهی از مسلمانانند که معتقداند کارهای خیر ناشی از خدا و افعال شر ناشی از آدمی است ، بر خدا لازمست آنچه بیشتر شایسته برای بندگانست رعایت نماید ، قرآن مخلوقست و قدیم نیست ، خدا فردای قیامت دیده نمیشود ، مؤمن اگر مرتکب گناه شود و زنا کند و باده‌گساری نماید در آنحال نه مؤمن است و نه کافر ، کسیکه وارد آتش شود برای همیشه در آن خواهد بود ، ایمان عبارت است از گفتار و کردار و نیت ، قرآن معجزه نیست بلکه حالت انصراف اعجاز برای آن بوجود آورده باینمعنی که اگر تاریان حالت انصراف از معاوضهء با قرآن را پیدا نمیکردند میتوانستند کتابی مانند آنرا ایجاد کنند ، معدوم قابل اعاده نیست حسن و قبح هر دو عقلی هستند ، خدا به ذات خودش صاحب حیوتست نه به وسیله حیوت و بذات خودش عالمست ، نه بتوسط علم ، و توانای بذات خود است نه بسبب قدرت معتزلیها فرقه‌های مختلفی هستند باین نامها : واصلیه ، هذیلیه ، نظامیه ، جاحظیه ، حناطیه ، بشریه ، معمریه ، مرادیه ، یمامیه ، هشامیه ، خالطیه ، جبائیه ، که آنها را بهشمیه هم گویند .

و نیز در مادهء شعر گوید ، اشاعر فرقه معروفی هستند که اساس علمی آنان از ابوالحسن اشعری بنیان شده و در حقیقت پایه این مذهب بدست ابوالحسن ریخته شده .

ابوالحسن شاگرد ابو علی جبائی است و او از ابو هشام بن محمد حنفیه و او از پدر بزرگوارش علی بن ابیطالب (ع) استفاده کرده .

صاحب قاموس گفته معتزله قدری مشرب می‌پندارند از دو دستهء گمراه یعنی

اهل سنت و خوارج اعتزال جسته و برکنار شده‌اند بهمین جهت این نام را برای خود انتخاب نموده‌اند و یا باید گفت آنها را حسن بصری که بعدا شرح حالش را خواهیم دید باین نام نامیده است .

و جهت نامگذاری او این بود که واصل بن عطا و یاران او از حسن کناره گرفته و خود در پهلوی یکی از ستونهای مسجد به نشر عقائد پرداختند و عقیده منزلت بین المرلتین را که قبلا هم اشاره شد ایراد کردند و اظهار داشتند کسیکه مرتکب گناه کبیره شود نه مؤمن مطلق است و نه کافر مطلق بلکه حد وسط این دو موضوع را دارا خواهد بود . و چون این عقیده را برای یاران حسن ایراد نمودند ، حسن گفت ، اعتزال عنا واصل از آنروز به بعد پیروان واصل بن عطا ، معتزلی نامیده شدند .

سید شریف در تعریفات العولم گفته معتزلیها یاران واصل بن عطاء عزالی است که از مجلس حسن بصری برکنار شد و اعتزال اختیار کرد .

و همو نوشته معمریها که پیروان معمر بن عباد سلمی یکی از پیشوایان معتزلیهاست معتقداند خدایمتعال بغیر از اجسام موجود دیگری را نیافرید و اعراض از مخترعات اجسامست که طبعاً بوجود می‌آورند مانند احراق آتش و یا اختیارا ایجاد میکنند مانند الوانی که حیوان درست میکند و میگویند خدایمتعال متصف بقدم نمیشود زیرا اتصاف به قدم دلیل بر آنست که متقدم زمانی است و هم خدا علم بخود ندارد زیرا اتحاد عالم و معلوم محالست .

صاحب نفائس الفنون گفته ، دسته نظامیه ، پیروان ابراهیم سیاراند نظام بر اثر مطالعه کتب حکمت بپایه رسید که با یاران خود در سیزده مسئله اختلاف پیدا کرد . خالطیه پیروان احمد بن خالطاند که از شاگردان نظام بوده او علاوه بر آنچه از عقائد استادش پذیرفته بود خود او عقیده بتناسخ هم داشت و گفتاریکه درباره رؤیت حق رسیده حمل بر رؤیت عقل فعال نموده ، و حساب فردای قیامت را بعهده مسیح و به اختیار او میداند ، انتهی .

مؤلف گوید از مطالب مزبوره بدست آمد نظام از معتزلیهاست لیکن از رساله حسنیهایکه صاحب ریاض به شیخ ابوالفتوح رازی صاحب تفسیر معروف نسبت داده

استفاده میشود نامبرده از اشاعره است و از کسانی است که افعال بندگان را مخلوق خدا میداند و شر و کفر و عصیان و فسق را ناشی از قضاء حق خیال میکند و معتقد است در عین حالیکه مورد رضای او تعالی نیست لیکن قضا و قدر چنین امری را ایحاد کرده و قرآن را هم قدیم میداند .

نظام دارای صد مجلد تالیفات است و بمناسبت هر فنی که در آنروزگار شهرت داشته و در مصر و عراق و شام و بصره مورد توجه بوده تالیفی نموده .

نظام در بصره میزیسته و معاصر با هرون الرشید بوده .

هرون او را به بغداد طلبیده تا با کنیزکی حسنیه نام که از دست پروردهای حضرت صادق (ع) بوده مباحثه نماید .

حسنیه در حضور هرون و وزیرش یحیی بن خالد برمکی با وی و همچنین شافعی و ابو یوسف قاضی بغداد مباحثه کرد و در مسائل بسیاریکه فیما بین رد و بدل میشد بر همه چیره گردید .

نظام نخست هشتاد مسئله از حسنیه پرسید همه آنها را با حضور خلیفه پاسخ داد .

پس از آن حسنیه از نظام چند پرسش نمود وی از پاسخ آنها درمانده شد . از جمله گویند پرسشی را که حسنیه بطور کنایه از نظام نموده و او از پاسخ آن اظهار عجز نموده اینستکه چرا شیعه گوشت خرگوش مستحاضه و گوشت سگ چه را حرام میداند و از آنطرف پوست سگ و مابقی پوستهای حرام دباغی شده را طاهر میدانند دیگر آنکه چرا شراب مطبوخ و شطرنج و سایر انواع قمار را از قبیل نی و طنبور و سار و همچنین لواط را حرام میدانند و لیکن در نماز جماعت به امام فاسق اقتدا نمیکند و عدالت را در امام جماعت شرط میدانند و همچنین بقول فاسق تنها ترتیب اثر نمیدهند . و امثال اینها از سئوالاتی که در ریاض آورده شده .

مترجم گوید ریحانه اول مینویسد : حسنیه از کنیزکان اسیر و عالمه و فاضله و مدققه بود و در اخبار و آثار دینیه بصیرتی بسزا داشت و رساله فارسی شیخ ابوالفتوح رازی در موضوع مناظره ایکه حسنیه در مجلس هرون در مسئله امامت کرده مشهور و در

ایران چاپ و غایت فضل و جلالت حسنیہ را برہانی قاطع مییابد باندہ ایکہ گمان
میروود آنرسالہ را خود ابوالفتوح وضع کردہ و لیکن محض اینکہ مذهب عامہ را موافق
عقائد خودشان مفتضح نماید آنرا بہ حسنیہ منسوب داشته است چنانچہ سیدبن طاوس
در طرائف ہمین رویہ را اتخاذ نمودہ

نظام بفتح نون و تشدید ظاء معجمہ لقب ابراہیم سیار است و او را بدانجہت
بدین لقب خواندہ اند کہ وی در بازار بصرہ مہرہ برشتہ میکشیدہ و میفروختہ .
و نیز محمد بن عبدالجبار سرایندہ اندلسی بطوریکہ قاموس گفتہ باین لقب
شناختہ میشدہ .

مترجم گوید مؤلف سال درگذشت نظام را ایراد نمودہ لیکن ریحانہء چہارم
مینویسد نظام سال ۲۲۱ ہجرت وفات یافتہ .

(۳۶) ابو عبداللہ ابراہیم بن محمد بن عرفہ بن سلیمان بن المغیرہ ازدی واسطی
نحوی لغوی نعلبی ملقب بہ نبطویہ .

نبطویہ در علم عربیت و لغت و حدیث مہارتی بسزا داشتہ و از ثعلب و میرد
استفادہ نمودہ .

نبطویہ مردی خوش اخلاق و نیکوبزم بودہ و روایاتی را کہ بمناسبتی نقل مینمودہ
کمال راستی و درستی را رعایت مینمودہ و میکوشیدہ سخنی کہ میگوید شائبہ دروغ نداشتہ
باشد .

نبطویہ حافظ قرآن و فقیہ مذهب داود ظاہری بودہ و ریاست آن مذهب و مرجعیت
آنرا بعہدہ داشتہ .

نبطویہ مسندی برای حدیث بودہ و از ایام عرب و تواریخ و وفیات برجستگان
آنها اطلاعاتی کافی داشتہ .

نبطویہ عالمی جوانمرد و ظریف بود و بیش از پنجاہ سال براریکہ قرائت و تعلیم
اصول و قواعد آن برقرار بود . در مجلس قرائت نخست قرآن کریم را طبق قرائت عاصم
تلاوت میکرد پس از آن بتدریس کتب میپرداخت .

نبطویہ بطبع شیوای خود کمال دلہستگی داشتہ و خود را از ہمہ سراینندگان برتر

میدانست و میگفت هرگاه من بمیرم ممکن است فردی بوجود بیاید که متکفل علوم و اطلاعاتی را که من کسب کرده‌ام بشود ، لیکن با مرگ من طبع سراینده من هم مرده و کسی نمیتواند متکفل حقیقت آن بشود .

نفظویه میگفت هرگاه کسی یکی از ابیات غریب ، جریر را باطلاع من برساند که من از آن بی‌خبر باشم من بنده^۶ او خواهم بود .

نفظویه با محمد بن داود ظاهری کمال مودت و دوستی داشت ، موقعیکه ابن‌داود مرد ، نفظویه بی‌نهایت اندوهناک شد و از مردم انزوا اختیار کرد ، پس از چندی از لباس انزوا و گوشه‌گیری بیرون آمد علتش را جویا شدند چرا اینمدت در بروی احیاب بستی و بگوشه عزلت نشستی ؟ پاسخ داد روزی ابن داود بمن گفت کمترین عملی که در مرگ دوست بر دوست لازمست آنستکه مدت یکسال از مرگ او متاثر باشد ،

و ابن داود این معنی را از گفته^۷ لبید استفاده کرده بود ،

الی الحول ثم اسم السلام علیکما و من ینبک حولا کاملا فقد اعتذر
تا یکسال میگیریم و آسایش و راحتی شما را خواستارم و کسیکه تا یکسال بگریید
عذرش پذیرفته است .

ما مطابق با اراده^۸ او تا یکسال بر اندوه او و مرگ او متاثر بودیم

نفظویه با ابن درید لغوی مشهور منافرتی و دوئیتی داشت بهمین مناسبت ابن درید درباره^۹ وی میسراید .

لو انزل الوحی علی نفظویه
و شاعر یدعی بنصف اسمہ
احرقه الله بنصف اسمہ
لکان ذاک الوحی سخطا علیه
مستاهل للصفح فی احدثیه
و صیر الباقی صراخا علیه

اگر وحی الهی بر نفظویه نازل شود مسلما آن وحی بزبان او خواهد بود سراینده به نیمی از نامش که ویه یعنی وای باشد خوانده میشود شایسته است که با مشت به پشت گردن او کوبید خدا او را به نیمی از نامش که نفظ است بسوزند و نیم دیگر آنرا که ویه یعنی وای است متاثر و گریان بر او قرار دهد .

از یاقوت نقلشده ابن بسام ، لقب ابراهیم را چنین خوانده بضم طاء مؤلف

و سکون و او و فتحه ۶ یاء یعنی نبطویه و این چند شعر را درباره او سروده :

رایت فی النوم ابی آدمما	صلی علیه الله ذوالفضل
فقال ابلیغ ولدی کلهم	من کان فی حزن و فی سهل
یان حوا امهم طالق	ان کان نبطویة من نسلی

در خواب پدرم حضرت آدم (ع) را که درود خدا بر او باد زیارت کردم فرمود
بتمام فرزندان من از شهری و بیابانی ابلاغ کن که مادر شما حواء مطلقه باشد اگر نبطویه
از پشت من باشد .

سیوطی در بغیه الوعاه نوشته ضبط مزبور موافق با اصطلاح محدثانست و علت
اینکه کلمه مزبور را بدانوجه میخوانند برای اینستکه در حدیث وارد شده ویه نام
شیطان است آنان برای آنکه در امثال نام مزبور کلمه ۶ ویه را که نام اوست تلفظ نکرده
باشند بفتح یاء میخوانند .

ربحانه چهارم مینویسد نظیر شعر مزبور را ظریفی درباره شعر بافی گفته :

رایت فی النوم ابی آدم	فقلت یا آدم ذا الفضل
اهکذا تفعل یا والدی	تتبرک اولادا بلا عقل
فقال قل لی من هم یافتی	قلت هم الحاكة للفضل
فقال : حوا زوجتی طالق	انکانت الحاكة من نسل

پدرم آدم را در خواب دیدم گفتم ای آدم صاحب فضیلت مناسب نبود اینهمه
فرزندان بیخرد از پشت خود بدنی بفرستی ، پرسید آنها کیانند؟ پاسخ دادم گروه
جولاهان و شعرباغان ، در جواب گفت زن طلاق باشم اگر شعر باغان از نسل من
باشند .

از جمله آثار نبطویه کتاب اعراب القرآن ، المقنع در نحو ، الامثال، المصادر
امثال القرآن ، الرد علی القائل بخلق القرآن ، القوافی و امثال اینها .

مؤلف گوید از آثار او کتاب ریاض النعیم است و بطوریکه پیاری خدا در ترجمه
ابن داود خواهیم گفت این کتاب در تاریخ و احوال رجالست .

سیوطی گوید نبطویه سال ۲۴۴ هجری در واسط متولد شده و روز چهارشنبه ۱۲

ربیع الاول سال ۲۲۳ وفات یافته .

دانی گوید : نفظویہ قواعد قرائت را از ابو عون محمد واسطی و شعیب صریفینی فرا گرفته و محمد بن احمد شنبوژی از نفظویہ آموخته .
از سروده‌های اوست :

تشکو الفراق و انت ترمع رحله هلا اامت ولو علی جمر الغضا
فالان عد بالصبر اومت حسرة هینی یرد لک النوی ما قد مضی

از جدائی شکایت میکنی با آنکه عزم رحیل داری و پریشانی بهتر آنست بجای
بمانی هر چند بر روی پاره آتش غضاباشی اینک یا شکیا باش یا اندوه بخور بیتابی
بکن و در انتظار باش تا گذشته باز گردد .

ابن خلکان ، مورخ مشهور نامبرده را اسم برده و او را بعنوان دانشمند بی بدل
میستاید و متعرض است مشارالیه در علوم ادب تصانیف گرانبھائی دارد .

امام رازی نیز از وی نام میبرد و می‌افزاید نامبرده کتابی در مناقب شافعی تالیف
کرده و الفاظ فصیحہ شافعی را در آن ایراد نموده .

ازھری در آغاز کتاب تہذیب اللغھاش از نامبرده یاد کرده و مینویسد با وی
ملاقات دست داد از مطالبی کہ فیما بین رد و بدل شد معلوم کردیم لغات بسیاری حفظ
دارد و از معانی شعر کاملاً برخوردار است و از قواعد نحو بہرہ زیادہ و کسانیکہ
در صنعت نحو استادند ویرا بر سایرین مقدم میدانند .

نفظویہ در آغاز جوانی بخدمت ابوالعباس احمد بن یحیی شیبانی معروف بہ
ثعلب آتی الترحمہ رسیدہ و علم نحو را از او فرا گرفته و نیز از ابوسعید سگری و سیویہ
شیرازی نحوی معروف استفادہ کردہ .

گویند موقعیکہ سیویہ ویرا با لباس ژندہ و کثیف مشاہدہ کرد اظہار داشت تو
نفظویہ هستی یعنی با این لباس چرکین و کثیف معلوم میشود نفظ. فروشی یا آنقدر
چرکینی نفظ از تو هوید است کہ گویا از نفظ بوجود آمدہ و این اسم را بقیاس شیرویہ
و مسکویہ و راھویہ و امثال آنها برای وی انتخاب کرد .

مترجم گوید یاقوت در معجم الادباء مینویسد : گویند نفظویہ با آنکہ از اعیان

دانشمندان بشمار میرفت چندان به اصلاح ظاهر نمیکوشید و پیوسته بوی عرق از بدن او استشمام میشد و باندازه^۶ بوی زننده عرق از وی بمشام میرسید که حضار مجلس را ناراحت میساخت .

روزی در مجلس حامد بن عباس وزیر مقتدر وارد شد باندازه^۶ بوی عرق از وی ظاهر گردید که حامد و حاضران را ناراحت کرد حامد برای راحتی خود و دیگران بوی خوش طلبید حاضران بسلسله مراتب از آن بوی خوش استعمال کردند، چون نوبت به نطفویه رسید از بکار بردن عطر خودداری کرد .

حامد خشمگین شده گفت از بوی عفن بدن تو این بوی خوش را بکار بردیم اکنون تو از استعمال آن خودداری میکنی ، فرمان داد نطفویه را از محضرش بیرون کردند مؤلف گوید ابن خلکان مورخ نامی در ذیل احوال ابو یعقوب اسحاق بن ابی الحسن مروزی مینویسد : راهویه بسکون هاء و فتح واو استعمال شده و بعضی لفظ مزبور را بضم هاء و سکون واو و فتح یا^۷ یعنی راهوید که از الفاظ فارسی است خوانده‌اند و منظورشان کودکی است که از سر راه برداشته شده و آنرا کودک سرراهی میخوانند . پس از خود اسحق نقل کرده عبدالله طاهر امیر خراسان از وی پرسید علت اینکه ترا باین لقب خوانده‌اند چیست؟ پاسخ داد پدر من در راه متولد شده و مردم مرو کودکی را که در راه بدنیا آید راهویه گویند و من بدان مناسبت به این لقب معروف شده‌ام .

و از شاگردان نطفویه ، شیخ ابو جعفر اصبهانی معروف به شیرویه است و این شخص بطوریکه در الوفيات آمده از سلیمان بن محمد نحوی معروف به حامض بغدادی روایت میکرده .

این خالویه اظهار داشته در میان دانشمندان دانشمندی که نامش ابراهیم و کنیه اش ابو عبدالله باشد منحصر به نطفویه است .

در باب القاب بغیة الوعاه سیوطی آمده نطفویه لقب دو نفر از دانشمندان فن ادبست یعنی نامبرده و دیگری ابوالحسن علی بن عبدالرحمن نحوی است که از مردم مصر بوده و رشید و ابن زبیر واسوانی از وی روایت میکردند .

مترجم گوید از عبارت مزبور که مؤلف ذکر کرده معلوم میشود راویان از ابوالحسن سه نفر بنامهای مزبور بوده‌اند و حال آنکه در بغیة‌الوعات چنین نوشته ((روی عنده الرشید بن الزبیر الاسوانی)) و پیدا است که راوی از وی همان رشید است که فرزند زبیر و از مردم اسوان بوده نه آنکه وی به اتفاق دو نفر دیگر از وی روایت کنند .
اسوان شهریست در صعيد مصر که دارای بیست هزار و سیصد و نود و هفت نفر جمعیت است و سدهائی در آن بسته شده .

و در همان کتاب این سه شعر را از وی یاد کرده :

سطا علی بجفن	قد سل منه حسام
وقال من ذاوشی بی	حتى يطول الملام
فقلت خدک سله	ففوقه سهام

بر من با پلکهای چون تیغ تیز حمله آورد و گفت این نشانه‌ها و رنگها را چه کسی در من بوجود آورده تا باین حد که ناراحتی بطول انجامیده پاسخ دادم از گونه‌ای زیبای خود جويا شو که بالای آنرا تیرهای بران احاطه کرده‌اند .

مؤلف گوید اشعار و سروده‌های نبطویه بسیار است از جمله تغزل ذیل را ابو علی قالی از نامبرده یاد کرده :

قلبی ارق علیک من خدیکا	و قوای اوهی من قوی جفنیکا
لم لا ترق لمن یعذب نفسه	ظلما و یعطفه هواه علیکا

دلم از دیدار گونه‌ها حالت رقت و ناراحتی بخود گرفت و نیروهایم از مژگان نیرومندیست و ناتوان شد گونه قلبم برای کسیکه خود را گرفتار ستم کرده رقت ننماید و هوای او را در دل نیپروراند .

از سروده‌های اوست :

اذا مامت فاطلبوا بشاری	ذوات الدل اشباه الظباء
فمن ورد الخدود طیب وجدی	و من مرض الجفون دواء داعی

موقعیکه مردم خون بهاء مرا از آنها که چون آهوان وحشی هستند و ناز و کرشمه شان جهانی را از پای در آورده بازخواست کنید و بدانید طیب سرور و نشاط من گل‌گونه‌های

زیبا چہرہ گانست و داروی درد من مژہ های دردمند است .

و از سرودہ های اوست :

وانظر الی السحر تجری فی لواحظہ

وانظر الی وعج فی طرفہ الساجی

وانظر الی شعرات فوق عارضہ

کانهین نمال ذب فی عجاج

نگاہ کن بجادوئی کہ در گوشہ چشم او مشغول جادوگریست و توجہ کن بہ برقی

کہ در چشم او ساکن و آرام بدرخشندگی پرداختہ و نگاہ کن بہ موہائیکہ بالای گونه او

را فرا گرفتہ اند گوئیا آنها مانند مورچگانی هستند کہ روی عجاج در حرکتند .

نگارندہ گوید از سرودہ های حکمت آمیز اوست کہ یاقوت در معجم الادب آورده :

الجد انفع من عقل و تادیب

ان الزمان لیاتی بالاعاجیب

کم من ادیب یزال الدهر یقصدہ

بالنائبات ذوات الکبرہ والحبوب

و امرء غیر ذی دین و لا ادب

معمربین تاهیل و ترحیب

ما الرزق من حیلۃ یحتالہا فطن

لکنہ من عطاء غیر محسوب

کوشش از خرد و ادب بہتر است و روزگار پیش آمدہای ناگواری بوجود می آورد

بسیاری از مردم خردمند و با ادب بودہ اند کہ روزگار آنها را در گردونہای ناراحتی و

بیچارگی بچرخ درآوردہ و بسیاری از مردم بی دین و بی تربیت بودہ کہ با کمال راحتی

و آسایش عمر خود را بہ آسودگی گذرانیدہ اند روزی را از راه مکر و فریب نمیتوان بدست

آورد کہ آدم زیرک آنها را با فطانت خود تحصیل نماید بلکہ از بخشش بی شمار حق

نصیب میگردد .

از سرودہ های اوست :

اذا ما الارض جانبہا الا عادی

و طاب الماء فیہا والهواء

و ساعد من تحب بہا و تہوی

فتلک الارض طاب بہا الشواء

و عقل المرء احسن حلیتہ

و زین المرء فی الدنیا حیا

ہنگامیکہ از سرزمینی دشمنان پراکنده شوند و آب و هوای آن خوب و گوارا باشد

و هرکسی را که دوست داری با تو همراهی نماید در چنان زمینی محل زندگی است ،
 خرد آدمی بهترین دوزیوراوست و آرایش دنیوی آدمی شرم و حیا اوست .
 باز مینویسد موقعیکه ابن درید از کتاب الجمهرة خود فارغ شد و در دسترس
 علماء واقع شد نبطویه نسخه از آنرا مورد مطالعه قرار داد و این چند شعر را درنگوهش
 از نامبرده و کتابش سرود :

ابن درید بقره و فیه لوءم و شره
 قد ادعی بحمله جمع کتاب الجمهرة
 و هو کتاب العین الا انه قد غیره

ابن درید گاویست آزمند و پست فطرت در عین حالیکه نادانیت ادعا میکند که
 کتاب الجمهرة از آثار اوست با آنکه کتاب مزبور همان کتاب العین خلیل است که وی با
 اندک تغییری بخود نسبت داده .

ابن درید پس از آنکه اشعار مزبور را استماع کرد نامبرده را بچند شعریکه پیش از
 آن نقل کردیم هجو نمود .

مؤلف گوید از برخی از گفتار نامبرده استفاده میشود اخیرا مستبصر شده باشد و
 بمذهب شیعه گرائیده باشد چنانچه در یکی از مدارک معتبره مینویسد نبطویه اظهار
 داشته بسیاری از احادیثی که درباره صحابه وضع شده همه آنها در ایام دولت بنی امیه
 بوده و مردم آنزمان برای اینکه هرچه بیشتر موجبات تقرب خود را بدستگاه بنی امیه
 فراهم سازند امثال احادیث مزبور را جعل میکردند و در دسترس مردم میگذاشتند .
 مؤلف گوید مؤید اظهاریه مزبور ، گفته عتایقی است وی در شرح نهج البلاغه
 از کتاب احداث مدائنی نقل کرده ، معاویه بکارگذاران خود نوشت تا مردم را بخوانند که
 در ستایش صحابه و فضائل آنها احادیثی جعل کنند و هرگونه منقبتی که درباره ابو
 تراب رسیده مساوی با آنرا درباره صحابه بسازند .

از کسانی که نبطویه را هجو کرده ابو عبدالله محمد بن زید واسطی است .
 صاحب الوفیات مینویسد نامبرده متکلمی مشهور و معاصر با نبطویه بوده ویرا با
 این شعر هجو نموده .

من سره ان لا یری فاسقا فلیجتهدان لا یری نبطویه
 کسیکه میخواهد آدم بدکاری را نه بیند بکوشد تا نبطویه را مشاهده نکند .
 و در برخی از نسخهها دوبیت ذیل را هم بدو نسبت داده که در هجو نامبرده
 گفته :

لا خیر فی نحو وفی سیویه انکان منسوباً الی نبطویه
 احرقه الله بنصف اسمہ و صیر الباقی صراخاً علیہ
 در نحو و شخصیت سیویه هیچگونه خیر و صلاحی نخواهد بود هرگاه ما علم
 نحو را به نبطویه نسبت دهیم خدا او را به نیمی از نامش بسوزاند و نیم دیگرش را بر
 او بگریاند .

پیش از این شعر آخر از این درید نقل کرده که در هجو نبطویه گفته .
 این خلکان نوشته نبطویه در سن ۷۹ سالگی در ماه صفر سال ۳۲۳ هجری وفات
 یافته و روز دوم وفاتش در باب الکوفه مدفون گردیده و هفده سال پیش از او ابو عبدالله
 محمد واسطی که ویرا هجو نموده وفات یافته .
 مترجم گوید یاقوت وفات او را روز چهارشنبه ۱۲ ربیع الاول سنه ۳۲۳ هجری نقل کرده
 چنانچه پیش از این هم از سیوطی نقل کردیم و بنقل از ابن ندیم روز وفات او شش
 صفر سال مزبور بوده .

مؤلف گوید بطوریکه از تلخیص الآثار استفاده میشود واسط شهری است واقع میان
 کوفه و بصره و در طرف غرب واقع شده غلات آن فراوان و منافع آن بسیار است از آب
 دجله بغداد مشروب میشود سال هشتاد و چهار هجری بامر حجاج بن یوسف ثقفی خون-
 ریز معروف پایه گذاری شد و سال هشتاد و شش پایان یافت و تا سال نود و پنج حجاج
 در آن آرام داشت و همانسال جهان از وجودش پاک گردید .

شهر واسط را بدانجهت واسط نامیده اند که بگفته احمد بن یعقوب کاتب در محلی
 واقع شده که فاصله آن تا بصره پنجاه فرسخ و تا کوفه و همچنین تا اهواز و همچنین تا
 بغداد پنجاه فرسخ است .

صاحب قاموس گفته کلمه واسط مذکر و منصرف است و ممکن است آنرا باعتبار

بلده و علمیت غیر منصرف دانست ، واسط نام شهریست در عراق که آنرا حجاج در مدت دو سال بنیان نموده و آنجا را واسط القصب هم میگفتند ، و هم ممکن است بگوئیم واسط نام کاخی بوده که حجاج آنرا پیش از بنیان شهر واسط ساخته باشد .
و افزوده واسط نام قریه‌ایست نزدیک مکه در وادی نخله .

و هم قریه‌ایست در بلخ از آنجاست محمد بن محمد و بشیر بن میمون که هر دو از محدثان بوده‌اند .

و قریه‌ایست در باب طوس که آنرا واسط الیهود میگویند از آنجاست محمد بن حسین واعظ محدث فرضی .

و قریه‌ایست در حلب و نزدیک آن قریهء دیگر است بنام کوفه و قریه‌ایست در خابور و نام دو قریه‌ایست در موصل .

و نام قریه‌ایست در دجیل از آنجاست محمد بن عمر بن علی عطار محدث و نام قریه‌ایست در حله از آنجاست ابو النجم عیسی بن فاتک و نام قریه‌ایست در یمن و نام منزلیست واقع بین عذیبه و صفراء و هم نام منزلیست از بنی قشیر و نام محلی است از بنی تمیم .
و بلدیست در اندلس از آنجاست ابو عمر و احمد بن ثابت .

و قریه‌ایست در یمامه و قلعه‌ایست از بنی نمیر و قریه‌ایست در نهر الملک و نام کوهی است پائین تر از جمره عقبه که جایگاه فقیرانست و نیز نام دو کوهیست در عقبه و وسطان نام بلدیست از اکراد و وسط یا حرکت سین نام کوهیست و دارة واسط نام موضعی است .

(۳۷) ابو اسحاق ابراهیم فرزند محمد فرزند سری فرزند سهل .

از نحویهای بی نظیر و ادیبی بارع و بحری مواج و دریائی پر آشوب عجاج و معروف به زجاج است .

زجاج بفتح زاء و جیم مشدد بکسی میگفتند که شیشه‌گر باشد .

ابن خلکان گفته زجاج دانشمندی دیندار و ادیبی ذیمقدار بوده کتابی در معانی قرآن کریم بیادگار گذارده .

و از آثار اوست کتابی بنام الامالی و ما نشر من جامع المنطق والاشتقاق والعروض

والقوافی والفرق و خلق الانسان و خلق الفرس و مختصر فی النحو و فعلت و افعلت و ما ینصرف و ما لا ینصرف و شرح ابیات سیویہ والنوادر والافراع و امثال اینها .
 زجاج علم ادب را از محضر میرد و ثعلب فرا گرفت و همان اوقات بکار شیشہ‌گری میرداخت بعدها از آن دست برداشت و مستقلاً به آموزش ادب اشتغال پیدا کرد و بہمان مناسبت ویرا بلقب زجاج (شیشہ‌گر) موسوم ساختند .
 زجاج با وزیر عبداللہ بن سلیمان بن وہب آشنائی مخصوص پیدا کرد و از نزدیکان او بشمار آمد . پسرندش ابوالقاسم علم ادب می‌آموخت پس از آنکہ قاسم بمقام وزارت رسید محض برای اینکہ حق استادی ویرا رعایت کردہ باشد مال فراوانی در اختیار زجاج گذارد .

زجاج در سن صدسالگی سال ۳۱۰ ہجری در بغداد وفات یافت .
 شاگردش شیخ ابوالقاسم عبدالرحمن بن اسحق زجاجی آتی‌الترجمہ صاحب کتاب الحمل در علم نحو خود را بوی منسوب میدانند و لقب زجاجی را بدان مناسبت برای خود اختیار کردہ .
 و شاگرد دیگرش ابو علی فارسی اسناد خود را در امور ادبی و امثال آن بیشتر بدو منتهی میسازد .

از آثار زجاج کتابیست در اعراب قرآن کہ در دو مجلد گرد آمدہ . .
 فاضل افندی در ریاض مینویسد نسخہء از آنرا کہ جزء کتب موقوفہ کتابخانہء قسطنطنیہ بودہ دیدہ تاریخ کتابت ہر دو مجلد سال ۲۸۵ ہجری یعنی نود و چہار سال پس از عصر تالیفش بودہ و نسخہء مزبور در نہایت کهنگی و خط آن تا اندازہء شہادت بخط کوفی داشت و صورت اجازہء چند نفر از دانشمندان در آن کتاب ایراد شدہ بود . انتہی .

در کتاب بغیۃ الوعاۃ فی طبقات اللغویین والنحاة تالیف فاضل متبع علامہ عبدالرحمن بن ابی بکر سیوطی نحوی شافعی مشہور، زجاج را بعنوان ابواسحق ابراہیم بن سری بن سہل نام بردہ و مینویسد : خطیب‌گفتہ نام بردہ مردی فاضل و دیندار و خوش اعتقاد و نیکو مذهب بود .

نخست شیشه‌گری میکرد سپس تمایل به آموزش علم نحو پیدا نمود و برای بدست آوردن دقائق آن علم بمکتب میرد که اسنادی نامی بود حضور یافت .

میرد برای آموزش علم نحو از شاگردان خود اجرت میگرفت .

زجاج گفته موقعیکه بحضور معظم له رسیدم و درخواست کردم تا مرا برای اخذ کمالات بپذیرد و علم نحو را بمن بیاموزد پرسید کار تو چیست ؟ پاسخ دادم صنعت من شیشه‌گری است و هر روز یکدرهم و نیمی کاسی میکنم و آرزومندم شما در تربیت من آنچنانکه باید بکوشید و من متعهد میشوم همانمقدار که دسترنج منست تا روزی که مرگ میان من و شما جدائی افکند بحضور شما تقدیم بدارم .

زجاج گوید از آن تاریخ به بعد ملازم مجلس میرد بوده و کارهای او را مانند خدمتکاری انجام میدادم و اوهم بطوریکه تعهد کرده بود آنی از تربیت من فروگذاری نکرد . تا آنکه خود بمقامی رسیده که میتوانستم بطوراستقلال مجلس تدریس را اداره نمایم .

موقعی نامه^۱ از یکی از بنی مارقه بدست میرد رسید و در آن نامه از وی درخواست کرده بودند تا معلمی را که در رشته نحو استاد باشد و بتواند فرزندان آنها را علم نحو فرا دهد تعیین نماید من از میرد درخواست کردم تا مرا برای تعلیم نامبردگان تعیین کند . میرد خواهش مرا پذیرفت منم مطابق با معرفی نامه وی نزد بنی مارقه رفته فرزندان آنها را علم نحو میآموختم و هر ماه سی درهم علاوه بر چیزهای دیگر که مناسب بود برای میرد تقدیم میداشتم .

مدتی فاصلی شد ، موقعی عبیدالله بن سلیمان از میرد درخواست کرد تا معلمی برای تادیب فرزندش قاسم معرفی کند . میرد در پاسخ اطلاع داد ، شخص شایسته‌ایکه مطابق با خواسته تو باشد بغیر از مرد شیشه‌گری که اکنون نزد بنی مارقه است دیگری را در نظر ندارم .

عبیدالله نامه^۲ بنا مبردگان نوشت و مرا طلبید موقعیکه بحضور رسیدم فرزند خود قاسم را در اختیار من گذارد تا وی را بقواعد علم نحو آشنا سازم منم آنی از تعلیم و تربیت او خودداری نکردم و هر روز مطابق با قرارداد قلی یک درهم بمیرد تسلیم میکردم تا میرد درگذشت و باید اقرار کنم تا موقعیکه استاد نامدار از جهان رحلت کرد آنی از تفقد و توجه بوی فروگذاری ننمودم .

من گاہگاہی بہ قاسم میگفتم اگر تو بمقام پدرت نائل گردی و پست وزارت را
 بعہدہ بگیری با من چگونه رفتار خواهی کرد ؟
 او پاسخ مرا بطوریکہ مورد علاقہام بود ایراد میکرد و میگفت ہر چہ خواهی
 میگفتم آرزومندم با در دست داشتن پست مہم وزارت بیست ہزار دینار بمن اعطا
 کنی و آخرین آرزوی من داشتن این مقدار پول بود .
 سالیانی نگذشت قاسم پست وزارت را اشغال کرد ، منہم ملازم و ندیم او گردیدہ
 همان روز کہ ابلاغ وزارت رسمی او اعلام گردید بہ خاطر گذشت بسیار مناسب است
 نامبرده را از قرارداد فیما بین اطلاع دہم لیکن منصرف شدہ و حرفی نزدم .
 روز سوم وزارتش گفت چرا از نذر فیما بین و قرار داد قبلی سخنی نمیگوئی پاسخ
 دادم بر اثر اطمینانیکہ بوزیر داستم و میدانستم جناب ایشان از خدمتکار واجب الحقتان
 فراموش نمیکنند بعہدہ خود ایشان گذاردم .
 وزیر پاسخ داد آری چنانچہ اظہار میداری از قرار داد فیما بین خاطر نکردهام و
 میتوانم ہمہ آنچہ را تعہد کردہام در اختیار تو بگذارم لیکن ممکن است معتضد از
 اینموضوع با خبر شود و علت پرداخت این مبلغ را جویا شود و بالآخرہ موجبات ناراحتی
 ایجاد شود بنابراین بہتر آنست مبلغ مزبور را در جلسات متعدد در اختیار درآوری .
 من گفتم ہرگونہ صلاح میدانید رفتار کنید .
 وزیر دستور داد از امروز در جایگاہ مخصوص حلوس کن و درخواستہای مردم را
 کہ برای من مینویسند بگیر و حقی کہ خود میدانی برای انجام حوائج آنها تعیین نماو
 نامہهای آنها را بعرض من برسان تا پس از مدتی مبلغ مزبور در اختیار تو در آید . من
 مطابق با دستور وزیر بدرخواستہای مردم رسیدگی میکردہ و آنها را ماخود میداشتہ و
 بعرض وزیر میرسانیدہ و بمہر و امضاء خود میرسانید گاہی میرسید در انجام اینکارچہ
 مبلغ حق العمل تعیین نمودہ مقدار کمی کہ معین نمودہ بودم بعرض میرسانیدم . اظہار
 میداشت زیان کردہ و حال آنکہ باید این مقدار حق العمل قرار میدادی اینک با درخواست
 دہندہ ملاقات کن و مابقی آنرا بگیر ، حسب الامر با شخص مورد نظر ملاقات میکردم و بہ
 لطائف الحیل مازاد را میگرفتم و بدین ترتیب در ظرف مدت کمی بیشتر از بیست ہزار

دینار استفاده کردم .

چند ماه فاصله شد روزی از من پرسید آیا مبلغ مزبور را که قرار داد قبلی ما بود بدست آوردی؟ پاسخ دادم خیر، و هر ماه همین سوءال را میکرد من از نقطه نظر اینکه ممکن است از اینمقام خلع شوم پاسخ میدادم هنوز به تحصیل مبلغ مزبور موفق نشده‌ام . تا اینکه روزی پرسید آیا مبلغ مزبور بدست آمده یا خیر؟ در اینموقع حیا مانع شد که جواب منفی بدهم . ناچار گفتم از برکت مراحم وزیر آنچه مقدر و معلوم بود به دستم آمد .

وزیر از شنیدن این سخن، شاد شده اظهار داشت خدا را شکر که ذات مقدس حضرت پروردگار از ناحیه من در فرج و گشایش را بروی تو گشود و دلم تا به امروز آرامش نداشت و اکنون آسایش پیدا کرد .

سپس براتی بمبلغ سه هزار دینار بنام صله برای من صادر کرد برات مزبور را گرفته از حضورش مرخص شدم .

فردا بعادت همیشه بحضور وزیر رسیده لیکن آن روز از نامه‌های درخواستی که باید بامضاء وی برسد چیزی همراه نداشتم . پرسید مگر از درخواستهای مردم امروز چیزی در دست نداری؟ یا ... امروز نامه نپذیرفتم زیرا مبلغ مورد نظر آنچنانکه باید بدستم رسیده و وزیر در خود وفا کرده‌اند و نمیدانم چگونه از مقام ایشان تشکر نمایم .

وزیر بشگفت آمده اظهار کرد پنداشتی یا استفاده از مبلغ مزبور من ترا از مقامی که داری خلع میکنم و حال آنکه چنین نیست، بلکه حتما باید به وظیفه خود مشغول باشی، زیرا مردم ترا صاحب این منصب می‌شناسند و از این نقطه نظر در نزد آنها موقعیتی بدست آورده‌ای هرگاه دست از کار برداری آنها که از سبب کناره‌گیری تو بی اطلاعند می‌پندارند موقعیت تو از نظر من بی ارزش شده و ترا بداجبهت از مقام مهمت خلع کرده‌ام . اکنون بهتر آنست بشغل خود پردازی و درخواستهای مردم را بدون تعیین حق العملی بعرض من برسانی .

من دستش را بوسیدم و همانطور که دستور داده بود تا موقعیکه زنده بود درخواستهای

مردم را بلاعوض بعرضش میرسانیدم .

زجاج از مردی بنام مسیند بمناسباتی ناراحتی داشت تصادفا اختلاف فیما بین بجائی رسید که زجاج بوی ناسزا گفت . نامبرده این چند شعر را برای او نوشت :

ابی الزجاج الاشتم عرضی
و اقسام صادقاً ما کان حر
ولو انی کررت لفر منی
فما صبح قد و قاه الله شری
لینفعه فاشمه فضره
لیطلق لفظه فی شتم حره
ولکن للمنون علی کره
لیوم لا وقاه الله شره

سرانجام کار زجاج بجائی رسید که آبروی مرا بیاد ناسزا گرفت و از اینراه پنداشت خود برده و حال آنکه بزهکار شد و زیان دید بر راستی سوگند یاد میکنم شایسته نیست آدم آزاد زبان محبوس خود را در ناسزا گفتن بدیگری آزاد گذارد و هرگاه منم عکس العمل نشان میدادم و مانند او زبان بناسزا میگشادم از من میگریخت و تاب شنیدن آنها را نداشت لیکن من در این اندیشه بودم که روزگار همیشه در یکحال نیست ممکن است زمانی بیاید که دست ما بر سر او دراز گردد. اینک باید زجاج در چنین موقعیتی از شر من آسوده بماند و خدایمتعال بیچارگی او را برای آنروزی قرار داده که هیچکس از

(۱) در آثار الوزراء نام قاسم و پدرش آمده و در آنجا مینویسد نامبرده پس از فوت پدرش عبدالله وزیر معتضد شد و بعد از او وزیر پسرش علی المکتفی هفدهمین خلیفه عباسی بوده . قاسم وزیری عالم و عاقل و دانا بود و در شراب و لعب و نشاط ولوعی تمام داشت و پیوسته از معتضد خائف بود مبادا او را تقصیرکار قلمداد کند و موجبات ناراحتی او را فراهم سازد بهمین مناسبت بدون اجازه او شراب نمیخورد و از فطانت او نوشته روزی بدربار خلیفه وارد شد تصادفا زرده زعفران بلباس او دیده شد یکی از حاضران ویرا اطلاع داد چون موقع بازگشتن و عوض کردن جامه نبود دستور داد تا همان نقطه را با مرکب سیاه کنند و اظهار داشت سیاهی مرکب بر جامه وزرا عیب نیست در نسائم نوشته قاسم از چهار نفر وزیری بود که در روزگار عباسیها بمرگ خود از دنیا رفته و خلیفه المکتفی در مرگ او متاسف بود .

ناراحتی آنروز آسودگی ندارد .

زجاج بمجردیکه از اشعار مزبور اطلاع پیدا کرد با پای پیاده بمنزل او رهسپار شد و از وی پوزش خواسته تمنا نمود تا از وی درگذرد .

سیوطی پسر از این مصنفات وی را که قبلا نام بردیم یاد کرده و از جمله کتاب تفسیر جامع المنطق را نام میبرد . (۱)

زجاج در ماه جمادی الاخری سال ۳۱۱ هجری وفات یافته (۲)

در موقع مرگ زجاج از وی پرسیدند چند سال داری؟ با اشاره انگشتان و بقانون انگشت شماری مدت هفتاد سال را تعیین کرد .

و آخرین سخن او این بود اللهم احشرنی علی مذهب احمد بن حنبل پروردگارا مرا موافق با مذهب احمد حنبل محشور فرما .

تا بدینجا گفتار سیوطی ذیل شرح حال زجاج پایان یافت .

و در ذیل نام هرون بن حاکم ضریر نحوی که از دانشمندان بنام مکتب ثعلب نحوی مشهور است مینویسد : هرون از یهودیان حیره بود و کتابی بنام العلل در نحو و همچنین اثری بنام الفریب الهاشمی تصنیف کرد .

(۱) یاقوت از آثار او معانی القرآن را اسم برده و مینویسد این کتاب را در ساه صفر سال ۲۸۵ هجری شروع کرده و در ربیع الاول سال ۳۰۱ هجری خاتمه داده و از سروده‌های او چند شعر ذیل را یاد کرده : قعودی لایرد الرزق عنی ولا یدنیه ان لم یقر شی * قعدت فقد اتانی فی قعودی * و سرت فعا فنی والسیرلی * فلما ان رایت القصد ادنی * الی رشد و ان الحرص غی * ترکت لمدلج دلج اللیالی * ولی ظل اعین به وفی . بخانه نشستن من روزی مرا زوال نمیآورد و اگر هم روی داشته باشم نزدیک نمیسازد . بخانه نشستنم روزی من رسید و حرکت کردم حرکت مایه دلگرمی من شد و از آنجا که متوجه شدیم میانه‌روی بهتر موجبات هدایت مرا فراهم میسازد . دست از طمع برداشتم شیروی را برای شیروان گذاردم و خود در سایه آسودگی آرام گرفتم .

(۲) ابن ندیم نوشته ، زجاج روز جمعه ۱۹ جمادی الاخری سال ۳۱۰ وفات یافته

لیکن یاقوت ۳۱۱ نوشته .

موقعی عبیداللہ بن سلیمان وزیر، از ثعلب درخواست کرد تا برای تعلیم فرزندانش وقتی را تعیین کند. ثعلب بعذر اینکه پیرمرد شده و ناتوان گردیده از تعیین وقت خودداری کرد و هرون را بمنظور تعلیم فرزندانش وزیر معرفی کرد.

موقعیکه هرون وارد منزل وزیر شد زجاج حضور داشت وزیر از زجاج درخواست کرد تا وی صحبت کند زجاج از وی پرسید چگونه جمله ضربت زیدا ضربا را اعراب میدهی؟ پاسخ داد چنین: زجاج. چگونه مصدر را بر ذات عطف میکنی، هرون پاسخی نداشت و سخت شرمندہ شد و با وضع ناگواری از منزل وزیر خارج شد و حال زجاج با محروم شدن نامبرده رو بہ بہبودی گذارد.

و بگفتهٔ زبیدی همین پیش آمد موجبات مرگ هرون را فراهم ساخت. در قاموس گفتهٔ زجاجی بضم زاء و تخفیف جیم بمعنی شیشہ فروش لقب عدۂ ادباء و محدثین بوده.

از جمله شیخ ابوالقاسم بن ابی بن ابی حرت صاحب کتاب الاربعین و شیخ یوسف بن عبداللہ لغوی جرجانی محدث و عبدالرحمن بن احمد طبری و ابو علی حسن بن محمد بن عباس و فضل بن احمد بن محمد و شیخ ابوالقاسم یوسف بن عبداللہ زجاجی این عالم آثاری داشته از جمله شرح فصیح و عمدۃ البیان و خلق الانسان والفرس و اشتقاق اسماء الریاحین و امثال اینها.

نامبرده بطوریکہ از تاریخ جرجان استفادہ میشود سال ۴۱۵ در استرآباد وفات یافته.

(۳۷) ابوالقاسم ابراہیم فرزند عثمان و معروف بہ ابن وزان.

وی از مردم قیروان و از لغویہا و نحویہای عصر خود بودہ.

صاحب بعیہ نقل کردہ زبیدی و یاقوت گفته اند ابن وزان در علم نحو و لغت و عروض مہارتی کامل داشت و در این رشتہ ہا کسی ہمپایہ او نبود در عین حال دانشمندی فروتن بود و کمتر اتفاق میافتاد ادعای شخصیت و موقعیتی بنیماید و پایہ علمی او باندازہ بود کہ میتوان گفت کمتر کسی پیش از او بدان پایہ رسیدہ باشد. بنابراین موقعیکہ در پیشینیان کسی ہمپایہ او نباشد در معاصرانش کہ این حقیقت را بدون شک باید

پذیرفت .

وی کتاب العین و کتاب غریب ابو عبدالله مصنف و اصلاح ابن سکیت و الکتاب سیبویه و امثال اینها را مورد توجه قرار میداد و مطالب مهم آنها را بخاطر می سپرد و در مواقع مقتضی بکار میبرد .

ابن وزان با آنکه در رویه و طریقه کوفیها مهارت بسزائی داشت در عین حال تمایل به مذهب بصریها از خود نشان میداد .

عبدالله مکفوف نحوی گفته اگر کسی با توجه بمقامات علمی ابن وزان ادعا کند و بگوید نامبرده در علم ادب اعلم از میرد و ثعلب بوده باید گفته او را تصدیق کرد . ابن وزان ، مطالب مهمی از رشته عربی بدست آورده و حقایقی را کشف کرده که دست دیگران باکتشاف آنها نرسیده .

ابن وزان در علم نحو و لغت ، تصانیف بسیاری بیادگار گذارده در عین حال از صنعت شعری بی بهره بود و طبع کاملا رسائی نداشت که بتواند در گرانیهای باطن خود را بزبور نظم بیاراید .

ابن وزان در روز عاشورا سال ۳۴۶ وفات یافت .

ابن خلکان در ذیل ترجمه ابو اسحق ابراهیم بن علی بن تمیم معروف بحصری که از مردم قیروان بوده و از سراینندگان بنام است و تالیفی دارد بنام زهرالاداب و ثمرالاحباب اینکتاب در سه مجلد گرد آمده و مطالب غریب و نکاتیکه کمتر در دسترس عمومی بوده ایراد نموده و هم کتابی بنام المصون فی سرالهوی المکون در یکمجلد و دیوان شهر مرغوبی نیز داشته .

نوشته نامبرده پسرخاله علی بن الحصری سراینده است . وی در قیروان سال ۴۱۵ هجری وفات یافته تا آنجا که مینویسد .

حصری بضم حاء حطی و سکون صاد وراء مکسور بکسی گفته میشود که کار او حصیر بافی و فروش آن باشد .

و هم او نوشته قیروان بفتح قاف و سکون یاء تحتانی و فتح راء پس از آن واو و الف نام شهریست در افریقا که آنرا عقبه بن عامر صحابی بنیان نموده منظور ما از

ایراد جملات قبل علاوه بر آنکه از دونفر سراینده تازی نام برده ایم ضبط کلمهٔ «قیروان» بوده. و هم او ذیل ترجمه اسماعیل بن مهدی ملقب به منصور قیدی که افریقا و کلیهٔ شهرهای قیروان تحت ریاست او اداره میشد مینویسد افریقا بکسر همزه و سکون فاء و راهٔ مکسور اقلیم بزرگی است از شهرهای مغرب زمین. افریقا در روزگار خلافت عثمان بن عفان فتح شد و کرسی نشین آن قیروانست.

و از جمله شهرهای آن، مهدیه است که کرسی نشین آن تونس است.

صاحب تلخیص الاثار گفته قیروان از شهرهای بزرگ افریقا است.

قیروان در روزگار معویه بصورت شهرستانی در آمده تا آنجا که گوید در قیروان دو اسطوانه‌اند که نمیتوان اطراف آنها را تعیین نمود و هر روز جمعه پیش از در آمدن خورشید آب ترشح میکنند.

(۳۸) ابو اسحق ابراهیم فرزند هلال فرزند هرون صابی.

صابی یگانه روزگار و از برگزیدگان زمان بود بفضل علم معروف و در نظم و نثر استادی مشهور بود از همگان برتر و از امثال و اقران خویش والاتر بود سید مرتضی و رضی او را بی نهایت بزرگ میداشتند و منزلتی عظیم نزد این دو برادر ارجمند داشت. صابی در سرودن اشعار و در آبدار ابتکار مخصوص بخود داشت و سروده‌های او در کمال لطافت و برتر از اشعار دیگران بود.

معانی بکری که در اشعار او بچشم میخورد ثابت میکند چرخ قضا و قدر شعر بر محور سروده‌های او میگردیده.

ثعالبی در یتیمه‌الدهر (۱) مینویسد: از سراینندگان و نامداران نیست که روزگار از شیر پستان سروده‌های بیمانند او پرورش یافته و شیرین و ترش گفتار او را چشیده و جامه نیکی او را بتن آراسته و ناراحتیهای خود را از در آبدار او بر طرف کرده و بیماریهای خویش را بهبودی داده.

تا آنجا که گوید: صابی نامه‌های بیمانندی از خود باقی گذارده و اشعاری چون

آب صاف و روان سروده.

ذیلا بخشی از نثریات او را که مایهٔ سپید روئی سراینندگانست و ضمنا موقعیت او را از لحاظ ادب که مانند جامه فراخی سرپای او را فرا گرفته و خاطرات مکنون او را چون فیاض جود و بخشش هویدا میسازد ایراد می‌نمائیم و به بخشی از سروده‌های او که بهتر از شکوفه‌های بوستان سبز خرم و روان‌تر از آب جاری بر روی ریگهای انباشته سهمند اشاره می‌کنیم. زیرا بطوریکه سبک کتاب ما گواهی میدهد پیوسته سروده‌هایی را محض نمونه ذکر می‌کنیم که دارای چنان لطائف و سراینده‌آنها شخصیت صاحب معارف باشد.

از نامه‌ها یا تعلیقات اوست: از خدا می‌خواهیم و از مقام مقدس او با کمال زاری و ناله آرزومندم و دست‌گدائی به درخانهٔ او دراز می‌کنم که سال نورا بر آن بزرگوار ذیجاء مبارک بدارد و هلال سال نورا تا به آخر بخوشی بگذرند و همچنین سالهای آینده را برای انجام کارهای پسندیده موفق باشد و عمری طولانی و دور باو کرامت فرماید و عیشی گوارا و شیرین‌تر از شکر باو عنایت نماید و او را در پناه خود یاری کند و از گزند زمان نگهدار باشد و دست جود و کرمش را از سر او بر ندارد و دشمنانش را که دست عنایتش را از سر آنها برداشته خوار سازد و حاسدانش را بیچاره گرداند و مقام او را عالی سازد و خائنان باو را در تیره خاک مفاک از دیده‌ها دور فرماید.^۱

پس از این فصولی از نامه‌های مفصل و مختصر او را ایراد نموده از جمله نامهٔ ذیل است که بصاحب ابن عباد مینویسد: این نامه را در موقعی به صاحب که خدا عمرش را طولانی فرماید مینویسم که دوست میدارم سیاهی چشم من مرکب آن باشد و سپیدی آن کاغذ آن، و چه بسیار اشتیاق دیدار آن سپید روی فضل و کمال مرا به درگاهش باز مند ساخته و تشویق نموده تا بدست بوسی آن منبع عز و وقار شرفیاب گردم و از آب زلال سرچشمهٔ علم و کمال او سیراب شوم.

فرزندش محسن بمنظور پیش‌آمد ناگواری که برای صابی اتفاق افتاده بود این دو

(۱) نامه‌ایست که آنرا بعنوان تبریک حلول سال نو برای عضدالدوله ارسال داشته

شعر را فرستاد :

لا تأس للمال ان غالته غائلة
 ففی حیوتک عن فقد اللہی عوض
 اذ انت جوہرنا الا علی و ما جمعت
 یداک من طارف او تالد عرض
 برای ثروتیکہ آشوب بپا میکند نباید متاثر شد زیرا زندگی و حیات تو بجای آن
 مالیه ایست کہ از دست تو خارج شده، تو برای ما مانند جوہر عالی مرتبہ ہستی کہ فوق
 آن جوہر دیگری وجود ندارد و آنچه در دست داری یا از دست داده بہ منزلہ عرضی
 بیش نیستند کہ با باقیماندن محل باقی هستند .

صابی در پاسخ فرزند سرود :

یا درة انا من دون الردی صدف
 لہا اقیہا المنایا حین تعترض
 قد قلت للدهر قولا کان مصدره
 عن نية لم یشب اخلاصہا مرض
 دع المحسن یحیی فهو جوہرہ
 جواهر الارض طرا عندها عرض
 فالنفس لی عوض عما اصبت بہ
 واتر کہ لی و اخاه ثم خذسلبی
 ای گوہر گرانبہا کہ من برای نگہداری او از ناراحتیہائی کہ دامن او را فرا میگیرند
 مانند صدفی ہستم سخنی در حق روزگار بزبان آوردی کہ توأم با نیت خالص و پاک
 بود بگذار محسن زندہ بماند کہ او گوہر گرانبہا و جوہر اصیلی است کہ کلیہ گوہرہای
 گرانبہای جہان در برابر آن بمنزلہ عرضند خود من بجای آنچیزی ہستم کہ از دست
 داده ام و اگر خود منہم نابور گردم محسن من بجای من خواهد بود او و برادرش را
 برای من باقی بگذار سپس جان مرا بگیر زیرا آندو نتیجہ اصلی از وجود من و غرض
 اولی از پیدایش منند . از غزلیات اوست :

جرت الجفون دماوکاسی فی یدی
 شوقا الی من لج فی ہجرانی
 فتحالف الفعلان شارب قہوہ
 بیکی دما و تشا کل اللونان
 فکان ما فی الجفن من کاسی جری
 و کان ما فی الکاس من اجفانی

از پلکهای چشم من در حالیکہ جام شراب در دست من است خون جاری میشود
 آری این جریان بر اثر اشتیاق بمحبوبی بودہ کہ از من بریدہ و جدائی اختیار کردہ

اینک باید گفت این دو عمل برخلاف یکدیگرند بنابراین شراب بیاشام تا ببینی چگونه خون میگرید و شراب و خون هر دو یکرنگند میتوان گفت خونیکه در پلک چشم و حدقه آن جاری است از همان جام شرابی بوده که در دست داشتی و همچنین شرابی که در جام ریخته شده از خون دیدگان منست .

باز در غزالی گفته :

للدین منه فیک اعدل شاهد
حورالجنان لدى النعیم الخالد
تعطو ببدر فوق غصن ماء
یک از جمعت ثلاثة فی واحد
قالوا لدافع دینهم والجاحد
لکلیمه موسی النبی العابد
مسود فرع کالظلام الراكد
حجج اعدوها لكل معاند
من راکع عند الظلام و ساجد
فی الحسن اقرارا لفردواحد
مسعودة بالمشتری و عطارد
فی الدین من غاوی السیل و راشد
من بینهم اسعی بدین فاسد

کل الوری من مسلم و معاند
فاذا راک المسلمون تیقنوا
و اذا رای منک النصارى ظیبة
اثنوا علی تثلیثهم واستشهدوا
و اذا الیهود راوا جبینک لامعا
هذاسنا الرحمن حین ابانه
و تری المجوس ضیاء وجهک فوقه
فتقوم بین ظلام ذاک و نورذا
اصبحت شمسهم فکم لک فیهم
والصابئون یرون انک مفرد
کالزهرة الزهراء انت لدیهم
فعلی یدیک جمیعهم مستبصر
اصلحتم و فتننتی و ترکنتی

تمام مردمان از مسلمان و غیر مسلمان درستترین گواه بر بزرگواری تواند چنانچه اگر مسلمان ترا ببیند یقین خواهد کرد حورالعین را در بهشت جاویدان مشاهده نموده و اگر نصاری چشم آهووش ترا بنگرند می پندارند ماه شب چهارده ایست که برفراز شاخه سبز و خرمی درخشندگی دارد . اینان به رویه تثلیث خود استوارتر خواهند شد زیرا بلاشک مشاهده میکنند که تو سه صفت را در یک محل بوجود آورده و موقعیکه یهودان پیشانی درخشان ترا ببینند بمخالفان خود که سر بر انکار آنها بر آورده میگویند این همان نور فروزان پروردگار بخشنده است که برای موسی در کوه طور آشکار شد و هنگامیکه

مجوس روی رخشان ترا مشاهده کنند کہ فوق شاخہ سیاهپوشی بہ جلوہ درآمدہ یقین میکنند در میان این تیرگی و روشنی دلیلیہای روشنی بر اثبات مرام آنهاست کہ میتوانند با ہریک از آنها علیہ دشمنان خود قیام کنند تو مانند خورشید درخشانی برای آنها ہستی و بسیاری از آنها در تاریکیہا بہ رکوع و سجود برخاستہاند، صابیہا و ستارہ پرستان ترا یکتای در زیبائی میدانند و بہمین مناسبت بہ وجود شایستہترین فردی اعتراف مینمایند تو در نزد آنان مانند زہرہ و ناهیدی ہستی کہ سعادت و نیکبختی خود را از وجود ستارہ مشتری و عطارد بدست آوردہ ہمہ مردم از گہوارہ و در راہ از برکت وجود تو بینا گردیدہ متاسفانہ باصلاح ہمہ کوشیدی و مرا با ناز و کرشمہایکہ از خود بظہور رسانیدی همچنان بہ بیچارگی باقی گذاردی.

اشعار مزبور نمونہ از طبع درر بار مشارالیہ بود و امثال آن از سرودہہا و آثار بیمانندی کہ ہر یک از آنها در قالبہای گرانبہائی از معانی قرار گرفتہ و در کتب ادب و اغانی از آنها بحث کردہاند.

و نیز در کتاب یتیمہ ذیل احوال سیفالدولہ بن حمدان (۱) مینویسد صابی گفتہ موقعی رسول سیفالدولہ بحضور من آمد رء درخواست کرد تا اشعاری از من گرفتہ و بحضور سیفالدولہ تقدیم بدارد چند روزی او را معطل کردہ آخر الامر اصرار زیادی کردہ این شعر را سرودہ باو دادم.

ان كنت ختنك في المودة ساعة
و زعمت ان له شريكا في العلا
قسما لو اني خالف بغموسها
فدممت سيف الدولة الحمودا
و جحدته من فضله التوحيدا
لغريم دين ما اراد مزيدا

اگر من بہ اندازہ یکساعت در دوستی تو خیانت کنم چنانست کہ سیفالدولہ را با آن مقام پسندیدہ ایکہ دارد نکوہش کردہ باشم و بپندارم کہ در عظمت و بزرگواری دیگری ہمتای اوست و فضل و یکتائی او را مورد انکار قرار دادہ باشم و برای طلبکار خود سوگند بہ دروغ یاد کردہ باشم اگر اضافہ بر آنچه عقیدہ دارم اظہار نمودہ باشم.

پس از چندی که به دیدار رسول رسیدم کیسه^۱ سربسته^۲ به مهر سیفالدوله به من تسلیم کرد که سیصد دینار زر در آن بود و بنام من ضبط شده بود.

و در ذیل احوال ابو محمد جعفر ورقاء^۳ شیبانی (۱) مینویسد نامبرده از دوستان نزدیک صابی بود و بجهتی صابی از وی کناره گرفته بود پس از درگذشت سیفالدوله ورقاء این دو شعر را برای او ارسال داشت.

یا ذا الذی جعل القطیعة دابه
ان کان و دک فی الطویة کامنا
ان القطیعة موضع للریب
فاطلب صدیقا عالما بالغیب

ای کسیکه کناره گیری از دوستان را آئین خود قرار داده^۴ بدیهی است کناره گیری از دوستان موجبات شک و شبهه را برای دیگران بوجود می آورد اینک اگر حقیقت مودت و دوستی در باطن تو باقی و برقرار است دوستی که از نهانیهای تو باخبر است برای خود انتخاب کن.

صابی اشعار ذیل را در پاسخ او انشاد نمود :

قد یهجر الخل السلیم الغیب
و یواصل الرجل المنافق میدیا
لا تفرحن من الصدیق بشاهد
و تامل المسود من شعر الفتی
و اذا ظفرت بذی و داد خالص
للشغل و هو مرء من ریب
لک ظاهرا مستبطننا للعب
حتی یکون موافقا للغبیب
اهو الشبیبة ام خضاب الشیب
فاغفر له سادون غش الجیب

گاهی اوقات بمناسبتی از دوستی که همه گونه در حفظ الغیب او میکوشد کناره گیری میکند و مسلما با توجه بجهت مزبور هیچگونه شک و شبهه^۵ بوجود نمی آید و از آنطرف با مرد دورویی دوستی ایجاد مینماید و عیب باطنی او را می پوشد. ظاهر صداقت و دوستی موجبات خوشحالی را بوجود نمی آورد بلکه باید گفت رفیق موافق همانکسی است که در حفظ الغیب رفیق خود کوشا باشد چنانچه باید بسیاهی موی جوان دقت کاملی به عمل آورد که آیا سیاهی موی او از اثر جوانی است یا از نتیجه رنگ و خضاب و هرگاه بکرده^۶ دوستی که در دوستی با تو کمال اخلاص و مودت را بوجود می آورد برخوردی از کرده^۷ او درگذر و دامن او را بکرده^۸ ناپسندش آلوده مساز.

(۱) صفحه ۹۷ جزء اول

صابی غلام سیاهی داشت بنام رشد این چند شعر را درباره او سرود :

قد قال رشد و هو اسود للذی
ببیاضه استعلی علو الخائن
ما فخر خدک بالبیاض و هل تری
ان قد افدت به مزید محاسن
ولو ان منی فیه خالا زانسه
ولو ان منہ فی خالا شاننی

رشد سیاه چرده به سپید چهره‌ایکه با سپیدی چهره‌اش دست خیانت دراز کرده و دل و دین میرد خطاب کرده گفت به سپیدی چهره خود مناز و بر من مباحث مکن و فخریه مفروش زیرا آنهنگام حق کرشمه و ناز داری که بر زیبائیهای آن بیفزائی با آنکه تو هنوز در چهره خود کاستی داری چنانچه اگر خالی از روی سیاه من بر چهره سپید تو افتد بر ارزش آن می‌افزاید و اگر خالی از چهره سپید تو بر روی سیاه من افتد باعث زشتی و بیچارگی مرا فراهم میکند .

تا بدینجا مختصری از احوال صابی را ایراد کرده و مابقی گذارشات احوال او را با توجه به حقیقت نسبت و تاریخ وفات و محل دفن و مقدار عمر او در ذیل احوال ثابت بن قره حرائی بیان خواهیم نمود .

ترجم گوید مؤلف قده ذیل احوال ثابت نامرده مینویسد صابی در طبقه صاحب بن عباد بوده و از یتیمه نقل کرده فرق او با صاحب این بوده صاحب هر چه میخواست مینوشته و صابی بهر چه مامور بوده مینگاشته .

از جمله اشعار مزبور را بنام غلام سیاه چرده موسوم به یمن که مورد خواست صابی بوده یاد کرده و نیز چند شعری در مدح همان غلام از صابی ایراد نموده و دو شعر هم درباره والدین از او ذکر کرده .

و در تاریخ وفات او مینویسد صابی سال ۳۸۵ هجری وفات یافت و در شونیزی از مقابر بغداد که مقابر قریش خوانده میشود و در این روزگار آنرا سرزمین کاظمین (ع) مینامند مدفون شده و مدت عمر او نود و یک سال بوده و چند شعر از قصیده هشتاد و بیستی سید رضی را که در رثای او گفته و باین مطلع شروع میشود :

ارءیت کیف خبا ضیاء النادی
اعلمت من حملوا علی الاعواد
ایراد نموده .

نگارنده گوید ثعالبی در یتیمه نوشته صابی در روز پنجشنبه دوازدهم شوال سال ۳۸۴ در سن ۹۱ سالگی وفات یافته و در جنینه واقع در زمین کرخ بغداد مدفون شده .
 یاقوت سن او را هفتاد و یک سال و میلا داورا ۳۱۳ هجری مینویسد و مفصلا درباره او بحث کرده مناسب است مجملی از آنچه را ایراد نموده ذیلا تذکر دهیم .
 صابی در نزد امرا و خلفاء آل بویه اهمیت شایانی داشت و ماموریت‌های بزرگی را انجام میداد ، شعرا و سرایندگان از وی تقدیر میکردند .
 صابی با مردم مسلمان بخوبی معاشرت میکرد و در دین خود راسخ بود .^۱
 قرآن را محفوظ داشت و همواره میخواند و برای موافقت با مسلمانان ماه رمضان را روزه میگرفت .

عزالدوله بختیار بن معزالدوله او را به وزارت خویش نامزد کرد و این حسن انتخاب را مشروط با اسلام صابی نمود لکن وی زیر بار عزالدوله نرفته نه اسلام پذیرفت و نه حاضر برای پست وزارت شد .

صابی گوید پدرم ابوالحسن در اوان کودکی و حادثات جوانی مرا مجبور کرده بود تا علم طب بیاموزم و برای تحصیل علم طب جدی بکار میبرد ، چنانچه مرا از خواندن سایر فنون ممانعت میکرد منم مطابق با خواسته او در این فن مهارتی پیدا کردم تا آخر الامر در بیمارستان استخدام شده و بمعالجه میپرداختم و هر ماهی بیست دینار ماهیانه میگرفتم در عین حال از فن طبابت بیزار بودم و بیشتر بفرافتن ادب و لغت و شعر میپرداختم و هرگاه پدرم اطلاع پیدا میکرد سخت مرا سرزنش میکرد و اظهار میداشت از مثل توئی شایسته نیست تا از فن پدرانش دست بردارد .

(۱) یتیمه مینویسد ابو منصور سعید بریدی در بخارا برای من نقل کرد ابو اسحاق صابی از پارسایان دین خود بوده و در پشتیبانی از آئین خویش تعصب فوق العاده بخرج میداد و کم اتفاق می افتاد گرفتار هوی و هوس شده و آئین خود را زیر پا بگذارد چنانچه خود گوید : *حمتنی لذتی رتب المعالی : وضنی بالمروة والوقار : و دین ضاق فیه مجال فتکی .* لخوف عقوبة و حذارنار . ابو نصر مرزبان گفته صابی یکروری بخانه

چندی نگذشت از یکی از وزراء خراسان نامه بسیار منشیانه که همه‌گونه تکلفات نظمی و نثری در آن بکار برده بود و در آن پرسشهایی از طب و برخی از موضوعات دیگر نموده بود رسید. پدرم پس از آنکه پاسخهای او را نوشته خواست تا پاسخ مطابق با پرسش باشد. بمن دستور داد تا نزد فلان منشی رفته و از وی درخواست کنم تا پاسخ نامه را بقلم منشیانه خود بنویسد.

من نامه را گرفتم و با قلم خود پاسخ را با عباراتی بلیغ و در عین حال طولانی نگاشته به پدرم دادم معظم له پس از آنکه نامه را قرائت نمود بر قلم توانای نویسنده آن آفرین گفت: اظهار داشتم من خود این نامه را نوشتم، پدرم که چنین انتظاری نداشت بی اندازه خوشحال شد چنانچه نزدیک بود از شادی، جان بسپارد، مرا بسینه چسبانید و میان دیدگان مرا بوسید و از آن به بعد اجازه داد تا در فن ادب و لغت رنج کشم تا وحید زمان گردم.

صابی با سید مرتضی و سید رضی و اسماعیل صاحب بن عباد دوستی کاملی داشت چنانچه صاحب پیوسته میگفت منشیان عالم و بلغاء جهان چهار نفرند استاد ابن العمید ابوالقاسم عبدالعزیز بن یوسف، ابواسحق صابی و اگر بخواهم چهارمی آنها را معرفی میکنم منظور خودش بوده.

صابی بر اثر برخی از نامه‌هاییکه در زمان منافرت بین عزالدوله و عضدالدوله نوشته بود مورد خشم عضدالدوله واقع شده و در ۲۶ ذیقعده سال ۳۶۷ هجری به امر عضدالدوله محبوس شد و پس از سه سال و هفت ماه و چهارده روز در ۲۵ جمادی الاولی سال ۳۷۱ هجری از زندان رهایی یافت.

وزیر مهلبی وارد شد پس از آنکه سفره انداختند در میان سفره باقلا بود وی از غذا خوردن خودداری کرد زیرا صابیها خوردن باقلا و ماهی و گوشت خوک و شتر و جوجه کبوتر و ملخ را حرام میدانند. وزیر که احساس کرد وی از خوردن غذا امتناع میورزد اظهار داشت غذا بخور و مجلس ما را سرد مکن و از این باقلا استفاده نما. صابی اظهار داشت حاضر نیستم با خوردن این غذا مرتکب معصیت شوم. وزیر سخن او را پسندید و حرفی نزد.

صابی اینمدت را در زندان ابوالقاسم مطهر وزیر عضدالدوله بود و بالاخره هم به وساطت وزیر صابی و دو فرزندش ابو علی محسن و ابوسعید سنان از زندان خارج شده و از طرف عضدالدوله خلعت فاخری هم باو پوشانید و ضمناً خواسته امیر را که متضمن نوشتن رسالهء در تاریخ دیالمه باشد بوی پیشنهاد کرد .

صابی تاریخ مزبور را بنام ((تاریخ تاجی)) تالیف کرد .

و از آثار اوست اخبار کسان خود، اختیار شعر مهلبی، دیوان اشعار و رسائل، کتاب در مثلثات و اجوبهء در نجوم و هیئت .

از اشعار اوست .

اری السهافی اللیلة المقمرد
الابعین تشکی الشیکره
غیر منی الدهر ما غیره
رای امورا فیه مستکره
من حادثات النقص مالم یره

قد کنت للحدة من ناظری
الان ما ابصر بدر الدجی
لا ننی انظر منها و قد
و من طوی الستین من عمره
و ان تخطاها رای بعدها

از دیدهء تیزبین خودم در شگفت بودم که در شب ماهتاب ستارهء سها را که کوچکترین ستارهء بناتالنعش کبری است میدیدم، اکنون کار چشم من بجائی کشیده که اگر بخواهم ماه شب چهارده را هم بینم نمیتوانم آری با کدام چشم یاهمین چشمی که از شدت شبکوری مینالم اکنون خود را در حالتی می یابم که روزگار تمام آنچه را باید از اختیار من ربوده و یقین دارم کسیکه عمرش از شصت سالگی تجاوز کرده باشد پیش آمدهائی را که برخلاف انتظارش بوده مشاهده میکند و اگر زندگیش از شصت سالگی بالاتر رود یقیناً ناگواریهائی می بیند که هرگز بقلبش خطور نمیکرده .

نظامی گنجوی هم بدین مضمون تطورات زندگی را بخوبی مجسم کرده است :

رها کن کان خماری بود و مستی
نمیشاید دگر چون غافلان زیست
چهل رفته فرو ریزد پر و بال
بصر کندی پذیرد پای سستی

حدیث کودکی و خودپرستی
چو عمر از سی گذشت و یا که از بیست
نشاط عمر باشد تا چهل سال
پس از پنجه نباشد تندرستی

چو شصت آمد نشست آمد پدیدار
 بهشتاد و نود چون در رسیدی
 از آنجا گر بصد، منزل رسانی
 سگ صیاد کاهوگیر گردد
 چو در موی سیاه آمد سفیدی
 ز پنبه شد بنا گوشت کفن پوش
 (۳۹) ابواسحق ابراهیم - فرزند محمد نرزند ابراهیم از مردم اسفراین و ملقب
 به رکن الدین و از اساتید و مشایخ فقهاء شافعیه بود و در کلام و اصول مهارتی بکمال
 داشته .

حاکم ابو عبدالله در تاریخ نیشابور مینویسد عموم مشایخ نیشابور و بزرگان آن
 سامان علم کلام و اصول را از محضر او استفاده کرده اند و دانشمندان عراق و خراسان
 بعلم و کمال او معترفند .

اسفراینی آثار ارزنده^۱ داشته از جمله جامع الحلی است این کتاب را در پنج مجلد
 گرد آورده و در آن ادله^۱ اصول الدین را بتمام کمال ذکر کرده و از شبهات ملحدان
 بخوبی پاسخ داده و از عهده بر آمده و علاوه بر آن کتب دیگر هم داشته است .
 و قاضی ابوالطیب طبری موقعیکه در اسفراین بوده علم اصول الفقه را از وی فرا گرفته .
 در نیشابور مدرسه^۱ مشهوری بنام وی بنیاد نمودند .

اسفراینی در روز عاشورا سال ۴۱۸ هجری در نیشابور وفات یافت .^۱
 اسفراینی در خراسان از ابوبکر اسماعیلی و در عراق از ابو محمد دعلج بن احمد

(۱) نامه دانشوران مینویسد ابواسحق همواره آرزو میکرد تا در شهر نیشابور
 که سواد اعظم و مرکز بزرگان و محدثانست از دنیا رحلت کند تا همه^۱ مردم
 شهر بر جنازه^۱ او نماز گذارند چنانشد که خواسته بود در شهر نیشابور وفات یافت پس
 از تجهیز و تعسیل و احترام کاملی که از جنازه^۱ او بعمل آمد جنازه^۱ او را به اسفراین
 نقل کردند و در آنجا بخاک سپردند .

سجزی و امثال اینها استفاده کرده.

اسفراین بکسر همزه و سکون سین مهمله و فتح فاء و کسر یاء از شهرهای خراسان و از نواحی نیشابور و در سر راه استرآباد واقع شده. بطوریکه از تقویم البلدان استفاده میشود برخی از شهر یاران ایرانی آنجا را بمناسبت آب و هوای لطیف و سبز و خرمی و گوارائی آبش مهرگان می نامیدند.

یتیمه‌الدهر مینویسد اسفراین از شهرهای نیشابور بوده و از محالیست که همواره مردان بزرگی از آن ظهور میکرده از جمله نوابغ آن سرزمین نوشیروان عادلست نوشیروان پادشاه دادگر همان شهریاری است که رسولخدا از بوجود آمدن در روزگار او مباحثات فرموده که در هنگام شهریاری نوشیروان دادگر بدنیآ آمده و او بطوریکه همگان متفقند برترین شهریاران ایرانی و دادگرترین آنها بوده هرچند اردشیر پیش از او این فضیلت را ربوده لیکن نام دادگری او عالمگیر شده بالاجمال زادگاه نوشیروان در اسفراین بوده.

و از نوابغ اسفراین شیخ جلیل ابوالعباس فضل بن احمد است نامبرده بزرگی بوده که سلطان محمود شهریار عظیم‌الشان غزنوی را تحت نظر خود تربیت کرده. دیگری امام ابو حامد احمد بن ابی طاهر اسفراینی است وی پیشوای محدثان بغداد و رئیس فقهاء آن سامان بوده وی از نظر فقه و تدریس بیایه رسیده بود که همه متفقا به فضل و کمال او معترف بودند و در میان همه دانشمندان مشار بالبنان بود.

مؤلف پس از ضبط کلمه اسفراین و متغردین آن سامان مینویسد: از جمله موضوعاتی را که درباره ابواسحق نوشته‌اند آنست که یکی از خلفاء عباسی نامبرده را برای رسالت بدربار سلطان روم فرستاده و حکایتش در تواریخ مسطور است و تفصیلش از آنجا بدست می آید.

اسفراینی از معاصران شیخ مفید و سید مرتضی بوده.

و در طبقه عبدالجبار معتزلی و ابواسحق از مشاهیر اشاعره بشمار می آمده. صاحب کشکول مینویسد موقعی در خانه صاحب بن عباد ملاقاتی بین عبدالجبار و ابواسحق اسفراینی اتفاق افتاد، عبدالجبار از راه کنایه به مذهب اشاعره گفت (سبحان

من تنزه عن الفحشاء) و با اینجمله بر مذهب اشاعره طعنہ زد کہ آنان جبری مسلکند و افعال عباد را از خدا میدانند بنابراین کارهای زشت ہم باید از فعل خدا باشد پس گفت منزہ است خدائیکہ کار قبیح از او بوجود نمی آید .

بواسحق بلافاصلہ در پاسخش گفت سبحان من لا یجری فی ملکہ الا ما یشاء وی با اینجمله مذهب معتزلی را ہدف تیر ملامت قرار داد کہ آنان افعال را بہ بندگان نسبت میدہند و قائل بتفویضند و ارادہ الہی را در اعمال خلق مداخلہ نمیدہند و چون بنا بر عقیدہ معتزلیہا ارادہ خدا در هیچیک از اعمال عباد مدخلیت ندارد بواسحق گفتہ سپاس خدائیرا کہ هیچ امری در کشور پہناور آفرینش او بدون خواست او قدم در آن نیسگدارد .

نظیر ہمین پیش آمد ہم برای شیخ مفید در مجلس ابوبکر باقلانی اتفاق افتاد بمجردیکہ قاضی ، شیخ را دید جملہ ابو اسحق را ایراد کرد شیخ ، جملہ عبدالجبار را بیان فرمود ، قاضی از استماع پاسخ وی اظهار داشت شما در ہر دیگی ، کفگیری دارید ، شیخ بلافاصلہ فرمود قاضی مرا بہ آلات باقلا پزی پدرش تشبیہ کردہ یعنی کسیکہ پدرش باقلا پز بودہ جای آن ندارد کہ دم از سخن بزرگان بزند و ما بزودی بحث اینموضوع را در ترجمہ شیخ ایراد خواہیم کرد .

از کسانیکہ بعنوان اسفرائینی شہرت دارند شیخ دانشمند و علامہ شہیر ابوحامد احمد بن ابی طاہر است .

ابوحامد از بزرگان فقہاء شافعیہ بودہ پیش از این از گفتار ثعالبی اشارہ بنام او کردیم . ابوحامد در روزگاریکہ در بغداد میزیست ریاست دین و دنیا منتهی و منحصر بدو بود و بلکہ باید گفت عنوان اسفرائینی منحصر باوست و وی از جہاتی مقدم بر صاحب ترجمہ ما بودہ .

و بطوریکہ نقل کردہ اند بیشتر از سیصد نفر فقیہ بدرس او حضور پیدا میکردند . خطیب بغدادی گوید موقعیکہ در مسجد عبداللہ مبارک بدرس او حضور یافتم شنیدم میگفتند ہفتصد نفر فقیہ بدرس او حضور پیدا میکنند و مردم معتقد بودند اگر

شافعی عصر ابو حامد را ادراک میکرد یقیناً بر او آفرین میگفت و بوجود او مباحثات میکرد .
 سلیمان بن ایوب رازی که از فقهاء و ادباء شافعی مذهب و مؤلف کتاب الاشاره
 و غریب الحدیث والتقریب و امثال اینهاست میگوید هنگامی وارد بغداد شدم در راه
 با یکی از فضلاء بغداد ملاقات کردم که مطالب علمی چندی را بطور املاء از ابو حامد
 استفاده میکرد پس از آن باتفاق او وارد مسجد شده در ردیف شاگردان دیگر قرار
 گرفتم ابو حامد آنروز این مسئله را از کتاب صیام عنوان میکرد ((اذا اولج شم احس
 بالفجر فنزع)) هرگاه مردی بخیال آنکه هنوز تا طلوع فجر مانده با همسر خود نزدیکی
 کرد و در همان حال متوجه شد که طلوع فجر رسید بلافاصله خود را از آن زن دور کند .

بیانات ابو حامد و مطالب متقنی که درباره استدلال مسئله مزبور ایراد میکرد مرا
 بشگفت آورد چنانچه تقریرات او را در جزوه که مهیا داشتم ضبط کردم پس از آنکه
 بمنزل آمدم و بیانات او را مورد مطالعه قرار دادم متعهد شدم از آن به بعد بدرس وی
 حضور پیدا کنم و تقریرات او را گرد آورم بهمین مناسبت از درس وی کناره نگرفتم تا
 کلیه تقریرات او را نوشته و کتابی ترتیب دادم .

اسفرائنی اوقات خود را بیهوده از دست نمیداد چنانچه اگر بتراشیدن قلم مشغول
 میشد بتلاوت قرآن و یا ذکر و تسبیح میپرداخت و همچنین اگر در راه بود یا امری او را
 از اشتغال بمطالب علمی ممانعت میکرد به تلاوت قرآن و ذکر حضرت سبحان مشغول میشد .
 صاحب تلخیص الاثار از نامبرده ذیل نیشابور و اعلام منتسب بدان شهرستان یاد
 کرده و مینویسد امام علامه رضی الدین نیشابوری پیشوای دانشمندان و استاد بشر اصلاً از
 مردم نیشابور بوده و در بخارا سکونت داشته و مذهب ابوحنفیه را برای خود اختیار کرده
 بوده و چهارصد نفر فقیه فاضل از قبیل عمیدی و امثال او بدرس وی حضور پیدا میکردند .
 نامبرده در امور علمی مسلکی برای خود انتخاب کرده که دیگران از دست پیدا
 کردن بچنان رویه بی نصیب بودند .

تا پیش از وی علم مناظره ترتیب صحیحی نداشت و نظم معینی را دارا نبود
 بکوشش وی علم مربوط نظم و ترتیب ویژه پیدا کرد .

در وفیات الاعیان پس از آنکه از ابو حامد بدانچه ما ایراد کردیم توصیف و تعریف

نموده مینویسد ابوالحسین قدوری او را بر تمام دانشمندان برتری میداد .

اسفراینی از محضر ابوالحسن بن مرزبان و امثال او علم فقه را استفاده کرده و تعلیقاتی بر مختصر مزنی و جاشیه کبیری برالمذهب و کتابی بنام البستان که مشتمل بر امور غریبی است بیادگار گذارده .

اسفراینی سال ۴۵۶ هجری در بغداد وفات یافت و همانجا در خانه خود مدفون گردید سپس به باب الحرب نقل داده شد ، مرگ اسفراینی پس از سی و شش سال تدریس که مرتباً در بغداد شاگردان فاضل از محضر او استفاده میکردند اتفاق افتاد .

روز مرگ او روز تاریخی بی سابقه بود چنانچه مردم بغداد از گریه و زاری خودداری نمیتوانستند بنمایند و برای دسترسی پیدا کردن بجنازه او بریکدیگر سبقت میگرفتند .

خطیب بغدادی باتفاق ابوعبدالله المهدی خطیب جامع المنصور بر جنازه او نماز خواندند .

از جامع الاصول ابن اشیر نقل شده دروج سده چهارم هجری باتفاق فقهاء شافعی ابو حامد احمد بن ابی طاهر اسفراینی و بقول علماء حنفیه ابوبکر محمد بن موسی خوارزمی و باعتقاد مالیکد ابو محمد عبدالوهاب بن نصر و بروایت حنبلیها ابوعبدالله جاسین بن علی الحامد و بفرموده اعلام شیعه رضوان الله علیهم اجمعین سید مرتضی قده بوده .

مترجم گوید : ابو اسحق شیرازی در طبقات الفقهاء مینویسد : ابو حامد سال

سیصد و چهل و چهار متولد شده .

موافق و مخالف در فضل او متحداند و او را از نظر فهم مطالب فقهی و حسن نظر

و اطلاعات علمی برتر از دیگران میدانند .

از قاضی ابوعبدالله صیمری که خود از پیشوایان بنام حنفیه بوده پرسیدند آیا

در میان علماء صاحب نظرتر از اسفراینی وجود دارد پاسخ داد من کسی را صاحب نظرتر

از او و ابوالحسن خزری نمیدانم بلکه او را صاحب نظرتر از امام شافعی هم میدانند .

نامه دانشوران مینویسد : موقعی یکی از دانشمندان با حامد مناظره کرد و ضمناً

بوی برخاش نموده و سخنان نالایق گفت ، شبانگاه از عمل آنروزش پشیمان شده بعنوان

پوزش بحانه بوجامد آمد بوجامد این دو شعر را سرود :

جفاء جری جهرا لدی الناس انبسط و عذراتی سرا فاكد ما فرط

و من ظن ان یمحو جلی جفائه خفی اعتذار فهو فی اعظم الغلط

آشکارا و در حضور مردم جفائی بوقوع پیوست و پوزشی در نهان برای رفع آن بوجود آمد لیکن باید گفت پوزش نهانی جفای آشکار را تقویت میکند و کسیکه بپندارد عذر نهانی ستم آشکارا و رامیپوشاند و از پرونده عمل ستمگر نابود میسازد، یقینا در اشتباه بزرگی بوده .
و هم از یافعی نقل کرده هنگامی بو حامد بیعت یکی از دوستان بیمار خود رفت بمجردیکه بیمار مزبور ویرا دید مقدمش را گرامی داشت و از آنجا که از آمدن وی بی نهایت خرسند بود ایندو شعر را سرود :

مرضت فاشتقت الی عائد
فعادنی العالم فی الواحد
ذاک امام بن ابی طاهر
احمد ذوالفضل ابی حامد

بیمار شدم و آرزومند بودم تا یکی از دوستان بیعت من آید . آری به آرزوی خود رسیدم مخصوصا آن هنگام که یکجهان از دانش بیعت من آمد او همان پیشوا ابو حامد احمد بن ابی طاهر است که فضل و دانش او همه جا را فرا گرفته .

و نیز از تاریخ منتظم ابن جوزی نقل کرده مقام بو حامد بجائی رسیده بود که فخر الملک و دیگر از امراء بدیدار او میرفتند و وجوهات از اقطار عالم برای او میبردند و او هم بمحال معینش بمصرف میرسانید مخصوصا هر ماه بطور مستمری مبلغ صد و شصت دینار بشاگردان خود میداد .

(۴۰) ابواسحاق ابراهیم - فرزند احمد فرزند اسحاق از مردم مرورود و از فقهاء شافعی بوده .

مروزی استاد پیشوایان عراق و در فتوی و تدریس پیشوای معتبری بوده ، مروزی علم فقه را از ابوالعباس بن سریج فرا گرفته و در این رشته اعتباری کامل پیدا کرد چنانچه پس از درگذشت ابن سریج ریاست آن طاهمان منحصر بدو شد .

مروزی کتب بسیاری گرد آورد .^۱ و شرحی بر مختصر مازنی نگاشت و روزگار درازی در بغداد سکونت داشت و به تدریس و فتوی میپرداخت و گروه بسیاری از کمالات علمی او استفاده میکردند .

مروزی در قطیعة الربیع راهی احداث کرد که مدتها بنام ((درب المروزی)) شهرت داشت .

(۱) ابن ندیم این کتب را از وی نام برده الفصول فی معرفة الاصول ، الشروط والوثائق ، الوصایا ، حساب الدور ، الخصوص والعموم .

مروزی آخر کار بمصر ارتحال نمود و همانجا در نهم ماه رجب سال ۳۴۰ هجری
 درگذشت و در قرافه صغری نزدیک قبر امام شافعی مدفون شد .
 مترجم گوید در طبقات الشافعیه مینویسد یافعی بسند خود از ابواسحق نقل کرده
 در بغداد همسایه ثروتمندی داشتم که فرزند منحصر بفرد او پسر سیاه جرده بود وی
 از آنکه پسرش سیاه چهره و هم شکل با او نیست بسیار متاثر بود .
 روزی نزد من آمد اظهار داشت میخواهم بمکه بروم و فرزندم را همراه خود برم
 و غرض اصلی من از این مسافرت آنستکه در آنجا با بعضی از قیافه شناسان ملاقات کنم
 و فرزندم را به آنها بنمایانم تا بر من ثابت شود که او فرزند منست یا خیر؟ من او را
 از این اندیشه نهی کردم و اظهار داشتم ممکن است قیافه شناس سخنی باطلاع تو برساند
 که از هر جهت موجبات نگرانی ترا فراهم آورد و حال آنکه فرزند دیگری غیر از این
 فرزند نداری و بالاخره پس از مرگ ثروت تو نصیب دیگران خواهد شد .
 وی بسخن من اعتنائی نکرد باتفاق فرزندش عزیمت حج نمود .
 در بازگشت از سفر حج ، اظهار داشت بمجردیکه وارد سرزمین حجاز شدم دستور
 دادم یکی از مردم بنی مدلج را که در قیافه شناسی مهارت خاصی داشت حاضر کنند
 پس از حضور وی از عده حضار مخصوصا بمردی که نسبت باو بدین بودم و خیال
 میکردم پسر من از آن اوست و برخلاف انتظار او را بمن نسبت میدهند خواهش کردم
 نزد قیافه شناس باشند تا معلوم شود پدر این پسر کیست و خود از منزل خارج شدم .
 قیافه شناس مطابق با قواعدی که در دست داشت فرزند را بهیچیک از حضاران نسبت
 نداد . بمن اطلاع دادند و ضمنا مرا هم بحضور در نزد قیافه شناس دعوت کردند .
 اتفاقا در آن موقع من بر مرکبی سوار بوده و دهانه اسب در دست غلام سیاهی
 سالخورده بود بمجردیکه چشم قیافه شناس بمن و غلام افتاد گفت الله اکبر سوار، پدر
 این غلامست و غلام سیاه سالخورده پدر این سواره است از شنیدن اینسخن که حقیقتا
 برخلاف انتظار من بود بحالت غشوه در آمدم در مراجعت بحضور مادرم رفتم و از او
 از حقیقت حال جويا شدم .
 اظهار داشت موقعی پدرت مرا سه طلاقه کرد چون از عمل خود پشیمان شد ناچار

محتاج به محلل گردید بالاخره مرا به ازدواج همان غلام سالخورده در آورد من ترا از همان غلام آبستن گردیدم و از آنجا که پدر تو یعنی شوهر اولی من که ثروتمند معتبری بود ، فرزندی جز تو نداشت بار دیگر مرا بازدواج خود در آورد .

مؤلف گوید از کسانی که در محضر فقاہت ابواسحاق تربیت شده و مانند او در آن فن شهرتی بسزا یافته قاضی ابو حامد احمد فرزند عامر فرزند بشر مروزی است . او هم از فقہاء شافعی بحساب می آید و کتابی بنام الجامع الکبیر و شرحی بر مختصر مازنی دارد .

نامبرده در بصره سکونت داشت و همانجا به تدریس فقه میرداخت و فقہاء آن سرزمین از محضر او استفاده میکردند و سال ۳۶۲ وفات یافت .

مروزی منسوب به مرورود بفتح میم و سکون راء نام شهریست از مشهورترین شهرهای خراسان که در کنار رودی واقع شده و چهل فرسخ از مرو شاهجان فاصله دارد نام این دو شهر در اشعار بسیاری آورده شده .

منسوب بمرو شاهجان را که شهر بزرگی است مروزی گویند چنانچه نسبت به ری را رازی میگویند و نسبت بمرو رود را مرو رودی گویند و پس از این مطالب ماسبتی ایراد خواهد شد و این اندازه هم برای رفع اشتباه بود .

(۴۱) ابواسحق ابراهیم - بن علی بن یوسف شیرازی فیروز آبادی .

دانشمندی عالم و عارف و از متکلمین اشعری مذهب و از فقہاء و اصولیها و صوفیان شافعی مرام بوده و به ابواسحق شیرازی معروف است .

بواسحق جد ، مجدالدین فیروز آبادی صاحب قاموس اللغه آتی الذکر است بواسحق معاصر با امام الحرمین و شیخ ابوالقاسم قشیری صاحب رساله قشیریہ است . سال ۴۵۰ هجری که وزیر نامدار نظام الملک طوسی از ساختمان مدرسه نظامیہ بغداد آسوده گردید تدریس آن مدرسہ را بعهده نامبرده برگزار نمود روزیکه کلیه دانشمندان و محصلان برای اخذ بیانات بواسحق در مدرس آن حضور یافته بودند و در انتظار آمدن بواسحق چشم بدر مدرسہ دوخته بودند تصادفا آمدن وی بتاخیر افتاد و هرچه بیشتر منتظر گردیدند کمتر به نتیجه رسیدند و تا روز به نیمه رسید کسی از آمدن وی اطلاعی نداد .

بدیهی است علت تاخیر وی از حضور برای تدریس این بود که در راه با کودکی تصادف کرد. کودک بوی گفتم چگونه میخواستی در مکان مقصوب بمسند تدریس بنشینی بواسحق که انتظار شنیدن چنین سخنی را نداشت بخود آمد و از حضور به مدرسه نظامیه منصرف شد و چنانچه اشاره کردیم شاگردان هر چه بیشتر در انتظار استاد بسر بردند کمتر بمقصد رسیدند.

پس از کمال ناامیدی شیخ ابومنصور بن یوسف اظهار داشت اکنون که تمام محصلان و اکابر باستانای شخص وزیر در این مدرس حضور بهم رسانیده اند شایسته نیست حضار دست خالی از این مدرس بیرون روند بهتر آنست از ابونصر صباغ صاحب کتاب الشامل تقاضا کنیم تا حاضرانرا از بیانات علمی خود بهره مند سازد.

ابونصر بنا بتقاضای محصلان بر مسند تدریس برقرار گردید بمجردیکه بواسحق از حضور مشارالیه با خبر شد از مخفیگاه خود که کسی از آن اطلاعی نداشت خارج شد و از آنطرف موقعیکه نظام الملک از این پیش آمد اطلاع یافت امور مربوطه را بعهدده ابو سعد عمید برقرار کرد.

ابن اثیر در کامل مینویسد: مدت بیست روز این صباغ بر مسند تدریس برقرار بود و در ظرف این مدت نظام الملک با بواسحق ملاقاتها و مرافقتها نمود تا بالاخره توانست بواسحق را بمسند تدریس نظامیه بگمارد.

بواسحق مصنفات چندی از خود بیادگار گذارده از جمله المهدب و التنبيه در فقه، اللمع و شرح آن در اصول فقه النکت فی الخلاف، المعونه فی الجدل و طبقات الفقهاء در تاریخ زندگی فقهای عامه^۱.

(۱) کتاب طبقات مشتمل بر شرح احوال سیصد تن از فقهای عامه است که سال ۱۳۵۶ هجری به ضمیمه طبقات الشافعیه ابوبکر مضیف در بغداد بطبع رسید هوی بمناسبتی که علی (ع) را از فقهای اصحاب نام میبرد احادیثی در فضیلت آنحضرت نقل کرده از جمله عمر در خطبه خود گفت علی اقضانا و در موقع مشورت خطاب بعلی گفت انت اعلمهم و افضلهم و باز پناه بخدا میبرد از پیش آمد مهمی که برای دفع آن دسترسی بعلی (ع) نداشته باشد و عایشه گفته انه اعلم بالسنة و هم گفته اعلم من بقی بالسنة.

بو اسحق شعر را در کمال زیبایی و فصاحت میگفته از جمله :

سئلت الناس عن خل و فی فقالوا ما الی هذا سیل
تمسک ان ظفرت بود حر فان الحر فی الدنيا قلیل

از مردم درخواست کردم تا دوست با وفائی را بمن معرفی کنند در پاسخ گفتند راهی برای معرفی کردن او نداریم آری همین اندازه میتوان گفت هرگاه دوست آزاده‌ای بدست آوردی که بند طمع او را بیچاره نکرده باشد دست از دامن او برمدار زیرا انسان آزاد و خودساخته در روزگار اندک است .

دی شیخ با چراغ همی گشت گرد شهر کز دیو و دد ملولم و انسانم آرزوست
گفتم که یافت می نشود جسته‌ایم ما گفت انکه یافت می نشود آنم آرزوست
بو اسحق مردی بی‌اندازه پارسا و متدین بمبانی دینی بود و اخلاق شایسته‌ای او بیشتر از آنست که بشماره درآید .

بو اسحق در سال ۳۹۳ هجری در فیروزآباد که زادگاه صاحب قاموس بوده متولد شده و بطوریکه صاحب الوفيات نقل کرده در شب یکشنبه ۲۱ جمادی‌الآخره سال ۴۷۶ هجری در سن ۸۶ سالگی وفات یافته .

در تلخیص الآثار مینویسد : بواسحق دانشمندی پرهیزکار و پارسا بوده در سن هشتاد و شش سالگی سنه ۴۷۶ هجری دست از دنیا برداشته .

کامل اثیری نقل کرده بمجردیکه مرگ بواسحق در شهر پیچید سرایندگان اشعار بسیاری در سوک او سرودند و یاران او مدت سه روز در مدرسه نظامیه برای او مجالس ترحیم سراپا کردند و همه آشنایان بمجالس ترحیم او حضور بهم می‌رسانیدند .

فرزند نظام‌الملک بنام موءیدالملک پس از رحلت بواسحق ابوسعید عبدالرحمن بن المامون را که متولی موقوفات هم بود باریکه تدریس برقرار داشت .

بمجردیکه پدرش از این انتخاب باخبر شد ، ناراحت گردید اظهار داشت مناسب بود با احترام بواسحق ، مدرسه را تا یکسال تعطیل میکرد و در باب‌الفردوس بر او نماز گذارد و اینچنین بزرگداشتی تا آنوقت از هیچ دانشمندی بعمل نیاورده بود .

و هم خلیفہ‌المقتدی بامرالله بر جنازه او نماز گذارد و ابوالفتح بن رئیس

الروءاء کہ نیابت وزارت داشت بر خود مقدم نمود سپس در جامع القصر بر او نماز گذارد و در باب ابراز مدفون گردید .

نگارنده گوید : طبقات الشافعیہ مینویسد بواسحق از تمام مردم عصرش پارسا تر و از همهء دانشمندان اشتغالات علمیش زیادتر بود و محصلان از شرق و غرب بمحضر او حضور مییافتند و از اطراف استفتاءات سیاری از او می شد .

خود او گوید موقعیکہ از خراسان خارج میشدم بہر قریہ و دہکدہ میرسیدم میدیدم ہمہ قاصیان آنجا از شاگردان خود من هستند .

در عین حال از مالیہ دنیا پیشیزی در اختیار نداشت و با کمال عسرت میزیست و گاہی اتفاق می افتاد برای خوراک و پوشاک خود معطل میماند و ہمین ناتوانی مالی ایجاب کرد نتوانست مکہ مشرف شود با آنکہ اگر ارادہ حج میکرد اما او وزراء او را دوش بدوش بخانہ خدا میردند .

وی خوشرو و خوشگو و نیکو محضر و پیوستہ متسم بود و حکایات و اشعار بسیاری از حفظ داشت و بدانہا مجلس درس خود را میآراست مخصوصا اوقات تعطیل ، شاگردان خود را بدانہا سرگرم میداشت .

بواسحق در شیراز از محضر ابو عبداللہ بیضاوی و علی بن رامین شاگرد دارکی استفادہ کرد از آنجا بہ بصرہ رفتہ فقہ را از محضر علی الجزری استفادہ نمودہ آنگاہ بہ بغداد ہجرت کردہ اصول را از ابو حاتم قزوینی و قاضی ابوطیب بہرہ بردہ .

مؤلف گوید از شاگردان بواسحق ، ابوالحسن علی بن حسکویہ بن ابراہیم مراعی است وی سراینندہ ادیب و لغوی بودہ .

طبقات النحاة مینویسد وی در فقہ مہارتی بسزا داشت و از لغت و شعر نیز بہرہ کاملی یافتہ بود و از ابو اسحق شیرازی و خطیب بغدادی و امثال اینہا استفادہ کردہ بود .

سال ۵۱۶ ہجری همچنانکہ در راہ میرفت سکتہ کرد و در شہرستان مرو وفات یافت .

دو شعر زیر از آثار نظمی اوست و مناسب است ذیلا آورده شود :

لست بآت باب ملک له
و انما آتی الملک الذی
بالباب بواب و حجاب
لا یفلق الدهر له باب
به دربار پادشاهی توجه نمیکنم که دربانان و خدمتگزاران سراسر آنرا فرا گرفته
و از ورود نیازمندان ممانعت میکنند. لیکن بدربار پادشاه توانائی دست نیاز دراز میکنم
که روزگار با آن قدرت نمیتواند در خانه او را ببندد.

(۴۲) ابواسحق ابراهیم - فرزند قاسم بظلیوسی نحوی معروف به اعلم .

سیوطی در بغیه الوعاه میگوید: ادیبی سراینده و از نحاة بوده .

از محضر استاد هدیل استفاده کرده و از کمالات او بعالیترین مراتب ادب نائل
آمده استاد مزبور را در کتاب المغرب بعنوان مزبور ستوده و متعرض است وی با گفتار لطیفی
که داشت مراتب علمی را ایراد میکرد و نوادر بسیاری در کلمات او یافت میشد و از
شاگردان اعلم، ابوالحسن علی بن سعید بوده.

اعلم کتب بسیاری تصنیف کرد از جمله الجمع بین الصحاح للجوهری والغریب
للمصنف و تاریخ بظلیوس .

بظلیوس از شهرهای جزیره اندلس است و پس از این دلیل ترجمه احمد بن سید
اندلسی از بظلیوس سخن خواهیم گفت .

اعلم دانشمندی عصبانی مزاج و بداخلاق بود بطوریکه از بردن مگسی عصبانی
میشد بدیهی است چنین کسیکه با مگسی اینگونه رفتار کند یا دگرگی که اگر بکار او بخندد
یا تبسم کند چگونه معامله خواهد کرد مسلما او را خواهد زد .

اعلم سال ۶۴۶ یا ۶۴۲ وفات یافته .

از آثار نثری اوست :

یا حمص لا زلت دارا
لکل سوء رساحه

ما فیک موضع راحه
الا و ما نه راحه

ای حمص همواره خانه ناراحتی و عذابی زیرا بقدر کف دستی از زمین تو مایه
آسایش نیست .

ابواسحق بظلیوسی، غیر از اعلم مشهور است که فتواها و افکار ادبی او را در کتب

نحو مورد توجہ قرار داده اند نامبرده .

نامش یوسف و فرزند یوسف بن عیسی شنتمری است .

اعلم نحوی در علم عربیت و لغت استاد بود و از معانی اشعار عرب اطلاع کامل داشت و سرودہ های سراینندگان عرب را کاملاً حفظ نموده و در ضبط آنها دقت بسیاری

بکار برده بود و در استواری مطالب آنها شهرت بسزائی داشت .

در طبقات النحاة گوید اعلم برای تحصیل مراتب ادب به قرطبه مسافرت کرد و در

آنجا از محضر ابراهیم افلیلی که در ادبیات استادی ماهر بود استفاده کرد تا به حدیکه

در روزگار استادش مرجع دانشجویان فن ادب قرار گرفت .

اعلم نحوی سال ۴۱۰ هجری متولد شد و در سال ۴۷۶ وفات یافت .

و نیز طبقات ذیل ترجمه ابو مجد غانم فرزند ولید فرزند عمر مالقی نحوی قرشی مجدومی

مینویسد : در الریحانه متعرض است نامبرده یکی از ادباء بنام و محققین این فن بشمار میآید .

مردم اندلس در آنروزگار ادباء عصر را منحصر به سه نفر میدانسته .

ابومروان سراج که در قرطبه میزیسته و اعلم که در اشبیلیه زندگی میکرده و غانم

که در مالقه زیست داشته و غانم را از آن دو نفر بالاتر میدانسته زیرا از فقه و حدیث و

طب و کلام هم با اطلاع بوده .

ذیلاباید بگوئیم افضل ماہیادی غیر از دو نفر ادیب نامبرده است و نام او حسن بن علی است .

در تلخیص الآثار مینویسد : ماہیادی نام دهکده بزرگی است نزدیک کاشان و

مردم آنجا همه شیعه امامیه اند .

از دانشمندان منتسب بدانجا استاد فاضل یارع حسن بن علی بن احمد ملقب

به افضل ماہیادی است .

وی در علم ادب بعالیترین درجات آن فن رسیده و در روزگارش نظری برای او

نبوده مردم از اطراف برای کسب کمالات بمحض او میآمدند (۱) .

(۱) مؤلف قده ذیل ترجمه حسن بن علاف و آمدی و هم مستقلاً بنام حسن بن

علی بنام وی و مجملی از احوال او اشاره خواهد کرد .

صاحب طبقات در باب کنی و القاب مینویسد : عدهٔ بعنوان بطلیوسی شهرت پیدا کرده‌اند معروفترین آنان عبدالله بن محمد بن السید صاحب کتاب اصلاح الخلل و برادر او علی بن محمد است .

میگویم منظور نامبرده ابو محمد عبدالله است که در لغت و ادب مهارت داشته و در بلینسی میزیسته و به ابن‌السید بکسر سین بر وزن (عید) شهرت داشته . و این ادیب غیر از ابن سید بدون الف و لام تعریف است که ما پس از این بیاری خدا نام او را در باب احمد متذکر خواهیم شد .

بطلیوسی عبدالله آثار چندی داشته از جمله شرح ادب الکاتب و شرح الموطاء و شرح سقط الزند و شرح دیوان المتنبی و اصلاح الخلل الواقع فی الجمل والحلل فی شرح ابیات الجمل والمثلث والمسائل المنشوره فی النحو و کتاب سبب اختلاف الفقهاء ، و امثال اینها .

بطلیوسی سال ۴۴۴ هجری متولد شده و در ماه رجب سنه ۵۲۱ وفات یافته از آثار نظمی اوست :

اخوالعلم حی خالد بعد موته و اوصاله بعد التراب رمیم
و ذوالجهل میت و هو ماش علی الثری یظن من الاحیاء و هو عدیم
انسان دانشمند پس از مرگ و بعد از آنکه رک و پیوندش در زیر خاک از یکدیگر
گسیخته شوند و استخوانهایش پوسیده گردیدند زنده و پایدار است لیکن آدم نادان
با آنکه در روی زمین راه میرود و خود را از زندگان می‌پندارد ، مرده و معدوم است .
گویند : ابن‌الحاج رئیس قرطبه سه فرزند بسیار زیباچهره و نیکو جمال داشت بنام
رحمون و عزون و حسون ، بطلیوسی بحکم ذوق خدا داد و بعشق به ابروان کمائی و
چشمان بادامی و لبان عنابی و گونه‌های شفقی ایندو شعر را که حاکی از دردمندی
خود بود گفت :

اخفیت سقمی حتی کاد یخفینی و همت فی حب عرون فعزونی
ثم ارحمونی برحمون فان ظمئت نفسی الی ریق حسون فحسونی
دردم را پوشیده داشتم تا بحدیکه نزدیک بود مرا از یای در آورد و خودم را

در عشق عزون بہ بیچارگی افکندم اکنون مرا دریا بید و بخاطر رحمون کسده
سرایای وجود مرا در اختیار در آورده بمن رحم کنید و اگر روح من در آخرین لحظات
اراده کرد از سراجہ بدن خارج گردد و تشنگی بدن را ناتوان ساخت و جگر مرا سوزانید
و حواسم از آب دہان چون عنجہء شکفته حسون بیاشامم بمن بیاشامانید و از این
حسین ممانعم بکنید .

بطلبوسی پس از سرودن این دو شعر و اظهار دردمندی از رئیس قرطبہ بیماناک
سده ناچار از قرطبہ سرون رفت .

برادرش علی کد بہ حیطال معروف بودہ در علم لغت و حفظ و ضبط آراء
دانشمندی کامل بودہ و از ابوکریم غراب روایت میکرده و برادرش عبداللہ بسیاری
از کتاب ادب را از او استفادہ کردہ و در سال ۴۸۸ در قلعہء ریاح کہ از طرف اس
عکاسہ محوس و در ربحیر بودہ در گذشتہ .

از ساگردان معروف ابو محمد عبداللہ بطلبوسی ابوالعباس احمد بن عسی بن
وکیل حسنی دانی است .

وی معروف بہ ابن اقلیشی و از ادباء و پارسیان عصر خود بودہ .

آثاری از قیل شرح اسماء اللہ الحسنی و شرح الباقیات الصالحات و کتاب النجم
من کلام سید العرب والعجم و امثال اینها داشته (۱) .

مرحم گوید : فتح بن خاقان در قلائد العقیان از بطلبوسی ابو محمد بسیار
تحلیل کردہ و با حملاتی از ابن قیل ، شیخ المعارف و امامها و من فی بدہر مامها و
رامستاند و تقریصی را کہ نامردہ بر کتاب مزبور نوشته از وی یاد میکند .

(۱) سیوطی در طبقات از مشارالیه نام میرد او مینویسد : فن ادب و عربت را از
ابو محمد بطلبوسی استفادہ کردہ و حدیث را از پدرش و ابن عربی و ابوولید بن دباغ
بہرہ بردہ سپس بمکہ رفتہ و در آنجا مجاورت اختیار کردہ و از کروخی بہرہ مند شدہ و در
حدیث و لغت و عربیت و علوم مختلفہ سرآمد اقران بودہ و بزہد و عبادت و بی اعتنائی بہ
دنیا علاقہء کامل داشتہ و وفات او را سال ۵۵۰ یا ۵۶۰ یا در چہارم رمضان سال ۵۴۹ نوشته اند .

تاملت فسخ الله لسیدی و ولیی فی امد بقاءه . کتابه الذی شرع فی انشاءه فرایت کتابا سینجد و یغور و یبلغ حیث لا تبلغ البدور و تبین به الذری و المناسم و تفتدی له غرر فی اوحه و مواسم فقد اسجد الاله الکلام لکلامک و جعل النیرات طوع اقلامک فانت تهدی بنجومها ونردی برجومها فالنثرة من نثرک والشعری من شعرک و البلقاء لک معترفون و بین یدیک متصرفون و لیس یاریک مبار و لایحاریک الی الغایة مجارا الا وقف حسیرا و سبقت و دعی اخیرا و تقدمت لاعدمت شفوفا و لایرج مکانک بالامال محفوفا بعزة الله .

(۴۳) ابو اسحق ابراهیم - فرزند محمد فرزند ابراهیم فرزند ابوالقاسم از مردم قیس و به آئین مالک بن انس رفتار میکرده .

دانشمندی نحوی بوده و به برهان الدین ملقب گردیده و شهرتش سفاقی بوده و کتاب اعراب القرآن از آثار اوست .

در طبقات النحاه مینویسد : مؤلف کتاب الدرر معتقد است نامبرده حدود سال ۶۹۷ هجری متولد شده و در بجایه از محضر عالم معروف آنسرزمین ناصرالدین استفاده کرده پس از آن به حج بیت الله رفته و در قاهره از ابو حیان بهره مند شده بعد از آن به دمشق آمده و بدرس مزنی و زینب دختر کمال حاضر شده و الاخره در فصائل و کمالات مهارت بسزائی یافته و در ۱۸ ذیقعه سال ۷۴۲ هجری وفات یافته . انتهی .

مؤلف گوید : ابو حیان ، استاد مترجم نحوی متاخرست که بعنوان اسرارالدین محمد بن یوسف اندلسی آتی الترجمه شهرت دارد .

و دیگری هم بکنیه ابو حیان شهرت داشته که مقدم بر وی بوده نامش علی فرزند محمد است نسخه از اعراب القرآن نامبرده نزد ما موجود است .

این کتاب مشتمل بر هشت هزار بیت تقریبی است و بسک ترکیب الی النحاه عکبرای فرام شده . لیکن باید گفت این دو نفر از حیث تحقق و فهم مطالب اسرار زیادی از یکدیگر دارند .

صاحب طبقات ذیل ترجمه شمس الدین محمد بن عبدالله سرخدی نحوی مینویسد : اس حجر گفته نامبرده فن عربیت را از عتایی آموخته و در علوم و فنون مختلف مهارت

یافته تا بجائیکه در دمشق دانشمندی بی پایه جامعیت وی نرسیده .
پس از آن بفتوی و تدریس و تصنیف پرداخته و از اصول فقه بهره کاملی داشته
و قلم او نیرومندتر از زبانش بوده .

تا آنجا که گوید اعراب القرآن سفاقی را مختصر نموده و نیز مهمات اسنوی و
فواعد علائی را مختصر نموده و بر مختصر ابن حاجب شرحی نوشته و در ذیحجه سال
۷۹۲ درگذشته .

مؤلف گوید آنچه از اصطلاحات دانشمندان مغرب زمین استفاده میشود قیسی
مطلق در صورتیکه با هیچگونه قرینه همراه نباشد بواسطه مترجم ماست و حال آنکه
برخلاف قاعده برخی قیسی مطلق را منحصر به مکی بن ابیطالب حموش بن محمد بن
سختار میدانند .

مشارالیه ابو محمد قیسی نحوی است که در فن قرائت مهارتی داشته .
صاحب بغیه او را بعنوان صاحب الاعراب ستوده و مینویسد : در ماه شعبان سال
۳۵۵ متولد شده .

نامبرده اصلاً از مردم قیروان بوده و در قرطبه زندگی میکرده و در مکه و مصر از
ابوالطیب عبدالمنعم بن غلبون استفاده کرده و قرآنرا نزد او تلاوت کرده و مراتب
تجربیدی آنرا فرا گرفته .

ابو محمد در علوم قرآن و عربیت تبحر بسزائی پیدا کرد و خوش فهم و خوش
اخلاق و مدین و خردمند و کثیرالتالیف بود .

آیات شریفه کلام الله را با تجوید صحیحی ادا میکرد و در جامع قرطبه بقرائت
و اشاد خطبهها میرداخت و گروه بسیاری از بیانات او بهره مند میشدند

ابو محمد از اینراه مردی بنام شد و از آنجا که دانشمندی نیکوکار بود وی را
مستجاب الدعوه میدانستند و از باطن او استمداد میکردند .

در آنموقع که ابو محمد به اشاد خطبه میرداخت ، مردیکه سر مخالفت با او را
داشت و همیشه در انتظار فرصت مناسبی بود تا موجبات ناراحتی ابو محمدرا فراهم
کند بمجلس وی حضور می یافت .

بمجردیکه بومحمد به انشاد خطبه میپرداخت اشتباهات و اغلاط او را یکی بعد از دیگری مورد ایراد قرار میداد و بطوریکه عده از حاضران متوجه میشدند یک یک از اغلاط او را شماره میکرد .

بسیاری از اوقات ابومحمد متوجه عمل نامناسب او میشد و در میان انشاد خطبه توقف میکرد و میگفت اللهم اکفنیه اللهم اکفنیه بالاخره تیردعای بومحمد به هدف اجابت رسید و آنمرد بطوری خانه نشین و زمین گیر شد که تاب بیرون آمدن از خانه را تا مسجد جامع نداشت (اینست نتیجه اذیت)

آثار ابومحمد عبارتند از اعراب القرآن ، کتاب الموجز فی القراءات والتبصرة فیها الهدایة فی التفسیر ، الوقف علی کلا و مطالب بسیار دیگری که درباره قرائتها نگاشته . ابومحمد در محرم سال ۴۳۷ هجری وفات یافته .

نام وی در جمع الجوامع آمده .

مؤلف گوید کتاب مذکور کتاب نحو مشهوری است که شرحی بنام همع الهوامع بر آن نوشته شده .

ذیلا باید بدانیم ابواسحق ابراهیم بن محمد مترجم اصلی ما .

غیر از ابواسحق ابراهیم بن محمد الماوردی نحوی بغدادی است که استاد محمد بن احمد شنبودی و شاگرد احمد بن سهل اشسانی است . (۱) و همچنین نامبرده غیر از ابراهیم بن محمد اشیلی است . وی از اساتید شلوبین اکبر است و آثاری از قبیل شرح الحماسه و کتاب النکت علی تبصرة الصیمری و امثال اینها دارد .

مترجم گوید صاحب بغیه مینویسد ابواسحق ابراهیم اشیلی سال ۵۸۴ هجری وفات یافته .

و بعض دیگر را به کنیه ابواسحق و نام ابراهیم ذکر کرده از جمله :
ابواسحاق ابراهیم بن محمد بن ابراهیم بن اسحاق که فصیحی نحوی و بلیغی

(۱) از بغیه استفاده میشود محمد شنبودی استاد ماوردی است نه شاگرد او .

سراینده بوده از محمد بن عمر بن لبابه استفاده کرده و حدود سال ۳۲۸ هجری در شصت و سه سالگی وفات یافته .

دیگری ابواسحق ابراهیم بن محمد بن ابراهیم بن محمد ادیبی نحوی و قاری مفسر بوده از شاگردان دجاج و شلو بین شمار میآمده و سال ۶۶۱ وفات یافته .
دیگری ابواسحق ابراهیم بن محمد بن ابراهیم بن عبیدیس که از فقهاء و حفاظ و مهربان ادب شمار میآمده اخیراً بلبان مردم صوفی درآمده و در این رشته شهرت یافته و کنسی تالیف کرده و سال ۶۵۹ وفات یافته .

دیگری ابواسحق ابراهیم بن محمد بن ابراهیم نسوی استاد حمیدی لغوی است، فاضلی شاعر و نیکو محضر بوده سال ۵۱۹ در نیشابور بسکته درگذشته .
دیگری ابواسحق ابراهیم بن محمد بن ابی عیاد است که از اعیان نجاه بوده و کتاب سیویه را مختصر نموده .

دیگری ابواسحق ابراهیم بن محمد بن سلیمان یحیی از ادباء و نحاح بوده و در مکه اقامت داشته و عداوت یحیی با رافضیان داشته .
دیگری ابواسحق ابراهیم بن محمد بن غالب مرسی انصاری از فضلاء نحاح بوده گویند مدت چهل سال حمام برفته سال ۵۳۵ وفات یافته .
دیگری ابواسحق ابراهیم بن محمد ساحلی است که در نحو و لغت اسنادی ماهر بوده و خط را نیکو مینوشته سال ۷۴۰ واندی درگذشته .

(۴۴) ابواسحق ابراهیم - فرزند احمد فرزند عسی فرزند یعقوب عافقی استاد نحویها و قراء سینه بوده .

صاحب سینه گفته دهی نوشته نامبرده سال ۶۴۱ هجری در اشلیبه متولد شده و در خوردسالی ب سینه رفته و از محضر ابوبکر بن شبلون و ابن ابی الریح استفاده کرده و در علم عربیت بر دیگران تفوق یافته و در این فن بزرگ مردم مغرب زمین بوده .

عافقی ، فن حدیث را از محمد بن جویر دوست ابن ابی حمزه و از ابو عبدالله ازدی استفاده کرده و شرح الجمل از آثار اوست و سال ۷۱۰ هجری وفات یافته .

مؤلف گوید نامبرده غیر از ابو اسحق ابراهیم بن احمد بن محمد انصاری جزری است که فقیهی نحوی بوده .

صاحب بغیه نامبرده را یاد کرده و متعرض است دانشمندان افریقا فی عربیت و بیان و اصولین و جدل و منطق را از او آموخته‌اند و خود او در هر یک از آن رشته‌ها اثری بیادگار گذارده . لیکن متاسفانه آثار او همچنان به نسخهء اصلی خود باقی مانده و از آنجا که سیار بدخط و دقیق نوشته دیگران هم نتوانسته آنها را استنساخ کرده انتشار دهند .

از آثار او است : *کیفیه السباحة فی بحری البلاغة و الفصاحة* ، *ایضاح غوامض الايضاح* ، *المنهح المغرب فی الرد علی المغرب* ، *الاعراب فی ضط عوامل الاعراب* ، *نقضی الواجب فی الرد علی ابن الحاحب* ، *ایجاز البرهان فی اعجاز القران و امثال آنها* از آثار دیگر .

جزری دانشمندی جلیل القدر بوده متاسفانه آنچنانکه باید آوازه در روزگار خود پیدا نکرده .

جزری در فنون شعر بی نصیب نبوده و از محصر عبداللهدردی نحوی و ابوالعباس بن جری و دیگران استفاده کرده .

صاحب بغیه در باب مختلف و مؤلف از القاب گوید جزری بفتح را ... ده زبانی بدان منسوبند و جزری بسکون زاء شهرت ابواسحق ابراهیم بن احمد انصاری مغربی مترجم ماست .

(۴۵) ابواسحق ابراهیم - فرزند شیخ سعد الدین محمد فرزند مؤید ابو بکر فرزند شیخ امام عارف جمال السنه ابو عبدالله محمد بن حمویه فرزند محمد حوسنی معروف به حموئی و ابن حمویه .

حموئی پیشوائی مهتر و شیخ اسلام و مسلمین عصر خود بود .

نیاکان او همه از دانشمندان عامه و محدثین و حفاظ ایندسته از مسلمانان بشمار

می آمده و پدر و جدش بلکه بسیاری از سلسلهٔ حموئیهها که وی بدان سلسله بستگی دارد از دانشمندان بنام عهد خود بوده اند .

در قاموس گوید : حمویہ بفتح حاء و تشدید میم مضمومہ مانند شبویہ نیای عبداللہ بن احمد بن حمویہ (۱) راوی صحیح است و بنی حمویہ جوینی از مشایخ رجال و حدیثند و آنها را حماؤ بالضم گویند ، انتہی .

بنابراین میتوان گفت نسبت حموئی چنانچه بعضی خیال کرده اند ارتباطی با

حمی که از شهرهای شام است ندارد بلکه کلیهٔ نیاکان حموئی از مردم جوین است .

جوین بضم جیم و فتح واو یا صیغۂ تصغیر اسم ناحیہ ایست واقع میان خراسان

و قہستان و بطوریکہ از تلخیص الآثار و کتب دیگر استفادہ میشود این ناحیہ مشتمل بر

چهار صد دہکدہ بودہ و دارای چہار صد رشتہ قنات میباشند و تمام آنها از برکات

الہی بہرہ مند گردیدہ و غلات فراوانی در آنها بعمل میآید .

از آثار معروف حموئی کتاب فرائد السمطین است این کتاب را مشارالیه در فضائل

حضرت امیرالمؤمنین و حضرت زہرای مرضیہ و حضرت امام حسن مجتبی و حضرت

سیدالشہداء علیہم السلام گردآورده .

سخنہ از آن برد ما موجود است کہ متجاوز از دہ ہزار بیت میباشد و اکثر آن

اساندد .

مؤلف سمط (رشتہ مروارید) اول از کتاب مزبور را ویژهٔ اخباری قرار دادہ کہ

در فضائل حضرت علی (ع) وارد شدہ و سمط دیگر را اختصاص بمناقب سایر اہلبیت

عصمت فرار دادہ و سال ۷۱۶ ہجری از تالیف آن آسودہ گردیدہ .

حموئی در طبقۂ علامہ حلی و معاصران آن بزرگواری اجلاء علماء شیعہ بودہ و

در آ کتاب و امثال آن از شیخ سدیدالدین یوسف بن المطہر پدر علامہ حلی و از

محقق حلی و پسر عمش یحیی بن سعید و از ابناء طاوس و شیخ مفید الدین جہم کہ

از بزرگان اعلام شیعہ حلہ بودہ اند و همچنین از خواجہ نصیرالدین طوسی و سید

(۱) شاید مراد بن ابو عبداللہ محمد بن حمویہ باشد کہ در صدر ترجمہ نام بردیم .

عبدالحمید بن فخار بن معد موسوی از مشایخ ثقات شیعه روایت میکرده .
همین موضوع که مشارالیه از مشایخ شیعه روایت میکرده ایجاب کرده تا صاحب
ریاض او را شیعه بیندارد .

و یا ممکن است بگوئید علت اینکه معظم له نامبرده را شیعه انگاشته احادیثی بوده
که از کتاب مزبورش بدست آورده از قبیل احادیث وصیت و تفضیل و بسیاری از اخبار
فضائل علی (ع) که کمتر از آنها در کتب عامه بحث شده غافل از آنکه در خود همان
کتاب به خلافت خلفاء ثلاثه تصریح کرده و فضائلی از نامبردگان متعرض شده .

و خود او یا پدرش سعدالدین محمد از شیخ منتجبالدین صاحب فهرست روایت
میکرده چنانچه شیخ منتجبالدین از حدش محمد بن حمویه بن محمد جوینی که مردی
صوفی مشرب بوده روایت میکرده و در کتاب اربعینش از وی روایت نموده .

مشایخ حموئی که از سایر طبقات اهل سنت بوده نیز بسیارند .

عده^۲ از آنها از پسر عمویانش بوده که مردمی فاضل و از آل حمویه بشمار میآیند
از قبیل قاضی نصیرالدین محمد بن محمد بن علی بن الموءید الحموئی و پسر عموی
دیگرش شیخ امام نظامالدین محمد بن امیر امام قطبالدین علی بن صدر المشایخ معین
الدین محمد حموئی .

و از مشایخ اوست شیخ ابوالفضل احمد بن هبهاله بن احمد بن محمد بن حسن
بن عساکر دمشقی شافعی معروف بابن عساکر و دیگری شیخ عبدالخافظ بن بدران و
برخی از شاگردان مطرزی معروف .

و از مشایخ اوست فاضله^۳ صالحه زینب دختر قاضی عمادالدین ابو صالح نصری
عبدالرزاق فرزند شیخ عارف قطب نامی عبدالقادر کلباسی بغدادی .

مشارالیهها غیر عالمه قاریه تقه زینب دختر شیخ ابوالقاسم عبدالرحمن بن حسن بن
سهل بن عبدوس حرمانی نیشابوری صوفی معروف بالسعری است که از علامه^۴ رمحسری
و دیگران روایت میکرده .

و امثال ایشان از مشایخ شهر عهد خود که نام و صفاتشان در کتاب فرائد
السمطین آمده .

دیلا باید بگوئیم با احتمال قوی ثابت میشود مترجم ما با شیخ صدرالدین ابراهیم کہ ہم اکنون بنامش اشارہ میکنیم متحد میباشند زیرا از نظر اسم و نسب و طبقہ یا ہم مساوی اند .

در بعضی از مدارک چنین آمده شیخ صدرالدین ابراهیم بن سعدالدین محمد بن ابی المفاخر مؤید بن ابی بکر بن ابی الحسن محمد بن عمر بن علی بن محمد بن حمویہ الحموی صوفی .

و در بعضی از کتب آمده در چہارم شعبان سال ۶۹۴ سلطان غازان برادر سلطان محمد اول جایتو بدست شیخ صدرالدین ابراهیم فوق الذکر مسلمان و بمذہب شیعہ مفتخر شد و در کاح سلطنتی در لار دماوند مجلس مهمی تشکیل داد و آنروز غسل نمود و لباس شیخ سعدالدین حموی پدر شیخ ابراهیم را پوشید و بر اثر اسلام او عدہ بسیاری از ترک ایماں آوردند و آنها را ترکمان ترکمن نامیدند . (۱)

از جملہ اشعار پدرش شیخ سعدالدین مذکور بیت ذیل است کہ در آن شعر بطوریکہ از شرح دیوان مرتضوی نالیف ناضل میدی نقل شدہ اشارہ بہ زمان ظہور حضرت ولی عصر نمودہ .

اذا طلع الزمان عقیب صوم (۸۴۶) بسم اللہ نالمہدی فاما
مناسب است بآء در بسم اللہ را بمعنی معیت گرفت تا خلاقی حاصل شود (۲)

(۱) در ریاض السیاحہ منویسد : سلطان غازان خان پادشاہ دولت آثار و سہریار سعادت دثار بودہ سال ۶۹۴ بر تخت خانیت جلوس نمودہ بہدایت ارلی در خدمت شیخ صدرالدین ابراهیم بن سعدالدین حموی قدس سرہ زبان بہ کلمہ 'توحد' گشودہ دین احمدی پذیرفت و ترک شرک گفت و بوساطت آسہریار صد ہزار مشرک موحد گردید در لب التواریح منویسد : در ۷۵۳ در فشکل درہ از نواحی قزوین درگذشت تا بوقتش را بہ تبریر بردہ و در گندی کہ برای خود ساخته بود بنام سنب غازان مدفون گردید مدت حکومتش ہفت سال و نہ ماہ بود .

(۲) در ریاض السیاحہ نوشتہ وی از دست پروردگان شیخ نجم الدین کبری بودہ

در بعضی از کتب اجازات اسناد ادعیه سر را از خط نظام الدین احمد شیرازی چنین یافته ایم الفقیر الی الله الغنی المغنی احمد بن الحسن بن ابراهیم الحسنی الحسینی بیروی عن عمه و مخدومه مجدالملده والذین اسماعیل عن والده و مخدومه شرف الاسلام و عزالمسلمین ابراهیم عن شرح شیوخ المحدثین صدرالحق والذین ابراهیم بن محمد بن الموءید الحموی عن الشیخ سدید الدین یوسف بن علی بن مظہرالحلی عن الحسین بن الفرخ النیلی عن ابی علی الحسن بن شیخنا الطوسی عن والده الجلیل قدہ .

مترجم گوید : مؤلف سال وفات حموی را متذکر نشده .

لیکن ذہبی در خاتمه تذکره الحفاظ ذیل مشایخ مینویسد : امام محدث اوحد اکمل فخرالاسلام ابراهیم بن محمد بن الموءید حمویہ خراسانی جوینی شیخ صوفیہ عصر خود بود .

علاقه تام و تمامی به تحصیل روایت داشت بهمین مناسبت بر ما وارد شد و از دوتن از اصحاب موءید طوسی برای ما روایت کرد .

حموی در قرائت ماهر و چهره زیبا داشت و دانشمندی با هیبت و نیکوکار بود و عازان حان بدست او اسلام آورد و سال ۷۲۲ هجری در سن ۷۸ سالگی درگذشت .

(۴۶) نورالدین ابراهیم - فرزند هبه الله نرزد علی معروف به اسنوی . از ادبا

شافعی مذهب بوده .

صاحب بغیہ مینویسد : اسنوی فاضلی فقیه و نحوی و سکو فطرت بود .

علم فقه را از سہاء فطی و علم اصول را از سمن اصفہانی و فن نحو را از سہاء حاس استفادہ کرده .

و تصانیفی عبری و پارسی بیادگار گذارده از قبیل سجنجل الارواح : از رباعیات اوست در دل ز فراق خستگیا دارم * در کار ز جرح بستگیا دارم . یا اینهمه عم تو نیز پیمان مرا * مشک که جر این شکستگیا دارم . سعدالدین در سن شصت و سه سالگی در روز عید قربان سال ۶۵۰ هجری وفات یافت مزارش در بحرآباد است .

اسنوی آثاری از خود بیادگار گذارده از جمله مختصر الوسیط ، مختصر الوجیز ، شرح المنتخب ، شرح الفیہ ابن مالک ، نثر الالفیہ .
اسنوی مسند قضاوت سیوط و اخمیم و قوص و امثال اینها را بعہدہ داشت و دانشمندی نیکوسیرت و زیبا طریقت و صحیح العقیدت بود .
گویند یکی از بزرگان در آنہنگام کہ اسنوی قضاوت قوص را بعہدہ داشت بہ قوص آمدہ از وی درخواست کرد تا مبلغی از مال ایتام کہ مربوط بزکوات است بوی تسلیم کند .

اسنوی کہ این درخواست را برخلاف میدانست از پرداخت آن خودداری کرد و اظہار داشت اینگونہ پولہا باید بمصرف نیازمندان برسد .
بزرگ مزبور موقعیکہ بمقصد خود نرسید از وی ناراحت گردیدہ بمجردیکہ وارد قاہرہ شد با قاضی بدرالدین بن جماعت ملاقات کرد و تاکید بسیاری نمود تا اسنوی را از قضاوت قوص بر کنار سازد . متاسفانہ قاضی بدرالدین بخواستہ او ترتیب اثری ندادہ و اسنوی را از منصب قضاوت بر کنار نساخت لیکن پس از آن بجہاتی از قضاوت معزول و در قاہرہ اقامت کرد و همانجا بر اثر قرحہاییکہ در گردش ظاہر شد سال ۷۲۱ ہجری وفات یافت .

(۴۷) ملا عصام الدین ابراہیم - فرزند محمد فرزند عریشاہ از مردم اسفراین

و از فضلاء حنفی مذهب و اشعری مسلک بودہ .

در فضل و علم و ادب و منطق و کلام مہارت داشتہ .

ملا عصام شاگرد ملا عبدالرحمن جامی عارف نامی بودہ تعلیقات ارزندہ بر شرح کافیہ نوشتہ و علاوہ بر آن آثار دیگری داشتہ از قسمل شرح کافیہ شرح تلخیص المفتاح بنام الاطول در مقابل شرح علامہ تفتازانی بنام مطول .

ملا عصام در شرح خود اکثر منافساتی را کہ داشتہ با تفتازانی بودہ شرح سمسہ در منطق کہ برابر با شرح تفتازانی نگاشتنہ حاشیہ بر شرح سمسہ کہ بہ قلم قطب الدین رازی بودہ و حاشیہ دیگری بر حاشیہ سید شریف دارد و حاشیہ بر منطق کبری دارد کہ آنرا بصورت شرح فارسی بر آن گرد آورده و شرحی بر آداب البحت قاصی عصداچی

نوشته و شرحی بر رسالهٔ استعارهٔ خواجه ابوالقاسم سمرقندی نوشته و شرحی بر قول شارح شمسیه که گفته (قد جرت عادة المصنفین) و رساله در شرح قول او که گفته (کل ج ب یعبر تارة بحسب الحقیقة : الخ) نگاشته در این شرح خود را چنین معرفی نموده ابراهیم بن محمد بن عربشاه اسفراینی .

جد او عربشاه از مشاهیر دانشمندان معاصر عضدی شارح مختصر بوده و از جمله دوازده نفر فاضلی بوده که عضدی را در تالیفات او کمک میکردند .

و از آثار ملا عصام رساله‌ایست در بیان نسبت بین قضایا و رسالهٔ است در تحقیق محصورات اربع و رساله‌ایست در مبحث تقسیم قضیه و رساله‌ایست فارسی در استعارات بدیعیه و حقیقت و مجاز و حاشیه‌ایست بر شرح عقائد نسفیه که تفتازانی شرح نموده و حاشیه‌ایست بر تفسیر قاضی بیضاوی از اول تا سورهٔ اعراف و از سورهٔ نباء تا آخر قرآن . آثار ملا عصام که همه بنوبه خود مفید و قابل توجه است بسیارند و از آنها تنها حاشیه شرح جامی او معروف و متداول است .

ملا عصام معاصر با فاضل هوشمند ملا عبدالغفور لاری است که او هم از شاگردان جامی بوده و حاشیه بر شرح جامی داشته .

بعضی معتقداند حاشیه ملا عبدالغفور با ارزشتر از حاشیهٔ ملا عصام است و بعضی اصولا ملا عصام را آدمی فاضل و دانشمند میدانند و بعضی هم او را فردی معرفی کرده‌اند در تاریخ اخبار البشر مینویسد : ملا عصام الدین سال ۹۴۳ هجری در سمرقند وفات یافت .

و سی و هشت سال پیش از او ملا عبدالغفور رحلت کرده بود .

بنابراین میتوان گفت ملا عبدالغفور عمرش از ملا عصام کوتاهتر بوده و سال ۹۰۵ هجری درگذشته .

افندی در ریاض العلماء مینویسد : آنچه بخاطر دارم آنستکه عصام الدین بشهرهای روم مسافرت کرده و در همانجا اقامت داشته تا وفات یافته .

و حال آنکه قبلا از اخبار البشر نقل کردم وی در سمرقند وفات یافته .

مترجم گوید ملا عبدالغفور از عرفا و نامداران اوائل قرن دهم هجری بوده .

صاحب رشحات مینویسد : مشارالیه لقش رضی الدین و از اعیان شهر لار و ار نوادگان سعد بن عبادہ کہ از کبار انصار رسول خداست و از اجلہ شاگردان عبدالرحمن حامی است و در ہمہ اصناف علوم نقلی و نقلی یگانہ زمان و فرزانه دوران بود .
 حریدۃ الاصفیا مینویسد عبدالغفور در علوم ظاہری و باطنی قوتی تمام داشت و مرید عبدالرحمن حامی بود و حامی او را بہ عظمت میستود و چنانچہ در حق او کفہ :

آنجا کہ فہم و دانش مرعی بود سکاری با زیست تیز رفتار عبدالغفور لاری عبدالرحمن حامی کمتر مرید میگرفت و میگفت یک مرید کامل و اکمل از ہزار مرید دیگر بہتر است و بطرف عبدالغفور لاری اشارہ میکرد .
 از آثار او حاشیہ است بر نفحات حامی کہ آنرا بحاطر صیاء الدین یوسف فرزند حامی تنظیم کردہ .

رشحات نوشتہ ملا عبدالغفور در بامداد یکشنبہ پنجم شعبان سال ۹۱۲ وفات یافتہ بزرگی در تاریخ او کفہ :
 جو شد عبدالغفور آنکامل عصر
 سر آمد روزگار دین و دانش
 جو خواہی روز و ماہ و سال فوش
 موءلف گوید : بطوریکہ از ریاض العلماء استفادہ مسود یکی از شاگردان ملا عصام الدین . سید فاضل کامل منکلم فقیہ امیر ابوالفتح سرقی سرقی است .
 مشارالیه شعی مذهب و امامی مشرب بودہ و از نوادگان میرسید شریف جرجانی است .

پدر میر ابوالفتح ، سید محمد بودہ کہ از ناصیہا و بی باکهای عہد خود شنار میآمدہ و پدر او میرزا محدوم و جد او میر سید شریف جرجانی عالم مشہور است .
 مرزا محدوم صاحب کتاب نقض الروافض و اسئال آن است .
 سید ابوالفتح از دانشمندان عہد شاہ طہماسب صفوی و صاحب مصنفات و آثار چندیست از جملہ شرح آیات الاحکام این شرح را بیارسی نوشتہ و از آنجا کہ کتاب

مزبور را بنام شاه طهماسب نگارش داده به تفسیر شاهی موسوم ساخته دیگری شرح باب الحاد عشر این کتاب شرح مزجی و مسوطی است بر باب حادعشر معروف در علم کلام، دیگری رساله در اصول الفقه دیگری فی تحقیق شبهه المجهول المطلق، حاشیه مطالع حاشیه بر حاشیه دوانی بر تهذیب المنطق حاشیه بر کتاب کبری جدش میرسید شریف جرحانی.

بطوریکه از کتاب احسن التواریخ استفاده شده میرابوالفتح سال ۹۷۶ در اردبیل وفات یافته.

ذیلا باید بدانیم اسفراینی صاحب کتاب اللباب مشهور که در علم نحو گردآمده غیر از مترجم ما ابراهیم اسفراینی است.

بلکه مؤلف آن محمد بن محمد بن احمد بن تاج الدین اسفراینی است. سیوطی در طبقات النحاة او را نام میرد و اظهار میدارد از احوال او اطلاعی ندارم.

همین اظهاریه را سیوطی درباره عده‌ایکه تصانیفشان مشهور است و خودشان مجهول الحالند متذکر شده.

از جمله صاحب مراجع الصرف است.

سیوطی مینویسد: مؤلف آن احمد بن علی بن مسعود است و کتاب المراج او که در فن تصریف گردآمده مختصر و حیر قلیل اللفظ و کثیر المعنی است و در دست اختیار همگان میباشد لیکن از احوال مؤلفش اطلاعی ندارم.

دیگری قاضی کمال الدین ابو سعد علی بن مسعود بن محمود حکیم جرحانی.

سیوطی مینویسد: نامبرده کتابی بنام المستوفی در نحو داسد و ابو حیان از آن کتاب بسیار نقل کرده و این مکتوم از او در تذکره خود نام برده و سپس از آن از احوال وی نگاشته.

مؤلف گوید ممکن است ابو سعد پدر صاحب المراج یا یکی از حویشاوندان واصل او باشد.

از جمله صاحب شرح الکافی که مؤلف آن مجهول الحال و خود در اختیار فضلا

قرار گرفته .

سیوطی گوید احمد بن علی بن محمود جلال الدین فحدوانی کافیه ابن حاجب را شرح کرده لیکن من از احوال مؤلف آن اطلاعی ندارم و کتابش مشهور است و در آن لطائفی از ادب ایراد نموده و در همان کتاب آمده که از محضر حسام سفناتی استفاده کرده .

مؤلف گوید ممکن است نامبرده همان دانشمندی باشد که در تاریخ البشر از او چنین نام میبرد احمد الہندی شارح کافیه ابن حاجب .
و احتمال دارد صاحب مزاج مذکور احمد بن علی بن مسعود بن عبداللہ معروف بابن السقا باشد .

زیرا بطوریکہ از فاضل صفدی نقل شدہ نامبرده ادیبی فاضل و معرفت کاملی در فن نحو داشته از ابن خشاب و ابی الموفّر استفادہ کردہ و مجموعہ بزرگی گرد آورده و خوش سیرت نبودہ و سال ۶۱۳ وفات یافتہ .

و نیز معلوم است کتاب اللباب مذکور غیر از کتاب اللباب فی الاداب والمختصر فی النحو است زیرا مؤلف این کتاب نامش ابوالحسن احمد بن محمد بن ابراہیم اشعری یمنی قربتی حنفی است کہ در فقہ و حساب و نحو و لغت و فنون مختلف دیگر مہارت داشته .

و ما پیش از این تعریف اسفرائین را ذیل شرح حال ابراہیم بن محمد بن ابراہیم اسفرائینی مشہور نمودہ ایم .

از آنجملہ سعید عجمی مشہور بہ نجم است .

سعید کافیه ابن حاجب را شرح کردہ سیوطی منویسد : از احوال او اطلاعی ندارم و شرح مزبورش کتاب بزرگی است کہ آنرا شرح بر من و بر شرحی کہ خود ابن حاجب نوشتہ تنظیم کردہ و بحسبای مورد بسندی در آن ایراد نمودہ .

از آنجملہ عبداللہ عجمی است .

نامبرده سید جمال الدین قرہ کار است کہ بر اثر صنعت قرہ کاری بدین لقب شہرت داشته .

مشارالیه آثاری داشته از قبیل شرح اللب و شرح اللباب و شرح الشافیه در علم صرف .

سیوطی گوید کتب مزبور از کتابهای معروف و در دست انتفاع همگانست و از احوال او اطلاعی ندارم . آری همین اندازه از شرح شافیه او بر میآید که شرح مزبور را برای امیر الجاتوی نوشته و از قرینه استفاده میشود در هشتصد هجری حیات داشته . علاوه از شرح تلخیص او نیز اطلاعی داریم که آنرا برای امیر منکلی بغاتا تالیف کرده .

از آنجمله است ابوبکر خبیسی صاحب شرح کافیه معروف .

سیوطی گفته شرح مزبور شرح مزجی مختصریست که در دست انتفاع مردم قرار گرفته و بیش از این از احوال او اطلاعی نداریم .

از آنجمله است ابو محمد عبدالله بن علی بن اسحق صیمری .

سیوطی گفته کتاب تبصره را او تالیف کرده و این کتاب در نحو است و از آنجا که کتاب ارزنده‌ایست بیشتر دانشمندان مغرب زمین از آن استفاده میکنند و ابوحنیان هم بسیار از آن نقل کرده و در جمع الجوامع نام برده شده است .

از آنجمله است .

ابراهیم بن اسماعیل بن احمد بن عبدالله طرابلسی معروف به ابن اجدابی که حافظ لغوی بوده و کتاب التحفظ والانوار را تالیف کرده .

از آنجمله است .

ابراهیم بن یحیی ابواسحق نحوی بهاری بفتح باء کتاب المنخل در فن نحو از تالیفات اوست .

ابن کلثوم گفته ابوحنیان از کتاب او نقل کرده و ما بیش از این از آن اطلاعی نداریم

مؤلف گوید المنخل بطوریکه در آخر ارتشاف ذکر شده شرح بر الحمل است از

آنجمله است .

ابوالاصبع عثمان بن ابراهیم بر شقیری .

زبیدی او را در طبقه ششم نحاس اندلس نام برده و بیش از این در احوال او

سخنی نگفته و او را بعنوان عالم عربیت و حساب و شعر ستوده و متعرض است که تالیفی

در نحو دارد .

از آنجمله است .

عمر بن علی بن عبدالکریم واسطی نحوی . سیوطی گفته این مکتوم اظهار داشته نام برده کتاب مختصری در نحو بنام حاوی الفوائد الادبیه داشته .

از آنجمله است .

علی بن محمد بن عبدوس الکوفی النحوی از آثار اوست البرهان فی علل النحو و کتاب معانی الشعر و میزان الشعر .

از آنجمله است .

ابو موسی عیسی بن مروان کوفی ، نامبرده از مفضل بن سلمه استفاده کرده و روایت نموده و کتاب القیاس را مطابق با اصول نحو تالیف کرده .

دیگری ححه‌الدین عیسی بن معلی بن سلمه رافعی نحوی لغوی است .

از المعجم نقل شده وی در رقه بنشر ادب میپرداخت و فضائل بسیاری دارد از آثار اوست المعونه که در فن نحو گرد آورده و همانرا شرح کرده دیگری تبیین الغموض فی العروض و کتابی در فن لغت در دو مجلد گرد آورده و دیوان شعری نیز داشته سال ۶۰۶ وفات یافته . (۱) از آنجمله است .

محمد بن مرزبان دیمری لغوی نحوی دانشمندی بلیغ و از جریانات علم لغت کاملاً ناخبر بود آثار مفصلی از خود به یادگار گذارده .

وی یکی از مترجمین است بیشتر از پنجاه مجلد از کتاب پارسیان ترجمه کرده و بر دیک ده کتاب در اوصاف نگاشته از جمله وصف الفارس والفرس و نیز توصیف شمشیر و قلم را نموده و بصورت تصنیف در آورده و بطوریکه از یاقوت استفاده شده وصف سف و قلم را نیز نشر داده .

از آنجمله است محمد بن یحیی بن محمد بن عبدالله کنیه اش ابو عبدالله اسدی انصاری نحوی بطوریکه از یاقوت نقل شده از خالد فقیه ابو عبدالله سندی بن عدنان

(۱) در نعیة الوعات سال وفات او را ۳۰۵ نگاشته .

المالکی روایت میکرده کتابی در نحو بنام عمده الکامل در ضبط عوامل داشت .
از آنجمله است :

یحیی بن محمد بن احمد بن سعید حارثی کوفی نحوی .

صاحب بغیه در ترجمه اش مینویسد در الدرر گفته نامبرده در شعبان سال ۷۰۸
متولد شده و در شهرستان کوفه و بغداد باصلاح نحو مشغول بوده .
کتاب مفتاح الالباب را تالیف کرد ، نامبرده وارد دمشق شده و در کوفه اقامت نموده
و همانجا در سال ۷۵۰ درگذشته .

دیگری ابو زکریا یحیی بن محمد بن یحیی کنانی صاحب کتاب الحمل و جناحه
از بغیه استفاده میشود کتاب مزبور را مفید نامیده اند .

این مکتوم گفته با او سال ۷۲۰ ملاقات کردم و از شاگردان علی بن عطار بوده

(۴۸) ابو عبدالله احمد - فرزند محمد فرزند حنبل فرزند هلال فرزند اسد .

ملقب به عزالدین چهارمین پیشوای اهل سنت و جماعت بوده .

این حنبل از خاندان بنی شیخان (۱) و اصلاً از مردم مرو بوده و در بغداد مسووم
نما کرده و همانجا بزندگی خود خاتمه داده .

نسب این حنبل به ذوالثدیه (۲) رئیس خوارج که علیه امیرالمؤمنین (ع)
و

(۱) نسب او را ابن حوزی در صفه الصفوه چنین ضبط کرده احمد بن محمد بن
حنبل بن هلال بن اسد بن دوریس بن عبدالله بن حیان بن عبدالله بن اسد بن عوف
بن قاسط بن مازن بن شیخان .

(۲) ذوالثدیه نامش نافع یا حرقوص یا مخدح بود ریاست خوارج را بعهده داشت
و رسولخدا ورود او را جنگ با علی (ع) از نشانه های کارزار خوارج تعیین فرموده نافع
پاره گوشتی بر دستش داشت مانند پستان زنان که هرگاه آرا مکسیدی باندازه یکدست
دراز میشد و چون رها میکردی بصورت اول باز میگشت و چون شکل پستان را با او
او را ذوالثدیه گفتند و بر سر همان گوشت مویهائی مانند سیل کره درآمده بود سال
۴۰ هجری در جنگ خوارج بدست علی از پا درآمد و بدن او را با اشاره علی (ع) از زیر

برخواستند میرسد و بهمین مناسبت با مقام ولایت بشدت هر چه تمامتر مخالفت میکرد و انحراف تمامی از آنمقام مقدس داشت با آنکه بزرگ اهل سنت و جماعتی است که آنان بخلافت امیرالمؤمنین (ع) معترف اند و پیروی از آنحضرت را لازم میدانند و به موالات او مقرراند .

از ابن حنبل روایت شده سی هزار حدیث مسند از رسولخدا (ص) درباره فضائل امیرالمؤمنین (ع) حفظ دارم یا آنها را روایت میکنم .

امام ثعلبی مفسراتی الترحمه از ابن حنبل نقل کرده وی گفته فضائلی که درباره علی (ع) رسیده و روایت شده در حق هیچیک از اصحاب پیغمبر (ص) نرسیده . از مناقب ابن شهر آشوب مازندرانی از معرفه الرجال نقلشده علت مخالفت ابن حنبل با علی (ع) آن بوده که امیرالمؤمنین علی (ع) ذوالثدیه جد او را در جنگ نهروان کشته .

و هم ممکن است علت مخالفت او با آنحضرت وسیله باشد که بزودی ذیل احوال ابن خلکان ایراد خواهیم کرد .

ابن خلکان در ترجمه ابن حنبل مینویسد : کنیزی از مردم مرو خراسان در حالیکه بار دار باو بود وارد بغداد شد و در ماه ربیع الاول سال ۱۶۴ هجری او را زائید و بار نه ماه خود را بزمین گذارد .

و هم گفته اند در مرو زائیده شده و همچنانکه کودک شیرخوار بوده به بغداد آورده شده .

ابن حنبل پیشوای محدثان بود و کتاب المَسْنَد از آثار اوست در این کتاب احادیثی را آورده که دیگران بدانها دسترسی پیدا نکرده بودند .

ابن حنبل هزار هزار حدیث از حفظ داشته .

ابن حنبل از شاگردان مخصوص شافعی بوده و همواره همراه و همراز او بوده تا

چهل تن دیگر که آلوده بگل و لای بود در آوردند . آری سزاوار است احمد حنبل به چنین حدی ببالد و بخاطر او از ولی خدا تفر داشته باشد .

هنگامیکه شافعی بمصر رفته و دربارهٔ ابن حنبل گفته در موقعی از بغداد بیرون آمدم که فقیه‌تر و پرهیزگارتر از ابن حنبل را بجای خود برقرار نکردم .

ابن حنبل مردم را به مخلوق بودن قرآن میخواند متأسفانه کسی در این ادعا با وی همراهی نکرد بهمین مناسبت مضروب و محبوس شد در عین حال دست از ادعای خود برنداشت و بضر و حبس ساخت .

ابن حنبل آدمی زیباچهره و میانه بالا بود ریشهای خود را با حنا خضاب میکرد و گروهی از اقران از نامبرده نقل حدیث میکنند .

از آنجمله محمد بن اسماعیل بخاری و مسلم بن حجاج نیشابوری .

در اواخر زندگی ابن حنبل هیچیک از بزرگان بپایه علم و تقوای او نمیرسیدند ابن حنبل در ظهر روز جمعه دوازدهم ربیع الاول و یا در ماه ربیع الاخر سال ۲۴۱ در داد وفات یافت (۱) و در مقبره باب حرب که منسوب به حرب بن عبدالله یکی از اصحاب منصور دوانیقی که بانی اولی بغداد است مدفون شده و محلهٔ حربیه منسوب به حرب نامبرده است .

قبر احمد بن حنبل مشهور و مورد توجه اهل سنت است .

روزیکه جنازهٔ او را حرکت میدادند هشتصد هزار مرد و شصت هزار زن بتشیع جنازهٔ او حاضر شده و همانروز بیست هزار یهودی و مسیحی و محوس اسلام اختیار کردند .

تا بدینجا اظهار نظر ابن خلکان با تصرف مختصری بپایان رسید .

دیگری گفته ابن حنبل را در طرف بالا سر ابو حنفیه در مشرق بغداد دفن کردند نووی در کتاب تهذیب الاسماء و اللغات گفته متوکل عباسی فرمان داد محلی را

(۱) ابواسحق شیرازی در طبقات الفقهاء مینویسد ابن حنبل در ظهر روز جمعه ماه ربیع الاخر سال ۲۴۱ وفات یافته . علام سرور هندی سال فوت را مطابق با ۲۴۲ که قول دیگر است چنین سروده جناب احمد حنبل شده‌ین . که بود او جامع معقول و منقول . بتولید شرق رقم کن (قطب احمد) . به ترحیمش بگو (محبوب و مقبول)

کہ مردم برای نمازگذاران بر جنازه ابن حنبل ایستاده بودند مساحت کنند پس از تعیین مساحت معلوم شد محل ایستادن یک میلیون و پانصد هزار نفر بوده .

دمیری در حیوة الحیوان گفته پس از مرگ او دستجات مختلف مسلمانان یهودان مسیحیان مجوسان برای او مجالس ترحیم سرپا کردند .

در کتاب مقام الفضل متعرض است محل قبر ابن حنبل در باب حرب نامعلومست زیرا محل مزبور با تصادف با آب دجله از بین رفته .

ابن حنبل کلام نفسی را قدیم میدانست و بهمین مناسبت با جمهور اشاعره هم عقیده و قائل به تعدد قدما بود . و تا آنجا که ممکن بود مخلوقیت قرآن را با شدیدترین انکاری قبول نداشت چنانچه فلاسفہ ہیولی نفسانی را بتمام معنی انکار میکردند و بدانچه از آیات و اخبار استفاده میشود توجہی نداشت .

بدیہی است هر دو عقیده مزبور فاسد است و اصحاب ما که در علم کلام و اصول الفقه مهارت دارند بیش از حد تصور پاسخ داده اند و احادیث معتبره ما چنانچه صدوق قدہ در کتاب توحید و امثال آن نقل کرده دلیل بر بطلان عقیده اوست . گویند چون نوبت خلافت به معتصم بالله عباسی که معاصر با حضرت جواد (ع) بود رسید و ریاسات دینہ را بعهده شیخ عبدالرحمن بن اسحق و ابو عبداللہ احمد بن ابودواد ایادی که حکومت عراق در دست او بود گذارد نامردگان اصراری بر خلق قرآن داشتند .

معتصم ناچار شد ابن حنبل را برای اثبات مدعای خود حاضر سازد . در نتیجه مجلس معتبری تشکیل داد و گروه بسیاری که در علم کلام و اصول الفقه داشتند گرد آورد تا با پسر حنبل درباره قرآن و خلقت و عدم آن بحث کنند . این مجلس در ماه رمضان سال ۲۲۵ هجری اتفاق افتاد .

ابن حنبل بهیچوجه حاضر نشد زیرا بار آنها بیاید و ادله آنها را بپذیرد . معتصم که سخت ناراحت بود دستور داد آنقدر او را زدند تا حالت دیوانگی باو دست داد و پوست بدنش درید (۱) و بزنجیر آویخته محبوس شد در عین حال

(۱) صفوة الصفوة از فرزندش عبداللہ نقل میکند پدرم هر شبانه روزی سیصد رکعت نماز بجا میآورد پس از آنکه صدقه چوبهاییکه بر بدنش وارد آمده بود بیمار و ناتوان گردید هر شبانه روزی صد و پنجاه رکعت نماز میگذارد .

این حنبل از عقیده خود دست بر نمیداشت و مدتی طولانی در معتصم باقی بود و از حضور بجمعه و جماعت دست برنمیداشت و فتوا میداد و به نشر احادیث میرداخت تا معتصم جهانرا خالی کرد الواثق بجای او برقرار شد و همچنان بهادیت و آزار او میرداخت و مخصوصا بوی پیشنهاد کرد باید کسی با تو ملاقات نکند و در شهریکه در اختیار منست ساکن نگردی. ناچار ابن حنبل مخفیانه بسر میرد و از حضور جماعت و نشر فتوا و حدیث خودداری میکرد تا واثق هم مرد.

نوبت خلافت که بمتوکل رسید ابن حنبل را احضار کرد و در اکرام او فروگذاری نمود و مال هنگفتی در اختیار او گذارد ولیکن ابن حنبل نپذیرفت و آنها را در میان نیازمندان تقسیم کرد، متوکل پس از آن برای خانواده او چهار هزار درهم مشاخره تعیین کرد و تا متوکل زنده بود شهریه مزبور بخاندان او تسلیم میشد.

در روزگار متوکل مذهب سنت باوج ترقی رسید و بشهرهائیکه در اختیارش بود ابلاغ کرد از این تاریخ به بعد هیچگونه گرفتگی در کار نیست مردم میتوانند با کمال آسودگی باظهار سنت پردازند و بهمین مناسبت اهل سنت را یاری کرد و در حضور آنها به آئین سنت تکلم میکرد.

کشکول از صفدی پس از آنچه را ما ایراد کردیم نقل کرده تا پیش از روزگار متوکل معتزلیها در کمال قدرت و نیرومندی ونشو و نما بودند چون روزگار متوکل بطهور رسید آتش قدرت آنان به آب مخالفت متوکل خاموش گردید و میتوان گفت در دین مقدس اسلام هیچ فرقه باندازه معتزلیها بدعت در اسلام بوجود نیاوردند و گفته است.

از مشاهیر معتزلیها حافظ و ابو هذیل علاف و ابراهیم نظام و واصل بن عطار و احمد بن حافظ و بشر بن معتمر و معمر بن عباد سلمی و ابو موسی بن عیسی مرداد معروف براهب معتزله و نامه بن اشرف و هشام بن عمرو قرطبی و ابو الحسن بن ابی عمرو خیاط استاد کعبی و ابو علی حیاتی استاد شیخ ابو الحسن اشعری و ابو هاشم عبدالسلام پسر حیاتی نامرده و افزوده نامردگان سران بنام معتزلی هستند.

و اضافه کرده شافعیها غالبا اشعری مذهب و حنفیها غالبا معتزلی مرام و مالکیها قدری مسلک و حنبلیها حشویه آئین اند.

و یادآور شده صاحب بن عباد و زمخشری و فراء نحوی معتزلی مسلک‌اند .
 مؤلف گوید : مقصود از رفع محنت یا بدعت که پیش از این بعنوان رفع گرفتگی
 معنی کردیم و مقصود از دائر بودن اینجمله در لسان نواصب آنستکه امروز بطور کلی
 پایه‌های اساسی شیعه بر چیده شد و ناصبیه‌های نابکار روی کار آمدند و دست شیعه از
 کارها و اعمال لازم‌شان منقطع گردید دلیل بر اینموضوع آنستکه ابلاغیه رفع محنت به
 توسط متوکل تبه‌کار بدکردار تهیه شده و ابلاغ گردیده .

و بدین زودی از طی کلمات آینده ظاهر خواهد شد که مذهب معتزلیه‌ها نزدیکتر
 بمذهب امامیه و در اصول اعتقادی مناسبتر با ایشانست بهمین مناسبت که مذهب
 اعتزال موافق با مذهب شیعه است عده صاحب بن عباد را معتزلی معرفی کرده‌اند
 چنانچه اشاره شد .

از ابن عبدالبر نقل شده ابن حنبل از مردم بنی شیبان بوده و در بغداد بسر
 میرده و فقیهی محدث بوده و در فن حدیث و توجه بدان و اطلاع از طرق آن مهارتی
 خاص داشته و فاضلی پارسا و بی توجه بزر و سیم و پرهیزکاری متدین بوده .
 ریاض العلماء مینویسد : ابن حنبل دو عصر امام محمد بن علی التقی میزیسته
 این نظریه قابل بحث است و حال آنکه اظهار داشتیم نامبرده در روزگار حضرت هادی
 ابوالحسن علی النقی زندگی میکرده و قسمتی از دوره خلافت متوکل را ادراک کرده .
 ارشاد القلوب دیلمی نوشته احمد حنبل شاگرد حضرت موسی بن جعفر (ع)
 بوده همانطور که ابوحنیفه شاگرد حضرت صادق (ع) بوده و بنا بر این باید پسر حنبل
 را در طبقه حضرت رضا (ع) قرار داد و در عین حال ممکن است چهار نفر از ائمه
 معصومین علیهم السلام را ادراک کرده باشد .

مترجم گوید : مؤید نظریه ارشاد القلوب آنستکه محدث قمی در کنی و القاب
 از درالنظیم جمال‌الدین یوسف بن حاتم شامی نقل کرده احمد حنبل گفته در یکی از
 روزها بحضور امام موسی بن جعفر (ع) شرفیاب شده تا احادیثی که لازم است از
 محضرش استفاده کنم در آنحال متوجه شدم از دهائی دهانش را بر گوش آنحضرت
 گذارده و مانند کسیکه سر بگوشی میکند سخنی میگوید . پس از آنکه سخنش تمام شد

حضرت پاسخی دادند که من آنرا نفهمیدم فاصله نشد ازدها از نظرم مخفی شد .
 امام (ع) فرمود ای احمد این ازدها از جن بود که برای رفع اختلافی که فیما
 بینشان درباره مسئله اتفاق افتاده بود نزد من آمد اکنون پاسخش را داده مراجعت
 کرد . پس از این افزود سوگند بخدا تا هنگامیکه زنده هستم از این اتفاق با کسی سخنی
 مگو . احمد پذیرفت .

مترجم گوید : مؤید دیگر آن ، تجارب السلف مینویسد : موقعیکه جنازه حضرت
 موسی بن جعفر (ع) را از خانه بیرون آوردند ندا میکردند امام رافضی بمرگ خویش
 بمرد . امام احمد حنبل حاضر بود و پنهان میگریست اظهار داشت نه تنها امام رافضیها
 مرده بلکه بخدای بزرگ سوگند امام مشرق و مغرب در گذشته .

مؤلف گوید از کتاب اسمعیل بن محمد بن فضل تیمی اصفهانی نقل شد . که ضحاک
 بن مخلد بصری جد ابوبکر بن ابی عاصم قاضی اصفهان شیخ احمد بن حنبل بوده و
 فضائل زیادی دارد .

ضحاک نامبرده ، غیر ضحاک بن عثمان مدنی است که از نافع روایت میکرده و در
 ترجمه ابراهیم بن هانی نیشابوری گفته در بغداد ساکن بوده و از دوستان پسر حنبل
 بوده و در فن حدیث و امور دین از وی پیروی میکرده .

و در ترجمه محمد بن عبدالملک بن رنجویه بغدادی .
 و محمد بن یحیی الذهلی .

و محمد بن احمد بن جراح جرجانی که از عراقیها روایت میکرده اند .

و صدقه بن فضل مروزی نوشته از پسر حنبل روایت میکرده اند .

و در ترجمه خلف بن هشام بزاز بغدادی که در علم قرائات مهارت داشته .

نوشته وی فاضلی نیکوکار بوده از مالک روایت میکرده و احمد حنبل از او روایت

میکرده .

در بغیة الوعاة ذیل ترجمه شیخ ابو اسحق ابراهیم بن اسحق بن بشیر بن عبدالله

بن ديسم الحربی از یاقوت نقل کرده وی از ابو نعیم فضل بن دکین و احمد بن حنبل

عثمان بن ابی شیبه و عبیدالله بن قواریری و خلف روایت میکرده و موسی بن هرون

حافظ و یحیی بن صاعد و ابوبکر بن ابی داود و حسین محاملی و ابوبکر بن انباری و ابو عمر و زاهد و عدہ دیگر از وی روایت مینموده و او پیشوائی در علم و رئیسی در زهد و عارفی بفقہ و بینائی باحکام و حافظی برای حدیث و ممیزی برای علل احکام و قیم ادب بوده و کتب بسیاری از قبیل غریب الحدیث تالیف کرده .

دارقطنی گفته ابراهیم حربی پیشوائی بود کہ از نظر پارسائی و دانشمندی و پرهیزکاری میتوان او را همپایہ با احمد بن حنبل دانست .

ابراہیم پیشوای مصنفی بود کہ از ہر فن با خبر بود و در ہر دانشی از دانشمندان دیگر برتر بودہ و در راستی و وثاقت مسلم ہمگان بودہ .

ابراہیم گفته ہیچگاہ شعری نسرودم مگر اینکہ پس از آن بلافاصلہ بکفارہ آن سہ مرتبہ سورہ مبارکہ توحید قل ہوالہ احد را میخواندم ابراهیم در بغداد در ماہ ذیحجہ ۲۸۵ درگذشتہ .

برخی از حکایات طریفہ و شگفت آور ابن حنبل بنقل برخی از مصنفان . نامبرده از فاضل طیبی مشہور و او از جعفر بن محمد طیالسی نقل کردہ احمد بن حنبل با یحیی بن معین کہ از مخصوصانش بود در مسجد رصافہ بغداد نماز میخواندند پس از پایان نماز مرد داستان سرائی در برابر آنان ایستاد و گفت حدیث کرد ما را احمد بن حنبل و یحیی بن معین از عبدالرزاق و او از معمر و او از قتادہ و او از انس کہ رسولخدا (ص) فرمود کسیکہ لالہ الالہ بگوید بعد دہر کلمہ از آن پرندہ بوجود میآید کہ نوک آن از طلا و پر آن از مرجانست پس از این حکایت طولانی را نقل کرد .

احمد از استماع این حکایت بہ یحیی متوجہ شد و یحیی نیز باو توجہ کرد احمد گفت تو برای او چنین حدیثی نقل کردہ؟ پاسخ داد بخدا سوگند تا بحال چنین حکایتی نشنیدہام در نتیجہ ہر دو ساکت بودہ تا وی از داستان سرائیش آسودہ گردیدہ . یحیی پرسید این حدیث را از کہ شنیدہ؟ گفت از احمد حنبل و یحیی بن معین یحیی گفت من ابن معینم و اینہم ابن حنبل است و ما تا کنون چنین حدیثی از رسولخدا (ص) نشنیدہ و روایت نکرده ایم . اکنون اگر میخواہی دروغی بمان نسبت

دهی بهتر آنست بدیگران منسوب داری .

آنمرد گفت همواره از مردم میشنیدم یحیی بن معین آدم احمقی است تا بحال حقیقت آنموضوع برای من مکشوف نگردیده بود اکنون بصحت آن پی بردم .

آنگاه افزود تو پنداشته یحیی بن معین و احمد بن حنبل بغیر از شما در دنیا وجود ندارد و حال آنکه من علاوه بر آن حدیث را از هفده نفر احمد بن حنبل نام دیگر روایت کرده و نوشته‌ام .

پسر حنبل از شنیدن اینسخن که شگفت‌آورتر از حدیث مزبور بود آستینش را به صورتش گرفته به یحیی گفت او را بحال خود بگذار آنگاه دو نفری در حالیکه مورد تمسخر او قرار گرفته بودند از مسجد خارج شدند .

از آنجمله اسماعیل بن محمد بن فضل اصفهانی از ابن هانی نقل کرده نزد پسر حنبل بودم ، مردی اظهار داشت یا ابا عبدالله از تو غیبت کردم مرا حلال کن .

ابن حنبل گفت بشرطی حلالت میکنم که بار دیگر مرتکب چنین خطائی نشوی من اظهار داشتم یا ابا عبدالله از او با اینکه مرتکب چنین امر نامناسبی شده در میگذری پاسخ داد مگر متوجه نبودی از او با چنان شرطی درگذشتم .

مؤلف گوید ممکن است همین اشتراط ایجاب کند بار دیگر مرتکب غیبت نشود به همین مناسبت هیچیک از بزرگان تجویز نکرده‌اند کسی بتواند دیگری را در غیبت کردن از خودش آزاد بگذارد و باو بگوید از من غیبت کن . و علامه مجلسی هم در یکی از پاسخهای خود بدینموضوع تصریح کرده .

بزرگی در پاسخ کسیکه از وی درخواست حلیت کرد اظهار داشت نمیتوانم حرام خدا را حلال کنم .

آری میتوان عنوان حقیقت را بمناسبت درخواست حلیت مرتفع دانست زیرا بسیاری از نافرمانیهای خدا ذوجهتین‌اند .

از آنجمله موضوع ذیل است که صاحب کشف‌الغمه ره از وی نقل کرده و اینحکایت دلیل بر آنستکه نامبرده در باطن بی‌نا بوده و با عقیده صحیحی به اهل بیت عصمت متوجه بوده . مشارالیه مینویسد :

ابو عمر و زاهد در کتاب الیواقیت از بعضی ثقات نقل کرده موقعی پسر حنبل وارد کوفه شد و همان وقت اتفاقاً مردی ادعای امامت میکرد .

بمجردیکه از ورود احمد اطلاع یافت اظهار داشت چرا احمد از ما دیدن نکرد گفتند بجهت اینکه احمد با اظهارات تو معتقد نیست و هرگاه بخواهی احمد با تو ملاقات کند باید با او از مذهب خودت سخنی نگوئی ، وی اظهار داشت من ناچار باید دین خود را برای او و امثال او ابراز بدارم .

احمد هم موقعیکه ویرا تا این اندازه مقید بمرام خودش دید حاضر نشد با وی ملاقات نماید ، هنگامیکه خواست از کوفه خارج شود .

شیعه با احمد ملاقات کرده اظهار داشتند مناسب نیست از کوفه خارج شوی و حال آنکه حدیثی از وی نویسی . احمد پاسخ داد من در اینخصوص تقصیری ندارم و هرگاه او در حضور من اظهار دین خود را ننماید من با وی ملاقات خواهم کرد ، گفتند بر ما ناگوار است از کوفه خارج شوی و از وی حدیثی نویسی احمد ناچار موقعی را تعیین کرد مشروط بر آنکه نامبردگان با وی ملاقات کنند و از وی بخواهند تا موقعیکه احمد نزد اوست از اظهارات خود خودداری کند نامبردگان نزد وی آمده اظهار داشتند احمد عالم بغداد است هرگاه از کوفه خارج شود و مطلبی از تو یاد داشت نکند بغدادیها علتش را از وی خواهند پرسید مسلماً پاسخی خواهد داد که در نتیجه ملعون مردم آن سرزمین واقع خواهی شد و ما اینک بمنظور حاجتی نزد تو آمده ایم .

پاسخ داد البتد حاجت شما بر آورده است . آنها گفتند حاجت ما اینست تا موقعیکه احمد پهلوی نست از اظهار مرام خود خودداری نمائی . وی پذیرفت .

نامبردگان نزد احمد آمده گفتند پیشهاد تو مورد قبول واقع شد .

احمد بانفاق همراهیان وارد بر آمدند و وی مقدمس را کرامی داشت و تادراطاق از وی استقبال کرد آنگاه در محل خود آرام گرفت و سئوالات احمد گوش داد و احادیثی را که مورد توجه احمد بود یکی بعد از دیگری بیان کرد و احمد یادداشت مسمود . موقعیکه احمد از بوس احادیث فارغ شد و خواست از مجلس وی خارج شود .

آمد خطاب با احمد گفت حاجتی بنو دارم ، احمد پرسد حاجت تو چیست ؟

پاسخ داد دوست نمیدارم از مجلس من خارج شوی مگر اینکه مذهب خود را بتو بیاموزم. احمد گفت بیان کن. آنمرد گفت من معتقدم امیرالمؤمنین علی (ع) پس از پیغمبر از بهترین افراد بوده و میگویم علی (ع) از همه یاران پیغمبر برتر و داناتر است و او امام پس از پیغمبر اکرم است.

هنوز گفتارش را بی پایان نرسانیده بود احمد در پاسخ او گفت تو تنها چنین عقیده نداری بلکه پیش از تو چهار تن از بزرگان یاران پیغمبر جابر و ابودر و مقداد و سلمان هم چنین عقیده داشتند.

آنمرد از شنیدن سخن احمد بی نهایت خوشحال شد چنانچه نزدیک بود از خوشحالی مانند پرنده پرواز کند.

مانیز از این بیان احمد خرسند گردیده و در موقع خروج از وی تشکر کرده برای او دعا نمودیم.

مؤلف پس از نقل حکایت مزبور اظهار میدارد در روزگار سلطنت سلطان ظاهر بیپرس که از بزرگان شهریاران مصر بود و حدود سال ۶۶۳ براریکه قاهره برقرار بود آسیای غیر حق را بر روی گردن ائمه اربعه که ابن حنبل چهارمی آنها بوده بچرخ در آورده بود و چهار نفر قاضی حنفی، مالکی، شافعی، حنبلی تعیین کرده بود که بکارهای مردم مطابق با مذاهب ائمه اربعه حکومت نمایند و مذاهب دیگر بکلی از درجه اعتبار ساقط باشند و در اینخصوص پافشاری عجیبی داشت فاصله نشد هر دسته از چهار دسته مزبور که خود را پیرو یکی از ائمه اربعه میدانستند چهار رکن بیت الله را اختصاص بخود داده و اقامه جماعت مینمودند و پیروانشان بدیشان اقتدا میکردند و از آن تاریخ تا بحال و از حال تا هر موقعیکه خدا بخواهد این بدعت باقی و روز به روز هم رو بتزاید میگذارد و باندازه هم در ابقاء این بدعت عظمی پافشاری دارند که حتی بخواسته یکی از شهریاران شیعه که میخواست در کعبه مقدسه رکنی هم برای شیعه بوجود آورد ترتیب اثری ندادند.

نادرشاه پس از پیشنهاد مزبور متعهد شد هرگاه رکن پنجمی هم بعنوان شیعه در بیت الله تاسیس شود لعن خلفا را که در میان شیعه رواج داد از بین ببرد و پادشاهان

آنان زیر بار نرفتند در نتیجه شیعه هم دست از سلوک خود برنداشت .
نکته قابل توجه پیش از آنکه سنیان برای خود ارکان اربعه تشکیل دهند و تحت نظر چهار عالم منتسب بیکی از چهار مذهب امور خود را اداره کنند از علمائیکه از طرف هرون و مامون رشید تعیین شده بودند پیروی میکردند و فتاوا و احکام قاضی ابو یوسف و یحیی بن اکثم شامی و مجتهدان دیگر را که مطابق با رای ائمه اربعه دستور میدادند و از جانب رشید تعیین شده بودند بکار می بستند .

آری در روزگار صلاح الدین ایوبی که مصر تحت تصرف او بود در آنجا بغیر از مذهب شافعی و مالک انس مذهب دیگری رسمیت نداشت .

و پیش از هرون الرشید مردم از زهری و ثوری و معمر بن راشد کوفی که برای بدست آوردن فقه و حدیث بسیر آنان میپرداختند تقلید و پیروی میکردند و آنها هم اساس پیروی آنان را بر پایه اختراعات خود که در کتب و تصانیف ایراد کرده بودند استوار میداشتند .

و پیش از نامبردگان از فقهاء شهرهای دیگر استمداد میطلبیدند از قبیل ابن ابی علی کوفی و ابن جریح و اوزاعی شامی و دیگران از تابعین تابعین اصحاب .

از بعضی کتب تواریخ عامه استفاده میشود مردم کوفه در روزگار حضرت صادق ع مطابق با فتوای بوحنفیه و سفیان ثوری و مرد دیگر رفتار میکردند و مردم مکه بفتوای ابن جریح و مردم مدینه مطابق با فتوای مالک و مرد دیگری عمل میکردند و مردم بصره مطابق با دستور عثمان و سواده و امثال آنها رفتار میکردند و مردم شام از اوزاعی و ولید و مردم مصر از لیت بن سعید و مردم خراسان از عبدالله مبارک استفاده مینمودند .
و مسلما اضافه بر نامبردگان دیگران هم دارای فتوا بودند لیکن گفته اینها مورد توجه واقع نشد .

بالاخره تا سنه ۳۶۵ هجری وضع سیئات بدان پایه برقرار بود و در آن سال مقرر گردید مطابق با فتوای ائمه اربعه عمل کنند .

از اشعار ظریفی که مشتمل بر نامهای ائمه اربعه است و ضمنا هم اشاره به طریقه اشاعره و معتزله دارد سه شعر ذیل است که صاحب کشکول ایراد نموده :

قلت و قد لج فی معاتبی
 خدک والاشعری حنفی
 حسنک ما زال شافعی ابدا
 و ظن ان الملال من قبلی
 و کان من احمدالمذاهب لی
 یا مالکی کیف صرت معتزلی

در آن هنگام که مرا مورد مؤاخذه قرار داده بود و خیال میکرد ناراحتی از ناحیه من است به اطلاع رسانیده که بجان اشعری سوگند، رخ زیبای تو مرا به مذاهب حنفیه دعوت میکند و حال آنکه من در تمام رویه‌ها از احمد حنبل پیروی میکنم و معتقدم چهره زیبا و حسن دل‌آرای تو همواره از من شفاعت خواهد کرد بنا براین ای کسیکه مالک بالاختیار من هستی چرا از من کناره گرفته‌ای؟

در کتاب وفیات الاعیان در پایان ترجمهٔ احمد حنبل مینویسد: پسر حنبل دو فرزند دانشمند بنام صالح و عبدالله داشت.

صالح زود درگذشت و عبدالله تا سال ۲۹۰ هجری باقی بود و پسر حنبل کنیهٔ خود را به اعتبار او ابو عبدالله تعیین کرده.

مؤلف گوید: کنیهٔ عبدالله ابو عبدالرحمن بود و کتاب مسندی دارد که از پدرش و دیگر از بزرگان روایت میکند و در عمدهٔ ابن بطریق حلی و امثال او بسیار از آن کتاب نقل شده.

و از یکی از مدارک استفاده میشود صالح تا موقع درگذشت قضاوت اصفهان را به عهده داشت.

و از جمله مطالبی که حاکی از کمی تعصب صالح است حکایت ذیلست.

و این حکایت را صاحب صواعق محرقه نقل کرده و او خود بی‌نهایت ابراز دشمنی و عداوت با خاندان عصمت مینمود و یزید را مسلمان میدانست.

وی پس از آنکه عدم کفر یزید را بر کفرش ترجیح داده و متعرض است شایستگی لعن ندارد به اصل اسلام او تمسک جسته و اظهار داشته تا موقعیکه خلاف اصل ثابت نشود و دلیلی موجبات خروج او را از ربهٔ اسلام باثبات نرساند ما نمیتوانیم از اصل اسلام دست برداریم و یزید را کافر بدانیم.

گذشته از این برای ما معلوم نیست او بحالت کفر از دنیا رفته باشد هر چند به

صورت ظاہر کافر بودہ . زیرا ممکن است در آنموقع کہ از دنیا میرفتہ لطف خدا از وی دستگیری نمودہ و با دین اسلام مردہ باشد .

علاوہ بر این بزرگان متعرض اند لعن فاسق مسلمان کہ علنا مرتکب فسق شود جایز نیست و یزید ہم یکی از چنین فساقی بودہ .

و اگر بگوئیم یزید پیروان خود را بشہادت حضرت سیدالشہداء دعوت کرد و فرمان داد تا خاندان او را با سیری آورند از آن نظر نبودہ کہ قتل امام حسین (ع) را حلال می شمردہ .

بالانرا از این میگوئیم یزید مخصوصا بچنین امر فجیعی فرمان داد و برای آن تاویلی ہر چند ہم تاویل باطلی باشد ترتیب میدہیم وبالاخرہ باز ہم قتل حسین (ع) موجبات فسق او را فراہم می آورد نہ آنکہ کفر او را ثابت کند .

براستی باید گفت خدا دہان ابن حجر صاحب صواعق را پر از آتش کند چگونه باامثال عبارات مزخرف پوشالی فوق قدم آلودہ اش را بر فراز دین مقدس اسلام گذاردہ و از پیمبر بزرگوار آن ہیچگونہ شرم و حیائی نمیکند و مقام مقدس فرزندش را تا آن اندازہ ناچیز قلمداد میکند کہ مانند یزید قاتل نابکارش را با جملات واہی خود مسلمان میدانند .

ابن حجر پس از عبارات نامناسب خود از ابن جوزی نقل کردہ کہ او از قاضی ابویعلی فرا روایت کردہ کہ از کتاب خود موسوم بہ المعتمد فی الاصول باسناد خود از صالح بن احمد بن حنبل نقل کردہ نامبردہ گفتہ بہ پدرم گفتم عدہ معتقداند ما یزید را دوست میداریم .

ابن حنبل گفت حرف بسیار نابجا و نسبت ناروایی است مگر ممکن است کسیکہ بہ یکنائی خداایمان داشتہ باشد یزید را دوست بدارد و چگونه کسیکہ خدا او را در قرآن مجید لعنت کردہ لعنت ننماید .

پرسیدم خدایمتعال در کدام آیہ یزید را مورد لعن قرار دادہ ؟ گفت در این آیہ فہل عسیتم ان تولیتم ان تفسدوا فی الارض و تقطعوا ارحامکم اولئک الذین لعنہم اللہ فاصمہم و اعمی ابصارہم آیا آرزومندید آنها کہ در روی زمین افساد کردہ و پیوندان

شما را از یکدیگر گسیخته‌اند دوست بدارید و اینچنین مردمی را خدایمتعال مورد لعنت خود قرار داده و گوشه‌اشان را کر و دیدگان‌شانرا کور نموده . آیا فسادى بالاتر از قتل تصور میشود؟

در روایت دیگر در پاسخ پسرش اظهار داشت چگویم دربارهٔ مردیکه خدا او را در کتاب کریمش مورد لعنت قرار داده سپس اینحدیث را یادآور شد کسیکه مردم مدینه را بیمناک سازد خدا او را بیمناک خواهد ساخت و لعنت خدا و فرشتگان و همهٔ مردم بر او باد و افزود بدیهی است یزید با لشکریان خود به مدینه تاخت آورد و مردم آنرا بیمناک ساخت .

مؤلف گوید حدیث مزبور را مسلم در صحیح خود روایت کرده .

باری لشکریان یزید موقعیکه وارد مدینه شدند مردم آنرا از دم تیغهای خون‌آشام خود گذرانیدند و فساد عظیمی ببار آوردند و زنان و کودکان را با سیری گرفتند و شهر مدینه در اباحهٔ خود قرار داده تا هرگونه عملی بخواهند انجام دهند در نتیجه پرده عفت سبب دختر بکر دریده شد و هفتصد نفر از صحابهٔ پیغمبر و قرآن‌خوانان اسلامی به قتل رسیدند و تا چند روز مدینه برای لشکریان یزید و آنها که در انتظار چنین فرصتی بودند قرار گرفت در نتیجه نماز جماعت تعطیل گردید و تا چند روز هیچکسی حق ورود بمسجد پیغمبر را نداشت در آنموقع بود که سگ و گرگ بمسجد رسولخدا (ص) راه یافتند و بر منبر پیغمبر بول کردند در چنین وقتی مردم بیاد سخن پیغمبر افتادند که از چنین روزی اطلاع داده بود .

آری غرض اصلی امیر مدینه و استاندار آنجا آن بود که مردم مدینه باید به نفع یزید با وی بیعت کنند و حاضران شهر بردگان اویند اگر بخواهد آنها را بفروشد و اگر بخواهد آزاد کند .

برخی اظهار داشتند ما حاضریم مطابق با کتاب خدا و سنت رسول او بیعت کنیم وی از شنیدن کتاب خدا و سنت رسولخدا (ص) ناراحت شد و دستور داد گردن او را زدند . مؤلف پس از نقل غارت مدینه و فضاحت پیروان یزید مینویسد : از جمله حکایاتی که مناسب است ذیلا ایراد کنیم نقل سید جزائری است .

وی در کتاب مقامات خود از ابن ابی الحدید معتزلی بغدادی در شرح نهج البلاغه از یحیی بن سعید ثقه نقل میکند موقعی نزد اسماعیل بن علی حنبلی فقیه حنابله و رئیس دانشمندان بغداد حضور داشتم یکی از حنبلیهای مقیم کوفه بر او وارد شدند، اظهار داشت روز عید غدیر در کنار قبر علی بن ابیطالب حضور داشتم فضایح عجیبی را مشاهده کردم تا بحدیکه متوجه بودم مردم با صدای بلند صحابه پیغمبر را لعنت میکردند.

اسماعیل گفت چه گناهی بالاتر از اینست سوگند بخدا هیچ امری آنرا بر چنین پیش آمدی جری نساخته و دربی با چنین فصاحت گشوده نشده مگر آنکه صاحب آن قبر مداخله صریحی در آن داشته.

آنمرد گفت اگر علی (ع) بر حق بوده پس ما چرا فلان و فلانرا دوست میداریم و اگر باطل بوده پس چرا او را دوست میداریم ناچار باید از او یا از آندو تبری بجوئیم. یحیی گفته در اینموقع اسماعیل سخت ناراحت شده با عجله از جا برخاست و خود را به بدی یاد کرده گفت خدا لعنت کند مرا که اگر پاسخ اینمسئله را میدانم و با همانحال باندرون خود وارد شد.

فانظر الی آثار رحمةالله کیف یحیی الارض بعد موتها ان ذلک لمحیی الموتی و هو علی کلشیء قدیر. آری به آثار رحمت خدا که نعمت ولایت حضرت شاه ولایت باشد با دیده دقت بین و عبرت آمیز کاملاً متوجه باش و ببین چگونه سرزمین ولایت به درود دوستان که برگلهای خوشرنگ و نگار آن میپاشند سرسبز میدارد و به تیشه لعن بردشمنان خار و خاشاک آنرا از بیخ و بن بر میکند آری خداست که ستمدیدگان را پس از چندی ناراحتی از دست کافران نجات میدهد و او بر همه چیز تواناست.

(۴۹) ابوالحسن احمد - فرزند یحیی فرزند اسحق راوندی. دانشمندی فاضل و متکلمی ماهرو حکیمی حادق بود در کتب تراجم و سایر تالیفات ویرا بعنوان ابن راوندی میشناسد. ابن راوندی از اقران خود برتر و مشهور عصر خویش بوده و مقاله در علم کلام از وی باقی است و در این رشته از نامداران زمان خود بوده.

ابن خنکان میویسد: ابن راوندی قریب به صدوچهارده کتاب داشته از جمله

کتاب نصیحة المعتزله، کتاب التاج، کتاب الزمرد، کتاب القضیب و امثال اینها
ابن راوندی با گروهی از دانشمندان کلام مناظرات و گفتگوئیهای داشته و به آراء
مخصوصی که مختصر بفرده بود اعتقاد میورزید، متکلمان آنها را در تالیفات خود ایراد
نموده‌اند.

ابن راوندی از نظر جمهور علماء بزندقه والحاد شهرت داشته و ابداع نص جلی
بر امامت علی (ع) و اختلاف آنرا بوی نسبت داده‌اند.

ابن شهر آشوب در کتاب معالمش نوشته ابن راوندی بلاشک مطعون و مطرود است.
سید مرتضی در کتاب الشافی که در امامت تالیف کرده بمناسبتی مینویسد: ابن
راوندی بر اثر مخالفتی که با معتزله داشت کتبی را تالیف کرد و مطالبی را در آنها
ایراد نمود که ظاهراً موجبات تشنیع و تکفیر او را بوجود میآوردند هر چند خود او در
حقیقت بدانها ایمان نداشت و از توجه بداسها خودداری میکرد و از آنطرف کتب متقن
دیگری از قبیل الامامه والعروس که حاکی از صحت عقیده و تشیع او میباشد تالیف کرده.
از شیخ حسن طبرسی صاحب کتاب کامل بهائی نقلشده نامبرده در کتاب اسرار
الائمة بمناسبتی مینویسد اگر معترض بگوید: روایاتی را که گروه شیعه درباره علی (ع)
و خاندان او ایراد میکنند منحصر بروایاتی است که ابن راوندی ب فکر خود ساخته و
پرداخته و صحت هیچیک از آنها مسلم نخواهد بود.

پاسخ خواهیم داد شیخ منتجب الدین ابوالفتوح در کتاب سکت الفصول خود
مینویسد: ابن راوندی اصلاً یهودی بود سپس اسلام اختیار کرد و عباس بن عبدالمطلب
را امام پس از پیغمبر میدانست.

بنابراین کسیکه مانند عباسی را خلیفه رسول خدا (ص) بداند چگونه ممکن است
به پشتیبانی از امامیه احادیثی را به نفع آنان جعل کند و در دست اختیار همگان
بگذارد.

و اگر قرار باشد مطالبی را بعنوان افترا نسبت بعلی و اولاد آنحضرت بدهند از
همه شایسته تر ائمه اربعه اهل سنت و امثال ایشانند زیرا انتساب افتراءات بنامبرده بد
نفع آنهاست و نسبت به ابن راوندی بزیان اوست.

از ابن جوزی نقل شده زندیقهای اسلامی سه نفرند ابن راوندی، ابو حیان توحیدی، ابوالعلاء معری .

در وفیات الاعیان مینویسد: ابن راوندی سال ۲۴۵ در رجبه مالک بن طوق ثعلبی و یا بقول دیگری در بغداد در سن چهل سالگی وفات یافت .

مترجم گوید: ریحانة الادب پنجم از کشف الظنون نقل کرده مؤلف آن ذیل نام کتاب التاج نوشته ابن راوندی سال ۳۰۱ وفات یافته .

و در کتاب جامع الشواهد این سه شعر را از وی نام میبرد .

سبحان من وضع الاشياء موضعها و فرق العز والاذلال تفریقاً
کم عاقل عاقل اعیت مذاهبه و جاهل جاهل تلقاه مرزوقاً
هذا الذی ترک الاوهام حائرة و صیرالعالم التحریر زندیقاً
خدائی منزّه است که همه چیز را در محل خود بوجود آورده و عزت و ذلت را از

یکدیگر جدا ساخته بسیاری از مردم خردمنداند که نداشتن وسائل راحتی آنها را بیچاره ساخته و بسیاری از مردم نادانند که همه گونه موجبات آسایش را بدست آورده اند این پیش آمد گمانها را سرگردان و دانشمند را بیدین گردانیده .

ابن ندیم در الفهرست مینویسد: ابوالحسین احمد راوندی از مردم مرو بود و در علم مناظره بی بدیل بود و هیچیک از دانشمندان در علم کلام بی پایه دقت و حذاقت او نمی رسیدند .

ابن راوندی در آغاز کار بزرگی نیکو سیرت و صحیح الرویه و بسیار شرمنده بود فاصله نشد بجهاتی که برخلاف انتظارش بود از پوست خصال پسندیده منسلخ و خارج گردید و بطریقهاییکه مناسب با وضع او نبود درآمد .

گروهی متعرض اند نامبرده در هنگام مرگ توبه کرد و جدا اظهار پشیمانی نمود و اعتراف کرد علت آنکه دست بدانکارهای برخلاف زده بود بمناسبت آن بوده که از دوستانش بسیار جفا دیده تا حدیکه آنها ویرا از حضور بمحافل و مجالسشان ممانعت میکردند .

بیشتر آثار وی مطالب کفر آمیزی است که آنها را بخاطر ابو عیسی بن لاوی یهودی

اهوازی گرد آورده و در خانه او هم وفات یافته .

از آثار اوست الاحتجاج در این کتاب علیه پیمبران الهی برخاسته و موضوع رسالت را باطل میداند ، اخیرا خود بر این کتاب و همچنین خیاط بر آن نقضی نوشته‌اند نعت‌الحکمه در این کتاب تکلیف خدا نسبت به خلق از امر و نهی تعیین نموده ، کتاب طعن بر نظم قرآن و خود اخیرا بر آن نقضی نوشته و همچنین خیاط و ابو علی جبائی بر آن نقضی نوشته‌اند ، کتاب‌الفرند در طعن بر رسول خدا (ص) ، کتاب المرجان در اختلاف اهل اسلام که خود بر آن نقضی نوشته .

و از آثار صالحه اوست الاسماء والاحکام ، الابتداء والاعاده ، الامامه خلق القرآن البقاء والفناء ، لاشیء الاموجود و امثال اینها از کتب بسیار دیگری که بقلم صلاح و فساد او نگارش یافته .

از او حکایت کرده‌اند موقعی به پیرمردی گذشت که قرآن در دست گرفته این آیه را میخواند ولله میزاب السموات والارض ناودان آسمانها و زمین در اختیار خداست .

ابن راوندی پرسید مقصود از میزاب چیست ؟

پاسخ داد همین ناودانی که باران از آن جاری میشود .

ابن راوندی گفت آری هرگاه قرار باشد قرآن کریم در دست تصحیف قرار گیرد باید مانند تو آدمی آنرا تلاوت نماید آنگاه گفت حقیقت آیه چنین است ولله میراث السموات والارض .

پیرمرد تصدیق کرد و از خدا طلب آمرزش نمود و اظهار داشت مدت چهل سال است این آیه را بهمان طور میخوانم و اتفاقا در قرآنی که من اکنون در دست دارم میزاب ضبط شده نه میراث .

مؤلف گوید : وفيات الاعیان مینویسد نامبرده منتسب به راوند یکی از دیهات کاشان از نواحی اصفهانست نه آنکه مربوط بکاشان شهرستان مجاور قم باشد .
و هم بمناسبتی نوشته فاشان نام دهکده‌ایست از هرات که آنرا باشان هم میگویند بنابراین باید باشان فاشان قاشان قاسان را با قرائنی که همراه دارند از یکدیگر امتیاز داد .

از ریاض استفاده میشود که صاحب کامل بهائی کتابی در معجزات ائمه بوی نسبت داده.

باید گفت بطوریکه قرائن حکایت میکنند کتاب مزبور بایستی از راوندی دیگری باشد. و در جای دیگر نوشته بگمانم آنستکه سید مرتضی در کتاب الشافی وی را شیعه و صحیح العقیده میدانند.

(۵۰) ابوعبدالله احمد بن ابراهیم بن اسماعیل بن داود بن حمدون کاتب

ندیم .

بعضی از مورخان (۱) اظهار داشته یاقوت متعرض است ابوجعفر علوی در کتاب مصنفی الامامیه از نام برده یاد کرده و مینویسد او بزرگ لغویها و موجه در میان آنان بود و ابوالعباس ثعلب پیش از آنکه بدرس ابن اعرابی راه پیدا کند از محضراو استفاده میکرده.

آثاری دارد از جمله اسماء الجبال والمیاه والاودیه، کتاب شعر العجیر السلولی کتاب شعر ثابت بن قطنه .

نامبرده از مخصوصان و ندیمان متوکل بود.

مؤلف گوید: آری شیخ طوسی نامبرده را در الفهرست خود متعرض شده و افزوده نامبرده از نزدیکان حضرت ابومحمد حسن بن علی العسگری و پیش از ایشان هم از مخصوصان حضرت ابوالحسن بود و از آنحضرت مسائل و اخباری را روایت میکند و کتبی تالیف کرده از جمله اسماء الجبال والمیاه والاودیه، کتاب بنی مره بن عوف، کتاب بنی النمیر بن قاسط کتاب بنی عقیل، کتاب بنی عبدالله بن عطفان، کتاب طی العجیر الشکوی و صنعته و شعر ثابت بن قطنه و صنعته.

در رجال نجاشی مانند فهرست شیخ از وی نام میبرد با این تفاوت که متعرض نیست از امام (ع) مسائل و اخباری شنیده باشد و در اینجا بجای بنی النمیر بن قاسط

(۱) مقصود سیوطی است که مضامین فوق را در بغیه نقل کرده و ثابت را بدون

کلمه این نام میبرد چنانچه شعر العجیر بدون لفظ طی آورده .

نمر بن قاسط و بجای شکوی (۱) سلولی بادولام ضبط نموده و کتاب بنی کلیب بن یربوع و اشعار بنی مره بن همام و نوادر الاعراب را از آثار وی نام میبرد .
و در رجال شیخ ذیل اصحاب حضرت امام عسگری (ع) از وی نام میبرد و او را بعنوان کاتب ندیم میستاید .

مترجم گوید: علامه بحرالعلوم در فوائد الرجالیه در دو موضع از نامبرده اسم برده یکی بمناسبت افرادی که شیخ در فهرست خود از کتب آنها نام میبرد لیکن معلوم نمیکند سندشان بکدام راوی میرسد یا از چه شخصی روایت میکنند .

دیگر ذیل اصحاب جرح و تعدیل از وی نام میبرد و از کتاب نقدالرجال مطالبی را که از شیخ نقل کرده و مؤلف در این کتاب آورده ذکر نموده پس از آن افزوده .
نقدالرجال مینویسد محمد بن اسحق الندیم صاحب کتابی بوده و بطوریکه از آخر فهرست شیخ ذیل ترجمه ابو عبدالله الحسنی و همچنین ذیل ترجمه ابوالحسین معمر استفاده میشود بدینمعنی اشاره کرده و او بابن الندیم مشهور است .

مترجم گوید از بیان بحرالعلوم استفاده میشود ابو عبدالله ندیم همان محمد بن اسحق ندیم صاحب فهرست معروفست .

و حال آنکه چنین نیست و شیخ هم اظهار نداشته ابو عبدالله ندیم همان ابن ندیم معروفست .

بلکه در پایان فهرست بخش معروفین بکنیه مینویسد: ابوالحسین کوفی معمر کتبی داشته از جمله قربالاسناد اوست که ابن الندیم آنرا ذکر کرده و بمناسبت ابو عبدالله الحسنی مینویسد نامبرده کتبی داشته که آنها را ابن الندیم یادآور شده .
باری بطوریکه رجال شیعه متعرضند ابو عبدالله ندیم از بزرگان شیعه است و مناسب بود نام او را در بخش اول اینکتاب که خاص برای اعلام شیعه است ذکر کند لیکن ممکن است بجہاتی که ذیلا یادآور میشویم تشیع وی ثابت نباشد .

(۱) ممکن است نسخهایکه در اختیار مؤلف بوده شکوی ضبط شده و الانسخه منطبعه نجف اشرف سلولی یا دولام طبع شده .

مرحوم شیخ محمد طہ در اتقان المقال در بخش ثقات از او نام میبرد و مابقی ترجمہاش را به بخش حسان حوالہ میدہد .

در آنجا عبارات شیخ را نقل کرده و در آخر کلمہء فتامل افزوده :
علامہ حلی در بخش اول خلاصہ کہ خاص موثقان از روات است از نامبرده اسم میبرد .

ماحوزی بوی ایراد میکند کہ خصوصیت با حضرت عسگری و حضرت ابوالحسن (ع) ایجاب نمیکند نامبرده را در ردیف ثقات قرار داد و ہم موجب تعدیل وی نمیشود :
دیگری گفتہء ماحوزی را مردود دانستہ اظهار میدارد ہمین اندازہ کہ علامہ نامبرده را در ردیف ثقات قرار دادہ دلیل بر آنستکہ قرائنی حاکی از وثاقت ابوعبدالله ندیم برای وی ثابت بودہ .

صاحب قاموس الرجال اظهار میدارد اعتراض بر علامہ ورد اعتراض ہر دو ناجاست زیرا علامہ در خلاصہ از وی مدحتگری بسیاری ننمودہ و بہ اندک ستایشی اکتفا نمودہ چنانچہ ذیل ابراہیم ثقفی کہ ویرا در بخش اول ایراد نمودہ بہمین اندازہ اکتفا نمودہ کہ وی از آئین زیدیه برویہء امامیہ انتقال پیدا کرد و ہمچنین دربارہء ابراہیم بن داہ مینویسد نامبرده در فقہ و ادب و کلام و سرایندگی از وجوہ اصحاب بصرہ بود .

لیکن انصاف آنست کہ اختصاص بعسگریین بالاتر از مدح مزبور است و بی مناسبتی رد قول علامہ از آن نظر است کہ مدرک وی در نقل افراد در بخش اول یا دوم همان است کہ خود او در آغاز ہر دو بخش متذکر شدہ بنا براین اگر مدرک اظہاریہ او وافی بمراد باشد موضوع حق است والا باید دربارہء آن تحقیق بیشتری بعمل آورد در نتیجہ چہ قرینہء ممکن است دلیل بر وثاقت او باشد .

علامہء مامقانی رہ در رجال خود مینویسد : اختصاصیکہ ابو عبدالله بن عسگریین علیہما السلام داشتہ دلیل بر آنستکہ ندیم بودن وی برای متوکل بہ اذن آن دو بزرگوار بودہ و بمناسبتی است کہ خود آنها در نظر داشتند و از اینجا میفہمیم وی آنچنان ندیمی بودہ کہ شب ہنگام برای آسایش فکری متوکل حکایاتی برای او نقل میکردہ و ہمنشین شراب و کیاب او نبودہ تا موجبات فسق او را بوجود آورد .

قاموس الرجال در پاسخ اظهاریه وی مینویسد: نخست برما مقانی لازم بود مدارک صحیحی برای ندیمی وی از جهت ابو عبدالله بدست دهد پس از آن از عمل وی پوزش بخواهد. اگر ادعا کند ما این موضوع را از خارج استفاده کردیم بدیهی است اینچنین پاسخی برخلاف محاوره است و اگر مستند او اظهاریه شیخ و نجاشی است که وی را به عنوان کاتب و ندیم معرفی نموده‌اند، معلوم نمیکند ندیم متوکل بوده باشد بلکه آنها چنین اظهاری نداشته بلکه اعتقاد حموی و سیوطی است.

بلکه یاقوت حموی پس از اشاره بدانچه شیخ طوسی دربارهٔ وی نوشته اظهار میدارد شایستی گفته ابو عبدالله از مخصوصان و ندما متوکل بود اخیرا متوکل نسبت به وی بدبین شد بطوریکه گوش او را برید و او را از بغداد تبعید کرد و علت تبعید وی آن بود که: فتح بن خاقان فریفته شلمهیک خادم متوکل شد و باندازهٔ عشق بوی زیاد شد که خود متوکل هم اطلاع پیدا کرد و ابو عبدالله میان عاشق و معشوق میانجیگری میپرداخت و موجبات ارتباط را هر چه بیشتر فراهم میساخت.

طرز عمل ابو عبدالله بگوش متوکل رسید وی را طلبیده اظهار داشت من ترا برای ندیمی خویش اختیار کردم نه از جهت اینکه برای بردگان من قوادی نمائی. ابو عبدالله منکر شده و سوگند یاد کرد و چون حنت قسم کرد و سوگند خود را شکست زنان آزاد خود را طلاق داد و بردگانش را آزاد کرد و سی سال بر خود حج بیت الله را واجب نمود بهمین مناسبت هر سال به حج بیت الله مشرف میشد.

اکنون اگر روایت شایستی صحیح باشد باید ابو عبدالله را قدح کرد نه مدح.

صاحب قاموس پس از این نوشته شیخ طوسی و نجاشی، حمدون را نام حد حدش یاد کرده‌اند.

و یاقوت در معجم الادبا مینویسد پدر ابو عبدالله ابراهیم بوده و حال می‌گم لقب ابراهیم حمدون بوده سمت ندیمی معتصم والوانق را عهده داسد.

و هرگاه گمان وی درست باشد باید در نام و نسب او نوشت احمد بن ابراهیم ملقب به حمدون ابن اسماعیل.

(۵۱) ابو عبدالله احمد - فرزند عمران فرزند سلامه الهانی نحوی ملقب به

اخفش اول شیخ اہل لغت و دانشمند فن ادب بوده .
 صاحب بغیة الوعایة گوید : دانشمندان فن نحو کہ بلقب اخفش شهرت داشته‌اند
 (خورد چشم یا ضعیف البصر یا کسیکہ در تاریکی بہتر ببیند) یازده نفراند و ما نام
 آنها را در خاتمه کتاب ایراد خواهیم کرد .
 نام برده از میان آنها نخستین دانشمندی است کہ بدین لقب شهرت یافته
 لیکن باید دانست مشارالیه از سه نفر اخفش مشہور نمیباشد .
 یاقوت گفته اخفش دانشمندی نحوی و لغوی و اصلاً از مردم شام بوده و در عراق
 بفن ادب پرداختہ و بمصر رفتہ مورد توجہ اسحق بن عبدالقدوس قرار گرفتہ و از طرف
 او بطبریہ رفتہ و فن ادب را بفرزند او فرا میدادہ .
 اخفش اشعار بسیاری در ستایش خاندان پیمبر سرودہ . (۱)
 ذہبی گفته اخفش از وکیع و زید بن حباب روایت میکرده و کتاب غریب الموطا
 از آثار اوست .

ابن حبان ، نامبرده را در ردیف ثقات نام میبرد .
 اخفش پیش از سال ۲۴۰ ہجری وفات یافته .
 صاحب بغیہ پس از نقل مضامین فوق در خاتمه آن کتاب مینویسد : دانشمندان
 اخفش نام یازده نفراند مشہورترین آنها :
 ۱ - اخفش : نامش عبدالحمید و فرزند عبدالمجید ہجری ثعلبی نحوی است
 این دانشمند استاد سیویہ و کسائی و یونس و ابو عبیدہ و خود شاگرد ابو عمرو بن
 علاو دانشمندان ہم طراز با او بودہ .

(۱) دو شعر ذیل را از آثار نظمی او دربارہٴ اہلبیت پیمبر اکرم (ص) نقل کردہ‌اند
 ان بنی فاطمہ المیمونہ
 الطین الا کرمین الطیبہ
 ربیعنا فی السنۃ الملعونہ
 کلہم کالروضۃ المہتونہ
 مہتونہ باغی است کہ یکساعت در آن باران بارد سیر منقطع شود پس از ساعتی
 باران در آن بارد تا سراپا با طراوت شود .

اخفش پیشوای دانشمندان علم عربی بوده و برای پیش بردن مقاصد ادبی خود با اعراب اصیل ملاقات میکرد و از آنها طریقه درست سخن گفتن و اصطلاحات معموله را فرا میگرفت.

اخفش نخستین دانشمندی است که تفسیر هر شعری را زیر همان شعر مینگاشت و تا پیش از او معمول بود پس از آنکه قصیده با تمام میرسید تفسیر تمامی قصیده را یکجا مینوشته و ضبط میکردند.

۲- اخفش اوسط: سعید بن مسعده مجاشعی کنیه اش ابوالحسن و اخفش مطلق همین دانشمند است که ترجمه او را پس از این بخواست خدا خواهیم نگاشت.

۳- اخفش اصغر: ابوالحسن علی بن سلیمان بن فضل از نحات بغداد بوده و از شاگردان میرد و ثعلب و یزیدی و ابوالعینا بشمار میآید.

آثار او تفسیری بر رساله سیویه، کتاب الحداد، کتاب فی النحو این کتاب را احمد بن جعفر دینوری داماد ثعلب نحوی تهذیب و تنقیح نموده و بنام المهدب نامیده کتاب التثبیه وانجم و امثال اینها.

اخفش عالمی بد اخلاق بود و به سختی هزینه زندگی خود را اداره مینمود تا شعبان سال ۳۱۵ هجری بر اثر شلغم زیادی که خورد وفات یافت.

و علتش آن بود از ابن مقله کاتب معروف درخواست کرد تا از وی در حضور وزیر علی بن عیسی وساطت کند شاید برای او هم مانند دیگران مشاخره تعیین کند متأسفانه بوساطت ابن مقله هیچگونه ترتیب اثری نداد تا وی به بدترین حال درگذشت.

مترجم گوید: صاحب بغیه از مرزیانی نقل کرده اخفش اطلاعات زیادی در روایت اخبار و فن نحو داشت و تصنیفی از خود باقی نگذاشت و شعری تسرود و هرگاه از او از مسائل نحو می پرسیدند بی اندازه ناراحت میشد و بلکه سؤال کننده را متاثر میساخت.

از یاقوت نقل کرده نامبرده کتبی داشته این ندیم در الفهرست متذکر شده از جمله کتاب الانواء والجراد (۱) را نام میبرد.

(۱) ممکن است الحداد که مؤلف در ردیف آثار او نام برده همین الحداد باشد که بدان صورت در نسخه ما مطبوع شده.

ابن الرومی شاعر معروف او را بسیار هجو میکرد. اخفش سال ۲۸۷ وارد مصر شد و از آنجا سال ۳۰۰ بحلب عزیمت نمود و به مرگ فجاه بر اثر شلغم بسیاری که خورد در ماه شعبان سال ۳۱۵ یا ۳۱۶ در سن قریب به هشتاد سالگی درگذشت. مؤلف گوید اخفش صغیر غیر از ابوالحسن علی بن سلیمان یمنی تمیمی نحوی است این دانشمند ملقب به حیده یا حاء مهمله بوده و کتابی بنام کشف المشکل در علم نحو تالیف کرده. (۱)

اشعار ذیل در اوزان صیغه‌های جمع مکسر است که از آثار نظمی اوست :

ثمانیة اوزان جمع المكسر	سئلت عن التکسیر فاعلم بانها
و اربعة اوزان کل مکثر	فاربعة اوزان کل مقلل
و افعلة منها و فعلان فانظر	فعال و افعال و فعل و افعال
و تمثيلها ان كان لم تتصور	و منها فُعول یا اخی و فَعْلَة
و اکیسه حمر لفتیان حمیر	جمال و افراس و اُسد و اکبش
من التغلیبیین الکرام و یشکر	اتانا عشاء فی ربوع لفتیه
فأخیره فاحذف و لاتعسر	و کل خُماسی اذا ما جمعته
به مسلک الجمع الرباعی الموقر	فتجمع قرطعبا قراطع سالکا

از اوزان جمع مکسر درخواست کردی اکنون میگویم آنها هشت وزن اند که چهار وزن از آنها مربوط به جمع قلت است و چهار دیگر مربوط به جمع کثرت اینک اوزان مزبور عبارتند از فعال، افعال، فعل، افعال، افعله فعلان، فُعول، فعلة، و اکنون مثالهای متصور هر یک از اوزان مزبور عبارتند از حمان بکسر حیم جمع جمل بفتح حین، به معنی شتران افراس جمع فرس به معنی اسبان، اسد به ضم همزه و سکون سین جمع اسد یعنی

(۱) سیوطی گوید خود او در وصف کتاب مذکورش میگوید :

صفت للمتادبین مصفا : سمیته بکتاب کشف المشکل : سبق الاوائل مع تاخر عصره
کم آخر ازی بفضل الاول : قدت نیه کل ما قد ارسلوا : لیس المقید کالکلام المرسل
و وفات او را سال ۵۹۹ نکاشته .

شیران اکبش جمع کبش گوسفندان یا قوچها اکیسه جمع کیس کیسههای سرخ رنگ فتیان به کسرفاء جوانان حمیر. فتیہ جمع فتی شبانگاه در آثار مربوط بجوانان تغلب و یشکر با ما ملاقات کرد، هر اسم خماسی را که خواستی جمع ببندی ناچار باید آخر آنرا حذف کنی چنانچه قرطعب بفتح قاف و سکون راء و فتح طاء بمعنی چیز کم یا زیاد را هرگاه جمع ببندیم میگوئیم قراطع و در اینخصوص قاعده جمع رباعی را مراعات میکنیم.

منظورش نه آن بوده که بخواهد جمعهای مکسر را منحصر بهشت وزن مزبور بداند بلکه میخواسته به اوزان مشهور آن اشاره کرده باشد والا اوزان جمع مزبور قریب به پنجاه وزنست چنانچه یاقوت هم متعرض است.

- و بزودی تفصیل حکایت او را با ابن الرومی بخواست خدا خواهیم نگاشت.
- و گاهی فرزند این مرد را که سلیمان بن علی نحوی است اخفش اصغر مینامند.
- ۴ - احمد بن عمران: مترجم قبلی ماست که نخستین اخفش است به اعتبار دیگر.
- ۵ - ابوالعباس احمد بن محمدالموصلی از فقهاء نحوات شافعی مذهب و پنجمین اخفش است. ابن جنی نحوی معروف از شاگردان او بوده و کتابی در تعلیل قرائت‌های هفتگانه تالیف نموده.
- ۶ - ابوالقاسم خلف بن عمر شقری بلنسی نحوی در علم عروض نیز مهارت بسزائی داشت، محمد بن عزیز عزیزی صاحب الغریب از وی روایت میکرده پس از ۴۲۰ هجری وفات یافته.
- ۷ - ابو محمد عبدالله بن محمد نحوی بغدادی از اصمعی روایت میکرده.
- ابن مکتوم همان ترجمه‌ایرا که برای فارسی ایراد کرده متعلق بوی دانسته.
- ۸ - ابوالاصبع عبدالعزیز بن احمد نحوی اندلسی این عبدالبراز او روایت میکند و بطوریکه حمیدی در تاریخ اندلس متعرض است سال ۳۸۹ زنده بوده.
- ۹ - ابوالحسن علی بن محمد مغربی شریف ادریسی، سراینده نحوی و از ادباء عصر خود بوده، کتاب الفصیح را بروایت ابوبکر بن مقسم از ثعلب نرد علی بن عمیره در بصره خوانده و سال ۴۵۲ هجری زنده بوده از اشعار اوست.
- و کان العذار فی حمرة الخد
د علی حسن خدک المنعوت

- صولجان من الزبرجد معطوف علی اکرة من الياقوت
- گوئیا گونه سرخ‌رنگ تو یاد شده از صورت زیبای تست و مانند چوگانی است از زبرجد که برگوئی از یاقوت فرود آمده.
- ۱۰ - ابوالحسن علی بن اسماعیل فاطمی از نحات عصر خود بوده.
- ۱۱ - شیخ ابوعبدالله هرون بن موسی بن شریک از مردم دمشق و از قراء و نحات بوده از محضر عبدالله بن ذکوان و امثال او استفاده کرده و ابوالحسن بن اجزم از شاگردان او بوده.
- ابو عبدالله از ابو مسهر غسانی حدیث میکرده و ابوبکر بن فطیس از او روایت مینموده و خود او از ادبا و فضلا بشمار میآمده و کتب بسیاری در قراءت و عربیت تالیف نموده.
- نامبرده آخرین ادیب اخفش لقب بوده و سال ۲۹۱ یا ۹۲ وفات یافته سیوطی در طبقات النحاه در باب هاء از او یاد میکند.
- مترجم گوید: وی مینویسد: هرون سال ۲۵۱ متولد شده دانشمندی خوش صورت بوده و قراءت اهل شام بوی منتهی میشود و هرگاه او حدیث نکرده بود نحوه قراءت از میان آنها برداشته شده بود.
- مؤلف گوید: از جمله فوائد طبقات النحاه سیوطی آنکه نامبرده در خاتمه همان کتاب پس از نامبردن از یازده نفر ادیب اخفش نام مینویسد: ادبائی که بنام احمر شناخته شده چهار نفرند مشهورترین آنها دو نفر است.
- اعلم دو نفراند مشهورترین آنها یوسف بن سلیمان است.
- بارع دو نفراند.
- ابن ترکان شاه دو نفراند.
- ثعلب دو نفراند.
- ابن حباره دو نفراند.
- ابو حیان دو نفراند.
- ابن درید دو نفراند.

- ابن الدهان چهار نفراند .
- رمانی سه نفراند .
- ابن ابی دوس دو نفراند .
- مولانا زاده دو نفراند .
- سیویه چهار نفراند .
- شلوبین دو نفراند .
- ابن اخت غانم دو نفراند .
- ابن قادم دو نفراند .
- ابن کرمان دو نفراند .
- ابن مرحل دو نفراند .
- نفظویه دو نفراند .

ابن هشام بسیاری هستند مشهورترین آنها هشت نفراند .
 مؤلف گوید از یکی از مدارک استفاده میشود کلمهٔ هشام ، نام دو برابر این عده
 است که نام برده شده‌اند و ما در باب عین بنام آنها اشاره خواهیم کرد .
 ابن یعیش سه نفرند .

و بطور اجمال نام آنها را در خاتمه کتاب نقل کرده و در محل مربوط بهر یک به
 طور تفصیل شرح داده و ما نیز ترجمه هر یک از آنها را مناسب با وضع کتابمان در محل
 خود متذکر خواهیم شد مخصوصاً سعی میکنم مشهورترین و مقدمترین آنها را نام ببریم
 و همچنین بزندگی هر یک از آنها که تالیفات ریادی دارد اشاره نمائیم .

(۵۲) ابو سعید احمد - فرزند خالد صاحب بعینه گفته نامرده از مراتب فن لغت
 کاملاً برخوردار بود . ظاهر بن عبدالله بن ظاهر او را از بغداد خراسان فرستاد . وی
 در نیشابور توقف نمود و در آنجا المعانی والنوادر را بمحصلان فنون ادب آموخت و با
 ابو عمر و شیانی و ابن اعرابی ملاقات کرد و غریب الحدیث مخصوصاً آنحضرت را بدرستی
 نیاموخته بود از ابو عبیده استفاده کرد و فرآورده‌های خود را بعرض عبدالله بن عبدالغفار
 که یکی از ادباء آنروزگار بود رسانید . از قرائن بدست آمد عبدالله از آنچه ابو سعید

آموخته بود اظهار خرسندی نکرد و صحنه نگذارد .
 بهمین مناسبت بوی گفت ای باسعید دست خود در دست من گذار آنگاه اطلاعات
 خود را که در صفحاتی گردآورده بود در دست بوسعید قرار داد و بوی گفت اینک با
 آنچه را در دست اختیار تو در آوردم دیدگان خود را سورمه کن تا هر چه بیشتر بینا
 گردی زیرا بطوریکه از فرآوردهای تو معلوم میشود هنوز آنچنانکه باید بینا نیستی .
 ابوسعید از آنها که پیش از وی بصلاحدید ظاهر وارد نیشابور شده بودند از قبیل
 ابو عمیث و عوسجه مراتب اعراب را نیز فرا گرفت تا سرانجام در فن ادب پیشوائی
 ماهر شد در نتیجه اسم و ابوالهثیم اطمینان فوق العاده بوی پیدا کردند .
 از آثار ابوسعید رد بر ابوعبید در غریب الحدیث والمصنف و کتاب الابیات و
 امثال اینهاست انتہی . (۱)

مؤلف گوید ابو عبیده لغوی با هاء تانیث غیر از ابو عبید لغوی بدون هاء است
 بدیهی است در کتب تفاسیر و ادب از ابو عبیده بسیار نقل شده است .
 ابو عبید از شاگردان ابو عبیده و ابوزید و اصمعی و یزیدی و ابن اعرابی و کسائی
 و فرا و امثال ایشان بوده و نام او قاسم بن سلام است .
 و ابو عبیده نامش معمر بن مثنی تیمی بوده که از یونس و ابو عمر و استفاده کرده .
 و شگفت اینجاست هر دوی آنها کتابی در غریب الحدیث تالیف کرده اند .
 آری ابوعبیده بطوریکه سیوطی گفته نخستین کسی است که غریب الحدیث را تالیف
 نموده . و ما در محل خود بترجمه هر دو اشاره خواهیم کرد .

(۱) سیوطی از ابوسعید نقل کرده اصول شعر را یکی بعد از دیگری بر ابن اعرابی
 عرضه میداشتم و فوائد آنرا در خاطر میسپردم در همان اوقات یکی از شاگردان شعر کمیت
 را بر او عرضه میداشتم و من کاملاً توجه میکردم و نکته‌های لازم بحفظ میسپردم روزی از من پرسید
 چرا ما ننداشته‌ایم دیگران از سرودهای کمیت سخنی بر من عرضه نمیداری اظهار داشتیم فلانکس
 اشعار او را بر شما عرضه داشت و من همه آنها را فرا گرفتم آنگاه مطالب مربوط را بطوریکه
 شنیده بودم بوی عرضه داشتم اس اعرابی از حافظه و استعداد من بشگفت آمد .

(۵۳) ابوجعفر احمد - فرزند عبید بن ناصح بن بلنجر از نحات کوفه و از مردم دیلم و از موالی بنی هاشم بوده و به ابوعصیده شهرت داشته .
صاحب بغیه گفته یاقوت اظهار داشته ابوعصیده از اصمعی و واقدی روایت میکرده و قاسم انباری از وی روایت مینموده .

ابوعصیده ، مراتب ادب را به المعزز فرزند المتوکل فرا میداد .
موقعیکه متوکل خواست المعزز را بولایت عهدی برگمارد ابو عصیده ویرا از مرتبه که در میان شاگردان دیگر داشت پائین آورد و اندکی نهار آنروزش را بتاخیر انداخت و او را بدون جهت کتک زد .

المعزز که از این عمل ناراحت شده بود مراتب را نوشته بعرض پدرش رسانید .
المتوکل ، ابو عصیده را طلبیده پرسید چرا با فرزندم چنین رفتار کردی ؟
ابوعصیده اظهار داشت شنیده‌ام امیر مؤمنان اراده کرده بود تا فرزندش را به مقام ولایت عهدی مفتخر دارد من از جهت تنبیه او را از مرتبه‌ایکه داشت فروتر داشتم تا به اندازه فروتری توجه کند و نتیجه ناراحتی آنرا احساس نماید در موقع خلافت کسی را از مقامی که دارد تنزل ندهد و نهارش را به تاخیر انداختم تا از رنج گرسنگی با خبر شود و هنگامیکه یکی از افراد اظهار گرسنگی کرد مزه آنرا چشیده باشد و بدون جهت او را آزردهم تا از حقیقت ظلم با خبر شود و در هنگام امارت بیزیردستان ستم ننماید .

المتوکل ویرا تحسین کرده و ده‌هزار درهم بوی حائزه داد .
ابن عدی اظهار داشته با آنکه ابوعصیده طبعاً مرد راستگوئی بود در عین حال مطالبی که چندان قابل اعتماد نبود ایراد میکرد .
آثار او عیون الاخبار و الاشعار ، المقصور ، الممدود ، المدکر ، المونس و امال اینها .

ابو عصیده سال ۲۷۳ یا ۲۷۸ وفات یافته .
مؤلف گوید ابوعصیده معلم شیعه مذهبی بود که به اس متوکل دستور داد تا پدرش را بکشد .

زیرا پسر متوکل بوی گفت پدرم از فاطمه زهرا صلوات الله علیها به بدی یاد کرد و آنمعظمه طاهره را، سب کرد اینک از شما درخواست میکنم تا بمن اذن دهید وی را از پای درآورم. ابو عصیده پاسخ داد نظر به آنچه از او اظهار داشتی که بمقام فاطمه زهرا جسارت نموده قتل او هرگاه بدست تو اتفاق افتد مسئولیتی بین خود و خدا نداری لیکن تاثیر قتل آنستکه شش ماه پس از او بیشتر درنگ نخواهی کرد، زیرا کشنده پدر بیش از این عمر نخواهد کرد.

پسر متوکل پاسخ داد من هم بدین عمر اندک قناعت میکنم زیرا یقین دارم مانند چنین ملعونی را بر روی زمین باقی نگذارده‌ام.

بهمین مناسبت شبی پس از قرارداد قبلی که با عده از غلامان گذارده بود باطاق مخصوص پدرش ریختند و او را به بدترین وضعی کشتند.

و تفصیل اینحکایت در تواریخ شیعه و امثال آن آورده شده و ما هم در ترجمه یعقوب بن سکیت انشاءالله به توضیح آن میپردازیم.

مترجم گوید توضیحی که مربوط به ابو عصیده باشد در ذیل ترجمه این سکیت ایراد نموده تنها از قتل ابن سکیت و علت آن که در برابر گفته پوشالی المتوکل اظهار داشت تو و فرزندان پست تر از قنبر غلام علی (ع) هستید مختصری تذکر داده.

سیوطی در تاریخ الخلفاء مرگ المتوکل را بدین شرح مینویسد.

المتوکل نخست فرزندش المنتصر پس از آن المعتر و بعد از آن الموءید را به ولایتعهدی خود انتخاب کرد، فاصله نشد بر اثر علاقه‌ایکه به مادر المعتر داشت وی را به ولایتعهدی رسمی خود بر قرار داشت.

المنتصر که از اینمعنی سخت ناراحت شده بود با پدرش در اینخصوص به مشورت پرداخت و خواست تا بدینوسیله ویرا از چنین تصمیمی که گرفته مصرف سازد لیکن المتوکل بعقیده خود باقی بود.

المنتصر ناچار در مجالس عمومی از پدرش بدگویی میکرد اتفاقا همان اوقات غلامان ترک علیه المتوکل دست بکارهایی میزدند المنتصر از فرصت استفاده کرد شبانه باتفاق پنج نفر از غلامان ترک همچنانکه المتوکل مشغول عیس و نوش بود بوی حمله آورده او و

و وزیرش فتح بن خاقان را کشتند . قتل المتوکل پنجم شوال سال ۴۲۷ هجری اتفاق افتاد .
(۵۴) ابوالعباس احمد - فرزند یحیی بن زید بن سیار از ادباء مشهور و از پیشوایان
بزرگی بوده که اساس ادب بوجود وی استوار گردیده .

وی از مردم بنی شیبان و معروف به ثعلب است (۱) . کتاب الفصیح در نحو از آثار او است
ابن خلکان مورخ مشهور در الوفیات مینویسد ولاء معن بن زائده شیبانی را داشت
و پشتیبان او بود و در نحو و لغت امام کوفیها بشمار میآید .

ثعلب از ابن اعرابی و زبیر بن بکار استفاده کرده و اخفش اصغر و ابوبکر بن انباری
و ابو عمر و زاهد مطرز که معروف به غلام ثعلب بوده و امثال ایشان از وی روایت میکرده .
ثعلب محل وثوق ادباء و دلیل شایسته برای آنان بود .

ثعلب در قوه حافظه و استعداد فوق العاده معروف بوده و همگان او را بصداقت و
درستی میشناختند و در فن عربیت و روایت شعر قدیم مهارت بسزائی داشته مخصوصا
با حوادث سنی که داشته او را در شناخت اسلوب شعر بر پیرمردان این رشته برتری
میدادند .

و بر اثر استعداد خدادادی که داشت هرگاه ابن اعرابی در موضوعی درمانده میشد
و از عهده حل آن بر نمیآمد از وی استمداد میکرد و بگفته اعتماد داشت .
ثعلب گفته سال ۲۱۶ هجری بفرار گرفتن علوم عربیت پرداخته و آغاز آموختن
در آنسال بود و در هیجده سالگی کتاب حدود فراء را مورد مطالعه قرار دادم و درس
بیست سالگی کلیه مسائل و آراء فراء را از حفظ داشتم .

ابو بکر بن مجاهد مقرر گوید : ثعلب بمن گفت ای ابو بکر قاریان قرآن بر اثر
اشتغال بقرآن رستگار شدند و محدثان بمناسبت توجه بروایت حدیث برستکاری رسانیدند
و فقهاء بر اثر توجه بمسائل فقهی بمقام فلاح نائل آمدند و من هم خود را برید و عمرو

(۱) در وجه تسمیه وی به ثعلب نوشته اند هر سطلبی را که از وی میرسیدند بر
اثر احاطه ای که داشت پاسخ را بهر حیلها یکبار بود ایراد میکرد مانند روباه که هنگام
شکار از هرگونه حیلها یکبار ممکن باشد استفاده میکند و شکار خود را بدست میآورد .

سرگرم کردم ایکاش میدانستم سرانجام آخرتی من با چنین اشتغالی که دارم به کجا منتهی خواهد شد .

ابوبکر گوید پس از آنکہ از وی جدا شدم شب آنروز در خواب حضور رسول خدا (ص) شرفیاب شدم فرمود ابوالعباس ثعلب را از من سلام برسان و بگو تو صاحب دانش بی نہایتی هستی . ابو عمرو زاهد کہ معروف بمطرز بوده اظہار میدارد در مجلس ابوالعباس ثعلب حضور داشتم سائلی مطلبی از او پرسید . گفت نمیدانم ، آنمرد بشگفت آمده گفت چه گونه نمیدانی و حال آنکہ محصلان فنون ادب از اطراف عالم پہلوہای شتران را برای رسیدن بحضور تو ناراحت میسازند و از ہر شہری برای استفادہ از مراتب علمی تو خویش و تبار خود را پشت سر میگذارند و بالاخرہ طی منازل و قطع مراحل میکنند . ابوالعباس پاسخ داد اگر مادر تو باندازہء مجهولات من سرگین چہارپایان را دارا میبود و آنها بہ ارث بتو میرسید مسلما از ثروتمندان بودی .

ثعلب کتاب الفصیح را کہ در عین کوچکی مشتمل بر فوائد بسیاری بود تالیف کرد . ثعلب سال ۲۰۰ ہجری متولد شد و دلیل صحت بر اینموضوع آنکہ می گفت من سال ۲۰۴ ہجری کہ مامون از خراسان میآمد او را دیدہ ام .

مامون در آنموقع از باب الجدید بعزم رصافہ خارج میشد مردم در دو طرف صف کشیدہ بودند و من بہمراہ پدرم در میان صف مردم حضور داشتیم پدرم مامون را بمن معرفی کرد و آنوضع را از آن تاریخ کہ فرزند خردسالی چہار سالہ بودم تا بحال از خاطر بردہ ام . ثعلب در روز شنبہ سیزدہم جمادی الاولی سال ۲۹۱ ہجری در بغداد درگذشت و در مقبرہء باب الشام مدفون شد .

علت مرگ او را چنین نوشته اند روز جمعہ پس از نماز عصر از مسجد جامع بیرون آمد و همان اوقات گوش او کر شدہ بود بحدیکہ با زحمت می شنید اتفاقاً کتابی ہم در دست داشت قرائت میکرد ، اسبی ویرا تنہ زدہ در گودالی افتاد هنگامیکہ او را بیرون آوردند مانند افراد دیوانہ بود پا ہمانحال ویرا بہ منزل بردہ . ثعلب از درد سر سخت مینالید و روز دوم درگذشت .

سیوطی در بعیہ گوید : موقعیکہ ثعلب از دنیا رفت کتبی کہ از وی باقی ماندہ

بود معادل با دو هزار دینار و بیست و یک هزار درهم بود و نیز دکانهایی داشت که به سه هزار دینار تقویم میشد و تمام آنها بدخترش رسید یکی از شعرا در سوک او گفته :
 مات ابن یحیی فماتت دوله الادب و مات احمد انحی العجم والعرب
 فان تولى ابوالعباس مفتقدا فلم يمت ذكره فى الناس والكتب
 پسر یحیی درگذشت و دولت ادب با درگذشت او رو به نیستی گذارد آری احمد
 مرد و عرب و عجم را که از همهشان در نحو استادتر بود سوگوار ساخت باید گفت اگر
 ابوالعباس جهانیرا پشت سرگذارد و بفقدان خود دوستانش را سوگوار نمود لیکن مردم
 از یاد او غفلت نمیکنند و کتابهای بنام او را بعظمت مینگارند .
 آثار او المصون فى النحو ، اختلاف بین النحویین ، معانى القران ، معانى الشعر ،
 القراءات ، التصغیر ، الوقف والابتداء ، الهجا ، الامالی ، غریب القران ، الفصیح .
 برخی کتاب الفصیح را از آثار حسن بن داود رقی و بعضی از یعقوب بن سکیت
 میدانند .

علاوه بر آنها آثار دیگری نیز داشته .

از حکایات طریفه او که نقلشده خود او گفته موقعی بمنزل ریاشی برای فراگرفتن مطالبی
 میرفتم روزی شعر ذیل را بحضور او قرائت کرده .

ما تنقم الحرب العوان منى بازل عامین صغیر السن
 جنگهای پی در پی از من هیچگونه کراهتی ندارند زیرا من مانند شتر لب شکافته
 هستم که وارد سال هشتم یا نهم شده و تازه دندان در آورده باشد .
 از من پرسید بازل را برفع باید خواند یا به نصب ؟ از پرسش وی ناراحت شده
 اظهار داشتم مگر من برای پاسخ چنین سئوالی نرد تو آمده ام نظر من موضوع دیگر و
 غرض استفاده از مطالب عالیتری است . اینک برای اینکه پرسش شما را بدون پاسخ
 نگذارده باشم میگویم مرفوع میخوانیم بجهت استیناف ، منصوف میخوانیم بعنوان حال
 مجرور میخوانیم بمنظور تبعیت .

ریاشی شرمنده شد پاسخی نداد .

گفته است محمد بن عبدالله بن طاهر در نوشتههای خود مثلا الف در هم واحده

با ہاء مینوشت و ہرگاہ نامہء بدست او میرسید کہ کلمہء واحد را بدون ہاء نوشتہ بودند
واحدہ با ہاء تصحیح میکرد و کاتبان او ہم بر اثر ہراسی کہ از وی داشتند نمیتوانستند
نادرست بودن آنرا بوی بفہمانند .

کم کم اینمعنی برای او مسلم شد کہ نویسندگان وی چنین کلمہا ایراناصواب میدانند
روزی بمن گفت میدانی فراء برای چہ جہتی کتاب الہاء را تصنیف کردہ؟ پاسخ دادم
نہ ، گفت کتاب مزبور را برای پدر من عبداللہ و بامر جدم طاہر تصنیف نمودہ ، پاسخ
دادم آری او علاوہ بر کتاب مزبور کتابہای دیگری از قبیل المذکر و الموءنت ہم دارد
گفت در آنہا چہ نوشتہ است و مطالب آنہا چہ قرار است؟ پاسخ دادم از جملہ موضوعاتی
کہ میتوان از آن استفادہ کرد آنستکہ الف در ہم واحد صحیح است و واحدہ نادرست .
محمد از این سخن متنبہ شد و از آن بہ بعد واحد مینوشت .

ابو طیب لغوی گفتہ : ثعلب در فن لغت بہ ابن الاعرابی اعتماد داشت و در علم
نحو از سلمہ بن عاصم پیروی میکرد و کتب ابو زید را از ابن نجدہ روایت مینمود و کتب
ابو عبیدہ را از ابن الاثرم روایت مینمود و کتب اصمعی را از ابونصر و کتب ابو عمرو را
از فرزندش عمرو روایت مینمود .

ثعلب دانشمندی ثقہ و محکم کار و بی نیاز از شہرت طلبی بود و بقناعت زندگی
خود را ادارہ میکرد و با میرد ناسازگار یہائی داشت .
کسی باو گفت میرد ترا بباد ہجو و استہزاء گرفتہ .

پرسید با چہ شعری و بچہ وسیلہء ہجو نمودہ؟ گفت با ایندو شعر :

اقسم بالمبتسم العذب و مشتکی الصب الی الصب

لو اخذ النحو عن الرب ما زادہ الا عمی القلب

و تا آن پایہ ویرا ہجو کردہ کہ علم نحو برای ثعلب بجز از تاریک دلی نتیجہء

دیگری نخواہد دا ہر چند ہم آنرا الہام از طرف خدا بدانیم .

ثعلب پس از شنیدن دو شعر فوق اظہار داشت از کسی شنیدہام کہ او از ابو عمرو

علا چنین نقل کرد :

فصت عنہ النفس والعرض

یشتمنی عند بنی مسمع

و لم اجبه لاحتقاری به من ذایعض الکلب ان عضا (۱)
 در نزد بنی مسمع کسی از من نکوهش کرد که اگر قرار شود دندان کینه تیز نماید
 سگ را هم دندان میگیرد و من بجهت پستی و ناچیزی او هیچگونه پاسخی باو ندادم و
 از اینراه خود و آبرویم را نگهداری کردم .
 از اساتید ثعلب که وی افتخار حضور آنها را داشته .

احمد بن ابراهیم که قبلا نامبرده شد و محمد بن احمد بن کیسان نحوی و محمد
 بن سلام جمحی و علی بن معیره الاثرم و سلمه بن عاصم و عبیدالله بن عمر القواریری (۱)
 و امثال ایشان .

ثعلب فن قرائت را از سلمه بن عاصم از ابو الحارث از کسائی و همچنین از فراء

(۱) ظاهرا بایستی مصراع اخیر من ذا مصراع یشتمنی باشد و مصراع فصنت مربوط
 به ولم اجبه هر چند در بغیه الوعاه مانند مؤلف ایراد کرده .
 (۲) ذهبی در تذکره الحفاظ مینویسد ابو سعید عبیدالله قواریری از بزرگان
 پیشوایان حدیث و قرائت بود و در روزگاری که در بغداد میزیسته کسی از جهت فن حدیث
 پیاپی او نمیرسید ثعلب گوید صد هزار حدیث از وی شنیده ام قواریری سال ۲۳۵ وفات یافت
 ذهبی ذیل احوال وی این حدیث را بسند خود از وی از جابر بن سمره از رسول خدا (ص) نقل
 کرده فرموده موقعیکه قیصر هلاک شد قیصری پس از او نخواهد بود و موقعیکه کسری هلاک
 شود کسرائی پس از او نخواهد بود ، سوگند بخدا ئیکه جانم در دست اوست گنجینه های
 آنها را در راه خدا تقسیم میکنند و در ذیل احوال ثعلب مینویسد نامبرده علامه محدث
 و شیخ لغت و عربیت بوده سال ۲۰۰ هجری متولد شد و از شانزده سالگی شروع بتحصیل
 علم نموده تا بزرگی بی نظیر شد و بمناسبت اینکه صد هزار حدیث از قواریری روایت کرده
 و استماع نموده ما نام او را در ردیف حفاظ و محدثان یاد کردیم ثعلب بزرگی متدین و
 نیکوکار و خوش حافظه بود و از سال ۲۲۵ هجری یعنی سن ۲۵ سالگی او اهل علم از
 اطراف بمدرس او حضور می یافتند و از مراتب علمی او استفاده میکردند و در جمادی الاولی
 سال ۲۹۱ هجری وفات یافت .

روایت میکرده و در اینخصوص کتاب ارزنده^۶ گرد آورده .
و بطوریکه از دانی در طبقات القراء نقل شده ابن مجاهد و ابن الانباری و امثال
ایشان فن قرائت را از وی روایت می نموده اند .
پیش از این گفتیم اخفش اصغر از ثعلب استفاده میکرده اکنون میگوئیم منظور ما از
نامبرده علی بن سلیمان بغدادی است که از شاگردان معروف او بوده نه شیخ ابوالعباس
احمد بن محمد موصلی نحوی که دومین اخفشهاست و بطوریکه از بعضی مدارک استفاده
میشود کتاب تعلیل القراءات السبع از آثار اوست موصلی هم از شاگردان ثعلب است .
و همچنین شیخ ابوالحسن سعید بن مسعده مجاشعی که اصغر از ابوالخطاب بوده از
شاگردان ثعلب است و منظور ما از اخفش اصغر او هم نیست .
و از شاگردان ثعلب ابوالحسن ، احمد بن علی بن محمد بن عبید بن زبیراسدی
معروف به ابن کوفی است .
صاحب طبقات گفته نامبرده در خط استادی مشهور بوده و در ضبط و صحت آن
مهارت خاصی داشته و کتب بسیاری گرد آورده و کتابخانه^۶ ارزنده^۶ داشته و در روایاتی
که از اعلام عصر مینموده نهایت درستی و صداقت را بکار میرده .
آثار او الهمز ، معانی الشعر ، الفوائد والقلائد در لغت (۱) .
از شاگردان اوست محمد بن عباس یزیدی و نطفویه سابق الذکر و هرون بن حاکم
صریر نحوی که دلیل ترجمه زجاج نامبرده شد .
و از شاگردان اوست شیخ مقدم ادیب کامل ابو موسی سلیمان بن محمد بن احمد
نحوی بغدادی معروف به حامض .
و از شاگردان اوست شیخ احمد بن محمد بن عبدالله معبدی .
بطوریکه از یاقوت نقل شده نامبرده از فرزندان معبد بن عباس بن عبدالمطلب
است و یکی از نحاس کوفی است که در فن نحو و عربیت شهرتی بسزا داشته و او خود از
موجهین اصحاب ثعلب بوده و سال ۲۹۲ هجری وفات یافته .

(۱) سیوطی نوشته نامبرده سال ۲۵۴ متولد شده و در ذیقعدہ ۳۴۸ وفات یافته .

خلاصه باید گفت اصحاب و شاگردان ثعلب بسیاراند و ما بهمان چند نفری که نام بردیم اکتفا نمودیم .

کتاب الفصیح او در روزگار او بمنزله کتاب سیبویه بوده در زمان وی بلکه الفصیح از کلیه کتبی که در فن نحو تالیف یافته برتر و با ارزشتر بوده و همه دانشمندان آنرا تلقی بقبول کرده‌اند و توجه مخصوصی بشرح و بیان آن داشتند و شروح و حواشی و نقض و ابرام بسیاری زیاده از آنچه بر کتب دیگران مینگاشتند برای آن بوجود آوردند .

شیخ ابوالحسن علی بن ابوزید محمد بن علی استرآبادی که از دانشمندان شیعه و امامی مذهب بوده کتاب الفصیح او را بسیار تدریس میکرد و همواره مورد توجه قرار میداد تا بهمین مناسبت بفصیحی ملقب شد .

فصیحی علم نحورا از عبدالقاهر جرجانی استفاده کرده و ملک‌النحاه از شاگردان وی بوده .

فصیحی پس از خطیب تبریزی مدرس نظامیه بغداد شد در همان اوقات وی را به مذهب تشیع متهم کرده و از اینراه خواستند او را از موقعیتی که داشته بیندازند . فصیحی با خونسردی تمام و بدون آنکه سنگ ریاست طلبی بسینه بزند اظهار داشت آری من از تشیع هیچگونه باکی و عاری ندارم از سر تا پپای مرا نور تشیع فرا گرفته .

اعتراف فصیحی ایجاب کرد ویرا از مقام تدریس نظامیه خلع کرده و ابو منصور جوالبقی آتی‌الترجمه را بجای او منصوب نمودند .

و عده از ادباء کتاب الفصیح را منظوم ساخته‌اند .

از جمله ابو عبدالله محمد بن محمد بن جعفر بن مشتمل معروف بدبلیانی اندلسی مزنی از ادباء و نحات بوده ارجوزه در علم کتاب و همچنین کتاب الوباء از آثار اوست . دیگری شیخ ابو عبدالله محمد بن احمد بن علی بن جابر اندلسی هواری مالکی معروف به ابن جابر ، از آثار او شرح کبیری است بر الفید ابن معطو و امثال آن ، شیخ ابو علی احمد بن جعفر دینوری یکی از میرزین نحاه بوده .

صاحب طبقات مینویسد نامبرده با اینکه داماد و شوهر دختر ثعلب بود درعین

حال هیچیک از مراتب علمی ثعلب را فرا نگرفت بلکه از منزل ثعلب خارج و از پیش ثعلب و شاگردان او همچنانکه دم در ایستاده بودند میگذشت و بخانه میرد برای اخذ علم و کمال میرفت و هر چند هم ثعلب او را از این عمل نکوهش میکرد اعتنائی به گفتار او نمی نمود .

دینوری پس از طی کمالات وارد مصر شد و در همان اوقات اخفش صغیر سابق الذکر وارد مصر گردید بمجردیکه دینوری از ورود او با خبر شد از مصر به بغداد رفت موقعیکه شنید اخفش به بغداد آمده بار دیگر بمصر مراجعت نمود .

از آثار دینوری المهدب در علم نحو و ضمائر القرآن و امثال اینها بوده و الکتاب سیویه را از مازنی فرا گرفته و سال ۲۸۹ در گذشته .

ابو عمر و زاهد مطرز معروف به غلام ثعلب قابل توجه نبوده و ارتباطی به نام بردگان از شاگردان او ندارد و بزودی در باب محمدین از او نام میریم انشاءالله .

ریاض العلماء پس از ترجمه ثعلب مینویسد ثعلب غیر تغلب نحویست و کلمه تغلب را با تاء منقوطة و غین معجمه ضبط کرده و افزوده نامبرده از قدماء نحویها و معاصران میرد بشمار میآید و علم نحو را از اخفش اوسط فرا گرفته .

لیکن هرگاه بحقیقت توجه کنیم خواهیم فهمید اظهاریه افندی دور از واقع است بنابراین بهتر آنست تغلب و ثعلب را نام یک فرد دانسته و اختلاف در وجه ضبط لقب است .

علاوه بر آن از خط ملا محمد تقی مجلسی ره و بعضی از افرادی که از حقایق امور بی خبرند نقلشده لقب مزبور را با تاء دو نقطه و غین معجمه خیال کرده بدیهی است چنین خیالی محض اشتباه است .

صاحب طبقات در پایان کتاب در باب تاء مثلثه از بخش کنی و القاب اظهار میدارد ثعلب لقب دو نفر از دانشمندانست مشهورترشان امام ابوالعباس احمد بن یحیی و دوم محمد بن عبدالرحمن بصری نحوی است .

مؤلف گوید محمد از عبدالله بن ایوب محزومی و امثال او روایت میکرده و طبرانی هم از او روایت میکرده .

و ممکن است اشتباه صاحب ریاض که پنداشته تغلب غیر ثعلب است از اینجا ناشی شده که ثعلب با ثاء نام دو نفر دانشمند است .

و الا تا بحال تغلب نام با ثاء منقوطة که از دانشمندان نجاه باشد برای ما ثابت نشده آری نام بزرگ یکی از قبیلہ‌های قدیمی عرب بوده است .

(۵۵) ابوالحسین احمد - فرزند ابراهیم سیاری از اجلاء شیوخ شیعه بشمار می‌آید

سیاری داعی ابو عمرو زاهد مذکور است که گفتیم صاحب ثعلب و غلام او بود و در نحو و لغت شهرتی دارد .

از خط شهید اول که از بزرگان اصحاب ما بشمار می‌آید نقل شده ابو بکر بن حمید از ابو عمرو زاهد پرسید سیاری کیست ؟

پاسخ داد سیاری داعی من بود مدت چهل سال مرا به آئین رافضیها دعوت میکرد من به سخن و خواسته او توجهی نمیکردم و همچنین مدت چهل سال هم من او را به طریقه سنت میخواندم خواسته مرا اجابت نمی نمود .

(۵۶) ابوالعباس احمد - فرزند عمر بن سریج فارسی شیرازی از مشاهیر شیوخ

شافعی مذهب بوده .

صاحب تلخیص الآثار ذیل ترجمه شیراز مینویسد : شیراز هوایی سالم و آبی گوارا دارد خیرات بسیار و غلات فراوان در آن شهر بوجود می‌آید و حاکم نشین شهرهای یارس است . و بنام شیراز بن طهمورث نامیده شده و برج و باروی او بفرمان سلطان الدوله استوار گردیده . کسیکه ظرف یکسال در آنجا زیست کند زندگی خوش خالی از اندوهی بدست خواهد آورد .

در شیراز سیبهای می خوش که نیمی از آن شیرین و نیم دیگر آن ترش باشد بدست می‌آید .

در نزدیکی شیراز دشت ارژن است که متنی درباره آن گفته (سقیال دشت الارژن

الطول) . (۱)

(۱) فرصت الدوله در آثار عجم مینویسد دشت ارژنه وارژن نام بادام کوهی است

و چون در آن دشت از آن درخت بسیار است بدین نام خوانده شده سر حدیست که فریب

و قاضی ابوالعباس احمد بن سریق یکی از مجتهدین مذهب شافعی که بیش از چهار صد مجلد اثر دارد بدانجا منسوبست .
 صاحب وفيات از طبقات الفقهاء شيخ ابو اسحق شیرازی نقل کرده : نامبرده از بزرگان شافعیها و پیشوایان مسلمانان بوده و او را باز اشهب میگفتند .
 وی در شیراز بمنصب قضاوت نامزد شد و از کلیه اصحاب شافعی حتی از مزنی هم برتر و بالاتر بود و فهرست کتب او بچهارصد مجلد میرسیده .
 تا آنجا که گوید : شيخ ابو حامد اسفراینی میگفته ما با ابوالعباس در ظواهر فقه همکاری و همقدمی داشتیم لیکن او در دقایق و امور مخفیه آن بر ما مقدم بود .
 ابن سریق ، علم فقه را از ابوالقاسم انماطی فرا گرفت و فقهاء دیگر از او آموختند و از دسترنج او مذهب شافعی رواج یافت .

دویست نفر جمعیت دارد و حاصل آنجا گندم و جو است و در سمت شمال آن کوه مرتفعی است و در دامان آن درختان بسیاری است و اطراف آن همه سبز و خرم است در حوالی آن بقعه کوچکی است که قدمگاه مینامند و میگویند در آنجا حضرت امیر (ع) سلمان را از چنگال شیر نجات داد و اکنون آن بقعه زیارتگاه است و آن سرزمین اکثر محل شیر و خوک و امثال آنهاست .

وقتی از اوقات ابوشجاع عضدالدوله برای شکار بدشت ارژنه رفته بود ابوالطیب متنبی ملازم خدمتش بود و در آنجا اشعار بسیار گفته بود از جمله این چند شعر :

سقیما لدشت الارزن الطول	بین المروج الفیح و الاغیال
مجاور الخنزیر و الریبال	زانی الخنایص من الاشبال
مستشرف الدب علی الغزال	مجتمع الاضداد و الاشکال

خدا دشت ارژن طولانی را سیراب کند دشتی است که دارای چراگاهها و بیشهها و بیابانهای پهناوری است دشتی است که همسایگان آن شیران و گرازانند و باندازه شیر دارد که بچه گراز از بچه شیر گریزانست دشتی است که خرس بر آهو حمله میکند و محل اجتماع اضداد است .

ابن سریج با ابوبکر محمد بن داود ظاهری مناظره و مباحثه مینمود .
 روزی ابوبکر بوی گفت ساعتی مرا مهلت ده، گفت از این ساعت تا قیام ساعت که
 روز قیامت است ترا مهلت دادم .
 روز دیگر به ابن سریج گفت با تو از پا سخن میگویم و تو از سر پاسخ میدهی، ابن
 سریج گفت گاو همچنین است هرگاه سم خالی کند با شاخ حرکت میکند .
 در روزگار ابن سریج گفتند خدا یمتعال در آغاز مائه (سده) اول هجری عمر
 بن عبدالعزیز را بر سریر خلافت برقرار کرد تا کلیه سنن الهی را برقرار داشت و ریشه
 بدعت را نابود ساخت و در مائه دوم امام شافعی را برگماشت تا سنت الهی را ترویج
 کرده و بدعت را ریشه کن نموده و در مائه سوم ترا یاری کرده تا سنت را احیا نموده و
 بدعت را نابود ساخته ای .

ابن سریج با تمام فضائلی که داشت نظم را در کمال زیبایی میسرود .
 ابن سریج در سن پنجاه و هفت سالگی پنج روز از ماه جمادی الاولی باقی مانده
 سال ۳۵۶ هجری در بغداد وفات یافت و در خانه خود در بازارچه غالب واقع در جانب
 غربی محله کرخ مدفون شد . (۱)

جد ابن سریج، که بنام سریج خوانده میشده در نهایت نیکوکاری و صلاح بوده
 و این نام را بضم سین و فتح راء و جیم معجمه ضبط کرده اند .
 نقل کرده اند نام برده فارسی زبان بتمام معنی بود بطوریکه هیچ جمله از عربی
 را نمیدانست، موقعی حضرت باری تعالی را در خواب دید باوی به گفتگو پرداخت در
 پایان باو فرمود ای سریج طلب کن او هم در پاسخ عرض کرد یا خدا سر بسر .
 انتهی .

پارسی زبانان تا بحال نظیر همان جمله را ضرب المثل قرار داده میگویند رحمن سر
 بسر . تلخیص الاثار از علی بن حسین بن عساکر از ابوهریره از رسول خدا (ص) نقل

(۱) طبقات الشافعیه مینویسد ابن سریج در سن چهل سال و شش ماه سال ۳۵۷
 وفات یافت، ریحانه ماه وفات او را بیست و پنجم ربیع الاول و یا جمادی الاولی نوشته .

کرده فرموده . خدايمنتعال در آغاز هر صد سالی یکی از بزرگان را بر می انگیزاند و نیرو میدهد تا دین امت مرا تجدید و احیاء نماید .

آنگاه در تایید آن بیان شریف اظهار داشته .

ماه اول عمر بن عبدالعزیز ماه دوم محمد بن ادریس شافعی ماه سوم احمد بن سریق ماه چهارم ابوبکر باقلانی ماه پنجم ابو حامد غزالی ماه ششم محمد بن عمر رازی که سال ۶۰۶ در روز عید فطر در هراه وفات یافته ، انتهى . (۱)

مؤلف گوید : احمد بن سریق غیر از ابوالعباس احمد بن عمر بن هلی طرف برجی است که از فقهاء و نحاح عصر خود بوده .

و همچنین غیر از احمد بن عمر بن یوسف بن علی حلی است که به ابن کاتب الخزانه معروف بوده .

و همچنین غیر از احمد بن عمر بصری نحوی است که محمد بن معلی ازدی از او از ابو بشر از ابوالفرج انصاری از ابن سکیت روایت میکند .

یکی از بزرگان شاگردان ابن سریق ، شیخ ابوالحسین احمد بن محمد معروف به ابن قطان بغدادی است .

ابن قطان در اصول فقه و فروع آن تالیفات بسیاری به یادگار گذارده و ریاست حکومت و تدریس بغداد منحصر بدو بوده و سال ۳۵۹ هجری وفات یافته .

مترجم گوید : ابواسحق شیرازی در طبقات الفقهاء مینویسد ابن قطان آخرین دانشمندی است از اصحاب ابن سریق که ما او را می شناسیم .

و در همان کتاب پس از ابن سریق طبقه پس از او را نام میرد و مینویسد :

(۱) محدثین هر ماه را در بزرگان شیعه چنین نام برده اند ماه اول حضرت صادق (ع) دوم حضرت رضا (ع) سوم نفع الاسلام کلینی چهارم شیخ مفید پنجم ابن شهر آشوب ششم ابن ادریس هفتم علامه حلی هشتم شهید اول نهم محقق کرکی دهم محقق شوشتری یازدهم علامه مجلسی دوازدهم آقا قریبیهانی سیزدهم علامه بحر العلوم چهاردهم میرزا محمد حسن شیرازی قدس سرار هم .

اکثر دانشمندان این طبقه از شاگردان ابن سریح بوده .
 از آنجمله ابوالطیب بن سلمه بغدادی که عالمی جلیل بوده .
 طبقات شافعی مینویسد ابوالطیب نامش محمد و بسیار با هوش بوده و در جوانی
 در ماه محرم سال ۳۰۸ وفات یافته و پدرش فضل از ادباء بوده و جدش سلمه بن عاتب
 شاگرد فراء و استاد ثعلب بوده و ثعلب از او بسیار نقل کرده .
 از آنجمله ابوبکر محمد بن عبدالله بغدادی معروف به صیرفی متوفی ۳۳۰ هجری .
 از آنجمله ابوالعباس احمد بن احمد طبری معروف به ابن القاص متوفی ۳۳۵ هجری
 از آنجمله ابوبکر محمد بن علی قفال متوفی ۳۳۶ هجری .
 از آنجمله ابو اسحق ابراهیم بن احمد مروزی سابق الذکر متوفی ۳۴۰ هجری .
 از آنجمله قاضی ابو علی حسن بن ابو هریره بغدادی متوفی ۳۴۵ هجری .
 طبقات شافعی مینویسد : نامبرده معروف به ابن ابی هریره بوده زیرا پدرش با
 گربه‌ها انس و علاقه مفرطی داشته و آنها را از هر کجا بدست میآورد و نگهداری میکرد
 و خوراک میداده .
 از آنجمله ابوبکر احمد بن الحسین شیرازی متوفی ۳۵۰ هجری .
 از آنجمله ابو جعفر احمد بن محمد استرآبادی .
 (۵۷) ابوالعباس احمد - فرزند محمد بن سعید همدانی کوفی معروف به ابن عقده
 از محدثین بزرگ و حافظ عصر خود بوده .
 علامه حلی اعلی الله مقامه اس عقده را نامبرده و مینویسد در وثاقت و جلالت
 و کثرت حفظ مشهورتر از آنست که از وی نام بریم .
 ابن عقده، دانشمندی زیدی و حارودی بود (۱) و سهمین عقده نامی بود
 وفات یافت .

(۱) شهرستانی در ملل و نحل مینویسد حارودیه باران ابوالحاروداند و معتقداند
 رسول خدا (ص) علی (ع) را بعنوان امامت پس از خود توصیف کرد و او را بدین عنوان
 نام نبرد و پس از او علی (ع) را امام میدانند و معتقداند مردم در امامت آنحضرت

نجاشی گفته در میان اصحاب حدیث مرد با جلالتی بود و در قوه حافظه و استعداد حفظ احادیث شہرتی بسزا داشت وی زیدی جارودی بود و با ہمین عقیدہ در گذشت .
و از آنجا کہ با اصحاب ما آمیزش داشت و او را محترم می دانستہ و بہ وثاقت و امانت او اطمینان داشتند او را در ردیف اصحاب ما نامبرده اند آثاری داشته از جملہ کتاب اسماء الرجال در این کتاب نام چہار ہزار نفر راوی را نقل کردہ کہ ہمہ از حضرت صادق (ع) روایت کردہ اند . و در ضمن نامبرداری از ہر یک حدیثی را کہ او از آن حضرت نقل کردہ ایراد نمودہ .

این عقدہ سال ۳۳۳ در کوفہ وفات یافت .
شیخ طوسی گفتہ گروہی میگفتند این عقدہ گفتہ صد و بیست ہزار حدیث با سند حفظ داشتیم و سیصد ہزار حدیث را با سند مربوط بہ آنها مورد مذاکرہ قرار میدادم .
تلعکبری کہ از شیوخ ماست از دار قطنی روایت کردہ مردم کوفہ مجتمعا معتقداند از زمان ابن مسعود صحابی تا روزگار ابن عقدہ کسی مانند وی دارای چنین حافظہ و استعداد نبودہ .

و او در یکی از مجالس مناظرہ ادعا کرد میتواند با سیصد ہزار حدیث از احادیث اہل بیت با رقیب خود بمباحثہ پردازد و او معتقد بود مطالب و اطلاعاتی را کہ مردم دارند او از ہمہ شان با خیر است و آنچه را او میداند دیگران اطلاعی ندارند .

تقصیر کردند زیرا نہ از حقیقت وصف تعقیب نمودند و نہ از موصوف و بہ اختیار خود ابوبکر را تعیین نمودہ اند از اینجہت کافر شدند و از آنجا کہ زید چنین عقیدہ نداشت ابوالجارود با وی بمخالفت پرداخت جارود یہ امامت را از علی بہ حسن و حسین و علی بن الحسین و از او بہ زید و از او بہ محمد بن عبداللہ بن حسن بن حسین سوق میدہند و او را امام میدانند و ابوحنفیہ نیز با محمد بیعت کردہ بودہ و چون منصور متوجہ شد ابوحنفیہ را زندانی کرد تا در حبس مرد و پس از قتل محمد امامت را متوجہ بہ محمد بن قاسم بن علی بن الحسین میدانند . ابوالجارود را حضرت باقر (ع) سرحوب نامیدہ بود و سرحوب نام شیطان کوری بود کہ در دریا سکونت داشت .

و از او حکایت کرده‌اند موقعی میخواست سفری برود کتب او را ششصد شتر بار کرده بودند و یا ششصد بسته قابل حمل بود .
از ابن کثیر و ذهبی و یافعی در تاریخ‌هایشان نقل شده ابن عقده در مسجد جامع برائای کوفه (۱) می‌نشست و احادیثی در مثالب شیخین نقل میکرد .

(۱) از معجم البلدان حموی نقل شده برائا نام محله بود که در قبله کرخ و طرف جنوبی باب محول واقع شده بود و مسجد جامعی در آنجا ساخته بودند که شیعیان در آن نماز می‌گذاشتند و هم گویند قبل از زمان راضی بانه خلیفه عباسی ، شیعیان در آن اجتماع میکردند و صحابه را سب میکردند راضی امر کرد ناگهانی در آن مسجد ریختند و هر که را یافتند کشته و جمعی را حبس نمودند و مسجد را خراب کرده با رمین هموار نمودند . شیعیان این خبر را بجکم ما کانی امیرالامراء بغداد رسانیده بجکم دستور داد دوباره آن مسجد را بنا کرده و وسعت داده و نام راضی را در سر در آن نقش کرد .

محل برائا پیش از بنیان بغداد وجود داشته مردم می‌گویند موقعیکه حضرت امیر برای جنگ با خوارج نهر روان حرکت کرد از آنجا عبور نموده و در آن مسجد نماز گذارده و بحمام آن قریه تشریف برده . و ابوشعب برایش عاید منسوب بدین محل است و او نخستین کسی است که در این مسجد ساکن بوده و در آنجا خانه ازنی برای خود ساخته بعبادت می‌پرداخت روزی دختر یکی از بزرگان و ثروتمندان وارد مسجد شده بطرف خانه ابوشعب توجه کرده مجذوب حال وی گردیده اظهار داشت من میخواهم کنیز تو باشم و خدمت ترا بنمایم ابو شعب گفت در صورتی خواسته تو پذیرفته است که از این لباس بیرون آئی ، دختر پذیرفت لباس تجمل بیرون کرد و بلباس پارسایان در آمد ابوشعب او را بهمسری خود درآورد بمجردیکه وارد کلبه او شد دید حصیر کهنه زیر پای خود انداخته تا از رطوبت زمین جلوگیری کند دختر گفت تا این حصیر را برنداری من با تو زیست نخواهم کرد زیرا از تو شنیدم میگفتی زمین خطاب میکند ای پسر آدم بین من و خودت حجابی قرار میدهی و حال آنکه فردا در دل من قرار خواهی گرفت .

بهمین ملاحظه روایات او از درجه اعتبار ساقط است در صورتیکه با قطع نظر از آن موضوع در وثاقت و صداقت او هیچیک از بزرگان حرفی و خلافتی ندارند .

مؤلف گوید . فرزند این دانشمند ، ابونعیم محمد بن احمد بن عقده از حفاظ حدیث بوده و برخلاف آئین پدرش از اجلاء شیعه امامیه بشمار میآمده و در حفظ احادیث مقام بزرگی داشته و استاد تلکبری معروف بوده .

علامه نامبرده را در بخش اول خلاصه نامبرده و او را چنانچه نوشتیم ستوده و پدرش را در بخش دوم اسم برده .

گفتیم پدر و پسر حافظ احادیث بودند زیرا پدرش متجاوز از صد هزار حدیث مستند از حفظ داشت و لفظ حافظ در اصطلاح اهل درایه و حدیث بکسی گفته میشود که آنمقدار از احادیث از برداشته باشد چنانچه حجت بکسی اطلاق میکنند که سیصد هزار حدیث را از برداشته باشد و حاکم بکسی میگویند که حفظ او بتمام مراتب احاطه داشته باشد .

لیکن قراء و اهل تجوید حافظ بکسی میگویند که تمام آیات قرآن را با بهترین تجویدی مطابق با قراءات دهگانه یا هفتگانه یا لااقل یکی از آنها تلاوت نماید .

در عین حال حافظ بدین معنی را نمیتوان بمرجم اطلاق نمود هر چند بطوریکه از بعضی مقامات استفاده میشود حافظ بدین معنی نیز بوده .

مرجم گوید . شیخ نوری در خاتمه مستدرک از مناقب ابن شهر آشوب نقل کرده ثقاتی که از حضرت صادق (ع) روایت کرده اند چهار هزار نفر بوده و این عقده نامبردگان را در کتاب خود یاد کرده و من باین کتابیکه مشتمل بر نام چهار هزار راوی و چهار هزار حدیث است که ذیل نام هر یک نقل کرده اعتماد دارم و مورد قبول منست .

و شاگرد بزرگوارش ابو عبدالله محمد بن ابراهیم نعمانی در کتاب غیبتش مینویسد این عقده از دانشمندی نیست که بتوان در وثاقت و علم حدیث او شبهه وارد آورد همچنین درباره رجالی که از وی روایت کرده اند .

خلاصه در جلالت قدر او و رجال راوی که معدودی از آنها را نام میریم شبهه و شکی وجود ندارد و آنها عبارتند از نعمانی ، تلکبری ، محمد بن احمد بن جنید ،

محمد بن احمد بن داود ، عبدالله بن محمد بن ابوطاهر موسوی ، ثقة الاسلام کلینی ، احمد بن محمد بن صلت اهوازی ، احمد بن حسین قطان ، عبدالله بن احمد بن جلین ، ابوبکر وراق دوری ، محمد بن جعفر نحوی ، ابوالحسن تمیمی ، جعفر بن محمد ادیب ، محمد بن عمر بن یحیی .

شیخ طوسی در فهرست نسب ابن عقده را چنین یاد کرده احمد بن محمد بن سعید بن عبدالرحمن بن زیاد بن عبیدالله بن زیاد بن عجلان مولی عبدالرحمن بن سعید بن قیس سبعی همدانی معروف به ابن عقده حافظ .
در وثاقت و جلالت و کثرت حفظ شهرت فوق العاده داشته و مشهورتر از آنستکه یادآوری شود .

ابن عقده جارودی زیدی مشرب بود و بدین رویه بود تا وفات یافت و از آنجا که با اصحاب ما زیاد آمیزش داشت و روایات بسیاری از آنها نقل کرده ما نام او را در ردیف اصحاب امامیه یادآور شدیم .

ابن عقده کتب بسیاری داشته از جمله کتاب التاریخ در این کتاب از شیعه و سنی که راوی حدیث بوده اند و اخباریکه نقل کرده اند بحث نموده و مجلدات زیادی از آن نگاشته شده لیکن باتمام نرسیده ، کتاب السنن کتاب بزرگی است که یکبار شتر را کفایت میکرده و تالیف چنین کتابی برای دیگری سابقه نداشته ، کتاب من روی عن امیرالمؤمنین (ع) کتاب من روی عن الحسن والحسین کتاب من روی عن علی بن الحسین (ع) ، کتاب من روی عن ابی جعفر محمد بن علی کتاب من روی عن زید بن علی ، کتاب الرجال در این کتاب از کسانی بحث کرده که از جعفر بن محمد (ع) روایت کرده اند کتاب الجهر بسم الله الرحمن الرحیم ، کتاب اخبار ابی حنیفه ، کتاب الولایه و من روی یوم غدیر خم کتاب فضل الکوفه ، کتاب من روی عن علی انه قیسم الجنة والنار کتاب الطائر ، مسند عبدالله بن بکیر بن اعین حدیث الرایه کتاب الشوری ، کتاب ذکر النبی (ص) والصخره و الراهب و طرق ذلک ، کتاب الاداب کتاب بزرگیست که مشتمل بر کتب بسیار است مانند کتاب المحاسن برقی کتاب طریق تفسیر قول الله عروج ل انما انت منذر و لكل قوم هاد کتاب طرق حدیث النبی (ص) لعلی (ع) انت منی بمنزله هرون من موسی کتاب تسمیه

من شهد مع امیرالمؤمنین (ع) حروبہ من الصحابہ والتابعین کتاب الشیعہ من اصحاب
الحدیث کتاب من روی عن فاطمہ (ع) من اولادہا کتاب یحیی بن حسین بن زید .
پس از این مینویسد ابوالعباس احمد بن سعید سال ۳۳۳ در کوفہ وفات یافته .
شیخ بزرگوار در رجال خود سال میلاد او را ۲۴۹ و وفات را ۳۳۲ نوشته .
قاموس الرجال سال وفات او را سنہ ۳۳۲ تعیین میکند و قول خطیب بغدادی را
مؤید قرار میدهد کہ او نیز سال مزبور را سنہ وفات او روایت کرده .
دہبی در تذکرہ الحفاظ مینویسد : ابن عقدہ ، حافظ عصر و محدث بحر بود و
از موالی بنی ہاشم بشمار میآمد .
پدرش محمد از نحاس نیکوکار و ملقب بہ عقدہ بود .
ابن عقدہ از دانشمندان بسیاری روایت میکرده و کتب او آمیختہ از ہرگونہ احادیث
بودہ حتی از کتب اصحاب خود ہم نقل میکرده و در قوہ حفظ و کثرت حدیث بی نظیر
بودہ بلکہ باید دربارہ او گفت گوئی حفظ و حدیث بوی پایان یافته .
ابن عقدہ در تراجم رجال نیز آثاری داشته و کمتر مسافرت کردہ و از اعلامی
کہ با وی ملاقات میکردند اخذ حدیث مینمودہ .
ابن عقدہ اگر میتوانست خود را از بسیاری از سخنان و عقائد نگہداری میکرد
رجال حدیث از اطراف بار سفر و رنج راہ را تحمل میکرده بحضور وی میشتافتند و او را
در پیشوائی ضرب المثل قرار میدادند متاسفانہ بر اثر آمیختگی آثار او و بخصوص نسبت
تشیعی کہ باو میدادند از این فیض محروم بود .
عقدہ از جملہ دارقطنی و جعابی و طبرانی از وی روایت میکرده اند .
از ابو احمد حاکم نقل کردہ ابن عقدہ بوی گفت موقعی بردیحی وارد کوفہ شد
و او خود را در مقام حفظ حدیث از من بالاتر میدانست . من گفتم بہتر آنست باختصار
برگزار نمائیم باتفاق در دکان وراق رفته کتبی را کہ میخواہی یا قیاس سنجیدہ و آنها
را بر ما بخوانی تا بمذاکرہ پردازیم ، وی پاسخی نداشت .
دہبی در پایان ترجمہ او سال ولادتش را ۲۴۹ و وفاتش را مانند خطیب و رجال
شیخ ۳۳۲ ہجری نوشته .

(۵۸) ابو عبدالرحمن احمد فرزند شعیب بن علی بن بحر بن سنان معروف به نسائی یکی از مشایخ محدثین و حفاظ و از مشاهیر اهل سنت و جماعت است .
 نسائی از مردم نساء بفتح نون یکی از شهرهای خراسان است .
 نسائی در فن حدیث از پیشوایان بنام عصر خود محسوب میشود و کتاب سنن او مشهور و یکی از صحاح سته اهل سنت بشمار میرود (۱) .
 عده از دانشمندان کتاب ویرا شرح کرده اند .
 از جمله امام ابوالحسین علی بن عبدالله بن خلف انصاری اندلسی است نامبرده از بزرگان نحات بوده و کتابی در تفسیر داشته و سال ۵۶۷ هجری درگذشته .
 نسائی سفری بمصر رفت و در آنجا به انتشار تالیفات خود پرداخت و مردم آن سرزمین از کمالات او بهره مند میشدند .
 نسائی اواخر عمر از مصر به شام انتقال یافت .
 نسائی تمایل تامی به آئین تشیع داشت بلکه باید بگوئیم آئین تشیع را برای خود برگزید و کتاب الخصائص را بمنظور فضائل اهل بیت عصمت تالیف نمود و بیشتر روایاتی را که در آن کتاب ایراد نموده از احمد بن حنبل است .
 پس از آنکه کتاب الخصائص شهرت یافت یکی از وی پرسید :
 چرا کتابی در فضل صحابه تالیف نمودی ؟
 پاسخ داد موقعیکه وارد دمشق شدم توجه کردم حداکثر مردم آن سرزمین منحرف از مقام مقدس علی (ع) اند در صدد برآمدن کتابی در خصائص اهل بیت پیغمبر (ص) تالیف نمایند شاید خدا بمتعال از برکت آن مردم را بولایت و دوستی علی و اولاد او هدایت فرماید .
 روزی از او پرسیدند عقیده شما درباره معویه و فضائلی که برای او اختراع کرده اند چیست ؟ پاسخ داد من برای معویه فضیلتی جز جمله لا اشبع الله بطنک نمیدانم .

(۱) شش کتابی که اهل سنت عمل به احادیث آنها را واجب میدانند صحیح بخاری صحیح مسلم . سنن ابی داود ، صحیح ترمذی ، صحیح نسائی ، موطاء مالک

مؤلف گوید : منظور از آن ، حدیثی است کہ شیعه و سنی نقل کرده‌اند .
 روزی رسولخدا (ص) معاویہ را برای انجام کاری طلبید ، بعرض رسانیدند وی
 مشغول غذا خوردنست پس از اندکی بار دیگر ویرا طلبید باز ہم بعرض رسانیدند هنوز
 از خوردن غذا آسوده نشده ، بار سوم او را طلبید باز ہم اطلاع داده وی مشغول غذا
 خوردنست .
 رسولخدا (ص) انیدفعہ متاثر گردیدہ بر او نفرین کرد و جملہء مزبور را ادا فرمود
 کہ (خدا شکمت را سیر نکند) .
 و ممکن است علت اینچنین نفرین خوراک را چنین تفریر کرد کہ اہلبیت عصمت
 فرمودہ‌اند بندہ مؤمن با یک شکم غذا میخورد و منافق با ہفت شکم .
 و دلیل بر پرخوری او آنکہ روزی همچنانکہ فراز منبر نشسته و مشغول سخنرانی بود
 باد گلوئی از او صادر شد کہ موجبات شرمساری او را فراہم آورد وی پوزش خواستہ و با
 کمال بی‌آبروئی اظہار داشت بوناکتر از آنہم در وجود انسان ہست .
 و در روایتی نسائی اظہار داشت مگر معویہ خوشحال نیست از آنکہ وضع زندگی
 او سر بسر باشد و بہ ادراک صحبت رسولخدا اکتفا نماید و حدیثی حاکی از فضیلت او
 ایراد نشود .
 کتاب خصائص پس از انتشار سر و صدائی در دمشق بوجود آورد و شامیہا پیوستہ
 از آن مدافعہ میکردند تا ناچار او را از شام اخراج کردند و برملہ کہ از سرزمین فلسطین
 است تبعید نمودند .
 نسائی تا پایان عمر در رملہ زیست داشت و در آنجا محض پیروی از رسولخدا
 یکروز در میان روزہ می گرفت و میخواست از این راہ بیشتر بر انجام تکالیف الہی صابر
 گردد و بہ سپاسگزاری از نعمتہای حضرت او موفق شود تا دین کامل و حقیقت آن را بہ
 این وسیلہ بدست آورد .
 نسائی موقعیکہ خود را در آخرین لحظات زندگی یافت از کسان خود درخواست
 کرد تا ویرا بہ مکہ معظمہ ببرند . نامبردگان چنانچہ وی تقاضا کردہ بود نسائی را بہ مکہ
 بردند موقعی وارد مکہ شد کہ نیمہ جانی از او باقی بود .

نسائی روز دوشنبه سیزدهم ماه صفر یا شعبان سال ۳۰۳ هجری وفات یافت .
 ابوسعید عبدالرحمن بن احمد بن یونس در تاریخ مصر مینویسد : نسائی خیلی
 پیش از این وارد مصر شد و او پیشوائی در حدیث و محل وثوق اعلام و حافظ و متوجه
 بود و در ذیقعدہ سال ۳۰۲ هجری چنانچه ابن خلکان متعرض است از مصر خارج شد .
 با توجه بمطالب فوق ، اظهار نظر تاریخ مصر قابل قبول نخواهد بود .
 مترجم گوید : ذهبی در تذکره الحفاظ مینویسد نسائی سال ۲۱۵ هجری متولد
 شده و از قتیبه و ابن راهویه و هشام بن عمار و امثال ایشان در خراسان و عراق و حجاز
 و مصر و شام و الجزیره استفاده کرد و در فن حدیث مهارتی یافته و به آخرین پایه
 کمالات نائل شده در مصر اقامت نمود . و ابو بشر دولابی و حمزه کنانی و امثال ایشان
 از وی روایت میکرده .

نسائی در پانزده سالگی سال ۲۳۰ با قتیبه بن سعید ملاقات کرد و یکسال و دو
 ماه بملازمت او پرداخت .

نسائی در زقاق القنادیل مصر ساکن بود و بسیار نمکین و سپیداندام بود چنانچه
 خونهای درون رگهای او نمودار میشد و با پیرمردی و فرتوتی که داشت طراوت و ملاحظت
 را از دست نداده بود و از لباسهای برد سبزرنگ نوبیه استفاده میکرد و علاقه بسیاری
 بزن داشت چنانچه چهار همسر دائمی برای خود اختیار کرده بود علاوه بر آنها کنیزهایی
 نیز برای همخوابی خود آماده داشت .

نسائی خروسهای بزرگ و فربه میخرید و از گوشت آنها حداکثر استفاده میکرد و
 بهمین مناسبت همیشه فربه و چاق بود و صورتی با طراوت داشت تا به حدیکه بعضی
 گمان میکردند وی از شراب نبیذ استفاده میکند .

(۵۹) ابوالحسین احمد فرزند سعید از مردم اصفهان و از مشاهیر اعیان و کتاب
 آن سامان بوده و معروف به کاتب اصفهانی است .

سیوطی در طبقات النحاه مینویسد : یاقوت گفته ، کاتب نالیفات و آثار چندی به
 یادگار گذارده از جمله الحلی والشیات ، المنطق ، الهجاء ، فقر الیلغاء در این کتاب نامه
 هائیرا که نگاشته گرد آورده ، الاختیار من الرسائل در تالیف اسکات کسی بر وی سف

نداشته زیرا خود منشی زبردستی بوده، بدیهی است بزرگی که در فن نامه نگاری بی نظیر است بایستی نامه های را که انتخاب میکند در رشته خود بی سابقه باشد .
کاتب از طرف القاهر جمع آوری مالیات اصفهان را بعهده گرفته و ریاست آنرا دارا بود و در ماه شوال سال ۳۲۴ هجری از آنکار مستعفی شد .
از آثار نظمی او قطعه ذیل است که با چهار قافیه سروده شده و هرگاه آنها را مجزا کنند، شعر مستقلی خواهد شد .

عیبـــانسه رکوب

بواصـــل حبیب

ترب البلی نجیـــــــــــــــــــــــــــــــــب

و هاجس مصیـــــــــــــــــــــــــــــــــب

فی دینه رحـــــــــــــــــــــــــــــــــوب

من جهة القلیـــــــــــــــــــــــــــــــــب

و بلدة قطعتهما بضامر خفید

و لیلذ سهرتها لزازر و مسعد

و قینه وصلتها بظاهر مسود

اذا غوت ار شدتها بخاطر مسدد

و قهوه باكرتها لفاجر ذی غید

سورتها كسرتها مباطر مبرد

بسا شهرهائیرا که با شتر لاغر میان و بهمراه قافله سالاران پیموده و شبهائیرا برای رسیدن بوصول محبوب بروز آورده و پست و بلند آنرا تحمل کرده و با کنیزک پاکدامنی که طهارت و پاکی او مشهود بوده همراه گردیده و او را با اندیشه استوار و خاطره درست براه واقعی رهبری نموده و شراب صبحگاهی را بدست بدکار بدآئین داده و با باران ریزان که از ناحیه اندیشه محکم سرچشمه میگیرد شخصیت او را درهم شکسته .
نامرده غیر از احمد بن علویه اصفهانی است که از محله کران بوده محله مزبور از محله های قدیمی اصفهانست که هم اکنون ویران شده .

سیوطی درباره وی از یاقوت نقل میکند نامرده از لغویها و ادبا بوده و شعرا در نهایت زیبایی و پاکیزگی میگفته . نخست از باران لفذه بوده سپس از ندیمان احمد بن ابی دلف بشمار آمده و در مدح او گفته :

عفی کرما عن ذنبه لا تکرما

بود بری القوم لو کان محرما

اذا ما حنی الحانی علیه حنایة

و یو سعه رفعا یکاد لسطه

هنگامیکه شخصی نسبت باو جنایتی را مرتکب شود بر اثر کرامت و بزرگواری ذاتی

نه کرامت بخود بستگی از او چشم پوشی میکند و همه گونه موجبات راحتی و آسایش او را فراهم میسازد و بمردم مجرم و جانی نسبت بخود با چشم عفو و بخشش مینگرد .
 کرانی رساله های منتخبی داشته از جمله رساله ' در شیب و خضاب (پیری و رنگ) و قصیده ' مشتمل بر هزار بیت سروده و آنرا بعرض ابوحاتم سیستانی رسانیده وی از طبع رسای کرانی به شگفت آمده خطاب به بصریها نموده اینک مردم اصفهان بر شما پیروز شدند .

مطلع آن قصیده اینست :

ما بال عینک ثرة الاجفان عبری اللحاظ سقیمة الاجفان
 چه اتفاقی افتاده که آب دیدگان تو میریزد و از پلکان رنجورت عبور میکند .
 حمزه گفته نامبرده سال ۳۱۰ هجری در سن نود و هشت سالگی قصیده ایرابا مطلع زیر قرائت کرد .

دنیا مغبة من اثری بها عدم و لذة تنقضى من بعدها ندم
 دنیا میگردد و اثر مربوط بدان نابود میگردد و لذت آن که تو ام با پیشمانی است
 نابود میشود . تا آخر قصیده .

مؤلف گوید از مطالعه و تتبع کتب تراجم عامه و رجال آنها استفاده میشود در رسده ' چهارم هجری و پس از آن ، شهر اصفهان که در آغاز کتاب مفصلا از آن بحث کردیم مرکز گروه بسیاری از ادبا و مجمع اعظم بزرگان اهل سنت بوده .

مانند شیخ ابوبکر احمد بن یعقوب بن ناصح اصفهانی وی از ادباء و نحاس و از شاگردان ابن منده و امثال او بوده و سال ۳۴۰ و اندی وفات یافته .

دیگری برادرش ابوالحسن محمد بن یعقوب بن ناصح که از شاگردان نعلب و سرد و از همتایان ابن درستویه و ابو عمرو بن علا بوده اشعار را از ابوالیختری و حدیث را از بشر بن موسی اسدی و امثال او روایت میکرده و سال ۳۴۳ وفات یافته و هر دو برادر در نیشابور میزیستند .

مانند ابوجعفر احمد بن یعقوب معروف به برزویه اصفهانی و غلام نبطویه علم نحو را از فضل بن خباب و محمد بن عباس یزیدی استفاده کرده و از عمر بن ایوب

سقطی روایت میکرده و ابوالحسن بن شاذان از او روایت مینموده و سال ۳۵۴ وفات نموده .

و مانند ابو علی احمد بن محمد بن حسن اصفهانی مشهور به امام مرزوقی بزودی بخواست خدا بنام او اشاره خواهیم کرد .

و مانند ابو عمرو بندار بن عبدالحمید کرخی اصفهانی معروف به ابن لره شرح حالش را در باب باء موحدہ خواهیم نگاشت .

و مانند ابوالفرج علی بن حسین اموی اصفهانی مؤلف کتاب اغانی و مانند کمال الدین اسماعیل بن جمال الدین عبدالرزاق شاعر مشهور که در قتل عام اصفهان مقتول شده .

و مانند شیخ ناصرالدین شاعر پیشین و حکیم مشهور ناصر خسروی علوی .

و مانند شیخ شمس الدین محمد بن عبدالرحمن اصفهانی شارح مختصر .

و مانند شیخ شمس الدین محمد بن محمود بن عبدالکافی اصفهانی صاحب

شرح محصول و قواعد در علم اصول و امثال اینها .

در میان نامبردگان شمس الدین محمد و شمس الدین محمود چنانچه بغیة الوعاه

متعرض است بعنوان اصفهانی شهرت دارند .

و مانند فاضل طغرائی و راغب اصفهانی که نامشان در باب حسین خواهد آمد .

و مانند فاضل متعصب متاخر فضل بن روزبهان اصفهانی .

فاضل مزبور کتاب نهج الحق علامه حلی قده را رد کرده و قاضی نورالله شوشتری

با تالیف گرانبهای خود بنام احقاق الحق کتاب فاضل را مردود و مطرود نموده .

و مانند فاضل حکیم خواجه افضل الدین محمد بن حبیب الله معروف بترکه استاد

شیخ ابوالقاسم بن شیخ ابو حامد کازرونی فاضل حکیم امامی .

شاگرد مزبورش نامبرده را در کتاب سلم السموات یاد کرده و مینویسد طلوع نور

کمال و اشتہار علم و مرجعیت او از حدود سال ۹۷۰ یا ۹۹۰ در شهرهای عراق عجم و

خراسان بوده .

و امثال ایشان از دانشمندان میرز که از حد احصا خارجند و ما به اندازه‌ای که

موقعیت کتاب فعلی ما اجازه میدهد در محل خود از آنها نام ببریم .
 چنانچه نام جماعتی را ذیل شرح حال اسماعیل بن عباد وزیر و شمسالدین محمد
 شارح مختصر و کافیه و منهاج و امثال اینها بیان خواهیم کرد .
 و همچنین ذیل شرح حال علی بن عبیدالله قمی ملقب به شیخ منتجبالدین .
 و حافظ ابو نعیم اصفهانی محدث معروف نامش احمد بن عبدالله است و بزودی
 ترجمه او را خواهیم نگاشت .
 در کتب فهرست عامه ترجمه از شیخ تاجالدین محمود اصفهندی ایرانی نحوی
 بچشم میخورد .

وی در حلب میزیسته و بنقل از تقریب ابن حجر در موقع حج بیتالله وارد ایران
 شده سپس مراجعه کرده و در حلب ساکن گردیده و علم نحو را فرا گرفته و پس از آنکه
 در این فن مهارت بسزائی پیدا کرده شاگردان و طلاب نحو از اطراف باو توجه میکردند .
 نامبرده پس از نماز صبح تا نماز عصر بقرائت قران و علوم مربوط بدان میپرداخت
 و پس از نماز عصر تا غروب به امور فتوا و احکام اشتغال میورزید .
 اصفهندی از خط و طریقه آن بی نصیب بود و از امور دنیا اطلاعی نداشت و پس
 از اسارت با کمال احترام بمحل خود بازگشت .

مردم حلب حداکثر از او استفاده میکردند و بهره مند میشدند، از آثار او شرح المحرر
 یافعی است و سال ۸۵۷ هجری در سن هشتاد سالگی وفات یافت .
 ممکن است اصفهندی را منسوب به اصفهان پایتخت ایران گفت و کلمه را تصحیف
 از اصفهان دانست چنانچه عامه مردم حداکثر کلمات را مانند کلمه مزبور تصحیف
 مینمایند و ممکن است کلمه اصفهندی را لغت قدیمی اصفهان دانست .

(۶۰) ابو جعفر احمد فرزند محمد بن سلامت از دی حنفی مصری معروف به طحاوی .

ابو جعفر از دهکده بوده بنام طحایفتح طاء و حاء مهمله یکی از دیهات مصر و
 خواهرزاده مزنی ، لغوی مشهور است .

طحاوی در روزگار خود سمک ریاست حنفیهای مصر را بعهدہ داشته و در آغاز شافعی

مذهب بود .

طحاوی ابتدا از مکتب دائیش مزنی استفادہ میکرد روزی مزنی بمناسبتی چنین گفت (واللہ لا جاء منک شیء) سوگند بخدا هیچگونه اثری از تو بوجود نخواهد آمد .

طحاوی از آنسخن رنجیدہ خاطر شد از محضروی اعراض کردہ بدرس جعفر بن ابی عمران حنفی حضور پیدا میکرد و همچنان از کمالات وی بہرہ مند میشد ، تاموقعیکہ کتاب مختصرش را تالیف نمودہ بزیور نگارش درآورد .

در اینہنگام طحاوی اظہار داشت خدا بیامزد ابو ابراہیم مزنی را اگر امروز زندہ بود از سوگندی کہ یاد کردہ بود کفارہ میداد .

محمد بن احمد شروطی گفتہ از طحاوی پرسیدم چرا با دائیت مخالفت کردی واز مرام شافعی کہ مذهب او بود دست برداشتی و بمذہب بوحنفیہ گرائیدی ؟

پاسخ داد برای اینکہ متوجہ بودم پیوستہ نامبردہ آثار بوحنفیہ را مورد دقت و مطالعہ قرار میدہد .

طحاوی آثار ارزندہ و مفیدی از خود بیادگار گذاردہ از جملہ احکام القرآن و اختلاف العلماء و معانی الآثار والشروط و کتاب تاریخ کبیر و امثال اینہا .

طحاوی بطوریکہ وفیات اظہار میدارد در سن ہشتاد و ہشت سالگی سال ۳۲۱ ہجری وفات یافتہ .

مترجم گوید ابواسحاق شیرازی در طبقات الفقہاء مینویسد : طحاوی سال ۲۳۸ ہجری متولد شدہ .

بنابراین بایستی سن او ہشتاد و سہ سال باشد و سال میلادش را موافق با مؤلف نگاشتہ است .

ذہبی در تذکرۃ الحفاظ مینویسد : امام علامہ حافظ ابو جعفر طحاوی سال ۲۶۸ ہجری بشام رفتہ و از قاضی ابو خازم و امثال او استفادہ کردہ .

و مطابق با گفتہ ابن یونس سال ۲۳۷ ہجری متولد شدہ و او فقیہی خردمند و ثبت و ثقہ و بی نظیر بودہ .

ذہبی گوید : طحاوی پس از سنہ ۲۷۰ ہجری بجای ابو عبداللہ محمد قاضی مصر بمقام قضاوت برقرار شدہ و ترقی فوق العادہ نمودہ .

و وفات او را در غره ذیقعدہ سال ۳۲۱ هجری در سن هشتاد و اند سالگی نوشته و در آخر حدیثی بسند خود از طحاوی از رسولخدا (ص) نقل کرده فرمود ما اکرم شاب شیخاً لسنۃ الاقیص له عند سنۃ من یکرمه هیچ جوانی از پیرمردی بخاطر سن او احترام نمیگذارد جز اینکه چون بدان سن رسید خدا یمتعال برقرار میدارد کسی را که به او در آن سن احترام گذارد .

(۶۱) ابو علی احمد فرزند محمد مشهور به ابو علی رودباری از عرفاء و مشایخ معروف بوده اصلاً از مردم بغداد است و در مصر پیشوای سلوک و عرفان بوده و همانجا سال ۳۲۲ هجری وفات یافته .

رودباری از اصحاب جنید بغدادی و نوری و ابن الجلا و بزرگانی که در آن طبقه میزیسته بوده .

قشیری در رساله‌ایکه برای صوفیه نگاشته اظهار میدارد رودباری از همه مشایخ بهتر و مناسبتر به آئین طریقت و تصوف وارد بوده .

رودباری گفته استاد تصوف من جنید و استاد فقهم ابوالعباس بن سریق و استاد ادبم ثعلب و استاد حدیثم ابراهیم حربی بوده .

مؤلف گوید رودباری از بزرگان مشایخ صوفیه بوده و کلمات حکمت آمیز عرفان خیز بسیاری دارد .

عده از مشایخ از مکتب او بهره‌مند گردیده از جمله شیخ ابوعلی حسن بن احمد ابن کاتب و شیخ ابوالقاسم ابراهیم بن محمد نصرآبادی که در روزگار خود از مشایخ خراسان بوده و پسر خواهرش شیخ ابوعبدالله احمد بن عطاء رودباری که شیخ شام بوده گویند به ابو علی رودباری گفتند فلانکس آوازه خوانی را بتجویز میکند و بدان توجه خاصی دارد و اظهار میدارد اکنون من به پایه رسیده‌ام که موسیقی در اختلاف احوال من اثری از خود باقی نمیگذارد .

پاسخ داد آری او واصل شده لیکن وصول به دوزخ یافته نه بحق .

از وی پرسیدند تصوف چیست؟ پاسخ داد تصوف مذهبی است که سراسر آن را

راستی و درستی فرا گرفته نباید آنرا با شوخی و مزاح مخلوط کرد .

و فرمودہ تصوف آنستکه شتر راهوار سلوک را بر در خانه دوست بزانو درآوردهر چند دوست ویرا از دربار خود براند .
 از او حکایت کرده‌اند موقعی فقیری بر ما وارد شد دراندک وقتی خرقة تھی کرد و از دنیا رفت پس از تغسیل بدن او را در قبر برده تا دفن کنم و چون کفن از صورت او برداشتم تا گونه‌اش را بر خاک گذارم تا بدینوسیله خدایمتعال به بیکسی او ترحمی فرماید در اینموقع دیدگان گشود گفت : ای بو علی میخواهی مرا بیش از این خوارسازی آنهم در برابر بزرگی که مرا خوار ساخته من از عمل وی بشگفت آمده گفتم ای آقای من مگر پس از مرگ هم زندگی ممکن است ؟ پاسخ داد آری من زنده‌ام و هرکسی هم که محبت الهی در دل او باشد یقیناً زنده است و فردا ترا با جاهی که دارم یاری میکنم .

از فاطمه خواهر او نقل میکنند موقعیکه مرگ برادرم ابوعلی فرا رسید همچنانکه سر او در میان دامنم بود دیدگانش را گشوده گفت اینک درهای آسمان است که باز شده و غرفه‌های بهشت است که آراسته‌اند و اینهم گوینده‌ایست خطاب بمن میگوید ای بوعلی ما ترا به آخرین رتبه رساندیم هر چند تو در انتظار آن نبودی سپس گفت :

و حقک لا نظرت الی سوا کا
 اراک معدّبی بفتور لحظ
 بعین موده حتی ارا کا
 و بالخدّ المرّرد من جناکا

سوگند بحقانیت و عظمت تو بجز تو بدیگری نمینگرم و چشم دوستی گشوده تا ترا آنچنانکه هستی مشاهده کنم ، می بینم مرا با گوشه چشمی شکنجه میکنی و باگونه گل فام خود که از بوستان محبت روئیده عذاب مینمائی .

پس از این بخواهرش فاطمه گفت آغاز آشکار است و انجام توام با اشکال که عشق آسان نمود ولی افتاد مشکلها .

مترجم گوید : خواجه عبدالله انصاری در طبقات الصوفیه مینویسد : بوعلی رود باری از فرزندان رؤسا و وزراء بوده و بملازمت و مصاحبت جنید میپرداخته و در مصر اقامت داشته و شیخ صوفیه و رئیس آنطائفه بوده و سال ۳۲۳ هجری وفات یافته و او داعی ابو عبدالله رودباری است .

بوعلی کاتب گفته کسیرا در علم شریعت و حقیقت کاملتر از بوعلی رودباری نیافته‌ام .

از آثار نظمی بوعلی رودباری است :

من لم یکن بک فانیاً عن حظّه و عن الهوی والانس بالاحباب
اد تيمته صباة جمعت له ما كان مفترقا من الاسباب
فكأنه بين المراتب قائم لمنال حظّ او جزيل ثواب

کسیکه از حظوظ نفسانی و حواشها و علاقه بدوستان دست برندارد و کاملافانی در تو نشود و شور و جذبه تو در او بوجود نیاید و متفرقات از امور او را رها نسازند شکی نیست بحقیقت نرسیده و همچنان در راه متحیر مانده و در اندیشه وصول بحظوظ نفسانی و ثواب بی‌نهایت است .

خواجه گفته من از این شعر بحسادت افتاده زیرا جایی برای مبتدی و منتهی و مجذوب و سالک باقی نگذارده .

طبقات شعرانی مینویسد بوعلی سال ۳۲۲ وفات یافته در قرافه مصر نزدیک ذوالنون مدفون شده .

از کلمات اوست لو تکلم اهل التوحید بلسان التجرید لما بقی محب الامات اگر موحدان بازبان مجردان سخن گویند دوستی باقی نخواهد ماند و همه خواهند مرد .
و هم گفته موقعیکه دلها اشتیاق لقاء ذات او را پیدا میکنند حق متعال اسامی مقدسه خود را بر آنها القا می‌نماید و آنرا تحت سلطنت اسامی خود قرار میدهد و بدین وسیله آرامش پیدا میکنند که فرموده ولله الاسماء الحسنی فادعوهن .

و فرموده خداي متعال از آنجهت اسامی خود را ایجاد نموده تا دلهای محبان بدانوسیله آرامش گیرد و قلوب عارفان بدانها مانوس شود .

او میگفت مشاهدات برای قلوبست و مکاشفات برای اسرار و معاینات برای بصائر و مرئیات برای ابصار تا به نیروی مشاهدات دلها آرام گیرند و با مکاشفات اسراری برای آنان کشف شود و با دیدنیهای روحی چشم باطنی روشن شود و با دیدنیهای ظاهر چشم سر بهره‌مند گردد .

شعرانی مینویسد ابو عبدالله احمد بن عطاء رودباری پسر خواهر ابوعلی رودباری است شیخ شام در روزگار خود بوده و از انواع علوم شریعت و قران و علم حقیقت و اخلاق با خبر بوده، فقر را مورد احترام قرار داده و به آداب آن مواظبت داشته و با فقراء با کمال علاقه رفتار میکرده و سال ۳۶۹ درگذشته .

رودبار نام چند محل است از جمله محله ایست در بغداد .

مؤلف گوید : بوعلی رودباری غیر از شیخ ابوالحسین احمد بن محمدنوری است ولی در بغداد متولد شده و همانجا نشو و نما کرده و اصل او از بغوی است وی در خرابها مسکن داشت و بجز از روز جمعه بشهر نمیآمد و سال ۲۹۵ هجری وفات یافت و با سری و ابن ابی خزاری مصاحبت داشته و از اقران جنید بوده .

و همچنین غیر از شیخ ابو عبدالله احمد بن محمد جلاء با تشدید لام است .

وی از اکابر مشایخ شام و از اصحاب ابوتراب نخشی و ذوالنون مصری و ابو عبید بسیری است .

و همچنین غیر از ابوالعباس احمد بن محمد بن مسروق طوسی است وی در بغداد ساکن بوده و از اصحاب حارث محاسبی و سری است .

و همچنین غیر از شیخ ابو محمد احمد بن محمد بن حسین جریری با جیم از بزرگان اصحاب جنید و سهل بن عبدالله است .

و همچنین غیر از شیخ ابوالعباس احمد بن محمد بن سهل بن عطاء آدمی خراز است وی از بزرگان اصحاب ابراهیم مارستانی و از اقران جنید است .

و همچنین غیر از ابوالعباس احمد بن محمد دینوری است که از اصحاب یوسف بن حسین و ابن عطا و جریری است .

و شیخ ابو سعید احمد بن محمد بن زیاد بصری مشهور به ابن اعرابی از بزرگان اصحاب جنید و عمرو بن عثمان مکی و نوریست . وی مجاورت حرم شریف را اختیار کرده و همانجا سال ۳۴۱ درگذشته .

و همچنین غیر از شیخ احمد بن محمد صوفی است که از مشایخ قشیری بوده و میتوان گفت نامبرده همانکسی است که او را ذیل مشایخ عصرش بنام احمد اسود دینوری

نام میبرد و پس از نامبردگان فوق با اسم او اشاره کرده .

(۶۲) ابو جعفر احمد فرزند محمد بن اسماعیل معروف به نحاسی (نحاس) .

این نسبت متوجه بکسی است که مسگر یا رویگر باشد و مصریها قاعدهٔ شخصی که شاغل چنین حرفهٔ باشد نحاسی میگویند .

نحاس از مفسرین فاضل و مبرزین ادبا بوده .

از شهید اول نقل شده نامبرده از بزرگان اصحاب شیعه و دانی زبیدی بوده علم و دانش را بسرحد کمال بهره برده و روایت بسیار مینموده و تالیفات بسیار داشته و بی نظیر بوده مخصوصا هنگامیکه دیگری با وی برقابت بر نمیخاسته یا جودت تقریر و حسن تحریر بمطالب علمی اقدام میکرد .

آثار او عبارتند : تفسیر قرآن کریم ، الکافی در فن ادب المقنع فی اختلاف البصریین و الکوفیین این کتاب مشتمل بر صد مسئله است و آنرا سیوطی در کتاب الاشیاء والنظائر ذکر نموده ، شرح المعلقات السبع ، شرح المفضلیات ، اعراب القرآن ، الناسخ والمنسوخ ، التفاحه فی النحو ، الاشتقاق ، تفسیر ابیات سیویه ، ادب الکاتب ، طبقات الشعراء و امثال اینها .

نحاس قلمی بهتر از زبان داشت یعنی بنانش ارزنده تر از بیانش بود .

نحاس از پرسش ننگی نداشت و هرگاه با یکی از اعلام که اهل نظر و مطالعه بود برابر میشد مطالب مشکل را از او می پرسید و از حقیقت موضوعی که بر او پوشیده بود بازجوئی و تفتیش میکرد .

نحاس از نسائی سابق الذکر روایت میکرده و علم نحو را از ابوالحسن اخفش اصغر و میرد و زجاج و ابن انباری و نبطویه و اعیان ادباء عراق استفاده کرده و بطوریکه از طبقات النحاه بدست میآید برای اخذ مراتب علمی از مصر بعراق مهاجرت کرده .

دانی در طبقات القراء گفته نحاس فن حروف را از ابوالحسن بن شنبود و ابوبکر داجونی و ابوبکر بن سیف آموخته و فن قرائت را از حسن بن علیب و بکر بن سهل فرا گرفته .

نحاس مردی خسیس بود و خوراک و پوشاک را بر خود تنک میگرفت و هرگاه عمومه باو داده میشد آنرا بمناسبت خست طبع سه قسمت میکرد .

و خود نیازمندیهای زندگیش را خریداری میکرد و از برابر دانشمندان که با وی بر قایت برمیخاستند میگذشت و از طعنهء حاسدان متاثر نمیگردید در عین حال دانش آموزان علم و ادب با رغبت کاملی بدرس او حضور مییافتند و از خرمن فضل و کمال او بهره‌ها میبردند و او هم از هیچگونه تعلیم و تربیتی فروگذاری نمینمود .

و بطوریکه وفیات اظهار میدارد گروه بسیاری از او منتفع گردیده‌اند . ممکن است بگوئیم عملی را که نحاس مرتکب میشد و خود مایحتاج زندگی را خریداری میکرد بمنظور قناعت و زهد و رزی در دنیا بوده چنانچه نظائر این عمل را از گروه بسیاری از پیشینیان نیکوکاران و اولیاء پرهیزکاران نقل کرده‌اند هرچند هم ممکن است اینموضوع را برای غیر امیرالمؤمنین و امام مسلمین صلوات الله علیه تجویز ننمود . زیرا از مفهوم آیه و اخباریکه در دست داریم عدم صحت آن استفاده میشود ویژه هرگاه اینگونه قناعت و رزی موجبات خواری انسان مؤمن را بوجود آورد و یا حاکی از از پست فطرتی و دنائت طبع او باشد و یا وسائل شهرت ناشایست او را در میان اجتماع ایجاد کند و یا برنج و سوسه و بیچارگی مبتلا گردد .

در کتاب کافی باسناد متصل از حضرت صادق (ع) روایت کرده آنجناب خطاب به یکی از اصحابشان فرمودند سعی کن از دوره‌گردانهای بازارها نباشی و خود لوازم ناچیز منزلت را تهیه نمائی زیرا شایسته نیست انسان مسلمان با موقعیت خود به تهیه لوازم ناچیز منزلش اقدام نماید و بدینوسیله شخصیت و موقعیتش را بخطر بیندازد . مگر آنکه بخواهد بندهء بخرد یا زمینی تهیه کند و یا مرکب سواری ابتیاع نماید در این سه موقع میتواند خود به تهیه آنها اقدام نماید .

در روایت دیگر فرمود کارهای مهم زندگی را خود تهیه نما و امور جزئی آنها را به عهدهء دیگران قرار بده .

در روایت دیگر فرمود سزاوار نمیدانم انسان شرافتمند خود به تهیه امور جزئی زندگیش اقدام نماید .

در احادیث بسیار وارد شده شایسته نیست انسان مسلمان خود را ذلیل نماید . و امثال آنها از احادیثی که از حجج ظاهره صلوات الله علیهم وارد شده که اگر بخواهیم همه آنها را ایراد نمائیم از وضع کتاب فعلی ما خارج خواهد بود .

ابن خلکان مینویسد : نحاس روز شنبه پنجم ذیحجه سال ۳۳۸ هجری وفات یافت .
و سبب مرگ او این بود روزی در موقع طغیان و زیادتی رود نیل کنار آن نشسته
و بتقطیع شعری موافق با قانون علم عروض میپرداخت یکی از مردم نادان که از عمل
او هیچگونه اطلاعی نداشت خیال کرد نحاس با اینعملش میخواهد آب رود را سحر کند
تاروبه زیادی نگذارد و آب آن فرونشیند در نتیجه مزارع آنها از بی آبی بخشکد بی اختیار
لگدی به پشت نحاس زد و او را در میان رود افکند چنانچه اثری از او ظاهر نگردید .
ذیلا مناسب است محض تذکر بگوئیم در میان نحویها دو نفر بعنوان ابن نحاس
شهرت دارند .

یکی نامبرده فوق الذکر .

دومی محمد بن ابراهیم بن محمد بن ابی نصر امام ابو عبدالله بهاء الدین بن
نحاس .

وی پیشوای دستور زبان عربی بود و در شهر بصره میزیست و شاگرد جمال بن
عمرو بن و کمال ضریر بود و در علم عربیت و قراءت و سایر کمالات دیگر از آندو استفاده
زیادی برده .

بدیهی است این شخص سالیان درازی پس از صاحب ترجمه قبلی ما میزسته و
وفاتش ۶۹۸ هجری بوده یعنی ۳۶۰ سال بعد از نحاس فوق الذکر اتفاق افتاده .
ابن نحاس مهارتی در منطق و هندسه اقلیدس داشته و خط منسوب باو رانوشته .
ابن نحاس دانشمندی متدین و راستگو و عادی و قلیل المؤمنه و خوش اخلاق بوده
و عمامه کوچک بسر میگذاشته و در میان نحویها بطرافت و خوشروئی مشهور بوده و
هیبت عظیمی در دل مردم داشت و پیوسته بحل مشکلات مردم میپرداخت و امور مهم
آنانرا بانجام میآورد و کتب ذیقیمتی گرد آورده بود .

ابن نحاس همسری اختیار نکرده و هیچگاه انگور نمیخورد و میگفت انگور را بسیار
دوست میداشتم و متعهد شدم بمنظور استفاده از انگور بهشت از انگور دنیا نخورم .
پس از آنکه ساختمان منصوریه که واقع در قصرین بود با تمام رسید تدریس تفسیر
آن بعهده ابن نحاس برگذار شد .

ابو حیان کہ از شاگردان او بوده میگوید ابن نحاس و شیخ محیی الدین مازونی هر دو از مشایخ دیار مصر بودند و من کلیه کتب ادب را از او شنیده و صحاح جوهری را مفردا از او فرا گرفته‌ام .

صاحب بغیہ پس از آنکہ کلیه آنچه را ما نقل کردیم درباره وی متعرض شده و او را بعنوان ابن النحاس معرفی نموده مینویسد ما در آغاز جمع الجوامع از او نقل کرده‌ایم کہ وی برخلاف همه نحوینا معنای حرف را مستقل میداند .

و در باب کنی و القاب بغیة الوعاة کہ بمنظور احوال طبقات لغویها و نحاة تالیف کرده مینویسد : نحاس لقب ابو جعفر احمد بن محمد بن اسماعیل و ابن نحاس شهرت سہاء الدین محمد بن ابراہیم بوده .

و در ذیل ترجمہ ابوبکر محمد بن علی بن محمد ادفوی مشہور مینویسد نامبرده علم نحو را از ابو جعفر نحاس و قرائت را از ابو غانم بن حمدان استفادہ کرده و او در شہر مصر جوب فروشی مینمود ، کتاب الاستغناء در تفسیر قرآن مجید کہ در صد مجلد گرد آمده از آثار اوست .

اس حلکان گوید لقب ابو جعفر نحاس است نہ ابن نحاس و ممکن است حق ہم با اس حلکان باشد و اگر کسی او را بعنوان ابن نحاس معرفی کرده یا اشتباه از ناحیہ مؤلفین باشد و یا غلط از ناسخان .

مترجم گوید : علاوه بر آنچه مؤلف از بغیہ نقل کرده مینویسد : ابن نحاس در سلح حمادی الاخرہ سال ۶۲۷ ہجری متولد شدہ و برخی از قضاہ ہرگاہ بشہادت انفرادی بیارمند میشد و برا بمناسبت وثوقیکہ باو داشت در قضاوت حکمیت میداد و او رادوازکار خصوصی پس از پایان نمازها داشت .

ابن نحاس عدا بہ تنہائی نمیخورد و مردم را از تفتیش عقائد دیگران باز میداشت . و تدریس تفسیر جامع طولونی بعہدہ او بود و اثر تالیفی از او باقی نماند مگر آنچه را بمنظور شرح کتاب المقرب املامی نمود .

و در روز سہ شنبہ ہفتم جمادی الاخری سال ۶۹۸ ہجری وفات یافت از اوست :
اليوم شیء و عدا مثلہ
من نخب العلم التي تلتقط

يَحْصُلُ الْمَرْءُ بِهَا حِكْمَةً و انما السيل اجتماع النقط
 امروز چیزی است و فردا هم مانند آن چیزیست است که از نخبه‌های علم بدست
 آورده آدمی بتوسط آن حکمت میآموزد و سیل علم از اجتماع نقطه‌هاست .
 (۶۳) ابو حامد احمد فرزند محمد بشتی معروف به خارزنجی .
 صاحب بغیه از سمعانی نقل کرده : نامبرده پیشوای ادب خراسان بود و در
 روزگارش نظیری نداشت . ابو عمر و زاهد و همه مشایخ عراق به پیشوائی او معترف بودند
 موقعیکه وارد بغداد شد و در لغت و معرفت به فنون آن داد سخن داد دانشمندان آن
 سرزمین از اطلاعات وسیع او بحیرت آمدند .
 نامبرده فن حدیث را از ابو عبدالله بوشیجی استفاده کرده و ابو عبدالله حاکم
 از وی بهره‌مند گردیده .
 کتاب تکمله کتاب العین و شرح ابیات ادب الکاتب و کتاب التفصیله از آثار اوست .
 نامبرده ماه رجب سال ۳۴۸ هجری وفات یافته .
 ابو حامد غیر از ابو حامد احمد بن ابی طاهر اسفراینی سابق الذکر است که نام او
 را ذیل ترجمه شیخ ابو اسحق اسفراینی مشهور یاد کردیم .
 و غیر از ابو حامد احمد بن علی بن عبدالکافی بن علی بن تمام سبکی علامه
 بهاء الدین است .
 از آثار او عروس الافراح فی شرح تلخیص المفتاح و شرح الحاوی و شرح المطول علی
 مختصر بن الحاجب و قطعه علی شرح المنهاج تالیف پدرش .
 و پدرش نیز از بزرگان فقهاء حفاظ و دانشمندان مهره علوم معانی و الفاظ بوده .
 آثار او متجاوز از صد و پنجاه جلد مختصر و مطول است از جمله شرح المنهاج
 فی الفقه و تفسیر القرآن و کشف القناع فی افادة الامتناع .
 ابو الحسن علی پدر سبکی که او را اوحد مجتهدین میگفتند از اصولیهای شافعی
 مذهب بوده و در نحو و لغت و قرائت و بیان و جدل و مناظره مهارت بسزائی داشته و
 شیخ الاسلام وقت بوده .
 و در کلیه فنون اساتید متعددی داشته و پس از جلال قزوینی بقضاوت شام مفتخر

آمده، از اشعار اوست :

ان الولاية ليس فيها راحة
حکم بحق او از الة باطل

الا ثلث يبتغيها العاقل
او نفع محتاج سواها باطل

در ولایت و قضاوت آسایشی نیست مگر در تحصیل سه موضوعی که خردمند آنها را برای رفاه حال خود بدست میآورد یکی حکومت بحق نماید یا باطلی را از بین ببرد یا به نیازمندی بهره برساند و غیر از اینها هر چه باشد باطل و بی اساس است .

مترجم گوید سبکی علی بنوشته ریحانة الادب دوم در اول ماه صفر سال ۶۷۳ در قریه سبک العبید مصر متولد شده و در سال ۷۵۰ یا ۷۵۶ در مصروفات یافته و هنگام مرگ معادل سی و دو هزار درهم قرض دار بوده .

طبقات شافعیه مینویسد : از تاریخ وفاتش اطلاعی ندارم و میدانم در دمشق درگذشته و نرزندش عبدالوهاب در رثایش گفته .

ایها الراحل عنا لا اری
و لد فارقته حق له

لیلۃ قد سرت عنها من خلف
ان یفیض الدمع حزنا من اسف

ای کسیکه از میان ما کوچ کردی و رخت مفارقت برستی از شبی که رحلت کردی اثر دیگری که جایگزین تو شود نمی بینم بر فرزندیکه از او کناره گرفتی لازمست از اندوه تو آنی دیدگانش از اشک خشک نگردهد .

مؤلف گوید : از اشعار فرزندش ابو حامد است .

ابو حامد فی العلم امثال انجم
و فی النقد کالابریر اخلص بالسبک

ابو حامد در دانش مانند ستارگان درخشان و در نقادی مانند زروسیم خالص است .
فاولهم من اسفرائین نشوه
و ثانیهم الطوسی و الثالث السبکی

نخستین ابو حامد از مردم اسفرائین است که در آنجا نشو و نما کرده و دومینشان طوسی و سومینشان از مردم سبک العبید مصر است .

پدرش علی از کمالات ابو حامد بسیار بشگفت میآمد و از او در حضور اعلام عصر ستایش مینمود و درباره او میگفت دروس احمد بهتر از دروس علی است و آخرین آرزوی علی هم همین بود که فرزندش از پدرش بهتر باشد .

دروس احمد خیر من دروس علی و ذاک عند علی غایة الامل
 (۶۴) ابوطیب احمد بن حسین بن عبدالصمد جعفی از قبیله بنی کنده و از
 مردم کوفه و معروف به متنبی بوده .
 متنبی از سرایندگان مشهور عرب و از ادباء تحریر است .
 متنبی معانی و الفاظی را که مورد توجه قرار میداد خود ابداع میکرد و نظریات
 خود را با دقیقترین ملاحظات بوجود میآورد چنانچه بزرگان از ادباء دربارۀ او به
 شگفت میآمدند و با توجه به اشعار بیسابقه‌ایکه میسرود او را بعنوان پیغمبری میستودند
 و معتقد بودند نامبرده میتواند با چنین اعراری دعوی نبوت نماید و رقیبان را با اعجاز
 شعری خود به زانو در آورد .
 متنبی در غرائب اشعار و ایراد لغات مهارت خاصی داشت و هرگاه پرسشی از او
 میکردند پاسخ آنرا با استشهاد از نظم و نثر کلام عرب ایراد مینمود و در این باره به
 اندازه‌ای توانا بود که روزی بوعلی فارسی ادیب معروف از وی پرسید جمعهاییکه بر وزن
 فعلی بکسر فاء آمده چندانند؟ پاسخ داد حجلی و ظربی جمع حجل (بمعنی بند) و
 جمع ظربان (حیوانی است بدبو) .
 بوعلی گوید پس از این ظرف سه شبانه‌روز کتب لغت را مطالعه کرده شاید سومی
 هم برای آنها بدست آورم ممکن نشد .
 ابن خلکان گوید دربارۀ شخصیت متنبی همین بس که مانند بوعلی او را اینچنین
 بنماید .
 از قوه حافظه او نوشته‌اند که مطالب سی ورقه را با یک نگاه سطحی به خاطر
 میسپرد .
 از آثار او دیوان شعری است که بیش از چهل نفر دانشمند آنرا شرح کرده‌اند
 است، چنین عنایتی برای هیچیک از دواوین سرایندگان نشده .
 از جمله شرحهای مهم ، شرح ابوالعلاء معری و کمال‌الدین انباری و دو شرح ابن
 جنی و شرح مالک بن احمد معروف بابن مستوفی و شرح امام ابوالحسن واحدی مفسر
 و شرح شیخ ابوالقاسم ابراهیم بن محمد بن زکریا معرج قرشی زهری قرطبی اندلسی

معروف به ابن افلیلی با فاء (۱) .

این عالم از لغویها و ادبا بوده و در لغات غریب و الفاظ اشعار مهارت خاصی داشته سال ۳۵۲ هجری در ماه شوال متولد شده و سنه ۴۴۲ در قرطبه اندلس وفات یافته . از معجم الادبا نقل شده نامبرده بغیر از شرح دیوان متنبی اثر دیگری نداشته به همین مناسبت ما هم در ذیل احوال متنبی بهمین مقدار از ترجمه او اکتفا کردیم . از جمله شروح دیوان شرح ابن السید که نام او را ذیل ترجمه ابراهیم بطلیوسی سدکر شدیم و شرح ابو عبدالله محمد بن علی بن ابراهیم هراسی کاسی خوارزمی ادیب نحوی مؤلف کتاب التصریف و رسائل البلاغه والبراعه که بصورت نثر و نظم گرد آمده و او از ادباء اوائل سده پنجم هجری بوده .

و شرح ابوالحسن محمد بن عبدالله بن حمدان دلقی عجلی از نحویها بوده و دانشمندی فاضل و بارع و از اصحاب علی بن عیسی رمانی بشمار میآمده ، نامبرده سال ۴۶۵ هجری وفات یافته .

دیگری شرح عبدالله بن احمد بن حسین شامانی ادیب صاحب شرح حماسه و امثال آن و شرح ابوالمظفر محمد بن آدم بن کمال هروی نحوی او هم نیز حماسه را شرح کرده و شرح امثال ابو عبید و امثال اینها از اوست و شرح شیخ ابو زکریا یحیی بن علی که از نحویها و لغویهای معروف بوده و شرح ابوالفرج عبدالقاهر بن عبدالله بن حسین حللی نحوی آتی الترجمه شرح شیخ رکن الدین ابو عبدالله محمد بن محمد بن عبدالرحمن جعفری تونسلی ملقب به ابن قوبع یا قاف صاحب تفسیر سوره قاف و او از شاگردان ابن عوالم بوده و شرح ابوطالب سعید بن محمد بن علی بن حسن بن سعید ازدی معروف به وحید از سرایندگان عصر خود بوده و در چندین موضع با شتاهات متنبی توجه کرده و ایراد نموده و شرح شیخ سلیمان بن عبدالله بن محمد ملقب به حلوانی آتی الترجمه .

(۱) سیوطی در بعینه می نویسد : افلیلی در روزگار هشام مروانی به مناسبت

اسهامی دینی یا عده اطباء محبوس شد چندی در زندان مانده رها شد و در روز شنبه سردهم دیقعه سال ۴۴۱ وفات یافت .

باید گفت مشهورترین و با فائده‌ترین شروح دیوان نامبرده شرح خطیب تبریزی معروف است .

از مقدمات برخی از نسخ دیوان او استفاده میشود همه راویان و ناقلان آثار اعلام متفقا ولادت او را در کوفه سال ۳۵۳ هجری در محله بنی کنده نوشته‌اند و مخصوصا متعرضند نامبرده از خانواده‌های متوسط آن محل بوده و همانجا نشو و نما کرده و به فرا گرفتن ادب پرداخته و پس از آنکه اندکی قوهٔ بازوی ادب او تقویت شده برای کسب مراتب عالیہ بمحاضر اعلام عصر حضور یافته از جمله با اصحاب مرد از قبیل ابواسحق زجاج و ابوبکر بن سراج و ابوالحسن اخفش و با اصحاب ثعلب از قبیل ابو موسی حامض و ابو عمرو زاهد و ابو نصر و با اصحاب ابو سعد سکری از قبیل نبطویه و ابن درستویه تماس گرفته سپس با خاتم الادباء و بقیه النجباء عالم عصر ابوبکر بن محمد بن درید ملاقات کرده و بملازمت و قرائت بر او موفق شده و پس از او با اکابر اصحابش ملاقات نموده از جمله ابوعلی فارسی و ابوالقاسم عمر بن سیف بغدادی و ابو عمران موسی .

متنبی از حضور بمحافل بزرگان ادب به آخرین پایهٔ ادب نائل آمده و در آنروزگار که متنبی شهرت یافته هیچیک از سراینندگان بی‌پایهٔ علم و ادب او نمیرسیدند .
متنبی از کودکی شعر میگفت و نیروی سراینده‌گی در او ظهوری کامل داشت از محمد بن یحیی علوی کوفی نقل شده میگفت متنبی در کودکی شعر میگفت و مخصوصا در جداری کوفه به تغزل میپرداخت .

و پدرش بعیدان سقا بود و برای مردم محله سقاییت میکرد .

متنبی از آغاز کار دوستار ادب و طالب آن بود بهمین مناسبت با اعراب بیابان نشین رفت و آمد بسیار داشت و پس از سالیانی موافق با عادات و الفاظ خاصهٔ آنها بصورت یکی از بیابان نشینان درآمد و به آموختن خط پرداخت و با اهل علم ملازمت میکرد .

وجه شهرت او را به متنبی چنین نوشته‌اند هنگامی نامبرده وارد قبیلهٔ بنی کلب شده ادعا کرد مردی علوی و از فرزندان امام حسن مجتبی است پس از آن در بادیهٔ

سماوہ ادعای پیمبری کرد و گروه بسیاری از مردم بنی کلب و دیگران باو گرویدند .
فاصله نشد لوء لوء امیر حمص کارگزار کافور اخشیدی بمقاتله وی پرداخت و یاران
او را پراکنده کرد و او را اسیر کرده و مدتی طولانی در شام محبوس نمود .
پس از این مدت که نزدیک بمرگ بود . لوء لوء او را توبه داده از زندان رها کرد
متنی از این پس به امیر سیف الدوله حمدان ملحق شده و از سرایندگان دربار او بشمار
آمد .

پس از چندی از وی مفارقت کرده و سنه ۳۴۶ وارد مصر شد و کافور اخشیدی را
ستایش کرد .

در آن هنگام که بملاقات کافور رسید در برابر کافور پیای ایستاده و موزه برپا
داشت و کمربندی بکمر داشت و شمشیری حمایل نموده و بدو نفر از غلامان خود که آنها
بیز شمشیر حمایل داشتند تکیه داده بود و از آنجا که کافور موجبات رضایت خاطر او را
فراهم نیاورد کافور را هجو کرده بایران مهاجرت کرد .

در شیراز بملاقات عضدالدوله دیلمی شتافته ویرا ثنا گفته امیر دیلمی مقدم او را
گرامی داشته و جائزه هنگفتی باو داد .

در مراجعت فاتک بن ابو جهل با عده از همراهیانش سر راه بر او وعده از
یارانش گرفته در نتیجه نزاعی فیما بین بوقوع پیوست و در نزدیک نعمانیه بغداد در
محل بنام الصافیہ متنبی و فرزندش محسد و غلامش مفلح کشته شدند و قتل او روز
چهارشنبه شش روز باقیمانده از ماه رمضان سنه ۳۵۴ هجری اتفاق افتاد .
بعضی گفته اند محرک اصلی قتل متنبی و جنایتی که نسبت بوی انجام داده شد

این شعر بوده که نامبرده در مقام مفاخرت و مباحات بخود سروده .

الخیل واللیل و البیداء یعرفنی
والطعن والضرب والقرطاس والقلم

مقام سرشناسی و شهرت من تا آنجاست که سواران و تاریکیهای شب و بیابانهای
پهناور و طعن نیزهها و ضرب دستها و کاغذ و قلم مرا میشناسند یعنی از همه آنها
کاملاً برخوردارم و از هر یک بموقع خود بهره مند میشوم بنابراین نیازمند بکسی نمیباشم .
آری متنبی این مضمون را از شعر فرزدق استفاده کرده که در ستایش حضرت سجاد

بعرض رسانیده .

هذا البذی تعرف البطحاء و طاته
والبیت يعرفه والحل والحرم
این همان بزرگواریست که او را سرزمین مکه و خانه خدا حل و حرم میشناسند :
آنکس است اینکه مکه و بطحاء
زمزم و بوقبیس و خیف و منا
حرم و حل و بیت و رکن و حطیم
ناودان و مقام ابراهیم
هر یک آمد بقدر او عارف
بر علو مقام او واقف
آری ممکن است زبان آوری و مفاخرت از اندازه بیشتر او موجبات چنین جنایتی را برای
او فراهم آورده باشد . زیرا آفت انسان در زبان اوست .

بیاری هم گفته اند (زبان سرخ سرسبز میدهد بر باد) .

در حدیث آمده هر بامداد زبان خطاب بکلیه اعضا و جوارح نموده میپرسد
چگونه صبح کردید و حال شما در این بامداد چگونه است ؟ پاسخ میدهند اگر تو ما را از
آزار خود ایمنی دهی در کمال آسودگی خواهیم بود .

صاحب یتیمه الدهر از ابن جنی نقل کرده از متنّبی پرسیدم علت اینکه به لقب
متنّبی شهرت یافته چیست ؟ پاسخ داد علت شهرتم بدان لقب بر اثر این شعر بود .

انا ترب الندی و رب القوافی
و سام العدی و عیظ الحسود
انا فی امة تدارکها الله
غریب کصالح فی ثمود
ما مقامی بارض نخله الا
کمقام المسیح بین الیهود

من در جهان هستی همتای با اصل جود و بخشش و پروردگار قوافی اشعارم که
آنها را با طبع سرشارم از نیست بهت میآورم و با توانائی که دارم در اندک وقتی
دشمنان را از پای در میآورم و خشم حسودان را بیش از پیش روزافزون میسازم ، من در
میان امتی غریب و بیکس بصر میبرم که خدا او را برای رهبری عده از بیچارگان نگهداری
کرده مانند صالح پیغمبر که در میان مردم ثمود با کمال غربت بسر میبرد موقعیت من
در سرزمین نخله مساوی با موقعیت مسیح است در میان یهود .

و هم در خردسالی بر اثر طبع خدادادی که داشت اظهار نبوت کرد و جمعی فریفته
بیان او شده و از حسن کلام و روانی بیان او مطیع فرمان او شدند .

گویند موقعیکه متنبی قصیده^۱ خود را که با مطلع زیر آغاز میشود .

اجاب دمعی و ما الداعی سوی طلل دعی فلباه قبل الרכب والابل
آب دیده مرا پاسخ داد و چیزی بغیر از آثار خرابه‌ها موجبات گریستن مرا بوجود
نیآورد آری دیده^۲ مرا در آنهنگام پاسخ داد که هنوز اسب‌سواران و شترسواران نیامده
بودند .

نسخه^۳ از آن قصیده را بدست سیف‌الدوله داده و خود از حضور سیف‌الدوله
خارج شد . سیف‌الدوله بمطالعه^۴ قصیده^۵ وی پرداخت تا به این دو شعر رسید .

یا ایها المحسن المشکور من جهتی والشکر من قبل الاحسان لا قبلی
اقل ائل اقطع احمل عل سل اعد زدهش بش تفضل ادن سرصل (۱)
ای نیکوکاری که من از ناحیه خود از عنایات او سپاسگزارم آری باید اعتراف کرد
سپاسگزاری از جانب نیکوکاری اوست نه از طرف من . اینک اگر از جانب من خطائی سر
زده شایسته است به لطف خود چشم پوشی نموده و اقاله کنی و مرا از بخشش خود سرشار
سازی و دست حسودانرا از دامن ببری و محل امنی در اختیار من درآوری و بارگران
بیچارگی را از دوش من برداری و بدوش موجودی بکه بتواند بار ناراحتی را تحمل کند
برقرار داری و زیباچهره^۶ در اختیار من درآوری و شمشیر کینه‌توزی خود را بر روی دشمنان
من از نیام بیرون کنی و مرا بحال اول بازگردانی و بموقعیت من بیفزائی و باگشاده‌روئی
و خوشحالی پاسخ مرا بدهی و قرض مرا ادا سازی و مسرور فرمائی و به آرزو برسانی .
سیف‌الدوله پس از مطالعه شعر مزبور و مخصوصا مضامین عالیهایکه در آن بکاررفته
بود زیر هر یک از کلمات امر که بقانون تفویف (۲) آراسته بود خواسته‌های او را پذیرفته

(۱) از ابوالحسن بن عبدالعزیز نقل کرده‌اند نامبرده در کتاب الوساطه متعرض
است این شعر را متنبی بسبک دیک‌الجن سروده :

احل و امرر و صر و انفع ولن واخ شن ورش و ابر و انتدب للمعالی

(۲) تفویف یکی از صنایع بدیعیه است و این صنعت عبارتست از اینکه گوینده در
مدیح یا تغزل یا سایر اغراض جمله چندی آورد که در وزن قریب بیکدیگر باشند و هرچند

و فرمان بصدور و پرداخت آنها صادر کرد .

چنانچه زیر کلمهٔ اقل نوشت اقلناک از تقصیر تو گذشتیم وزیر کلمه انل نوشته این مقدار درهم حواله کردیم و زیر کلمهٔ اقطع نوشته فلان زین را که در باب حلب است در ردیف مستغلات تو درآوردیم و زیر احمّل نوشته فلان اسب را برای سواری توروانه کردیم و زیر کلمهٔ عل نوشته چنان کردیم کنیزکی در اختیار تو درآوردیم و زیر سل نیز چنین نوشته که شمشیر خود را علیه دشمنان تو از نیام کشیده ایم وزیر کلمهٔ اعد نوشته ترا بحال اول برگردانیدیم و زیر کلمهٔ زد نوشته چنین و چنان بمشاهرهٔ تو افزودیم و زیر کلمهٔ تفضل نوشته آری بتو تفضل و عنایت کردیم و زیر کلمهٔ ادن نوشته دین ترا پرداختیم و زیر کلمهٔ سر نوشته ترا خوشحال ساختیم .

ابن جنی گفته متنبی اظهار داشته منظور از کلمهٔ سر در این شعر سربیه بوده که سیف الدوله کنیزکی برای او فرستاد و زیر کلمه صل نوشته وسائل اتصال ترا ایجاد کردیم ابن جنی گوید یکی از دوستان ما حکایت کرد : معقلی پیرمرد ظریف و خوشمزه بود که در دربار سیف الدوله بمناسبت زمان و مکان با مطالب ظریفی که ایراد میکرد امیر را خوشحال میساخت موقعیکه دید اینگونه عنایت بمتنبی نمود اظهار داشت شما که به مناسبت هر یک از الفاظ فرمانی صادر کردید و خواستهٔ او را مطابق با آنچه صلاح بود برآوردید چرا ذیل هس و بش، هه هه هه که حاکی از خنده است نفرمودید؟ سیف الدوله از این ظرافت خندید و گفت فرمان صادر کردیم تا آنچه مناسب با حال تست بتو بدهند آنگاه صله و جائزه باو بخشید .

از خطیب تبریزی سابق الذکر نقل شده او در شرح دیوان متنبی مینویسد : ابو عبدالله معاذ بن اسماعیل لاذقی گفته سال ۳۲۰ و اندی متنبی وارد لاذقیه شد او را مردی سرخ گون که زلفانش تاپیه گوشش را فرا گرفته مشاهده کردیم .

کوتاهتر نیکوتر و در حقیقت شعر خود را بدینوسیله آراسته باشد چه آنکه تفویف بمعنی رنگ آمیزی و جامهٔ مفوف جامه ایست که دارای خطهای سفیدی باشد سعدی گوید پیوند روح میکند این باد مشکبیز : هنگام نوبت سحر است ای ندیم خیز * شاهد بخوان و شمع برافروز و می بیار : عنبر بسای و عود بسوزان و گل بریز .

متنبی بخانہء من وارد شد مقدم او را گرامی داشتم زیرا او را فوق العادہ فصیح و خوش محضر یافته و تا آنجا کہ توانستم در عطف و مہربانی نسبت باو کوشیدہ و احترامات لازم را از ہر جہت مراعات کردم . پس از آنکہ موءانست و دوستی تامی بین ما و او ایجاد شد از فرصت استفادہ کردہ در آنحال کہ خانہ خالی از اغیار بود از مراتب ادب و کمال ظاہری و باطنی او بہرہ مند میشدم و آن بہ آن بہ تعجب من افزودہ میشد . اظہار داشتم تو حوان یا موقعیتی هستی و شایستہ است مانند توئی ندیم پادشاہ بزرگی باشی . متنبی از این اظہاریہ من ناراحت شدہ گفت وای بر تو متوجہی چہ میگوئی ، من پیمر مرسلم ، پنداشتم این جملہ را بعنوان شوخی بیان کرد . از آن طرف با خود گفتم از آنموقع کہ باوی تماس گرفتم تا بحال مزاحی از او نشنیدم .

گفتم چہ میگوئی و عرضت از اینسخن چیست؟ پاسخ داد چنانکہ گفتم من پیغمبر مرسلم برسیدم مرسل و مبعوث چہ افرادی؟ پاسخ داد مبعوث برای این امتم کہ گمراہ و کمراہ کنندہ اند . برسیدم یا این ماموریتی کہ داری چہ خواهی کرد؟ پاسخ داد دادگری رادر میان آنها بطہور خواہم آورد همچنانکہ از ستمگری پر شدہ است ، برسیدم چگونہ دادگری را در میان آنها رواج خواهی داد؟ پاسخ داد روزیہای آنها را فراوان میکلم و پاداش فرمانبرداران را در دنیا و آخرت خواہم داد و گردن گردنکشان را خواہم زد و روزیہاشانرا قطع خواہم کرد . پاسخ دادم امر مہمی را در نظر گرفتہء من میترسم قدم در اینراہ بگذاری و از عہدہء آن برنیائی و تنها با دعای آن اکتفا کنی ، متنبی بدیہہ قطعہء انشاد کرد کہ مطلع آن این بود .

حَفِيٌّ عَنكَ فِي الْهَيْجَا مَقَامِي

اَيَا عَبْدِاللّٰهِ مَعَادَانِي

ای بندہ خدا بحضرت او پناہندہ باش مبادا کاری کنی کہ موقعیت و مقام دلآوری

من در روز سرد از نظر تو پوشیدہ بماند .

گفتم فراموش کردہء اظہار داشتی من پیمر این امتم اینک بگو آیا ماموریت تو از راہ وحی است کہ استفادہ میکنی؟ پاسخ داد آری گفتم اینک بخشی از آنچه بر تو وحی شدہ تلاوت کن ، متنبی سخنی گفت کہ تا آن ہنگام سخنی بہتر از آن نشنیدہ بودم . گفتم تا بحال چہ مقدار از این سخنان بتو وحی شدہ؟ پاسخ داد صد و چہار

عبره. پرسیدم هر عبره چه مقدار است. پاسخ داد باندازه بزرگترین آیات کتاب خدا. (۱) پرسیدم تمام آنها در ظرف چه مدتی بتو وحی شده؟ پاسخ داد تمام آنها یکباره بمن رسیده گفتم از عبرتهائی که تلاوت کردی چنان استفاده شد که اثر کلیه طاعات از تو در آسمان هم اشکار است. گفت آری تا بحدیکه میتوانم باران را از آسمان قطع کنم و از اینراه روزی را از گناهکاران بیرم. گفتم مگر تو هم میتوانی باران را از آسمان قطع کنی؟ پاسخ داد آری بحق آن خدائیکه باران را از آسمان فرو فرستاده، آیا اگر چنین عملی از من ظهور کرد معجزه نیست و کار فوق العاده نموده ام. گفتم آری بخدا سوگند چنانستکه میگوئی، گفت اگر چنان عملی از من ظاهر شد تو بدون شک و شبهه بمن ایمان میآوری و دستورات خدا را که بدست من جاری شده تصدیق خواهی کرد گفتم آری بخدا سوگند با توجه بدانها پیمبری ترا تصدیق خواهم کرد. متنبی گفت بزودی آنچه را اظهار داشته عملی خواهم کرد و پس از این تا ظهور آنمعجزه با من در هیچ امری سخنی مگر و در اینباره با کسی اظهار مکن تا حقیقت آن برای تو هویدا گردد.

از آن تاریخ به بعد در انتظار وعدهایکه بمن داده بود بودم و با او در اینخصوص صحبتی نکردم. چند روز بعد گفت میخواهی از آن معجزه که پیش از این با تو گفتگو کردم اثری ببینی؟ گفتم آری بخدا سوگند بسیار مایلیم. گفت هنگامیکه یکی از بردگان من نزد تو آمد بدون تاخیر و تنها خودت همراه وی حرکت کرده و بجانبی که تورا هدایت میکند حرکت نما، چند روز فاصله نشد و اتفاقا همان روزها هم مصادف با فصل گرمای تابستان بود آسمانرا ابر فرا گرفته بود.

غلام متنبی نزد من آمده گفت متنبی میگوید هم اکنون سوار شده برای مشاهده وعده که بتو داده نزد او برو. بلافاصله سوار شده پرسیدم مولای تو در کجاست؟

(۱) از جمله عبرتهای او که مایه عبرت است اینست: والنجم السیار والفلک الدوار واللیل والنهار ان الکافر لفی اخطار امض علی سنتک واقف اثر من کان قبلک من المرسلین فان الله قانع بک زیق من الحد فی الدین و ضل عن السبیل.

پاسخ داد در فلان دشت است و بعیراز من دیگری همراه او نیست . در آن هنگام باران سدیدى از آسمان میبارید ، غلام گفت هر چه زودتر با سرعت حرکت کن تا خود را باو برسانیم و از این باران نجات پیدا کنیم زیرا او در بالای یکی از تلهای بلند قرار گرفته و باران باو اصابت نمیکند .

پرسیدم مولای تو چه عملی کرد؟ پاسخ داد همان موقع که ابرهای سیاه آسمان را فرا گرفت او سخنی میگفت که من نفهمیدم سپس تازیانه را گرفت و آنرا بطرفی که تو از روی تل بدانجهت خواهی نگرست بحرکت درآورد و همهمه کرد و باران همچنان ادامه داشت و قطره از آن بروی خود او نمیریخت .

من باتفاق غلام با سرعت حرکت میکردیم تا بهمان دشتیکه نیم فرسخ از شهر مسافت داشت رسیدیم ، دیدم منتبی بر روی همان تل ایستاده و قطره باران بر روی آن تل تریخته و حال آنکه باران رکاب اسب مرا فرا گرفته بود و باران همچنان ادامه داشت و چنانچه گفتم باران تا فاصله دوپست ذراع از آن تل را فرا نگرفته بود .
من بمنتبی سلام کرده گفتم آیا باران بی موقع را می بینی و مشاهده میکنی چگونه دوپست ذراع از این تل را باران نگرفته .

گفته او را تصدیق کرده اظهار داشتم دست خود را بمن بده که من گواهی میدهم تو رسولخدائی (ص) منتبی دست دراز کرد و من با او بیعت کرده و به نبوت او اقرار نمودم .

منتبی از من پرسید در آن هنگام که این خبیث نزد تو آمد چه گفت ، جریان مشروحی را که برای من بیان کرده بود تذکر دادم . منتبی برای آنکه امرش پوشیده بماند غلامش را گردن زد (و ضمناً باو هم فهمانید اگر تو هم برای ما اهلان اقرار کنی بچنین بیچارگی خواهی افتاد) و اظهار داشت این غلام قدم از حد خود فراتر گذارد و بی ادبی را به نهایت درجه رسانید و بمحل عحییی دست انداخت و از بزرگی چون من هراس ننمود تمام آفریدگان خدا از آنچه بوجود آورده و آنچه بوجود نیاورده در همت بلند من کوچکتر از موئی است که در سر من روئیده است .

آنگاه از طرف خانواده خودم هم با او بیعت کردم . فاصله نشد شنیدم بیعت

او در تمام شهرهای شام شهرت یافته و همه پیرو او شده‌اند .
 آری اینعمل را متنبی از بعضی تازیان آموخته بود و آنان بوسیلهٔ مهرهٔ افسون
 کرده و با حرکت مخصوص عصا باران را بهر طرفی که بخواهند میتوانند جاری سازند و
 بسیاری از تازیان سکون و حضرموت و ساسک یمن را دیده بودم که اینچنین کاری را
 عملی میکردند و هیچگونه خودفروشی و شخصیتی برای خود ابراز نمیداشتند و بعضی از
 آنها را دیده بودم که با حنان افسونی باران را از گوسفندان و گاوان و شتران و حتی
 از دهکده‌ایکه مورد توجهشان بود و نمیخواستند آسیبی بدانها برسد دفع میکردند و
 سحرها و جادوگریهایی بالاتر از آنها را مشاهده کرده بودم .

پس از این از متنبی پرسیدم آیا به سکون هم رفته؟ پاسخ داد آری پدرم اهل
 سکون است مگر اینشعر مرا نشنیده .

امنسی السکون و حضرموتا و والدتی و کنده والسبیعا

آیا مانند مرا سکون از یاد میبرد و حال آنکه ما در من همتای کنده و سبیعاست گفتم
 آری اثر آن سرزمین است که اینچنین خوراکی را بخورد مردم شام داده .

مدتی از اینموضوع نگذشت پیش آمدهای مهمی برای متنبی اتفاق افتاد چنانچه
 با نبردهایی روبرو شد و بزندان افتاد و تبعید گردید تا سرانجام بدربار سیف الدوله راه
 پیدا کرد ، انتهی .

مؤلف گوید : این قضیه را که ابو عبدالله لاذقی نقل کرده منافی با پوزشی است
 که صاحب مجالس المؤمنین از ادعای نبوت وی نموده .

وی معتقد است متنبی برآستی ادعای نبوت نمیکرد و ادعای وی مطابق با مصلحتی
 بود که خود در نظر گرفته بود زیرا وی در روزگاری واقع شده بود که دولت باطل تمام
 شئون دین و دنیای مردم ریشه دوانیده و رخنه کرده بود و ستمگری عباسیها جایی را
 خالی نگذاشته بود . متنبی ناچار دست بچنین ادعایی زد تا بتواند از اینراه درصدد
 انکار آنها برآید و موقعیت آنها را ناچیز قلمداد کند و بتواند خود را از گزند آنان در
 امان بدارد چنانچه بهلول عاقل وزید که ولی کامل عصر خود بودند بهمین ملاحظه
 در لباس دیوانگی درآمدند و مانند جابر جعفی با آنکه در برخی از شئون عباسیها

مداخله داشت برای حفظ دین و دیانت خود دست به برخی از امور دیوانگی میزد .
 انتہی .

متنبی همپایه^۳ با ابن خالویه^۴ آتی الترجمه بوده و اتفاقات و پیش آمدهائی بین آنها
 اتفاق افتاده که ابن خلکان متعرض آنها گردیده .

براستی باید اعتراف کرد مهارت و استادی و نبالت کاملی که متنبی در فنون ادب
 و اشعار داشته ما را از هرگونه استدلالی بی نیاز میکند و همین موضوع ایجاب کرده تا
 اشتہار کاملی از نظر اصحاب سیر و تواریخ و دانشمندانیکه در تدوین سروده های
 سرایندگان حدیث بی نهایتی میکنند بوجود آورد .

بہمین مناسبت ابن خلکان کہ فضائل اعیان دانشمندان را در تاریخ معروف خود
 ایراد نموده فصل قابل توجهی درباره اشعار ابدار او کہ دختران بکر طبع سرشار او
 هستند متعرض شده از جملہ میگوید : شعر متنبی نہایت اثر برازندہ و قابل توجہ متنبی
 است و از آنجا کہ شہرت عالمگیری دارد ما را از ایراد آنها بی نیاز میکند .

آری شیخ تاج الدین کندی دو بیت از او روایت میکند کہ در دیوان او نقل شده
 بدیہی است روایت مزبور بتوسط اسناد صحیحی^۵ است کہ بخود او پیوند پیدا میکند و
 از آنجا کہ مضامین بکری را دارا هستند مناسب است ایراد نمائیم .

ابین مفتقر الیک نظر تنسی
 فاهنتنی و قدفتنی من خالق
 لست الملووم انا الملووم لانسی
 انزلت امالی بغير الخالق

آیا با دیده^۶ کسی که نیازمند بتواست بمن مینگری هر اینہ چنین است و از این راه
 مراخوار میسازی و از چشم می اندازی و چنانستکہ از مکان مرتفعی بزیر بیفکنی آری تو مورد
 سرزنش قرار نگرفته^۷ . من باید بسرزنش مبتلا گردم زیرا مرکب آرزوهایم را بردرگاہ دیگران
 فرود آورده ام .

موقعیکہ متنبی در مصر بیمار شد دوستی داشت کہ از وی پرستاری مینمود پس از
 آنکہ بیماری او شدت کرد از وی دوری کرد متنبی نامہ^۸ باینمضمون باو نوشت در ہنگام
 رنجوری از من پذیرائی و پرستاری کردی اکنون کہ بیماری من سخت شدہ از من کنارہ
 گرفته^۹ اکنون اگر عنایتی نمودہ بہ پرستاری من بپردازی امیدوارم سرانجام دوستی

طرفین بکدورت نرسیده باشد .

دانشمندان دربارهٔ سبک سروده‌های متنبی و ارزش آن بتفاوت سخن گفته چنانچه برخی شعر متنبی را برتر از ابوتمام عدهٔ برعکس ابو تمام را برتر از او میدانند . و بزرگان از دانشمندان دیوان متنبی را مورد توجه قرار داده و آنرا شرح کرده‌اند و من یقین دارم متنبی مرد نیک بخت و خوش اقبالی بوده مخصوصا در فنون شعر و سرایندگی بختش از هر جهت مددکار او بوده ، انتهی .

مؤلف گوید : صلاح الدین صفدی در کتاب الوافی بالوفیات که دلیل وفیات الاعیان ابن خلکانست دو شعر مزبور را منسوب به ابوالفرج اصبهانی صاحب اغانی دانسته و متعرض است بوالفرج آنرا در سپاسگزاری از وزیر مهلبی سروده . و بطوریکه از مابقی تحقیقات صفدی استفاده میشود معلوم میشود در چنین مواردی بینا تر و مطلعتر از ابن خلکان بوده .

از اشعار ظریف و ابکار لطیف متنبی که از دیوان او گلچین شده :

اذا انت اکرمت الکریم ملکته و ان انت اکرمت اللئیم تمردا
و وضع الندی فی موضع السیف بالعلی مضر ، کوضع السیف فی موضع الندی
هرگاه نسبت بشخص شایسته و بزرگواری اکرامی نمودی از آنجا که او از خدمت تو
قدردانی میکند چنانستکه وی را در اختیار خود در آورده ، و هرگاه نسبت بشخصی نا
لایق و پست فطرتی اکرام نمودی هیچگونه تشکری از تو بجا نمیآورد بلکه از خواستهٔ تو
سریچی مینماید بنابراین هرگاه کسی بذل و بخشش را بجای شمشیر بکار برد مسلما
مرتکب عمل زیان آوری شده چنانچه اگر شمشیر را بجای خود و سخا بکار برد ضرر برده
کفی بک داء ان تری الموت شافیا و حسب المایا ان یکن امانیا
و للنفس اخلاق یدل علی الفتی اکان سخاء ما انی ام تساخیا
حلفت الوفاء لورحلت الی الصبا لفارقت شیئی موجه القلب پاکیا
فتی ما سرینا فی ظهور حدودنا الی عصره ان لا نرجی التلاقیا
اگر مرگ را مایهٔ شفاء خود بدانی برای درد و رنجوری تو کافی است و گرفتاریها
و مرگها کافی از هرگونه ایمنیهاست برای نفس آدمی خویشهای مخصوصی است که دلالت

بر جوانمردی او میکنند چه آنکه جود و بخشش واقعی باشد یا سخاوتمندی بخود بستگی و بی اساس باشد سوگند توام با وفا یاد کرده که اگر از پیری جوانی برگردم از پیری در حالتیکه دل دردمند و چشم گریان دارم دست بردارم آری آنجوانی را که در نظر دارم خیال نمیکنم امید ملاقات آنرا داشته باشم .

از آنجمله :

ادا عامرت فی شرف مروم
 قطع الموت فی امر صغیر
 فلا تقنع بما دون النجوم
 قطع الموت فی امر عظیم
 موقعیکه پایه شرافت و شخصیت را آباد ساختی بکمتر از ستارگان قناعت مکن
 چه آنکه مره مرگ برای امر بزرگ و کوچک یکسانست .

از آنجمله :

علی قدر اهل العزم تاتی العزائم و تاتی علی قدر الکرام المکارم
 افسوسها در خور آنهاست که عزیمت کاری دارند و خوبیهایاندازه مردم کریم است از جمله ستایش چندی است که از کافور اخشیدی نموده و در آن حسن طلب را با عالیترین بیانی ایراد نموده .

اری لی بقربی منک عین قریره
 و هل نافعی ان ترفع الحجب بیننا
 و فی النفس حاجات و فیک فطانه
 و ما انا بالباغی علی الخطب رشده
 و ما شئت الا ان ادلّ عوادلی
 و اعلم قوما خالفونی و شرّقوا
 اذا صح منک الود فالکل هیسن
 و انکان قریبا بالعباد یشاب
 و دون الذی املت منک حجاب
 سکوتی بیان عندها و خطاب
 ضعیف هوی بیغی علیه ثواب
 علی ان رائی فی هواک صواب
 و غربت انی قد ظفرت و خابوا
 و کل الذی فوق التراب تراب

روشنی دیدگان من در نزدیکی بتو است هر چند قرب شبیه به بعد باشد .

شکی نیست برطرف کردن مانع مخصوصا از آنچه من در نظر دارم بنفع من است .
 نیازمندیهای در خود احساس میکنم و معتقدم با آن زیرکی مخصوصی که داری بدون آنکه ابرازی کرده باشم رفع نیازمندی از من خواهی کرد من مانع از ترقی محبت و دوستی

نیستم آنکسی که علاقه‌اش اندک است خیال میکند اجر واقعی دست ستم علیه‌اوبیرون می‌آورد. نظر من باینستکه تا سخن چینان خودم را به اندیشه شایسته‌ایکه در علاقه‌بتو دارم هدایت نمایم. گروهی را میشناسم که بخیال خود ستارهٔ مخالفت خود را علیه من از جانب شرق طالع میسازند و خورشید نورانی مرا در ابر غروب فرو می‌برند و حال آنکه در عین بی‌اطلاعی و خسرانی ایشان من بمقصود میرسم و شمس همتم از پس ابر پوشالی آنها آشکار میشود، اکنون معتقدم هرگاه محبت تو در میان باشد تمام اینگونه ناراحتیها آسانست و هر کسی هم که اکنون در روی زمین است و با من سرمخالفت دارد زیر زمین قرار خواهد گرفت، و از اشعار آبدار اوست که صاحب کشکول نقلکرده.

ابدا تسترد ما تهب الدن — یا فیالیت جودها کان بخلا
 فهی معشوقه علی الغدر لاتح — فظ عهدا و لا تتم وصلا
 شیم الغانیات فیها فلاد — ر لذا انت اسمها الناس ام لا

پیوسته آنچه دنیا در اختیار تو گذارده باز میگیرد و ایکاش بجای چنین بخشی بخالت و حسادت مینمود یعنی چیزی نمیداد تا آنرا پس بگیرد و آدمی را از اندوه زیاد رنجور سازد، دنیا معشوقه حیلہ‌گری است که هیچگاه بعهد خود وفا نمیکند و دوستی را بنهایت نمیرساند آری رویهٔ زیباچهرگان چنین است اکنون اختیار با تو است میخواهی آنها را انسان بنام که قابل انس و الفت باشند یا خیر.

با ایراد اشعار مذکور به نمونهٔ از سبک و سلیقهٔ متنبی توجه کردیم در عین حال باید گفت مضامین بدیع و بسیار تازهٔ از دیگران که وی از اشعار آنها بسرقت در سروده‌های خود آورده زیاد دیده میشود چنانچه بعضی سرقات نامبرده را در چهار مجلد کتاب بنام الابانه عن سرقات المتنبی گرد آورده و نسخهٔ از آن نزد ما موجود است و این نسخه سابقا در اختیار فاضل هندی بوده و مطالبی با خط شریف خود در حواشی آن نوشته.

از جمله مطالبی که مصنف در آغاز آن کتاب نوشته از مرزیابی نقل میکند موقعی که نامبرده کتابش را بترتیب حروف الفبا گرد می‌آورد نزدیک به هزار دیوان از سراینندگان تهیه کرد تا اشعاریکه مورد نظرش بوده و در مواضع مخصوصی بکار می‌برند در ذیل

موضوعات کتاب ایراد کند. تا آنجا که گفته. یکی از موثقان برای من حکایت کرد موقعیکه متنبی در راه اهواز کشته شد در خرجینی که همراه داشت دیوان طالبیین را که بخط خود نوشته بود در آن دیده متنبی در این دیوان اشعاری که مورد نظرش بوده و مضامین عالیء آنها را بعنوان سرقت در سرودهای خود آورده نشانه گذارده بود.

آیا این عمل برای متنبی جایز و حلال بوده که نام و کنیهء سراینندگان را که در اشعار خود از آنها استفاده کرده انکار نماید و فضائل اولین و آخرین آنها را نادیده بگیرد؟

و من بخواست خدا و یاری او اشعاری را در این کتاب از نامبرده ایراد میکنم که دستریج دیگران بوده و نامبرده الفاظ و معانی آنها را چون سارقان ربوده و مانند قصابی آنها را از پوست منسلح ساخته و ادعای اعجاز و بی سابقگی در آنها نموده تا بدینوسیله شما به پست فطرتی او پی ببرید و ببینید چگونه قدم خیانت بر روی فضیلت آنها گذارده و نشانهء شعر دزدی را بر فرق خود برقرار نموده، یاری از خداست، انتهی.

و از جمله کسانی که دست رد بر سینهء متنبی گذارده و در بسیاری از مواضع باوی بمناقشه پرداخته محمد بن حسن مظفر حاتمی معروف به ابوعلی بغدادی است وی یکی از دانشمندان توانائی است که آثار زیادی از او باقی مانده و از ابو عمر زاهد اخبار فراوانی در مجالس ادب نقل کرده.

ابوعلی در لغت و ادب مهارت کاملی داشت و با رقیبان خود به سختی معارضه میکرد و دشمنی خاصی با اهل علم و دانش داشت.

بطوریکه از یاقوت حموی نقل شده ابن الحجاج شیعی او را هجو نموده و علاوه بر او مورد هجای دیگران نیز قرار گرفته.

و با ابوطیب متنبی گفتگوهای داشته که سرانجام بنا سزاگویی منتهی میشده.

آثار او الموضحه فی مساوی المتنبی، کتاب فی صناعة الشعر، مختصر فی العربیه، کتاب فی اللغه این کتاب بیایان نرسیده کتاب فی الشراب والبراعه، الرسالة الحاتمیة در این کتاب گفتگوها و اتفاقات بین خود و متنبی را شرح داده و مخصوصا سرقات نامبرده را متذکر شده.

ابو علی سال ۳۸۸ هجری درگذشت .

بطوریکه از ذیل احوال شیخ ابوالفتح عثمان بن عیسی بن منصور بن محمد بلیطی آتی الترجمه استفاده میشود کتابی در اخبار و احوال متنبی نگاشته گویند پس از آنکه متنبی کشته شد ابوالقاسم علی مظفری طبری اشعار ذیل را در سوگواری او سرود :

لارعی الله سرب هذا الزمان
ما اری الناس ثانی المتنبی
کان فی نفسه الکبیره فی جیب
کان فی لفظه نبیا ولکن
اذ دهانا بمثل هذا اللسان
ای شان یری لبکر الزمان
ش و فی کبریاء ذی سلطان
ظہرت معجزاته فی المعانی

خدای موجودات این زمان ما را آسوده نگذارد و رعایت احوال آنرا ننماید زیرا ما را بمرگ بزرگی سوگوار ساخت که در حقیقت زبان گویای روزگار بود در میان مردم دومی مانند متنبی نمی بینم و کجا مادر بکر روزگار که دومی برای او نیست میتواند دومی برای او بوجود آورد او با شخصیتی که داشت در میان لشکریان مانند سربازی بود و هرگاه بمقام کبریائی او توجه کنند مانند پادشاه توانائی بود متنبی با ایراد الفاظ صحیح دعوی پیمبری کرد و با توجه بمعانی لطیف آن معجزات خود را بسرحد کمال رسانید .

مؤلف گوید : از جمله معاصران ابوطیب متنبی ابوطیب عبدالواحد بن علی حلبی است که از لغویهای مشهور و در روزگار او میزیسته و همان زمان وفات یافته .
فیروزآبادی صاحب قاموس مینویسد نامبرده آثار گرانبھائی داشته از جمله مراتب النحویین ، لطیف الاتباع ، الابدال ، شجر الدر و امثال اینها و پس از سنه ۳۵۰ هجری وفات یافته . (۱)

مترجم گوید : ثعالبی در مجلد اول یتیمۃ الدهر باب پنجم را اختصاص به احوال

(۱) سیوطی نوشته بیشتر مؤلفات او از بین رفته و با ابن خالویه مناظراتی داشته و از شاگردان ابو عمر زاهد و محمد صولی بوده و اصلا از مردم عسکر بشمار میآمده بحلب رفته و اقامت گزیده تا سال ۳۵۱ هجری هنگام ورود به دمشق کشته شده .

و اشعار متنبی داده و فحسی کامل و بحثی شامل از سروده‌های او نموده و بطوریکه از پایان شرح حال او استفاده میشود پیش از این یکی از دوستان ثعالبی از وی تقاضا کرده بود تا کتابی در احوال نامبرده گرد آورد اینک وی باب پنجم را بمنظور شرح حال او اختصاص داده و متعرض است هرگاه او بخواهد از گذارش زندگی و احوال او اطلاع پیدا کند میتواند بهمین باب پنجم اکتفا نماید .

مجملاً ثعالبی در این باب بحسن و قبح اشعار او کاملاً متوجه بوده و حتی سرایندگانی که از اشعار او سرقت کرده یا خود او که از اشعار دیگران سرقت نموده اسم برده و اشعار را که از مصابین مطالب صوفیه و فلاسفه اقتناص کرده متعرض شده و مخصوصاً فصلی را در ارسال المثل یا مثلیں ایراد نموده که بسیار قابل توجه و استفاده است .

دیلاً ما به بخشی از مطالب مزبوره از نظر تکمیل شرح حال او اشاره مینمائیم . ثعالبی مینویسد : همچنانکه مجالس انس به اشعار متنبی زیبایی و طراوت خاصی بخود گرفته مجالس درس نیز از اشعار او آبادانی فوق‌العاده پیدا کرده و قلم کاتبان در طرح برنامه‌های خود که مزین با اشعار او گردیده نیرومندتر از بیان خطیبان و سخن‌گویان گردیده و کتب و دفاتر بی‌نهایتی در حل مشکلات و تفسیر معضلات او نوشته شده .

ابن جنی گفته ابوعلی حسین بن احمد صنوبری گفته بقصد دیدار سیف‌الدوله از حلب خارج شدم بمجردیکه نزدیک سور رسیدم سواره نقابداری که نیزه درازی در دست داشت در برابر من ظاهر شد نیزه را بسینه من گذارده چنانچه نزدیک بود از اسب‌بزیر افتم ، نزدیکتر که رسید نیزه را دور کرده نقاب از چهره برداشت دیدم متنبی است و اینشعر را خواند :

نثرنا رؤساً بالأحیدب منهم
کما نثرت فوق العروس الدراهم
ما در احیدب برخی از سران سرداران را از بدن جدا کردیم و مانند پولهاییکه روی سر عروس نثار میشود باطراف پراکنده ساختیم .

پس از این از من پرسید پایه و مایه اینشعر تا چه اندازه است؟ پاسخ دادم ای مرد تو با این علمت نیروئی در من باقی نگذاردی تا بتوانم بدو خوب آن شعر را امتیاز

دهم

ابن جنی گوید اینحکایت را در دارالسلام بغداد برای متنبی نقلکردم ، از پیش آمد آنمرد بیادش آمد و خندید .

گویند متنبی موقعیکه از مصر وارد بغداد شد نظر باینکه تا آنهنگام بجز از مدح شهریاران از دیگران ستایش نکرده بود از وزیر مهلبی ستایشی نمود این معنی برمهبلی گران تمام شد بهمین مناسبت سرایندگان بغداد را وادار کرد که ویرا هجو کنند از جمله ابن حجاج و ابن سکره هاشمی و حاتمی بهجو او پرداختند و اشعار هجائیه را برای متنبی نقلکردند او بدون اندک توجهی ترتیب اثری بدانها نمیداد از وی پرسیدند چرا بهجائیه‌های آنان اعتنائی نمیکنی ؟ پاسخ داد بزرگتر از اینان در هجو من قدآراستند پاسخی ندادم اینان که مردمی بیمار و فریب سیم و زر خورده‌اند و افزود در پاسخ آنها همین شعر من کافی است .

و اذا اتتك مذمتی من ناقص
فهی الشهادة لی بأنی فاضل
چون مرا ناقصی نماید ذم
قدح او شاهدیست بر فظلم
گویند موقعیکه ابوالحسین بن لنکک بصری از رفتاریکه سرایندگان بغداد با متنبی کرده بودند با خبر شد از موقعیت استفاده کرد ، زیرا او هم مانند دیگران با چشم حسادت بوی مینگریست و بوی طعنه میزد و او را نکوهش مینمود و معتقد بود وی فرزند سقای کوفه است و اینموضوع را مایه شکست او بحساب میآورد بهمین مناسبت در نکوهش او گفت :

قولا لاهل زمان لاخلق لهم
اعطیتهم المتنبی فوق منیته
لکس بغداد جادالغیث ساکنها
نعالهم فی قفا السقاء تزدحم

بمردم زمان که از هر نعمتی بی نصیب‌اند و بر اثر نادانی و کوری از راه راست گمراه شده‌اند بگوئید جائزه‌هاییکه به متنبی داده‌اید شکی نیست بالاتر از آرزوو خواسته‌ء او بوده اکنون هم مادران خودتانرا در اختیار او درآورید لیکن بغدادیها که از باران رحمت سیراب شوند بجای آنکه بوی جائزه‌های هنگفتی بدهند با کفشهای خود موجبات

مراحت بچه سقا را بوجود آوردند

متنبی پس از آنکه خود را با اینهمه مخالفان مخصوصا مهلبی روبرو دید شبانه از بغداد بجانب ابوالفضل بن عمید که رقیب وزیر مهلبی بود وارد ارجان شد . صاحب بن عباد که در اصفهان زیست داشت از حرکت متنبی با خبر شد نامه‌ای نوی نوشت و او را باصفهان دعوت کرد و متعهد شد در صورتیکه در اصفهان بماند او را با تمام ثروتش شریک سازد . لیکن متنبی بنامه‌ای او ترتیب اثر نداده و بجانب شیراز به بارگاه عضدالدوله دیلمی رهسپار شد .

صاحب بن عباد با آنکه کاملا از موقعیت متنبی با خبر بود و از اشعار او درمواقع معینه استفاده میکرد (۱) از آن تاریخ به بعد که متنبی بخواسته‌ای او ترتیب اثری نداد در صدد معارضه و خورده‌گیری از او و اشعار او بر آمد .

از کسانی که بعنوان سرقت از اشعار متنبی استفاده کرده‌اند . ابوالفرج بیغاف ، مهلبی وزیر ، صاحب بن عباد ، سری بن احمد ، ابوالفتح بستی ، ابوالحسن سلامی ، ابوالقاسم زعفرانی .

و از کسانی که متنبی مضامین عده‌ای از اشعارش را بعنوان سرقت از آنها گرفته‌است . مخلد موصلی ، عمرو بن کلثوم ، بشار بن برد ، مسلم بن ولید ، فرزدق ، ابونواس ابن ابی عیینه ، ابوتمام ، ابن الرومی ، عبیدالله بن طاهر ، ابن المعتز . و نمونه‌ای از هر دو نوع سرقت در کتاب یتیمه آورده شده . از اشعار حکمت‌آمیز اوست :

(۱) صاحب بن عباد در نامه تهنیت آمیزی که بیکی از خاتونهای عصر خود نوشته چنین مرقوم داشته اهلا ولادالنساء و کریمه‌الاباء و ام‌الابناء و جالبه‌الاصهار والا ولادالاطهار پس از این دو شعر متنبی را که در مرثیه‌ای ما در سیف‌الدوله گفته به جای تهنیت بکار برده .

لفضلت النساء علی الرجال
و لا التذکیر فخر للهلال

و لو کان النساء کمثل هدی
و ما التانیث لاسم الشمس عیب

لولا المشقة ساد الناس كلهم
و قلما يبلغ الانسان غايته
انا لفي زمن ترك القبيح به
ذكر الفتى عمره الثاني وحاجته
الجود يفقر والاقدام قتال
ما كل ما شية بالرجل شلال
من اكثر الناس احسان و اجمال
ما قاته و فضول العيش اشغال
اگر زحمت و رنج در میان نبود همهء مردم میخواستند بمقام بزرگی برسند لیکن
جود و بخشش آدمی را نادار و اقدام بمقام ارجمندی کشنده است کمتر اتفاق افتاده
آدمی به آخرین آرزویش برسد و هر شتر راهروی آبستن نمیشد ما در روزگاری واقع
شده ایم که اگر بیشتر مردم آن از کارهای زشت دست بردارند چنانست که بزیر دستان
احسان و نیکوکاری نموده اند یاد از جوان چنانست که عمر دوباره کرده نیازمندی او بد
اندازهء قوت اوست و مازاد از هزینه گرفتاری :

و لقد رایت الحادثات فلا اری
و الهم یخترم الجسیم نحافة
ذوالعقل یشقی فی النعم بعقله
لا یخدعک من عدو دسه
لا یسلم الشرف الرفیع من الاذی
پیش آمده های روزگار را یکی پس از دیگری مشاهده کردم و ندیدم که سیدی موی
سر موجبات مرگ آدمی را فراهم سازد و یا سیاهی مو وسائل زندگی او را ایجاد کند
(بسیار جوان مرد و یکی پیر نشد) پیری بدن فربه را لاغر و فرسوده میسازد و موی
سر جوان را سپید و کودک را پیر میکند انسان خردمند بر اثر خردمندی که دارد در
هنگامیکه از همه گونه نعمت برخوردار است بیچاره میگردد و آدم نادان در عین بیچارگی
آسوده خاطر است اشک چشم دشمن ترا فریب ندهد و بجوانی خود از دشمنی که تو را
مورد رحمت قرار میدهد ترحم کن شرافت عالی خالی از ناراحتی نیست مگر آنکه برای
وصول به آخرین پایه آن خونها ریخته شود .

و اعیاء دواء الموت کل طبیب
منعابها من حیثه و ذهب
و قد فارق الناس الاحبة قبلنا
سبقنا الی الدنیا فلو عاش اهلها

ملکها الاتی تملک سالب
علینا لکالاسعاد انکان فافعا
فرب کئیب لیس تندی جفونه
و للواجد المکروب من زفراته
و فارقها الماضی فراق سلیب
بشق فلوب لا بشق جیوب
و رب کئیر الدمع غیر کئیب
سکون عراء او سکون لغوب

عده از دوستان پیش از ما از این مردم جدائی اختیار کردند و بدیهی است
داروی مرگ تمام اطباء را درمانده ساخته ما پس از دیگران بدنیا آمدیم و آنها وجود
نداشتند زیرا اگر پیشینیان ما از دنیا نرفته بودند آمدن و رفتن ما خالی از ناراحتی
بود آنها که پس از ما بدین عالم میآیند دنیا را بطور عاریتی در اختیار میگیرند و
گدستگان نیز دست خالی از این دنیا رفتند بر ما لازم است که اگر بدانیم کمک به تو
و ناراحتی برای تو نافع بحال تست دلها مانرا میشکافیم نه آنکه پیراهن بشکافیم بسیاری
از افراد سوکواریند که آب چشمشان سرازیر نمیشود و بسیاری از اشکهاست که بدون
ناراحتی سرازیر میشود آنکسیکه بیچاره شده و ناله از بیچارگی میزند آرامش او یا از
ناتوانی است و یا از درماندگی فراوان .

(۶۵) ابو عمر و احمد - فرزند محمد بن عبدالله معروف به زردی بفتح زاء و سکون
راء از متحرین ادبا و لغویهای عصر خود بوده .

سیوطی در طبقات النحاه گفته ابو عبدالله حاکم نیشابوری در تاریخ نیشابور که
آنها در شش مجلد تالیف کرده و شیخ عبدالغافر شیرازی مجلد دیگری بنام السیاق بدان
افزوده مینویسد : زردی در روزگار خودش در دیار نیشابور نظیری نداشت و در بلاغت
و مناسب گوئی و در خوش قلمی و صحیح نویسی وحید زمان بود و در اصول و ادب و
شناخت مطالب آن برهمگان مقدم بود .

زردی دانشمندی لاغر اندام و همواره بیمار بود و برالاغی سوار میشد در عین حال
موقعیکه لب از سخن میگشاد بزرگان از دانشمندان در خوش بیانی و فصاحت او متحیر
می ماندند .

زردی بیشتر از احادیث را از ابو عوانه اسفراینی و دیگران فرا گرفته و در ماه
شعبان سال ۳۳۸ هجری وفات یافته .

حاکم گفته از او شنیدم میگفت ((العلم علما علم مسموع و علم ممنوع)) دانش بر دو گونه است دانشی که شایسته فرا گرفتن و آموختن است و دانشی که شایسته آموختن و فراگرفتن نمیباشد .

مؤلف گوید: اینمضمون سابقه دارد و از گفتار مولی علی بن ابیطالب امیرالمؤمنین (ع) اقتباس شده که میفرماید .

فان العلم علما فمكسوب و مطبوع و لا ینفع مكسوب اذا لم یک مطبوع
دانش دو گونه است علم کسبی و علم طبعی علم کسبی در صورتی بهره میدهد که طبعی هم باشد .

احمد بن محمد بن عبدالله معبدی از بزرگان اصحاب ثعلب است و غیر از نامبرده است .

مترجم گوید : سیوطی مینویسد نامبرده از فرزندان معبد بن عباس بن عبدالمطلب است و یکی از دانشمندان مشهور بنحو و عربی است شب چهارشنبه هشت روز باقیمانده از رجب سال ۲۹۲ هجری وفات یافته .

احمد بن محمد بن عبدالله اسکندری قاضی مالکی ملقب بفخرالدین بن مخلطه از شاگردان ذهبی مشهور و یحیی بن محمد صنهاجی و امثال اینهاست در ماه رجب سال ۷۵۹ هجری وفات یافته .

احمد بن محمد بن عبدالله بن سعید قرطبی اشونی غیر از نامبرده است .
مترجم گوید : سیوطی مینویسد ابوالقاسم احمد اصلا از مردم اشون بضم همزه بوده و در فقه و ادب معرفت کامل داشته .

فن عربیت و ادب را در شهر خود آموخته و از سفیان عاضی و ابو محمد بن عتاب روایت میکرده و قضاوت و داوری رنده را بعهدده داشته .

احمد بن محمد بن عبدالله بن احمد انصاری مروی بلنسی کنیه اش ابوالعباس و شهرتش ابن الیتیم بوده .

در فن تجوید و علم القرائه مهارت داشته و در نحو نیز استاد بوده و بدرستی از کمالات اهل آن فنون با خبر گردیده .

ابن الیتیم از ابن یسعون و ابوالحجاج قضاعی و امثال اینها روایت میکرده و ابن دحیه ابو سلیمان بن حوط اللہ و امثال اینها از او روایت میکردند .

ابن الیتیم نخست برای اجازه اهمیتی قائل نبود اخیرا از این عقیده دست برداشت و با اجازه حدیث میکرد و بتدریس نحو و ادب و لغت میپرداخت و بجز از مراتب علمی بکار دیگری اشتغال نمیورزید .

ابن الیتیم طبق اظهاریه تاریخ ابن عبدالملک در ماه رمضان سال ۵۸۱ وفات یافت . احمد بن محمد بن عبدالله بن مصعب الجمال تاریخ اصفهان نوشته نامبرده فقیہی محدث بوده سال ۳۱۶ هجری وفات یافته .

مترجم گوید سیوطی مینویسد : نامبرده در علم نحو و هندسه و سایر فنون استاد بوده و در عراق و خراسان بنشر مراتب علمی میپرداخته و از عبدالرحمن بن بشر حکم و قطن بن ابراهیم روایت میکرده و در راه حج سال ۳۰۱ درگذشته .

احمد بن محمد بن عبدالله سهیلی . نام او را در آینده ذیل عبدالرحمن بن عبدالله سهیلی مشهور خواهیم نگاشت .

احمد بن محمد بن عبدالله بن ہارون عسگری منسوب بہ عسکر مکرم کہ وصف آنرا ذیل ترجمہ حسن بن عبدالله عسگری خواهیم نگاشت .

احمد مذکور کنیہ اش ابوالحسین و در کتابت کمال بلاغت را دارا بوده . بطوریکہ از معجم یاقوت نقل میکنند آثار او شرح کتاب میرمان ، شرح العیون ، شرح التلقین ، ماہ رجب سال ۳۶۹ ہجری از تالیف آن فارغ شدہ .

گویند مردی علیہ او ادعائی کرد اظهار داشت او حقی بر من ندارد مرافعہ طرفین بحضور قاضی رسید ، قاضی پرسید اینمرد کیست ؟ گفتند او ابن ہرون نحوی است قاضی گفت ہر مقداری کہ اقرار داری باو بده .

احمد بن محمد بن عبدالله منافری قرطبی ابو جعفر و ابوالعباس معروف بہ ابن قادم نامبرده از قراء بوده و در نحو مہارت داشتہ و شعر ہم میگفتہ و از جد مادریش ابو جعفر محمد بن یحیی روایت میکرده .

(۶۶) ابوالحسین احمد - بن فارس بن زکریا بن محمد بن حبیب رازی وزیر ی کبیر و دانشمندی تحریر و از لغویہای عصر خود بود .

رازی از مردم ری بوده که از شهرهای معروف ایران بشمار میآید .
 ابن خلکان گفته ری از شهرهای بزرگ دیلم و واقع میان قومس دامغان و جبال
 میباشد و زای آن زائد است چنانچه همان حرف را در مروزی که منسوب بمر و شاهجانست
 افزوده‌اند (۱) .

رازی پیشوایی بود که در علوم مختلف ید طولی داشت ویژه علم لغت را بسرحد
 کمال فرا گرفته بود .

رازی علم نحو را به آئین کوفیها آموخته و مراتب علمی را از پدرش و علی بن
 ابراهیم بن سلمه قطان فرا گرفته و بدیع الزمان همدانی که بزودی بنام وی اشاره خواهیم
 کرد از محضر وی بهره‌مند گردیده .

رازی نخست در قزوین که موطن اصلیش بوده میزیسته سپس از آنجا بهمدان انتقال
 پیدا کرده و پس از چندی بمنظور اینکه ابوطالب بن فخرالدوله مراتب علمی را از او فرا
 گیرد به ری آمده و همانجا ساکن شده .

رازی در آغاز بمذهب شافعی معتقد بوده و پس از آنکه در ری ساکن گردیده مذهب
 مالک را برگزیده و میگفته شایسته نمیدانم چنین شهری از مذهب چنان امامی بی نصیب
 باشد .

(۱) در کتاب الخزائن مینویسد علت آنکه شهرری بدین نام و منسوب آنرا رازی
 میخوانند بطوریکه از فرهنگ جهان‌گیری استفاده میشود آنستکه فخر رازی گفته راز و ری
 نام دو برادر بود که باتفاق یکدیگر شهریرا بنا نمودند و پس از آنکه عمارت آن بیابان
 رسید در وجه تسمیه آن اختلاف شد هر یک میخواستند شهر را بنام خود شهرت دهند
 اختلاف فیما بین موجبات ناراحتی بین دو برادر را بوجود آورد سرانجام حکما و عقلاء
 رای چنان دادند که شهر را بنام یکی از آندو و منسوب بدان را بنام دیگری بنمایند
 بدین مناسبت نام شهرری و منسوب بدان رازی گردید .

و قومس بر وزن مونس نام اصلی شهر دامغان بود که اکنون خرابه‌های آن باقی
 است و چون کوه مس در آنجا وجو داشته آنرا کومس گفته و معرب آن قومس است .

صاحب بن عباد از شاگردان رازی بوده و میگفته استاد ما از بزرگانی است که علاوه بر مقامات علمی مردی بخشنده و جواد بوده گاهی اتفاق می افتاد اگر سائلی از وی درخواست میکرد جامه و فرش خانه خود را باو می بخشید .

رازی آثار گرانبهائی دارد از جمله المجلد این کتاب در عین حالیکه تالیف مختصری بیش نیست مشتمل بر فوائد بسیاری است ، فقه اللغه ، مقدمه فی النحو ، ذم الخطا فی الشعر ، فتاوی فقیه العرب ، الاتباع والمزاوجه ، اختلاف النحویین ، الانتصار لثعلب اللیل والنهار ، خلق الانسان ، تفسیر اسماء النبی (ص) ، حلیة الفقهاء ، مسائل من اللغه تعالی بها الفقهاء .

طبقات النحاه مینویسد این کتاب ، موجب شد تا حریری از این اسلوب استفاده کند و در مقامه حربیه از مقامات ، مسائل فقیهه را بسبکی که خود دارد اقتباس نماید . و یا بنوشته الوفیات ، مقامه طیبیه را بوجود آورد .

مجملا کتاب مزبور مشتمل بر صد مسئله لغوی است که دانشمندان از فهم آنها درمانده شده اند ، و امثال اینها .

رازی اشعاری آیدار و پسندیده میگفته از آنجمله :

قد قال فیما مضی حکیم	ما المرء الا باصغریه (۱)
قللت قول امرء لیبیب	ما المرء الا بدرهمیه
من لم یکن معه درهمه	لم تلتفت عرسه الیه
و کان من ذلده حقیرا	تبول سنوره علیه

دانائی پیش از این گفت حقیقت آدمی بسته به زبان و دل اوست در پاسخ گفتم مرد خردمندی گفته پایه استوار آدمی به سیم و زر اوست بدلیل آنکه اگر کسی سیم و زرد نداشته باشد عروس یکشبه او هم بوی توجهی نمینماید و هرکسی هم که خوار و ناتوان باشد گریه او هم بر سرش بول میکند ، از آنجمله :

اذا كنت فی حاجة مرسلًا و انت بها کلف مفرم

(۱) اقتباس از امثال عرب است که المرء باصغریه یا یعیش الرجل باصغریه .

فارسل حکیم و لا توصه و ذاک الحکیم هو الدرهم
موقعیکه در مانده و قرض دارشدی و کسی را برای ادای قرضت نزد دیگری فرستادی
بدیهی است شخص دانائی را برای انجام این خواسته ماموریت میدهی و باو سفارشات
لازم را تذکر میدهی لیکن باید بداننی بهترین حکیم ، پول است که بهیچوجه به سفارشی
نیازمند نیست. از آنجمله :

و قالوا کیف حالک قلت خیر
اذا از دحمت هموم الصدر قلنا
ندیمی هرتی و انیس نفسی
تقضى حاجة و تقوت حاج
عسی یوما یكون لها انفراج
دفاتر لی و معشوقی السراج
پرسیدند حالت چگونه است؟ پاسخ دادم خوبست زیرا یکی از نیازمندیهایم به
انجام میرسد و دیگری از دست میرود ، هرگاه اندوههای فراوان سینه مرا تنگ و
حوصله ام را سر برند میگوئیم امید است روزی بیاید که وسیله آسایش فراهم شود ، ندیم
من گربه من و مونس جانی من دفترهای معلومات من و یار فریبای من چراغست .
موءلف گوید : اینمضمون را رازی از شعر ابواسحق صابی سابق الذکر اقتباس کرده
او میگوید :

لیس لی مسعد علی ما اقا سی
دفتری مونی و فکری سمیری
و لسانی سیفی و بطشی قریضی
اتعاطا شجاعة ادعیها
من کروی سوی العلیم السمع
ویدی خادمی و حلمی ضجعی
و دواتی غیثی و درجی رییعی
فی القوافی لقلبی المصدوع
یاوری جز خدای دانا و شنوا ندارم تا مرا نسبت بگرفتاریهایم کمک نماید باید
بگویم ، دفتر سروده هایم مونس من و اندیشه های افسانه های شیانه ام و دستم خدمتگزارم
و بردباریم هم خوابه منست ، شمشیر من زبان گویای من و حمله من شعر آیدار منست
دوات من باران من و پلکان من بهار منست . با این دلاوری که ادعا میکنم و با این دل
دردناکی که مرا بخود سرگرم ساخته باز هم دلاورانه در دریای قوافی غوطه ورم .
صاحب یتیمه الدهراز ابوالحسن نحوی نقل کرده ابوالحسن رازی با ابن العمید
رفت و آمد نزدیک داشت و در ردیف ندمای او قرار گرفته بود علاوه بر این در محبت

ابن العمید و بستگان باوی تعصب زیادی بخرج میداد، اینمعنی موجب شد صاحب بن عباد علاقه‌اش را ازوی بکاهد و حالت انحرافی درباره وی بظهور رسانید .
 بهمین مناسبت موقعیکه رازی کتاب الحجر را که از تصنیفات خودش بود از همدان برای صاحب فرستاد صاحب گفت ((سنگ را منظورش کتاب مزبور بود از هرکجا برداشته‌اید بجای اولش برگردانید)) در عین حال باز هم دلش راضی نشده چنان دانشمندی را از خود آزرده خاطر سازد کتابش را مورد مطالعه قرار داده و جائزه برای او ارسال داشت .

رازری بنوشته ابن خلکان سال ۳۹۰ (شص) هجری در ری وفات یافته و در برابر مشهد قاضی علی بن عبدالعزیز دفن شده .

از دیگری نقل کرده سال ۳۷۵ (شعه) هجری در محمدیه وفات یافته لیکن قول اولی

مشهورتر است (۱) .

صاحب بغیه دلیل ترجمه ابوالعلاء عبدالعزیز بن عبدالرحمن بن حسین بن مهذب نحوی لغوی مینویسد : نامبرده فن لغت را از ابوالحسین مهلبی لغوی فراگرفته و کتاب بزرگی در علم لغت پرداخته و در مصر نیز از ابومحمد حسن بن علی بن عبدالرحمن مندسی نحوی استفاده کرده .

مترجم گوید : اشاره بنام ابوالعلاء عبدالعزیز گوئیا بدینمناسبت بوده که سیوطی مینویسد : نامبرده از ابوالحسین مهلبی استفاده کرده و کلمه مهلبی را بجای رازی آورده بهمین مناسبت جمله فلا تغفل را در آخر ترجمه آورده است .

ریحانه ششم مینویسد : هرچند از معجم الادبیا استفاده میشود رازی نخست شافعی مذهب بوده و سپس به آئین مالکی (چنانچه قبلا تذکر داده شد) گرائیده لیکن قرائن

(۱) سیوطی در بغیة الوعاة مینویسد : رازی بنوشته ذهبی سال ۳۹۵ (شصه)

هجری در ری وفات یافته و آن سنه وفات اصح از تمام اقوالست . و بعضی دیگر سال وفات او را ۳۹۳ (شصح) نوشته .

قطعیه قویه تشیع ویرا میرهن مینماید چنانچه شیخ طوسی در الفهرست خود و ابن شهر آشوب هم در معالم العلماء که هر دو برای شرح حال مصنفین و مصنفات شیعه تالیف شده‌اند بشرح حال وی پرداخته و ابن داود نیز در کتاب رجال خود در قسمت ثقاتش درج نموده و در ذریعه که فهرست مصنفات شیعه است بذکر تالیفات او پرداخته و در اعیان الشیعه نیز شرح حال او را نگاشته و در تنقیح المقال هم احتمال عامی بودن او را تضعیف نموده است .

و علاوه بر اینها آن بویه با آنهمه تعصبی که نسبت بمذهب شیعه داشتند به معلمی او تن داده و از همدان به ری احضارش کردند (چنانچه قبلا ذکر شد) و این خود نیز مؤید مرام او میباشد .

شیخ طوسی در فهرست مینویسد : احمد بن فارس بن زکریا له کتب منها کتاب المعاش و الکسب و کتاب المیره و کتاب ما جاء فی اخلاق المؤمنین .
ابن شهر آشوب نیز همان کتابها را از وی نقل کرده .
ابن داود و تفرشی در نقد الرجال از او نام برده و کتب فهرست را باو نسبت داده‌اند .

جامع الروات مطالب رجال کبیر را بضمیمه نقلی از ابن خلکان آورده .
علامه مامقانی در تنقیح المقال نوشته هرگاه موافق با عقیده بعضی که ویرا عامی مذهب قلمداد کرده‌اند ویرا عامی بدانیم احتمال نابجائی است زیرا شیخ و ابن شهر آشوب با آنکه از وی نامبرده‌اند از ذکر مذهب او ساکت مانده‌اند و سکوتشان حاکی از تشیع اوست و ابن داود هم او را در بخش اول که ویژه موثقانست ایراد نموده .
و آنچه را اکمال باین عبارت نقل کرده و سمعت شیخا من اصحاب الحدیث قال له احمد بن فارس الادیب دلیل بر مدح و قدح نیست

قاموس الرجال ذیل اظهاریه تنقیح بعنوان تنقید مینویسد : هرگاه ابن خلکان از نامبرده شرح حالی نگاشته و از مذهب او سخن ن گفته حاکی از آنستکه وی عامی مذهب بوده چنانچه سکوت شیخ نیز حاکی از تشیع اوست یعنی سکوت هیچیک حاکی از مذهب

او نیست .

و حال آنکہ یاقوت بعامی مذهب بودن او تصریح کرده (چنانچہ گذشت) و تعبیر

اکمال نیز حاکی از مخالفین بودن اوست .

گذشته از این هرگاہ وی امامی مذهب بود چرا نجاشی او را در کتاب خود نام

نبرده با آنکہ کتاب شیخ و نجاشی ہر دو برای ضبط مصنفات شیعہ گرد آمدہ و تالیف شیخ بعد از

تالیف نجاشی بودہ .

علاوہ بر این چرا شیخ او را در کتاب رجالش نام نبرده .

و این شہر آشوب ہم استقلالی در کتاب خود نداشته و مطالب آنرا بطوریکہ روپہ

اوست بہ پیروی از شیخ گرد آورده .

و این داود نیز در اینخصوص از شیخ پیروی کردہ و اگر در ردیف ثقات نقل کردہ

منظور آن بودہ کہ شیخ در شرح حال او باہمال گذرانیدہ .

اخیرا باید گفت چرا شیخ از کتاب مجمل رازی کہ در لغت بودہ و از ہمہ کتابہای

او معروفتر است نام نبرده است .

(۶۷) احمد بن ابان بن سید لغوی اندلسی ملقب بہ ابن سید کلمہ سید بہ کسر

سین مہملہ و یاء تحتانی و دال مہملہ است ضبط اینکلمہ مطابق با ابن السید با الف و

لام تعریف است کہ نام مشہوری عبداللہ بن محمد بطلیوسی است کہ پیش از این ذیل

ترجمہ ابراہیم بن قاسم نامبرده شدہ .

و ابن السید دیگری ہم در میان ادبا عنوان دارد کہ ما بزودی ذیل ترجمہ احمد

بن محمد بن احمد بنام او اشارہ خواہیم کرد .

صاحب طبقات گفتہ : ابن سید ، علم ادب و نحو را از ابو علی قالی و دیگران

فرا گرفتہ و در علم لغت و عربیت پیشوائی مسلم بودہ و از کلیہ قواعد و مطالب مربوط

بہ آنہا اطلاعی کامل داشتہ و در فن ادب مہارتی بسزا داشتہ و در کتابت قلمی سریع

اررانی شدہ بود و او را بعنوان صاحب الشرطہ میشناختند و افلیلی از وی روایت میکرده .

ابن سید ، کتابی در لغت بنام العالم تالیف کردہ و اینکتاب را در صد مجلد گرد

آورده و مرتب بر اجناس موجودات نمودہ چنانچہ از فلک آغاز نمودہ و بہ ذرہ پایان

داده و کتاب اخفش را نیز شرح نموده و امثال اینها .

ابن سید سال ۳۸۲ هجری وفات یافته ، انتہی .

مؤلف گوید : منظور از ابوعلی قالی اسماعیل بن قاسم بن عبدون لغوی نحوی بغدادی است و منظور از افلیلی با فاء یا ابن افلیلی ، ابراهیم بن محمد بن زکریاست که از فرزندان سعید بن ابی وقاص قرشی زهری است که دیوان متنبی سابق الذکر را شرح کرده و سال ۴۴۱ وفات یافته .

اندلسی . بفتح همزه و سکون نون و فتح دال و ضم لام و سین مهمله ، کلمه مزبور را بطوریکه نوشتیم ابن خلکان ضبط نموده و مینویسد بنسب است به جزیره بزرگی که در مغرب اندلس واقع شده ، بخشی از این جزیره آباد و قسمتی از آن بر اثر فرورفتگی در آب خراب شده طول آن کمتر از یکماه راه و عرض آن به بیست و اند روز راه پیمودن تقویم شده و دور آن بیشتر از سه ماه راه مسافت دارد .

آب آنجزیره در ظرف دو روز راه به بیابان میرسد . فاصله بین شهرهای اندلس و شهرهای اروپا کوهی است که در واقع مرز آنشهرها را بوجود آورده و آنجزیره در وسط عالم از اقلیمهای تعیین شده قرار گرفته و برخی از شهرهای اندلس جزء اقلیم چهارم و بعضی از آن جزء اقلیم پنجم است .

در اندلس شهرها و دیهات بسیاری یافت میشود و نهرهای جاری و درختهای سبز و خرم در آنها فراوان و دارای همه گونه ارزانیها و آسایشهاست در شهرهای اندلس معدنهای طلا ، نقره ، قلع ، سرب ، آهن ، جیوه ، گوگرد سرخ و زرد ، شجره ، سورمه ، زمه ، سورمه اصفهانی و از سنگهای گرانبها یاقوت ، بلور ، حزع ، لاجورد ، مقناطیس ، شادنه (سنگ کوچکی است مانند عدس) حجرالیهود ، سنگ دره سینی ، سنگ طلق یافت میشود و نیز سنبل ، قسط و شقاقل ، عود ، زرشک موجود میآید .

از عجائب عالم دو امر را میتوان بحساب آورد یکی مملکت اسلامیة اندلس است که فرنگیها اطراف آنرا مانند زالوهای خونخوار فرا گرفته و فاصله میان مسلمانان و فرنگیها دریاست و دیگری کشور مسیحی است که در ساحل شام واقع شده و مسلمانان از هر طرف آنرا احاطه نموده اند و فاصله بین آنها نیز دریای سیاه است که آنرا

بحرالظلمات میخوانند. این دریا طرف غرب و شمال اندلس را در احاطه خود در آورده .
و در آخر اندلس مجمع البحرین است که خدا در قرآن از آن نام برده عرض آن
سه فرسخ و طولش بیست و پنج فرسخ است .

شبانه روز در مجمع البحرین دو دفعه جزر و مد بوجود میآید باین توضیح بامداد
هنگام طلوع شمس بحراسود بالامیآید چنانچه در مجمع البحرین میریزد و از آنجا به
بحرالروم که در برابر اندلس و طرف شرق آن واقع شده میریزد ، آب بحرالروم سبز و
آب بحراسود سیاه است در عین حال موقعیکه آب بحراسود را در ظرفی بریزند اصولاً
رنگ سیاهی در آن احساس نمیشود .

محملاً آب بحراسود تا زوال ظهر به بحرالروم میریزد و موقعیکه زوال شمس شد عمل
معکوس بوجود میآید باینمعنی آب بحرالروم به بحرالاسود میریزد و همچنان ادامه دارد
تا غروب خورشید پس از آن بحرالاسود بالا آمده . و به بحرالروم میریزد تا نیمه شب
پس از آن باز بحراخضر تا طلوع خورشید به بحرالاسود میریزد و پیوسته جزر و مد
این دو دریا بعمل معکوس خود ادامه میدهند و حکایت میکنند از توانائی خداوند باین
اقتدار دانا (۱) .

۴

(۱) در تحفه العالم مینویسد : یونانیان و پیروان ایشان در جزر و مد دریا عقیده اشان
آنستکه در قعر دریا سنگهای بسیارست و چون قمر بمحاذات دریا برسد و نور خود را در
آن بتابد شعاع قمر بدانسنگها میرسد و از آنها منعکس گردیده آب را بجوش میآورد و از
آنجا که آب گرم و لطیف است تخلخل پیدا کرده بغلیان در میآید و مکانی فراختر از
مکان اول میخواهد ناچار حالت مد در آن بوجود میآید و چون قمر بوسط آسمان میرسد
غلیان کم میشود و آب دریا بحالت اول در میآید و جزر پیدا میشود . دیگران معتقداند
هر کره ایکه از کره دیگر بزرگتر باشد هرگاه بمحاذات مرکز یکدیگر برسند کره اعظم کره
اصغر را بطرف خود میکشد همچنین اجزای اکثر اجزای اصغر را بجانب خود میکشد بنابر
این کره قمر اعظم از کره آبست پس هرگاه قمر بمحاذی کره آب رسد کره آب را بطرف
خود جذب میکند و آب آن مانند گنبدی بطرف بالا بلند میشود این حالت مد است و

موقعی از رسولخدا (ص) از حقیقت جزر و مد پرسیدند که بچه وسیله بوجود میآید فرمود خدا یمتعال فرشتهایرا ماموریت داد تا در ژرفترین و عمیقترین نقطه دریا پای خود را فرو میبرد در نتیجه آب دریا بجوش درآمده حالت مد در آن بوجود میآید و چون قدم خود را بیرون میآورد حالت جزر پیدا میشود .

در اندلس کوهی است و در آن غاری وجود دارد که هیچکس اثر آتشی در آن ندیده در عین حال هرگاه فتیله روغنی را بر سر چوب درازی بنمایند و آنرا مشعل وار وارد آنغار نمایند بلافاصله شعلهور میشود .

و ما پس از این مطالب مربوط باینموضوعات را ذیل ترجمه حسن بن ابیالحسن بصری خواهیم نگاشت .

از جمله شهرهای اندلس بطوریکه در تاریخ ابن خلکان و امثال آن آمده شهرهای سالم ، شاطبه ، لوزقه ، غرناطه ، جیانه یا جیم و یاء ، واسط لیطیط است .

فیروز آبادی در قاموس گفته لیطیط بر وزن زنبیل شهریست در جزیره الخضراء (سرسبز) اندلس، و در ماده جزر گفته، الجزیره، سرزمینی است در بصره. و جزیره قور، بین دجله و فرات واقع شده و در آنجا شهرهای بزرگی بوجود آمده و تاریخی مخصوص آن نگاشته شده و نسبت بدان جزری است جزیره خضراء نام شهریست در اندلس که اطراف آنرا آب فرا نگرفته و نسبت بدان جزیری است .

و جزیره بزرگی در سرزمین زنگبار وجود دارد و دوپادشاه در آنجا سلطنت میکنند و هیچیک آئین دیگری را دارا نیست .

مردم اندلس معمولا هرگاه جزیره میگویند منظورشان شهرهای مجاهد بن عبدالله است که در طرف شرق اندلس واقع شده اند، انتهی .

هرگاه قمر از محاذات آن گذشت آبیکه بشکل گنبدی بالا آمده ناگاه فرو میریزد و بحالت اولی باز میگردد آنرا جزر گویند، با اندک دقتی که در قول دومی بنمایند نادرستی قول اول ثابت خواهد شد زیرا قمر آنقدر گرمی ندارد که بتواند سنگهای کف دریا را به جوش در آورد .

دیگر از شهرهای اندلس. ورقه، رصافه، اشقالیه، اسجه، مالقه، فرطبه، لیشونه، شدونه، عیون، قرمونه، افراغه، تدمیر، انده، ابده، بروزن قبره، لبله، طلیطله، طرطوشه، طیسانیه، بلینسه، اسپیلیه، الکک، اشبونه، دانیه، شلب، قلنه، شنیرتن، اوش، رنده، بیره، بجانہ، لوشه، سرقسطه، بلس، مراکش، قسطله، اندرش، جراوه، شدونه، بطلیوس، سریش، مریه، ناوجه، باجه، طرکونه، نلشه، لارده، تاکونه، وامثال اینها از شهرهای دیگر که مربوط بکشور اندلس است.

چنانچه میدانیم اکثر شهرهای مزبور شهرستانی بزرگ و کهنسال و خوش آب و هوا است از قبیل اشیلیه و غرناطه و جیانہ و مالقه و شاطبه و طلیطله که آنرا مدینه الملوک و (شهر شهریاران) مینامند و قرطبه که پایتخت اندلس بوده و بطوریکه از بعضی منابع استفاده میشود پایتخت پادشاهان بنی امیه بوده.

فیروزآبادی در ماده حجر بتحریک مینویسد: حجر بمعنی سنگ است از آنجمله الحجر الاسود سنگ سیاه و حجر بتحریک نام شهر بزرگی است در اندلس که از آنجا محمد بن یحیی محدث ظهور کرده و نیز نام موضع دیگری هم میباشد. انتہی.

مؤلف گوید: گروه بسیاری از ادباء و فقهاء اسلامی از سرزمین اندلس ظهور کرده اند و ما بمناسبت هر یک از طبقات مختلف شیعه و سنی در بابهای آینده بنام آنها بیاری خدا اشاره خواهیم کرد.

عده از دانشمندان بمنظور شرح حال دانشمندان اندلس کتب و تراجم و صحیفهها و معجمهای بسیاری پرداخته اند.

از جمله ابوالحسن علی بن بسام شنیرتنی کتابی بنام اسماء الذخیره فی محاسن اهل الجزیره تالیف کرده و همان کتاب مورد توجه ابن ظاهر قرار گرفته و فوائد دیگری بر آن افزوده و آنرا بنام نفایس الذخیره نامیده.

بعضی گویند علت آنکه بلاد اندلس را بنام جزیره نامیده اند برای آنستکه از همه جهات غیر از جهت شمال، آب دریا اطراف آنرا فرا گرفته و در حقیقت کشور اندلس مثل شکل است و رکن شرقی آن متصل بکوهی است که از آن راه بشهرهای اروپا راه پیدا میکند و هرگاه آن کوه وجود نداشت دو دریا بیکدیگر اتصال پیدا میکردند.

گویند نخستین کسیکه پس از طوفان نوح، کشور اندلس را آبادان ساخت اندلس بن یافت بن نوح (ع) و محل مزبور بنام وی خوانده شد .
و از جمله جزائر بزرگی که در اندلس واقع شده الجزیره الخضراء و جزیره افریطش بفتح همزه و سکون فاء و کسر راء و سکون یاء و کسر طاء مهمله و شین مثلثه است .
و از این جزیره بطوریکه از الوفیات استفاده میشود گروهی از دانشمندان ظهور کرده اند .

از جمله شیخ ابوالعباس احمد بن ابو نصر حصیب بوده .
ابو نواس حکمی آتی الترجمه از او با دو قصیده رائیه مشهور توصیف نموده و همان جزیره سال ۳۵۰ بدست فرنگیها افتاد .
صاحب تلخیص الاثار مینویسد : از جمله محالی که میتوان توازی حد جزیره اندلس را تعیین کرد جزیره شاشین است که آن از جزائر بزرگ بشمار میآید و طول آن مسافت بیست روز راه است و فراوانی نعمت و گوسفندان بسیاری در آن موجود است .
گوسفند آن جزیره همگی سفید پشم اند چنانچه گوسفند سیاه پشم در آن بوجود نمیآید و مردم آن حداکثر خود را بطلا و جواهر می آرایند و وضع و شریفشان طوق طلا بگردن دارند .

در طرف مغرب جزائر مزبور ، مملکت افریقا و شهرهای قیروان که پیش از این ذیل ترجمه ابن الوزان قیروانی مشهور از آنها نام بردیم واقع شده .
و بزودی ترجمه احمد بن علی بن محمد بیهقی معروف ببوجعفرک سبزواری خواهد آمد .

یعنی بمناسبت ابو جعفر احمد بن علی غرناطی ذکر خواهد کرد .
(۶۸) ابوالفضل احمد فرزند حسین بن یحیی بن سعید همدانی حافظ معروف به
بدیع الزمان .

بدیع الزمان فاضلی کامل و ادیبی امین و مهذب دنیا و دین و از اجلاء سرایندگان امامیه و کاتبان نامدار آن طائفه سامیه بوده .
مقالات رائقه که دانشمندان را بشگفت آورده و مقامات فائقه او که از همه آثار

دیگران برتر و بالاتر است و بنام مقامات شهرت دارد بهترین اثر اوست .
این اثر مهم ایجاب کرد تا حریری ادیب شهیر ، مقامات خود را به سبک او بوجود
آورد و تاروپود او را بمنوال آن از کارگاه بیان خود بشکل بهترین قماشها بیاراید و قدم
جای قدم او گذارد و از وی در کلیه امور مقامات پیروی نماید و در آغاز مقامات که
خطبه آنرا بقلم توانای خود انشاد کرده به فضیلت و موقعیت او اعتراف نماید و به
صدای بلند که همه دانشمندان بشنوند فریاد زند .

آری اوست که مرا بدین راه هدایت کرد و باین منهج که راه راست ادیبان خردمند
است ارشاد نمود و از او در آن خطبه به بدیع الزمان و علامه همدان تعبیر مینماید .
بدیع الزمان بصاحبیت صاحب بن عباد وزیر بزرگوار مفتخر گردید و سرانجام از
ندمای مخصوص او بشمار آمد .

بدیع الزمان فن لغت را از احمد بن فارس سابق الذکر آموخت .

بدیع الزمان دیوان شعر مشهوری دارد از اشعار اوست .

و کان یحکیک صوب الغیت منسبکا لو کان طلق المحیا یمطر الذهبا
والدهر لو لم یخن والشمس لو نطقت واللیث لولم یصد و البحر لوعذبا
هرگاه طلق آتشده که قابل اکسیر است طلا بیارد ابر بارانی سیم خواهد ریخت
روزگار اگر موقع جدائی را نزدیک نسازد و خورشید اگر بطلوع خود دل عالم را بدست
آورد و برج اسد به شکار بروج دیگر در نیاید و آب دریا همچنان بخوشگواری خود باقی
بماند .

از اشعار اوست این دوبیتی که در نکوهش از همدان سروده .

همدان لی بلد اقول بفضلها لکنها من اقبیح البلدان
صیانتها فی القبح مثل شیوخها و شیوخها فی العقل کالصبیان

همدان شهر منست و بر من است که از شهر خود سخن بگویم و موقعیت آنرا اثبات
نمایم لیکن باید اعتراف کنم که آن از زشتترین شهرهاست زیرا پسران آن از زشتی مانند
پیر مردانش و سالخورده گانش در خردمندی مانند کودکان آنست .

در کتاب تلخیص الآثار مینویسد : همدان شهر معروفی است از شهرهای جبال که

آنرا همدان بن فلوج بن سام بن نوح بنیان کرده و طول و عرض آن چهار فرسخ در چهار فرسخ بوده و اکنون بدان هیئت باقی نماند لیکن شهر بزرگی است که هوایی لطیف و آبی گوارا و خاکی پاک دارد و همواره پایتخت شهریاران بوده و اندازهٔ معینی برای ارزانی و فراوانی ارزاق آن نمیباشد و همچنین میوه زیادی در آنجا بوجود میآید و آب آن زیاد است .

از خواص شهر همدان چنین گویند هیچیک از مردمی که در آنجا زیست میکنند اندوهناک نمیشوند و گرفتاریها را بر خود هموار میسازند و حداکثر مردم آن اهل لپو و خوشحالی و طرباند زیرا طالع آن شهر ثور است که آن خانهٔ زهره است و همچنین حداکثر آنها مردمی نادان و بی فکرند .

و از عجائب سرزمین همدان ، شیر سنگی است که بر دروازهٔ آن تعبیه شده و آن شیر ، طلسمی است که آنرا بلیناس بخاطر قباد در آنجا برقرار کرده و علت تعبیه آن این بوده که همدان بی نهایت سرد میشده و برفهای زیادی میباریده چنانچه مانند قللههای کوه را بوجود میآورد و شهر همدان زبر برف فرو میرفته و از آن پس که بلیناس این شیر را تعبیه کرد برف بآن اندازه نمیبارید .

پس از این نوشته ابوالفضل بدیع الزمان از آنجاست و کتاب مقامات و سباق العنایات از آثار اوست و سال ۳۹۸ (شمح) وفات یافته انتهی .

بعضی گویند بدیع الزمان را مسموم کردند و هم گویند بدیع الزمان سگته کرد کسان او در تدفین او عجله کردند شبانگاه در قبر بحال آمد چنانچه صدای او از قبر شنیده شد بمجردیکه نبش قبر کردند دیدند دست بمحاسن گرفته و از ترس قبر وفات یافته .

در اینسال احمد بن لال و ابو نصر احمد الکلابازی که از حفاظ بوده وفات یافته بطوریکه از اخبار البشر استفاده میشود برف عظیمی در بغداد آمد .

از شیخ ابو منصور ثعالبی نقل شده وی در یتیمه الدهر نوشته شیخ استاد بدیع الزمان در کتابت و انشاء و تسلط در بیان و املاء بیایه از مهارت رسیده بود که میتوانست بر خلاف همهٔ منشیان از پائین صفحه مطالب را نوشته بیالای آن ختم نماید .

بدیهی است اینعمل از چنین استادی حاکی از کمال فضل و زیرکی اوست .

در بحار از خط شہید اول قده نقل کرده ابو عبد اللہ حسین بن ابراہیم یکی از
بلغاء دانشمندان بود از سبک بدیع الزمان اقتباس نموده چنانچه میتوانست از آخر نامہ
شروع و بہ آغاز آن حتم مینمود و مانند بدیع الزمان کتاب مقاماتی داشت .
از سرودہ های ابو عبد اللہ است .

سعادة المرء لامال و لاولد و لا مؤمل الا الواحد الصمد

نیکیختی آدمی در ثروت و فرزند نیست و جز خدای یکتا کہ مقصود همه است بہ

دیگری نباید آرزومند شد .

دیلا مناسب است چند جملہ از مقالات رائقہ و منشئات فائقہ بدیع الزمان را بہ

طوریکہ صاحب الوفیات ایراد نموده متذکر شویم .

الماء اذا طال مكنه ظهر خبثه و اذا سکن منته تحرك ننته و كذلك الضيف يسمع لقاءه

اذا طال نواؤه و يتقل ظله اذا انتهى محله والسلام آب هرگاه در محلی بیشتر از اندازه

بماند رسی باطنی آن آشکار میشود و چون آب از جریان بیفتد و بحالت سکون باشد

بوی گند آن بحرکت خواهد آمد همچنین میهمان چون در منزلی ماندن او طولانی شود

دیدار او موجب شومی است و سایہ آن چون مدت توقفش سرآید مایہ سنگینی است .

میهمان گرچه عزیز است ولیکن چونفس خفه میسازد اگر آید و بیرون نرود

از مقالات اوست : حضرتہ التي هي كعبة المحتاج لا كعبة الحاج و مشعر الكرم لا مشعر

الحرم و منى الخيف و قبله الصلوات لا قبله الصلوة حضرت او كعبه محتاجان و

محل نزول نیازمندانست نہ كعبہ حاجیان ، گرم از آنجا خیزد نہ مشعر حرم باشد کہ حاجی

از اطراف بدانجا ریزد محل آرزوی ضیف است نہ منای خیف قبلہ ، حوائز است نہ قبلہ

بمار حائر .

از مقالات اوست در باب تسلیت خطب قد عظم حتی ہان و مس خش حتی لان

والدنيا قد تنكرت حتی صار الموت اھون خطوبها و خبت حتی صار اصغر دنوبها

فلينظر يمه هل ترى الامحنة وانظر بسرة هل ترى الاحسرة بیش آمد ناگوار عظیمی

انفاق افتاد تا از ریادی مصیب آسانی گرائید و خشونتش تا بحدی بود کہ بر اثر عادت

چون برسانی نرم گردید دنیا ناچارہ ، ناچیز است کہ مرگ در دنیا برابر با سادہ ترین

پیش آمده‌های آنست و بقدری بدباطن است که گناه در آن کوچکترین گناه است اینک بر است و چپ توجه کن بین بجز از محنت و رنج و خسران و زیان اثر دیگری از آن مشاهده میکنی .

جملات فوق نمونه از آثار منشیانه اوست و هرگاه خواهی از کلیه آثار قلمی او استفاده کنی بهتر آنست بکتاب بحرالبلاغه ثعالبی که معاصر با بدیع الزمان بوده مراجعه نمائی .

مترجم گوید : در مختصر آداب اللغة العربیه مینویسد : بدیع الزمان در هرات افغانستان ساکن بود و در شعر و کتابت و لغت مهارت داشت و در قوه حافظه بی نظیر بود چنانچه هر قصیده‌ای را که تا آن هنگام نشنیده بود با یکدفعه شنیدن هر چند هم متجاوز از پنجاه بیت بود بحفظ میسپارد و از اول تا آخر آنرا بدون یکحرف کم و زیاد از حفظ قرائت میکرد و با یکتوجه مختصر پنج ورق از کتابی را که اصولاً سابقه مطالعه آنرا نداشت از حفظ میکرد .

بدیع الزمان خاطره سریع و بدیهه سرا داشت چنانچه در اندک وقتی قصیده‌ای را میسرود و مشکلترین نامه را انشاء میکرد .

نامه‌های او در کتابی بنام رسائل بدیع الزمان گرد آمده .

مقامات او قدیمی‌ترین کتابی است که در فن مقامه‌نویسی در اختیار ما قرار گرفته و این سبک را بدیع الزمان از اسنادش احمد بن فارس فرا گرفته .

مقامات حکایات کوتاهی است که مضامین آن از زبان مرد خیالی انشاد شده و در آن مواعظ و نکات اخلاقی و امور عبرت آمیز گنجانیده شده و منظور اصلی از ابداع چنین کتابی آن بوده تا گرد آورنده آن تفنی در اثر منشیانه خود کرده باشد و امثال و حکمی را بدینوسیله ایراد نماید .

مقامات بدیع الزمان از زبان مردی خیالی بنام عیسی بن هشام روایت شده .

(۶۹) ابوالحسین احمد - فرزند محمد بن جعفر بن حمدان فقیه حنفی معروف به

قدوری از دانشمندی است که ریاست حنفیه عراق باو منتهی شده .

قدوری سروده‌های زیبایی داشت و آنها را با بهترین عبارتی بنظم می‌آورد و فن

حدیث را از اساتید فرا گرفته بود . ابوبکر خطیب صاحب تاریخ معروف از وی روایت
میکرده .
قدوری کتاب مختصری دربارهٔ مذهب خود تالیف کرد که مشهور است (۱) و علاوه
بر آن آثار دیگری نیز داشته .
قدوری با شیخ ابو حامد اسفراینی فقیه شافعی مناظره میکرد .
شیخ ابواسحق شیرازی در طبقات خود از وی حکایت میکند : قدوری برای ابو حامد
احترام بخصوصی قائل بود و او را برتر از سایر دانشمندان میدانست .
الوفیات از وزیر ابوالقاسم علی بن الحسن از قدوری نقل کرده وی اظهار داشته بنظر
من ابو حامد اسفراینی فقیه تر و صاحب نظر تر از شافعی است .
کتاب ریاض از بعضی از کتب تراجم نقل کرده قدوری فن فقه را از ابو عبد الله محمد
بن یحیی جرجانی استفادہ کرد و ابونصر محمد بن محمد مراتب فقهی را از او فرا گرفته
و مختصر قدوری را که در فقه حنفی است شرح کرده .
قدوری فن حدیث را از محمد بن علی بن سدید مؤدب و عبد الله محمد الجوشنی
روایت میکرده و قاضی القضاہ ابو عبد الله دامغانی و خطیب بغدادی از وی روایت میکرده اند
خطیب او را بصدافت میستاید و متذکر است وی اندکی بیش روایت نمیکرد و بقدری
در فقه استاد بود که مسائل آن مانند آب روانی بر زبان او جاری میشد و پیوسته به
تلاوت قرآن میپرداخت .
قدوری مصنفات و آثاری از خود باقی گذارده از جمله شرح مختصر الکرخی ، والتجرید
این کتاب را در هفت سفر (هفت مجلد) گرد آورده و مسائل اختلافی بین اصحاب حنفی

(۱) کتاب مختصر مزبور بنوشته ریحانه در فقه حنفی است که بسیار متین و معتبر
نوشته شده و محل توجه اکابر بوده و شروح بسیاری بر آن نوشته اند و بارها در هند و
فاران و ترکیه طبع شده و نسخ خطی آن نیز در ایران موجود است فرقه حنفیه در موقع
بروز و با بخواندن آن کتاب میپرداختند و بدان تبرک میجستند و معتقد بودند کسیکه
آنها حفظ کند از فقر ایمنی خواهد داشت .

و شافعی را ایراد کرده، التقریب اینکتاب در مجلدی گرد آمده، مسائل الخلاف بین الحنفیین در مجلدی تالیف شده، مختصر، اینکتاب را برای پسرش تالیف کرده .
وفیات از سمعانی نقل کرده قدوری روز یکشنبه پنجم ماه رجب سال ۴۲۸ (تکح) در س شصت و شش سالگی در بغداد وفات یافت و همانروز در خانه‌اش که واقع در ابی خلف بود مدفون شد سپس او را به تربت شارع منصور برده و آنجا کنار ابوبکر خوارزمی حنفی بخاک سپردند .

این حلکان مینوسد قدور جمع قدر بکسر قاف بمعنی دیک است، اینک نمیدانم علت اینکه او را قدوری مینامیده چیست آری او را بهمین شهرت سمعانی در کتاب انساب خود نام برده است .

احمد بن محمد بن جعفر بن مختار نحوی که مکنی به ابو علی واسطی و پسر برادر ابوالفتی محمد بن جعفر واسطی نحوی است غیر از صاحب عنوانست (۱) .
در تاریخ اخبار البصر مینوسد شیخ ابوالحسین عبدالرحمن قدروی صاحب التکمله والتجرید حدود ۴۳۹ (تلط) وفات یافته و از اجلاء سلسله صاحب عنوان بوده .

(۱) سیوطی مینویسد : نامبرده علم نحو را از ابو غالب بن بشران آموخته و منزل او محل الفت و آمیزش اهل علم بوده و خود از گواهان عادل بشمار می‌آمد که در مواقع معین داوران او را بعنوان شاهد عادل انتخاب میکردند وی در واسط آسیائی داشته که در یکی از مواقع که لشکریان ایرانی واسط در اختیار گرفتند از جمله منازلی که در غارت لشکریان قرار گرفت لوازم آسیای نامبرده و منزل او بوده موقعی نامبرده باتفاق یکی از دوستانش نزد امیر آنها رفته و درخواست کرد برخی از اموال او را که بغارت رفته بوی بازگرداند امراء لشکر بدرخواست او ترتیب اثری ندادند و مال او را برنگردانیدند وی در موقع خروج اینمصراع را خواند تذکرت ماسین العدیب و بارق واز رفیقش پرسید عامل در این ظرف چیست وی پاسخ داد یا اینکه چنین گرفتاری برای تو پیش آمده هنوز هم از نحو دست برنمیداری پاسخ داد در اینهنگام که محزونم چه چیزی بغیر از نحو مرا سرگرم خواهد کرد . واسطی پس از پانصد هجری وفات یافته .

(۷۰) ابو عبید احمد - فرزند محمد بن محمد بن ابو عبید هروی فاشانی .
 شیخی یارع و وزیر کبیر و از مردم فاشان بوده کد پیش از این ذیل ترجمه ابوالحسین
 راوندی از آن قریه نام بردیم .
 فاشانی از دانشمندان بزرگ و ادیبان سترگ بوده .
 سیوطی در طبقات النحاة از او چنین یاد میکند نامبرده از ربیع بن سلیمان و
 عطفوند و اس سراج استفاده کرده و محضر اس درید را نیز ادراک نموده لیکن از او
 روایتی نکرده .
 فرمظنها (۱) مدتی او را در بند اسیری خود نگه داشتند و او خود رئیس سرشناس
 مهمی در فن لغت بود .
 اس خلکان مینویسد : نامبرده مصاحبت شیخ ابومنصور محمد بن احمد بن ازهر
 بن طلحه بن یوح شافعی لغوی مشهور به ازهری هروی صاحب تهذیب اللغه آتی الترجمه
 مقنن آمده و از محضر او بهره مند گردیده و از اصحاب خاص او بشمار آمده .
 از آثار نافعه او در فن لغت عربی کتاب الغریبین است در این کتاب تفسیر غریب
 القرآن والحدیث را گرد آورده و توضیح داده و شهرت آفاقی یافته .
 عبدالواحد ملیحی و ابوبکر اردستانی از وی روایت میکردند و از آثار او به نقل
 سیوطی فصل ولایه هرات است .
 مترحمین کنیه او را باختلاف ابو عبدالله و ابوالقاسم نوشته اند و ما به پیروی از
 اس خلکان کنیه او را ابو عبید نوشته و همراهِ صحیح میدانیم .
 فاشانی عالمی بدله گو و اهل خلوت بود (چون خلوت میروند آنکار دیگر میکنند)
 و با اهل ادب در مجالس عشرت و طرب شرکت میکرد .
 مؤید گفته اس خلکان ، اظهاریه آجری است که ذیل ترجمه برخی از ادیبان

(۱) فرمظنها عده از حوارج بوده که بر حاکم عصر خود خروج میکرده چنانچه سال
 ۳۱۰ هجری در مکه رحمت و در موسم حج عده از آن جمله علی بن بابویه را کشتند
 و حرا الاسود را از مجلس کده و مدت ۲۰ روز برد خودشان نگه داشتند .

خراسان بامثال آنها اشاره کرده .

فاشانی در ماه رجب سال چهارصد و یک ۴۰۱ (تا) وفات یافت .

مؤلف گوید : عده از دانشمندان بعنوان هروی شهرت یافته که ذیلا نامبرده

میشوند .

شمس‌الدین بن عطاءالله قاضی القضاة عصر خود بوده و بزودی ذیل ترجمه احمد

بن حجر بنام او اشاره خواهیم کرد .

محمد بن جعفر هروی ابوالفضل منذری در لغت و ادب استاد بوده و یکی از

شاگردان ثعلب و میرد بشمار می‌آید و آثار عدیده دارد از آن جمله نظم الجمان ، الملتقط

المفاخر ، الشامل .

از هری از او روایت می‌کرده و در کتاب التهذیب از او بسیار روایت نموده بطوریکه

طبقات النحاه نوشته سال ۳۲۹ (شکط) وفات یافته .

جناده ابواسامه فرزند محمد لغوی از دی هروی از فن لغت بهره کاملی داشت و

لغات بسیاری حفظ کرده و از موارد استعمال آگهی بخصوصی داشت چنانچه در آن

روزگار کسی در فن لغت همتای او نبود و با حافظ عبدالغنی بن سعید مصری و ابوعلی

حسن بن سلیمان مقری نحوی انطاکی دوستی مخصوصی و یگانگی بی‌نهایتی داشت و

سال ۳۹۹ (شصط) وفات یافت . (۱)

علی بن عبدالله بن محمد بن الهیصم هروی نام وصف او در کتاب الوشاح

ابوالحسن بیهقی آمده

از آثار او مفتاح البلاغه ، البسمله ، نهج الرشاد ، عقود الجواهر ، لطائف النکت ،

تصفیه القلوب ، دیوان شعر وامثال اینهاست .

از سروده‌های او بهاریه‌ایست که در کمال لطافت سروده مطلع آن اینست :

ضحک الربیع لعبرة الانداء
و من العجائب ضاحک بیکاء

بهار برای آنکه دماغ مخالفان خود را بخاک بمالد میخندد و از عجائب روزگار

(۱) در حرف جیم احوالش مذکور شده

آنکہ حندہء آن بوسیلہء گریستن است یعنی باران بہاری .

علی بن محمد ہروی شیخ ابوالحسن از فضلاء عصر خود و پدرا بوسہل محمد بن علی ہروی است کہ صحاح جوہری را بخط خود نوشتہ .

در ذیل تاریخ ابن خلکان نوشتہ ابوالحسن ہروی دانشمندی نحوی و پیشوای فن ادب بود و قریحہء صحیح داشت و در مصر ساکن بود . آثاری دارد از جملہ الذخائر در نحو مشتمل بر چہار مجلد ، الازہیہ در عوامل و حروف . ایندو کتاب در نہایت جلال و ارزندگی .

(۷۱) ابوالفتح احمد بن مطرف عسقلانی منسوب بعسقلانست کہ ترجمہء آنرا ذیل

احمد بن حجر عسقلانی خواہیم نگاشت .

سیوطی گفتہ یاقوت مینویسد : عسقلانی ادیبی فاضل بود . آثاری در لغت و ادب

و دیوان شعری داشت .

قضاوت دمیاط بعہدہء او برقرار شد و بہ ابو عبداللہ صوری حافظ اجازہ داد سال

سیصد و بیست اندی متولد شد و سنہء ۴۱۳ (تبیح) وفات یافت .

از اشعار اوست :

و ما قضی اللہ لی لابدّیاتی

فیما بروموم معکوس القوانین

والمال ینفق فیہا بالموازین

علمی بعاقبہ الایام یکفیی

ولا خلاف بان الناس مذخلقوا

ادیفوق العمر فی الدنیا مجارفہ

کافی است آنچه را از پیش آمد و سرانجام روزها میدانم و یقین دارم قضاء الہی ناچار صورت عمل بخود خواهد گرفت شکی نیست مردم از آروز کہ آفریدہ شدہ اند بہ آرزوہای خود نرسیدہ اند و آئینشان برخلاف خواستہشان عملی میشود زیرا عمرشانرا در دنیا بدون رویہ و گراف بپایان میرسانند و حال آنکہ ثروتشانرا با میزان معینی بمصرف میرسانند ، انتہی .

ابوالفتح - احمد بن مطرف بن اسحق مصری قاضی لغوی ہمنام با صاحب عنوان

بودہ دربارہء او نوشتہ اند نامبردہ در روزگار حاکم میزیست و آثاری در ادب دارد از

جملہ کتاب کبیری در لغت ، رسالہء در ضاد و ظاء در اینرسالہ تحقیقات مؤلف دربارہء

مخرج ایندو حرف است که حداکثر مردم عوام و بسیاری از دانشمندان آندورا آنچنانکه باید و شاید ادا نمیکنند تا بحدیکه ابوعمرو بن علا که پیشوای لغت بوده معتقد است مخرج ایندو حرف یکی است .

و شیخ بهائی از اعلام بزرگوار شیعه نیز موافق با ابوعمرو معتقد است . باری قاضی و ابوعمرو هر یک برای صحت عقیده خود ادله و شواهدی دارند . و اینموضوع هر چند برخلاف تحقیق است لیکن بدیهی است که هر دو حرف قریب المخرج اند نه متحد المخرج . آری آشکارترین دلیل است بر بطلان قول عوام خاصه و عده از علماء عامه مصر و شام که آنان در هنگام تلفظ ضاد طوری تلفظ میکنند که حرف ضاد از مخلوطی از ذال معجمه و طاء مهمله تشکیل داده میشود و با این تلفظ از ضاد خالصی که اهل بیت طاهرین بدان گویائی داشته و عراقیها و حجازیها از آنخاندان جلیل استفاده کرده اند اعراض مینمایند .

و این اختلاف از قدیم زمان در میان علماء شیعه و سنی رواج داشته هر چند موافق با نقلی که برای ما رسیده عده از دانشمندان عامه با ما در این خصوص که اهل بیت تلفظ نموده اند موافقت دارند مانند شیخ علی مقدسی که رساله در این باره تالیف کرده و تلفظ عراقیها را در خصوص حرف ضاد بر دیگران برتری داده .

در برابر شیخ علی منصوری شیر پاک خورده رساله در رد مقدسی نگاشته و مطالبی را مطابق با اثر همان شیر در آن رساله آورده و اثبات کرده نطق بضاد مشروط بر اینکه موافق با تلفظ به ظا باشد از آئین اهل سنت که ما بدان متوجهیم نمیباشد بلکه اینگونه تلفظ موافق با رویه دسته مبتدعه (شیعه) است .

آری این عقیده گواه صحیحی است از او که ما یعنی شیعه طریقه خود مانرا دست به دست از مقام خاتم الانبیاء گرفته ایم که فرموده انا من افصح من نطق بالضاد . ذیلا باید بگوئیم کمال الدین ابن انباری وعده دیگر نیز رساله های مخصوصی درباره ایندو حرف نوشته و نیز ابن مالک نحوی مشهور قصیده بدینمناسبت سروده و ما پس از این بخواست خدا ذیل ترجمه اوبه قصیده مزبور اشاره خواهیم کرد .

مترجم گوید : صاحب بن عباد نیز رساله بعنوان فرق بین ضاد و طاء نوشته و

طبع شده و در مقدمه آن مینویسد صاد و ظاء دو حرفی هستند که عموم نامہنگاران از شناخت حقیقت آنها باز مانده و با تقارب مخرجی که دارند امتیازشان از یکدیگر در نهایت دشواری است و قاعدهء هم که موجبات امتیاز بینهما را فراهم سازد مشکل است و هرگاه هم بخواهیم سهیلانگاری بگذرانیم یعنی یکی را بجای دیگری بکار بریم در نتیجه معنای لغتی را از بین برده و احکام عربیت را تغییر داده ایم و فهم حقیقت آن بر کسیکه اطلاع کامل نداشته باشد ناگوار بوده بلکه مخالفت صریحی است باوضع اصلی حروف الفبا . چنانچه اگر بگوئید قرظت الرجل و قرضته که نخستین بمعنی مدح و دومین بمعنی ذم است و بخواهیم یکی را بجای دیگری بکار بریم معنی مدح و ذم از یکدیگر امتیاز پیدا نخواهد کرد .

(۷۲) ابو علی احمد - فرزند محمد بن حسن اصفهانی معروف به امام مرزوقی .
مرزوقی فاضلی کامل و ادیبی ماهر و سرایندهء بزرگوار بوده و طبعی رسا داشت .
بطوریکه از شیخ سدید الدین شهر آشوب در معالم العلماء نقلشده نامبرده از سراینندگان اهل بیت علیهم السلام بوده .

حافظ سیوطی در طبقات النحاه مینویسد : «مرزوقی از اهل اصفهان بوده و ذکاوت و فطانت را بحد اعلی داشته و آثار پسندیدهء از او بجا مانده و هرگاه با رقیباً خود روبرو میشده ادلهء دندان شکنی برای اثبات مطلب خود در برابر ادعاهای نامبردگان میآورد و از کلیهء مطالب بهتر آنها را اختیار میکرد و با سلیقهء خاصی که داشته تصنیفاتی بوجود آورده که بهتر از آنها نسبت با فرادیکه همپایهء با او بوده تصور نمیتوان کرد .
مرزوقی از محضر ابوعلی فارسی استفاده میکرد .

موفعی صاحب بن عباد بر او وارد شد مرزوقی با احترام او از جای برخاست .
صاحب از این عمل سخت ناراحت شد و این موضوع را همچنان در نظر داشت تا هنگامیکه بمقام وزارت و بمسند صدارت نشست ویرا بمنظور ناراحتی که از او داشت مورد جفا و دل آزردهگی قرار داد .

مرزوقی آناری داشته از جمله ، شرح الحماسه ، شرح الفصیح ، شرح المفضلیات شرح اشعار هذیل ، شرح الموجز و امثال اینها .

مرزوقی در ماه ذیحجه سال ۴۲۱ (تکا) وفات یافت .

و در ذیل ترجمه خطیب اسکافی ذیل ترجمه خلیل بن احمد از معجم الادبیه نقل کرده صاحب بن عباد گفت سه نفر از سرزمین اصفهان پایه عظیمی از دانش رسیدند جولائی، پنبه زن، کفشگر، جولائیش ابوعلی مرزوقی، پنبه زنش ابو منصور ما شده کفشگرش ابو عبدالله خطیب، انتهی .

مؤلف گوید منظور از ابو منصور حلاج، محمد بن علی بن عمر بن جیان اصفهانی مؤلف ابنیه الافعال، شرح الفصیح، الشامل فی اللغه، انتها ز الفرص فی تفسیر المقلوب من کلام العرب و امثال اینها .

ابو منصور از ندیمان صاحب بن عباد بود پس از چندی بر اثر اختلاف فیما بین از وی بوحشت افتاد .

سیوطی از یاقوت حموی نقل کرده ابو منصور یکی از متفکران و دانشمندان بنام ری بود و در فن لغت مهارتی بسزا داشت و وقت شناس و با اصطلاح این الوقت بود و کمتر اتفاق می افتاد اوقاتش را به بیکاری بگذراند و بالاخره فرید زمان خود بود تا آنجا که از این منده نقل کرده :

ابو منصور وارد اصفهان شد و در آنجا مطابق با مذاق و مذهب خود سخن میگفت و مسند رویانی را بطوریکه از جعفر بن فتاکی شنیده بود تدریس میکرد .
ابو منصور در اصفهان دلباخته جوانی برکاتی گردید چنانچه آرام و قرار از خود برد :

صوفیان جمله نظر باز و حریفند ولی زین میان حافظ دلسوخته بدنام افتاد اتفاقا همان جوان عزیمت مکه مکرمه نمود، ابو منصور که تاب جدائی ویرا نداشت ناچار با وی همسفر شده و راه طولانی که سفر بجانب محبوبست باتفاق معشوق پیمود همه جا چشم از رخسار معشوق برنداشت تا بلباس احرام در آمده در آنحال هم میگفت
لبیک اللهم لبیک والبرکاتی ساقنی الیک (۱)

(۱) سیوطی مینویسد اخر الامر ابو منصور بفراق برکاتی متلا شد و از ناحیه او

مؤلف گوید ابن مرزوق نحوی کنیہ دیگرست بدین شرح :
 ابو عبد اللہ محمد بن احمد بن محمد بن محمد بن ابی بکر بن مرزوق تلمسانی
 مالکی سیوطی مینویسد نامبرده از شاگردان خطیب دمشقی و ابوحیان مشهور و گروه
 بسیاری از دانشمندان بوده بلکه گویند مشایخ و اساتید او بدو هزار نفر عالم میرسیده
 است .

ابن مرزوق خطرانیکو مینوشت و شفا و عمدہ را شرح کرده و دانشمندی زیبا چہرہ
 و جلیل القدر بود و سال ۷۸۱ (ذفا) وفات یافت .

مترجم گوید : سیوطی در طبقات علاوہ بر آنچه مؤلف نقل کرده مینویسد و ابن
 مرزوق سال ہفتصد و یازدہ ہجری متولد شدہ و در دیار خود بفن عربیت و اصول و ادب
 پرداختہ و از محضر منصور مشدالی و ابراہیم بن عبدالرفیع استفادہ کردہ پس از آن با
 موقعیت مهمی بجانب مشرق عزیمت کردہ بمکہ رفتہ از عیسی الحجی بہرہ بردہ از آنجا
 بمصر آمدہ از ابوحیان و ابوالفتح یعمری و جلال قزوینی و بدرقارقی و تقی سبکی و قطب
 حللی و ابن عدلان و ابن قماح و ابن عالی دمیاطی و تاج تبریزی و اصفہانی و برہان
 حکری و سفاقی و برہان بن فرکاح و عدہ دیگر کہ کلیہ شیوخ او بدو ہزار نفر میرسند
 و او مخصوصا مقید بود تا از اساتید بسیاری استفادہ کند .

ابن مرزوق در نامہ نگاری مہارت داشت و بہ نیکی با افراد ملاقات میکرد و در
 دوستی با اشخاص ہمتی عالی بکار میبرد مزاحہائی توأم با آرامش و بذلہ گوئیہائی با
 سازش داشت پیوستہ منزلش مملو از محصلان بود و او ہم در کلیہ فنون متداولہ با

مقہور گردید ابو منصور باو نوشت :

یا وحشتی لفراقکم . اتری یدوم علی هذا . الموت والاجل المتأ . ح و کل معضلة
 و لاذا . چقدر از مفارقت شما بوحشت افتادہ ام خیال میکنید برای ہمیشہ این مفارقت
 ادامہ پیدا خواہد کرد من از مرگ و اجلیکہ بین دوستان جدائی اندازد و تمام
 مشکلاتی کہ مردم را بیچارہ میکند واہمہ ندارم لیکن از مفارقت شما میترسم .

آنها همراهی میکرد .

ابن مرزوق ، سفری به اندلس کرد پادشاه آنسرزمین مقدمش را گرامی داشت و کرسی خطابه خاص را در اختیار او قرار داد . لیکن دیری نپائید بر اثر اتهام باینکه در قتل فلان کشته دست داشته شاه بروی خشمگین شد فرمان داد تا اموال او را مصادره نمایند و زمینهاییکه در اختیار داشت از او بگیرند و مراوده زن و فرزندش را با او قطع نمایند و خود او را محبوس و زندانی نمایند مدتی با این ناراحتی بسر برد تا موقعی فرصتی بدست آورده از راه دریا بطرف مشرق فرار کرد و به زن و فرزند خود که پیش از او بدانطرف عزیمت کرده بودند پیوست .

ابن مرزوق از آن پس به تونس رفته و مورد توجه خاص واقع شده چنانچه میرخطابه جامع سلطانی تونس و تدریس اکثر مدارس آن بعهده وی برقرار شد سپس بقاهره رفته مورد توجه اشرف شعبان قرار گرفته و به تدریس مدرسه شیخونیه و صرغتمیشه و نجمیه نامزد شد .

ابن مرزوق به جمال بن ظهیره اجازه داده و او از نامبرده در معجمش یاد کرده از اشعار اوست :

انظر الی النوار فی اغصانه	یحکی النجوم اذا تبدت فی الحلك
حیا امیرالمؤمنین و قال قد	عمیت بصیره من بغیرک مثلک
یا یوسف ا حزت الجمال باسره	فمحاسن الایام توئی هیت لک
انت الذی سعدت به اوصافه	فیقال فیک اذا ملیک او ملک

توجه کن به شکوفه‌هاییکه در روی شاخه‌های درخت ظاهر گردیده حکایت میکنند از ستارگانی که در شب تاریک در آسمان نورافشانی میکنند و چشمک میزنند آفرین میگویند به امیرالمؤمنین و زندگی او را از خدا میخواهند و معترف‌اند که کوریاد آن چشمیکه ترا بغیر خودت تشبیه کند ای یوسف کلیه زیبائیه‌ها را بالاستحقاق دارائی و زیبائیه‌های زمانه زیبائی تو پا برجاست آری تو همان زیبای بیمانندی هستی که صفتهای شایسته روزگار بسته بتواست و از این نقطه نظر تفاوتی نمیکند ترا شاه گویند یا فرشته خوانند .

(۷۳) ابواسحق احمد فرزند محمد بن ابراهیم ثعلبی نیشابوری مفسر مشهور ثعلبی در فن تفسیر یکتای روزگار خود بود و در نقل حدیث کمتر کسی بی‌پایه، درستی و وثوق او میرسید .

ثعلبی تفسیر بزرگی تالیف کرد که بر دیگر از تفاسیر برتری پیدا کرد و آنرا بنام الکشف والبیان فی تفسیر القرآن نامید .

و خود او در آغاز تفسیرش مینویسد : بیاری خدا به تصنیف این تفسیر پرداختم و آنرا بطوریکه شامل تمام نکات و دقائق باشد و مراتب کمالی را آنچنانکه شایسته است دارا گردد و از اضافات و مطالب زائد مهذب و پاک آید و در عین حال خلاصه از موضوعات را در برداشته باشد و مطالب نزدیک بفهم همه خوانندگان باشد و بطور دقیق و سلیقه مستقیم برشته، صحیح درآمده باشد گرد آوردم .

بدیهی است مدارک تفسیر مزبورم نزدیک بصد کتاب بوده که همه آنها در کتب مربوطه گرد آمده‌اند و در مواقع معینه از اساتید شنیده‌ام علاوه بر آنچه را از تعلیقات و اجزاء متفرقه بدست آورده یا از بیانات مشایخ که نزدیک به سید شیخ‌اند شنیده‌ام . مؤلف گوید : صاحب کشف و دیگران حدیث معروف من مات علی حب آل محمد را از وی نقل کرده‌اند و فضیلت چنین آدمی را بسد خود روایت نموده‌اند و نقل چنین روایتی از نامرده دلیل بر حسن عقیده اوست .

بعضی چنانکه اشاره کردیم حدیث مزبور را حاکی از تشیع او میدانند و علامه مجلسی نیز همین عقیده را درباره او دارد بهمین مناسبت در کتاب بحار (۱) از وی سیار نقل میکند و متعرض است نامرده بمناسبت تشیع یا کمی تعصبی که داشته بسیاری از احادیث ما را نقل نموده .

(۱) در مقدمه بحار الانوار ذیل کتب مخالفین الکشف والبیان والعرائس نامبرده و مینویسد بمناسبت تشیع یا کمی تعصب وی بسیاری از احادیث ما را نقل کرده و ما هم این دو کتاب ویرا از کتب دیگران بیشتر مورد دقت و نقل قرار داده‌ایم .

آری دور نیست مانند ثعلبی تعصبش کمتر و به احادیث شیعه توجه داشته باشد زیرا عوام از سنیان تاریک دل از حقیقت بیخبر بر اثر عدم بصیرتی که دامن آنها را آلوده ساخته و از آنطرف از معانی اخبار و آیات هم که اطلاعی ندارند و بقوانین عقل و وجدان هم اعتنائی نمیکنند حقانیت مذهب شیعه بر آنها پوشیده مانده .

لیکن ممکن نیست بگوئیم دانشمندان ماهر سنی و فضلا نامدارشان مانند عوام آنها از حقیقت مذهب شیعه بی خبر مانده باشند و آنهمه ادله و براهین که قطعیت مذهب شیعه را اثبات میکنند نادیده انگارند و با آنکه رفع هرگونه اشکال مینمایند ترتیب اثر ندهند در عین حال .

با آنکه ما اعلام این دسته از مسلمانان را مردمی زیرک میدانیم بدلیل آنکه با فطانت خاصی که دارند دست بتحقیقات فائقه و تدقیقات رائقه میزنند و با اندیشه‌های صائب و نظرهای دقیقی که دارند مطالب مهمی را استخراج میکند . در مسئله تشیع و موضوعات مربوط به امامت ، گفتاری از آنها صادر و مطالبی ابراز میشود که بمناسبت پستی ورزشتی آنها زن حامله بچه خود را از وحشت و نادرستی آنها سقط میکنند و مادر بچه مرده به ناهنجاری آنها میخندد .

بهمن مناسبت سبط مجلسی از پدرش نقل میکند از فاضل محقق سیدالکرماء والمتالیهین امیر ابوالقاسم فندرسکی قدس الله روحه پرسیدند علت آنکه اعلام اهل سنت با آنهمه ادله واضحه‌ایکه مذهب تشیع دارد باز هم به آئین خود پایند و به آثار شیعه ترتیب اثر نمیدهند چیست ؟

پاسخ داد دانشمندان سنی نمیشوند بلکه اهل سنت خود را دانشمند قلمداد میکنند (یعنی آنها که سنی‌اند جاهلند و آنها که عالمند سنی نیستند) .

پس از این شروع به استدلال برای اثبات مطلب خود نموده و مطابق با همان ادله گروهی از سنیانرا شیعه معرفی نموده از قبیل حافظ ابونعیم اصفهانی و علامه زمخشری بلکه فاضل جامی و میرزا مخدوم شریفی .

و قرائن و براهین و حکایات زیادی برای تشیع نامبردگان ایراد نموده تا باندازه‌ایکه جای هیچگونه شک و شبهه باقی نگذارده .

از آثار ثعالبی علاوه بر تفسیر مزبور تفسیر کوچکی است در دو مجلد که نسخه کهنه از آنرا نزد برخی از معاصران دیده‌ام و همچنین کتاب العرائس فی قصص الانبیاء و امثال اینها که از تاریخ سمعانی نقلشده .

ثعالبی از ابوطاهر بن خزیمه و امام ابوبکر بن مهران مقری و ابومحمد مخلصی روایت میکرده .

و بطوریکه از بعض تاریخهای نیشابور نقلشده ثعالبی احادیث بسیاری روایت مینموده و مشایخ زیادی نیز داشته .

و امام ابوالحسن علی بن احمد بن محمد بن علی الواحدی متوفی حدود ۴۶۸ (تسح) وفات یافته و آثاری داشته از قبیل البسیط، الوسیط، الوجیز، التفسیر، اسباب النزول، الاعراب فی علم الاعراب و امثال اینها .

آری واحدی با اینکه شاگرد ثعالبی بوده در خصوص علم اعراب و سایر فنون از وی پیشقدم تر و مطلع تر بوده و غزالی و دیگران بتوسط وی از ثعالبی روایت میکنند .

گاهی هم نامبرده را بعنوان ثعالبی با الف معرفی میکنند و باید دانست اینکلمه لقب اوست نه آنکه منسوب بچیزی باشد .^۴

و ضمنا باید فهمید نامبرده غیر از ثعالبی لغوی مؤلف کتاب سرالادب و امثال آن و همچنین غیر از شیخ ابومنصور ثعالبی صاحب الیتیمه و امثال آنست و ما بزودی شرح حال هر دو خواهیم پرداخت .

وفیات الاعیان مینویسد ثعلبی روز چهارشنبه هفت روز باقی مانده از ماه محرم سال ۴۳۷ (زلت) یا ۴۲۶ (تکو) وفات یافته .

(۷۴) ابوریحان احمد فرزند محمد بن احمد هروی بیرونی خوارزمی منجم معروف ابوریحان در فنون حکمت و ریاضی وحید زمان و در فن طب و ستاره‌شناسی مسلم اقران بود ابوریحان با شیخ‌الرئیس مراسلات و گفتگوئیهای داشت و پاسخهای فیما بین رد و بدل میشد و انتقاداتی نسبت بیکدیگر داشتند (۱) .

(۱) از جمله هجده مسئله‌ایست که از شیخ‌الرئیس سؤال کرده و شیخ‌آنهارا پاسخ داده و باز شیخ از وی سئوالاتی نموده در نامه دانشوران ملاحظه شود .

ابوریحان اصلاً از مردم بیرون سند بود سپس از آنجا بخوارزم ماوراءالنهر هجرت کرد و اقامت نمود و بتحصیل معارف و علوم پرداخت و باندازه در تحصیل معلومات میکوشید که چشم از مطالعه کتاب برنمیداشت و دلش در اندیشه امر دیگری نبود و دستش از تحریر معلومات خسته نمیگردید و زیانش از تقریر اطلاعات آرامش نداشت .

آری تنها دو روز نوروز و مهرگان را که از بزرگترین جشنهای ایرانیان بود تعطیل میکرد و طبق معمول به آئین سور و سرور میپرداخت .

از شیخ صلاحالدین صفدی نقلشده وی در تاریخ کبیرش ذیل احوال نامبرده مینویسد بوریحان بزرگی نیکو معاشرت و خوش محضر بود و گفتارش تحت فرمانش نبود به این معنی هرگاه متوجه میشد فلانجمله باید گفته شود بدون آنکه رعایت طرف مقابل را کرده باشد آنرا بیان میکرد و باصطلاح رک گو بود و از آنطرف در کردارش کمال پاکدامنی را رعایت مینمود .

روزگار از نظر دانش و فهم مانند او را ندیده بود .

یاقوت اشعار ذیل را در مقام بذله‌گوئی بوریحان از وی نقل کرده که برای شاعری

گفته :

وافی لیمدحنی والذم من ادبی
کلا فلمته عشونها ذنبی
و لست والله حقاعار فانسبی
و کیف اعرف حدی ادجهلت ابی
نعم و والدتی حمالة الخطب
سیان مثل استواء الحد واللعب
بالله لا توقعن مفساک فی لعب

یا شاعرا جائنی یخری علی الادب
وجدته صارطاً فی لحتی سفها
و ذاکراً فی قوافی شعره حسبی
اذ لست اعرف جدی حق معرفته
ابی ابو لهب شیخ بلا ادب
المدح والذم عندی یا ابا حسن
فاعفنی عنهما لا تشتغل بهما

ای سراینده‌ایکه با طومار ستایش از من ، چهرهٔ ادب را ملوث ساخته‌و از آسایشگاه خود بآرزوی ستایش از من آهنگ نموده و ستایش از من را بسرحد کمال رسانیده و حال آنکه من قابل هیچگونه ستایش نبوده بلکه سزاوار نکوهشم یا این ستایشیکه سراینده بینوا

از من نموده میبینم با کمال نادانی ریش مرا هدف باد ما تحت خود قرار داده و حال آنکه این معنی از نظر من نازگی ندارد من هر زمان بخواهم میتوانم ریش و سبیل انبوه خود را بیاد دهم، سراینده، ساده لوح خاندان مرا به بزرگی یاد کرده و در اشعار خود از آنها بعظمت نام برده و حال آنکه بخدا سوگند آنچنانکه باید من از نسب و نیاکان خود اطلاع ندارم تا چه رسد باو که از هر جهت از نیاکان من بی خبر است زیرا من جد خود را آنطور که باید و شاید نمیشناسم علاوه بر این از حال پدر خود هم اطلاعی ندارم بنا بر این موقعیکه پدرم را شناختم چگونه میتوانم از احوال جدم با اطلاع باشم آری پدر من بولهب همان پیر مرد بی ادب است و مادر منم همیزم کش آتش تیز وتند بی ادبی پدر منست، ای ابوحنس متاثر نباش زیرا ستایش و نکوهش هر دو از نظر من یکسانند چنانچه جد و پدرم از نظر اطلاعات من نسبت به حال آنها یکسانست اینک مرا از ستایش و نکوهش معاف بدار و به تجدید آنها مپرداز و بخدا سوگند مقعد خود را برای ستایش و نکوهش من بزحمت میفکس .

مترجم گوید غرض حکیم از این بذله گوئی آنستکه آنچه ستایشگران درباره ممدوحان خود میگویند چون حداکثر دروغ و خالی از حقیقت است که

در شعر میبچ و در فن او چون اکذب اوست احسن او

مانند آنستکه ریش و سبیل و حسب و نسب او را بیاد ما تحت گرفته و ملوث کرده باشند .

سیوطی بوریحان را در باب محمد بن بعنوان محمد بن احمد بن ریحان خوارزمی بیرونی یاد کرده پس از آن گفته معنای بیرونی دروازه پارسی برانی است برای آنکه نامبرده در خوارزم اندکی بیش ماندگار نبوده و پارسیان اینچنین آدمی را برانی یعنی غریب میشناسند مخصوصا بوریحان که مدت زیادی از خوارزمیها غربت و دوری اختیار کرده بود .

از یاقوت نقل کرده بوریحان دانشمندی لغوی و ادیب بود و در ریاضیات و ستاره

شناسی ید طولی داشت .

موقعیکه قانون مسعودی را تصنیف کرد سلطان مسعود بعنوان جاززه یکبار فیل نقره بوی بخشید بوریحان با کمال استغناء از پذیرفتن آن خودداری کرد .

بوریحان بزرگی جلیل‌المقدار بود و در نزد شهریاران خصوصیت منحصر به فرد داشت و از فرا گرفتن دانش اندکی آرامش نداشت و آثار چندی در فنون مختلفه از او باقی مانده .

بوریحان هیچگاه قلم از دست نمی‌انداخت و چشم از مطالعه باز نمیداشت و دل از اندیشه علم و دانش بجای دیگر متوجه نمیکرد .

روزی یکی از یارانش در آخرین لحظه زندگی او بروی وارد شد ، بمجردیکه بوریحان چشمش بوی افتاد پرسید فلان روز دربارهٔ حدودات فاسده چه گفتی و عقیده تو چه بود وی پاسخ داد ای حکیم در چنین حالی که حال احتضار تست باز هم از اینگونه مسئله گفتگو میکنی .

بوریحان پاسخ داد ای دوست دیرین آیا من از این دنیا رخت بریندم و از حقیقت آنمسئله با خبر شوم بهتر است یا نفهمیده (رخت بریندم و تا ملک سلیمان بروم) .
من پاسخ ویرایسندیده و در آن باره با وی گفتگو کرده از منزل خارج شدم اندکی راه ترفته صدای شیون از خانه بوریحان بگوش رسید دانستم از دنیا رفته .

آثار ادبی او عبارتند از شرح شعرا بی تمام که تمام نکرده ، التعلل با حاله الوهم فی معانی نظم اولی الفضل ، المساوره فی اخبار خوارزم ، کتاب مختار ، کتاب الاشعار والاثار .

پس از این یاقوت مینویسد تصانیف او در نجوم و هیئت و منطق و حکمت بیرون از حصر است و من فهرست آثار او را در شصت ورقه که جزء موقوفات جامع مرو بوده دیده‌ام .

بوریحان سال ۴۲۲ (بکت) زنده بوه از اشعار اوست .

فلا تفررک منی لیس مسی تراره فی دروسی و اقتباس

کانی اسرع الثقلین طرا الی حوض الردی فی وقت باس

آن آرامش و افتادگی که در موقع درس و اقتباس از آثار برجستگان در من مشاهده میکنی ترا فریب ندهد زیرا من در هنگام خشمگینی از تمام جن و انس زودتر خود را به دامن هلاکت در میآورم و شمشیر تیز از نیام میکشم یعنی صاحب سیف و قلمم .

ممکن است بگویم محمد پدر ابوریحانست و خود او مکنی به ابوریحان بوده هر چند هم احتمال میدهد یکی از ترجمه نگاران محمد را بر احمد یا بر عکس مقدم کرده باشد. افندی ویرا در ریاض بهمان نام که ما یاد کردیم (یعنی احمد بن محمد) یاد کرده .

مترجم گوید : ریحانه پنجم مینویسد نام ابوریحان بنا بر مشهور محمد بن احمد بوده و در کشف الظنون نیز در هر جا که از ابوریحان نام برده بهمین اسمش مذکور داشته و فقط در عنوان (الارشاد فی احکام النجوم) که از آثار ابوریحانست بطوری نوشته که حاکی از تردید او مابین احمد بن محمد و محمد بن احمد بوده بلکه مشعر بر ترجیح اولی میباشد و در روضات الحنات نیز در تحقیق اسم ابوریحان متردد و در دو جا شرح حال او پرداخته در باب احمد چنانچه ترجمه شد و در باب محمد پس از این مطالبی را که ترجمه کردیم نوشته و اخیرا مینویسد :

ولی بعد از مراجعه بمدارکی که ذیلا اشاره خواهیم کرد ظن قوی قریب بعلم به محمد بودن اسم ابوریحان حاصل و تردید بی مورد میباشد .
مؤلف آثار ابوریحانرا از ریاض العلماء چنین نقل کرده ، مقالید الهیئه ، تسطیح الکره ، العمل بالاسطرلاب ، الاستیعاب فی علم الاسطرب ، کتاب بزرگ و پرفائده ایست ، الزیج المسعودی القانون المسعودی فی الهیئه این دو کتاب را بنام سلطان مسعود فرزند سلطان محمود غزنوی تالیف کرده (اخیری همان کتابی است که سلطان بجائزه آن یکبار فیل نقره بوی داد لیکن او نپذیرفت) . تحدید نهایات الاماکن لتصحیح مسافات المساکن ، دلائل القلبیه ، تهذیب الاقوال ، مقاله فی استعمال الاسطرلاب الکری ، مقاله فی تلاقی

(۱) این کتاب در هیئت و هندسه و نجوم بوده و در حدود سال ۴۲۵ هجری در غزنه بنام ریحانه دختر حسین خوارزمی تالیف کرده و هم یکدوره کامل مضامین آنرا به فارسی نوشته و به طوریکه اظهار داشته اند کتاب مستقلی است و در تهران بطبع رسیده

عوارض الزلزله، الصيدله اوالصیدنه فی الطب، الجماهر فی تعریف الجواهر اینکتاب را برای سلطان مودود بن مسعود بن محمود تالیف کرده، اختصار کتاب بظلمیوس التلوذی الاطوال للفرس، تاریخ ما للهند در چند مجلد (این همان کتابی است که بنام تحقیق ما للهند تالیف کرده و در حقیقت سفرنامه اوست که درباره اخبار و اخلاق و عادات هندیها نوشته). الاثار الباقیه عن القرون الخالیة .

(این کتاب در تقویم و سنوات و جشنهای سفدیان، خوارزمیان، پارسیان، یونانیان، یهودیان، عیسویان، مسلمانان. حدود سال سیصد و نود هجری بنام قابوس تالیف گردیده).

مؤلف گوید: این همان کتابی است که حمدالله مستوفی قزوینی صاحب تاریخ گزیده و نزهةالقلوب و امثال آنها در کتاب نزهه از آن نام برده و کتاب مزبور تاریخ معتبر است که علاوه بر بخش تاریخی فصل کاملی از فوائد ریاضی را نیز دربردارد.

و ظاهرا کتب مزبور از جمله تصانیف حکمتی اوست که در طبقات اشاره شده اند. بعضی پنداشته اند ابوریحان متعدد است و این شهرت متعلق به دو نفر دانشمند بوده و حال آنکه چنین نیست و اشتباهی اگر وجود داشته در تقدیم نام پدر بر فرزند یا برعکس است و شکی نیست با اندک تاملی هم این اشتباه برطرف میشود.

آری صاحب ریاض متعرض است ابوریحان حدود سال ۴۳۰ واندی (تل) وفات یافته و این تاریخ حاکی از تعدد و همچنین نسبت ابوت و بنوت پدری و فرزندى نمونه از تعدد است.

مترجم گوید: ریحانه پنجم مینویسد ابوریحان پس از آنکه حدود ۴۰ سال در هند اقامت داشت بخوارزم برگشته پس از مدتی بغزنه که مرکز حکومت غزنویها بود متوطن شد و بنا بر مشهور سال چهار صد و سی ام هجری وفات یافت و در غزنه مدفون شد. بنوشته بعضی از اجله وفات او سال ۴۴۰ (تم) و بعضی دیگر حدود ۴۵۰ (تن) و کلمات کشف الظنون نیز در موارد مختلفه مابین این سه تاریخ و بعضی دیگر مردد لیکن در اکثر آنها بهمان تاریخ مشهور تصریح کرده.

در نامه دانشوران شرح حال مفصلی از ابوریحان آورده مناسب است ذیلا محض

تتمیم فائده مطالب مناسب آنرا بطور اختصار ایراد نمائیم .
 بوریحان در غزنه و بلخ و جوزجان رصدخانهها بنیاد کرد و پس از آنکه در فنون
 ستاره‌شناسی کمال مهارت پیدا کرد خود رسماً براریکه تدریس برقرار گردید و گروه
 بسیاری از مکتب آن بزرگوار بهره‌مندی یافته تا روزگاران درازی منجمان از دسترنج او
 استفاده میکردند .

بوریحان پیوسته برای کسب کمالات تازه تری از شهری بشهر دیگر میرفت چنانچه
 چهل سال در هند و روزگاری در دستگاه قابوس وشمگیر و چندی در ری بسر برد
 در مراجعت نزد قابوس رفت قابوس ویرا بوزارت خویش دعوت کرد نپذیرفت و کتاب
 آثارالباقیه را چنانچه نوشتیم بنام او تالیف کرد . پس از آن بخوارزم رفت و روزگاری
 در دستگاه مامون خوارزمشاه بسر برد و از مخصوصان بسیار نزدیک او شد تا به حدیکه
 بدون بوریحان آرام نداشت و گاهی با احترام معام بوریحان میخواست از مرکب‌بزیز آید.
 بوریحان با خواهش بسیار مامون را از آن اراده منصرف میساخت .

در دستگاه شاه‌خوارزم عده‌ای از بزرگان از قبیل بوعلی سینا ، بوعلی مسکویه بو
 سهل مسیحی بو نصر عراقی بوالخیر بن الخمار بوریحان باناز و تنعم بسر میبردند سلطان
 محمود از اجتماع آنان با خبر شد حسن میکال را فرستاد تا نامبردگان را بدربار سلطان
 دعوت کند شاه خوارزم که یقین کرد این دعوت برای نابودی آن دانشمندانست پیش
 از آمدن حسن میکال قضیه را که بظنانت دریافته بود به آنان از آمدن رسول و دعوت
 سلطان اطلاع داد و پیشنهاد کرد هر کدام میخواهید بمانید و هر کدام میخواهید خارج
 شوید تا عذری برای من باقی باشد از آنجمله بوریحان و ابن‌الخمار و بونصر عراقی
 باقی ماندند .

آن سه نفر باتفاق حسن وارد غزنین شدند بوریحان را ارکان دولت بعنوان ستاره
 شناسی که هیچ چیز بر او پوشیده نیست معرفی کردند ، سلطان از این معرفی ناراحت شد
 و اظهار داشت عالمیکه هیچ امری بر او پوشیده نیست خداست .

بر او علم ، یکذره پوشیده نیست که پیدا و پنهان بتزدش یکیست
 بوریحان گفت عندالامتحان یکرمل الرجل او پنهان سلطان که بیشتر غضبناک شده بود

گفت اندیشه کرده ام ضمیرم را بگو. کاخ سلطان دوازده در داشت اندیشه کرده از کدام یک از این درها بیرون خواهم رفت .

بوریحان نظری با سطرلاب کرده پاسخ سلطانرا در کاغذی نوشت هنوز سلطان از بوریحان پاسخی نشنیده امر کرد تا دیوار روبرو را شکافتند از آنجا خارج شد چون نظرش به پاسخ کتبی بوریحان افتاد دید نوشته از هیچیک از درها که قبلا در نظر گرفته خارج نمیشود بلکه از دیوار روبرو خارج میگردد سلطان که انتظار چنین پیشگویی را نداشت، سخت ناراحت شده فرمان داد تا بوریحان را از بام کاخ بزیر اندازند .

حسن میکال که سلطان را سخت خشمگین یافت و دانست که هیچگونه شفاعتی بکار نیاید دستور داد بوریحانرا روی بام قصر برده و پائین قصر وسیله هائی تعبیه کرد تا چون بوریحان بزیر افتد کمتر صدمه یابد ، اتفاقا چنان شد موقعیکه بزیر آمد جز انگشت کوچکش دیگر جای از بدن او آزاری ندید .

حسن میکال دستور داد بوریحان را بمنزل برده پذیرائی کنند .

چند روزی فاصله نشد سلطان بیاد بوریحان افناده از مرگ او اندوهناک شد حسن که حضور داشت بعرض رسانید او زنده است علت را سلطان جویا شده و اظهار داشت مگر از قصر بزمین نیفتاده حسن گفت چون سلطان را در آنموقع که به هلاکت بوریحان فرمان رفت سخت ناراحت یافته و دانستم شفاعت سودی ندارد و حیفم آمد چنان بزرگی از دست رود و از آنطرف فرمان سلطانهم باید عملی شود در نتیجه زیر قصر وسیله برای نجات او تعبیه کردم اکنون اگر امانی باشد بحضور بیاید .

سلطان ویرا بحضور طلبیده اظهار داشت اگر از همه چیز آگهی چرا از چنین پیش آمدی خبردار نبودی .

بوریحان بلافاصله طالع تحویل خود بیرون آورد که پیش آمد مزبور را بدون کم و کاست نوشته بود .

سلطان باز هم با عمل برخلاف انتظار روبرو شد دستور داد بوریحانرا محبوس کرده . مدت شش ماه در زندان بسر برد و در اینمدت تنها غلامی که نیازمندیهای او را فراهم میکرد دیگری حق مراوده با او را نداشت .

روزی همان غلام در مرغزار غزنین با فال گوئی روبرو شد طالع بین بگلام گفت اموری چند در طالع تو می بینم اگر هدیه بدهی سرانجام کار ترا خواهم گفت غلام دو درهم باو داد .

طالع بین گفت عزیزی از تو محبوس است تا سه روز دیگر نجات پیدا کند و بمقام ارجمندی خود برقرار گردد .

غلام خوشحال شده بابوریحان ملاقات کرد و ویرا از پیش گوئی وی اطلاع داد بوریحان که انتظار چنان دانائی را نداشت نپذیرفت .

پیش از این حسن میمندی در انتظار فرصتی بود تا با شاه درباره بوریحان سخنی بگوید تصادفا در ظرف این شش ماه فرصتی بدست نیاورد تا روزی همراه سلطان در شکارگاه از نجوم و ستاره شناسی سخن بمیان آمد و بالاخره اظهار داشت بوریحان دو طالع درست دید آخر الامر بزندان افتاد .

سلطان گفت هر دو طالع و حکمی که کرده بود برخلاف رای من بود نسبت به پادشاهان باید سختی گفت که موافق با رای آنها باشد تا هر چه بهتر بتوان از آنها استفاده کرد اکنون فردا دستور ده تا او را از زندان بیرون آورند و اسب و هزار دینار و غلام و کنیزی هم در اختیار او گذارند .

بالاخره همان روز که طالع بین پیش گوئی کرده بود از زندان بیرون آمد بحضور سلطان رسید سلطان از وی عذرخواهی کرد و اظهار داشت اگر بخواهی از من برخوردار گردی سخن بر مراد من گوی نه موافق با علم خود .

بوریحان پس از این فال گورا پیش خوانده معلوم شد از فن طالع گوئی هیچگونه اطلاعی ندارد و تنها سهم الغیث چون بدرجه طالع رسیده آنچه را گوید موافق با واقع آید .

بوریحان پس از رهائی از زندان بخوارزم رفت و در بارگاه مامون خوارزمشاه با سودگی زیست تا مامون کشته شد بوریحان بخانه نشست و پس از مرگ سلطان محمود به دربار فرزندش مسعود راه پیدا کرد و در کمال بزرگواری بود و کتاب قانون مسعودی را بنام وی تالیف کرد .

برخی از کتب او را که نام نبرده‌ایم بدین اسامی ذکر کرده. تجرید الصناعات والانوار، الاستشهاد باختلاف الارصاد، الشموس الشافية للنفوس، اخبار المبيضة والقراطة التنبيه على صناعة التمويه، العجائب الطبيعية والغرائب الصناعية في العزائم والطلسمات والنير نجات، الأرقام، مقاليد علم الهيئه، المقالات والاراء والديانات.

پس از این اظهار داشته نام تالیفات وی که یاقوت گفته در شصت ورقه دیده‌اگرچه محل تعجب است ولی با پشت‌کار عجیبی که بوریحان داشته جای شگفتی باقی نمی‌ماند. شهرزوری در تاریخ‌الحکماء (۱) و ناصرالدین یزدی در درة الاخبار کلمات ذیل را از گفتار حکمت‌آمیز بوریحان نقل کرده‌اند.

آسانی و مشکلی از امور مطلق نیستند بلکه دو امر نسبی می‌باشند بجهت آنکه بحسب اختلاف احوال مختلف میشوند. ممکن است امری آسان باشد از جهتی ولیکن مشکل باشد از جهت دیگر.

و فرموده اخلاق حکما زنده کنندۀ سنت حسنه است و باعث مردن بدعت سیئه، سنن صالحه علامت خیر و حق است و بدعت سیئه علامت شر و باطل و فرموده: مرتبه و خطر پادشاهان از آن بزرگتر است که مجازات و مکافات بانتقام کنند. پادشاهرا از فقر و احتیاج خوف کمتر از همه کس باشد اما خطر و نزدیکیش به هلاک بیشتر از همه کس تواند بود. پس واجب آن بود که او بخیلی نکند و بددلی ننماید چه آنچه پیش او اند کست بسیار نخواهد شد و آنچه بسیار است منعدم نخواهد گشت. احسان محسن را منت نهادن باطل کند.

عاقل کسی تواند بود که بتدبیر امروز از تدبیر فردا مستغنی شود.
مؤلف پس از پایان احوال بوریحان مینویسد: البته بوریحان بیرونی غیر از ریحانی است که او را شهرزوری در تاریخ‌الحکماء نام برده و گفته:

(۱) منظور ما از آن کتاب ترجمه آنست بنام کنز الحکمه که مرحوم آقازیا الدین دری متوفی ۲۱ ج ۲/۱۳۷۵ و مدفون در نجف که از مهندسین فن حکمت عصر حاضر بوده بقلم خود ترجمه نموده و ما ترجمه ایشانرا بدون کم و کاست نوشتیم.

ابوسلیمان محمد بن مشعر بستی و معروف بمقدسی و ابوالحسن بن زهرون ریحانی (۱) و ابو احمد نہرجوری و عوقی و زید بن رفاعہ نامبردگان حکمائی بودند کہ باتفاق یکدیگر رسائل اخوان الصفا را بوجود آوردند و بطوریکہ معلوم است الفاظ رسائل نامبرده بقلم مقدسی است .

مترجم گوید : ذیلا مناسب است اشارہ برسائل مزبور نمائیم .
ریحانہ اول از معجم المطبوعات نقل میکند : اخوان الصفا عنوان مشہوری جمعی است کہ با ہمدیگر رابطہ الفت و صداقت استوار داشتہ و در اواسط قرن چہارم ہجری در بصرہ در نہائی اجتماع کردہ و خودشانرا بنام اخوان الصفا موسوم داشتند و در انواع فلسفہ مباحثہ و مذاکرہ کردند و یگانہ مرام ایشان وحدت مذہبی و دعوت بر اخوت و صداقت جامع و اکید فتور ناپذیر و نشر علوم فلسفہ طبعیہ بودہ و بہمین جہت آوازہ ایشان در اطراف جہان منتشر و در شرق و غرب عالم شہرتی بی نہایت یافتہ .
و در سال ۳۷۳ (سج) قمری صمصام الدولہ پسر عضدالدولہ دیلمی از ابوحنیان توحیدی جوئی حال زید بن رفاعہ کہ یکی از آن جماعت است شدہ گفت : دربارہ زید مذہبی غیر معہود و اقوالی مشہور است کہ موجب شک و ریبہ مییاشد و ہم شنیدہام تو با وی مصاحبت و مراودہ داری ؟

در پاسخ گفت زید دارای ذہنی و قَاد و ذکاوتی نقاد مییاشد .
وزیر از مذہبش پرسید ؟ ابوحنیان گفت مذہبش را از مردم مستور میداشتہ و دیری است در بصرہ مقیم و با گروہی از آنجملہ کہ ابو احمد مہرجانی و ابوالحسن علی بن ہرون زنجانی و ابو سلیمان محمد بن مشعر بستی معروف بہ مقدسی مراودہ دارد و در اقسام علوم گوناگون مباحثہ مینمایند و ایشان در صداقت و معاشرت ہم پیمان و در قدس و طہارت و خیرخواہی و نصیحت ہم اندیشہاند و در میان خودشان مذہبی وضع کردہ و آنرا جالب رضای خداوندی و موجب نجات ابدی پنداشتہ .

(۱) در کنزالحکمہ کہ ترجمہ تاریخ الحکماست او را صابی نوشتہ و دیگران زنجانی در درة الاخبار زنجانی و در پاورقی نوشتہ در نسخہ اصل ریحانی آمدہ .

و گویند که احکام شریعت با ضلالت‌ها مخلوط و با جهالت‌ها ملوث بوده و یگانه مظهر آن اصول فلسفه بوده و کمال انسانی در هنگامی است که شریعت عربیه با فلسفه یونانیه منتظم بوده و با یکدیگر منطبق گردند .

و ایشان پنجاه رساله در پنجاه نوع از حکمت تالیف داده و در هیچکدام از آنها خودشانرا معرفی نکرده و اسامیشانرا مذکور نداشته‌اند .

و بعقیده بعضی از تالیفات بعضی متکلمین معتزله عصر اول بوده و گروهی آنها را کلمات بعضی از ائمه علویین انگارند و نیز آنجماعت یک مقاله پنجاه و یکمی که به طور اختصار حاوی تمامی انواع مقالات رساله‌های پنجاهگانه میباشد نگاشته و اسامی خودشانرا در آن معین کرده و به ((رسائل اخوان الصفا و خلاص الوفا)) موسومش داشته و بدست کاتبان نسخه‌برداری کرده و در میان مردم منتشر ساخته .

و نیز از ابوحیان توحیدی که از شاگردان زید بن رفاعه نامبرده بوده نقل است که زید و جمعی دیگر از فلاسفه اسلامی در منزل ابوسلیمان نهرجوری که رئیس ایشان بوده اجتماع کرده و بدستور مذکور داخل مذاکره میشدند و هر وقتی که شخصی بیگانه وارد شدی بار مز و اشاره و کنایه حرف میزدند .

الذریعه اول از قول محقق فیص در اصول الاصلیه نقل میکند رسائل اخوان الصفا از آثار یکی از حکماء شیعه است و ذیل بیانی از رساله بیان اللغات همان رساله‌انزوده حکما، در قضایا و احکام مطالب بسیاری موافق با افکار و خرده‌های خود ایجاد کرده و بدینمناسبت از دستور کتاب الهی و سنتهای پیمبرشان دور افتاده و حاضر نشده‌از اهل ذکر که نمونه عالیّه علم و حکمت پیمبر اکرم‌اند بهره‌مند شوند و با اینموضوع که در موارد مشکله به اهل ذکر رجوع کنید توجهی نکرده و پنداشته خدا یمتعال امر شریعت و واجبات دینانی را ناقص گذارده و بعهدده اینگونه افراد قرار داده تا آنها با افکار پوشالی خود آنها بسر حد کمال رسانند .

مجلد دوم دائرةالمعارف الاسلامیه مینویسد : افندی در ریاض العلماء مینگارد کتاب اخوان الصفا را چندین مرتبه مطالعه نمودم و بجز سرگردانی در حقیقت آنها چیزی ندانسته برای اینکه برخی از سخنان ایشان بر پیروی نمودن مذهب شیعه گواهی میدهد

برخی عاکی از تسنن ایشانست و بخشی دلیل بر کفر والحاد نامبردگانست .
 پس از این عباراتی را کہ ترجمہاش چنین است بمنظور تشیع نامبردگان نقل میکند
 آنان معتقداند نفس آدمی پس از آنکہ از این بدن مفارقت کند باقی و برقرار میماند و
 دلیل بر اینموضوع آنستکہ اهل بیت پیمبر اکرم (ص) در وقعہء کربلا خودشان را تسلیم
 دست قتل نمودند و حاضر نشدند کہ تحت فرمان یزید و ابن زیاد در آیند و برای
 رسیدن بمنظور خویش بر تشنگی شکیبائی ورزیدہ و طعن نیزہ و ضرب تازیانہء دشمن را
 بر خود خریدہ تا ارواح پاکشان از ابدان طیبہشان بیرون آمدہ و بملکوت آسمان خرامیدہ
 و بملاقات پدران نامدارشان محمد و علی ومہاجران و انصار با ایمان کہ در آخرین
 ساعت گرفتاری محمد و علی (ع) پناہندہ شدہ و خدا از آنها کمال رضایت را داشتہ
 و آنها ہم با حسنودی کاملی از دنیا رفتہ مفتخر آمدند .

و ہرگاہ این کاملان در دین و دیانت یقین ببقا ارواح و انفسشان پس از مرگ
 داشتند بہلاک خود پیشدستی نمیکردند و خود را در زیر تیغ تیز و فشار نیزہ و شمشیر
 و بیدادگری قرار نمیدادند و از خوشی دنیا و لذتہای آن دست برنمیداشتند (۱) .
 آری آنها با یقین کامل میدانستند زندگانی جاوید و نعمتہای ابدی و خلود
 دائمی و نجات واقعی بمراتب نامتناہی بر ترویبالا تر از دنیای فانی و گرفتاریہای آنست بہمین
 مناسبت با تحقیق کامل و یقین واقعی بہ تصورات خود کہ کافی از ہرگونہ تصدیق و
 تحقیق بود جامہ عمل میپوشانیدند و بہ بہترین کارہای پسندیدہ از جملہ جانفشانی
 در راہ حق بر دیگران سبقت میگرفتند مثلاً میگفتند .

مرگ اگر مرد است گو نزد من آی تا در آغوش بگیرم تنگ تنگ
 من از او عمری بگیرم جاودان او زمن دلقی ستاند رنگ رنگ
 در جای دیگر میگویند حقیقتی کہ ما و ترا بیکرشتہ محکم و استوار دعوت میکند
 محبت پیغمبر ما و خاندان او و ولایت امیرالمؤمنین علی (ع) کہ بہترین وصیین است .

نہی لا تلقوا بگیرد او بدست
 سارعوا آید ورا اندر خطاب

(۱) آنکہ کشتن پیش چشمش تہلکہ است
 آنکہ کشتن پیش چشمش فتح باب

حر عاملی در مقدمهٔ وسائل الشیعه نوشته حکیم فاضل صاحب رسائل اخوان الصفا از واقفین بر حضرت موسی بن جعفر (ع) است و در فروع فقهی از اخباریهاست . صاحب دائرهالمعارف نوشته بطوریکه نگاردش دادیم مؤلف رسائل مزبور یک نفر نبوده .

و از سید جمال الوسی بغدادی نقل کرده رساله‌های مزبوره در اصل مذهب قرامطه بوده و گاهی هم برای ترویج مذهب خود بحضرت صادق (ع) نسبت داده‌اند . باری رسائل مزبوره بصورت‌های مختلفی از اصل و اختصار و ترجمه بیارسی وارد و بقطع بزرگ و خورد بطبع رسیده چنانچه خلاصه الوفاء فی اختصار رسائل اخوان الصفا در برلین چاپ شده و منتخبی از آنرا یکی از دانشمندان خارجی طبع کرده ، شیخ احمد شیروانی تحفهٔ اخوان الصفا را چاپ کرده و مؤلف آنرا ابن الجلدی معرفی کرده ، سید احمد هادی آنرا بفارسی ترجمه کرده .

مترجم گوید : مختصری از رسائل اخوان الصفا در عصر امیر تیمور گورکان ترجمه شده و نسخی چند از همان ترجمه در آن عصر در دسترس طالبان حکمت قرار گرفته و یکی از آنها بدست میرزا محمد شیرازی ملک‌الکتاب افتاده سال ۱۳۵۱ هجری در بمبئی به طبع آن اقدام کرده در پایان آن مینویسد :

مؤلف رسائل مزبوره بطوریکه بتحقیق من رسیده سید احمد بن عبدالله بن محمد مکتوم بن اسماعیل بن امام المغارب والمشارق حضرت جعفر صادق (ع) است و این رسائل را معظم له در روزگار مامون عباسی بدون آنکه بنام خود تصریح کرده باشد تالیف کرده نزد مامون فرستاد و خود او هم تمام رسائل را در رسالهٔ دیگری بنام جامعه و رساله دومی بنام جامعه الجامعه تدوین نمود .

در آخر مینویسد بنابراین چنانچه دیگران رسائل مزبور را باین افراد مفصله الاسامی نسبت داده‌اند ابوالحسن بن رامیناس ، محمد بن مسعود مقدسی ، ابو احمد نهرجوری ، زید بن رفاعه ، علی بن هرون و امثال ایشان صحیح نبوده بلکه مؤلفش را سید احمد مزبور معرفی میکند .

ممکن است چنانچه پیش از این نوشتیم نظر طابع رسائل بگفته بعضی بوده که

مؤلف رسائل را یکی از ائمه علویها نامبرده .

در کتاب اعلام اسماعیلیه فصل قابلی دربارهٔ اخوان الصفا نوشته و بالاخره باین نتیجه میرسیم : گویند عبدالله بن محمد رسائل اخوان الصفا را در ضمن پنجاه و دو رساله مطابق با عدد حروف اسم خود یعنی عبدالله بن محمد (۱) گردآورده و انتشار داده .

در جای دیگر مینویسد مامون در صدد برآمد تا فلسفهٔ یونان را در میان مسلمانان رواج دهد احمد بن عبدالله برای جلوگیری از اندیشهٔ مامون رسائل اخوان الصفا را تالیف و نشر داد و دستور صادر کرد تا صفحات آنها را بدیوارهای مسجد نصب کنند و از آن تاریخ به بعد رسائل اخوان الصفا را اسماعیلیه تلقی بقبول کرده و همواره مصدر دینی و مذهبی آنان بوده و معتقد بودند قرآن کتاب عامه و رسائل اخوان الصفا کتاب ائمه است . و از دیگری نقل کرده رسائل مزبور تقریرات عبدالله بن محمد است که آنها را به چهار نفر از ارکان اربعهٔ مذهب خود که آنها را حرم (۲) میخوانده و آنان عبارتند از عبدالله بن میمون فداح و عبدالله بن سعید و عبدالله مبارک و عبدالله بن حمدان تقریر میکرده و نامردگان مینوشتند پس از آنکه عبدالله در گذشته فرزندش احمد رسائل مزبور را تکمیل نموده .

ناصرالدین یزدی در دره الاخبار مینویسد : سخنان دلیل از گفتار مؤلفین رسائل اخوان الصفاست .

(۱) در آن کتاب نوشته عدد نام او بدین شرح عبدالله بن محمد پنجاه و دو است و اینگونه حساب حمل تا پیش از اسماعیلیه سابقه داشته و آنان بکار بردند منگوم مراد صاحب کتاب از حساب مزبور ، ابجد صغیر است که از یک تانه پیش ندارد چنانچه ع ۷ ب ۲ د ۴ تا به آخر که پنجاه و دو میشود حساب حمل کسر که از یک تا هزار دارد و این بخش سابقهٔ بسیار زیادی دارد .

(۲) حرم به صم حاء و راه ، معرف داعیان چهارگانه اسماعیلی است که آنان را مطابق با عدد شهر حرام به عنوان مزبور معرفی کرده اند .

پادشاه ظالم چون ابر بی بارانست قیاس باید کرد که چون عادل بود منافع او
بخلائق تا بچه حد واصل گردد .

آفت عفاف ، هوای نفس است ، آفت رای لجاجت است .
احداث و بنای شهرها باید که بر آب باشد و مرغزار وهبمه .
همچنانکه افعی زهر را از افعی دیگر فراگیرد ، زن اخلاق بد را از دیگر زنان اقتباس
کند .

این جهان بازار مسافراست .
خاکستر دودیست کثیف و دود خاکستری است لطیف .
کسیکه بزندگی بمیرد بمردن زنده شود .
قناعت توانگری مردم درویش تواند بود .
(۷۵) احمد بن محمد بن احمد المرسی ابوالعباس بن بلال لغوی نحوی .
صاحب بغیه درباره او گفته ابن عبدالملک در حق او اظهار داشته نامبرده
دانشمندی نحوی بود و در فن لغت و ادب مهارت کامل داشت .
آثار او شرح الغریب از مصنف ، شرح الاصلاح ابن سکیت . نامبرده از عهده
شروح مزبور بخوبی برآمده و الفاظی هم بر کتاب الغریب افزوده .
وی عربیت و آداب را تدریس میکرد و مظفر عبدالملک از او استفاده مینمود .
ابن خاصه نحوی شرح ادب الکاتب را که بنام الاقتضاب است بوی نسبت داده
و مخصوصا متعرض است ابن السید بطلیوسی بر او رشک میبرد و اظهار میداشت وی
کمالاتی نداشته و اطلاعات دیگران را بخود نسبت میداده ، احمد قریب به ۴۶۰ (ست)
هجری وفات یافته ، انتهی .

مؤلف گوید : منظور از ابن السید مذکور عبدالله بن محمد است که از او دلیل
ابراهیم بن قاسم بطلیوسی نام بردیم نه آنکه مراد از وی احمد بن ابان بن سید لغوی
اندلسی باشد زیرا نخستین را با الف و لام تعریف و دومی را بدون الف و لام نام
میبرند .

و ذیلا مناسب است بگوئیم ابن السید نیز اطلاق میشود به عبدالعزیز فرزند احمد

بن السید بن مقلس اندلسی بلنسی .
 وی از شاگردان صاعد بغدادی بوده که در فن لغت از وی استفادہ مینمودہ و خود
 یکی از دانشمندان فن عربیت بودہ و شعر خوب میگفتہ و سال ۴۲۷ (تکز) ہجری بطوریکہ
 این خلکان اطہار داشتہ وفات یافتہ .
 مترجم گوید سیوطی مینویسد : ابو محمد عبدالعزیز از اندلس ہجرت کردہ و در
 مصر ساکن گردید و از یوسف نجیرمی و صاعد بغدادی استفادہ کرد سپس بہ بغداد رفتہ
 بہ افادہ و استفادہ پرداخت و روز چہار شنبہ شش روز باقی ماندہ از جمادی الاولی سال مزبور
 در مصر وفات یافت از اشعار اوست .

مريض الحفون بلا علة
 اعاد السهاد على مقلتي
 و ما زاد شوقی ولکن اتی
 ولکن قلبی بہ ممرض
 بفيض الدموع فما تغمص
 يعرض لی انه معرض

کسیکہ بیمار پلکان چون تیر بران باشد شکی نیست بیماری او ناشی از علت و
 جہتی نمیباشد آری دل منست کہ از آن بدرد و بیماری مبتلا گردیدہ آری بر اثر ریزش
 اسک فراوان کہ در مفارقت او از دیدگانم جاری گردیدہ بیدار خوایی را بار دیگر بر
 دیدگان من مسلط ساختہ چنانچہ اندکی بہم نمی آیند، شور مرا زیاد نمی کند
 لیکن من میفہماد کہ او از من رو گردانست .

(۷۶) ابوبکر احمد فرزند حسین بن علی بن موسی بن عبداللہ بیہقی از

فقہاء معروف شافعی مذهب و از حفاظ آن مرام بودہ .

این خلکان گفتہ بیہقی در روزگار خود بی نظیر و در میان اقران خود در فنون

معمولہ ہما نداشتہ .

بیہقی در فنون حدیث از بزرگان شاگردان حاکم ابو عبداللہ بن بیع بود و علم
 فقہ را از ابوالفتح ناصر بن محمد عمری استفادہ کردہ لیکن مہارت او در فن حدیث
 بیشتر از مراتب فقہائی او بودہ چنانچہ بعنوان محدث بیشتر شناختہ میشود و برای
 تحصیل آن نیز رنج سفرہائی را متحمل گردیدہ .
 بیہقی پس از آنکہ مراتب فقہ و حدیث را از اساتید عصر فرا گرفت بہ تصنیف

کتاب پرداخت و آثار بسیاری از خود بیادگار گذارد .

بیہقی نخستین دانشمند است که نصوص امام شافعی را در ده مجلد گرد آورده و از آثار مشہور اوست سنن کبیر ، سنن صغیر ، دلائل النبوه والسنن والاثار ، مناقب المطلبی اینکتاب را در مناقب شافعی کہ نسبش بہ مطلب بن عبدمناف برادر ہاشم میرسد و پس از این بہ شرح حالش اشارہ خواہیم کرد گرد آورده ، مناقب احمد . منظورش احمد بن حنبل سابق الذکر است و امثال اینہا .

بیہقی از زر و سیم دنیا باندکی اکتفا میکرده .

ابن خلکان از گفتہ امام الحرسین نقل کرده ہر کسی کہ وابستہ بمذہب شافعی باشد بدیہی است کہ شافعی براو حق منی دارد مگر احمد بیہقی کہ او حق منی بر گردن شافعی دارد .

بیہقی از ہمہ دانشمندان بیشتر برای ترویج مرام شافعی پافشاری میکرد و اورا برای نشر علم و مراتب کمال بہ نیشابور دعوت کردند پذیرفت بدانچارہسپار شد . بیہقی سبک وریویہ گذشتگان را تعقیب میکرد .

عدہ از اعیان دانشمندان از بیہقی استفادہ کردہ از جملہ زاہر شحامی و محمد فزاری و عبدالمنعم قشیری و امثال ایشان .

بیہقی در ماہ شعبان سال ۳۸۴ (فشد) ہجری متولد شدہ و در دہم جمادی الاولی سال ۴۵۸ (تنح) در نیشابور وفات یافت جنازہ او را بہ بیہق حمل کردند .

بیہقی از مردم بیہق است و این کلمہ را بفتح باء و سکون یا ء و فتح ہاء و قاف صط کرده و نوشتہ اند نام قریہہای چند است کہ در بیست فرسخی شہر نیشابور واقع شدہ اند .

از سمعانی نقل کردہ اند نامبردہ دربارہ وی گفتہ بیہقی فقیہی حافظ بود و از علم فقہ و فن حدیث اطلاعی کامل داشت . نصوص شافعی را با تتبع منحصر فردی مورد مطالعہ قرار دادہ و کتابیرا بنام المبسوط گرد آورده .

استاد حدیث بیہقی ، الحاکم ابو عبد اللہ محمد بن عبد اللہ حافظ بودہ و علم فقہ را از ابو الفتح ناصر بن عمر عمری مروزی فرا گرفتہ و حدیث بسیاری شنیدہ و تصانیف زیادی کہ مانند آنها تالیف شدہ بوجود آورده و ہمہ آنها مشہور و در دست انتفاع

مردم قرار گرفته اند .

تا آنجا کہ گوید ده نفر از یاران و شاگردان بیہقی را ملاقات کرده و ہمہ آنہا از وی حدیث میکرده و آثار او را شرح میدادہ .

پس از این تاریخ میلاد و وفات او را بطوریکہ نوشتیم ایراد نمودہ .
صاحب تلخیص الآثار در مادہ بیہق مینویسد : بیہق نام شہرکی است در خراسان و از بزرگان آنجاست امام ابوبکر احمد بیہقی کہ در حدیث و فقہ و اصول یگانہ زمان بودہ .

صاحب قاموس گوید : بیہق مانند صیقل نام شہریست نزدیک بہ نیشابور و نام فلجہ است در زمین قومس منظور از قومس، محلی است نزدیک دامغان کہ آنہم از اعمال قومس است و محل عظیمی است واقع میان خراسان و بلاد جبل و حدود آن از جہت خراسان سظام و از جہت عراق، سمنانست .

مؤلف گوید : اظہاریہ صاحب قاموس چنانچہ معلومست مخالف با کلام این حلکان بودہ زیرا نامبرده بیہق را نام دہکدہہای چندی نام میبرد .
و میتوان بین این دو قول باین نحو جمع کرد کہ صاحب معجم البلدان گفتہ کلمہ بیہق دارای دو اطلاقیست یکی ناحیہ است مشتمل بر قصبہ و مراغ و قری و دیگر خود همان قصبہ است کہ توابع آن مربوط بدانست .

و سروار ہم نام برای آن قصبہ است و ہم گویند قصبہ آن خسرو گرد و سروار است و گروه بسیاری از دانشمندان و فقہاء ادبا از آن سرزمین ظہور کردہ، در عین حال حداکثر مردم آن رافضی و از کسانی هستند کہ محبت اہل بیت عصمت را سرحد علو دارا بودہ اند و از مشاہیر متہمین بہ رفض امام ابوبکر احمد بن الحسن بیہقی صاحب تصنیف مشہور است، انتہی .

و حکایت ابوبکر سروار کہ آنرا صاحب منوی بہ نظم آورده (۱) مشہور و حاکی

(۱) مولوی سنیوسد ہنگامیکہ محمد خوارزمشاہ شہر سبزوار را در تصرف درآورد و خواست قتل عام کند مردم در برابر او زمین ادب بوسیدہ خواہش کردند تا از قتلشان

از تعصب شدید آنهاست در شیعه‌گری مانند تعصبی که نیشابوریها پیش از ظهور صفویہ در تسنن داشتند بہمین مناسبت مردم سبزوار و نیشابور ہموارہ بہ نزاع و جدال میپرداختند چنانچہ امامیہ قم و کاشان و ناصبیہای ری و اصفہان با یکدیگر در کشمکش بودند . و مسافت بین بیہق و نیشابور پیش از این معلوم شد .

بحرالعلوم در فوائدالرجالیہ مینویسد : بیہق نام ناحیہ معروفی است در خراسان کہ واقع است میان نیشابور و شہرہای دامغان و حاکم نشین آن شہر سبزوار است . بیہق از دیرزمان مرکز شیعہ بودہ و مردم آن بہ تشیع شہرت داشتہ بخلاف حاف و با خرز کہ حداکثر مردم آن سنی مذهباند .

مؤلف گوید : پیش از این از معجم البلدان نقل کردیم بیہقی را شیعہ قلمداد کردہ و

درگذرد و در برابر اینخواستہ تنگہ‌های زر نثار کردہ محمد گفت در صورتی از قتل شما خواہم گذشت کہ ابوبکر نامی را نزد من حاضر کنید . گفت ترہانید از من جان خویش تا نیاریدم ابوبکری بہ پیش سبزواریہا اظہار داشتند در اینشہر ما ابوبکر نامی وجود ندارد وجود ابوبکر نام در اینشہر مساوی با کلوخ خشکی است کہ در جویباری پیدا شود کی بود بوبکر اندر سبزوار یا کلوخ خشک اندر جویبار . خوارزمشاه گفت چارہ جز این نیست من بہیچگونہ بہ خدمات شما نوجہی نخواہم داشت ، سبزواریہا ناچار این طرف و آنطرف در جستجوی ابوبکر درآمدہ تا پس از سہ روز در میان خرابہ بیمار و بینوائی را دیدہ کہ از زیادی بیماری تاب حرکت نداشت نام ویرا جویا شدند خود را بنام بوبکر معرفی کردہ سبزواریہا بسیار خوشحال شدہ و او را کہ چون گوہری گرانبہا بودہ بکف آوردند ، گوہری اندر خرابہ بی عرض خون دل بر رخ فشاندہ از مرض ، گفتند از جای برخیز کہ خوارزمشاه خواستار چون توئی است و ممکن است از برکت تو شہر ما از قتل عام نجات پیدا کند گفت اگر من پای رفتن میداشتم چرا اندر خرابہ می‌نشستم بالاخرہ او را در میان تابوتی گذاردہ روی دوش گرفتہ بجانب خوارزمشاه بردند تختہ مردہ‌کشان بفراشتند . برکت بوبکر را برداشتند . جانب خوارزمشہ جملہ روان میکشیدندش کہ تا بیند نشان . سبزوار است اینجہان و مرد حق . اندر اینجا ضایع است و ممتحق بالاخرہ شاہ خوارزمشاه از قتل سبزواریان بہ برکت بوبکر بیجان درگذشت .

مستوان گفت: علی، اتهام نامبرده بشیعہگری از آن نقطہ نظر بوده کہ نامبرده از مردم سزوار بوده علاوه بر این روایات بسیاری در مناقب اهل بیت عصمت در کتب خود نقل کرده چنانچہ حدیث دیل را از کتاب او کہ بمنظور شرح حال مشاہیر صحابہ گرد آورده نقل کرده اند رسول خدا (ص) فرمود کسکے میخواید آدم را در لباس علمش و نوح را در جامہ، تقوایس و ابراہیم را در پوشاک سردیاریش و موسی را در ردای ہیبتش و عیسی را در پیراہن عبادتس بسند علی علیہ السلام نظر کند .

بدیہی است این حدیث شریف قویترین دلیلی است بر عصمت و امامت آنحضرت را بطوریکہ از ظاہر حدیث مزبور استفادہ میشود حضرت امیرالمؤمنین صفات خاصہ سمراں بدیگانہ را کہ لوآرم ردیعت و شخصیت نامردگارا بوجود میآوردہ و برتری آنها را بر مردم عصرشان ثابت میکرده دارا بودہ مخصوصا کہ مانند پیمبری کہ ہمگان بر صحت کلام او معترف و پیروی از او را بر خود لازم میدانند بر چنان صفاتی در حق چنین فرد برجستہ اقرار فرمودہ .

ایک از انصاف دور است دیگری کہ اصولا دارای هیچ صفتی از صفات برجستہ نبودہ بر حسن فرد بزرگواری مقدم داشت و عنوان خاصہ او را بدان سیوای از ہمہ جهت عاجز و اگذار کرد و از او کہ چشم ظاہر و باطنس کور بودہ و حقیقت مولای خود را نشناختہ و ندیدہ و تنها نظرس تبعیت از اهریمن رانده، از درگاہ دوآلمن بودہ پیروی کرد .

ایحساس کہ باید برآستی متوجہ بہ پیروی خدا بود و عظمت او پناہندہ شد و بزبان دل و سر گفت لا حول ولا قوہ الا باللہ العلی العظیم .

سہقی : مؤلف گوید از جملہ دانشمندان معروف بہ سہقی شیخ فاضل بارع و عالم جامع ابوالحسن علی بن زید سہقی قاضی است .

نامبرده ساگرد شیخ ابوالفضل میدانی آتی ترجمہ و مؤلف کتاب السامی و امثال آ

بودہ (۱) .

(۱) سال ۵۱۶ بدرس میدانی حضور یافته و کتاب السامی و مجمع الامثال شرادرمحل او میخواندہ و خود کتاب غررالامثال و دررالاقوالش را بترتیب کتاب میدانی تالیف کردہ

و خود او آثاری در فقه، اصول، حکمت، تفسیر، طب، حساب، نجوم و فنون دیگر داشته از قبیل اسئوله القرآن مع الاجوبه، وشاح، دمیة القصر که ذیل کتاب یتیمه الدهر ثعالبی آتی الذکر است، مجامع الامثال در چهار مجلد، جوامع الاحکام در سه مجلد، ایضاح البراهین در اصول، کتاب فی الاسطرلاب، کتاب فی الحساب، الامارات فی شرح الاشارات، تعلیقات فصول بقراط، قصص الانبیاء پیارسی، تاریخ بیهق، فارسی لباب الانساب .

صفدی در الوافی بالوفیات مینویسد: بیهقی سال ۵۶۵ (حجته) وفات یافته .
 مترجم گوید: بیهقی تاریخ بیهق را در چهارم شوال سال پانصد و شصت و سه هجری در قریه ششتمد دو سال پیش از فوتش پایان آورده .
 و این کتاب سال ۱۳۱۷ خورشیدی با تصحیح و تعلیقات احمد بهمنیار استاد دانشگاه و متوفی یوم شنبه ۱۹ ربیع الثانی سال ۱۲۷۵ هجری بطبع رسیده .
 در مقدمه طبع آن که بقلم دانشمند معروف محمد خان قزوینی متوفی ۲۹ رجب سال ۱۳۶۸ هجری است آمده .

ابوالحسن علی بن ابی القاسم زید بن محمد بن الحسن البیهقی (معروف به ابن فندق) حدود ۴۹۱ (تصا) هجری متولد شده و در سنه پانصد و شصت و پنج هجری وفات یافته و معاصر با محمد بن عبدالکریم شهرستانی صاحب ملل و نحل متوفی سنه پانصد و چهل و هشت و سید اسمعیل جرجانی صاحب ذخیره خوارزمشاهی متوفی پانصد و سی و یک هجری و امثال ایشان بوده و در خردسالی بمجلس حکیم عمر خیام حضور می یافته .

بیهقی هفتاد و چهار تالیف در فنون مختلف گرد آورده متاسفانه از آنهمه کتاب جز تاریخ بیهق و تتمه صوان الحکمه، معدودی دیگر باقی نمانده .
 مترجم گوید: کتاب تتمه صوان الحکمه که نسخ آن متعدد است دلیلی بوده بر صوان الحکمه ابوسلیمان منطقی سیستانی .

همین ذیل را ناصرالدین بن عمده الملک منتجب الدین منشی یزدی برای غیث الدین محمد وزیر همدانی بنام دره الاخبار و لمعه الانوار ترجمه نموده .

سیهقی در تاریخ مزبور دلیل احوال احمد سیهقی مترجم قبلی مینویسد :

الامام الحافظ المحدث ابوبکر احمد بن الحسین البیهقی او را در علم حدیث ثانی نبوده است و فقه از امام سهل صعلوکی حاصل کرده بود و در عهد او در خراسان هیچکس را برای آن نبود در احادیث مصطفی تصرف کند و او روایت کند از حاکم ابو عبدالله حافظ مصنف کتاب تاریخ نیشابور .

روزی در مجلس حاکم ابو عبدالله الحافظ علمای بسیار حاضر بودند حاکم ابو عبدالله حدیثی روایت کرد یک راوی او را ترک افتاد امام احمد گفت یک راوی ترک کردی حاکم ابو عبدالله از آن حشم گرفت امام احمد گفت اصل حاضر کن حاکم اصل حاضر کرد چنان بود که امام احمد گفته بود .

پس از این نام عده از آثار او را نوشته و مینویسد امام احمد در خسروگرد بیهق

ولادت یافته و ابوالقاسم برزهی سیهقی در حق او گوید :

یا احمد بن الحسین البیهقی لقد

انت الحری بمقامیم و تشیخ

هدا کتاب ولکن حشوه حجج

کدار بطیح تحوی کل فاکهه

و ما اسمها الدهر الآدار بطیح

ای احمد بن حسین سیهقی بر اثر پشت کار داری عجب خود پشت زمین کوششها را خمیده ساختی تو امروز سزاواری از همهگان پیشقدمتر و محترمتر ساسی و تو شایسته تا دیگران بتو اقتدا کنند و ترا بزرگ خود بدانند. این کتاب اگر چه ظاهراً نوشته بیش نیست لیکن باطن آنرا ادله کاملی در بر دارد که میتواند با کفر برابری کند و مرکب آنرا بزانو در آورد این کتاب مانند میوه زاری است که همه گونه میوه های شیرین و لطیف در آن پیدا میشود و شایسته است که روزگار آنرا میوه زار بنامد .

و از اعقاب او شیخ اسماعیل قاضی خوارزم بوده که سال پانصد و شش در مراجعت

از سبزواری بخوارزم با وی ملاقات کرده و از او حدیث شنیده ام .

مترجم گوید : ذهبی در تذکره الحفاظ از شیخ اسماعیل مزبور نقل میکند : موقعیکه

امام احمد از تهذیب کتاب معرفه السنن والاثار فارغ شدم محمد بن احمد که از شایستگان یارانم بود و از دیگران بیشتر از محضر من استفاده نموده و برآستی و درستی او معترف بودم میگفت شافعی را در خواب دیدم جزئی از آن کتاب در دستش بود میگفت امروز از کتاب امام احمد هفت جزء نوشتم یا هفت جزء خواندم .

و همانروز دیگری نقل کرد شافعی را در خواب دیده بود در مسجد جامع روی منبر نشسته اظهار میداشت امروز فلان حدیث را از کتاب احمد استفاده کردم . محمد بن عبدالعزیز مروزی در خواب دیده بود صندوقی از نور به آسمان میردند پرسید در این صندوق چیست؟ پاسخ دادند تصنیفات احمد بیهقی است . ذہبی نوشته شیخ اسماعیل اظهار داشته این سه حکایت را از نامردگان شنیده‌ام . (۷۷) ابو علی احمد فرزند محمد بن یعقوب بن مسکویه خازن اصلا از مردم ری بوده و در اصفهان ساکن گردیده و همانجا تا پایان عمر زیست داشته و درگذشته . ابن مسکویه حکیمی ماهر و استادی بزرگوار و از اعیان علماء و ارکان حکماء شمار میرفته .

ابن مسکویه مراتبی جلیله و درجاتی رفیعه داشته و از اخلاق حمیده و گفتاری استوار و پسندیده کاملا برخوردار بوده . ابن مسکویه با شیخ الرئیس معاصر بوده و به ابن مسکویه که شهرت جدش بوده و بدان نام خوانده میشده اشتہار یافته . ابن مسکویه در روزگار جوانی با وزیر ابو محمد مہلبی ارتباط پیدا کرد و از مخصوصان او بشمار آمده و بدینوسیله نزد امیر عضالدوله دیلمی معرفی گردید و در نتیجه از ندیمان با شخصیت امیر عضالدوله محسوب شد چنانچه امیر هرگاه میخواست به رقبا و نظراء خود نامه‌های خصوصی بنویسد بتوسط وی ارسال میداشته . پس از این با وزیر ابن العمید و فرزندش ابو الفتح ارتباط پیدا کرده و از مخصوصان این پدر و پسر بوده و بتوسط آنها با امیر صمصام الدوله آشنا شده .

ابن مسکویه آثار بسیاری در فنون مختلفه بیادگار گذارده و حواشی بر مطلق و مقالات ارزنده در اقسام حکمت و ریاضی داشته و کتابی در اشعار گزیده بوجود آورده

شمس الدین شہرزوری در تاریخ الحکماء مجموعہء ایرا بنام انس الخاطر از آثار او نام میبرد .

در محال السموء منین نقل کرده این مسکویہ کتابی دارد بنام الطہارت و این کتاب را در تہذیب اخلاق گرد آورده (۱) .

و حکیم قدوسی خواجہ نصیر الدین طوسی قدہ کتاب اخلاق ناصری را بہ سبک آن تالیف و باین حقیقت در دیباچہء کتاب مزبور اشارہ کردہ و اشعار ذیل را در ستایش از کتاب او سرودہ است .

و صار لتکمیل البریۃ ضامنا
بتالیفہ من بعد ما کان کامنا
بہ حق معنایہ و لم یک ماینا
فما کان فی نصح الخلائق خانیا

بتفسی کتابا حار کل فضیلۃ
موءلفہ قد ابرر الحق خالصا
و وسمہ باسم الطہارت قاصیا
لقد بدل المجہود للہ درہ

بجان خودم سوگند کتاب طہارہ الاعراق حاوی ہمہء خصال برجستہ و ضامن تکمیل اخلاق مردمانست موءلف ایفکتاب چہرہء حقیقت را بدون ہیچگونہ آلودگی پس از آنکہ از انظار پوشیدہ بودہ آشکار ساختہ و نام آنرا الطہارہ گذاردہ و در حقیقت در معنای آن مطابق با واقع داوری نمودہ و حق آنرا ادا کردہ و ہیچگونہ نادرستی دز آن بکار برده آری تا آنجا کہ توانستہ از ہیچگونہ کوششی دست برنداشتہ خدا او را خیر کثیر عنایت فرماید کہ از ہیچ سخن پند آمیزی خودداری نکرده و در اینخصوص دست خیانت از آستین بیرون نیاوردہ .

این مسکویہ کتاب دیگری بزبان پارسی بنام تزہت نامہء علائی باسم علاء الدولہ دیلمی کہ محدوم ظاہری بوعلی سینا بود تالیف کردہ ، دیگری کتاب جاویدان خرد اینکتاب نیز بزبان پارسی گرد آمدہ و از جاویدان خرد کہ منسوب بہ ہوشنگ بن کیومرث پادشاہ پیشدادی بودہ و حسن بن سہل وزیر آنرا ترجمہ نمودہ اقتباس کردہ کتاب آداب العرب والفرس ترجمہء موصوفی از آن در نفائس الفنون آورده شدہ کتاب ترتیب السعادات

(۱) خود او در مقالہ سوم از آنکتاب مینویسد اینکتاب را بنام طہارہ اعراق نامیدم .

کتاب السیاسة للملک (۱) چنانچه نام این کتاب در طهاره الاعراق آورده شده کتاب تجاریب الامم فی نوادر الاخبار و التواریخ کتاب ندیم الفرید این کتاب در بعضی از کتب بوی نسبت داده شده، کتاب لطیف دیگری دارد بنام الفوز الاصغر این کتاب را در اصول دیانات و حقایق نفوس گرد آورده و مشتمل بر سه هزار بیت بوده و در این کتاب برخی از مطالب را بکتاب دیگرش بنام فوز اکبر که در برابر این کتاب بوده نسبت و حواله میدهد و نسخه از آن کتاب نزد ما موجود است و همراه با آن مقالات طریقه ایستکه از ظاهر آنها استفاده میشود از آثار ابن مسکویه باشد و میتوان آنها همان فوز السعادات باشد که بوی نسبت داده اند.

ابن مسکویه آثار نظمی برجسته داشته از جمله اشعار ایستکه صاحب یتیمه الدهر بوی نسبت داده موقعیکه ابن العمید بکاخ جدیدی انتقال پیدا کرد ابن مسکویه گفت:

لا یعجینک حسن القصر تنزله فضیله الشمس لیست فی منازلها
لوزیدت الشمس فی ابراجها ماه ما زاد ذلک شیئا فی منازلها

بشگفت نیارود البته ترا کاخیکه تازه وارد آن گردیده، زیرا تو مانند خورشیدی بدیهی است موقعیت خورشید در منازلیکه طی میکند نمیباشد هرگاه منازل خورشیدی از صد تجاوز کند بفضائل آن نمی افزاید.

دیگری از او نقل کرده: ابن مسکویه در آغاز یکی از رساله های مینویسد حقیق بنا بعدان اتسما بالحکمه، اظهار الحکماء فی الموجودات شایسته است پس از آنکه خود را بحکمت آراستیم و نام حکمت را بر خود نهادیم آثار دانشمندان و حکیمان و الامقام را در میان موجودات آشکار سازیم.

ابن مسکویه در همان رساله احوال عده از پیشینیان را از قبیل قلیس و هرمس الهرامسد و اغاذا ذیمون و برخی از صفات پیمبران گذشته و پیش آمده های آنان را ایراد کرده.

از جمله از مسیح (ع) نقل کرده آنحضرت فرمود کسیکه خانه اش را ویران نسازد و زشتر را بی سرپرست نگذارد و فرزندش را بی پدر ننماید (یعنی نمیرد) به باطن آسمانها دست پیدا نکند.

(۱) این کتاب و طهاره الاعراق در حاشیه مکارم الاخلاق طبع شده.

این مسکویه برای علم و حکمت واجب تعالی و اینکه علم و حکمت صفات ذاتند چنین دلیل آورده (المتقدم علی الاشیاء کلها یجب ان یكون هو الحکمه اذ لو کان المتقدم سىء سوى الحکمه لبطل الحکمه) آنچه بر همه چیزهای عالم پیشی گرفته حکمت است و هرگاه جر حکمت چیز دیگری بر همه عالم پیشی میگرفت اصولاً حکمت باطل میشد و اثر آن نبود میگردد .

این مسکویه نقادی در نهایت فهم و ذکاوت بود و از تمام کتب پیشینیان و اصطلاحات متروکه آنان اطلاعی کامل داشت .

امیر صدرالدین شیرازی بسیاری از کتابهای او را در دست اختیار داشت و از آنجا که آثار نامبرده مشتمل بر اسرار بسیاری بود آنها را بمناسبت حسادتیکه داشت از چشم بناگردان خود دور کرد و در دست انتفاع آنان قرار نداد .

دیلاً مناسب است بگوئیم آنچه از لابلای مطالب گذشته بدست میآید و ترحمی که صاحب محال السموء مین قاضی نورالله شهید قده در حق او نموده مخصوصاً تصریحیکه همانام ما سید امیر محمد باقر داماد قده درباره او فرموده و از وی نقل کرده اند ثابت میکند .

این مسکویه در عالیترین درجه معرفت خاندان عصمت قرار داشته و آنها را کاملاً مسناخته و بوحوب از فرمانبرداری از آن مقامات عصمت معترف بوده و دوستی آنها را بر خود لازم میدانسته .

چگونه و حال آنکه پسر مسکویه با آن پایه و مایه علمی که داشته و با آن قدر و منزلتی که از این راه نصیبش شده و با آن کمالی که کمتر برای دیگران اتفاق افتاده مفتخر شده شایسته نبوده علم و کمال و انسانیت را از دیگران استفاده کند با آنکه یقین دارد دیگران اصولاً از تمام حقایق عاریند . ویژه خود او از کلیه آنها که دم از علم و معرفت زده اند بمراتبی بالاتر و شایسته تر است .

دلیل بر این موضوع جمله ایستکه از کتاب الطهاره او ذیل بحث شجاعت نقل کرده اند و اسدع کلام الامام الاجل سلام الله علیه الذی صدر عن حقیقه الشجاعة فانه قال لاصحابه انکم ان لم تقتلوا تموتوا والذی نفس بن ابیطالب بیده لالف ضربه بالسيف علی الراس

اهنون من میته علی الفراش: اینک سخن پیشوای بزرگوار را که سلام خدا بر او باد بگوش جان بشنوزیرا گفتار ارزنده^۶ مزبور از قلبی بظهور پیوسته که گوینده^۷ آن از حقیقت دلاوری کاملاً برخوردار بوده آنحضرت بیارانش فرمود شما اگر کارزار نکنید میمیرید (یعنی اگر با روبرو شدن با دشمنان کشته نشدید آخر الامر خواهید مرد) سوگند بخدائیکه جان پسر ابوطالب در اختیار اوست هرگاه هزار ضربت شمشیر بر سرم فرود آید بهتر است از اینکه در رختخواب راحتی، جان بدست مرگ سپارم (۱) .

(۱) محدث قمی در الکنی والالقب از ریاض العلماء روایت کرده افندی پس از نقل عبارت مزبور اظهار میدارد ایراد کلام مزبور حاکی از تشیع ابن مسکویه است لیکن در جای دیگر از حسن بصری نقل کرده لقد حذق ابوبکر فی خطبته حیث قال اشقی الناس فی الدنيا والاخره الملوک ثم و صفهم الخ. ابوبکر در گفتار خود مهارتی بخرج داده که گفته بدبخت ترین مردم در دنیا و آخرت پادشاهانند سپس بوصف آنها پرداخته ایراد چنین کلامی دلیل بر تسنن اوست از آنطرف نظر باینکه صوفیه شیعه از سخنان حسن بصری بسیار نقل کرده اند تسنن ویرا اثبات نمیکند. و ما خود آنچه از معاصران شنیده ایم ویرا شیعه میدانند و میگویند هرگاه سید داماد که ویرا شیعه میدانست از کنار قبرش عبور میکرد می ایستاد برای او سوره^۸ مبارکه فاتحه تلاوت میکرد.

شیخ عبدالله نعمت در فلاسفه الشیعه مینویسد از قرائن بسیار متفقاً باین نتیجه می رسیم ابن مسکویه شیعه است خود او در کتاب الفوز الاصحیح بوجوب عصمت امام تصریح کرده و در آغاز جاویدان خرد مینویسد والصلوه علی محمدالنبی واله الطیبین الاخیار یعنی بجمله^۹ اقرار میکند که مانند آنرا در آغاز کتب غیر شیعه نمی بینیم همچنین هرگاه نامهای مقدس علی و حسن و حسین و صادق (ع) را در کتاب مزبور یاد میکند بلافاصله علیه السلام مینگارد و این تعبیر هم اختصاص بشیعه دارد. مصاحبت با وزیر مهلبی و ابن عمید و فرزندش و عضدالدوله که شیعه بوده اند دلیل بر تشیع اوست و کتب او را علامه طهرانی در الذریعه که ویژه مؤلفان شیعه است نامبرده.

در یکی از کتابها نوشته روزی شیخالرئیس بمحضر ابن مسکویه که گروه بسیاری از شاگردان گرد شمع کمال او احاطه کرده بودند وارد شد برای آنکه در برابر شاگردان مشارالیه اظهار فضلی کرده باشد یا آنها را بیازماید گردوئی در برابر ابن مسکویه روبه رمین انداخته اظهار داشت مساحت این گردو را با جوها تعیین کن .

ابن مسکویه بلافاصله او را قی را که از اخلاق و طریقه انسانیت گرد آورده بود نزد شیخالرئیس گذارده اظهار داشت :

شما نخست بوسیله این اوراق کسب اخلاق نمائید و خوی پسندیده در خود ایجاد کنید تا پاسخ آنچه را خواسته‌اید بعرض شما برسانیم . (۱)

مؤلف گوید : تا بحال از سال وفات او بتحقیق اطلاع کاملی ندارم و ممکن است سال وفات او را در حدود سده پنجم یا نیمه اول آن بدانیم .

و بعضی گویند وفات ما بین سال پانصد تا ششصد هجری بوده .

لیکن قبر شریفش در محله خواجو از محلات اصفهان ، معروف و مشهور است . نگارنده گوید قفطی در تاریخ حکما مینویسد ابن مسکویه پس از عمری طولانی نزدیک سال ۴۲۰ (تک) هجری وفات یافت (۲) .

علامه طهرانی در مجلد اول الذریعه بمناسبت نام کتاب آداب العرب والفرس و احوال الحکماء المتقدمین و ادب الدنيا والدين که از آثار ابن مسکویه‌اند سال وفات

(۱) نامه دانشوران مینویسد : گویند ما بین ابن مسکویه و ابن سینا صفائی نبوده و حکایت فوق را نقل کرده پس از این افزوده شیخالرئیس در بعضی از مصنفات خود به تقریبی گوید : من این مسئله را بر سبیل محاضره یا ابوعلی مسکویه در میان آوردم به دشواری فهم مینمود مکرر اعاده کردم آخر واگذاشتم و چنانچه بایستی فهم نتوانست کرد . مترجم گوید : از حکیمی چون پورسینا چنین سخنی بسیار دور است آن هم نسبت به هوشمندی چون پور مسکویه .

(۲) شیخ ما بنقل رجال اصفهان در مکمل الافهام فرموده المقتدی لدی جمیع العلماء اعنی بن مسکویه شیخ الحکماء ذالیفه الزره ثم الجاودان وفاته (تک) قبره فی اصفهان .

را سنه ۴۲۰ یا ۴۲۱ هجری نگاشته .

فلسفه‌الشیعه مینویسد: ابن مسکویه در ۹ صفر سال ۴۲۱ هجری مطابق با ۱۰۳۰ میلادی وفات یافته و افزوده .

اینک ما نمیتوانیم آنچنانکه باید از سال میلاد او اطلاعی بدست آوریم آری ممکن است سال ۳۲۵ (شکه) هجری را سنهٔ میلاد او دانست آنهم بقرائنی از جمله مصاحبت معظم له با وزیر مهلبی که سال ۳۳۹ هجری عهده‌دار وزارت بوده و سال ۳۵۲ هجری وفات یافته و با این قرینه میگوئیم موقعیکه بوعلی بمنادمت وی نامرد شده سنش از بیست سالگی کمتر نبوده و احتمال اینکه یکسال پیش از رحلت وزیر بمصاحبت وی مفتخر شده باشد ضعیف است .

نامبرده پس از این شرح حال مفصل او پرداخته مناسب است بخشی از آنرا دیلا ایراد نمائیم .

ابن مسکویه ستارهٔ درخشان فلسفه بود که قرن پنجم هجری آنرا مانند اس سنا و بیرونی و ابوسهل مسیحی و ابوخیر خمار و امثال اینها در آسمان خود درخشان اسد . این مسکویه در تمام فنون آثاری از خود بیادگار گذارد و به قدر کفایه از زبان پهلوی اطلاع داشت و آبی در اخلاق از آن زبان بزبان معمولی عصر خود برگردانید . ابن مسکویه سروده‌هایی داشت که از لحاظ زیبایی برابری با سرودهای اس العمید مینمود .

ابن مسکویه از مردم ری بود و بهمین مناسبت او را بعنوان رازی میسایند و خود او میگوید مدت هفت سال ندیم مخصوص ابوالفضل بن العمید وزیر رکن الدوله دیلمی بوده و شب و روز از ملازمت او برکنار نمیشده تا وی خزانه‌داری و کتابداری کتابخانهٔ مهم خود را در اختیار او درآورده .

ابن مسکویه تا جائیکه توانسته در نگهداری کتابخانهٔ وی کوشیده .

حتی در آنسال که خراسانیها هجوم کرده و خانه اس عمید را به یغما بردند ابن مسکویه کتابخانهٔ شخصی خود را فدائی کتابخانه اس عمید نمود و کتابخانهٔ ویرا از دست یغماگران محفوظ داشت .

بست همگ. که این عمده بخانه خود آمد دید ارباب خانه حتی کوزه آبی هم
 نامی نمائده بطوریکه این حمزه علوی برای او ارباب لازم را گسیل داشت بلافاصله بیاد
 کتابخانه فراسپهان خود که بمسجد بر همه گوید کتب در علوم مختلف بوده افتاد بوعلی
 سری بوده داده که کتابخانه از دستبرد احباب محفوظ بوده اس عمیدی نهایت خوشحال
 شده و گواهی ماکرم امام داری کامل او داده و از آن تاریخ به بعد ویرا بعنوان خازن
 الکتب نامیده .

این مسکونه پس از رحلت وزیر اس عمده به فرزندش ابوالفتح علی بن محمد معروف
 بن ابوالکتاب رسید . چون در سال ۳۶۱ بانان ابوالفتح از ری بیرون رفت . این مسکونه تا سال
 ۳۷۳ که بر الفتح امیر مؤیدالدوله سلطی کشته شد ملازم صحبت وی بود پس از او بخدمت
 محمدالدوله سلطی موسی و از بزرگان بدمان و رسولان مخصوص او بشمار آمده .

این مسکونه تاریخ طبری را از قاضی ابواحمد بن کامل متوفی ۳۵۰ هجری
 بنام ابوجعفر طبری بوده و در تاریخ عبدالنعمد بغداد مزبسته استفاده کرده و
 بر اثر وی و آمد بسیاری که با او داشته اطلاعا . وسیع تاریخی را از او بهره مند شده .
 و علاوه سطر ، حکم ، طب را از حسن بن سوار معروف بن اس الخمار استفاده
 کرده و ممکن است از ابوسلیمان مطلق سبسی بهره مند شده باشد .

مرحله گوید : پس از اس نوشتم این مسکونه طبع براننده داشته سروده نهای
 او از لحاظ زمانی و آراستگی با اسفار اس عمده تراوی مگرد .
 مثلا نموده از طبع رسای او را ابراد میکنم .

ادب الاطباء : نقل از تنمة الدهر میوسد سالی انبار امانت در میان و حسن
 بزرگان در مکرور واقع شد اس مسکونه منظور سادگان و سرسنداری و تاریخی
 اسفار دین را برای عمده الملک فرساد و صسا از سری و رجوری خود سکوه نمود .

قل للعبد عمده الملک والادب
 عدا سر سر اس العماد صحی
 حلالی خیر فی کل حاله
 اعده شرح سباب لست اذکره
 اسعد بعدیک عبدالفرس والعرب
 و ذا بشر عسا نانة العسب
 فلو دعاها لغير الخیر لم تجب
 بعدا و رد علی العمر عن کتب

فطاب لی هوئی و الموت یلحظنی
 فان تمرس لی خصم تعصب لی
 و قد بلغت الی اقصى مدى عمری
 و ان تمنیت عیش الدهر اجمعه
 فانظر الی سیرالقوم الذین مضوا
 تجد تفاوتهم فی الفضل مختلفا
 هذا کتاب علی راس تعظمه

بگو به عمیدالملک که پایه استوار کشور و ادبست عید تازی و جشن پارسی قربان و مهرگان (۱) بر تو مبارک باد این یک در روز ترا بیاران رحمت الهی میخواند و آن دیگر شبانه ترا به شراب گوارا دعوت میکند آری این عده که ترا بفرا رسیدن این دو عید تبریک میگویند مردمی هستند که آماده انجام دادن کلیه کارهای شایسته اند و هرگاه آنرا برای کارهای ناشایست بخوانند البته اجابت نخواهند کرد در این جشن فرخنده بیاد آغاز جوانی خود افتادم که پس از سالیان دراز که قدم در جاده فرتوتی گذارده از آن خاطر کرده بودم، آری امروز پیری بر من گواراست زیرا می بینم مرگ با چشم فریبنده بمن مینگرد و دنبال فرصت میگردد تا مرا بدام آورد و هرگاه عنایت تو نبود روزگار کنونی بر من گران تمام میشد اکنون با توجه تو اگر دشمن با ممارست کامل بمن بنگرد البته از ناراحتی اوست که چرا تو تا این اندازه مرا مورد عنایت قرار داده

(۱) در برهان قاطع مینویسد: مهرگان روز شانزدهم هرماه است و پس از جشن نوروزی جشنی بمیمنت آن در نزد پارسیان نه بوده و این جشن را عامه و خاصه خوانند عامه آن متعلق بعموم است که ابتداء آن روز شانزدهم و خاصه روز بیست و یکم هرماه است چه آنکه احترام این جشن تا شش روز بوده و آثاری بر آن مترتب بوده از جمله دستگیر نمودن ضحاک و زندانی کردن او در کوه دماوند در این روز بوده بهمین مناسبت آنرا جشن گرفته اند .

و اگر روزگار با من بسرحنگ و جدال آید چون ترا با من موافق بیند یقینا از احسان بمن خودداری نخواهد کرد. آری از پیرمردی و فرتوتی بسرحدی رسیده که پا و چشم و سایر اعصاب از کار افتاده و برای راه رفتن از عصا استمداد میکنم آری اگر از زمین‌گیری من رنجور و ناتوان شده، باز هم هنوز نفس گرمم از کار نیفتاده و میتوانم آتش درون دوستان را با گفتار حکیمانه خود شعله‌ور سازم.

و هرگاه در انتظار آن هستی که برای همیشه در روزگار بمانی و اگر میخواهی به سالیان گذشت از بردیک توحه نمائی به پیش‌آمد گذشتگان نظری کن و تاریخ گذارشات احوال آنها را از لابلای کتابها بدست آور البتہ از مطالعه احوال آنان باین نتیجه میرسی که نامردگان در فصاحت و داس مختلف بوده‌اند چنانچه در حسب و نسب اختلاف داشته‌اند آن یک از نظر بلندی مقام مانند افسری بوده که شهریاران را آرایش میداده و آن دیگر چون موهای سی‌ارزشی بوده که اطراف دم حیوانی روئیده.

یکی بوده چون تاج شاهنشاهان دگر همچو مو گردد در خراب

(۷۸) ابوالفتح احمد فرزند علی بن محمد الوکیل معروف به ابن برهان .
ابن برهان از فقهاء شافعی مذهب و در اصول و فروع و منفق و مختلف مهارت

کامل و سحری بی نظیر داشته .

ابن برهان از شاگردان ابو حامد غزالی و ابو بکر شاشی و الکلی ابوالحسن هراسی بوده و در فنونی که تحصیل کرده و از مکتبهای اسامی که استفاده کرده مهارت داشته .
ابن برهان، کتاب الوجیز را که در اصول الفقہ تصنیف کرده و در کلمات یکماه

به تدریس مدرسه نظامیه بغداد مفتخر بوده و سال ۵۲۰ (ک) در بغداد درگذشته (۱) .
ابن خلکان مینویسد : برهان بفتح باء و سکون را، و صاحب اس نام و نشان در علم اصول الفقہ و بخصوص نزد دانشمندانیکه در این رشته استاد بوده‌اند بصر المثل مشهور بوده و مقام او برابر با صاحب منهج و افرادی که مافوق او بوده میباشد و او را همواره بعنوان ابوالفتح بن برهان اصولی میستایند .

(۱) طبقات شافعی سال میلاد او را ۴۴۴ هجری در ماه شوال و وفاتش را ۵۱۸ هجری نوشته .

مؤلف ذیل نامبرده از دو نفر دیگر باین شرح نام میبرد .
 احمد بن برهان : از تاریخ اخبار البشر نقل کرده نامبرده از بزرگان دانشمندان
 حنفی مذهب بوده و سال ۷۳۸ (ذحل) وفات یافته .
 ابوالقاسم عبدالواحد بن علی بن عمران بن اسحق بن ابراهیم بن برهان .
 ریاض العلماء مینویسد نامبرده از دانشمندان نحویهاست و افکار و آراء او در کتب
 نحو بسیار نقل شده و کلمه برهان بضم باست .
 صاحب بغیة مینویسد برهان بفتح باء و سکون راء از مردم بنی اسد و در محله
 عکبر زیست داشته .
 ابن برهان در فن عربیت و لغت و تواریخ و ایام عرب مهارت داشته و از محضر
 عبدالسلام بصری و ابوالحسن سمسومی استفاده کرده .
 ابن برهان در آغاز کار ستاره شناس بود سپس در ردیف نحوات قرار گرفت چنانچه
 ابتدا حنبلی بود پس از آن به آئین حنفی گرائید .
 ابن برهان عالمی بدخو بود و مخصوصا با شاگردانش به تندخویی رفتار میکرد .
 ابن برهان شروال نمی پوشید و با سر برهنه حرکت میکرد و احادیث بسیاری از این بطنه
 و دیگران استماع کرده بود و با کمال زهد و پارسائی رفتار مینمود و مردم هم نظرباینکه
 او را بعنوان پارسائی میشناختند برفتار او توجهی نمیکردند که پای بی شروال و سر بی
 مندیل حرکت میکند والا او را سنگسار میکردند .
 ابن برهان با فرزندان ثروتمندان با کمال نخوت و تکبر رفتار میکرد و هرگاه با
 محصل غریبی روبرو میشد ار وی احترام مینمود و با گرمی تمامی او را می پذیرفت .
 ابن برهان درباره ابوحنیفه تعصب فوق العاده داشت بهمین مناسبت حنفیها از
 او کاملا احترام میگذاشتند و معزز می شمردند .
 موقعیکه وزیر عمیدالدین وارد بغداد شد ویرا بحضور طلبیده از سخنان او بشگفت
 آمده گفتار او را پسندید دستور داد تا عطیه در خور او بوی بدهند . ابن برهان از
 قبول آن خردداری کرد

وزیر دستور داد تا قرآنیکه بخط ابن البواب (۱) بوده و عصای زیبائی که از روم برای او به هدیه آورده بودند بوی بدهند .
 ابن برهان عطیه اخیری وزیر را پذیرفت .
 فاصله شد ابوعلی بن ولید ستکلم با وی ملاقات کرده اظهار داشت تو که همه قرآن را از حفظ داری و عصائی هم که بتوانی بکمک آن حرکت کنی قبلا در اختیار در آورده، دیگر چه سبب داشت از عطیه شهمناک استفاده کنی .
 ابن برهان تحت تاثیر سحر وی قرار گرفت بلافاصله برخاسته بخانه قاضی القضاة ابن الدامغانی رفته بوی گفت بزدلک بود هلاک شوم ابوعلی بن ولید با آنکه کم سن تر از من بود مرا آگاه ساخت .
 اکنون از تو درخواست دارم این عصا و قرآن را به عمیدالدین بازگردانی که همراه من و در دست اختیار من نباشد .
 ابن الدامغانی مطابق با درخواست او عصا و قرآن را بحضور عمیدالدین برده و جریان را اظهار داشته آنها را بوی سپرد .
 ابن برهان در عین حالیکه با کمال پارسائی رفتار میکرد از شاهد بازی و صورت نمکین و چهره زیبا روگردان نبود و پسران امیران و وزیران را که در زیبائی طاق و در حوشحالی شهره بالوفاق بودند در حضور پدرانشان میبوسید و آنها هم چون او را متدین و پرهیزکار میشناختند ایرادی نمیکردند .
 ابن برهان در ماه جمادی الاخره سال ۴۵۶ (و تس) هجری درگذشت .
 گذارشات مزبور همانهاییستکه سیوطی در طبقات النحاه ایراد کرده .
 مؤلف گوید برخی از مطالب را بمنظور تفریح خوانندگان و در واقع طرداللباب

(۱) ابوالحسن علی از کتاب معروف عصر خود و به قیلة الكتاب معروف است پس از این مقله یگانه در خط بود و خط نسخ و ثلث بهمت او بوجود آمده این بواب نه تنها در خط مهارت داشته در ادب و قرائت و فقه نیز استاد بوده و شعر هم میگفته سال ۴۲۳ وفات یافته و پدرش هلال چون دربان آل بویه بوده وی به ابن البواب شهرت یافته .

ذکر کردیم .

و از ظاهر حال هویدا است ابن برهان از صوفیه خود ساخته که مانند برخی از پیشوایان ایندسته به علاقه بزیبا چهرگان و مردان از پسر بچه‌گان گرفتار بوده می‌باشد .
 مترجم گوید : نامه دانشوران از کامل ابن اثیر نقل کرده ابن برهان در اصول عقائد بر آئین (مرجئه معتزله) میرفت و کفار را در نار مخلد نمیدانست .
 و هم از فوات الوفيات ابن شاکر نقل کرده در حلقه شاگردانش جوانی بود ملیح الوجه و صبیح المنظر که خود استاد از وی رموز محبت میآموخت و کنوز عشق می‌اندوخت چنان افتاد که روزی چند از آن مجمع غائب گشت . ابن برهان تفقد کرد و سبب غیبتش پرسید ؟ یاران گفتند عبدالملک وریر بجرمی پدرش را محبوس داشته و او بتلاش و تکاپوی آن حادثه مشغول است . ابن برهان در زمان بیای خاست و روانه دربارت شد وزیر بدان وقت در باب المراتب بود ، همینکه ابن البرهان را از دور دید با تمام همراهان او را پذیره کرد و بر وی سلام گفت . ابن برهان وزیر را بدینمصرع خطاب کرد :
 فیک الخصام وانت الخصم والحکم ، یعنی دعوی بر سرست که خود هم خصومتگری و هم داور ، وزیر خاموش شد و از خبر محبوسان تفتیش کرد ؟ گفتند فلان مجرم که در زندان است پسرش از شاگردان شیخ ابوالقاسم بن برهان باشد وزیر ، آن مرد را برعایت پسرش برهانید ، و هیجده هزار دینار که بر دمه وی بود بر ابن برهان بخشید .
 ببین چه کرده رح خوب و چهره زیبا .

از کلمات ابن برهانست : لو كان العلم الكيمياء حقا لما احتجنا الى الخراج و لو كان علم الطلاسم حقا لما احتجنا الى الجند و لو كان علم النجوم حقا لما احتجنا الى البريد اگر علم کیمیا (طلاسازی) حقیقت می‌داشت ما نیازمند بمالیات نمیشدیم و اگر علم طلسمات و لوح نویسی و آنچه مربوط بدانست واقعیتی می‌داشت ما نیازمند بلسکر نبودیم یعنی با نوشتن طلسمی دشمنی را نابود و کشورش را تحت نظر و تسلط قرار میدادیم و اگر علم ستاره‌شناسی درست می‌بود نیازمند بچاپار و رسول نبودیم .

در آنکتاب مینویسد : ابن برهان ، بادنجان را بر سایر سبزیجات و میوه‌ها برتری میداد و میگفت ان الناس یا کلونه ثمانية اشهر فی العام وهم اصحاء و لو اكلوا الرمان

اربعه اشهر فلجوا؛ مردم در تمام سال مدت هشت ماه از بادنجان استفاده میکنند
بدنشان صحیح و هیچگونه آسیبی نمی بینند و حال آنکه اگر چهار ماه پی در پی انار
خورند بفلج مبتلا میگردند .

ار اشعار اوست

و سقیالکم اینما کتتم
و قلم تروروا و ما زرتما
فان المعزی به انتموا

احبتنا بانی انتم
اطلم عدای ما عادکم
فان لم تحودوا علی عبدکم

ای دوستان من بدرم فداسما باد و در هر کجا که هستید از نار ان رحمت الهی
سراب و سادکام باشد برابر دوری خود ریح مرا فراوان ساختند و وعده دیدار من را دید
و حال آنکه بر خلاف انتظار از من دادن نمودید اینک شما اطلاع میدهم اگر برینده
خود عنایتی نکند و بدیدار او نباشد و او از مفارقت شما جان تسلیم کند بدانید عزا
دار و سوگواری حر شما نخواهد بود .

(۷۹) ابورسا احمد فرزند محمد بن قاسم بن احمد بن حدیوا حسیکتی معروف به

۴

دوالفضائل .

سوطی از باقوت نقل کرده : دوالفضائل ادسی فاضل و با رخ بود و در فن نحو و
لغوی مهارتی کامل داشت و در نظم و سر مرلیتی مهم و بدی طولی رواری شده بود .
مستتر از دانشمندان خراسان از ساگردان او بوده و خود او از ابوالمظنر سمعانی
استفاده کرده .

آثار او زوائد در شرح سفظ الرید ، الناریح ، کتاب فی قولهم کذب علیک کذا .
علاوه بر آنها ردهای رباعی بر فصلاء منقدمین نوشته و ایراداتی بر آنها گرفته
و خود با محول از بزرگان عصرین مباحثات و گفتگوهای داشته .
دوالفضائل حدود ۴۲۰ (تک) هجری متولد شده و سال ۵۲۶ (تکو) هجری در
مرو سکنه نموده وفات یافت (۱) .

(۱) در نسخه طبقات النحاه مینویسد ابورسا حدود ۴۶۰ متولد شد و در شب یکشنبه
هشتم جمادی الاولی و یا شب دوشنبه چهارروز از جمادی الاخره مانده سال ۵۲۶ وفات یافته .

مؤلف ذیل شرح حال نامبرده به دو نفر دیگر بدین شرح اشاره کرده :
 ابوطالب احمد بن محمد بن علی آدمی بغدادی .
 عبدالغافر مورخ در کتاب سیاق دربارہٴ وی گفته نامبرده پیشوائی در نحو و صرف
 بوده و به نیشابور رفته و همانجا اقامت گزیده و به افادہ و استفادہ پرداختہ .
 آدمی با دانشمندان عصر خود کہ آدمیزادگان فن نحو و ادب بودہ گفتگوها و
 مناظرات زیادی داشت و پس از ۴۵۰ (تن) هجری وفات یافت (۱) .
 ابوالعباس احمد بن محمد بن عبدالمعطی رشتہٴ نسب او بہ سعد بن عبادہ انصاری
 منتهی میشود و او از مردم مکہ و مالکی مذهب بود .
 صاحب بغیہ مینویسد نامبرده شاگرد ابوحیان مشهور است و پیشوائی ثقہ و شہت بود .
 نامبرده آثار بسیاری در نظم و نثر داشته و فن حدیث را از عثمان صفعی و امثال
 او فراگرفته و بسیار خوش اخلاق بودہ و بہ عبادت و بندگی خدا کاملاً مواظبت داشته
 و در مکہ مکرمہ ، مرجانی و ابن ظہیرہ و دیگران از او استفادہ کردہ اند .
 سیوطی مینویسد ام ہانی دختر ہورینی کہ شیخ اجازہٴ ما بودہ شاگرد ابوالعباس
 بودہ و فن حدیث را از او سماع کردہ .
 و افزودہ نامبرده جد استاد ما قاضی القضاہ محیی الدین عبدالقادر بن ابوالقاسم
 کہ از نحاه معروف مکہ مکرمہ بودہ میباشد .
 ابوالعباس سال ۷۰۹ هجری (ذط) متولد شدہ و در محرم سنہ ۸۰۸ هجری (حض) و
 وفات یافتہ .

سیوطی در ضمن شرح حال نوادہ اش قاضی محی الدین مینویسد قاضی جامع ہمہ
 فنون معمولہ بود و میتوان گفت پس از استادم علامہ کافجی و شمنی کسی در فن نحو
 بیایہٴ قاضی نمیرسد و او از ہمہگان در این رشتہ استاد تر بود تا آنجا کہ نوشتہ . قاضی

(۱) سیوطی مینویسد نامبرده صحیح مسلم را از ابوالحسین عبدالغافر استماع
 کردہ و پیشوایان نحو بہ دقائق کلمات او متوجہ بودند و در نسخہ مطبوعہ اومی با او
 ضبط شدہ .

آناری داشته از جمله ہدایۃ السبیل فی شرح التسهیل با تمام نرسیدہ، حاشیہ علی التوضیح، حاشیہ علی شرح الالفیۃ للمکودی و امثال اینہا .
پس از این افزودہ مقداری از امالی ابن عفان را نزد او خواندم و سلسلہٴ سنداو را در طبقات کبری نگارش دادہ ام .

قاضی در عرہ شعبان سال ۸۸۵ (فض) ہجری وفات یافت .
مترجم گوید: سیوطی مینویسد - قاضی در دوازدم ربیع الآخر سال ۸۱۴ ہجری (دیض) در مکہ متولد شدہ و همانجا نشو و نما کردہ و شاگرد تقی فاسی و ابوالحسن بن سلامہ وعدہٴ دیگر بودہ .

و از عایشہ دختر عبدالہادی و ابن المکویک و عبدالقادر رموی و بدر دمامینی وعدہٴ دیگر اجازہٴ روایت داشتہ و فقہ را از گروہی از فقہاء استفادہ کردہ و بساطی اجازہٴ افتاء و تدریس باو دادہ و خود او از بساطی فن نحو را فرا گرفتہ و در آن بہ سرحد کمال رسیدہ و در فقہ و خط نیز استاد بودہ و در مکہ علاوہ بر مقام افتاء بہ تدریس فقہ، تفسیر، ادب و امثال اینہا میپرداختہ و مخصوصا در این سہ رشتہ بیوگی بکمال داشتہ .

قاضی دانشمندی نیکو محصر و فصیح و زبان آور بود و نوادر اشعار و اخبار و تراجم احوال بزرگان را بسیار حفظ داشت و در موارد خود بجا و مناسب ایراد میکرد چنانچہ از مجلس او کمتر کسی با ملالت خاطر حرکت میکرد .
قاضی در عبادت و نماز و قرائت قرآن مواظبت بسیار داشت و با مردم با کمال فروتنی رفتار میکرد و فضلا را بسیار دوست میداشت و با رغبت تمام بہ مجالس آنان حضور پیدا میکرد .

در مکہ عالم منحصریکہ حق مراعات کرد و کمال انصاف را در بارہٴ من رعایت نمود او بود و منہم بغیر از او با دیگری مراودت نداشتم و بمجلس دیگری نمیرفتم و بر شرحی کہ بہ الفیہ (۱) نوشتم تقریظ بلیغی نگاشت .

(۱) مقصودش بہجۃ المرضیہ در شرح الفیہ است کہ ہمیشہ کتاب درس متوسطان از محصلان و فضلا بودہ و هست و بسیوطی معروف است .

قاضی از مکه بقاهره مسافرت کرد و در آن جا بمجالس فضلا و دانشمندان حضور مییافت و مورد احترام بود .

قاضی سال ۸۴۳ هجری که ابو عبدالله نوری وفات یافت بمنصب داوری مکه نامزد گردید و با کمال عفت و پاکدامنی بوظیفه خود پرداخت تا اینکه بمناسبتی از مسند داوری معزول گردید و چندین بار منصوب و معزول شد اخیرا که از قضاوت بکلی دلسرد گردیده و او را به داوری دعوت کردند از پذیرفتن آن خودداری کرد و شاگردش ظهیره بن حامد را بجای خود تعیین نمود اتفاقا ظهیره در اواخر سال ۸۶۸ درگذشت بازقرعه داوری بنام وی اصابت کرد و بدان مسند مفتخر آمد تا در هلال شعبان ۸۸۰ درگذشت . سیوطی سه شعر ذیل را در ستایش از شرح تسهیل او گفته .

من یرد یستفید شرحا علی التسهیل قد حاز کل معنی جلیل
 فعلیه بشرح قاضی القضاة العـ الم الحیر فهو هادی السبیل
 و هو بین الشروح کالبدر بین الانـ جم الزهر و هو شافی الغلیل
 کسیکه میخواهد از شرح تسهیلی که مشتمل بر تمامی معانی برآورده باشد استفاده کند بر او لازمست از شرح قاضی القضاة دانشمند بزرگوار که بهمه گونه راههای ادب و کمال واقف است رهبری مینماید شرح نامبرده در میان شروح دیگر مانند ماه شب چهارده است در میان ستارگان درخشان . آری شرح تسهیل او مانند آب گوارانست که هر تشنه ایرا سیراب میکند .

(۸۵) ابوجعفر احمد فرزند علی بن احمد بن حلف انصاری غرناطی معروف به

ابن البادش النحوی بن النحوی .

سیوطی شرح احوال او را بدین شرح مرقوم داشته : در کتاب البلغه مینویسد : اس بادش پیشوائی نحوی و از قاریان و نقادان عصر خود بود .

و ابن زبیر گفته : نامبرده از فن اداب و اعراب اطلاعی کامل داشته و در فن نحو مقدم بر همگان بوده و روایات بسیاری از اساتید خود نقل میکرده از پدرش علی استفاده نموده و از او روایات زیادی نقل میکرده و با بسیاری از مشایخ پدرش شرکت داشته و نیز از ابوعلی غسانی و ابوعلی صدفی روایت میکرده و از اساتید روایت

کاملاً با خبر بوده و به نقادی آنها که در آن رشته مهارتی خاص داشته میپرداخته .
از آثار او کتاب الافناع فی القراءات است که تا پیش از آن چنان تالیفی سابقه
نداشته و دانشمندی نگاشته .
اسی یادش در ربیع الاول سال ۴۹۱ هجری (تصا) متولد شده و در جمادی الاخره
سال ۵۴۰ هجری (تم) درگذشته ، انتهی .
ابوالحسن علی بن احمد بن خلف بن محمد انصاری غرناطی پدر ناسرده از
محدثان عصر خود بوده و از قاصی عیاض و امثال او روایت میکرده در علم ادب و سایر
فنون معموله دیگر دقت کاملی بکار میبرده و مهارت بسزائی داشته و از علم رجال و اسماء
اعلام و ناقلان حدیث بهره قابل برده بود .
نامبرده عالمی متدین و فاضل و پارسا بود و در مسجد جامع غرناطه امامت میکرد
الکتاب سیویه و المقتضب و اصول ابن براج و الايضاح و الجمل و الکافی نحاس نحوی
سابق الذکر را شرح کرده .
و سال ۵۲۸ هجری (ثکح) در غرناطه وفات یافته و فرزندش ابوجعفر مذکور بر
حازه او نماز گذارد .
مترجم گوید : سیوطی مینویسد نامبرده سال ۴۴۴ هجری (تمد) متولد شده و
وفاتش شب دوشنبه سیزدهم محرم سنه مزبور بوده از اشعار اوست .
اصبحت تقعد بالهوی و تقوم و به تقرظ معشرا و تذیم
تعنیک نفسک فاشتغل بصلاحها انی بعیر بالسقام سقیم
بامداد که سر از بالش راحت برداشتم خود را بحالتی یافتم که نشست و
برخاست من پیوسته با خواهشهای نفسانی بوده چنانچه ستایش و نکوهش منم از
مردمان وابست بدانست . نفس تو متوجه بتو و آرزومند لقاء تست .
آری بهتر آنست باصلاح و بهبودی آن پرداززی زیرا بیماریکه به بیمار دیگر مورد
سرریش قرار گیرد بیمار است .
مؤلف ، ذیل احوال نامبرده با جمالی از زندگی نامبردگان ذیل پرداخته .
ابوجعفر احمد بن علی بن محمد بیهقی سبزواری معروف به ابو جعفرک با کاف

تصغیر پارسی . سمعانی بنقل صاحب بغیه درباره^۶ او گفته نامبرده در نحو و لغت و قرائت و تفسیر پیشوای بالاستحقاق بوده و آثار نافی در این رشته‌های از فنون بوجود آورده و در شهرها منتشر گردیده و شاگردان شایسته^۷ تربیت کرده و گروهی طوق شاگردی او را به گردن افکنده بودند .

بوجعفرک همواره خانه‌نشین بود و جز برای اوقات نماز از خانه خارج نمیشد و به دیدار کسی نمیرفت . بوجعفرک فن حدیث را از ابوالحسن صدلی و بو نصر بن صاعد استفاده کرده ، بو نصر جعفرک حدود سال ۴۷۰ (عت) متولد شده و در سلخ رمضان سال ۵۴۴ هجری (تمد) وفات یافته . از یاقوت نقل کرده بوجعفرک ، صحاح جوهری را از محضر احمد بن محمد بن احمد میدانی آتی‌الذکر استفاده کرده و تمام آنرا بدون دیدن اصل کتاب بلکه بصرف استماع از استاد حفظ کرده . از آثار اوست المحيط بلفات القرآن . ینابیع اللغه ، تاج المصادر ، انتهی .

ابوعبدالله احمد بن علی بن محمد رمانی نحوی معروف به ابن الشرایب از شاگردان عبدالوهاب بن حسن کلایی و از محدثین است که اصلاح المنطق این سکیت را از ابوجعفر جرجانی روایت میکرده . نامبرده سال ۴۱۵ (هیت) وفات یافته . سیوطی مینویسد وفات نامبرده روز جمعه سوم ربیع الاول سال مزبور بوده و ابو نصر بن طلاب خطیب ار وی روایت میکرده . ابوالعباس احمد بن علی بن محمد المرباطری از شاگردان بدیع الرمان همدانی بوده از آثار او شرح الشاطیه و امثال آنست . ابوالعباس در حدود ۶۴۰ (خم) هجری وفات یافت .

(۸۱) ابوالحسین احمد فرزند منیر بن احمد بن مفلح طرابلسی شامی معروف به عین الزمان ، شیخ کامل متین و مهذب دنیا و دین بوده . ابن خلکان مینویسد : ابن منیر سراینده^۸ مشهور بوده و دیوان شعری داشته ، پدرش منیر ، اشعاری میسرود و آنهارا در بازارهای طرابلس میخواند . ابن منیر در طرابلس نشو و نما کرد و قرآن کریم را حفظ نمود ، و ادب را فرا گرفت و بسرایندگی پرداخت از آن پس به دمشق وارد شد و در آنجا ساکن گردید . ابن منیر سراینده^۹ درشتگو و کثیرالهجا بود از آن پس که این رویه را به سرحد کمال رسانید توری بن اتابک استاندار دمشق چندی او را زندانی کرد و اراده

نمود تا زبان او را قطع کند خوشبختانه عده^۱ از نامبرده شفاعت کرده، توری شفاعت آنان را پذیرفت و او را تبعید کرد. ابن منیر با ابو عبدالله محمد بن معروف صغیر به ابن قیسرانی مکاتباتی داشت و نامه‌هایی فیما بین رد و بدل میشد و هر دوی آنها در حلب و میافارقین میزیستند و در واقع نظر باینکه هر دو در رشته ادب مهارت داشتند حس هم مسلکی آنانرا بمحاجه و گفتگو وادار میکرد. از آثار نظمی ابن منیر:

و اذا الکریم رای الخمول نزله	فی منزل فالحزم ان یتحولا
کالبدر لما ان تضاءل جد فی	طلب الکمال فحازه متنقلا
سفها لحلمک ان رصیت بمشرب	رفق و رزق الله قد ملا الملا
لا تحسن ذهاب نفسک میتة	ما الموت الا ان تعیش مذلا
للقفرا للفقیر هیئات انما	مغناک ما اغناک ان تتوسلا

انسان سخاوتمند موقعیکه خود را در خانه افتاده و بی نام و نشان ببیند مناسب آنست از آنخانه بجای دیگر انتقال پیدا کند مانند ماه شب چهارده موقعیکه خود را ضعیف و ناتوان دید از منزلی بمنزلی انتقال پیدا کرد تا سرانجام بدر تمام شد، ای پسر منیر تیا هویی ارزش باد بردباری تو هرگاه به آبشخوریکه فعلا دارا هستی اکتفانمائی تعهد کن از محلیکه داری عزیمت سفر نمائی برای آنکه روزی خدا همه روی زمین را فرا گرفته خیال نکنی هرگاه آهنگ سفر کردی خود را به چنگال مرگ انداخته و مرده^۲ و حال آنکه مرگ آنست که بخواری هزینه زندگی را فراهم نمائی در بیابان بی آب و علف هرگاه بگذارانی بهتر از آنست بفقرو بیچارگی بسربری وهمانا منزل آباد خانه ایست که ترا از نیازمندی به دیگران برهاند. ابن خلکان علاوه بر اشعار مزبور ده شعر دیگر را نیز متعرض شده.

پس از این گفته ابن منیر اشعار لطیف و پرمغزی داشته که بدرجات از اشعار معاصرانش برتر و بالاتر بوده. ابن منیر سال ۴۷۳ (تعج) در طرابلس متولد شده و در جمادی الاخره سال ۵۴۸ (شمح) در حلب وفات یافته و در کوه جوشن نزدیک مشهدی که آنجا بوده دفن شده و

من زار قبری فلیکی موقنا	ان الذی القاه یلقاه
فیرحم الله امرء زارنی	و قال لی یرحمک الله

کسیکه زیارت قبر من میآید باید یقین کند آنچه را من دریافتم او هم آن را ملاقات خواهد کرد پس خدا بیا مرزد آدمیرا که زیارت من بیاید و بگوید خدا بیا مرزد ترا، انتهی .
 مؤلف گوید: صاحب‌امل‌الامل (شیخ حر) در ذیل احوال علماء شیعه جبل عامل از وی نام برده با آنکه ابن منیر از علماء باصطلاحیکه وی در نظر داشته نبوده و چنانچه میدانیم از سراینندگانست. علاوه بر اینکه نامبرده از جبل عامل نبوده و از حدود دیگر شام بحساب میآید. آری بطوریکه از سبک شیخ بزرگوار معلوم است نامبرده را از نظر تتمیم تراجم و هم مباحثات بوجود چنین بزرگی در ذیل نامبردگان عاملیها ایراد کرده و بالاخره با اندک مناسبتی مانند ابن منیر را متعرض شده و حال آنکه از شرح حال بسیاری از اعیان شیعه کماهل جبل عامل بوده خودداری کرده و آنچنانکه باید تفحص و تفتیش در احوال آنان ننموده چنانچه در احوال آنها هم که متعرض شده دقت کامل بعمل نیاورده. محملاً شیخ بزرگوار از ابن خلکان ذیل ترجمه محمد بن نهر خالدی نقل کرده او و ابن منیر شامی که نامش را در حرف همزه یاد کردیم دو نفر سراینده نامی در آن عصر بوده و از آنجا که ابن منیر به صحابه توجهی نداشته و اصولاً آنها را برسمیت نمیشناخته و از آنطرف تمایل تمامی بمذهب تشیع داشته خالدی که متوجه شده ابن منیر وی را هجو کرده این شعر را بوی نوشت:

ابن منیر هجوت منی خیرا افاد الوری صوابه
 و لم یضیق بذاک صدی فان لی اسوة الصحابه

پسر منیر صفت نیکی را که من داشته بیاد هجاء دادی و حال آنکه مردم آنرا شایسته صواب و درستی میدانند. آری من از هجو تو سینه خود را حسته و حوصله ام را تنگ نمیکنم زیرا من به برگزیده ترین یاران پیغمبر متوجهم. پس از این شیخ بزرگوار نوشته: ابن منیر از فضلاء عصر و سرایندهء ادیب بوده وارد بغداد شده و ره آورد چندیرا بتوسط غلام مخصوصش تترکه او را بسیار دوست میداشته و همیشه تغزلاتش را بیاد روی و موی او میسروده برای سید رضی فرستاده.

سید رضی از موقعیت استفاده کرده ره آورد و غلام هر دو را در اختیار در آورد.

ابن منیر که از این عمل سید یا خبر شد آتش درونی او شعله ور شد چنانچه رک

و بیوند او را در التهاب خود میگذاخت .

این منیر در آنروزگار به هزل گوئی که آنها را با بهترین طرزی بلباس جد در می آورد

شهرت داشت .

این منیر بمنظور اینکه هر چه زودتر بمحبوب خود که دل و دینش را در راه عشق

بدو از دست داده بود دسترسی پیدا کند قصیدهء طولانی سروده که ما ذیلا بخشی از

آنها که حاکی از تشیع اوست ایراد میکنیم .

والبيت اقسام والحجر
من بنیاه او اعتمر
رضای بن ابی مضر
علی مملوکی تتر
هرالمیامین الفرر
و عدلت منه الی عمر
نسوان الحضر
مدیر اقول ما صح الخبر
من قوم واشتهر
م ثم صاحبه عمر
قها احدی الکبر
ویة فما اخطا القدر
من علی علی مغتفر
رم ما استطال من الشعر
وب للملابس یدخر
فح من لقیة من البشر
شرب الخمر و لا فجر
اولادفا طمة امر
و مسحت خفی فی السفر

بالمشعرین و بالصفا
و بحرمة البيت الحرام و
لئن الشریف الموسوی ابوال
ایدی الجحود و لم یرد
والیت آل امیة الط
و جحدت بیعة حیدر
و بکیت عثمان الشهد بکا
و ادا روواخبر الف
و ادا حری ذکر الصحابة بی
قلت المقدم شیخ تی
و اقول ام المؤمنین عقو
و اقول ان اخطامع
و اقول ذنب الخار حی
و حلقت فی عشر المح
و لست فیہ اجل ث
و عدوت مکتحلا اصا
و اقول ان یرزید ما
و لحیشه بالكف عر
و غسلت رجلی ضله

و اقول فی یوم تحا رله البصائر والبصر
 ما لی مزل فی الـ وری الا الشریف ابوالمضر

سوگند یاد میکنم به عرفات و مشعر و صفا و خانه خدا و حجرالاسود و احترامیکه خانه خدا دارد و کسیکه بساختمان آن اقدام نمود و بانجام عمره آن موفق آمده هرگاه شریف موسوی ابوالرضا فرزند ابومضر از در انکار در آید و غلام مخصوص من تتر را بمن برنگرداند خاندان امیه را که مردمی پاک و سپید پیشانیانند دوست خواهم داشت و بیعت ولایتی علی (ع) را انکار خواهم کرد و به عمر و خلافت او عدول خواهم نمود و مانند زنان شهرنشین بر عثمان شهید خواهم گریست و خبر غدیر را قبول خواهم کرد و خواهم گفت که آن خبر جعلی است و هنگامیکه در حضور مردم سخن از صحابه بمیان آید خواهم گفت ابوبکر بر همه مقدم و پس از او عمر از همه پیش قدمتر است و میگویم عاقب الامر منین عایشه بودن و ناراحت ساختن او یکی از گناهان کبیره است و میگویم اگر بر فرضیکه معاویه خطا کرده باشد قضا و قدر که خطا نکرده اند و میگویم گناهیرا که خوارج نهروان بمناسبت قتل علی (ع) مرتکب شده اند قابل آمرزش است و در دهم محرم مویهای خود را که طولانی شده اند میگیرم و اصلاح میکنم و بهترین جامه های خود را که برای روزهای جشن نگهداری کرده می پوشم و فردای آنروز با دیده سورمه کرده از خانه بیرون خواهم آمد و با هر که ملاقات کنم بعنوان شادی مصافحه خواهم کرد و میگویم یزید شراب نخورده و زنا نکرده و لشگریانش را از جنگ کردن یا فرزندان فاطمه جلوگیری کرده و در هنگام وضو بجای مسح پاهای خود را بشویم و در سفر روی کفشم را مسح نمایم و روز واپسین همانروزیکه چشم سروستر سرگردان گردیده پیش آمد و بمن ایراد کنند که چرا از مذهب شیعه دست برداشتی خواهم گفت سب اصلی گمراهی من شریف ابوالمضر بوده . عشق رخ زیبا چه کند با دل عاشق .

هنگامیکه سید رضی تا آن اندازه ابن منیر را ناراحت دید علامرابوی باز گردانید شیخ بزرگوار پس از نقل پاره از قصیده ابن منیر که نگاشته شد اظهار داشته میگفت از برخی از دانشمندان سنی است که میگوید ابن منیر نخست پس از آن از مذهب تشیع دست برداشت و به آئین سنت گرائید و همین قصیده را دلیل بر خیال واهی خود آورده

و حال آنکه از شرط و جزاء و مطالب مربوط بدان غفلت کرده که میگوید اگر چنان نکند که غلام را رد نکند چنان خواهم کرد .

تا آنجا که گوید : ابن منیر مدایح بسیاری درباره اهل بیت سروده .
مؤلف گوید : تمام این قصیده در مجالس المؤمنین از کتاب تذکره ابن عراق نقل شده و ما برخی از اشعار لطیف آن قصیده را که شیخ بزرگوار ایراد نکرده بود بدان ضمیمه کردیم .

آری در مجالس المؤمنین نقل کرده سیدیکه قصیده و پیش از آن ره آورد برای او تقدیم شده سید جلیل ابوالرضا نقیب الاشراف و مرجع شیعه اکناف بوده (که خود او هم در قصیده بهمین کنیه اشاره کرده) و منظورش سید امام کبیر ضیاءالدین ابوالرضا فضل الله بن علی بن الحسین یا حسین بن ابوالرضا راوندی کاشانی است یادگیری از اعیان علماء امامیه در آن زمانست نه آنکه منظورش سید رضی موسوی نقیب بغدادی برادر سید اجل مرتضی علم الهدی باشد .

هر چند از عبارت شیخ بزرگوار استفاده میشود منظور ابن منیر همان سید رضی است و حال آنکه این اظهاریه یقیناً برخلاف انتظار است زیرا تاریخ وفات ابن منیر بطوریکه ابن خلکان گفته و خود شیخ بدان تصریح کرده و صاحب اخبار البشر و دیگران گفته اند حدود ۵۴۰ هجری است و با توجه بدان تاریخ بایستی ابن منیر صدسال یا بیشتر پس از سید رضی زیست میکرده و معمولاً جمع بینهما صحیح نیست .

و از خود این قصیده استفاده میشود برآستی نظر ابن منیر بر این نبوده هرگاه سید ابوالرضا غلام را نفرستد از مذهب حق باطل و از ایمان بکفر بگراید . آری ابوالرضا گفته های شوخی پسر منیر را حمل بواقع کرد بلافاصله غلام را رد کرد تا مردی را چون ابن منیر ناراحت نکرده باشد و وسائل بیچارگی او را فراهم نیاورد .

بنابراین با سرودن چنین قصیده نمیتوان ساحت امامیه بودن او را بلوث تسنن ملوث ساخت و به عقیده او بچشم شک و شبهه نگریست و آنچه از ظاهر حال پیدا است ابن منیر را دوست و دشمن به شیعه گری میشناخته و جای هیچگونه شبهه برای کسی باقی نگذارده قدس الله روحه .

اینجانب قصیدهٔ مزبور را که نود و شش بیت بوده بتقاضای یکی از سادات عظام که از یادگارهای مرحوم میرزا مهدی شهید اعلی‌الله مقامه بوده و چندیست در جوار مرقد مطهر حضرت رضا علیه‌السلام آرمیده در رسالهٔ شرح و ترجمه نموده .
قصیدهٔ مزبور بدینمطلع آغاز میشود .

عذبت طرفی بالسهر و اذبت قلبی بالفکر

مجملاً در آغاز ترجمه مزبور نوشته‌ام : ابن منیر سرایندهٔ شیعه یا نقیب‌الاشراف موسوی که سمت نقابت شیعه را در اواسط قرن ششم هجری داشت مربوط بود و ارتباطشان بحدی بود که گاهی برای یکدیگر هدایا و تحفه‌های ارزندهٔ میفرستادند .

از جمله ابن منیر هنگامی هدیهٔ بتوسط غلام سیاه چهرهٔ بدمنظری برای شریف مزبور فرستاد ، شریف که هدیهٔ مزبور را مناسبت باشان خود ندید مخصوصاً که هدیه هم بتوسط چنین غلامی فرستاده شده بود ناراحت گردید نامهٔ بدین عبارت بوی نوشت اما بعد فلو علمت عدداً اقل من الواحد و لوناً شراً من السواد بعنت بد الیسا ، آری اگر عددی کمتر از یکی و رنگی بدتر از سیاهی در نظر میداشتی آنرا برای ما میفرستادی .
با این عبارت ناقابل هدیه و ناراحتی خود را از سیاه‌چردگی غلام اظهار داشت .
ابن منیر از آن نامه سخت متاثر شد تصمیم گرفت هدیهٔ ارزنده‌ای را به توسط عزیزترین افراد برای وی ارسال دارد و جبران مافات را بدینوسیله بنماید .

ابن منیر غلامی داشت بنام (تتر) که ویرایی نهایت دوست میداشت و بنوشته نامه دانشوران ، ترکان تزاری بغلامیش معترف و زبان فصاحت از بیان صاحبس عاخر بود .

مجملاً نامبرده را به اقتضای طبع موزون با حسن بصرهٔ آنغلام میلی بود و گاهی با نگاه کردن بسیمای آن سیم ساق زنگ عم و کدورت را از دل میزدود .
بالاخره هدایای گرانبها و تحفه‌های با ارزش را که تهیه دیده بود بتوسط اینغلام برای نقیب فرستاد .

نقیب از موقعیت استفاده کرده تحفه‌ها را پذیرفت و بغلام اجازه مراجعت نداد .
چون مدتی گذشت ، ابن منیر بیدار غلام که دین و دل در راه او داده بود

ترسیده طاقتش طاق گردید بدینمناسبت نامه‌ها به نقیب نوشت و اظهار دردمندی و بیچارگی کرد .

نقیب نوشته‌های او را ناخوانده و درد دل‌های او را ناشنیده گرفت و اصولاً به بیچارگی او که از اینراه دامنگیرش شده توجهی نکرد و غلامرا که مایه آرزویش بود مراجعت نداد و از دیدارش لذت میبرد .

این منیر که از تصمیم قلبی خود سخت پشیمان شده و اسباب بیچارگی خود را از هرجهت فراهم دید در صدد چاره‌جویی برآمد عاقبت چنین تصمیم گرفت نامه به او بنویسد و در آن اظهار بدارد اگر غلامرا مراجعت ندهد دست از مذهب تشیع بر دارد و به آئین ناپسند تسنن بگراید و اعمال زشتی را که آنان در اوقات متبرکه انجام میدهند مرتکب شود و تا آنجا که تواند مقامات اهل‌بیت را هم انکار نماید و حقوق حقه آنانرا نادیده انگارد و هرگاه فردای قیامت مورد بازخواست واقع شود سبب اصلی برهکاریش را نقیب مشارالیه معرفی کند .

بهمین منظور قصیده تتریه را سروده برای نقیب مزبور فرستاد نقیب در اثر مطالعه قصیده خنده بسیاری کرده اظهار داشته .

آری او معذور است زیرا باندازه مفارقت تتر باو اثر کرده که ناچار شده از مذهبش دست بردارد .

دل و دین داده اندر راه معشوق که شاید زو دل و دینش ستاند
نقیب در تعقیب آن بروی ترحم کرده غلامرا باهدایای نیکو نزد احمد فرستاد و دل دردمند او را بدیدار وی مداوا کرد و زخم چندین هنگامه او را بمرهم رخسار او بهبودی داد .

این منیر که از این پیش آمد غیر منتظر سخت خوشحال شده بود از او بادو شعر ذیل ستایش و تقدیر کرده و ثابت نمود نقیب ، شخص بزرگ و عالی‌همتی است که سزاوار است همه نیازمندان از اطراف و اکناف بجانب او اسب همت بجهانند ، نقیب مانند ماه آسمانست و سایر افراد بمنزله زمین و همچنانکه حیوت زمین و جنبندگان در آن بسته به آسمانست بقای مردم هم مربوط بالطف و عنایات نقیب است .

الی المرتضیٰ حثنا المطی فانه
تری الناس ارضا عنده فی احتیاجهم
امام علی کل البریه قدسما
و نجل الزکی الهاشمی هوالسما
نامه دانشوران مینویسد نامه‌ایرا که نقیب مزبور به ابن منیر نوشته مقتبس از
عبدالحمید کاتب است زیرا نامبرده سمت کتابت مروان حمار را داشت یکی از عمالش
غلام سیاه‌چرده بدمنظری را بعنوان هدیه برای او فرستاده مروان ناراحت شده به
عبدالحمید دستور داد نامه مختصری حاکی از تادیب او بوی بنویسد او این عبارت را
را نوشت (لو وجدت لونا شرا من السواد و عددا اقل من الواحد لاهدیته والسلام)
اعیان الشیعه یازدهم مینویسد: پیش از ابن منیر نیز چنین پیش‌آمدی برای دو
نفر از خالیدیها که بدست بزرگ عصرشان تشیع اختیار کرده بودند اتفاق افتاد و قصیده
ابن منیر بدرجات برتر از قصیده آنها بوده.

(۸۲) ابوالعلاء احمد فرزند عبدالله بن سلیمان بن داود بن مطهر بن زیاد بن
ربیع بن حارث قضاعی تنوخی بحرانی معروف به ابوالعلاء معری.

نسبت ابوالعلاء به شهرستان معرة النعمان است که از شهرهای کوچک شام بشمار
می‌آید و پهلوی حمات و شیرز قرار گرفته و آنجا را نعمان بن یسیر بنیان کرده و بنام
او خوانده شده.

و از آنجا که بوالعلاء از آن شهر ظهور کرده بدان نسبت شهرت یافته و هر چند
اصلا از مردم تنوخ است.

تنوخ نام عده از قبیله‌ها بوده که در زمان قدیم در بحرین اجتماع کرده بودند
و در پذیرش مذهب نصرانیت با یکدیگر بمخالفت برخواستند و بالاخره همانجا اقامت
نمودند و آنها را تنوخ گفتند زیرا تنوخ بمعنی اقامت است و قبیله تنوخ یکی از سه دسته
قبیله نصارای عربست که عبارتند از نهرا و تنوخ و تغلب.

صاحب تلخیص‌الاثار ذیل معرة النعمان مینویسد محل مزبور نام شهر کوچکی است
واقع بین حلب و حماه، باغهای بسیار و زیتون فراوان دارد.

ابوالعلاء احمد بن عبدالله دانشمند نابینای مشهور که در هوشمندی معروف بوده
از آنجا ظهور کرده.

گویند بوالعلاء نخودی را بدست گرفت و گفت این موجود شبیه سر باز است . بدبهی است هرگاه مردم بینا سرنخود را بسر باز تشبیه کنند عجیب است تا چه رسد به افراد نابینا ، انتهی .

ابوالعلاء در فنون لغت ، علامه عصر خود بود و از انواع لغت که بی نهایت است هر لغتی را که آهنگ مینمود و اراده میکرد بلافاصله با شواهد لازم حقیقت آنرا بیان مینمود و باخره پهلودار تر از او در آن عصر در این رشته نبود و از تمام فنون سرایندهی باخر بود و بزرگان سرایندهگان باقوال و اظهارات او اعتماد داشتند و ایرادات او را بجا میدانستند و او را از این نقطه نظر مانند متنبی و عمیدی میدانستند و از سرایندهگان عالی مقام مجلس نقیب بزرگوار سید اجل سید مرتضی اعلی الله مقامه بوده و از مخصوصین آنجناب بشمار میآمده که همواره ویرا با کرام مخصوص و جوائز معلومی مشرف میداشته . بوالعلاء علم نحو و لغت را از پدرش عبدالله و سحمد بن عبیدالله سعد نحوی در شهرستان حلب فراگرفته و از پدر و جدش روایت میکرده .

بوالعلاء از خاندان علم و ریاست بوده و به بغداد کوچ کرده و علم حدیث را از عبدالسلام بن حسین بصری بسمع آموخته .

و در آنجا خطیب تبریزی و ابوالقاسم علی بن حسین تنوخی و حمد بن محمد بن عبدالله بن محمود معروف بابن فورجه بروجردی نحوی آتی ترجمه از محضروی بهره مند گردیده اند . بوالعلاء در روز جمعه بیست و هفتم ربیع الاول سال ۳۶۳ (شسج) هجری متولد شد و در چهار سالگی به بیماری آبله مبتلا گردید و بدانوسیله دیدگانش را از دست داد چنانچه مختصری با چشم راست میدید .

این خلکان پس از تاریخ ولادت و بیان کوری وی مینویسد : بوالعلاء در یازده سالگی بسرودن اشعار پرداخت .

دیگری گفته (۱) بوالعلاء در سه سالگی به آبله مبتلا شد و بعدها که بکلی دیدگانش

(۱) مراد سیوطی است در بغیةالوعات و افزوده در سن یرده سالگی یادوازده

سالگی به سرودن شعر پرداخته .

را از دست داد اظهار میداشت از رنگها بجز از رنگ قرمز از رنگ دیگری اطلاع ندارم زیرا فراموش نمیکنم آنهنگام که به بیماری آبله مبتلا گردیدم لباس قرمز رنگی بر اندام من پوشانیده بودند و غیر از آن اطلاع دیگری در نظر ندارم .
در ذیل این شعر :

یذیب الرعب منه کل عضب فلولا الغمد یمسکه لسالا

واهمه از او هر شمشیر برنده و تیز را آب میکند و هرگاه غلاف شمشیر آنرا حفاظت نمیکرد آب مذاب آن جریان پیدا میکرد .

از شرح شواهد عینی نقل کرده اند گویندهٔ این شعر ابوالعلاء احمد بن عبدالله تنوخی معری لغوی سراینده اعمی و متفلسف است .

نامبرده سال ۳۶۳ هجری در معره متولد شده و در سال ۴۴۹ (تمط) هجری وفات یافت .

ابوالعلاء معتقد بود باید گوشت نخورد و از گوشت حیوانی تغذیه نکرد بهمین مناسبت مدت چهل و پنج سال از خوردن گوشت خودداری کرد .

شعر مزبور از ابیات اولی قصیدهٔ طولانی اوست که به بحر وافر سروده و آن از نخستین قصائد کتاب سقطزند اوست و مطلع آن اینست :

اعن وحد القلاص کشفت حالا و من عندالظلام طلبت مالا

ابو طاهر احمد بن محمد بن ابراهیم بن سلفه انصاری معروف بحافظ سلفی که از اعلام شافعیها بوده و در اصفهان متولد شده و در بغداد نشو و نما کرده و در مصر در گذشته و در آئینده بشرح حال او اشاره خواهیم کرد : در جملهٔ از فوائد خود از ابو محمد عبدالله بن ولید بن غریب آبادی نقل کرده عمویش هنگامی بمنظور دیدار ابوالعلاء به خانهٔ وی رفت . مشاهده کرد ابوالعلاء که پیرمردی بود بر روی سجادهٔ از نمد قرار گرفته ویرا که خردسال بود پیش خوانده دست بر سرش کشید .

عموی نامبرده گوید : اینک آنوقت را بنظر میآورم که میدیدم دیدگان نابینای ابوالعلاء چنان بود که یکی بازمانده و دیگری پلکهایش روی هم افتاده و او آدمی لاغر اندام و مجدر و آبلهگون بود که آثار آبله تمام صورتش را فراگرفته بود .

گویند هنگامیکه ابوالعلاء از تصنیف کتاب اللامع العزیزی که در شرح دیوان متنبی گرد آورده بود فراغت یافت و عده آنرا بحضورش خواندند و از آن تمجید به سزائی کردند.

اظهار داشت گویا نظر متنبی در این شعر بمن بوده که پیشگوئی کرده :

انا الدی نظر الاعمی الی ادبی واسمعت کلماتی من به صم
من آن بزرگی هستم که آدم نابینا به ادب و فرهنگ من بچشم احترام مینگرد
و گفتار مرا کرانی که تاب استماع کلمات دیگر را ندارند میشوند. یعنی آدم کور از
دیدن اشعار من بینا و آدم کر شنوا خواهد شد.

ابوالعلاء سال ۳۶۸ وارد بغداد شد و بار دیگر هم سال ۳۹۹ بدانجا در آمد و مدت یکسال و هفت ماه در آنجا ماندگار شد سپس بمعره بازگشت و خانه نشین شد و به تصنیف پرداخت و طالبان دانش از اطراف بمجلس او حضور پیدا میکرده و دانشمندان و وزیران خطاطان و کاتبان وی بودند و او خود را رهین المحبسین مینامید یعنی کسیکه خود را در زندان منزل و دیدگانش را در حبس کوری قرار داده.

ابوالعلاء بمناسبت همفکری با حکیمان پیشین که گوشت نمیخوردند و حیوانی را بمنظور اینکه ناراحت میشود نمیکشتمند مدت چهل و پنجسال از خوردن گوشت خودداری کرد.

از اشعار اوست که در آن صنعت لزوم مالایلم را مراعات کرده :

لا تطلبن باله لک رتبه قلم البلیغ بغیر جد مغزل
سکن السما کان السماء کلاهما هذا له رمح و هذا اعزل

ریاست و مقام را بداشتن آله ریاست نمیتوان بدست آورد زیرا قلم بلیغ و سخن پرداز هرگاه از کوشش خود بکاهد مانند دوک شعر بافی بیشتر نخواهد بود بهمین دلیل می بینم سماک رامح و سماک اعزل که نام دوستارهء ثابت اند با آنکه دارای دو آلتند چون بسکون تن در داده اند در یکجا برقرارند بخلاف سیارات با نداشتن هیچ آلتی مسیر خود را باختلاف از دورهء یکماهه مانند ماه و سی ساله مانند زحل می پیمایند و حال اینکه ثوابت دورهء خود را در ظرف بیست و چهار هزار سال طی میکنند.

حافظ نامبرده گوید : بوالعلاء روز جمعه سوم ربیع الاول سال ۴۴۹ در معره وفات یافت .

و اطلاع یافته‌ام وصیت کرد تا بر لوح قبر او بنویسند :

و ما جنیت علی احد	هذا جنات ابی علی
کز ره جرم و جنایت زادم	اینکه خفته‌است در این خاک منم
بکف گرگ اجل بنهادم	پدر جانیم آورد و سپس
اینچنین راحت و از غم شادم	من چو او هیچ نکردم جرمی

اینگونه وصیت نیز مربوط است به اعتقاد حکیمان که ایجاد فرزند و آوردن او را بدین‌عالم ، جنایتی میدانند و معتقداند نامبرده پس از آنکه وارد اجتماع شد ، و یا از اولین ساعت همواره هدف حوادث و اتفاقات قرار می‌گیرد بنابراین بهتر آنست از آغاز کار وسیله برای پیدایش موجودی که هدف تیر گرفتاریها واقع میشود بوجود نیارد . مؤلف گوید : علاوه بر فکریکه حکما رویه کار خود قرار داده این‌شعر هم ثابت میکند نامبرده عقیم و بدون داشتن فرزندی از دنیا رفته .

به‌مین مناسبت نوشته‌اند هنگامیکه در بستر احتضار افتاده بود بغیر از پسران عمویش دیگری از نزدیکان بی‌الینش نبوده .

بوالعلاء سه روز بیشتر در بستر بیماری نیارمید و روز چهارم رحلت کرد . سیوطی در طبقات از یاقوت نقل میکند : بوالعلاء در آئینی که داشت متهم بود و مطابق با قانون برهنه‌ها و هندویان رفتار میکرد باین معنی گوشت نمیخورد و بروز رستاخیز معتقد نبود و بعثت انبیا را قبول نداشت .

صفدی گفته : معری بطرابلس رفت و در آنجا از کتب موقوفه‌ایکه در اختیار دانشمندان بود مراتب علمی را استفاده کرد به لاذقیه رفت در دیری ساکن شد صاحب دیر مرد پارسا و دیرانی بود که از گفتار فیلسوفان اطلاعات جامع و فراوانی داشت ، بوالعلاء کمالات او را در صندوقچه خاطر خود جمع آوری کرد و از آنرا تردیدهای بسیاری در افکار او بوجود آمد و آثار نظمی که از او باقی مانده مشتمل بر سخنان کفر آمیز بسیاری است .

دیلا باید گفت دانشمندان درباره وی باختلاف اظهار نظر کرده اند .
 دہبی : بوالعلاء را آدم زندیق و کافری معرفی کرده .
 سنفی گوید : گمان من آنست کہ بوالعلاء از عقائدناشایست خود توبہ کردہ باشد
 ابن العدیم در کتاب دفع التجری علی اسی العلاء المعری کہ در مدافعہ از او تالیف
 کردہ میویسد : حسودان او را نسبت بہ تعطیل میدهند کہ خدا پس از آفرینش دست
 از ہرگونہ تصرفی برداشته و از زبان او اشعاری کہ مشتمل بر گفتار و عقائد مردم بی دین
 باشد سرودہ و نظرشان آن بودہ تا ویرا بدینوسیله بیچارہ کنند .
 و از آنطرف اشعاری ہم از او نقل شدہ کہ حاکی از عقیدہ راست و درست اوست
 و حرآنها ہرچہ ناو نسبت دہند کذب محض است .

ار شعرهای مناسب او اینست :

مولى یغیض علی ررقی

لا اطلب الرزق والـ

ان ذلک فوق حقى

ان اعط بعض الرزق اعلم

روریم را از مولی نمی طلبیم زیرا او خود رزق مرا در اختیارم میگذارد و ہرگاہ بہ
 مقداری از روزی خود دست پیدا کنم یقین خواہم کرد کہ آن بالاتر از حق مست .
 ار آثار او شرح شعرابی التمام است کہ آرا بنام دگری حبیب نامیدہ ، شواہد
 الحمل بانمام ، ظہیرالعضدی فی النحو ، شرح بعض سیویہ ، مقال النظم فی العروس ،
 سقط الرند صوء القسط ، الحقیق النافع فی النحو ، لزوم مالایلم و امثال اینہا از
 آثار دیگر .

تا آنجا کہ گوید :

مہم ہمروں و لا یعدیوں

کل و اشرب الناس علی خیرہ

فانسی اعہدہم یکدیوں

و لا تصدقہم اذا حدثوا

نقی حال لہم یجدیوں

و ان اراک الود عن حاجۃ

بخور و با کمال توجہ و اطلاع بمردم بیاشام زیرا آنان میخورند و میگردند و اصولا
 احساس شیرینی و گوارائی نمیکنند (یعنی از رحمت تو تقدیر نمی نمایند) و ہرگاہ
 سخنی گفتند آنرا تصدیق مکن زیرا بخاطر دارم ہرگاہ دہان میگشادند سخن بدروغ

میگفتند و اگر اظهار دوستی میکردند برای آن که میخواستند نیازشان بر آورده شود و همواره دستاویزی را از آن قبیل برای خود در نظر میگرفتند و آنرا وسیلهٔ دوستی قرار میدادند یعنی بمجردیکه حاجتشان بر آورده میشد قطع دوستی و علاقه میکردند .

سیوطی پس از این اظهار میدارد سلسلهٔ سند او را در طبقات کبری ذکر کرده ایم و در جمع الجوامع نیز از او نام برده شده است .

وهمو در ذیل ترجمه ابومنصور عبدالله بن سعید بن مهدی خوافی کاتب مینویسد ابو منصور سرایندهٔ نحوی، لغوی بود از ابویحیی خالد بن حسین ابهری ادیب روایت میکرده و شجاع بن فارسی ذهلی و دیگران از شاگردان وی بوده اند .

نامبرده آثاری داشته از جمله خلق الانسان که آنرا بحروف الفبا گرد آورده و رجم العفریت در این کتاب علیه معری برخاسته و او را رد کرده و همچنین در فنون دیگر که در حیطه اطلاعاتش بوده آثاری بیادگار گذارده و سال ۴۴۸ (تمح) هجری وفات یافته از اشعار اوست :

فلا تياس اذا ماسدّ باب فرض الله واسعة الممالك
و لا تجزع اذا ما اهتاض امر لعلّ الله يحدث بعد ذلك

اگر در خانه‌ایکه مورد نظرت بود بروی تو بسته شد بهیچوجه اظهار ناامیدی مکن زیرا در خانهٔ او باز و مملکت او پهناور است و اگر استخوان کاری که وسیلهٔ انجام امور زندگی تست بجهتی شکسته شد و از آن ممنوع گردیدی باز هم ناراحت مباش چه ممکن است پس از آن خدای متعال ایجاد کار دیگری بنماید .

مؤلف گوید: خلاصهٔ از آنچه از احوال او استفاده میشود آنستکه نامبرده اعتقادی صحیح نداشته و باطنی ناراحت داشته و خانهٔ دلش از اصل ویران بوده .

و از دانشمندان عامه که خود در طریقیکه قدم برمیدارند کورکورانه بوده و مصداق اینجملهٔ معروفند (ویل لمن کفره نمرود) علامه تفتازانی آتی‌الترجمه است که ویرا نسبت بکفر و زندقه و الحاد داده .

و گاهی ممکن است اظهار داشت الحاد نامبرده از کفر ابلیس مشهورتر است و نسبتی را که او و امثال او بوی داده اند صحیح و بجا باشد مخصوصا هرگاه اظهار نظر

شیخ طبرسی را بہ ضمیمہ آن سند الحادوی قرار دہیم .
وی در پایان کتاب احتجاج قصہ گفتگوی بوالعلاء را با سید مرتضی دربارہٴ
مراتب توحید و قدم عالم کد بطور رمز بحث شدہ نقل کردہ مینویسد :
موقعی ابوالعلاء معری بمنزل سید مرتضی قده وارد شد . پرسید ای سید عقیدہ
شما دربارہٴ کل چیست ؟ پاسخ داد عقیدہ تو دربارہٴ جز چیست ؟ پرسید عقیدہ شما
دربارہٴ شعری چیست ؟ فرمود عقیدہ تو دربارہٴ تدویر چیست ؟ سؤال کرد عقیدہ شما
دربارہٴ عدم انتہاء چیست ؟ فرمود عقیدہ تو دربارہٴ تحیز و ناعورہ چیست ؟ پرسید
عقیدہ شما دربارہٴ سبع چیست ؟ سؤال کرد عقیدہ تو دربارہٴ زائدبری کہ زائد بر ہفت
باشد چیست ؟ پرسید عقیدہ شما دربارہٴ چهار چیست ؟ فرمود عقیدہ تو دربارہٴ یک و دو
چہست ؟ پرسید عقیدہ شما دربارہٴ مؤثر چیست ؟ فرمود عقیدہ تو دربارہٴ مؤثرات
چہست ؟ پرسید عقیدہ شما دربارہٴ نحسین چیست ؟ فرمود عقیدہ تو دربارہٴ سعدین
چہست ؟

ابوالعلاء از ہوشمندی سید مرتضی بشگفت آمد .
در اینموقع سید مرتضی فرمود الاکل ملحد ملہد بدان ہر بی دینی مانند چہار
پائست کہ بار گرانی بدوش گرفتہ باشد و بالاخرہ موجود ستمگریست .
بوالعلاء گفت این معنی را از کجا اقتباس کردی پاسخ داد از قرآن مجید کہ
میفرماید یا بنی لا تشرک باللہ ان الشرک لظلم عظیم لقمان خطاب بفرزندش میفرماید
فرزند من برای خدا شریکی قرار مدہ کہ شرک بخدا ستمی بزرگ است .
بوالعلاء با شنیدن پاسخہای مرموز کہ ہمہ بجا و بموقع بود از جای برخاستہ بیرون رفت .
سید مرتضی پس از رفتن نامبردہ اظہار داشت اینمرد از حضور ما رفت و پس از
این ما را نخواہد دید .

در همانمجلس معانی جملات مرموزہ فیما بین را از سید تقاضا کردہ فرمود بوالعلاء
از من پرسید عقیدہ شما دربارہٴ کل چیست ؟ و او کل را قدیم میداند و منظور از کل
عالمی است کہ آنرا عالم کبیر نامیدہ اند بالاخرہ از من پرسید عقیدہ شما دربارہٴ قدم
عالم چیست .

در پاسخ او گفتم عقیده تو درباره جز چیست؟ زیرا آنها جزء را محدث میدانند و متولد از عالم کبیر و از این جزء بعالم صغیر تعبیر میکنند و منظورم این بود هرگاه عالم صغیر که از عالم کبیر متولد باشد محدث باشد بایستی عالم کبیر هم محدث باشد زیرا بعقیده او هر دو از یکجنس اند بدیهی است که شیء واحد و احداست و جنس واحد هم واحد و صحیح نیست شیء واحد برخی از آن قدیم و بعضی از آن حادث باشد. بهمین مناسبت ساکت شد.

پرسید عقیده شما درباره شعری چیست؟ و منظورش این بود شعرای یمانی از سیارات نیست.

پرسیدم عقیده تو درباره تدویر چیست و منظورم این بود دوران فلک بتوسط شعری است.

پرسید عقیده شما درباره عدم انتها چیست؟ نظرش این بود عالم بمناسبت قدمتی که دارد غیرقابل انتهاست.

پاسخ دادم تحیز و تدویر عالم برای من ثابت است و این هر دو دلیل برتناهی عالم اند.

پرسید عقیده شما درباره سبع چیست؟ و نظرش به سیارات سبعة بود (۱) زیرا آنان ستاره‌های مزبور را صاحب حکم و متصرف در اینعالم میدانند من گفتم این عقیده باطلست زیرا حکماء زائد بری را صاحب حکم میدانند و حال آنکه ارتباطی با ستاره‌های هفتگانه ندارد.

پرسید عقیده شما درباره اربع چیست؟ و منظورش از آن عناصر اربع آتش، باد، آب، خاک بود.

گفتم چه میگوئی درباره طبیعت واحده ناری (آتش) که از آن حیوانی بوجود میآید بنام سمندر که پوست آنرا برای پاکیزه کردن دستها و ظرفها بکار میبرند پس از

(۱) در سما هفت کوكب سیار. خلق کرده خدای عزوجل. قمر است و عطارد و

زهرة، شمس و مریخ و مشتری و زحل.

آنکہ پوست آنحیوان بر اثر مالیدہ شدن بکثافات چرکین شد آنرا در میان آتش میافکنند کثافات عارضہ میسوزد و خود آن پوست سالم میماند . زیرا خدا یمتعال آنحیوان را بہ طبیعت آتش آفریدہ بدیہی است آتش آتش را نمی سوزاند و همچنین از برف گرمہائی بوجود میآید و ہر دو دارای یک طبیعت اند اما آب دریا دارای دو طبیعت است یعنی حیواناتی از آن بوجود می آیند کہ دو حیاتیانند ہم در دریا زندگی میکنند و ہم در خشکی و بعضی از آنها فقط در آب زندگی میکنند از قبیل ماہی ، غوک ، مار ، سنگ پشت و حال آنکہ حیوانات دریا دارای طبایع اربعند .

پرسید عقیدہء شما در بارہء موءثر چیست ؟ منظورش زحل بود .
گفتم عقیدہء تو در بارہء موءثرات چیست ؟ مرادم آن بود کہ ہمہ نزد تو موءثرند تا برای موءثریکہ قدیم است نمیتواند تحت تاثیر دیگری قرار بگیرد .
پرسید عقیدہء شما در بارہء نحسان چیست ؟ منظورش آن بود ایندو از سیارات اند چون با ہم اجتماع کنند سعدی بوجود آید .

گفتم تو در بارہء سعدین چہ میگوئی آنها ہم اگر اجتماع کنند نحسی بوجود میآید البتہ ارادہ خدا چنان است تا حکم حکیمان را باطل فرماید و ثابت کند احکام در دست مسخرات نیست زیرا بمشاهدہ برای ما ثابت شدہ کہ انگین و شکر موقعیکہ با ہم اجتماع کنند حنظل بوجود نیاید و همچنین از اجتماع حنظل با ہر چیز تلخ مزہء شیرہ و شکر پیدا نمیشود اینمشاہدہ و آزمایش دلیل بر بطلان قول آنهاست کہ از اجتماع سعدین یا نحسین حکم ثالثی بوجود میآورند .

و اینکہ گفتم کل ملحد ملہد منظور این بود ہر مشرکی ظالم است زیرا الحاد بہ معنی عدول از دین حق است والہاد بمعنی ستمگری است .
بوالعلاء باین معنی توجہ کرد و پرسید اینموضوع را از کجا بدست آوردی؟ پاسخ دادم از آیہ شریفہ سابق الذکر .

گویند موقعیکہ معری از عراق خارج شد پس از چندی از وی پرسیدند سید مرتضی را چگونه شخصیتی یافتی در ستایش از او بالیہدیہ گفت .
یا سائلی عنہ لما جئت تسئلہ الا ہوالرجل العاری من العار

لو جئته لرایت الناس فی رجل والدهر فی ساعه والارض فی دار
ستایشی در کمال بیمانندی از او کرده ایکسیکه بحضور من آمده و می پرسى سید
مرتضی چگونه شخصیتی است؟ باید نخست بگویم او مردی است که هیچگونه ننگی دامن
او را آلوده نمیسازد ثانیاً باید اعتراف کنم اگر بحضور او شرفیاب شدی خواهی دید
همه مردم عالم در یک فرد بوجود آمده و پیاپیست که روزگار را در ساعتی وزمینی را
در خانه خواهی دید .

یعنی اگر بقدر عمر یکروزگار از دیگران بهره مند میشوی بهمان مقدار از سید مرتضی
در یکساعت استفاده خواهی کرد وزمین پهناور را که محل آرامش همه موجوداتست در
خانه وسیعی که دل تابناک سید باشد مشاهده خواهی نمود .
مشهور است بوالعلاء روزی بحضور سید اجل مرتضی شرفیاب شد و از راه اعتراض
درباره حد سارق که شرع اسلام دستور داده تا دست او را ببرند این شعر را به عرض
رسانید :

بخمس ماین عسجد ودیت ما یاسها قطعت فی ربع دینار
تفاض مالنا الا السکوت له و ان نلود بمولانا من النار (۱)
دستی که خدايتمتع پانصد دینار طلا دیده آنرا تعیین فرموده از مروت دوراست
آنرا برای یکچهارم دینار که به یغما برده ببرند، آری این فرمان جز تناقضی بیش
نیست و ما ناچار در برابر آن ساکتیم و بمناسبت اینکه خود را از آتش دوزخ محافظت
نمائیم سخنی نمیگوئیم و بوی پناهنده میشویم. سید اجل او را بلافاصله با این شعر
پاسخ داد :

عزّ الامانة اغلاها، و ارخصها دل الخیانه، فافهم حکمة الباری
آری چنانست لیکن امانت داری آنرا تا آن اندازه ارجمندی داد که سها آن را
به پانصد دینار زر سرخ تعیین فرمود و خیانت کاری و ذلت آن ویرا به پایه رسانید که
برای یکچهارم دینار باید بریده شود اینجاست که باید بحقیقت فرمان الهی توجه نموده

(۱) شعر دوم از نامه دانشوران اضافه شد .

و با دیده احترام و دقت بنگری . و بقول دیگری سید اجل او را چنین پاسخ داد :
 حراسة الدم اغلاها و ارضها حراسة المال فانظر حكمة الباری
 گرانبهای آن برای آن بوده تا خونس از ریختن محفوظ مانده و بی ارزشی آن از
 آنجهت بوده که دست خیانت دراز و مالی را که در تصرف صاحبش بوده بدون اذن
 وی از حیطه تصرفش خارج کرده اینک به حکمت فرمان باری تعالی که آفریننده موجوداتست
 کاملا توجه کن . در همان مجلس یکی از حاضران چنین پاسخ داد :

هناک مظلومة عالیت بقیمتها و هیبنا ظلمت هانت علی الباری
 آنجا بر اثر ستمدیدی گرانبها شده بود و اینجا بمناسبت ستمگری نزد خدا ایتعمال
 حواری و سی مقدار گردیده بود . دیگری در پاسخ او گفت : لما کانت امینه کانت ثمینه
 فلما حانت هانت چون امین بود گرانبها و ثمین بود و چون خائن گردید موردا هانت
 رب العالمین شد دیگری همین مضمون را چنین به نظم آورده .

خائننها اهانتها و کانت ثمینا عند ما کانت امینا
 خیانت کردن آن موجبات اهانت او را بوجود آورد و گرانبهای او در آنموقع
 بود که مرتبه امانت داری را رعایت کرده بود .

سب اصلی آشنائی معری با سیداحل مرتضی و اتصال ابوی آن بود :
 ابوالعلاء روزی وارد مجلس سید شد و از آنجا که نابینا بود تصادفا پیش به
 پهلوی سردی برخورد آنمرد ناراحت شده اظهار داشت این سگ که بود که اینگونه
 موجب ناراحتی مرا بوجود آورد .

ابوالعلاء گفت سگ آنکسی است که از هفتاد نام مختلف سگ بی خیر باشد .
 سید مرتضی قده بمجردیکه این سخن را شنید دانست که گوینده مرد متبحر است
 او را نزدیک خویش خوانده آزمایش کرده فهمید او دانائی است که سراسر دل او را
 هوشمندی و زیرکی فراگرفته . از آنساعت به بعد ابوالعلاء را از همه گونه عنایات خاصه
 خود برخوردار میساخت .

ابوالعلاء نسبت بمتنبی تعصب شدیدی داشت و او را از همه سرایندگان برتر و
 بالاتر میدانست . سید اجل برخلاف او برای متنبی ارزشی قائل نبود .

روزی برخلاف انتظار سخن از متنبی بمیان آمد سید مرتضی از او تنقید کرد و از وی عیبجوئی و نکوهش نمود .

بوالعلاء با سابقهء تعصبی که درباره نامبرده داشت سخت ناراحت شده اظهار داشت هرگاه متنبی شعری جز همین مصراع نمیداشت .

لک یا منازل فی القلوب منازل در فضیلت و شرافت او کافی بود سید مرتضی از پشتیبانی معری آنهم در چنان مجلسی، متاثر شده دستور داد او را از مجلس خارج کنند . و یا بنوشته سیوطی پاهای او را بکشند و بدین وسیله او را از مجلس بیرون کنند پس از این خطاب بحاضران: فهمیدید برای چه منظوری معری از آن قصیده نام برد و تمجید کرد و حال آنکه از این قصیده بهتر هم دارد . حاضران اظهار بی اطلاعی کرده . فرمود آری نظر او باین شعر از این قصیده بود و اذا اتک مذمّنی من ناقص فہی الشہادۃ لی بآنی کامل هرگاه یکنفر ناقص و بجا نرسیده از من نکوهش کند بلاشک نکوهش او شاهد بر کمال و شخصیت منست .

در کتاب بحار الانوار نقل کرده ابو یوسف عبدالسلام بن محمد قزوینی بغدادی به ابوالعلاء معری گفت: آیا درباره اہلبیت پیغمبر اکرم (ص) شعری سروده، زیرا یکی از سرایندگان قزوین دربارہ، معظم لهم چند شعری سروده کہ هیچیک از سرایندگان تئوخ چنان شعری نگفته اند و آنها اینست:

راس ابن بنت محمد و وصیہ

والمسلمون بمنظر و بمسمع

سر مبارک فرزند پیمبر و وصی اورا در برابر بینندگان بر فراز نیزه در آوردند و در آنروزگار مسلمانانیکہ حضور داشتند و آنسر را میدیدند و آنچه نباید در حق او گفته شود میشنیدند بہیچوجه ناراحت نشده چنانچه جزع و بیتابی نکردند و اظهار درد دل نمودند . معری گفت آری منہم میگویم:

مسح الرسول جبینہ فله بریق فی الخدود

ابواہ من علیا قریش جدّہ خیر الجدود

درخشندگی بسیاری کہ در جبین مبین حضرت سیدالشہداء مشاهده میکنی از آن

است، کہ سعمر اکرم (ص) آنرا بی نہایت با دست مبارک خود مسح میکرده آری پدر و مادر او از عالیترین خاندان قریش و جد او از بهترین نیاکانند .
مؤلف گوید از احادیث بسیاری که اصحاب ما نقل کرده اند استفاده میشود شعر مرثیہ را کہ معری خود نسبت داده از جمله نوحہ سرائیہا و سوگواریہائی است کہ حسان برای آنحضرت نموده اند .
بنابر این باید گفت معری آنشعر را انشاد کرده و قرائت نموده نہ آنکہ انشاء کرده و سروده باشد .

مترجم گوید : آنچه درباره معتقدات ابوالعلاء از اظهارات مؤلف کہ از دیگران نقل کرده شد آمد آنستکہ نامبرده صحیح العقیدہ و بلکہ مسلمان ہم نبوده .
لیکن سید حسن صدر قدس سرہ در کتاب تاسیس الشیعہ کہ ویژه مؤلفین و مؤسسین شیعہ است در بخش مشاہیر ائمہ علم نحو عربیت مینویسد :
ابوالعلاء معری یکی از مشاہیر اعلام نحو است کہ ہم مؤلفات بسیاری دارد و ہم در فصاحت و بیشوئی در ادب و انواع علوم عقلیہ و نقلیہ محسود اقران بوده .
آنکاز از ابو حامد غزالی نقل کرده نامبرده در او آخر جزء اول سرالعالمین مینویسد
یوسف بن علی شیخ الاسلام گفت در روزگار معری وارد شہر معرہ النعمان شدہ و همان اوقات وزیر ملک محمود بن صالح از معری نزد ملک محمود سعایت میکرد و اظهار میداشت معری از برہمناسی، گوشت نخورد و تبدیل صورتی را صورت دیگر تجویز نمیکند و معتقد است رسالت منشاء الہی ندارد و ہر کسی بصافی عقل و پاکی باطن میتواند بمقام بیمبری نائل شود .
و بالاخرہ از این قبیل سعایتها آنقدر کرد تا ناچار شاہ محمود را بر احضار وی مجبور ساخت .

شاہ محمود دستور داد پنجاه نفر سوارہ بخانہ او رفتہ ویرا دستگیر کنند .
در آنموقع دو نفر ارتزبیکان شاہ کہ از همان سواران بودہ و از قضیہ مطلع شدہ از آمدن سواران سوی اطلاع دادند معری برای محافظت خود از خانہ بہ مسجد رفت فاصلہ شد سواران وارد میہمانخانہ ناسرودہ شدند .

مسلم عمومی معری نزد وی آمده اظهار داشت بر اثر تو پیش آمد ناگواری از جهت ما اتفاق افتاد اگر ما آنها را از بدست آوردن تو ممانعت کنیم ما را ناراحت میسازند و اگر ترا تسلیم دست آنها کنیم دیگران ما را نکوهش خواهند کرد و ننگ آن برای همیشه در خاندان ما باقی خواهد بود .

معری گفت آرام بگیر از میهمانان خود بخوبی پذیرائی کن زیرا پادشاه توانائی دارم که دشمن را از من دفع میکند و از هرکسی که با من همراه باشد حمایت مینماید . پس از این بغلامش قنبر دستور داد آب حاضر کند آب آورده بوالعلاء غسل کرده و پیوسته تا نیمه شب نماز خواند و در راز و نیاز با خدا اینجملات را می گفت یا علیه العلل یا قدیم الازل یا صانع المصنوعات انا فی حماک الذی لایضام : ایخدائیکه علت وجودی همه علتھائی و ای خدائیکه ابتدا و آغازی برای وجود تو نبوده و ای بزرگی که همه ساخته های عالم از کارگاه توانائی تو پیدا شده .

ای همه هستی ز تو پیدا شده خاک ضعیف از تو توانا شده من در حمایت و نگهبانی توام آن حمایتی که هیچ نیروئی نمیتواند بر آن شکست وارد آورد آنگاه سه مرتبه گفت الوزير الوزير الوزير . در این حال برقی جهیدن گرفت و صدای هولناکی بگوش آمد پرسیدیم این صدای چه بود؟ گفتند سقف میهمانسرای که چهل و هشت نفر مامور گرفتن معری در آن پذیرائی میشدند ناگهان فرود آمد و همه آنها نابود شدند .

و هنگام طلوع آفتاب هم نامه بتوسط کبوتر نامه بر رسید باینمضمون شیخ معری را بحال خود بگذارید که وزیر هم بمرگ مفاجاه دنیا را خالی کرد .

شیخ الاسلام نامبرده گوید همان وقت در مسجد حضور بوالعلاء بودم از من پرسید از کدام سرزمین هستی؟ گفتم از سرزمین پهناور خدا :

گفت چنین نیست که محل تو نامعلوم باشد بلکه تو از سرزمین هرکاری و نام تو یوسف بن علی است . ترا بمنظور اینکه من آدم زندیق و بیدینی هستم به کشتن من وادار کردند .

آنگاه بوی دستور میدهد اشعاریکه بالبداهه انشا میکند بنویسد از جمله اشعار

دلیل است :

اقیم حسمی و صوم الدهر الفہ
عیدین افطر فی عامی ادا حشرا
و اعبد الله لا ارجو مثوبته
اصون دینی عن جعل اؤملہ

و اُمن الذکر اِکارا باصال
عید الاضاحی و یقفو عید شوال
لکن تعبد اکرام و اجلال
اذا تعبد اقوام . باجعال

بدن خود را با اینکه همواره بروره بسر میرم بر سر پا نگه میدارم و بامداد و
شانگاہم را بیاد خدا بیکدیگر نزدیک میسازم در تمام سال دو عید قربان و فطر افطار
میکنم و خدا را بمنظور ثواب اخروی نمی پرستم آری او را از آن نظر که شایسته اکرام و
احترامست بندگی میکنم دین خود را بمنظور اینکه دستخوش ریا و خودنمایی نشود
حفظ میکنم و از آنہنگام نگہداری مینمایم کہ دیگران آنرا همراه با خودسازی و ریا
کاری میسازند .

سد صدر اظهار میدارد : حکایت مزبور دلیل بر کمال توحید و حسن عقیده و
توکل و مقامات عالیہ زهد و پارسائی است .

دیگری گفته معری از خاندان بزرگی است کہ از قدیم زمان بہ شیعه گری معروف
بوده و در حلب میزیسته و ہمیشہ دانشمندان معروفی از آن خاندان ظہور کرده اند
انتہی .

مترجم گوید : سید علیخان در درجات الرفیعه ذیل ترجمہ شریف ابو ابراهیم
محمد بن احمد حرانی مینویسد : نامرده قصیدہء باین مطلع برای معری فرستاد :

غیر مستحسر وصال الغوانی بعد ستین حجة و ثمان

معری نامرده را با قصیدہء بدینمطلع پاسخ داد :

عللانی فان بیص الغوانی فنیت والظلام لیس بفانی

در آن قصیدہ کہ بہ پاسخ وی پرداختہ این دو شعر را ایراد کردہ :

و علی الدهر من دماء الشہیدین علی و نجلہ شاہدان

فہما فی اواخر اللیل فجران و فی اولیاتہ شفقان

در روزگار از خون دو شہید کہ علی و فرزند بزرگوار او باشد دو شاہد باقی ماندہ

یکی شفق آخر شب و دیگری شفق اول شب است و ایندو شعر دلیل بر تشیع اوست .
سید علیخان ذیل ایندو شعر از برخی از شارحان دیوان معری نقل کرده این دو
شعر را معری موافق با عقیده خود گفته . بلکه بدین منظور سروده که ممدوح او مردی
علوی و شیعه مذهب بوده و دسته از شیعه معتقداند که قرمزی اول و آخر شب از
آنهنگام پیدا شده که حسین بن علی شهید شده .

برخی دیگر این عقیده را نادرست میدانند و میگویند قرمزی شفق پیش از شهادت
آنحضرت نیز وجود داشته . بلکه بهتر آن بود موافق با عقیده خود بگوید اثر قرمزی
شفق پیش از شهادت آنحضرت وجود داشته و خدا آنرا بمسطور پیش آمد مزبور که در
آینده وقوع پیدا میکند ایجاد کرده تا حکایتی از شهادت آنجناب باشد .

سید مبرور پس از نقل مزبور اظهار داشته گفته مزبور منحصر به شیعه نبوده بلکه
گروهی از اهل سنت نیز بدین قول معترفند از جمله جلال الدین سیوطی در تاریخ
الخلفاء گوید : شهادت آنحضرت در روز عاشورا اتفاق افتاد و همانروز خورشید منکسف
شد و افق آسمان تا شش ماه پس از شهادت آنحضرت بحالت قرمزی باقی ماند و پس از
آن همواره آن قرمزی که قبلا سابقه نداشت دیده نمیشد . بنابراین معلوم میشود سنی
هم بدانقول معترف است .

مجملا ابو ابراهیم حرانی در حلب وفات یافت . معری قصیده در سوگواری او
خطاب بفرزندان وی بدین مطلع سروده :

بنی الحسب الوضاح والشرف الجمّ لسانی ان لم ارث والدکم خصمی
ای فرزندانیکه حسب و نسب و شرافت بیمانند شما همه جا را پر کرده اگر در
سوگواری پدر شما قصیده نسرایم زبان من با من دشمنی خواهد کرد .

از اشعار او که حاکی از تشیع اوست دو شعر ذیل است :

لقد عجبوا لاهل البيت لما اتاهم علمهم فی مسک جفر
و مرآة المنجم و هی صفرا ارته کل عامرة و قفر
مردم از علمی که به توسط جفر جامعه بخاندان عصمت عنایت شده درحقیقت آن
تعجب میکنند اما از آئینه کوچک ستاره شناس که هرآبادی و ویرانی را مشاهده میکنند

تعجب نمی نمایند .

مترجم گوید : در نامه دانشوران ترجمه مفصلی از او ایراد کرده مناسب است
ذیلا به برخی از آنها اشاره نمائیم .

ابوالحسن شاعر مصیصی میگوید در شهر معره با نابینائی ملاقات کردم او را بحری
رخار با طبعی سحر یافتم در تمام فنون احاطه داشت اساتید فن از افاداتش استفاده
میکردند در بازی نرد و شطرنج کسی حریفش نبود و از نابینائی خود اظهار ناراحتی
نمیکرد بلکه سپاسگزار بود و میگفت من همان اندازه از نابینائی سپاسگزارم که بینایان
شکر خدا میگذارند . در آن شهر شهرت بسزا داشت و همواره اعیان و اعلام با وی
مکاتبات و مفاوضات داشتند .

از حافظه او از خطیب تبریزی نقل کرده .

روزی در مسجد معره از محضر بوالعلاء استفاده میکردم و مدت دو سال بود از
کسان خود اطلاعی نداشتم ناگاه مردیکه همسایه من بود وارد شد بسیار خوشحال شدم
بوالعلاء علت خوشحالی ناگهانی مرا پرسید ؟ گفتم اینجوان از همشهریان منست و اینک
که او را دیدم بیاد خاندان خود افتادم بوالعلاء گفت از جای برخیز و آنچه میخواهی
از او بپرس گفتم بهره‌مندی از مجلس شما بهتر از دیدن او و کسان منست : گفت خیر
من از افادات دست برمیدارم تا تو کاملا مطالب لازم را بازجوئی نمائی ، حسب الامر
مطالبی رد و بدل شد چون بحضور آمدم پرسید این چه زبانی بود که گفتگو کردی پاسخ
داد زبان ترکی بود . بوالعلاء گفت معانی آنها را نفهمیدم ولی الفاظ آنها را بخاطر
سپردم سپس تمام آنچه را شنیده بدون کم و زیاد با لهجه خوش ادا کرد چنانچه من
از سرعت حافظه او بشگفت آمدم .

گویند روزی بمناسبتی سخن از شتر بمیان آمد تا باینجا رسید که این حیوان بسینه
میخوابد و بر او بار میکنند و موقعیکه میخواهد از جا حرکت کند بدون کمک و اعانتی
از جا برمیخیزد .

بوالعلاء گفت حیوانی را که تا این حد توصیف میکنید بایستی گردن درازی داشته
باشد تا بکمک آن از جا حرکت کند .

گویند بوالعلاء تختی داشت که بر روی آن می‌نشست روزی در غیاب او زیر پایه‌هایش درهمی گذارده هنگامیکه بوالعلاء آمد بر روی آن بنشیند پس از اندکی اندیشه اظهار داشت خیال میکنم یا زمین اطاق بلند شده و یا سقف آن پست گردیده .
گویند ابوالطیب طاهر بن عبدالله طبری معمای ذیل را در باب خرما یا انگور سروده بود چنانچه ذیلا آورده میشود :

و ما ذات درّ لا يحل لحالب
لمن شاء في الحالين حيا و ميتا
اذا طعنت في السنّ فاللحم طيب
و ما يجتنى معناه الاّ مبرد
تناوله، واللحم منها محلّل
و من دام شرب الدرّ فهو مزلل
فما لحصيف الراي فيهن ماكل
عليم باسرار العلوم محصل
کدام جسم صاحب روحیست که شیرش برای نوشنده آن حرامست لیکن گوشتش
حلالست و هرکسی در زندگی و مرگ (یعنی تازگی و خشگی) بخواهد میتواند از گوشت
آن استفاده کند لیکن اگر به آشامیدن مایع آن عادت کند بگمراهی و بیچارگی می‌افتد
هرگاه سن آن زیاده شود و بیشتر برسد گوشت آن لذیذتر است و در هر حال خورنده
آن از حال عادی خارج میشود لیکن پیش از آنکه کاملا برسد اگر نارس آنرا در دهان
گذارند دهان را درهم کشد و هویداست آدم خردمند نارس آنرا نمیخورد . آری کسی
میتواند حقیقت این معما را بدست آورد که خود از شراب اسرار علوم چشیده و میوه
آنرا چیده باشد این معما را بعرض معری رسانیده، نامبرده بلافاصله پاسخ داد :

جوابان عن هذا السؤال كلاهما
فمن ظنه کرما فليس بكاذب
لحومهما الأعناب والرطب الذی
ولکن ثمار النخل و هی غصیضة
یکلفنی القاضی الجلیل مسائل
و لو لم اجب عنها لکنت بجهلها
صواب و بعض القائلین مزلل
و من ظنه نخلا فليس بجهل
هو الحل والدر الرحیق المسلسل
تمر و غضالکرم یحبی و یوءکل
هی النجم قدرا بل اعزو اطول
جدیرا ولکن من یوّدک مقبل

از این لغز دو پاسخ صحیح میتوان داد و هر کس غیر از این بگوید قدم برخلاف برداشته باین معنی اگر کسی بگوید مراد از آن انگور است درست گفته و اگر کسی بگوید

معلوم ہے کہ خرماسٹ آہم صحیح گفتہ، گوشتہاشان کہ خود انگور و رطب باشد آنہائست کہ بحکم شرح خلاصت و درش همان شراب ناب صاف روان و گواراست آری میوہ نارسیدہ خرا دہن را بہم کنند و بلخ مانند است لیکن عورہ انگور چیدہ میشود و قابل خوراکست قاضی حلیل ہر ماہی مسالہی خواندہ کہ مانند ستارگان گرانہا بلکہ از آنہا با ارزشترند و ہر گاہ از آن مسالہی مسخ دادہ بودم بنادانی بدانہا شایستہتر بودم لیکن دوستی تو نعدسی است کہ ہر کسی دم از دوستی با تو میرند بتمام آرزوہایش میرسد .

از اشعار بغز و حاکی از عقیدہ پاک اوست :

خلق الناس للقاء فصالت
امما یقلون من دارأع
امہ یحسبونہم للنفاذ
مال الی دار شقوۃ اورشاد

مردم برای عمر جاویدان آفریدہ شدہ اند بنا براین گمراہ کسی است کہ بگوید آنان برای نابودی بوجود آمدہ اند نہ چنین است بلکہ از خانہ اعمال و تکلیف بخانہ ایکہ نیکبختی و بدبختی آنہا را تعیین میکند انتقال پیدا میکنند .

قاضی ابوالفتح گفتہ آنہنگام کہ بوالعلاء مقتضای حب الوطن من الایمان در معرہ زیست داشت من برای درک حقایق و کشف معضلات بحضورش شرفیاب میشدم روزی بہ عادت ہمیشہ بہ اطاق او وارد شدہ در حالیکہ از آمدن من اطلاع پیدا نکردہ بود شنیدم این اشعار را میخواند :

کم عودرت غادہ کباب
احرزها الوالدان خوفا
و عمرت امہا العجوز
والقبر حرز لها حریر
والخلد فی الدھر لا یجوز

چہ بسیار دختر نارپستان سیمین بدنیکہ عحوز روزگار او را بخاک سپرد و مادرش از بسیاری عمر فرتوت و ناتوان گردید ، پیوستہ پدر و مادر او را از ترس گزند زمانہ در دامن خود محافظت میکردند و چون مرد گور او بدن او را بہ عہدہ محافظت خود در آورد آری قلم تقدیر بر آن جاری شدہ ہمہ بمیرند و در این روزگار برای ہمیشہ زندگی نکنند .

پس از آن چنان آہ دردناکی از دل تابناک کشید کہ حالت رقت عجیبی بہ من

دست داد و این آیه را تلاوت کرد .

ان فی ذلک لآیة لمن خاف عذاب الآخرة و ذلک یرمّ مجموع له الناس و ذلک یوم مشهود و ما نوؤخره الاّ لأجل معدود یوم یأتی لا تکلم نفس الاّ بذکره فمنهم سنی و سعید . همانا در آن نشانی است برای کسیکه از شکنجه آخرت در هراس است و آنروزیست که همه مردم گرد آیند و بمشاهده نتیجه اعمال خود برسند و ما آنرا تاخیر بیندازیم مگر برای رسیدن مدت معین و آنروزیست که کسی بدون فرمان پروردگار توانائی حرف زدن ندارد پس برخی از آنها بدبخت و بعضی نیکبخت اند .

آنگاه بوالعلاء گریه و ناله کرد و خود را بر زمین افکند و از هوش رفت و پس از اندکی سر برداشت غبار از صورت پاک کرد و گفت سبحان من تکلم بهذا فی الذم سبحان من هذا کلامه پاک است خدائیکه پیش از زمان بچنین سخنی تکلم فرمود پاک است خدائیکه سخن او چنین است و من مدتی شاهد احوال خوش او بودم آنگاه عرض سلام کردم .

پاسخ مرا داده فرمود از چه وقت در اینجا آمده؟ گفتم اینک بخدمت رسیده ام اینک آثار ناراحت کننده در صورت شما آشکار می بینم . جواب داد آری آیاتی چند از قرآن کریم تلاوت کردم مرا بدینحال درآورد .

قاضی گوید : پس از این بر من ثابت شد که بوالعلاء عقیدتی درست و طریقی پسندیده داشت و چنان در عقیده خود ثابت است که شکی در آن راه ندارد .

مترجم گوید : چنان معلومست که معظم له از ریا و خودنمایی کاملاً در پرهیز بوده و پیش از این هم ذیل حکایت شیخ الاسلام همین حقیقت را آشکار کرد . لیکن چون به خلوت میرفته آنکار دیگر میکرده .

بنابراین آنچه نوشتیم و آنچه نوشتند و بالاخره او را فاسدالعقیده معرفی کردند محض برای حسادت با نعمت خدا داده او بیش نبوده .

چنانچه بنقل ابن العدیم در کتاب رفع التجری علی المعری همین معنی را مسلم دانسته و باید هم مانند معری ایمانی پاک و قلبی تابناک داشته باشد و خود هم از دست مردم که ویرا به عقائد ناپسند نسبت میدادند سخت ناراحت بوده که میفرموده :

حوال اہوانی قوم فما
و قوّلونی بمقالاتہم
لو استطاعوا لوشوابی الی
و اجہتہم الا باہوانی
فغیروا نیۃ اخوانی
المریخ فی الشہب و کیوان

گروہی در پی اہانت من برآمدند و ہیچگاہ نبود با آنها روبرو شوم مگر اینکہ بانراحتی برابر میشدم سخنان درشت وناہنجار با من میگفتند و از اینراہ نیت دوستانرا علیہ من تغییر میدادند ، دشمنی آنها با من تا حدی بود کہ اگر میتوانستند بکرہٴ مریخ و کیوان دست پیدا کنند در آنجا از من بدگوئی میکردند .

بطوریکہ پیش از این نوشتیم بوالعلاء باکمال زہد و پارسائی رفتار میکرد از ماکولات بعدس و از ملبوسات و فرشہا لباس پشمینہ و نمود و از شیرینیہا بانجیر قناعت میکرد .

گویند ہنگامی مستنصر علوی تمام ذخارف و ملبوسات و لوازم خانہٴ خود را باو بخشید و اونپذیرفت . کتب بسیاری علاوہ بر آنچه مانقل کردیم از او در آن کتاب آورده .

باری معری فرد عادی نبود بہمین مناسبت مردم حسود و بیخبر از انسانیت تا جائیکہ میتوانستند اسباب ناراحتی او را فراہم میساختند و خدا خواستہ بود چنین بزرگی از حلیہٴ چشم عاری باشد تا روی نا انسانان را نبیند .

گویند بوالعلاء آرزومند بود آب جاری و ستارگان آسمان را مشاہدہ کند تا از جریان آب کہ چون دل ماہی جہندگی دارد و از چشمک زدن ستارگان کہ زیور آسمانند کہ وزینا السماء بزینہ الکواکب لذت ببرد .

لیکن سرایندهٴ در تسلیت او گفتہ اگر ترک این آرزو کنی سودمندتر بحال تست زیرا اگر چشم بگشائی جز آدم دور از انسانیت دیگری نخواہی دید .

ابا العلاء بن سلیماننا
لو ابصرت عیناک هذا الوری
از خلق زمانہ پا کشیدن خوشتر
زنہار ضیا (۱) علاج چشمت مکنی
انّ العمی اولاک احساننا
لم یرانسانک انساننا
در گوشہٴ عزلت آرمیدن خوشتر
اوضاع زمانہ را ندیدن خوشتر

(۱) محمد ضیاء الدین متخلص بہ ضیاء از سراینندگان دانشمندکاشان بود

سال ۱۰۲۳ ہجری وفات یافتہ .

براستی شایسته است شیخ کمال‌الدین درباره او بگوید (جوهره جاءت الی الوجود و ذهب) معری در یتیمی بود که از صدف وجود بر آمد و در دریای نیستی پنهان گردید .

پیش از این نوشتیم بوالعلاء در سوم ربیع الاول سال ۴۴۹ وفات یافت نامه دانشوران روز وفات او را نیز دوم و سیزدهم آناه نامبرده نوشته و افزوده وفات او در روزگار خلافت القائم بامرالله عباسی بوده .
و از ابوالمکارم که مرد ثقه بوده بتوسط سلفی نقل میکند صد یا هشتاد نفر سراینده بر مزار بوالعلاء گرد آمدند و در ظرف یک هفته دو بیست ختم قرآن کنار مزار او خوانده شد .

و هشتاد و چهار شاعر او را مرثیه گفتند از جمله شاگرد او علی بن همام است در ذیل قصیده میگوید :

ان كنت لم ترق الدماء زهادة	فلقد ارقت اليوم من عینی دما
سیرت ذکرک فی البلاد كأنه	مسک تضح منه سمعا او فما
وأرى الحجيج اذا أرادوا لیله	ذکراک اخرج فدیة من احرما

اگر تو از روی پارسائی اقدام بریختن خون حیوانی نکردی لیکن امروز با رحلت خود خون چشم مرا ریختی آوازه خود را در تمام شهرها بگوش همگان رسانیدی گوئیا یاد تو مانند غالیه دانی است که دهان و گوشها را خوشبو کرده باشی چنان می بینم حاجیان در شب مشعر که میخواهند نام ترا بزبان آورند چون در لباس احرامند و استعمال بوی خوش بر آنها حرامست ناچار قربانی باید بنمایند .

قفطی گوید سال ۶۵۵ هجری کنار قبر او آمده سردابی بود وارد آن شده دیدم مزارش از خار و خاشاک پر شده (آری اینهم از جور خصوم بوده) .

(۸۳) ابونعیم احمد فرزند عبدالله بن احمد بن اسحق بن موسی بن مهران اصفهانی ابونعیم ، شیخی فقیه و حافظی متقن و نبیه و از اعلام محدثین و رواه و اکابر حافظین و ثقات بوده .

ابونعیم از افاضل روزگار بهره‌ها برده و دیگران حبل شاگردی او را بگردن افکنده

و از معلومات او استفاده‌ها کرده‌اند .

از آثار او کتاب حلیة الاولیاء است (۱) .

این خلکان نوشته کتاب مزبور از بهترین کتابهاست که تالیف شده .

مؤلف گوید : کتاب مذکور سابقه زیاد و معروفیت خاصی دارد و اصحاب ما نیز

اخبار مناقب و اخلاق و امثال اینها را از آن کتاب بسیار نقل کرده‌اند .

از آثار او کتاب الاربعین است احادیثی درباره حضرت ولی عصر (ع) گردآورده

و این کتاب چنانچه از قرائن بدست می‌آید نزد صاحب کشف الغمه بوده زیرا بسیار از

آن نقل میکند .

سید رضی الدین بن طاوس قده کتاب ذکر المهدی و نعوته و حقیقه مخرجه و ثبوت

را در طرائف بوی نسبت داده . ظاهرا هر دو کتاب یکی باشد .

دمیری در حیوة الحیوان کتاب طب النبوی را بوی نسبت داده (۲) .

حموئی در فرائد خود کتاب فضائل الخلفاء و حلیة الابرار والفتن را از او دانسته

و سید هاشم بحرانی که فاضلی متحر و خبیر بوده کتاب الفوائد را بدو نسبت داده و

در کتاب غایة المرام و امثال آن بسیار از او نقل میکند .

(۱) ذهبی در تذکره الحفاظ از خطیب بغدادی نقل کرده هیچ کتابی مانند حلیة

الاولیاء بزیور تصنیف در نیامده و از حمزه علوی نقل کرده هنگامیکه ابونعیم از تالیف

حلیة الاولیاء فارغ شد آنرا بلافاصله به نیشابور برده و در آنروزگار کتاب مزبور را به

چهارصد دینار زر سرخ بفروش رسانیدند . نامه دانشوران مینویسد کتابی ماثور دارد

مسمی بحلیة الاولیاء که نام شریف آن تصنیف منیف در السنه علماء دوائر است و مضامین

اعجاز آئینش در صحف مناقب ائمه دین سائر از مصنفین اولین و آخرین هر که از

احوال همایون اهل بیت اطهار سلام اله علیهم مجموعی پرداخته یا کتابی ساخته غالبا

از ابونعیم و حلیه نقل کرده و فضیلتی ذکر نموده .

(۲) کتاب طب النبوی معروف از آثار ابوالعباس مستغفری است ممکن است ابونعیم

هم داشته باشد .

از بعضی کتابها استفاده میشود کتاب مختصر الاستیعاب از آثار اوست .
 از صاحب معالم العلماء نقل شده در ترجمه او گوید حافظ ابو نعیم احمد بن عبدالله
 اصفهانی از دانشمندان عامه است در عین حال مناقب ائمه طاهرین و مراتب طیبین را
 نقل کرده و آیاتیکه در قرآن کریم درباره امیرالمؤمنین نازل شده شرح داده ، انتهی .
 از آثار او کتابی است در تاریخ اصفهان گویند نامبرده در آن کتاب نوشته جد من
 مهران نخستین کسی بوده که بشرف اسلام مشرف شده و او مولای عبدالله بن معویة
 بن عبدالله بن جعفر بن ابیطالب بوده (۱) .

و در یکی از یادداشتهای سید امیر محمد حسین خاتون آبادی که از نوادگان علامه
 مجلسی بوده ذکر شده از دانشمندان عامه که از تشیع او اطلاع یافته ام حافظ ابو نعیم
 محدث اصفهانی صاحب حلیة الاولیاست .

و او از نیاکان جد من علامه مجلسی ضاعف الله ابعامه میباشد . تشیع او را حد
 من از پدرش از پدرش از پدران او نقل کرده اند تا آنجا که گوید : بونعیم از
 مشاهیر ظاهری دانشمندان اهل سنت بوده ولیکن در باطن از شیعیان خالص بوده و
 ظاهرا بطوریکه مقتضیات عصر اجازه میداده تقیه میکرد و به لباس اهل سنت درآمده بوده .
 بهمین مناسبت می بینیم در کتاب حلیة الاولیاء مناقب بسیاری از امیرالمؤمنین
 نقل کرده که امثال آنها در کتب اهل سنت یافت نمیشود .

و دانشمندان شیعه هرگاه بخواهند علیه اهل سنت استدلالی اقامه کنند از مناقبی
 که نامبرده در کتابش ایراد کرده استفاده میکنند .

پس از این میگوید از آنجا که فرزند اعراف بمقام پدر خود است شبهه در تشیع
 او برای ما باقی نمی ماند ، انتهی .

صاحب ریاض العلماء گفته : ابو نعیم از اجداد عالیة مولانا محمد تقی مجلسی و
 فرزندش محمد باقر استاد ماست .

(۱) نامه دانشوران از آن کتاب نقل کرده پدر بونعیم ، عبدالله بن احمد سال ۳۶۵

مردده و در کنار مزار نیای مادری بونعیم دفن شده .

پس از این افزوده معروف اینست که بونعیم از محدثان اهل سنت است (۱) .
ولیکن آنچه را از استاد علامه شنیده‌ام ظاهر اینست نامبرده از دانشمندان اصحاب
ماست ولیکن تقیه ایجاب کرده خود را از علماء سنت قلمداد نماید چنانچه حداکثر
اعلام آن زمان به لباس تقیه سر میبردند .

حای دیگر از ریاض نوشته بونعیم از اسباط شیخ محمد بن یوسف بناء اصفهانی
است که از صوفیان عصر خود بوده و در محلهء خاجو دفن شده ، بقعهء او معروف است و
اصفهانیها مقبرهء او را بعنوان مزار شیخ سینا میشناسند .

و از مشایخ او شیخ ابوالقاسم طبرانی صاحب کتاب معجم البلدانست .

و کسبهء ابونعیم را مکبر و مصغر خوانده‌اند .

مؤلف ذیل ترجمه بونعیم بچند نفر بونعیم اشاره کرده .

ابونعیم فضل بن دکین : نامبرده از مشاهیر پیشینیان دانشمندان شیعه بوده و
علماء عامه هم از او بسیار نقل کرده‌اند و ما و ایشان نامبرده وثوق و اطمینان داریم و
هر چند از او در کتب رجال نامی نبرده‌اند .

لیکن شهید ثانی و سبط او شیخ علی در تعلیقات رجالیان از وی نام میبرند .
مترجم گوید : ریحانه پنجم مینویسد : نامبرده از کبار مشایخ مسلم و بخاری
بوده بلکه تمامی اصحاب صحاح سته نیز با روایات او احتجاج مینمایند و مشایخ و روایات
او بیشتر از صد نفر بوده .

گویند روزی پسر فضل گریه‌کنان نزد وی آمده و در سب گریه‌اش اظهار داشت که
مردم به او شیعه میگویند پس فضل بدین دو شعر تمثل نمود .

و ما زال کتمانیک حتی کانتی

لأسلم من قول الوشاة و تسلمی

همواره حقیقت تشیع را از تو کتمان میکردم و در پاسخ پرسش کننده ساکت بودم

(۱) مجلسی در آغاز بحار ذیل اسانید اهل سنت مینویسد اسناد حلیة الاولیاء
عن عبداللطیف الاصفهانی عن ابی علی الحداد عن ابی نعیم احمد بن عبداللہ الاصفهانی

و بدینوسیله خود مرا از آزار سخن چینان محفوظ میداشتم با آنکه هیچکسی از دست چنین نامردانی ایمنی ندارد .

تفسیر قرآنی بدو نسبت داده و وفات یا قتل او سال ۲۱۰ (تی) یا ۲۱۸ (تیح) یا ۲۱۹ (تیط) در کوفه اتفاق افتاده .

ابونعیم نصر بن عصام بن مغیره فهری معروف بقرقاره .

ابونعیم محمد بن احمد بن عقده فرزند ابوالعباس بن عقده سابق الذکر نام او را پیش از این ذیل ترجمه پدرش نوشتیم .

ابونعیم ربیع بن عبدالله بصری ، ثقه جلیل و از اصحاب حضرت صادق و کاظم علیهما السلام بوده .

مترجم گوید : نجاشی مینویسد ابونعیم ربیع بن عبدالله بن جارود بن ابی سیره هذلی از مردم بصره و از ثقات روات بوده .

از حضرت ابو عبدالله صادق و ابوالحسن کاظم (ع) روایت میکرده و با فضیل بن یسار مصاحبت داشته و اطلاعات بسیاری از او اخذ کرده و از مخصوصان او بشمار میرفته حدیث ابل ذیل را از او نقل کرده اند .

بسند خود از او نقل میکند از جارود شنیدم میگفت مردی از بنی ریاح بنام سخیم بن ائیل با پدر فرزدق درباره حسب و نسب در پشت کوفه مصاحبه و گفتگو داشتند تا بدینجا رسید که صد نفر شتر این و صد نفر دیگر آن نحر کنند موقعیکه وارد آب شوند بمجردیکه وارد آب شده شمشیرها کشیده به نحر شتران پرداختند مردم از کشتن آنها با خبر شده بر الاغها و قاطرها سوار شده برای بردن گوشت آمدند ، همانموقع علی (ع) در کوفه بود بر مرکب رسول خدا سوار شده نزد ما آمد فرمود ای مردم از این شترها نخورید که برای غیر فرمان خدا کشته شده اند .

نامبرده صاحب اصل است و حماد بن عیسی و دیگران از وی روایت کرده اند .

در تاریخ اخبارالبشر نقل کرده ابونعیم اصفهانی که از حفاظ بوده و همچنین این خیاط که از سرایندگانست سال ۵۱۷ (شیز) وفات یافته اند .

اظهاریه صاحب اخبارالبشر در صورتیکه اشتباهی در کار نبوده و از قبیل زیادی

فرع بر اصل نباشد دلیل بر آنستکه ابونعیم مذکور غیر از صاحب عنوان ما باشد بلکه متاخر از اوست و در کنیه و لقب با او مشترکست و یا از نوادگان او بحساب میآید .
زیرا در موضع دیگر از آن کتاب آمده وفات ابونعیم اصفهانی از حفاظ و قاضی ابو زید موسی از علماء حنفی و امام ابومنصور ثعالبی و شیخ ابوالفتح بستی از سرایندگان سال ۴۳۰ (تل) هجری اتفاق افتاده .

بدیهی است سال تاریخ مذکور موافق با سنهٔ وفاتی است که ابن خلکان و دیگران در سال وفات صاحب حلیه الاولیاء ایراد کرده‌اند .
و بطوریکه از ضبط اعلام استفاده میشود ابونعیم صاحب حلیه با تصغیر بکار رفته و سبت بدیگران وزن فعلیل تصغیری خالی از اشکال نیست .

پیش از این ذیل احوال ابن عقده معنی حافظ و اطلاق آنرا بیان کردیم .
ابونعیم روز وفات هفتاد و هفت ساله بود و مزارش اکنون در محله درب‌الشیخ ابو مسعود از محلات اصفهانست و در مزار معروف به آب بخشان واقع شده و مقبره شیخ در همان مزار است .

گویند: سید امیر لوحی موسوی سبزاری با علامهٔ مجلسی که در روزگار او واقع شده بود دشمنی خاصی داشت بهمین مناسبت و بمنظور اینکه از مجلسی تخفیفی بعمل آورده باشد قبر ابونعیم را خراب کرد (۱) .

ملانظام الدین قرشی شاگرد شیخ بهائی در نظام الاقوال نامبرده را در بخش دوم کتاب خودش نامبرده و پس از مطالبی مینویسد قبر او را در اصفهان دیده بر آن مکتوب بود قال رسول الله (ص) مکتوب علی ساق العرش لا اله الا الله وحده لا شریک له محمد بن عبدالله عبیدی و رسولی و ایدته بعلی بن ابیطالب رواه الشيخ الحافظ الموء من التقد العدل ابونعیم احمد بن محمد بن عبدالله سبط احمد بن یوسف البناء الاصفهانی

(۱) قبر بونعیم و شیخ یوسف بنوشتهٔ رجال اصفهان که در مقبره آب بخشان و خواجو بوده هر دو از بین رفته و اثری از هیچیک باقی نمانده فقط یکی از محلات اصفهان بنام شیخ یوسف نام گذاری شده .

رضی الله عنه و رفع فی اعلی اعلیین درجته و حشره مع من یتولاه بن الائمہ المعصومین
هذا .

از ابن جوزی که از مورخین است نقل شده حافظ بونعیم در دوازدهم محرم سال
۴۰۲ (تب) وفات یافته در صورتیکه این قول صحیح باشد یا اصلاً غلط است و یا تصحیفی
در لفظ اتفاق افتاده زیرا پیش از این معلوم شد سال وفات او ۴۳۰ بوده .
مترجم گوید : ذہبی در تذکره الحفاظ مینویسد بونعیم سال ۳۳۶ هجری (شلو)
هجری متولد شده (۱) و مشایخ دنیا با و اجازه داده و در سن شش سالگی سال ۴۴۲
باخذ اجازه نائل آمده چنانچه از واسط از عبدالله شوذب و از نیشابور از ابوالعباس
اصم و از شام خیثمه و از بغداد جعفر خلدی و امثال ایشان بوی اجازه داده اند .
و بمناسبت علم و حفظ و علو اساتیدش حفاظ حدیث از اطراف بجانب وی متوجه
میشدند .

و خود او سال ۳۴۴ هجری از ابو محمد بن فارس اصفهانی که از مشایخ معتبر
اصفهان است اخذ حدیث کرد و او نخستین شیخی بود که بونعیم فیض محضر او را
ادراک کرده بود و پس از او بمحاضر دیگر حاضر میشد تا بحدیکه کثرت مشایخ که برای
او اتفاق افتاده بجهت هیچیک از مشایخ مقرر نگردیده و گروهی بسیار از او روایت
میکرده اند .

خطیب گوید بجز از بونعیم و بوحازم عبدوی حقیقت حفظ بر دیگری اطلاق نمیشود
شیخ سلفی تاریخ زندگی بونعیم را گرد آورده و نوشته است هشتاد نفر دانشمند
از وی روایت کرده اند .

بونعیم در روزگار خود منحصر بفرد بود چنانچه دانشمندان از هر طرف رحل
اقامت در محضر علم و دانش او می افکندند و در هیچیک از محاضر علمی کسی موقعیت

(۱) در نخبه المقال سال تولد را ۳۳۴ و مدت عمر او را ۱۱۰ یاد کرده بنا بر این سال
وفات او ۴۴۴ باشد . ابونعیم حافظ قد صفا . عام و بعد (الشاب ۳۳۴) عمره (کفی ۱۱۰)
مؤلف ۷۷ سال نقل کرده و خواهیم گفت نود و چهار سال داشته و یا بتحقیق نامه دانشوران از ۷۷
فزونتر بوده .

حفظ و سند او را بدست نیاورده بود و حفاظ دنیا نزد او حضور مییافتند و هر روزی نوبت یکی بود که باید بحضور میرسید و از افادات او تا نزدیک ظهر بهره مند میشد و گاهی از مدرس که بمنزل خود میرفت در راه هم برخی از آنها که همراهی میکردند مقدار یک جزء حدیث را بر او میخواندند و او با کمال خونگرمی توجه میکرد .

و بالاخره خوراک بونعیم استماع حدیث و تصنیف بود .

حمزہ بن عباس گفته : بونعیم مدت چهارده سال براریکه حدیث برقرار بود و در ظرف اینمدت در شرق و غرب عالم محدثی بیپایه او نمیرسید که احفظ از او و سند حدیثش عالیتر از او باشد .

سلفی گوید : از محمد بن عبدالجبار فرسانی شنیدم میگفت در روزگار خردسالی به اتفاق پدرم بمجلس ابوبکر بن ابی علی معدل حضور یافتیم پس از آنکه نامبرده از املاء حدیث فارغ شد . مردی از جابر خاست اظهار داشت هرکسی که میخواهد بمجلس بونعیم حضور پیدا کند آماده شود .

در آنموقع بر اثر اختلافیکه بین حنبلیها و اشعریها اتفاق افتاده بود سر و صدا و قیل و قالی که موجبات درد سر طرفین را ایجاد کرده بوجود آمده بود و بونعیم هم از نظر مذهب مشکوک قرار گرفته بود (۱) .

بهمین مناسبت موقعیکه نامبرده حاضرانرا بمجلس او دعوت کرد بلافاصله چاقوها و قلمتراشها کشیده شد و نزدیک بود آن بیچاره بقتل برسد .

ابوعبداللہ محمد اصفہانی از شیخ اصفہان نقل کرده موقعیکه سلطان محمود بر اصفہان استیلا پیدا کرد . شخصی را از طرف خود بنام استاندار تعیین کرد بمجردیکه سلطان از اصفہان خارج گردید ، اصفہانیها نامبرده را کشتند .

خبر بسلطان دادند ، محمود سخنی نگفت بمجردیکه اصفہانیها را سرگرم یافت ناگهان بر آنها حمله آورد ، حمله وی مصادف با روز جمعه و موقعی بود که اصفہانیها در

(۱) نامه دانشوران از ابن جوزی نقل کرده بونعیم میل مفرطی بمذهب اشاعره داشت و روایت او را مطعون میدانسته .

مسجد جامع سرگرم اعمال جمعه بودند .

محمود گروه بسیاری از آنانرا کشت و از کسانیکه جان سلامت برد بونعیم بود که پنهان شده بود (۱) .

ذهبی سال فوت او را در بیستم محرم سنه ۴۳۵ در سن نود و چهار سالگی نوشته و مینویسد در آنسال ابوالقاسم عبدالملک بن محمد بغدادی که واعظ و مسد (محدث) عراق بوده و ادیب ابوبکر احمد بن محمد اصفهانی در نیشابور و مفسر ابوعبدالرحمن اسماعیل حیری ضریر که خطیب صحیح بخاری را در سه مجلس نزد او قرائت کرده و ابو عمران موسی فیروانی وفات یافتند .

(۸۴) ابوالفرج احمد فرزند محمد بن محمد بن احمد و ملقب به مجدالدین طوسی

عزالی .

ابن خلکان گوید : عزالی منسوب به عزال است (ریسنده) خوارزمها و گرگانها کسیکه صاحب هر صنعتی باشد او را بهمان فن نسبت میدهند چنانچه در نسبت به قصار (گازر) قصاری و به عطار عطاری میگویند .

و هم گویند رای آن مخفف است چون از دهکده عزاله که یکی از دهها طوسی است بوده لیکن این نسبت مشهور نیست .

نامبرده در ترجمه اش گوید عزالی برادر امام ابو حامد محمد عزالی فقیه سافعی است منظور از او ، عزالی مشهور ، صاحب کتاب المستصفی والمنحول و احیاء العلوم و سرالعالمین و امثال اینهاست .

عزالی سخن گوئی زبان آور و نمکین و نیکونظر و صاحب کرامات و اشارات بود ، و

(۱) از تاریخ اصفهان و ری استفاده میشود سال ۴۲۱ که مسعود فرزند محمود اصفهان را بعهدده داشت پدرش محمود وفات یافت مردم ملک محمد را از سلطه دعوت کرده متصرفات محمودی را بنام او خطبه خواندند مسعود اطلاع پیدا کرد کسی را بحای خود در اصفهان برقرار کرد بمجردیکه از اصفهان خارج شد اصفهانیها بابت مسعود را با پیروانش کشتند مسعود برگشت و اصفهان را قتل عام کرد . ممکن است این پسر آمدهم برای محمود شده باشد .

از فقهاء عصر خود بشمار میآمد. لیکن از آنجا که بوعظ و پند زیاده از اندازه میپرداخت عنوان فقاہتش تحت الشعاع قرار گرفته بود.

عزالی به نیابت از برادرش که تدریس مدرسه نظامیه را بمنظور برکناری وی از آن ترک کرده بود بعهده گرفت.

و کتاب احیاء العلوم برادرش را در یکمجلد بصورت اختصار قرار داد و آنرا احیاء الاحیاء نامید و کتاب دیگری نیز از خود تصنیف نمود و آنرا الذخیره فی علم البصیره نامید.

عزالی بمنظور سفر آفاق به اطراف مسافرت کرد و بخدمت صوفیان قیام نمود و طبعاً تمایل به انفراد و گوشه نشینی داشت.

عزالی در ۵۲۰ (کث) هجری در قزوین وفات یافت رحمه الله تعالی.
طوسی بضم طاء بی نقطه منسوب به طوس است و آن ناحیه ایست از خراسان طوس در آن رورگار مشتمل بر دو شهرک آباد بنام طابران و نوقان بوده.
صاحب تلخیص الآثار گفته: از دیهات طوس یکی گناباد است نزدیک به یک میل مسافت از آن قرار گرفته.

قبر رشید در آنجاست و مامون قبر او و علی بن موسی الرضا (ع) را در یک بارگاه قرار داده.

مردم قریه سناباد شیعه اند و در تزیین آن بارگاه کمال کوشش را بکار میبرند.
نامبرده در ذیل کلمه طوس مینویسد: طوس شهریست نزدیک نیشابور و دارای حصاری است و آبها و درختان بسیار دارد و در کوههای آن معدنهای فیروزه فراوانست و از کوههای آن دیگرهای سنگی و ظروف دیگر میتراشند (۱).

(۱) عیون اخبار الرضا مینویسد: موقعیکه آنحضرت بحوالی سناباد رسید بکوهی که از آن دیگرها میتراشند تکیه داد و اظهار داشت پروردگارا این کوه را برکت بده و نافع بحال مردم بگردان. سپس دستور داد تا برای تهیه غذا از آن دیگرها بتراشند و از آنروز به بعد مردم دیگرها و سایر لوازم را از آن استفاده میکنند و خداوند بر اثر دعای آنحضرت برکتی به آن کوه عنایت فرمود.

تا آنجا که گوید امام حجة الاسلام ابو حامد محمد بن محمد غزالی از مردم طوس است در علم و عمل و ذکاوت و هوشمندی کسی مانند او نبوده. نامبرده از شاگردان امام الحرمین بوده، نظام الملک تدریس مدرسه نظامیه بغداد را بعهدده او برقرار کرده بود پس از این به حج بیت الله مشرف شد و پارسائی و ترک دنیا اختیار نمود بشهرهای شام مهاجرت کرد و کتاب احیاء العلوم را گرد آورد بعد از آن بخراسان عزیمت نمود و عبادات مواظبت کرد تا سال ۵۰۵ (هت) هجری در سن پنجاه و چهار سالگی وفات یافت.

و از آنجاست برادر او شیخ ملک الابدال احمد بن محمد بن محمد غزالی که صاحب کرامات ظاهره بوده.

از آنجاست حکیم فردوسی که از دهقانان طوس بوده و کتاب شاهنامه را از روزگار کیومرث تا زمان یزدگرد بن شهریار در شصت هزار بیت به نظم آورده و در ابیات حکیمانه خود مواعظ و پند و اندرز که موجبات ترغیب و ترهیب افراد را ایجاد میکند با عبارات فصیحی ایراد نموده.

و از آنجاست امام عمدة الدین ابو منصور محمد بن اسعد بن حفده عطاری طوسی که در تریز وفات یافته.

و از آنجاست فاضل علامه خواجه نصیرالدین محمد طوسی متوفی به بغداد سال ۶۷۲ هجری. انتهی کلام صاحب تلخیص الاثار.

از شرح مثنوی نقل شده موقعی امام ابو حامد غزالی به برادرش احمد گفت، خوب فقیهی هستی هرگاه بیش از این در میانی شریعت کوشش نمائی.

احمد پاسخ داد تو هم خوب دانشمندی هستی هرگاه بیش از این در استوار کردن حقیقت جدیدت نمائی.

بو حامد پاسخ داد خیال میکنم در میدان حقیقت و دست پیدا کردن به پایه استوار آن از تو جلوتر باشم.

احمد پاسخ داد متاع تصور و پندار رواج زیادی در بازار اسرار ندارد.

آری برای اثبات این موضوع باید داور ماهری را در نظر گرفت.

احمد گفت داور توانا که کاملاً بتواند از عهدهٔ داوری بین ما برآید رسول خداست
 یوحنا گفت چگونه ما میتوانیم با آنحضرت دست پیدا کنیم تا مکان آنجناب را ببینیم
 و سخنان گرامیایهٔ آنحضرت را بشنویم .

احمد پاسخ داد از اینجا معلوم میشود کسیکه آنحضرت را هرگاه بخواهد ببیند و
 موفقی بشود و اسرار حقایق آنجناب را استماع کند لیافت نداشته باشد از حقیقت بوئی
 سرده و از باطن بهرهٔ نصیبش نشده .

از این سرزنش آتش دروسی امام شعله‌ور شد و رک غیرتش متورم گردید بهمین
 منظور هر دو بداوری رسول خدا (ص) راضی شده و از یکدیگر جدا گردیدند .

شب هنگام رسیدن تاریکی لباس شب را بر اندام روز افکند هر دو برادر برآز و نیاز
 و عبادت پرداختند و از دل و جان بشوق زیارت رسول خدا یمان گریه‌ها کردند و زاریها
 نمودند مخصوصاً امام آنقدر گریست و راز و نیاز کرد تا بخواب رفت .

در رویای حوش خود سرف زیارت پیغمبر اکرم (ص) را بدست آورده که مقام
 مقدس سوی با تفاق یکی از بارانشان بر او وارد شدند و امام را از وصل بمقام حقیقت
 مزده دادند .

همان موقع توجه کرد طبق حرمانی در دست همان صحابه است حضرت روپوش
 از آن برطرف کرده مشقت حرمانی باو عنایت فرمودند .

یوحنا از خواب بیدار شد توجه کرد حرماهایی که از آنمقام مقدس بوی اررانی
 سده در دست اوست از این خواب و حقیقت آن که برخلاف همهٔ حواسهای او بود سی‌سهایت
 ساد شده . هماندم با کمال نادی بخانهٔ برادرش آمد کوبه را با نیروئی هر چه تمامتر
 کوبید .

پس از آنکه احمد در بگشاید امام از پشت در آواز برادر را شنید میگوید این
 همه نار و کرشمه و اینهمه قوت بازو برای چند خرما لازم نیست .

بحیر امام از وحشت این سخن بیش از خوشحالی او گردید .

پس از آنکه یوحنا وارد منزل برادرش شد پرسید از کجا فهمیدید که در چنین
 ساعتی از نعمت شرفیایی رسول خدا (ص) برخوردار گردیدم .

پاسخ داد پیش از آنکه رسولخدا (ص) ترا باین کرامت مشرف فرماید نخست مرا باین شرافت مفتخر فرمودند و همانمقدار خرما را که بتو ارزانی داشتند تا هفت مرتبه بمن نشان دادند .

و هرگاه گفتهء مرا تصدیق نداری اینک از جای برخیز و بهرف حجره توجه کن .
بوحامد بطرف رف رهسپار شده طبقی را که در دست آنصحابی که همراه رسولخدا بود در رویا دیده در روی رف مشاهده کرد و مخصوصا شاهد بود همانمقداری که بوی ارزانی شده از کنار آنطبق کاسته گردیده .

بوحامد یقین کرد افاضهء هم اگر بوی شده از برکات انفاس بردارش بوده .
بوحامد پس از این دست از کارهای ظاهری برداشت و بطور کلی به سیر و سلوک و استکشاف حقایق پنهان از انظار پرداخت تا سزانجام مقتدای یاران طریقت گردید و همگان در برابر او تعظیم و تکریم میکردند .

در عین حالیکه بوحامد از کلیهء مراحل طریقت و منازل حقیقت باخبر بود باز هم موقعیت بردارش را از هر لحاظ محفوظ میداشت و خود را در برابر او چون طفل دبستانی در برابر استاد بزرگی میدانست .

شیخ احمد : آثار زیادی در مشکلات اسرار و معارف داشته از جمله کتاب سوانح است که شیخ عراقی لمعات خود را از آن اقتباس کرده و بسبک وی تدوین نموده (۱) .
از رباعیات اوست :

بفکدنیست آنچه برداشته‌ایم	بستردنی است آنچه بنگاشته‌ایم
دردا که بهرزه عمر بگداشته‌ایم	سودا بوده‌است آنچه پنداشته‌ایم

(۱) در آغاز لمعات که آنرا جامی بنام *شعۃ‌اللمعات* شرح کرده میگوید اما بعد این کلمهء چند در بیان مراتب عشق بر سنن سوانح بزبان وقت املاک (ه) جامی مینویسد منظور از آن رساله‌ایست که شیخ احمد غزالی در بیان عشق و معشوق و عاشق تصنیف کرده و نیز *عین‌القضاة* همدانی لوائح خود را در اینخصوص از وی تقلید نموده .

حبیب السیر مینویسد : قبر احمد غزالی در قزوین است و تصنیفات معتبره و اشعار فصاحت گستر دارد از جمله این قطعہ :

چون چتر سنجری رخ بختم سیاه باد
با فقر اگر بود هوس ملک سنجرم
تا یافت جان من خبر ذوق نیمہ شب
صد ملک نیمروز بیک جو نمیخرم
عریان ملک بخشم گوئی کہ خامہام
خاموش نکته گویم گوئی کہ دفترم
مترجم گوید : از آثار معروف و مطبوع احمد تفسیر سورہ ۶ مبارکہ ۶ یوسف است بنام بحرالمحبہ فی اسرار المودہ نامیدہ شدہ در این کتاب از ہیچ دقیقہ از عرفان ، عشق ، اندرز و بالاخرہ ترغیب و ترہیب فروگذاری ننمودہ .

جامی در تفحات مینویسد : یکی از فصول سوانح غزالی اینست :

معشوق بہمہ حال خود ، معشوقست پس استغنا صفت اوست و عاشق بہمہ حال خود
عاشق است پس افتقار صفت اوست . عاشق را ہمیشہ معشوق دریابد پس افتقار ہمیشہ صفت
اوست و معشوق را ہیچ چیز در نمی یابد کہ خود را دارد لاجرم صفت او استغنا باشد .
(بیت)

ہموارہ تو دل ربودہ ۶ معذوری
غم ہیچ نیازمودہ ۶ معذوری
من بیتو ہزار شب بخون در بودم
تو بی تو شبی نبودہ ۶ معذوری
روزی در مجلس وعظ کہ احمد مردم را بہ بیانات عارفانہ ۶ خود سرگرم داشت یکی
از قاریان این آیہ را خواند یا عبادی الذین اسرفوا الخ احمد گفت خدا یمتعال در این
آیہ ۶ شریفہ اسراف کارانرا بوسیلہ یاء ۶ متکلمہ اضافہ ۶ تشریفی بخود دادہ و انشاد کرد :
و ہاں علی اللوم فی جنب حبّہا
و قول الاعادی ۶ انہ لخلیع
اصم اذا نودیت باسمی و اتنی
اذا قیل لی یا عبدا لسمیع
اگر دشمنان من در برابر علاقہایکہ باو دارم نکوہش کنند و بگویند او انسان بی
اعتباری است ہیچگونہ ناراحتی بخود راہ نخواہم داد تا بجائیکہ اگر مرا باسم بخوانند
پاسخ نمیدہم مگر اینکہ مرا بنام بندہ ۶ فلانہ خطاب کنند جواب خواہم داد .
روزی شخصی در حضورش احوال برادرش حجۃ الاسلام را پرسید کہ در کجاست ؟
پاسخ داد ہم اکنون در میان خون غوطہور است .

آنمرد سخت ناراحت شد گمان کرد بوحامد را کشته و اینک در میان خون خود میغلطد درصدد بدست آوردن او برآمد تصادفا بوحامد در مسجد بود بمجردیکه چشمش بوی افتاد شکر خدا کرده قصه را بوی گفت بوحامد اظهار داشت آری چنانستکه برادرم فرموده من هم اکنون در یکی از مسائل حیض فرو رفته بودم .

یکی از صوفیان قزوین که باریافته دربار احمد بود بطوس رفته با حجة الاسلام ملاقات کرد ، بوحامد ، احوال برادرش را از وی پرسیده ، مسافر آنچه در خاطر داشت بعرض رسانید .

بوحامد پرسید آیا از سخنان برادرم چیزی حاضر داری . مسافر جزوه^۱ایکه حاضر داشت بحضور بوحامد تقدیم کرد .

بوحامد در آن جزوه با کمال دقت توجه کرد اظهار داشت سبحان الله آنچه ما طلب کردیم احمد یافت .

گویند هنگامیکه در بستر احتضار بود چهارپایان او از طویله رم کردند وی بفراست دریافت فرمود چون ما فرود آئیم هر که خواهد سوار شود .

احمد در سال ۵۱۷ (ثوی) رحلت کرد و مرقد او در قزوین است . (۱)

غلام سرور هندی مطابق با همین سال گفته :

احمد آن محبوب دین احمدی از فنا چون رفت در دار المقام

(بلبل جنت) بگو تاریخ او نیز (شمس دین احمد) کن بنام

مترجم گوید : احمد غزالی مرید و خلیفه شیخ ابوبکر بن عبدالله طوسی نساج

متوفی ۴۸۷ هجری است .

احمد غزالی گوید شیخ ما در مناجات گفت الهی ما الحکمة فی خلقی پروردگارا

(۱) طبقات الشافعی سال وفات احمد را ۵۲۰ هجری نوشته و مینویسد عموی او

ابو احمد یا ابو حامد بن محمد^{احمد} است که شاگرد صاحب زبانی بوده و در میان فقهاء شهرتی بسزا داشته و بوحامد مطلق منصرف باوست در نظاران طوس وفات یافتمسال وفاتش معلوم نیست .

حکمت آفرینش من چه بود هاتفی او را گفت الحکمة فی خلق روئیتی فی مرآت روحکو
محبتی فی قلبک : حکمت در آفرینش تو آن بود تا مرا در آئینه روح خود بینی و
دوستی مرا در خانه دل خود برقرار سازی .

احمد از مشایخ نامداری است کہ سلاسل معروفی با وسائط مختلفی بدو منتهی
میشود مرحوم صفی در کرسی نامه فقری فرماید .

ابوبکر است زان پس صاحب تاج کہ نام اوست عبداللہ نساج
شد احمد را از آن پس رتبه عالی کہ خوانند اهل توحیدش غزالی

(۸۵) ابوالحسین احمد فرزند علی بن ابراهیم بن محمد بن حسین بن محمد بن
فلستہ معروف بہ ابن زبیر غسانی اسوانی .

اس خلکان گفته نامبرده از مردم اسوان بضم همزه و سکون سین شهرکی است در

صعید مصر .

صاحب بغیہ از یاقوت حموی نقل کرده مینویسد : نامبرده سراینده معروف و ملقب

بہ رشید بن زبیر بوده در مقابل رشید و طواط و رشید فارتی .

رشید کاتبی سراینده و فقیہی نحوی و لغوی معروض و منطقی و مورخ و مهندس و

طیب و موسیقی دان و ستاره شناس و ذوفنون و از دانشمندان یکتای عصر خود بود .

رشید علاوه بر آنکہ فنون معمولہ را بسر حد کمال دارا بود از خاندان بزرگ و

برحشتہ صعید مصر بشمار میآمد .

رشید آثار نظم و نثر بسیار داشته مانند منیة الالمعی و بلعة المدعی اینکتاب مشتمل

بر علوم کسیری است کہ مانند اسمش آرزوی انسان روشن فکر و مقصود مدعی فنون ادبی

و امثال آنرا در بردارد . دیگر جنان الجنان و روضہ الاذهان در احوال سراینندگان مصر

و شعاع العله فی سمت القبلة و امثال اینها (۱) .

رشید ، نظارت اسکندریہ و دواوین سلطانیہ مصر را بعہدہ داشت . سپس بہ یمن

رفت و سمت داوری آنجا را در اختیار درآورد و بہ قاضی قضاة الیمن و داعی دعاة

(۱) در بعضی از مجامع نوشته نامبرده از اصحاب مقامات تست و از آثار اوست المقامة الحصیہ .

الزمن معروف شد .

رشید در همین احوال که مقامات خود را از هر لحاظ رو بترقی دید مدعی خلافت شد و گروهی او را بهمین عنوان پذیرفته و سکه بنام او زدند فاصله نشد ویرا دستگیر کرده و دست بسته بطرف قوص (از شهرهای صعید مصر) برده و در آنجا زندانی کردند پس از اندکی نامه از صالح بن رزیک رسید. در آن نامه دستور داده بود تا وی را از زندان رها کنند و به وی احسان نمایند و موقعیکه اسدالدین شیرکوه وارد شهرهای یمن شد، رشید بدو پیوسته و باوی طریق مکاتبه و مراوده باز کرد .

وزیر العاضد خلیفه فاطمی مصر از مراوده او با نامبرده اطلاع پیدا کرد درصدد دستگیری وی برآمد تا بالاخره او را دستگیر کرد و در محرم سال ۵۶۳ (ثوه) هجری به دار آویخته شد .

رشید آدمی سیاه چهره و زشت رو و درشت لب و دماغ پخش و کوتاه قد و در عین حال خوش اخلاق بود .

برخی از تاریخهای معتبر و طبق روایتی که از یاقوت شده شریف محمد بن عبدالعزیز اظهار داشته ما در منزلی ساکن بودیم و رشید که جوانی نارس بود کمتر اتفاق می افتاد از ما غیبت کند و ما را در انتظار خود گذارد .

اتفاقاً روزی از نزد ما خارج شد ساعتی چند از روز بالا آمد رشید بخانه نیامد پس از آنکه وارد منزل شد پرسیدیم امروز برخلاف انتظار کجا بودی که دیر آهدی؟

رشید لبخندی زده گفت بهتر آنست از جریان امروزم نپرسید .

گفتیم ناچار باید جریان را برای ما نقل کنی .

گفت امروز از فلان محل عبور کردم، زن جوانی از کنار من عبور کرد و بالاخره با نگاهی عمیق که آثار عشق و علاقه بمن در آن نهفته بود مرا بطرف خود جلب کرد از نگاه او چنین استفاده کردم، من در دل او جا گرفته و کار بمراد پیوسته است چنان مات نگاه او شده که از خود فراموش کردم .

شگفت آنجا بود آنزن بنگاه تنها اکتفا نکرده بلکه با زیرچشمی مرا بدسال خود

هدایت کرد (او زپیش و من از عقب پویان) .

کوچہ‌های چندی را بیموده و یکی را بعد از دیگری پشت سر گذارده و مرا که دل و دین از دست داده مانند کلافهء سردرگمی بعقب سر خود انداخته تا وارد خانهء شد مرا بدرون خانه طلبید (چه خوش بود که بر آید بیک کرشمه دو کار) وارد خانه شده نقاب از صورت برداشت مانند ماه شب چهارده بود آنگاه دو دست بهم زده دختر چہا پرا طلبیده .

دیدم دخترکی چون ماه پارهء از بالاخانه بزیر آمد . زن خطاب بوی گفت اگر این بار در رختخواب خود بول کنی میگویم آقای داور ترا بخورد .
سپس بجانب من توجه کرده گفت خدا سایهء شما را از سرما کم نکند .

(امان از مکر زنان)

پس از این بارنگی پریده و با شرمساری که نمیدانستم بکجا میروم و مقصدم کجاست از خانه بیرون آمده و اینک نزد شما رسیدم (۱) .

مترجم گوید : الکنی واللقاب دو شعر ذیل را بوی نسبت داده و مینویسد هرگاه ایندو شعر از او باشد دلیل بر تشیع اوست .

خذوا بیدی یا اهل بیت محمد
ابی القلب الا حبکم و ولاءکم

ای خاندان پیغمبر در آنروز که همهء قدمها میلغزند دست مرا بگیرید و مرا از آن گرفتاری نجات دهید ، یقین دارم که دل من جز علاقه و دوستی شما نظری دیگر و توجهی بمحل دیگر ندارد آری اینمعنی هم بر اثر پاکی مولد منست .

مؤلف در ذیل ترجمه رشید با جمالی از زندگی نامبردگان زیر اشاره کرده .
رشید و طواط : محمد بن محمد بن عبدالجلیل بن عبدالملک بلخی عمری .
ادیب فاضل بارعی بوده که نسبش با یازده واسطه بعمر بن خطاب میرسیده طبقات النحاه گوید : رشید و طواط از نوادر روزگار و افراد بیسابقه و منحصر دهر و در نظم و نثر افضل زمانه بوده و از همه بیشتر از دقائق کلام عرب و اسرار نحو و ادب باخبر بود .

(۱) نظیر همین قضیه را مؤلف برای جا حظ نقل کرده .

رشید و طواط، منشی خوارزم شاه‌هندی بود و در یکحال در منشآتش بیتی تازی و شعری پارسی مینوشت بلکه یکشعر را عبری و پارسی یعنی ملّمع میسروده .
رشید و طواط آثاری دارد از جمله حدائق السحر فی دقائق الشعر، اشعار و رسائل فارسی و عربی و امثال اینها .

رشید و طواط سال ۵۷۳ (ثعج) در خوارزم وفات یافت .
مترجم گوید: رشید و طواط ادیبی بزرگ و لبیبی سترک است مناسب است به اندازه‌ایکه از وضع اختصار کتاب خارج نباشد بترجمه بیشتری از زندگی او پردازیم .
دولتشاه در تذکره خود بسبکی که انتخاب کرده رشید و طواط را در طبقهٔ دوم اساتید سرایندگان نام میبرد و مینویسد :
به بزرگواری و فضل او همگان معترف اند و ظهور او در روزگار اتسزب محمد خوازمشاه بوده است .

رشیدالدین اصلا از مردم بلخست و در خطهٔ خوارزم مسکن داشته و در روزگار خود استاد فرقهٔ شعر او فصحاء بوده و همواره شعراء اطراف از نزدیک و دور قصد ملازمت او میکردند و با استفادهٔ شعر و دیگر علوم او میپرداختند .
رشید و طواط علاوه بر شاعری جاه و مراتب عظیمی داشت و مردی فصیح بوده و از آنجا که بر سرایندگان ایرادهای بجا میگرفت مورد حسادت و هجو آنان واقع میشد .
رشید مردی تیززبان و لاغر اندام بود و بدینمناسبت او را و طواط که بمعنای خفاش است مینامیدند .

گویند روزی دانشمندان خوارزم در حضور خوارزمشاه مباحثه میکردند و رشید که حضور داشت بر حسب استعداد فوق‌العاده‌ایکه ارزانی شده بود با همهٔ آنها بجدال پرداخته شاه که از زبان آوری و کوچکی اندام او بشگفت آمده بود و تصادفا همان موقع دواتی برابر رشید بود .

خوارزمشاه گفت دوات را بردارید تا ببینم چه کسی سخن میگوید و زبان آوری میکند .

رشید بلافاصله گفت المرء باصغریه قلبه و لسانه استواری مرد بد و عضو کوچک

او دل و زبانست .

شاه بیشتر بموقعیت او توجه کرده با احتراماتش افزود .

در آنروزگار که اتسر با سلطان سنجر سر مخالفت برداشته بود سلطان بعزم سرکوبی او بجانب خوارزم روان شد اتسر در قلعه هزار اسب پنهان بود انوری که در رکاب سنجر بود این رباعی را کہ در تشجیع سلطان گفته بود بوسیله تیری بقلعه پرتاب کرد . ای شاه همه ملک جهان حسب تراست در دولت و اقبال جهان کسب تراست امروز بیک حملہ ہزار اسب بگیری فردا خوارزم و صد ہزار اسب تراست رشید کہ در قلعه حضور اتسر بود رباعی او را چنین جوابداد و بوسیله تیر بہ جانب سلطان پرتاب کرد .

شاہا کہ بحامت می صافیست نہ درد اعدای ترا ز غصہ خون باید خورد
گر خصم تو ایشاہ شود رستم گردد یک خرز ہزار اسب نتواند برد
سلطان از این رباعی سخت ناراحت شدہ سوگند یاد کرد اگر برشید دست پیدا
کند او را ہفت پارہ نماید .

برخلاف انتظار ، سلطان غالب و اتسر رو بفرار گذارد رشید از ترس پنهان شد
نامہ باین مضمون نوشتہ بوسیله بدیع کاتب کہ منشی و ندیم سنجر بود بعرض سلطان
رسانید .

و طواط مرغ ضعیفی است ویرا ہفت پارہ نتوان کرد ہرگاہ مقرر کنند کہ او را بدو
پارہ کنند نمی تواند شد .

سلطان از این سخن خندید و از تقصیرش درگذشت .

پس از مدتہا کہ اتسر بسلطنت رسید باز رشید ملازمت او را اختیار کرد و همچنان
در ملازمت او بسر برد تا سنہ ۵۵۱ ہجری کہ سلطان در خرم درہ قوچان بمرگ مفاہ
درگذشت رشید کہ حضور داشت و میگزیست گفت :

شاہا فلک ار سیاستت میلرزید پیش تو بطوع ، بندگی میورزید
صاحب نظری کجاست تا در نگرد تا آنہمہ سلطنت باین می ارزید
تاریخ ادبیات ایران مینویسد : رشید و طواط مدت سی سال بملازمت اتسر اشتغال

داشت چنانچه خود گوید :

خدایگاناسی سال مدح خوان توام زمدحت تو شدم در همه جهان مذکور
قسمتی از تحصیلات رشید در مدرسه نظامیه بلخ و از استادان او امام ابوسعید
هروی بود .

در فارسی و عربی و انشاء مهارت کسب کرد ، انتهی .

دولتشاه نوشته : رشید عمری طولانی پیدا کرد بعد از وفات آتسز تازمان سلطان
شاه بن آلب ارسلان بن آتسز در حیوت بود (یعنی از ۵۵۱ که وفات آتسز بود تا وفات
خودش که ۵۷۸ بوده بیست و هفت سال دیگر زنده بود و سلطان شاه بنوشته لب
التواریخ سال ۵۸۹ وفات یافت) .

سلطان شاه آرزوی دیدار رشید را که در آنموقع پیرفرتوتی شده بود پیدا کرد ویرا
در میان محفه گذارده بحضور سلطان شاه آوردند بمجردیکه چشمش بسلطان شاه افتاد گفت :
جدت ورق زمانه از ظلم بشت عدل پدرت شکستگی کرد درست
ای بر تو قبای سلطنت آمده چست هان تا چه کنی که نوبت دولت تست
دولتشاه نوشته رشید وطواط سال ۵۷۸ (حعث) هجری در سن نود و هفت
سالگی در خوارزم وفات یافت و قبر او در جرجانه خوارزمست .
بنابراین سال میلاد او ۴۸۱ هجری بوده .

ریحانه دوم نوشته : رشید سال ۴۸۵ یا ۴۸۷ در بلخ متولد شده و وفاتش در سال
۵۵۲ یا ۵۷۳ یا ۵۷۸ قمری در خوارزم بوده .
مترجم گوید ۵۵۲ که درست نیست زیرا بطوریکه نوشتیم ۵۵۱ آتسز وفات یافت و
پس از او زمان سلطان ایل ارسلان را که سال ۵۵۸ وفات یافته ادراک نموده و در زمان
فرزندش سلطان شاه چنانچه نوشتیم پیر فرتوتی بوده و شانزده سال بنابر تاریخ دوم یا
یازده سال بنابر تاریخ سوم پیش از سلطان شاه وفات یافته .

و از قرائن میتوان فهمید سال ۵۷۸ که دولت شاه نوشته اقرب بصحت باشد .

ریحانه کتب ذیل را از آثار او نام برده .

انس اللهفان من کلام عثمان بن عفان ، تحفة الصدیق من کلام ابی بکر الصدیق

رسائل عربی ، رسائل فارسی ، رسالہ عروض . فصل الخطاب من کلام عمر بن خطاب (جد بزرگوار صاحب کتاب) ماجری بینہ و بین الزمخشری ، مطلوب کل طالب من کلام علی بن ابیطالب .

مرجم گوید این کتاب بنام صد کلمہ معروف و از دیرباز در مکتب و دبستانهای ابتدائی خوانده میشد و بصورتہای مختلفی بچاپ رسیدہ .

در آغاز آن مینویسد : چنین گوید محمد بن محمد بن عبدالجلیل الرشید الکاتب کہ حضرت امیرالمؤمنین علیہ السلام با آنکہ امام اخیار و قدوہ الابرار بود فصاحتی داشت کہ عقود جواهر از انفس او در غیرت اند و نجوم زواہر از الفاظ او در حیرت و علی بن بحر الحافظ رحمہ اللہ از مجموع کلام مبارک آنحضرت صد کلمہ اختیار کردہ بخط خویش نوشتہ و فقیر آن صد کلمہ را بزبان فارسی تفسیر کردہ و در ہر کلمہ دو بیت از مشائخ خویش کہ مناسب بود آورده باللہ التوفیق .

در دلیل این کلمہ مبارکہ المرء مخبوء تحت لسانہ میسراید . . .

مرد پنهان بود بزیر زبان

چون بگوید سخن ، بدانندش

حوب گوید لیب گویندش

زشت گوید سفید خوانندش

در دلیل این کلمہ مبارکہ ہم گفتہ لاشرف مع سوء الادب .

با ادب باش تا بزرگ شوی

کہ بزرگی نتیجہ ادب است

بی ادب ، مردکی شود مہتر

گرچہ او را جلالت نسب است

و از کتابهای معروف او حدائق السحر فی محاسن الشعر است .

این کتاب در صنایع لفظی و معنوی علم بدیع گرد آورده شد و بخواست خوارزمشاه آتسر کہ ترجمان البلاغہ (۱) را برای مطالعہ رشید عنایت داشته کتاب مزبور کہ مورد

(۱) کتاب ترجمان البلاغہ را ہمہ تذکرہ نویسندگان از آثار فرخی میدانند و حال

آنکہ نسخہ ترجمان البلاغہ کہ در سال ۱۳۶۸ هجری در اسلامبول طبع شدہ و نسخہ

اصلی آن کہ ۵۰۷ هجری بخط دیلمسپار بہ ضمیمہ آن گراور گردیدہ معلوم میکنند

کتاب از آثار محمد بن عمر رادویانی است کہ پس از فرخی میریستہ و اشعار فرخی را

پسندرشید واقع نگردیده تدوین نموده و در آغاز آن اظهار داشته در صورت امکان کتابی در اصناف علم شعر گرد آورد .

رشید از اشعار تازی و پارسی خود شواهدی در این کتاب ایراد کرده که دلیلا به بخشی از آنها اشاره میکنیم .

یحیی و یروی یجد واه و صارمه	یحیی العفاة و یروی کل من ححدا
ما نوال الغمام وقت ربیع	کنوال الامیر وقت سخا
فنوال الامیر بدرة عیس	و نوال الغمام قطرة ماء

مترجم گوید : شاعری این دو شعر را چنین ترجمه کرده :

نگویم که باشد دو دست امیر	که جود و بخشش بسان سحاب
عطاء امیر است یکدوره زر	عطاء سخاست بقطره آب

اشعار ذیل در لغز انگشتی گفته :

چیست آن شکل آسمان کردار	آفتاب اندرو گرفته قرار
نعمت محنت است آثارش	آسمان را چینی بود آمار
گه خورد زینهار بر اعداء	گاه احباب را دهد زینهار
ناظم کارهاست بی تدبیر	کاشف رازهاست بی کفیار
زو یکیرا بشارتست به تخت	زو یکیرا اشارتست به دار
عاشق زار نی و پیکر او	زرد خفته بسان عاشق زار
زرد شد تا چشیده شربت عشق	خسته شد تا کشیده فرقه بار
هست لاغرتر از میان صنم	هست کوچکتر از دهان نگار
نیست مار و چو مار حلقه زده	وندرو مهره، چو مهره، مار

که متوفی ۴۲۹ بوده شاهد آورده و این شعر که در ص ۳۲ آمده و حاکی از مرث فرحی است و لبیبی شاعر گفته گر فرحی بمرد چرا عنصری بمرد . سیری نماید دیر و جوانی سرف رود . دلیل بر آنست که یقینا کتاب مربوط از فرحی است . مگر آنکه احتمالا بگوئیم فرحی هم چنین کتابی داشته .

عدل : زمانی مدہ فی فعالہ
 حسرت صدری الدهر عصا لفصلہ
 دو شعر مزبور را در ترجمہ دو شعر ذیل ناصر خسرو گفته :

بر فعل بدولیک ملامت نداشت سود
 خرم دلی کہ دانشش اندر میان نبود

در حد شعر حرف الف تکرار نبرده
 خسرو ملک حسرت کسور گیر
 خسرو سرش کر سر شمعش
 قدر محد و سرف بدوست رفیع
 رباعی دلی موشح نام محمد است :

معسوفہ دلم بہ نیر اندوہ حسرت
 مسکن س من زبار محبت سد است

دولتساز ہوشند دیوان رسید و طواط قریب پانزدہ ہزار بیت است و اکثر آن مصوع
 و مرصع و دو قافیہ و امثال است .

رسید الدین : ابوالقاسم بن اسماعیل بن مسعود بن سعید فارسی ، سیحی فاضل
 و فہمی لغوی و نحوی و کاتب و مفسر بود .

در روزگار خود ریاست ادب بوی منتهی شد و گروہی از فضلاار مجلس او استفادہ
 میکردند و در فضل و بلاغت و نظم و نثر مقدم بر ہمگان بود .

فارقی مجلسی شیرین و گفتاری نمکین داشت و در اصول و طب سیراظہارانی بحا
 میکرد .

فارقی در نحو دو مقدمہ نگاشتنہ بود و آنہا را از عبدالعزیز بن سافا و ابن رسیدی و
 عدہ دیگر روایت میکرد .

فارقی سنی در ناصریہ و چندی در ظاہریہ تدریس میکرد .

واخیرا بنقل ذہبی در ظاہریہ منزوی شد و ہما حاد در چہارم محرم سال ۶۸۹ درگذشتہ .
 ابو عبداللہ محمد بن عمر بن محمد ملقب بہ محب الدین و معروف بہ ابن رسید

عمری سببی از نحویهها و لغوییهها و عروضیههای عصر خود بود .
 ابن رشید در کلیه فنون متبحر بوده و آثاری دارد از جمله تلخیص القوانین فی النحو و شرح التجنیس و افاده النصح فی روایه الصحیح و ایضاح المذاهب فیمن یطلق علیه اسم الصاحب و امثال اینها .
 مترجم گوید : سیوطی از تاریخ غرناطه نقل میکند . ابن رشید در فنون عربی و لغت و عروض یکتای روزگار و در عدالت و جلالت و حفظ و سند عالی و نقل صحیح فرید دهر بود .
 ابن رشید به صناعت حدیث توجه تامی داشت و با بینائی و تحقیق کاملی مراب حدیث را بر پا میداشت و شرح احوال رجال و تراجم روات را یادآوری میکرد .
 ابن رشید فقیهی صاحب نظر و مفسر و ادیب و حافظ اخبار و تاریخ و اصولی و متکلم و قاری و خوش خط و متواضع و خوشرو و صاحب جاه و کهنه طلا بود .
 ابن رشید شاگرد ابن ابی الربیع و حازم قرطاجنی بود .
 ابن رشید بمصر و شام و حرمین شریفین مهاجرت کرد و از گروهی از جمله سرف دمیاطی و ابوالیمین بن عساکر و قطب قسطلانی و امثال اینها استفاده کرد .
 ابن رشید شرح مسافرت و اساتید خود را در سفرنامه « بنام ملاء العیند فیما جمع بطول الغیبه که در گزارش سفر مکه و مدینه است در شش مجلد که ضمناً مشتمل بر فصول بسیاری است ایراد نموده .
 ابن رشید در قرناطه یکسب فنون معموله پرداخته و در جامع اعظم به امامت و خطابه میپرداخته .
 ابن رشید سال ۶۵۷ هجری (زنخ) در سبته متولد شده و در شهر فارس در محرم سنه ۷۲۱ (ذکا) وفات یافت .
 از سرودهای اوست :
 هنیئا لعینی ان رأیت عین احمد
 و قبلتها اشفی الغلیل فرادسی
 گوارا باد برای چشم من از مشاهده‌ایکه از دیدگان احمد نمود بس حقدری در
 فیا سعد جدی قد طفر . مقصدی
 فیا عبا زاد الطما عند موردی

کوسس خود سکخت بودم کہ بہ آرزوی خود رسیدم ، دیدگان او را کہ شفای تشنه لبان بود بوسدم بحب ایحاست تا آنکہ کنار جبین چشمہ خوشگواری بودم بہ تشنگی من افزودہ کردند .

اس الریسر - ابو جعفر احمد بن ابراہیم بن زبیر بن محمد بن ابراہیم بن زبیر عاصمی نام بردہ ہذا اس ریسر شہرت دارد و ہر گاہ اس زبیر مطلق بگویند مراد اوست . اس ریسر در حیان متولد شدہ و در غرناطہ نشو و نما کردہ و استاد ابو حیان بوحیدی نحوی بودہ .

اس ریسر محدثی حلیل و نافدی نحوی و اصولی ادیب و فصیحی قاری و مفسری مورخ بود .

اس ریسر در مالعہ و غرناطہ بقرائت قرآن و نحو و حدیث پرداختہ و از ابوالخطاب بن حلیل و عبدالرحمن بن عرس و اس فرتون روایت میکرده و ابوالیمس بن عساکر و امال او از رجال مشرق ہوی احازہ دادہ اند .

اس ریسر تعلیقہ برالکتاب سیویہ و دلیلی بر کتاب صلہ اس شکوال دارد کتاب نامردہ کہ در تاریخ علماء اندلس است در دو محلہ کرد آمدہ و صلہ و کملہ برای کملہ ابوالقاسم بن شکوال است کہ آنہم در یک محلہ بودہ و کملہ بر کتاب ابوالولید بن فرسی است کہ آن نیز در یک محلہ و در تاریخ علماء اندلس است کہ اس از اس دلیل ترجمہ احمد بن السید نام اندلس و اسامی بسیاری از شہرہای آرا مدکر سدیم . حافظ سیوطی کلیہ کتب مزبور را از اصل و کملہ دارا بودہ و از آنہا و بوارح معتبرہ دیگر کہ نزدیک بہ سیصد حلد کتاب مختصر و مفصل بودہ است دادہ کردہ و در تالیف طبقات النحاه از آنہا بسیار نقل نمودہ مخصوصا مطالب مہم تاریخ بغداد خطب بغدادی آنی الذکر کہ در دہ مجلد والاعالی ابوالفرح اصفہانی در سہ مجلد و بوارح کسر صلاح الدین صفدی کہ بخط خود او بودہ و در سسر از نحاہ محلہ کرد آمدہ چنانچہ در دیباچہ کتاب مزبور کہ نام بعید الوعاد فی ترجمہ العوسس والنحاه آمدہ ایراد نمودہ .

و ما در این کتاب از آن بسیار نقل نمودہ ایم .

مترجم گوید: اینکتاب سال ۳۲۶ قمری در مصر طبع شده و ما هم برخی از مطالب را که مؤلف نقل نکرده بعنوان سیوطی یا بغیه ایراد نموده‌ایم .
مؤلف گوید: ابن زبیر حدود سال ۶۲۷ هجری (خکزی) متولد شد و سال ۷۸۰ (فد) هجری وفات یافت (۱) .
از سرودهای اوست :

مالی و للتسأل لا امّ لی
حسبی ذنوبی اثقلت کاهلی
ان سلت من یعزل او من یلی
ما ان اری عمائها ینجلی
چرا از آنها که از کار افتاده یا پس از این بکار گمارده میشوند درخواستی داشته باشم بهتر آنست که بهمان گناهایی که پشتم را خم کرده شکیبائی ورزم و در آرزوی آن هنگام باشم که گرهی از کارم گشاده شود .
و ما پس از این ذیل برخی از ترجمه‌ها به ابن زبیر دیگری علاوه بر اس زبیر غسانی و ابن زبیر عاصمی که یادآور شدیم اشاره خواهیم کرد و منویسم نامرده از جمله اکابر ادبا و نحویین است .

(۸۶) نجم‌الدین احمد فرزند ابوبکر بن محمد نخجوانی .

نخجوان یکی از شهرهای آذربایجانست حصار و دژی از قدیم اطراف آنرا احاطه کرده و در فضای مرتفعی از زمین قرار گرفته چنانچه میتوان رود ارس را از آن نظر آورد .

نخجوان دارای باغهای خرم و درختان بسیار است و در آنجا بناهای زیبا و خانقاههایی بنیان شده .

تلخیص‌الاثار مینویسد مردم آنجا از چوبها و تخته‌های مخصوص آنسرزمین طبقها و قطعه‌های رنگارنگی میسازند و آنها را بسایر از شهرها صادر میکنند .
در آنکتاب نوشته نجم‌الدین احمد بن ابی بکر بن محمد ، که کتاب اسرار است و کلیات قانون شیخ‌الرئیس را شرح کرده از آنسرزمین است .

(۱) سیوطی نوشته نامبرده روز سه‌شنبه هشتم ربیع‌الاول سال مزبور درگذشته .

مؤلف گوید: تا بحال بہ بیشتر از آنچه نقل کردیم بشرح حال او دست نیافتیم (۸۷) قاصی احمد بن علی بن احمد معروف بہ ابن سیمکہ شیروانی .
تلخیص الآثار دلیل کلمہ شیروان مینویسد نامبرده مردی فاضل و ادیبی شاعر
بودہ و متعرض است شیروان نام ناحیہ ایست نزدیک باب الابواب و از بناہای انوشیروان
عادل و بنام اوست و کلمہ آنورا محض تحفیف از آن برداشته اند .
شیروان خود مستقل است و شہریاران آن از نوادگان بہرام چوبینہ اند کہ از
دست پرویز فرار کردہ و بہ ملک ترک رفت و آنجا کشتہ شد .

بعضی معتقداند قصہ موسی و خضر در شیروان اتفاق افتاد و سنگی کہ یوشع ماہی
را روی آن گذارد در آنجا بودہ و دریا ہم همان دریای خزر است و دہکدہ کہ با آن
سرخچہ ملاقات کردند و خضر او را کست دہکدہ جیرانست خدا میفرماید حتی اذا
اتيا اهل فریہ استطعما اهلہا فابوا ان یصیفوہما فوجدافیہا جدارا یریدان ینقص فاقامہ
تا دہکدہ رسیدہ از مردم آنجا درخواست کردند تا خوراکي بآنها بدهند برخلاف
انتظار آنان از پذیرائی آندو خودداری کردند و در آنجا دیواری بہ نظر آوردند کہ
میخواست خراب شود و ہمراہی موسی آنرا آباد ساخت ، گوید دہکدہ مزبور اجروان
بودہ .

ہمہ قراء مزبور از نواحی ارمنیہ و نزدیک دربند است . برخی گویند پیش آمدہای
مزبور در سرزمین آفریقا واقع شدہ و در آنجا غاری است کہ مرد مردہ نشستہ و کالبد
او از یکدیگر نیاشیدہ و مردم بزیرت او میروند و در آنجا گیاہانی است بنام وانہ کہ
شیہ دو خایہ است یکی خشکیدہ و دیگری تازہ خشکیدہ آن از قوہ باہ میکاهد و تازہ
آن بقوہ باہ میافزاید و از مسویان شیروان حکیم افضل الدین خاقانی است .
خاقانی مردی کامل و حکیمی سراینده بود ، در رشتہ خود بہ قسمتی از سرایندگی
تخصص داشت و مطابق با همان سلیقہ اشعار آبدار خود را میگفت .
خاقانی اشعار را در کمال آراستگی و مشتمل بر معانی عالیہ میسرود و براستی از
امور دیگری کہ برخی از سراینندگان بدان آادہ بودند احتراز میکرد و سراینده جوانمرد
و متدین بود .

خاقانی سال ۵۸۱ (ثفا) در تبریز وفات یافت .
 مؤلف گوید : خاقانی سراینده پارسی زبانی است که در طبقه ابو محمد نظامی
 جتری قرار گرفته .
 نظامی سرایندهٔ خمسهٔ معروف است که داستان خسرو و شیرین و لیلی مجنون را
 سروده و مخزن الاسرار و امثال آن از آثار اوست .
 نظامی و خاقانی و مجیرالدین جتری از شاگردان سرایندهٔ فاضل ابوالعلاء جتری
 بوده‌اند (۱) .
 و جتره از شهرهای آباد اران از ثغور مسلمانانست بطوریکه از تلخیص الآثار استفاده
 میشود نزدیک به کرج بوده .
 مترجم گوید : مناسب است مجملی از شرح احوال سه نفر سرایندهٔ معروف که به
 اجمال و اختصار برگزار شده اشارهٔ بنمائیم .
 خاقانی : نامش را همه تذکره نویسان ابراهیم نوشته لیکن تاریخ ادبیات ایران
 نام او را بدیل و لقبش را افضل الدین و نام پدرش را علی نوشته و اظهار میدارد خود
 او در شعری گفته :
 بدل من آدمم اندر جهان سنائی را بدین دلیل پدر نام من بدیل نهاد
 خاقانی از قصیده سرایان درجه اول ایراست حدود سال ۵۲۰ هجری (کت) در
 شیروان متولد شده .
 خاقانی نخست حقایقی لقب داشت سپس معرفی ابوالعلاء گنجوی که استاد وی
 بود بدربار خاقان اکبر منوچهر شیروانشاه خاقانی لقب یافت .
 پدرش علی درودگری داشته و مادرش عیسوی بوده بدین اسلام درآمده .
 خاقانی با تنگدستی روزگار میگذرانید ، مری عمدهٔ او عموسن کافی الدین بوده
 که پزشکی فلسفی بود و دیگری استادش ابوالعلاء گنجوی بود که دحرس راهم باردواج

(۱) بطوریکه خواهیم گفت از شاگردان خاقانی است فاضل ابوالعلاء گنجوی و مراد

از جتری گنجوی است .

او درآورد (۱) .

خاقانی در پنجاه سالگی بحبس افتاد و حدود ۵۵۱ بمکه معظمه مشرف شد .
خاقانی اخیرا شوق عرفان و انزوا که از ابتداء در دلش بود بسرش زده ملتهب
گردیده و کاری کرد که از اکابر وقت تبری جست و تا آخر عمر بریاضت پرداخت .
از آثار خاقانی ، تحفهالعراقین و دیوان هفت اقلیم است .
خاقانی سال ۵۸۲ (تغی) در تبریز وفات یافت و در مقبره سرخاب مدفون شد
از یادگارهای اوست :

ترکیب عافیت ز مزاج زمان خواه
ور در دل محیط در افی گران خواه
وز سفره جهان سیه کاسه نان خواه
دریا سیل تست نم از ناودان خواه
زین گل شکر مجوی وازان ناردان خواه

در ساحت زمانه زهستی نشان خواه
گر در دم نهنگ درائی نفس مزین
از ساعر سپهر تهی کیسه غم مخور
همت کفیل تست کفاف از کسان مجو
گو درد دل قوی شو وگوتاب و تب فزی
وله ایضا .

راعند و راع را روش کیکش آرزوست
بارح از آن خرد که تراز و کند زیوست
کو زهر سهر دشمن و کو مهره بهردوست

خاقانی آنکسان که طریق تو میروند
بس طفل کارزوی ترازوی زر کند
گیرم که مار چو به کند تن بشکل مار
وله ایضا

کز هر چه هست به ز زبان کو تهیست نیست
با کید روزگار بجز ابلهت نیست
از دام بر فراز زمین آگهیست نیست

خاقانی از حدیث زمانه زبان بهیست
گیرم ز روی عقل همه زیرکیش هست
هدهد ز آب زیر زمین آگهیست لیک

مجیرالدین بیلقانی : نوشته اند شرح حال مفصل او معلوم نیست آری او از قصیده
سرایان بنام عصر خود بود و امرای آنهنگام را مدح میگفت .

مجیرالدین از شاگردان خاقانی بوده اخیرا از خاقانی رنجیده ویرا هجو کرد .

(۱) اخیرا خاقانی از وی رنجیده خاطر شد و او را هجو کرد .

مجیرالدین بحسب ماموریتی که داشت باصفهان رفت لیکن از مردم آنجا رنجشی پیدا کرده و از آنان نکوهش کرد .

گفتم ز صفاهان مدد جان خیزد
کی دانستم کاهل صفاهان کورند
لعلی است مروت که از آن کان خیزد
با اینهمه سورمه کز صفاهان خیزد
مجیرالدین سال ۵۸۶ (ثغو) هجری بدسیسه برحی از اصفهان بیا کشته شد
از سروده‌های اوست :

گل صبحدم از شاخ بر آشفت و بریخت
با یاد صبا حکایتی گفت و بریخت
بد عهدی عمر بین که یکپهفته ز شاخ
گل سرزد و عنجه کرد و بشکفت و بریخت
نظامی : حکیم ابو محمد الیاس بن یوسف حدود ۵۳۵ (لثه) متولد شده . پدر
و مادرش اوائل عمر او درگذشتند ، نظامی فرزندی داشت بنام محمد . نظامی در قنون
دیگر غیر از شاعری وارد بوده و آخر عمر منزوی گشته .

اثر معروف و بیسابقه که دلیل روشن بر استادی اوست خمسه نامبرده است . کد
به پنج گنج موسوم است و حدود بیست و هشت هزار بیت دارد بدین نامها مخزن الاسرار
در زهد و تقوی و مقامات معنوی ، خسرو شیرین ، لیلی و محنون ، هفت پیکر ، اسکندر
نامه از اسامی معلومست آنها در افسانه‌های نامبردگانست البتد مشتمل بر حقائق و
معارف حکیمانه است .

دولت‌شاه مینویسد : نظامی ، مثنوی خسرو شیرین را به پیشنهاد عزل ابرسلان به
نظم در آورد و چهارده معمر صله باو داد .

و هم نوشته خمسه پس از روزگار شیخ مثنویات مزبور در یک مجلد گرد آمدند و
گر نه زمان خود مجزا بودند .

و هم نوشته نظامی مرید اخی فرج زنجانی است .

و هم نوشته دیوان شعرش علاوه بر خمسه معروفه دارای بیست هزار بیت و مشتمل
بر اصناف شعر است .

از آثار معروف توحیدی است :

ای همه هستی ز تو پیدا شده
خاک ضعیف از تو توانا شده

زیر شش علمت کائنات
 هستی تو صورت و پیوند نه
 آنچه تغییر نپذیرد توئی
 ما همه فانی و بقا بس تراست
 ساقی شب دستکس جام توست
 برده بر انداز بروی آی فرد
 عجز فلک را فلک و ایمان
 ای سارن بوده و نبوده ما
 دور حسرت کس فرمان بست
 در عاف رسول اکرم (ص) گفته :
 بحقه اول که الف نفس بست
 جلفد خارا کالف اقلیم داد
 لاحرم او ناف از آن میم و دال
 بود در این کنبد سروره حسرت
 رسم تریح است که در روزگار

ما بتو قائم چو تو قائم بذات
 تو بکس و کس بتو مانند نه
 آنکه نمرده است و نمیرد توئی
 ملک تعالی ه تقدس تراست
 مرع سحر دستخوش نام توست
 گرم آن پرده بهم در نورد
 عقد چهار از جهان واگشای
 وی باید مانده و فرسوده ما
 سفت فلک عاشیه گردان توست
 بر در محجوبه احمد نشست
 طوق ز دال و کمر از میم داد
 دائره دولت و خط کمال
 تاره تریحی ر سرای بهشت
 پس دهد موه بس آرد بهار

نظامی سال ۵۹۹ (نصط) در گنجہ وفات یافت و همایحا مدفون شد .

مؤلف دبل احمد بن سیمکه یعنی مترجم ما بنامهای ذیل اشاره کرده .

احمد بن علی بن احمد بن خلف انصاری عربنطی معروف به ابن البادش نحوی صاحب کتاب الافناع در قرائت .

بس از این شرح حال او را نوشتم .

احمد بن علی بن احمد معروف به ابن افلاح قسی خصرای

(مترجم گوید : سیوطی مینویسد ابوالعباس احمد دانشمندی نحوی لغوی حافظ

با حلال و کتب روایت و عادل و فاضل و متقدم در فنون معارف بود .

از ابن الطلاع و ابن الاخصر روایت مسکرده و ابن خیر و دیگران از او روایت

داستاند .

ابن افلاج برای تحصیل کمالات بیشتر اندلس را زیر پا گذارده و سال ۵۴۲ (بشم) درگذشته) نظر باینکه مؤلف عبارات مزبور را از سیوطی نقل کرده تا بدین علامت مکرر است.

احمد بن علی بن احمد همدانی . مؤلف نظم المنار والفرائض السراجیه و قصیده در قرأت .

سیوطی مینویسد: نامبرده صیت فضلش همه جای عراق را فراگرفته بود بدمشق رفته مورد توجه حاکم آنجا قرار گرفت از ابن دوالیبی و صالح بن صباغ استفاده کرده و اسماعیل بن طبال باو اجازه داده و در ماه شعبان سال ۷۵۵ هجری (ذنه) وفات یافت .

احمد بن علی بن احمد معروف به ابن ثور .

سیوطی گوید: نامبرده شاگرد نجم اصفونی بود در اندک وقتی براقراں خود تفوق یافت و در فقه و نحو و اصول مهارت پیدا کرد و بتدریس و فتوی پرداخت و سال ۷۳۷ (حذل) وفات یافت .

(۸۸) ابوبکر احمد فرزند علی بن ثابت بن احمد بن مهدی بغدادی شافعی اشعری معروف به خطیب، صاحب کتاب تاریخ بغداد که ما بواسطه کتب دیگر از کتاب نامبرده در این کتاب بسیار نقل کرده ایم .

خطیب، حافظی متقن و ادیب و از حفاظ مشهور و فضلاء نحیر است و هرگاه آثار مشارالیه منحصر به تاریخ مزبور بود و اثر دیگری نمیداشت همان کتاب کافی در فضل و موقعیت، علمی او بود .

زیرا ما برای اینگونه گواهی که درباره وی داده ایم گواهان دیگر هم از اعلام روزگار داریم .

با اینکه دانشمندان نزدیک به صد اثر مضبوط و مفصل و غیر مفصل نسبت به او داده اند .

برخی درباره او گفته اند فضل او مشهورتر و بالاتر از حد توصیف است .

آری سید رضی الدین بن طاوس که از اجله علماء ماست اظهار داشته نامبرده به

دشمنی اهل بیت عصمت تظاهر میکرده .

و هرگاه ما تظاهر سبک نامبرده در کتب او توجه کنیم اظهاریه سید بزرگوار را دور از حقیقت نخواهیم دانست . زیرا تا بحال خدمتی از او نسبت باهل بیت پیغمبر اکرم (ص) سراغ نداریم . با اینکه سایر از مخالفان با آنکه ارادتی بخاندان رسول اکرم (ص) نداشتند در عین حال اخبار و احادیث و کتب بسیاری در شان مقامات عصمت نگارش داده اند .

کتاب تاریخ بغداد که اثر معروف خطیب است در ده مجلد گرد آمده و مطالب مهم آن که حداکثر کتاب نامبرده را اشغال کرده شرح احوال دانشمندان بغداد است که نامبرده آثار و زندگی آنانرا تا زمان خود گرد آورده .

حافظ محب‌الدین بن نجار بر کتاب مزبور ذیلی در بیشتر از ده مجلد که به درجات بیشتر از اصل کتاب است تدوین نموده .

و نیز حافظ ابوسعید سمعانی ذیلی در یک مجلد بر آن نوشته .

و نیز حافظ تقی‌الدین بن رافع ذیلی در یک مجلد برای آن ترتیب داده .

سیوطی ذیل‌های مزبور واصل کتاب را داشته و از آنها برای تدوین کتاب طبقات النحاه خود استفاده کرده (۱) .

بغداد بادو دال و بغداد با دو ذال و بغداد با نون و بغداد با یا و نون و معدان با میم و نون نامهای مدینه‌السلامت .

این قتیبه گفته اصمعی کلمه بغداد را بعنوانی که نام شهر مزبور است بکار نمیرد و بلکه دیگران را از تلفظ بدان نهی میکرد و آنجا را مدینه‌السلام میدانست و اظهار میداشت در حدیثی آمده بع بمعنی بت و داد بمعنی عطیه و دادنست که بزبان پارسی است بنابراین معنی کلمه بغداد (بت داده) است یعنی این شهر محلی است که عطیه بت است .

(۱) نامبرده در آغاز طبقات از ذیل ابوعبدالله محمد بن سعید دبیشی که در

یک مجلد بوده اسم میبرد .

تلخیص الاثار گفته آب و هوای آن در نهایت پاکیزگی است و از آن توصیف بسزائی کرده و مینویسد: شیعه از آن شهر نکوهش کرده و مردم آنجا را بدبخت میدانند و اشخاص را از توقف آنجا نهی میکنند و معتقداند آب آنجا گردنها را کلفت میکند و دلها را سخت و با قساوت مینماید.

ابوجعفر منصور دوانیقی آنرا بنیان کرد و طالع بنای آن قوس و خورشید در برج طالع بود.

دوانیقی بغداد را در طرف غربی دجله آغاز کرد و اولین خشت آنرا بدست خود گذارد و قصر خود و مسجد جامعش را در وسط شهر قرار داد تا آنجا که گوید: بغداد همانا مدینه شرقیه است که در طرف شرق دجله واقع شده بود و اصل آن کاخ جعفر بن یحیی برمکی بوده.

بغداد شهر بزرگی بوده که همه گونه خوبیها و نعمتها در آن بوجود آمده و لطائف و ظرائف عالم بدانجا سرازیر میشده. باروی آن شهر از آغاز دجله شروع و به آخر آن که به شکل هلالست نهایت پیدا میکند.

گویند قبله آن شهر انحراف داشته و بدینمناسبت آنرا زوراء نامیده‌اند و بدان سبب که خلفا همواره در آن سلامت میگذرانیده‌اند آنجا را دارالسلام میگفتند و یا چون کنار دجله بنیان شده و سلام نام دجله بوده آنرا دارالسلام گفتند.

مؤلف گوید: علت آنکه این شهر را دارالسلام نامیده‌اند این بوده که همه خلفاء بنی عباس در آن نشو و نما نمودند و هیچیک در آن نمردند.

از جمله آثار خطیب الکفایه فی قوانین الروایه، الجامع لاداب الشیخ والسمع و کتب بسیاری دیگر بوده که در فنون حدیث نگارش داده بطوریکه از بعضی مجموعه‌ها نقلشده کمتر فنی از فنون معموله بوده که خطیب کتاب منحصری در آن تالیف نکرده باشد.

حافظ ابوبکر ابن نقطه (۱) گفته: هرگاه یا دیده انصاف بیگریم و منصفانه قضاوت

(۱) محمد بن عبدالغنی معروف به ابن نقطه متوفی ۶۱۹ هجری.

کنیم باید بگوئیم همه محدثان پس از خطیب، نیازمندان و عیالان کتب او بوده‌اند و از آثار او ادب‌الفقیه والمتفقه است، نووی در مذهب‌الاسماء از آن نقل میکند. خطیب شاگرد ابو عبدالله محمد بن علی بن عبدالله منصور حافظ و ابوالحسین محاملی و قاضی ابوطیب طبری و امثال اینها بود که فقه و قرائت از ایشان استفاده کرده (۱).

خطیب در عین حالیکه از فقهاء عصر بشمار میرفت لیکن بیشتر تحقیقات و آثار او در فن حدیث و تاریخ بود.

خطیب در ماه جمادی‌الآخری سال ۳۹۲ هجری (شصب) متولد شده و در روز دوشنبه هفتم ذیحجه سال ۴۶۳ (تسح) در بغداد وفات یافت.

شیخ ابواسحق شیرازی سابق‌الذکر از جمله دانشمندانی بود که جنازه او را تا محل دفن تشیع کرد زیرا از وی بسیار استفاده کرده و در تصانیف خود باو مراجعه مینمود.

شگفت اینجاست آنروزگار که حافظ خطیب میزیست حافظ مشرق بود و ابو عمر یوسف بن عبدالبر صاحب کتاب الاستیعاب حافظ مغرب بود و هر دو در یکسال وفات یافتند.

گویند شیخ ابوبکر بن زهراء صوفی در کنار قبر بشر حافی، قبری برای خود تهیه کرده بود و هر هفته یکبار کنار قبر خود میرفت و در آن میخوابید و ختم قرآن میکرد. خطیب پیش از آنکه بمیرد وصیت کرده بود او را کنار قبر بشر حافی دفن کنند موقعیکه رحلت کرد، محدثان نزد ابوبکر زهراء آمده از وی درخواست کردند تا قبر خودش را در اختیار آنها گذارد تا خطیب را در آن دفن کنند وی از پذیرش درخواست آنها خودداری کرد و اظهار داشت محل مزبور را سالهاست برای خود آماده کرده و هیچگاه

(۱) طبقات الشافعیه مینویسد شیخ ابواسحق شیرازی از مشایخ خطیب بود در عین حال از کتب او بسیار استفاده میکرد و در احادیث بوی مراجعه مینموده به همین مناسبت در موقع رحلتش همه جا در تشیع جنازه اش حاضر بود.

حاضر نیستم آنرا در اختیار دیگری در آورم .

محدثان که از وی ناامید گردیده نزد ابوسعید صوفی که شیخ صوفیه عصر خود بود آمده پیش آمد را با اطلاع وی رسانیدند ، بوسعید ، بوبکر بن زهرا را طلبیده گفت من نمیگویم قبر تهیه دیده خود را در اختیار محدثان بگذاری لیکن میگویم اگر بشر حافی زنده بود و تو در کنار او نشسته بودی بوبکر خطیب وارد میشد و میخواست پائین از تو بنشیند آیا تو حاضر میشدی؟ پاسخ داد خیر . بلکه من از جای برمیخواستم و او را بجای خود می نشانیدم .

بوسعید اظهار داشت اکنون هم همان کاری که شایسته اوست بانجام آور . بوبکر زهرا سخن او را پسندید و اجازه داد تا خطیب را در محل قبر او دفن کنند بالاخره قبر خطیب در باب الحرب کنار قبر بشر واقع شده .

خطیب در موقع بیماری تمام مالیه خود را که دو بیست دینار بود در میان محدثان و فقیهان و بنوایان تقسیم کرد و وصیت کرد کلیه جامه هایش را بعنوان صدقه بفقرا بدهند و تمام کتابهای او را موقوفه عمومی برای مسلمانان قرار دهند . خطیب بلا عقب درگذشت .

خطیب پس از حافظ ابونعیم اصفهانی سابق الذکر در علم حدیث و حفظ منحصر بفرد بود و ریاست این رشته با او منتهی شده بود . و از اساتید فن عربیت او شیخ ابواسحق ابراهیم بن عقیل معروف به مکر نحوی است نامبرده از مردم دمشق بوده و کتابی در نحو باندازه لغت ابن حنی تالیف کرده . گویند تعلیقه ابوالاسود دثلی که حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) با او مرصع فرموده نزد وی بوده (۱) .

(۱) سیوطی از ابن عساکر نقل کرده تعلقه ابوالاسود که وی اظهار میداشته و بدان بر اصحاب خود افتخار میکرد اصلی نداشته و سند آن جعلی بوده و همان بود که در ضمن ده سطر در امالی زجاجی آمده و از آنجا که خطیب از چنین موضوعی بی اطلاع بوده او را توشیح کرده .

خطیب در جامع بغداد در عیدها و جمعہها خطبہ میخواند و بدینمناسبت او را خطیب نامدند .

مترجم گوید : طبقات شافعی مینویسد : خطیب در ہر شبانہ روزی یک ختم قرآن میکرد و خوش خط بود .

خطیب در روزگار ارسلان ترکی کہ پیشوای ترکان بغداد و معروف بہ شاپوری بود و بر حلیفہ حروح کردہ بود و آشوبی در بغداد بوجود آوردہ بود از بغداد بیرون رفت و مدت شش سال در دمشق اقامت نمود .

فاطم حاکم دمشق دستور دادہ بود تا موءذن در هنگام اذان حی علی خیرالعمل بگوید (۱) خطیب از شنیدن اینجملہ ناراحت شد و پافشاری تمامی در برانداختن آن داشت ، دمشقیا از پافشاری او بزحمت افتادہ بالاخرہ در صدد قتل او برآمدند لیکن موفق نگشتن او نشدند ، خطیب از ترس مخالفان بہ صور کہ در ساحل دمشق قرارگرفته بود ہجرت کرد و پس از چندی از آنجا بہ بغداد مراجعت کردہ با استقبال شایانی روبرو شد و همانجا بود تا وفات یافت ، انتہی .

دہبی در تذکرۃالحفاظ ترجمہ مفصلی از او نوشتہ کہ بمجملی از آن اشارہ میکنیم مدرس علی ، خطیب قریہء درزیجان از قرای عراق بود و در کودکی فرزندش را کہ سیزدہ سال داشت بہ سماع حدیث رادار کرد .

خطیب از همانحال در اندیشہ علم حدیث برآمد و بشہرہائیکہ خطیبان وحافظان مسند تدریس انداختہ ہجرت کرد و بہ اصفہان و نیشابور و دینور و کوفہ و بصرہ بدین منظور مسافرت نمود .

خطیب گفہ ہنگامی با برقانی مشورت کردم بمصر بروم تا از عبدالرحمن بن نحاس استفادہ کنم یا بہ نیشابور رفتہ از محدثان آنسرزمین بہرہمند گردم ؟

برقانی گفت اگر بمصر بروی نزد یکنفر دانشمند رفتہ و اگر اتفاقاً او بمیرد رنج تو بہدر رفتہ و اگر بہ نیشابور ہجرت کنی با گروہی از محدثان ملاقات خواهی کرد بدیہی

(۱) زیرا اہل سنت بجای آن دو مرتبہ الصلوۃ خیر من النوم میگویند .

است رنج تو بهدر نخواهد رفت، طبق مشورت او به نیشابور رفتم .
 خطیب صدای رسائی داشت موقعیکه در مسجد به انشاد خطبه میپرداخت تا
 آخر مسجد صدایش شنیده میشد و خطبه‌ها را صحیح و بدون اشتباه ادا میکرد .
 ابن عساکر گفته از خطیب نقل کرده‌اند موقعیکه به حج بیت‌الله مشرف شد سه
 جرعه از آب زمزم نوشید و بمضمون حدیثی که در نظر داشت موقع آشامیدن آب زمزم
 حاجت بخواهید سه حاجت از خدا درخواست کرد . یکی آنکه تاریخی برای بغداد بنویسد
 دوم در جامع منصورى حدیث بگوید سوم نزد قبر بشر حافی مدفون شود هر سه خواسته
 او مستجاب شد .

خطیب در مکه معظمه تا نزدیک غروب به قرائت میپرداخت و مخصوصاً کتاب مقدس
 آسمانی را با ترتیل تلاوت میکرد پس از آن مردم گرد او اجتماع مینمودند و او همچنانکه
 سواره بود بنقل احادیث میپرداخت .

گویند خطیب همچنانکه در حرکت بود جزوه بدست داشت و قرائت میکرد و
 میگفت من صنف فقد جعل عقله فی طبق يعرضه علی الناس کسیکه تصنیف کند چنانستکه
 خرد خود را در طبقی گذارده و در معرض استفاده مردم درآورده باشد .
 از اشعار خطیب که غیث ارمنازی روایت کرده :

ان كنت تبغى الرشاد محضا لامر دنیاك والمعاد
 فخالف النفس فى هواها ان الهوى جامع الفساد
 اگر میخواهی در کارهای دنیا و آخرت خود به آخرین منظور خود بررسی یا
 خواهشهای نفسانی خود مخالفت کن زیرا هوای نفس جامع همه گونه بیچارگیهاست .
 از سمعانی نقل شده که آثار خطیب به پنجاه و شش مجلد میرسد و سلفی درباره
 تالیفات او گفته :

تصانيف ابن ثابت الخطيب الذمى الصبى العس الرطب
 يراها از رواها من حواها رياضاً للفتى اليقظ اللبيب
 و يأخذ حسن ما قدضاع منها بقلب الحافظ القطب الاريب
 فأية راحة و نعيم عيش توارى كتهها بل اى طيب

آثار خطیب فرزند ثابت بهتر از شکوفه‌تر و تازه‌ایست که آدمی از آن لذت میبرد آدمی هرگاه آثار او را میخواند متوجه میشود بوستانهائی هستند که جوان بیدار و خردمندی باید از میوه‌های آن کمال بهره‌مندی را برده باشد و با دل زیرک و دانائی و فراست مخصوصی بهتر از آنچه را از دست داده از جهت خود تحصیل کند آری هیچ آسایشی و هیچ خوشحالی برابر با راحتی که از ناحیه کتب وی دست می‌آید برای کسی میسر نیست. انتہی

مؤلف در شرح حال خطیب بنامبردگان ذیل اشاره کرده .

ابوزکریا یحیی بن علی معروف به خطیب تبریزی .

خطیب از نامداران دانشمندان اهل سنت و ادیبی کامل بوده و در لغت و ادب

پیشوای دانشمندان عصر خود بوده .

آثار او شرح دیوان المتنبی ، تفسیرالقران والاعراب ، شرح لمع ابن جنی ، الکافی

فی العروس والقوافی والشروح الثلثه علی الحماسه ، شرح شعرابی تمام و شرح سقط الزند

(دیوان ابی العلاء المعری) و شرح الدریدیه و شرح المفضلیات و تهذیب اصلاح ابن

السکیت و امثال اینها .

۴

سید فخار بن معدّ موسوی استاد محقق حلی بتوسط شیخ روایتش ابو الفرج بن

جوری بصری واسطی که از علماء مشهور عامه است از ابن جوالیقی از ابوزکریا خطیب

تبریزی روایت میکرده .

و از برخی مدارک استفاده میشود نام او یحیی بن علی بن محمد بن حسن بن

موسی بن بسطام شیانی است .

خطیب از شاگردان خطیب بغدادی و شیخ عبدالقاهر جرجانی و ابوالعلاء معری و

حسن بن دهران و ابن برهان بوده و موهوب جوالیقی و دیگران از وی استفاده نموده‌اند .

خطیب دائم‌الخمیر بود و لباس ابریشمی و عمامه‌های طلا باف بسر میگذارد و با

حال مستی درس سکفت و بسیار پرخور و متهم بود .

خطیب سال ۴۲۱ (نکا) متولد شد و در سال ۲ - ۵ (شب) (شرب) بمرگ فجاءه

درگذشت .

ابو عبدالله خطیب اسکافی آتی الذکر شرح حال او را ذیل احوال خلیل ذکر خواهیم کرد .

ابو عبدالله محمد بن مسعود ملقب بخطیب غرطبی .
خطیب از قاسم بن اصبع نحوی آتی الذکر استفادہ کرده .
محمد بن یوسف بن عبدالله بن محمود جزری ملقب به شمس الدین خطیب
فقیہ شافعی نحوی اصولی منطقی ریاضی .
آثار او شرح الفیہ ابن مالک و شرح تحصیلی و شرح منهاج بیضاوی و دیوان خطب
و شعر و امثال اسہا .
خطیب جزری ، خطابت جامع طولونی را بعہدہ داشت .
طبقات النحاه نوشته در ماہ ذیقعدہ سال ۷۱۷ (ذحی) درس ہشتاد و یکسالہ
وفات یافت (۱) .

ابوالمعالی محمد بن عبدالرحمن بن عمر بن احمد عجلی جلال الدین قزوینی
شافعی معروف بہ خطیب دمشقی . امام علامہ و قاضی القضاہ عصر خود بودہ .
از آثار او تلخیص المفتاح است کہ آنرا علامہ تفتازانی شرح کردہ و بعنوان مطول
و مختصر معروف و از کتب درسی فضلاء علم ادبست .
تلخیص مزبور را حافظ سیوطی ضمن ارجوزہ لطیفی نظم درآوردہ (۱) . دیگری
الایضاح فی فنون الافصاح و سوال المرجانی من شعر الارحالی .

(۱) سیوطی افزودہ نامبردہ حدود سال ۶۳۵ ہجری منولد شد و بمصر رفتہ در
قوس ساکن گردیدہ و از اصفہانی و دیگران استفادہ کردہ و فنون معمولہ را بہ سر حد
کمال رسانیدہ سپس بقاہرہ رفتہ و در شریفہ و معزیہ درس خواندہ و از ابوالمعالی
ابرقوہی استفادہ کردہ در این اوقات مدرس قرائت بودہ و مسلمان و بہود و نصاری از
او استفادہ میکردند و تقی سبکی شاگرد او بودہ و از او اجازہ داشتہ خطیب خوشرو خوش
خو و خوشگو و کوشای در حوائج مردم بودہ .

(۲) ارجوزہ مزبور بنام عقود الجمان شرح کردہ در آغاز آن میگوید و ہذہ ارجوزہ

خطیب دمشق سال ۶۶۶ (هجری) مولد شد و به احد فقه و علوم دینی پرداخت
 و در آن زمان فقهی ماهر گردید و با آنکه هنوز به بیست سالگی نرسیده بود بمنصب
 داورانی ناحیه الروم برگزیده شد.

پس به دمشق رفت و در آنجا بر فروع و غلیم اصول و غریبه و معانی بیان راه
 سر حد کمال رسانید و از یکی و امثال او استناد کرد و پس حدیث را از عرفان و عسی و
 دیگران فرا گرفت.

خطیب به سبب از این مختصری مشغول کار شد و پس از حدیث معرول گردیده و
 خطیب جامع دمشق عهدده او برقرار شد پس از مدتی، ناصر او را از دمشق به مصر
 فرستاد و نرس او را برداشت و داورانی سام را عهدده او واگذار کرد بار دیگر او را به
 مصر دعوت کرده و داورانی آنجا را عهدده او مقرر ساخت و این جماعت را از داورانی
 آنجا برگزید.

خطیب اموال اوقاف را بمصرف سنیوایان و سارمندان رسانید و از اسرار موفقت
 بهمی بدست آورد و ساهنگاه نهیدستان بود.

خطیب پس از حدیث سیاست بی احتیاطی فرموده اس مخصوصا عبدالله که در
 کارهای سامیست و رشوه گیری از اندازه معمول تجاوز کرده بود قضاوت سام مامور شد.
 سامها از ورود او سزار حوسحال شدند لیکن مدتی پس براریکه داورانی برقرار
 بوده به سماری فلح مبتلا گردیده بهمان مرض درگذشت و مردم از مرگ او بی نهایت
 ماسر و اندوهناک گردیدند.

صاحب بغیه گوید: خطیب دانشمندی رساجهره و خوش عسارت و خوش خط بود
 و در نزد سلطان ترکی با اندازه موفقت داشت (۱).

مثل الحمان . صمها علم المعانی و السیارات لخصت فيها ما حوی الذلخیص مع . صم
 راداد . کامال اللمع و بلخیص مرور را عبدالرحمن احصری منظوم ساخته و شیخ
 احمد مهوری شرح کرده (۱) . سوطی منوسد با آنکه در ادب مهارت داشت شعری
 از او ساد ندارم و در سنده حمادی الاولی سال مرور وفات یافته .

تقی‌الدین شَمَنی بمناسبتی در حاشیهٔ مغنی مینویسد: وی باتفاق برادرش قاضی القضاة امام‌الدین بدمشق رفت و در آنجا به نیابت از برادرش بمقام داوری برقرار شد و هم مسند خطابه دمشق بعهدہٴ او برقرار گردید و مدتی در آنجا زیست داشت سپس منصب قاضی‌القضاتی دیار مصر به نامزد شد سپس معزول گردیده بدآوری سام تعیین شد و در دمشق سال ۷۳۹ (دلت) وفات یافت.

ابوالفضل بحیی بن سلام بن حسین بن محمد معروف به خطیب حصکفی مسسوب به حصص کیفا از شهرهای دیار بکر بوده.
خطیب از اعلام شیعه و امامی مذهب بوده و در مسافرتین بمسند خطابه برقرار بوده.

خطیب یکی از افاضل دنیا بود و در فن شعر پیشوائی بی‌ظیر و طبعی رسا و گفتاری در کمال داشت و نظم و نثر خطبه‌های مهیج او در آفاق مشهور بود. خطب عمری طولانی یافته و بطوریکه از سروده‌های او استفاده میشود در تشیع غلوی داشته و ائمه هده را بی‌نهایت تحلیل مکرده.
سمعی گفته سال ۵۰۵ بخدمت خطیب رسیده و بخطب تبریک خود کلمهٴ مسموعاتی را بمن احاطه داد.

خطب حدود ۴۶۰ هجری (ست) هجری مولد شده و سال ۵۵۱ (سار) هجری در مسافرتین رحلت کرد قدس الله اسراره.
اس کسر شامی در تاریخ خود گوید: خطیب حصکفی در نقد و ادب و نظم و نثر و فنون معمولهٴ عصرش پیشوای مسلم بود و در تشیع غلو داشت.
از اس اسیر نقل کرده‌اند او گفته خطیب شعری بگو مسرود و رسائلی مقید داشت بؤلف گوید از جمله اشعار انکار او که محال السالموسس از اس حوری نقل کرده چند شعر دلی است:

خطیب در از چند بیتی که بعنوان تغزل سروده و معمول سراسدگان بوده که در مطالب فوائد خود می‌آورده میسراید:
أقْرُ اَعْلَانَا بَهْ اَمْ اُجْحَد
وَسَائِلِي عَنْ حَبِّ اَهْلِ الْبَيْتِ هَلْ

هیئات ممزوج بلحمی و دمی
حیدره و الحسان بعدده
و جعفر الصادق و ابن جعفر
اعلی الرضا تم ابنه محمد
و الحسن الساسی و یثوبه
فانهم ائمتی و ساداتی
ائمه اکرم بهم ائمه
هم حجج الله علی عباده
قوم لهم فضل و مجد یادح
قوم لهم فی کل ارض مشهد
قوم منی و المشعران لهم
قوم لهم مکه و الا بطح و ال

هوی ائمه الهدی و الرشید
ثم علی و ابنه محمد
موسی و یثوبه علی السید
ثم علی ابنه المسدد
محمد بن الحسن المفقده
و ان لحاهم معشر و فتدوا
اسمائهم مسروده تظرد
و هم الیید مهج و مقصد
یعرفه المشرک و الموحده
لا ل لهم فی کل قلب مشهد
و المروتان لهم و المسجد
حیف و جمع و البقیع العرقده

برخی از من از محبت اهل بیت عصمت میسرند متحیرم آیا به محبت آنان اقرار
کم یا انکار نمایم ، بسیار از انصاف دور است که از محبت آنها دست بردارم و حال
آنکه دوستی اهل بیت عصمت و طهارت و عشق به ائمه معصومین که پیشوایان ارشاد و
هدایت اند گوشت و خون مرا احاطه کرده اند با شیر اندرون شد و با جان بدر رود پیشوایان
بر حق حضرت امیرالمؤمنین حیدر و حسن و حسین و علی و فرزندش محمد و جعفر
صادق و فرزندش موسی و فرزند بررگوارش علی الرضا و فرزندش محمد و فرزند پیدارش
علی و حسن دوم و پس از ایشان فرزند عظیم الشان محمد فرزند حسن که از انظار
عائب است اینان پیشوایان و بررگان من اند هر چند گروه نادانی به آنان توجهی ندارند
و از مقاماتشان کامیابی حاصل نمیکنند اینان پیشوایان کریمی هستند که نامهای شریفشان
همه جا را فرا گرفته و سر همه رانهاست اینان حجتیهای سماوند پروردگارتند که سایه
عظمتشان بر سر سندگان خدا افتاده و مقصد و مقصود افرادند اینان گروهی هستند که
عظمت و فضل و بررگواریشانرا مردم مشرک و موحث مشناسند و در هر سرزمین آثار بزرگی
آنان مشهود عامی و عارف و عالم و جاهل است به آنها بر عظم آنان سرزمینهای

عالم را متوجه بخود نموده اند آثار ربانی آنان سراسر قلوب دوستانرا منور و روشن ساخته خاندان نبوت، مردم منی و رهبر مشعر و عرفات و پیشوای صفا و مروه و مسجد الحرامند، مردمی هستند که سرزمین مکه و بطحا و خیف و بقیع بوجود آنان مباحثات مینمایند.

مترجم گوید: ریحانه چهارم این چند شعر را از او یاد کرده:

اشکو الی الله من نارین واحده
و من سقامین سقم قداحلّ دمی
و من نمومین دمی حین اذکره
و من صعیفین صری حین اذکره

فی وجنتیه وأخری منه فی کبدی
من الجفون و سقم حل فی جسدی
یذیع و واش منه فی الرصد
و وده و یراه الناس طوع یدی

بخدایمتعال پناهنده میشوم از دو آتشی که یکی بر دو گونه او شعله ور است و یکی هم از عشق در دل من روشن گردیده و از دورنجی که یکی خون مرا بجای اشک چشم از پلکان جاری میکند و یکی هم بدن مرا میکاهد و از دو سخن چینی یکی اشک چشمم که چون بیاد او می افتم از دیدگانم جاری میگردد و دیگری که در انتظار بیچارگی منست و از دو ناتوانی که یکی صبر منست موقعیکه بیاد او می افتم و دوستی او را بنظر میآورم و دیگری سرزنش مردم که گمان میکنند او از هر لحاظ در اختیار منست.

امیر سید علی سید عالم و فاضل مروج و خطیب قابل عصر خود بود.

ریاض العلماء مینویسد نامبرده از دانشمندان دولت شاه طهماسب صفوی و معاصر با سید امیر سید حسین مجتهد آتی الترحمه بود و همچنان زنده بود تا زمان سلطنت شاه اسماعیل ثانی را که اظهار تسنن میکرد دریافت و او و سید مجتهد در خانه ای که آماده برای آزارشان بود بشکنجه گرفتار بودند.

مؤلف گوید علاوه بر نامبردگان به اسامی خطباء دیگر در ذیل تراجم آئیده اطلاع خواهیم یافت.

اخطب لقب شیخ محدث متقن و متبحر که دانشمندان سنت او را صدر الائمة لقب داده و به اخطب حوارزم یا خوارزمی یا ابن خوارزم موفق بن احمد مکی شهرت دارد.

(۸۹) ابوالعباس احمد بن علی بن احمد بن یحیی بن خلف بن افلح بن رزقون

(بہ بعدیم را: بررا) قسسی بلخی حصراوی سابق الدکر، صاحب عنہ اطہار داستان
رسر کفہ است۔ اس افلح داستمدی نحوی لغوی و حافظی تحلیل بودروان، بسیار میکرد
و در عدال، و فصل مسہور بود و در کلید معارف بر ہمسکان مقدم بود۔
اس افلح از اسن اطلاع و اسن احصر رواہ، کردہ و اسن حیر و دیگران از اورواہ،
کردہ اند۔

اس افلح برای تحصیل علوم و معارف بہ غالب از شہرہای اندلس رفت و آمد
داشت و در اوکش منصب داوری را بعمدہ گرفتہ بود۔

اس افلح مردی خوش سرب و بیوستہ بقراءت میرداخت و مردم از اطلاعات او
استفادہ میکردند و سال ۵۴۰ تا ۵۴۲ (مثبت) وفات یافت، انتہی۔

مؤلف گوید: حصراوی مسوب بہ جریرہ، حصراء کہ در دیار مغرب واقع شدہ
نامردہ ہمان اس افلح نحوی است، کہ اکان را یا افروڈن ہمزہ، در اول آن از جهت
نصب مفعولین ملحق بہ ظن و احوال، آن دانستہ و آنرا ماسد اصار متعددی بہ ہمزہ
مداند در شرح تسہیل ہمیں اطہارہ را باو نسبت دادہ۔

نامردہ غیر از خلف بن افلح بن قاسم طرطوسی مقری نحوی مولی بنی میسرہ
و از شاگردان ابو عمرو دانی حافظ است۔

نامردہ در طبقۃ ابوالعباس احمد بن عبدالخلیل تدمیری مروی است۔
مشارالبدہ از ابوالحجاج بن سعون و اسن وصاح و عبدالحق بن عطیہ روایت میکردہ
و کتاب التوطئہ در نحو و شرح الفصح و آیات الحمل و مختصر و شرح سواہد الغریر العریبی
و امثال اینہا را تالیف کردہ و سال ۵۵۵ (تہ) در شہر فاس وفات یافت۔

(۹۵) الفصل احمد بن محمد بن ابراہیم میدانی نیشابوری۔

شیخ ادیب و امام افضل برک فصلاً، شوق و غرب در لغت و نحو استاد و از
ارباب فصل و ادب و مساہیر عصر خود بود۔

در بعضی از مدارک نوشتہ اند: میدانی ادیبی فاضل و عارف بہ لغت عرب
بود و در لغت و فنون دیگر تصانیف مفیدی بیادگار گذاردہ۔

میدانی شاگرد امام ابوالحسن بن علی بن احمد بن محمد بن علی و احدی مفسر

و امثال او بوده .

و بطوریکه از یاقوت نقلشده ، ائمه حدیث و پیشوایان لغت که پس از او یا بعرضه ظهور گذارده از شاگردان وی بوده‌اند .
و خود او هم از محدثان حدیث روایت میکرده و هم از آنان احادیث را سماع شنیده است .

از مصنفات رشیفه او که مانند جوان نیکو اندامی در میان سایر تصانیف است مجمع الامثال اوست که مشتمل بر بیست هزار بیت بوده و بطوریکه مطلعان اظهار داشته‌اند مانند آن تالیف نشده (۱) از آنحمله الهادی للشادی در اینکتاب مدلولات ادوات و طرق استعمال آنها را بیان کرده و در عین حالیکه دارای حجم محصری نیست مطالب متفرقه و فوائد نادره در آن گرد آورده و ما سحذ کهنی از آنرا داریم و بطوریکه در خاطر دارم گروه بسیاری از ادبا در کتابهای خود از آن نقل کرده‌اند و همین کتاب را عبدالوهاب خزرجی زنجانی صاحب متن تصریف که مشهور است تصریف عزیزی نظریه فوق را تأیید کرده است و علاوه بر آن کتبی در عروض و قوافی داشته و شرح مزبور را در ماه ذیحجه سال ۶۵۴ در بغداد سیاق آورده و حاوردی در شرح شافیه خود از آن بسیار نقل کرده .

از آثار میدانی است السامی فی الاسامی اینکتاب بطرز ویژه گرد آورده شده و به غیر از مصادر لغت عربی هر اسم پارسی که لغت عربی آن موجود بوده ابراد نموده

(۱) کتاب مزبور را به استدعای ابوعلی محمد بن ارسلان گرد آورده وارسستر از پنجاه مجلد کتاب لغت و امثال آن استفاده کرده و امثال سائره پیش از اسلام و بعد از اسلام را در بیست و هشت باب بعدد حروف هجاء فراهم ساخته و باب بیست و نهم را اختصاص به ایام عرب داده و باب سیام را مخصوص کلمات رسولخدا و خلفا و بخشی از عرفا تعیین کرده و شش هزار مثل را در آن بوجود آورده . پس از او حسین بن ابی بکر نجمی کرمانی بطرز دلخواهی که بهتر بتوان از آن استفاده کرد منظم ساخته و نسخه مطبوع آن همان نسخه نجمی است .

و متقن و استوار ترتیب داده و بچهار باب مفصل مرتب ساخته و ضمناً به اسماء شرعیه و اعلام حیوانات و آثار علوید و سفلیه کلیه موجودات اشاره کرده و تا جائیکه توانسته از جمعهای مشهور و نظائر آنها خودداری کرده و بدینوسیله از تطویل بلاطائل جلوگیری نموده .

و بسیاری از اصحاب ما بکتاب مزبور توجه مخصوصی نشان میدادند و از آن در احارات خود نامبرده‌اند و در مواقع نیازمندی از آن نقل کرده‌اند و شکی نیست آنها که بخواهند خاطرات قلبی خود را بصورت نظم و نثر درآورند لازمست از مطالب موجوده در آن کمال استفاده و بهره‌بری را بنمایند .

و برخی هم بمناسبت اینکه مشکلات آن کتاب را توضیح بیشتری داده باشند و کمک مؤثری بمطالعات آن نمایند کتابی بنام الابانه بدان منظور ترتیب داده و کشف رموز آنرا نموده و نسخه از آن در نزد ما موجود است .

بدیهی است داشتن نسخه مزبور برای هرکسیکه بخواهد از السامی استفاده کند از لوازم اهم است .

از آثار اوست کتابی در مصادر و ناچار کسیکه میخواهد از السامی استفاده کند بایستی اینکتاب را در اختیار داشته باشد . .

و پس از این متعرض خواهم شد برخی از دانشمندان قبل از آنکه میدانی بتالیف چنین کتابی اقدام نماید کتابی تالیف کرده و در آن واژه‌های تازی را بدو بخش السامی و مصادر تدوین کرده . از آثار اوست الامورج فی النحو (۱) و نزه الطرف فی علم الصرف

(۱) کتاب مزبور غیر از کتاب امورج معروف است که از کتب درسی ابتدائی نحو بشمار میرود و آنرا محمد بن عبدالعنی اردبیلی شرح کرده زیرا آن کتاب از آثار جارالله رمحشری است و ممکن است مطابق با مقتضای متن که سیوطی هم آنرا متعرض است کتاب مزبور را جارالله محض حسادت نوشته و همنام با آن قرار داده است تا کتاب میدانی از اعتبار بیفتد چنانچه شهرتی ندارد . گفته‌اند رمحشری بمعنی ناصالح امت در استعمال پارسیان بنا براین زن خشری بمعنی زن نادرست است .

و شرح المفضلیات و امثال اینها .

گویند هنگامیکه زمخشری از کتاب مجمع الامثال و موقعیت آن اطلاع پیدا کرد حسادت بر او چیره گردیده و بلفظ میدانی نونی اضافه کرد میدانی شد او هم نیز بحکم معامله بمثل بمجردیکه یکی از کتب زمخشری دست پیدا نمود میم زمخشری را مدلل به نون نموده نوشت زرخشری یعنی زن فروش .

میدانی ، بطوریکه در وفیات و کتب دیگر متعرض اند روز چهارشنبه بیست و پنجم رمضان سال ۵۱۸ (حیث) در نیشابور وفات یافت و در پشت میدان زیاد که منسوب به زیاد بن عبدالرحمن بود و از محلات نیشابور بشمار میآمد و خود او هم از مردم همان محل بود مدفون شد .

مترجم گوید: ریحانه چهارم از ابن خلکان نقل میکند: میدانی در هنگام وفات دو شعر ذیل را بسیار میخواند و محتمل است از آثار خود او باشد .

تنفس صبح الشیب فی لیل عارضی
فلما فشا عاتبه فأجانبی
فقلت عساه یکتفی بعذاری
ایا، هل تری صباحاً بغير نهاری

بامداد پیری در شبانگاه گونهام آشکار شد با خود گفتم شاید به سپید کردن گونهام بسازد و چون همهء سرور ویم را فرا گرفته با او بسخن برخاسته که چرا جانی از سپیدی وانگذاردی؟ پاسخ داد ای ناتوان تا کنون بامدادی را بیرون از نیمه روز دیده؟
مؤلف گوید: عدهء از اعلام به میدان منسوباند از جمله مترجم فوق الذکر و بعضی دیگر را هم ذیلاً نامبرده .

ابوسعید سعید بن احمد فرزند میدانی فوق الذکر است که فاضلی ادیب و دریائی از کمال بوده .

از آثار اوست الاسماء فی الاسماء این کتاب را از اثر پدرش که السامی بوده اقتباس نموده و از اوست غریب اللغة و نحو الفقهاء و امثال اینها .

بوسعید سال ۵۳۹ (ثلث) وفات یافت .

ابوالفضل مطهر بن احمد میدانی از مردم میدان اصفهان بوده .

عبدالرحمن بن جامع میدانی از مردم میدان بغداد بوده که نام محله ایست در آنجا

صدقہ بن ابی الحسین میدانی او نیز از میدان بغداد بوده .
و عدہ دیگر نیز بدان محل منسوبند .
و نیز در خوارزم محلہ بدین نام موسوم بوده کہ گروہی از فضلا بدان منسوبند
ابوالفتح محمد بن احمد قاضی میدانی واسطی .
واسطی بتوسط پدرش احمد از حریری صاحب مقامات و همچنین از رئیس حسین
بن محمد بن عبدالوہاب معروف بہ بارع روایت مینماید .
و سید فخر بن معد موسوی کہ از فقہاء و اصحاب ماست از او روایت مینماید .
(۹۱) ابونصر احمد فرزند ابوالحسن بن محمد بن جریر بن عبداللہ بن لیث
بن جریر بن عبداللہ بحلی صحابی شیعی جامی خراسانی و معروف بہ زندہ پیل .
احمد جامی از اعظم پیشوایان صوفیہ و اکابر مشایخ ایشان بود و از صاحبان کشف
و کرامت بشمار میآید .
از خلاصہ المقامات (۱) کہ ابوالمکارم بن علاء الملک جامی در شرح احوال او نوشته
نقل شدہ سب او بہ سی و پنج واسطہ حضرت اسماعیل ذبیح اللہ علیہ السلام میرسد .
احمد جامی در قریہ نامق کہ از اعمال ترشیز خراسان بودہ متولد شدہ
احمد در یکی از کوهہا بحضور خضر (ع) رسیدہ و از آنحضرت تلفین دگر یافتہ و
مدت ہیچدہ سال در همانکوه بریاضت پرداختہ سپس بر اثر الہامی کہ از طرف خدای
متعال مفتخر آمدہ بہ شہرستان جام کہ بزودی ذیل احوال عبدالرحمن جامی نام آن
اشارہ خواہیم کرد رفتہ و بارشاد مردم پرداختہ .
مجالس المؤمنین مینویسد : بر اثر توجہات و انفاس آن وارسنہ نامی ششصد ہزار
مرد متمرّد کہ منحرف از حقایق ایمان بودند بدست وی توبہ کردند .
آثار او عبارتند . الرسالہ السمرقندیہ ، انس التائیین ، سراج السائیین در سہ مجلد ،
مفتاح النجاء ، روضۃ المذنبین این کتاب را سال پانصد و بیست و شش نام سلطان سنجر

(۱) این کتاب سال ۱۳۳۵ ہجری در قندہار چاپ شدہ و ما انشاء اللہ ذیل ترجمہ فوق

برخی از مطالب لازمہ را از آن کتاب ایراد خواہیم کرد .

سلجوقی تالیف کرده. بحار الحقیقه، کنوز الحکمه، فتوح الروح، الاعتقادات، التذکیرات الزهدیات، دیوان الاشعار. و بطوریکه اظهار داشته اند کلیه آثار جامی یا برخی از آنها بزبان پارسی تالیف یافته.

و از اشارات برخی از اعلام استفاده میشود احمد جامی شیعه بوده چنانچه بعضی از اشعار او نیز اشعار باین موضوع دارند. و میتوان اظهاریه مزبور را خالی از حقیقت ندانست مجالس الموءنن مینویسد: هنگامی شاه اسماعیل صفوی برای کشف حقیقت احوال احمد جامی تفرّلی با دیوان خود او زد تصادفا در صفحه دست راست دیوان نامبرده باین اشعار دست یافت (۱)

ای ز مهر حیدرم هر لحظه در دل صد صفاست
همچو کلب افتاده ام بر خاک درگاه حس
عابدین تاج سرو باقر دو چشم روشن است
ای موالی وصف سلطان خراسان را شنو
پیشوای موءمنانست ای مسلمانان تقی
عسکری نور دو چشم عالم و آدم بود
قلعه خیر گرفته آن شهنشاه عرب
شاعران از بهر سیم و زر سخنها گفته اند
مؤلف گوید: رباعی دلیل نیز در بعضی از مواضع معتبره بوی نسبت داده شده و حاکی از توجه او بمقام ولایت است.

(۱) مرات البلدان چهارم مینویسد موقعیکه شاه عباس بقصد یورش به هند عمارت بجام آمده بمناسبت اینکه شیخ جام را، سنی میدانسته دستور میدهد مفرده او را ویران و قبر او را بشکنند تصادفا طوماری بیرون آمد که شیخ عفاذ حقه خود را در آن نوشته و دلیل بر تشیع او بوده شاه عباس پشیمان میشود نذر میکند اگر قندهار را فتح کند به تنها خرابیهای آنجا را تعمیر می نماید بلکه عمارت بوی برای آن مسازد شاه بمقتصد خود رسید در بازگشت به نذر خود وفا کرد.

گر منظر افلاک شود منزل تو وز کوش اگر سرشته باشد گل تو
 چون مهر علی نباشد اندر دل تو مسکین تو و سعیهای بی حاصل تو
 بابافغانی (۱) شعر ذیل را در ستایش احمد حامی گفته و همین شعر کافی برای
 ستایش اوست :

مستان اگر کنند فغانی توبه میل پیری باعقباد به از پیر جام نیست
 از تاریخ احبارالشراستفاده میشود احمد حامی حدود ۵۳۶ (ثلو) وفات یافته
 هر چند ممکن است تصحیفی در عبارت تاریخ مزبور رح داده باشد .

مترحم گوید : در خلاصهالمقامات مینویسد : احمد حامی در ماه محرم سال ۴۴۰
 (تم) متولد شده و همانسال موافق بوده با سال درگذشت شیخ ابوسعید ابوالخیر و در
 سن بیست و دو سالگی سال ۴۶۲ بشرف توبه مشرف شد و مدت دوازده سال که در کوه
 نامق و شش سال در کوه بزدهام ریاضت پرداخت که خود گوید :

احمد حامی که خواندی زنده پیل حضرتش زانش هژده سال در بزم کران انداختی
 احمد حامی نزد استادی درس نخواند و بر اثر ریاضت همه گونه در فیوضات به
 روی او بار شد و چهارده کتاب تالیف کرد و مراتب غلنه شریعت و طریقت و حقیقت را
 بطوریکه پسند همه دانشوران و عارفان بوده بیان فرمود .

از این کتب پنج مجلد مفقود شده .

در کتاب خلاصهالمقامات که به ارشاد و روحانیت شیخ از کتب خود گرد آمده
 رباعیات و اشعاری ایراد شده ذیلا به برخی از آنها اشاره میشود .
 احمدای سودای او دریا دلی را می رسد کوه به همت پشت پا بر هفت کشور میزند

(۱) بابافغانی از سراینندگان شیعه مذهب و از مردم شیراز و از سخنوران ممتاز
 قرن دهم هجری بوده و بعبادت برخی از سراینندگان بیشتر اوقات خود را در میخانه
 سر میرده از رباعیات اوست . تا از صفت وجود فانی نشوی . باقی به جمال جاودانی
 نشوی . در دفع دوعی کوش که در طور وفا . محجوب جواب لن ترانی نشوی . بابافغانی
 سال ۹۲۵ هجری در مشهد مقدس رضوی درگذشته .

گر خدا بایدت هوا بگذار
 نبود احمد خدا و هوا
 فردا که زنت کوس ناکامی نیز
 چندان که همه خلق ز دوزخ ترسند
 نه در مسجد گذارندم که رسی
 میان مسجد و میخانه راهی است
 همان کتاب مینویسد : احمد جامی نود و شش سال عمر کرد و در دهم محرم سال
 ۵۳۶ وفات یافت .

غلام سرور هندی در تاریخ تولد و وفاتش گفته :

جناب شیخ احمد پیر بونصر ۴۴۱ که بوده رونق دین ربیب اسلام
 (امام المسلمین پاکیزه احمد) شده تاریخ تولدش سراجی
 وصالش لفظ (عشق الله) جستم ۵۳۶ دگر (سو نصر کامل احمد حاتم)
 دیگری ماده تاریخ او را (احمد جامی قدس سره) یافته .
 مقبره جامی هم اکنون در تربت جامست که بنام او شهرت یافته و مرار عامه مسلمین
 از شیعه و سنی است .

مرات البلدان چهارم مینویسد : بطوریکه معروف است بانی ایشهر شیح راهد
 عابد شهاب الدین احمد جامی است و دو بیست قلعه از متعلقات آنست عده بدانجا
 منسوب اند .

از جمله عبدالرحمن جامی آتی الذکر . دیگری خواجه ناصر الدین حلیل اللدیسس
 بشیخ احمد میرسیده سال ۸۳۵ وفات یافته .

دیگری خواجه شمس الدین محمد کوسوی که از نوادگان او و صوفی سال ۸۵۶ - بوده
 (۹۲) ابوالجناب احمد بن عمر صوفی حیوقی معروف به نجم الدین کبری
 صاحب کتاب منازل السائرین و امثال آن .

قاضی از وی در مجالس الموءنن نامبرده و در باب شهرت او به کبری مینویسد :
 در اوقاتیکه نجم الدین به تحصیل مشغول بود و با رقباء خود مناظره میکرد بر همه

عالم مسد و کمتر انفاق می افتاد بدست رقیباً خویش مغلوب گردد بهمین مناسبت او را طامه الکبریٰ یعنی بلای بزرگ نامیدند و کم کم بر اثر کثرت استعمال لفظ طامه را از آن ساقط نمودند و او را کبریٰ خواندند .

و کینه او را با حیم مفتوحه و یون مسدده ضبط کرده و معترض اند نظر یا سکه یا سرده سی سہاب از دنیا اجتناب میورزید و نارسائی اختیار میکرد او را بدین کینه ملقب ساختند .

و بطوریکه معنی اطہار داشته و شعر دبل حاکی از آنست این کینه را در یکی از روایاها که مسارالہ بحضور رسول خدا (ص) شرفیاب شده از ناحیہ آنحضرت بیان شده معتبر گردیده .

سراینده ہم بدان اشاره نموده :

قد قال لہ رسولنا فی الروایا اد شاهده، آت ابوالحناب

در آن هنگام که نجم الدین رسول ما را در علم روایا راز نمود حضرت رسول اکرم (ص) خطاب با او فرمود تو ابوالحناب هستی ؟

نجم الدین موقعیکه از خوارزم بهمدان انتقال پیدا کرد و از آنجا جاب اسکندریہ مصر محض استماع حدیث روانہ شد در موقع بارگشت بوطن اصلش رسول خدا (ص) را در روایا راز کرده از آنحناب درخواست کرد تا کینه او عنایت فرماید . رسول خدا (ص) خطاب با او فرمود (تو ابوالحناب هستی) و کینه او را بدیوسلہ ابوالحناب معین فرمود .

سؤال کرد آیا کلمہ جناب یا تحفیف یون است یا تشدید آن ؟ فرمود بد تحفیف است بلکه یا تشدید است .

یعنی بد آقائی و ریاست ظاہری اکتفا مکن و برای خود بد موقعیت حیالی گمان مکن بلکه باید با حدیث هر چه تمامتر مراحل کمالی را سیمائی .

نجم الدین از اشاره آنحضرت باین نتیجہ رسید کہ باید تجرید اختیار کند و بد طریقہ اہل کشف کہ مسترشدان این راہند سلوک نماید بهمین مناسبت عریض منزلگاہ سلوک نمود و بحانب اہواز حرکت کرد .

در آنجا بخدمت شیخ اسماعیل قصری رسید و سالیانی ملازمت خدمت آنمرد بزرگ را نمود و سببی از شبها با خود اندیشیده که دانشهای ظاهری من بدرجات بیشتر از کمالات باطنی شیخ است علاوه بر اینکه در اینمدت هم بهره بسیاری از علوم باطنی برده‌ام .

صبح قصری از اندیشه او با خبر شد و از راه کشف بگفتار قلبی او توجه کرد فرمود از این تاریخ به بعد ملازمت خدمت شیخ عمار بن یاسر را اختیار نمائی .
بحم‌الدین حسب‌الامر خدمت شیخ عمار رسیده چندی هم بملازمت خدمت او سرگرم بود پس از مدتی همان اندیشه قلبی خاطره او را بحود متوجه کرده و آنچه را نباید قلب خود بطور دهد برخلاف انتظار اندیشد شیخ عمار بفرست باطنی خود فهمید . فرمان داد تا بجانب مصر عزیمت نماید و بملازمت شیخ روز بهان بپردازد و مخصوصاً خاطرستان ساخت جز سیلی روز بهان و پشت کردنی او دیگری ترا نادید نمیکند .

تفصیلات مینویسد : نجم‌الدین حسب‌الامر بجانب مصر عزیمت کرده موقعی بحضور شیخ روربهان رسید که وی در خارج خانقاه با اندک آبی وضو مسکرفت . هنگامیکه نجم‌الدین او را بدانحال دید با خود گفت شگفت است شیخ روربهان با این موقعیتی که دارد نمیداند وضو گرفتن با آب قلیل حایز نیست و اصولاً از اندازه آب وضو بی‌اطلاعت .

شیخ از گفته باطنی او باخبر شد مابقی آب وضو را بر وی او باسد .
نجم‌الدین گوید در آنحال ، غشوه بمن عارض شد و بحال حلسه در آمدم و بهمراه شیخ بدون آنکه از پیش‌آمد خود مطلع باشم وارد خانقاه شدم در روزی با دادم روربهان حاضر ظاهر گردیده و هر کسی که پیوند با شیخ ندارد بجهنم می‌افند و در آنهنگام شیخ بر فرار تلی قرار گرفته من که وضع قیامت را تا آن اندازه بیچاره کنده بافند اظهارداشتم منم از اخلاص کیشان شیخ بدین وسیله از زبانیه جهنم آسوده گردیده طرف همان تل روان شده تا بدان بالا روم ، بمجریکه شیخ از اندیشه من با خبر شد چنان پشت گردنی بمن زد که بر روی زمین افتادم و فرمود پس از این منکر اهل حق مشو .

میں از خواب بیدار شدہ دیدم در محل اولی خود ایستادہ و شیخ روزبہان از ہمار خود فارغ شدہ بلافاصلہ پشت گردنی بمن زدہ و ہمان جملہ را کہ در خواب شنیدہ بودم بمن گفت . بر اثر این لطمہ و بطوریکہ شیخ عمار پیش بینی کردہ بود ہرگونہ مسمی حمالی و خود بینی از من زائل شد . آنگاہ دستور داد تا بار دیگر بحضور عمار برسم (۱) .

نجم الدین ارادہ، او را صورت عمل بخود پوشانید و برای دومین بار بحضور عمار سرفات سد و در نزد او بریاضت و ذکر و فکر پرداخت تا بمرتبہ ارشاد رسید و از طرف شیخ عمار مادیون گردیدہ بہ خوارزم کہ وطن اصلیش بود مراجعت نمود .

از سید محمد موسوی نوربخشی عارف نامی مشہور بہ غوث المتاخرین نقل کردہ اند نامردہ در کتاب المشجرش مینویسد . نجم الدین کبری بشریف ملازمت عمار بن یاسر و روزبہان شیرازی کبیر کہ در مصر متوطن بودہ و احمد موصلی و قاضی امام بن العصر دمشقی مفتخر گردیدہ و میگفتہ .

علم طریقت را از روزبہان و عشق را از ابن العصر و علم حلوت را از عمار و حرفہ را از اسماعیل قشیری بہرہ مند شدہ ام .

پس از این افزودہ نجم الدین در روزگار خود از ہمہ اولیاء کہ ارشاد حلی را در اختیار داشتہ و از ہمہ دانشمندان کہ در علم ظاہری از اقران وی بشمار می آید برتر و بالاتر بودہ ، احوال رفیعہ داشتہ و بمقامات منیعہ رسیدہ و بہ مکاشفات و مشاہدات بیسابقہ مفتخر گردیدہ و بہ تجلیات ذات وصفات نائل آمدہ .

نجم الدین چون مسافران سکیار سیر در ملکوت باطن کردہ و مانہ پردگان سکروح برواز بعالم حبروت نمودہ و با توجہ بقناء فی اللہ قدم بعالم لاهوت گذاردہ و حاشنی مشرب توحید و حقایق چشیدہ و دست توسل بہ بطون اطوار قلبیہ (۲) دلہای تشنہ مسترشدین را از فیوضات باطنیہ خود سیراب نمودہ و دستجات مختلف

(۱) در نجات اینجملہ را افزودہ روزبہان نامہ، باو نوشت (ہرچند من

داری میفرست تا زرد حالص گردانم و باز بتو فرستم .) (یاورقی (۲) در صفحہ بعد)

و گروهی از اولیاء بسیاری از مرشدان دست بدامن او شده و همگان از مقامات عالیّه^۴ او کمال استفاده را نموده‌اند .

نجم‌الدین در علوم ظاهری و باطنی به آخرین درجه^۵ اجتهاد نائل آمده و طریقه^۶ ویژه^۷ در تربیت سالکان و ارشاد طالبان بکار میبرده .
نجم‌الدین در مراتب سه‌گانه شریعت و طریقت و حقیقت آثار بسیاری به نگارش درآورده .

و در ماه صفر سال ۶۱۸ (خیج) در جنگ خوارزم کشته شد و میلاد او سال ۵۴۰ (ثم) هجری بود . انتهى .

مجالس المؤمنین مینویسد : نجم‌الدین به دست لشکریان مغول که کفر و خونریزی‌شان عالمگیر بوده از پای درآمد .

نجم‌الدین بمناسبت اینکه از حقیقت شهادت و جدال در راه خدا بهره‌مند شود همچنان با خرقة فقر آماده^۸ رزم با کافران شده نیزه^۹ بدست گرفته و سنگها در دامن نموده بکمک عده^{۱۰} از مریدان پا بمیدان جدال گذارد .

(بقیه^{۱۱} شرح حال نجم‌الدین کبری در جلد دوم مطالعه شود)

(۲) اطوار سبعة قلبیه عبارتند از : ۱ - طور صدر . ۲ - شغاف ۳ - قلب ۴ -

فوءاد ۵ - حبة القلب ۶ - سؤیدا ۷ - مهجة القلب

شماره صفحہ	عنوان	شماره صفحہ	عنوان	شماره صفحہ
۲۶۸	ابو اسحق اسفرائینی	۳۶۷	ابوطیب متنبی	۲۹۸
۲۷۵	ابو اسحق شیرازی	۳۶۱	ابوالعباس آدمی	۴۸۹
۲۸۶	ابو اسحق عبیدیس	۴۵۲	ابوالعباس انصاری	۲۹۷
۲۸۵	ابو اسحق نحوی	۳۶۱	ابوالعباس دینوری	۵۳۳
۲۸۶	ابو اسحق نسوی	۳۳۹	ابوالعباس سربخ شیرازی	۴۵۷
۲۹۷	ابوالاصبح شقیری	۳۶۱	ابوالعباس طوسی	۴۵۸
۳۵۳	ابوبکر اصفہانی	۴۵۸	ابوالعباس المرباطری	۲۵۰
۲۹۷	ابوبکر خلیصی	۳۲۳	ابوعبداللہ اخفش	۴۵۱
۲۵۸	یوحنا سیرواری	۲۹۷	ابوعبداللہ اسدی	۵۲۱
۲۶۹	ابوحامد اسفرائینی	۳۶۱	ابوعبداللہ جلاء	۲۹۹
۳۶۵	ابوحامد سبکی	۴۰۸	ابوعبید ہروی	۳۱۴
۳۵۳	ابوالحسن اصفہانی	۳۲۹	ابوعصیدہ	۵۱۲
۴۳۸	ابوالحسن بیہقی	۳۵۷	ابوعلی رودباری	۵۰۴
۳۶۶	ابوالحسن سبکی	۴۰۷	ابوعلی واسطی	۱۸۴
۳۶۰	ابوالحسن نوری	۴۴۱	ابوعلی مسکوبہ	۳۹۶
۴۱۰	ابوالحسن ہروی	۲۶۷	ابوالعلاء معری	۴۳۳
۳۹۰	ابوالحسن رازی	۶۵	ابوغالب رازی	۵۱۶
۲۹۹	ابوزکریا کنانی	۴۱۰	ابوالفتح اسقلانی	۲۵۹
۴۱۸	ابوریحان بیرونی	۴۱۱	ابوالفتح لغوی	۹۴
۱۵۵	ابوالسعادات اصفہانی	۵۳۸	ابوالفتح میدانی	۱۰۹
۳۶۰	ابوسعید اعرابی	۲۰۰	ابوالفضل منذری	۲۹۸
۳۲۷	ابوسعید لغوی	۳۶۰	ابومحمد جریری	۱۰۵
۵۳۷	ابوسعید میدانی	۲۹۶	ابومحمد صیہری	۳۴۳
۱۸۰	ابوسہل نوبختی	۲۷۴	ابومحمد قیسی	۳۵۲
۳۸۳	ابوطیب حلبی	۱۸۴	ابومحمد نوبختی	۸۱

شماره صفحه	عنوان	شماره صفحه	عنوان	شماره صفحه	عنوان
۶۸	ابن غضائری	۵۳۷	احمد جامی	۱۲۶	جزائری
۴۳۹	ابن فندق	۱۲۸	احمد درازی	۲۹۶	جلال الدین مخدوانی
۱۰۴	ابن فهد	۲۹۷	احمد عزالی	۲۰۹	جنادهی لغوی
۳۹۰	ابن فادم	۴۳۳	احمد مرسی	۴۷	حاج محمد ابراهیم
۳۵۴	ابن لره	۸۳	احمد نجاشی		کرباسی
۹۷	ابن متوج	۳۲۲	اخفش کبیر	۱۵۲	حاج ملا اسداله بروجردی
۳۸۹	ابن مخلطه	۴۲۸	اخوان الصفا	۲۹۹	حارثی کوفی
۴۱۴	ابن مرزوق	۲۶۸	اسفرائینی	۲۳۹	حسینیه
۳۹۰	ابن مصعب	۱۵۶	اسماعیل بن جعفر و	۲۵۷	حصری
۴۲	ابن مفلح		اسماعیلیه	۲۸۷	حموئی
۴۵۹	ابن منیر شامی	۱۵۶	اسماعیل بن موسی (ع)	۳۶۵	خارزنجی
۳۶۳	ابن نحاس	۱۸۶	اسماعیل خویزی	۵۱۶	خاقانی
۳۱۸	ابن ندیم	۲۹۱	اسنوی	۵۲۹	خطیب بغدادی
۲۵۶	ابن وزان	۲۸۵	اشبیلی	۵۲۸	خطیب تبریزی
۳۹۰	ابن یتیم	۱۲۸	اصبعی	۵۲۹	خطیب جزری
۴۵۵	آدمی بغدادی	۳۵۵	اصفندی	۵۳۱	خطیب حصکفی
۱۱۰	آل خاتون عینائی	۲۷۹	اعلم بطلیوسی	۵۲۹	خطیب دمشقی
۱۲۸	آل عصفور	۴۱۲	امام مرزوقی	۵۲۹	خطیب غرطبی
۲۱۵	ابراهیم ادهم	۴۰۱	بدیع الزمان همدانی	۲۹۸	دیمری
۴	ابراهیم ثقفی و تحقیقی	۳۵۳	برزویه اصفهانی	۴۵۴	ذوالفضائل
	درباره اصفهان	۲۹۷	بهاری	۲۹۷	رافعی
۲۸۳	ابراهیم سقاوسی	۴۳۴	بیهقی	۵۰۴	رشید اسوانی
۲۷۳	ابراهیم مروزی	۳۵۴	ترکه	۵۰۷	رشید وطواط
۱۲۷	احمد بحرانی	۴۱۶	ثعلبی	۴۲۷	ریحانی
۶۴	احمد برقی	۳۳۱	ثعلب	۲۹۹	سعید عجمی

شماره صفحه	عنوان	شماره صفحه	عنوان	شماره صفحه
۳۹۰	سهیلی	۳۵۱	کاتب اصفهانی	۲۹۸
۳۳۹	سیاری	۲۸	کفعمی	۴۵
۱۶۰	سید حمیری	۲۸۵	ماوردی	۵۲۱
۱۳۵	سید کاظم رشتی	۵۱۸	مجیرالدین بیلقانی	
۱۰۷	سید محمد موسوی	۲۱۳	محمد امین کاظمی	
۵۹	شاهچراغ علیه السلام	۳۸۹	معبدی	
۲۰۹	شمس الدین هروی	۱۱۵	مقدس اردبیلی	
۱۳۰	شیخ احمد احسائی	۱۴۰	ملا احمد نراقی	
۳۶۰	شیخ احمد صوفی	۱۹۶	ملا محمد امین استر-آبادی	
۱۴۷	شیخ انصاری		و عقیده اخباریها	
۲۵۸	صابی		ملا عبدالغفور لاری	۲۹۴
۵۲	صاحب ضوابط		ملا عصام اسفراینی	۲۹۲
۲۹۵	صاحب مزاج الصرف		ملا لطف الله میسی	۲۲
۱۵۰	صاحب معاین		میرابوالفتح شریفی	۲۹۴
۹۲	طبرسی		میرسید علی خطیب	۵۳۳
۳۵۵	طحاوی		میدانی	۵۳۴
۸۸	عبدالله نجاشی		نجم الدین کبری	۵۴۱
۳۹۰	عسکری		نجاشی	۸۳
۴۰۹	علی هروی		نجاسی	۳۶۱
۲۸۶	غافقی		نخجوانی	۵۱۵
۵۱۲	فارقی		نسائی	۳۲۹
۲۹۵	قاضی ابوسعید		نظام و معتزلیها	۲۳۶
۴۰۵	قدوری		نظامی	۵۱۹
۳۸۹	قرطبی		نفظویه	۲۲۰
۳۴	فطیفی		نقره کار	۲۹۶